تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

نهج البلاغه موضوعی نهج البلاغه موضوعی

مولف: عباس عزيزی

## مقدمه

نهج البلاغه برادر قرآن است.

نهج البلاغه كتاب نفسی است.

نهج البلاغه گنجينه و دائرة المعارف الهی است.

نهج البلاغه كتابی است كه روح را پرورش می دهد.

نهج البلاغه مثل خود علی عليه‌السلام است.

نهج البلاغه كتابی است كه محدود به زمان خاصی و محصور به موضوع معينی نمی باشد.

نهج البلاغه كتابی است كه بعد از چندين قرن، حلاوت و جذابيت آن باقی مانده است.

نهج البلاغه كتاب اولين امام شهيد است و همانند خود آن امام زنده و جامع است.

نهج البلاغه كتابی است كه سخنانش هميشه تازه می باشد و كهنه نمی گردد.

نهج البلاغه يك اقيانوس عميق و تمام نشدنی است.

نهج البلاغه كتابی است كه سخنانش عميق و پر مغز و گويا برای همه انسان ها است.

نهج البلاغه غذای روح آدمی است.

نهج البلاغه كلامی است كه از زبان شخصی الهی و ملكوتی جاری شده است.

نهج البلاغه كتاب ابدی است، علتش در اين است كه گوينده آن هميشه زنده و اهل عمل است.

نهج البلاغه كتاب سير و سلوك و خودسازی و توصيه و اخلاق و عرفان و روانشناسی است.

نهج البلاغه كتابی است چند بعدی و متنوع و از جهت فصاحت و بلاغت بی نظير.

نهج البلاغه كتاب مظلوم عالم علی عليه‌السلام است و بايد از آن درس گرفت.

نهج البلاغه كتاب شفاء است و معجونی است برای درمان بيماريهای روحی.

حاج ميرزا مهدی الهی قمشه ای رضوان عليه بارها در مجالس درس اظهار می نمودند:

من آرزويم اين است نهج البلاغه را در بهشت از آقا اميرالمؤ منين عليه‌السلام درس بگيرم. و گاهی كه سخن از مردن پيش می آمد، می فرمود:

برويم در بهشت نهج البلاغه را پيش اميرالمؤ منين عليه‌السلام بخوانيم.

اميد آن روز را داريم كه نهج البلاغه يك كتاب درسی واقع شود.

نهج البلاغه كلام كسی است كه وجودش پر بركت و نور دهنده بود، او سخنش را بالای منبر برای مردم می گفت، ولی درد دلش را به چاه می گفت.

نهج البلاغه سخن كسی است كه همه انسان ها در هر عصری به وجودش افتخار می كردند.

نهج البلاغه سخن كسی است كه به خاطر حق خواهی و عدالت خواهی در محراب عبادت به شهادت رسيد، نهج البلاغه سخن كسی است كه مثل او نه بوده و نخواهد آمد.

نهج البلاغه سخن كسی است كه روحش محدود به دنيای خاصی نيست و در همه دنيا و جهان حضور دارد؛ نهج البلاغه سخن يك عارف و فيلسوف و زاهد و عابد است.

سيد رضی پس از نقل خطبه معروف الغراء (خطبه 81) می نويسد:

وقتی كه علی اين خطابه را القا كرد، بدن ها لرزيد، اشك ها جاری شد و دل ها به تپش افتادو هنوز هم كدام دال است كه خطبه ها و موعظه های علی عليه‌السلام را بخواند يا گوش كند و به لرزه در نيايد؟!

الحمدلله تاكنون در طول تاريخ ترجمه ها و فصل بندی های گوناگونی برای نهج البلاغه نوشته و انجام شده است؛ ما در نهج البلاغه موضوعی خويش، خطبه ها، نامه ها و كلمات قصار را در قالب فصل ها و بخش ها و موضوعات گوناگون، به گونه ای كه خصوصا قابل استفاده برای نسل جوان باشد، گرد آوری نموديم، اين موضوعات گزيده.

منتخبی از نهج البلاغه می باشند كه رنگ های مختلفی را به اين كلام آسمانی داده اند تا چه قبول افتد و چه در نظر آيد!

اميدواريم كه بتوانيم از نعمت الهی كه در دست ماست استفاده درست كنيم و تمام افتخار ما اين است كه علی عليه‌السلام را داريم، هم در دنيا و هم در عالم برزخ و قيامت اميد ما به اوست.

بياييم حتی برای يك لحظه هم از سخن و عمل حضرت عليه‌السلام جدا نشويم كه سعادت ما بستگی به آن دارد.

بياييم اتصال به اميرالمؤ منين عليه‌السلام پيدا كنيم و از وجود او مدد و ياری بطلبيم.

بياييم اتصال به اميرالمؤ منين عليه‌السلام پيدا كنيم و از وجود او مدد و ياری بطلبيم.

بياييم از نهج البلاغه درس بگيريم و به پندهای حكيمانه آن عمل كنيم.

بياييم نهج البلاغه را ببوسيم و به چشم خود بماليد تا نورانی گرديم.

به اميد آن روز كه جايگاه همان در بهشت در كنار اميرالمؤ منين عليه‌السلام و كتاب عزيز نهج البلاغه باشد.

عباس عزيزی

حوزه علميه قم - زمستان80

# فصل اول: اصول دين

## بخش اول: توحيد

### 1. توحيد

1. دو ستون محكم دين وصيتی لكم

«ان لا تشركوا بالله وشيئا و محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فلا تضيعوا سنته. اقيموا هذين العمودين، و اوقدوا هذين المصباحين، و خلاكم ذم!»

وصيتم به شما اين است كه هيچ چيزی را شريك خدا قرار ندهيد و سنت محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را تباه نسازيد. اين دو ستون محكم دين (توحيد و محافظت بر سنت پيامبر) را برپا داريد و اين دو چراغ را روشن نگاه داريد تا در نتيجه، توبيخ از شما دور باشد. (1)

2. بی همتايی در خلقت

«.. لا شريك أعانه علی ابتداع عجائب الأمور»

هيچ شريك و همتايی او را در آفرينش مخلوقات شگفت انگيز كمك و ياری نكرده است. (2)

3. وحدانيت خدا

«لم يولد سبحانه فيكون فی العز مشاركا و لم يلد فيكون موروثا»

خداوند زاييده نشده تا در بزرگواری اش شريك داشته باشد و نزاييده است. (3)

4. نه زاده و نه زاييده شده!

«الله الذی لم يلد فيكون مولودا، و لم يولد فيصير محدودا. جل عن اتخاذ الابنأ»

خداوند كسی را نزاده تا خود مولود باشد و از كسی زاده نشده تا محدود به حدودی باشد، بالاتر از آن است كه فرزندانی بپذيرد. (4)

5. طنين دلايل توحيد

«نعقت فی أسماعنا دلائله علی وحدانيته»

دلايل او خدا بر يگانگی اش در گوش های ما طنين انداز است. (5)

6. ستم نابخشودنی

«فاما الظلم الذی لا يغفر فالشرك بالله، قال الله تعالی: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ).

ستمی كه بخشيده نخواهد شد، شرك به خداست و قول خدای تعالی است كه: (خداوند نمی بخشد آن كه به او شرك آورد.) (6)

7. آثار اخلاص

«ان الله تعالی... شد بالاخلاص و التوحيد حقوق المسلمين فی معاقدها»

خداوند، با اخلاص و يكتا پرستی گره حقوق مسلمانان را محكم كرد. (7)

8. بی همتايش بدان!

«ما وحده من كيفه، و لا حقيقته اصاب من مثله، و لا اياه عنی من شبهه و لا صمده من اشار اليه و تو همه»

بی همتايش ندانسته كسی كه برای او (خداوند) چگونگی و كيفيت بپندارد، و به حقيقت او نرسيده است كسی كه برايش همانند و همتايی بپندارد، و به او نپرداخته كسی كه او را به چيزی مانند كند، و قصد او نكرده كسی كه به او اشاره كند يا به خيالش آورده باشد. (8)

9. اساس دين

«اول الدين معرفته، و كمال معرفته التصديق به، و كمال التصديق به توحيده، و كمال توحيده الاخلاص له، و كمال الاخلاص له، و كمال الاخلاص له نفی الصفات عنه»

اساس دين شناخت خدا، و كمال شناخت، اعتراف به وجود اوست، و كمال اعتراف، درك يكتايی اوست، و كمال توحيد خدا، پاك ساختن عمل برای اوست و كمال اخلاص در برابر او، اين است كه وی را از صفات ممكنات منزه دانی (9).

10. بی همتایی خداوند

واحد لا بعدد، و دائم لا بامد، و قائم لا بعمد. تتلقاه الاذهان لا بمشاعره، و تشهد له المرائی لا بمحاضره»

(اوست خدایی که) یگانه است نه به شمارش، و جاودان و به خود پایدار است، برپاست نه با نگاهدارنده ای، ذهن ما او را می شناسند و به درک او نرسند. هر جا بر وجود او شهادت دهد، بدون آن که در آن باشد. (10)

11. مرز نداشتن خدا

«لم تبلغه العقول بتحدید فیکون مشبها، و لم تقع علیه الاوهام بتقدیر فیکون ممثلا»

خردها برای او حد و مرزی نتوانند نهاد، تا در نتیجه به چیزی مانند باشد و اوهام برایش اندازه ای تعیین نتوانند کرد، تا بتوان برایش مثالی فرض کرد. (11)

12. گواهی به وحدانیت حق

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له:

«الاول لا شیء قبله، و الاخر لا غایه له، لا تقع الاوهام له علی صفه، و لا تعقد القلوب منه لی کیفیه»

گواهی می دهم که خدایی نیست جز خدای یگانه که بی شریک و بی همتاست، آغاز و اول است و قبل از او چیزی نیست، نه پندارها برای او صفتی می دانند و نه عقل ها اثبات چگونگی او را می توانند. (12)

13. حقیقت توحید

«التوحید ان لا تتوهمه، و العدل ان لا تتهمه»

حقیقت توحید آن است که خدا را در فهم و اندیشه خود نیاوری و عدل آن است که او را (به هیچ بدی و ظلم) متهم نسازی. (13)

14. شناخت خدا

«لا تناله الاوهام فتقدره، و لا تتوهمه الفطن فتصوره و لا تدرکه الحواس فتحسه و لا تلمسه الایدی فتمسه»

وهم ها به او نمی رسد، تا اندازه گیری اش کنند و اندیشه های باریک بین او را در وهم نتوانند آورد، تا در نتیجه تصورش کنند و حواس به او نرسند، تا در نتیجه حسش کنند و به دست نمی آید تا در نتیجه او را لمس کنند. (14)

15. اطاعت در عصیان نشاید

«لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق»

اطاعت از مخلوق در عصیان و نافرمانی از خالق نشاید (15)

16. ریا، شرک به خداوند

«اعلموا ان یسیر الریاء شرک.»

بدانید، ریاکاری هر چند هم کم باشد شرک به خداوند است. (16)

17. قبل از همه خدا

«الحمد لله الکائن قبل ان یکون کرسی او عرش، اوسماء او ارض، او جان او انس، لا یدرک بوهم، و لا یقدر بفهم، و لا یشغله سائل، و لا ینقصه نائل، و لا ینظر بعین، و لا یحد باین، و لا یوصف بالازواج، و لا یخلق بعلاج، و لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس»

سپاس خدایی را که بوده و هست، پیش از آن که کرسی یا عرش یا آسمان یا زمین یا پری یا انسان پدید آمده باشد. نه خیال درک او را تواند و نه فهم اندازه او بداند. نه پرسش کننده ای او را از کار متوقف کند، و نه عطا خواهنده ای در خزانه اش کاستی پدید آورد. بدون دیده بیناست و نمی تواند گفت که کجاست. با همتایی وصف نگردد و با تمرین نمی آفریند، حواس نتواند او را درک کند و او را با مردم نتوان سنجید. (17)

18. جایگاه رفیع توحید

«تبارک الله الذی لا یبلغه بعد الهم، و لا یناله حدس الفطن»

پاک و بلند مرتبه است خدایی که همت های بلند و حدس و گمان هوشمندان به او دسترس ندارد. (18)

19. توحید بلاوصف

«تتلقاه الاذهان بمشاعره، و تشهد له المرائی لا بمحاضره. لم تحط به الاوهام، بل تجلی لها بها»

ذهن ها او را دریابند؛ اما نه از راه ادراک، حواس و مشاعر و دیدنی ها بر وجود او گواهی دهند؛ اما نه به خاطر حضور او در آنها (بلکه از باب دلالت اثر بر مؤثر و فعل بر فاعل) و اوهام بر او احاطه نیافت؛ بلکه به واسطه اوهام و خردها بر آنان متجلی شد. (19)

20. خدایی نیست جز الله

فقلت انا:

«لا اله الا الله انی اولی مؤمن بک یا رسول الله»

من گفتم (لا اله الا الله) ای رسول خدا!

من نخستین کسی هستم که به تو ایمان می آورم. (20)

21. اگر خدا را شریکی بود!

الامام علی عليه‌السلام فی وصیته لابنه الحسن عليه‌السلام:

اعلم یا بنی!

«انه لو کان لربک شریک لاتتک رسله و لرایت آثار ملکه و سلطانه، و لعرفت افعاله و صفاته، و لکنه اله واحد کما وصف نفسه. لا یضاده فی ملکه احد، و لا یزول ابدا»

در سفارش خود به فرزند بزرگوارش امام حسن می فرماید:

بدان تو ای فرزندم!

که اگر پروردگارت را شریکی بود، بی گمان فرستادگان و رسولان او نیز نزد تو می آمدند و نشانه های پادشاهی و اقتدار او را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی؛ اما خداوند همچنان که خود در وصف خویش فرموده:

(خدایی یگانه است و در ملکش رقیبی ندارد و هرگز زوال نمی پذیرد.) (21)

### 2. شناخت خدا

22. ناتوانی دل و دیده

«عظم عن ان تثبت ربوبیته باحاطه قلب او بصر»

(خداوند) بزرگ تر از آن است، که ربوبیتش با احاطه دل یا دیده ثابت شود. (22)

23. اثبات وجود خدا

«الحمد لله علی وجوده بخلقه، و بمحدث خلقه علی ازلیته»

ستایش خداوندی را که آفریدگان خود را دلیل بر وجود خویش ساخت و حادث بودن آن ها را دلیل بر ازلیتش (23)

24. کمال شناخت خداوند

«اول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به، و کمال التصدیق به توحیده، و کمال توحیده الاخلاص له، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه»

سر آغاز دین شناخت خداست و کمال شناخت باور داشتن او، و درست باور داشتن او اعتراف به یگانه بودن اوست، و اعتراف به یگانگی او، خالص نمودن اطاعت اوست و کمال اخلاص او، نفی تمام صفت ها از اوست.

25. ناتوانی دل از درک خدا

«فلسنا نعلم کنه عظمتک، الا انا نعلم انک حی قیوم، لا تاخذک سنه و لا نوم. لم ینته الیک نظر، و لم یدرکک بصر»

ما از کنه عظمت تو چیزی نمی دانیم، تنها همین را می دانیم که تو زنده ای و همه چیز به تو پایدار است، نه چرت تو را می گیرد و نه خواب. دست هیچ اندیشه ای به تو نرسد و هیچ دیده ای تو را در نیابد. (24)

26. نزدیکی به خدا، دوری از آتش

«اعلم ان ما قربک من الله یباعدک من النار، و ما باعدک من الله یقربک من النار»

توجه داشته باشد آنچه تو را به خدا نزدیک می کند از آتش دور می گرداند و هر چه تو را از خدا دور گرداند به آتش نزدیک می سازد. (25)

27. بزرگی خداوند

«تبارک الله الذی لا یبلغه بعد الهم، و لا یناله حدس الفطن، الاول الذی بلا غایه له فینتهی، و لا آخر له فینقضی»

برتر و بزرگ است خدایی که اندیشه های ژرف نگر، حدس زیرکی ها به حقیقت شناخت او نرسد، ابتدا و آغاز است که آخر و نهایتش نیست تا به آخر برسد و آخری ندارد تا سپری شود. (26)

28. شناخت علی (ع) از خدا

«عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم، و حل العقود، و نقض الهمم»

من خداوند سبحان را از این راه شناختم که تصمیم ها را بر هم می ریزد و پیمان ها را می گلسد و همت های سخت را درهم می شکند (27)

29. اعتقاد به خدا

«لا یصدق ایمان عبد، حتی یکون بما فی ید الله اوثق منه بما فی یده»

هیچ کس در ادعای ایمان راستگو و صادق نمی باشد، مگر زمانی که اعتمادش به آنچه نزد خداوند است بیشتر از آنچه نزد خودش است باشد (28)

30. ناتوانی فرد از شناخت خدا

«اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغیوب، الاقرار بجمله ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب، فمدح الله - تعالی - اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علما، وسمی ترکهم التعمق فیما لم یکفهم البحث عن کنهه رسوخا»

بدان که استواران در علم آن کسانی هستند که اقرار به مجموع آن چه در پس پرده غیبت است و تفسیرش را نمی دانند، آنان را از این که بخواهند به زور از درهایی که جلو عوالم غیب زده شده است وارد شوند بی نیاز کرده است. پس خداوند بزرگ اعتراف آنان را به ناتوانی از رسیدن به آن چه در حیطه دانششان نیست ستود و خود داری آنان را از غور کردن در آن چه به بحث و جستجو از کنه آن مکلف نشده اند استواری در علم نامیده (29)

31. خداشناسی

«انه لا ینبغی لمن عرف عظمه الله ان یتعظم، فان رفعه الذین یعلمون ما عظمته ان یتوا ضعوا له»

کسی که عظمت خدای را شناخت، سزاوار نیست که خویشتن را بزرگ بشمارد؛ زیرا بلند مرتبگی کسانی که عظمت خدا را می دانند به این است که در برابر او فروتن باشند. (30)

### 3. توصیف صفات خداوندی

32. اعتراف عقل ها

«اقام من شواهد البینات علی لطیف صنعته، و عظیم قدته، ما انقادت له العقول معترفه به، و مسلمه له و نعقت فی اسماعنا دلائله علی وحدانیته»

از دلایل آشکاری که بر لطف و نیکویی آفرینش او و بزرگی و شکوه قدرت او گواه اند این است که خردها به او اعتراف دارند و در برابرش منقادند و سر تسلیم فرود دارند و دلایل وحدانیت او در گوش های ما فریاد می زنند. (31)

33. بوده و هست

«لا یزول ابدا و لم یزل، اول قبل الاشیاء بلا اولیه، و اخر بعد الاشیاء بلا نهایه»

هیچ گاه زوال نپذیرد و همواره بوده است؛ پیش از همه چیز بوده بی آن که او را آغازی باشد و پس از همه چیز هست بی آن که نهایت و پایانی داشته باشد. (32)

34. خدا مانند ندارد

«انک انت الله الذی لم تتناه لی العقول، فتکون فی مهب فکرها مکیفا، و لا فی رویات خواطرها فتکون محدودا مصرفا»

همانا آن خدایی هستی که در خردها تو را نهایتی نیست، تا در جریان اندیشیدن آن ها دارای کیفیت باشی و در تامل اندیشه ها، تو را پایانی نیست تا در نتیجه، محدود و متغیر باشی. (33)

35. با دل و دست خدا را یاری کن!

فی کتابه للاشتر:

«و ان ینصر الله سبحانه بقلبه و یده و لسانه؛ فانه جل اسمه قد تکفل بنصر من نصره، و اعزاز من اعزه»

در نامه اش به مالک اشتر می فرماید:

خدای سبحان را با دل و دست و زبان خود یاری رسان؛ زیرا خداوند - جل اسمه - متعهد شده است که یاری کننده خود را یاری رساند و ارجمند دارنده اش را ارجمند دارد. (34)

36. بخشایش خدا

من کتابه للاشتر لما و لاه مصر:

«لا تنصبن نفسک لحرب الله؛ فانه لا یدلک بنقمته، و لا غنی بک عن عفوه و رحمته»

در فرمان حکومت مصر به مالک اشتر می فرماید:

مبادا به جنگ با خدا برخیزی؛ زیرا تو توانایی خشم او را نداری و از گذشت و مهربانی اش بی نیاز نیستی. (35)

37. ادای تکلیف الهی

فی تفسیر (لا حول و لا قوه الا بالله):

«انا لا نملک مع الله شیئا، و لا نملک الا ما ملکنا؛ فمتی ملکنا ما هو املک به منا کلفنا، و متی اخذه منا وضع تکلیفه عنا»

در تفسیر (لا حول و لا قوه الا بالله) فرمود:

با وجود خدا ما مالک آن چیزی هستیم که او خود آن را به ملکیت ما در آورده است. پس، وقتی آن چه را به مالکیتش سزاوارتر از ماست در اختیار ما نهد تکلیفی بر عهده ما نهاده است و هرگاه آن را از ما باز گیرد، تکلیف خویش را از عهده ما برداشته است. (36)

38. پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست!

«الظاهر فلا شیء فوقه، و الباطن فلا شیء دونه»

آشکار است و چیزی آشکارتر از او نیست و نهان نیست و نهان است و چیزی نهان تر از او نیست. (37)

39. ناظر بر همه کارها

«ان الله سبحانه و تعالی لا یخفی علیه ما العباد مقترفون فی لیلهم و نهارهم. لطف به خبرا؛ و احاط به علما، اعضاؤکم شهوده و جوار حکم جنوده، و ضمائر کم عیونه و خلواتکم عیانه»

آن چه را که بندگان در شب و روز خود انجام می دهند بر خداوند پاک و بزرگ پوشیده نیست. به کوچک ترین کارشان آگاه و به کردارشان داناست و احاطه دارد.

اعضای بدن شما گواهان اویند و اندام هایتان سپاهیان او و ضمیرهایتان جاسوسان او و نهان های شما نزد او آشکار است. (38)

40. تواضع هر چیز در برابر خدا

«کل شیء خاشع له، و کل شیء قائم به، غنی کل فقیر، و عز کل ذلیل؛ و قوه کل ضعیف»

هر چه در برابر او فروتن است و همه چیز ایستاده به اوست، بی نیاز کننده هر نیازمندی است و عزت بخش هر خواری و نیرو دهنده هر ناتوانی. (39)

41. سازنده وارده کننده حقیقی

«مرید لا بهمه، صانع لا بجارحه.»

اراده کننده است، اما نه با عزم و تصمیم قبلی، سازنده است، اما نه به واسطه اندامی. (40)

42. توانایی خدا و گستاخی بشر

تعالی من قوی ما اکرمه!

«و تواضعت من ضعیف ما اجراک عل معصیته»

بلند مرتبه است خدایی که در عین نیرومندی، بزرگوار و با گذشت است و چه پست و فرومایه ای تو ای انسان!

که با این همه ناتوانی، بر نافرمانی او گستاخی. (41)

43. خدای آشکار و نهان

«الظاهر لا یقال (مما؟) و الباطن لا یقال (فیم؟)»

خداوند آشکار است امام گفته نمی شود از چه خبر؟

و نهان است لیک گفته نمی شود در چه چیز؟ (42)

44. خدا شنواست

«من تلکم سمع نطقه، و من سکت علم سره»

هر که سخن بگوید، خدا گفتارش را می شنود و هر که خاموش ماند، او آن چه را در درونش می گذرد می داند. (43)

45. چیرگی خداوند قهار

«له الاحاطه بکل شیء و الغلبه لک شی ء، و القوه علی کل شیء»

بر هر چیزی احاطه دارد و بر همه چیز چیرگی دارد و بر هر چیز توانا و نیرومند است. (44)

46. خدا لطیف و شنوا و دانای حقیقی

«کل سمیع غیره یصم عن لطیف الاصوات؛ و یصمه کبیرها، و یذهب عنه ما بعد منها، و کل بصیر غیره یعمی عن خفی الالوان و لطیف الاجسام»

هر شنوایی، جز او، از شنیدن آواهای ظریف و بسیار آهسته ناتوان است و صداهای بلند نیز گوشش را کر می سازد و آوازهای دور دست را نمی شنود و هر بینایی، جز او، از دیدن رنگ های ناپیدا و اجسام ظریف و بسیار ریز کور است. (45)

47. خدا آشکار و نهان است

«ظهر فبطن، و بطن فعلن»

آشکار است و پنهان و پنهان است و آشکار. (46)

48. شنوا اما نه با ابزار

السمیع لا باداه.»

خدا شنواست؛ اما نه به واسطه ابزار شنیدن. (47)

49. عزت بخشیدن ذلیلان

فی صفُه الله سبحان:

«عز کل ذلیل»

امام علی عليه‌السلام در وصف خدای سبحان می فرماید:

عزت بخش هر ذلیل است. (48)

50. در وصف خدای سبحان

فی صفهُ الله سبحانه:

«ارانا من ملکوت قدرته، و عجائب ما نطقت به آثار حکمته، و اعتراف الحاجه من الخلق الی ان یقیمها بمساک قوته، مادلنا باظطرار قیام الحجه له علی معرفته، فظهرت البدائع التی احدثها آثار صنعته، و اعلام حکمته، فصار کل ما خلق حجه له و دلیلا علیه»

در وصف خدای سبحان می فرماید:

از ملکوت قدرت خویش و شگفتی هایی که نشانه های حکمتش گویای آنهاست، چنان به ما نشان داد که این حجت ها و براهین وجود او لاجرم ما را به شناخت وی رهنمون می شوند. پس، بدایعی که آثار آفرینش او و نشانه های حکمتش پدید آورده اند آشکار است و آن چه آفریده حجت او و دلیل و راهنما به سوی او هستند. (49)

51. خدا بینا است!

«کل بصیر غیره یعمی عن خفی الالوان و لطیف الاجسام»

هر بینایی، جز او از دیدن رنگ های ناپیدا و اجسام ناتوان است. (50)

52. خدا عزیز است

الحمد لله الذی لبس العز و الکبریاء:

«و اختار هما لنفسه دون خلقه»

سپاس و ستایش خدای را سزد که ردای عزت و کبریا پوشیده و این دو صفت را برای خویش برگزید نه برای مخلوقش.

53. عظمت و نزدیکی خدا به مخلوقات (51)

«سبق فی العلو فلا شیء اقرب منه فلا استعلاوه باعده عن شیء من خلقه، و لا قربه ساواهم فی المکان به»

در بلند مرتبگی بر همه چیز پیشی گرفته و چیزی برتر و بلند مرتبه تر از او نیست. نزدیک از هر چیزی است و نزدیک تر از او چیزی نیست. نه برتری اش او را از آفریدگانش دور کرده، و نه نزدیکی اش آن ها را در مکان با او برابر کرده است.

54. بیناست اما (52)

«بصیر لا یوصف بالحاسه»

بیناست، اما به داشتن حس بینایی وصف نمی شود. (53)

55. ذلت هر چیزی جز خدا

«کل عزیز غیره ذلیل»

هر عزیزی، جز او، ذلیل است. (54)

56. خدا تنها قوی

«کل قوی غیره ضعیف»

هر نیرومندی، جز او ناتوان است. (55)

57. در همه جا هست و نیست

فی صفه الله سبحانه:

«و لا کان فی مکان فیجوز علیه الانتقال»

در توصیف خدای سبحان می فرماید:

در جایی نیست تا جا به جا شدن در حق او روا باشد. (56)

58. صفات جامع

«اول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به، و کمال التصدیق به توحیده، و کمال توحیده الاخلاص له، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه، لشهاده کل صفُه انها غیر الموصوف، و شهاده کل موصوف انه غیر الصفه؛ فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه، و من قرنه فقد ثناه، و من ثناه فقد جزاه، و من جزاه فقد جهله، و من جهله فقد اشار الیه، و من اشار الیه فقد حده، و من حده فقد عده، و من قال (فیم) فقد ضمنه، و من قال (علام؟) فقد اخلی منه. کائن لا عن حدث. موجود لا عن عدم. مع کل شیء لا بمقارنه و غیر کل شیء لا بمزایله. فاعل لا بمعنی الحرکات و الاله، بصیر اذ لا منظور الیه من خلقه، متوحد اذ لا سکن یستانس به و لا یستوحش لفقده»

آغاز دین شناخت خداست و اوج شناخت او باور کردن و اعتراف به وجود اوست و کمال تصدیق او یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستنش، خالص دانستن اوست از جسمیت و عرضیت و لوازم این دو و کمال خالص دانستن او نفی صفات از اوست، چرا که هر صفتی گواه بر این است که با موصوف فرق می کند و هر موصوفی گواه بر این است که با صفت متفاوت است.

پس، هر که خدا را وصف کند برایش قرین و همتا آورده است و هر که برایش قرین آورد، او را دو تا دانسته

است و هر که او را دوگانه بداند برایش جزء قایل شده و هر که او را دارای جزء بداند وی را نشناخته است و هر که او را نشناسد به او اشاره کند و هر که به او اشاره کند، محدودش کرده است و هر که برایش حد تعیین کند او را به شمار در آورده است و هر که بگوید:

او در چیست؟

خدا را در جایی گنجانده است و هر که بگوید:

او بر فراز چیست؟

جایی را از او تهی دانسته است.

هستی دارد اما هستی اش حادث نیست. وجود دارد اما از عدم بر نیامده است. با هر چیزی است اما نه این که از آن جدا و برکنار باشد.

فاعل است اما نه این که فعالیت کند و ابزاری به کار گیرد. بینا بوده پیش از آن که آفریده ای باشد که متعلق بینایی او واقع شود. یگانه و تنها بود آن گاه که نه کسی و چیزی بود که با آن خو گیرد یا از نبودنش احساس تنهایی کند. (57)

59. خدا لطیف است

«لطیف لا یوصف لالخفاء»

لطیف است، اما به خفا و ناپیدایی وصف نمی شود. (58)

60. در خواست گذشت از خدا

«اللهم احملنی علی عفوک، و لا تحملنی علی عدلک»

بار خدایا!

با من از روی گذشت خویش رفتار کن، نه از روی دادگری ات. (59)

61. اعتراف هستی به خدا

«الحمدلله الذی بطن خفیات الامور، و دلت علیه اعلام الظهور، و امتنع علی عین البصیر؛ فلا عین من لم یره تنکره، و لا قلب من اثبته یبصره، سبق فی العلو فلا شیء العی منه، و قرب فی الدنو فلا شیء اقرب منه، فلا استعلاؤ ه باعده عن شیء من خلقه، و لا قربه ساواهم فی المکان به. لم یطلع العقول علی تحدید صفته، و لم یحجبها عن واجب معرفته، فهو الذی تشهد له اعلام الوجود، علی اقرار قلب ذی الجحود»

ستایش خدایی را که به امور پنهانی داناست و نشانه های آشکاری بر هستی او گواه اند و دین او با دیدگان بینایی ظاهری ممکن نیست، پس، نه چشمی که او را ندیده است انکارش می کند و نه دلی که هستی او را تباه می کند به کنه ذاتش پی می برد اوست آن که نشانه های هستی بر اقرار باطنی منکران او گواهی می دهد. (60)

62. بخشایش خدا

«کن لله مطیعا، و بذکره آنسا، و تمثل فی حال تولیک عنه اقباله علیک یدعوک الی عفوه، و یتغمدک بفضله، و آنت متول عنه الی غیره!»

فرمانبردار خدا باش و با یاد او دمخور و در آن وقت که از او روی می گردانی، رویکرد او را به خود در نظر آر؛ او تو را، با آن که از وی روی گردانده ای و به دیگری روی آورده ای به عفو و بخشایش خویش فرا می خواند و تو را غرق در فضل و کرم خود می گرداند! (61)

63. بخشایش خدا

«الحمد لله الفاشی فی الخلق حمده، و الغالب جنده، و المتعالی جده. احمده علی نعمه التوام، و آلائه العظام، الذی عظم حلمه فعفا، و عدل فی کل ما قضی»

ستایش خدایی را سزد که ستایش در میان آفریدگان منتشر است و لشکرش پیروز و بزرگی اش برتر از هر چیز، او را بر نعمت های پیاپی اش و بخشش های بزرگش می ستایم. آن خدایی که بردباری اش زیاده است و می بخشاید و در آن چه حکم کرده، عدالت را رعایت کرده است. (62)

64. ستایش مخصوص این خداست

«الحمد لله الذی لم تسبق له حال حالا، فیکون اولا قبل ان یکون آخزا، و یکون ظاهرا قبل ان یکون باطنا؛ کل مسمی بالوحده غیره قلیل، و کل عزیز غیره ذلیل و کل قوی غیره ضعیف، و کل مالک غیره مملوک، و کل عالم غیره متعلم»

ستایش خدایی را که حالتی و صفتی از او مقدم بر صفت دیگرش نیست، تا در نتیجه، اول بودنش جلوتر از نهان بودنش. جز او هر چیز دیگری که نام یگانگی و تنهایی به خود گیرد، کم است. (خداوند در عین اتصاف به وحدت و یگانگی به قلت و اندک بودن وصف نمی شود) هر عزیزی جز او خوار است و هر نیرومندی جز او ناتوان و هر مالکی جز او مملوک و هر دانایی جز او، دانش آموخته (علم خداوند ذاتی است و علم ما سوی الله آموختنی و اکتسابی) (63).

65. عظمت عفو الهی

«ان الله تعالی یسائلکم معشر عباده عن الصغیره من اعمالکم و الکبیره، و الظاهره و المستورده، فان یعذب فانتم اظلم، و ان قعف فهو اکرم»

ای جماعت بندگان خدا!

همانا!

خدای تعالی از کارهایی ریز و درشت و بی پرده و در پرده شما باز خواستتان می کند. آن گاه، اگر کیفرتان دهد شما بیش از این ها ستمکار بوده اید و اگر گذشت کند او بیش از آن بخشایشگر است. (64)

66. خدا همه جا هست

فی صفه الله سبحانه:

«و انه لبکل مکان، و فی کل حین و اوان، و مع کل انس و جان»

در وصف خدای سبحان می فرماید:

او در هر جا و در هر زمانی و با هرانس و جنی هست. (65)

67. عفو با بردباری

«فی عظمه الله امره قضاء و حکمه، و رضاه امان و رحمه، یقضی بعلم، و یعفو بحلم»

درباره عظمت خدا می فرماید:

فرمان خدا حتمی و مجری و مطابق با مصلحت است و خشنودی او ایمنی و رحمت است، از روی دانایی حکم می کند و با بردباری بخشد. (66)

68. آشکار بودن خدا

«الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه، و الظاهر لقلوبهم بحجته»

ستایش خدایی را که با آفرینش موجودات برای جهانیان آشکار گشته و بر برهان خویش در دل های آنان نمودار است.

69. در وصف نیاید (67)

«الذی لا یدرکه بعد الهم، و لا یناله غوص الفطن، الذی لیس لصفته حد محدود، و لا نعت موجود، و لا وقت معدود؛ و لا اجل ممدود»

خدایی که بلندی همت ها او را در نیابد و ژرفی اندیشه ها بدو نرسد، او که صفت یا ذاتش را حد و مرزی نیست و نه از برایش حالاتی متغیر و نه زمانی محدود و مشخص و نه مدتی معلوم و معین (68)

70. در وهم نگنجد

«لا یدرک بوهم، و لا یقدر بفهم، و لا یحد باین»

به وهم دریافته نشود و با فهم سنجیده نگردد و به مکان محدود نشود. (69)

71. بی حدی خداوند

«الاحد بلا تاویل عدد»

او یکی است، اما نه آن یکی که از مقوله عدد است. (70)

72. اولین و آخرین چیز

«الحمد لله الاول قبل کل اول، و الاخر بعد کل آخر، و باولیته وجب ان لا اول له، و باخریته وجب ان لا آخر له»

سپاس و ستایش خدای را که اول است پیش از هر اولی و آخر است بعد از هر آخری و به سبب اول بودنش لازم است که او را آغازی نباشد و به سبب آخر بودنش واجب است که او را پایان و آخری نباشد (71)

73. نه ابتدا دارد و نه انتها

«الاول الذی لا غایه له فینتهی، و لا آخر له فینقضی»

اولی است که پایانی ندارد، تا به نهایت رسد و او را آخری نیست که پایان پذیرد. (72)

74. قبل و بعد هر چیز

«لیس لاولیته ابتداء و لا لازلیته انقضاء. هو الاول و لم یزل؛ و الباقی بلا اجل لا یقال له»

«(متی؟) و لا یضرب له امد (بحتی) قبل کل غایه و مده و کل احصاء و عدهُ»

ازلیت او را آغاز نیست و ابدیتش را پایانی نه. او نخستین است و پیوسته بوده و ماناست و سرآمدی ندارد درباره او نمی توان گفت:

کی؟

و ضرب الاجلی یا لفظ (تا) نمی توان تعیین کرد پیش از هر پایان و مدتی و هر شمارش و شماری بوده است. (73)

75. اولین و آخرین

«الحمد لله الاول فلا شیء قبله، و الاخر فلا شیء بعده»

سپاس و ستایش خدای را که نخستین موجود است و هیچ چیز پیش از او نبوده و آخرین است و چیزی بعد از او نیست. (74)

76. برترین صفات

«الحمد لله الذی لم تسبق له حال حالا، فیکون اولا قبل ان یکون آخرا»

سپاس و ستایش خدای را سزد که صفتی از او بر صفت دیگرش پیش نگرفته است، تا اول باشد پیش از آن که آخر باشد. (75)

77. در زمان نگنجد

«لم یتقدمه وقت و لا زمان»

مسبوق به هیچ وقت و زمانی نمی باشد. (76)

78. دانای هر چیز

«یعلم عجیج الوحوش فی الفوات، و معاصی العباد فی الخلوات، و اختلاف النینان فی البحار الغامرات، و تاطلم الماء بالریاح العاصفات»

آوای و حوش در بیابان ها و گناهان بندگان در خلوت ها و آمد و شد نهنگ ها در دریاهای بزرگ و بر هم خوردن آب ها از بادهای سخت را می داند. (77)

79. پیشی بر زمان و مکان

«لا تصحبه الاوقات، و لا ترفده الادوات. سبق الاوقات کونه، و العدم وجوده، و الابتداء ازله»

زمان ها با او همراه نیستند و ابزارها کمک و یاری اش نمی رسانند. بودنش بر زمان ها پیشی دارد و هستی اش و ازلی کلمه (از چه وقت) از ملک بی آغازی و قدم خارج می شود. (78)

80. خدا دانای راز نهان

«لا یعزب عنه عدد قطر الماء و لا نجوم السماء، و لا سوافی الریح فی الهواء، و لا دبیب النمل علی الصفا، و لا مقیل الذر فی اللیله الظلماء یعلم مساقط الاوراق و خفی طرف الاحداق»

شمار قطره های آب ها و ستارگان آسمان و ذرات گرد و غبار پراکنده در هوا و حرکت مور بر سنگ و خفتگاه مورچگان در شب تاریک، بر او پوشیده نیست. افتادنگاه های برگ ها و بر هم خوردن پلک ها را می داند. (79)

81. خدا رازها را می داند

«خرق علمه باطن غیب السترات، و احاط بغموض عقائد السریرات»

دانش او به آن سوی ناپیدا پرده ها نفوذ می کند و بر افکار و باورهای پیچیده درون ها احاطه دارد. (80)

82. خدا ره رازها آگاه است.

«سبحان من لا یخفی علیه سواد غسق داج، ولا لیل ساج فی بقاع الارضی المتطاطئات، و لا فی یفاع السفع المتجاورات، و ما یتجلجل به الرعد فی افق اسماء، و ما تلاشت عنه بروث الغمام، و ما تسقط من ورقه تزیلها عن مسقطها عواصف الانواء و انهطال اسماء!»

«و یعلم مسقط القطره و مقرها، و مسحب الذرهُ و مجرها و ما یکفی البعوضهُ من قوتها و ما تحمل من الانثی فی بطنها»

پاک و منزه است خدایی که نه سیاهی شب دیجور بر او پوشیده است، نه شب های آرام سرزمین های پست و نه کوه ها و تپه های قهوه ای رنگ به هم پیوسته و نه آوازی که از تندر در کرانه آسمان بر می خیزد و نه آن چه آذرخش ابرها از آن پراکنده می شود و نه برگی که فرو می افتد و طوفان های منسوب به ستارگان و بارش باران آن ها را از افتادنگاهشان دور می گردانند، افتادنگاه و جای قرار گرفتن هر قطره باران و جای دانه کشیدن مورد و مقصد او را و آن چه را که برای روزی پشه کافی است و جنس جنین هر ماده ای را در شکمش می داند. (81)

83. آشکار بودن همه چیز نزد خدا

«لا یخفی علیه من عباده شخوص لحظه، و لا کرور لفظه، و لا ازدلاف ربوه، و لا انبساط خطوهُ، فی لیل داج، و لا غسق ساج»

هیچ عملی از اعمال بندگان خدا بر او پوشیده نیست؛ نه نگاه خیره ای و نه تکرار واژه ای و نه نزدیک شدن به تپه ای و نه برداشتن گامی در شبی تیره و ظلمتی آرام. (82)

84. برتری علم خدا

«کل علام غیره متعلم»

هر دانایی - جز خدا - دانش آموخته است. (83)

85. دانای ازلی و ابدی

«عالم اذ لا معلوم، و رب اذ لا مربوب، و قادر اذ لا مقدور»

او دانا بوده آن گاه که هنوز معلومی وجود نداشت و پروردگار و مالک بوده آن گاه که پرورده و مملوکی نبوده و توانا بوده در زمانی که هنوز مقدوری در کار نبوده است. (84)

86. علم ذاتی خدا

«عالم اذ لا معلوم، و رب اذ لا مربوب، و قادر اذ لا مقدور»

او دانا بوده آن گاه که پرورده و مملوکی نبوده و توانا بوده در زمانی که هنوز مقدوری در کار نبوده است. (85)

87. عجز توصیف

«لا تقع الاوهام له علی صفه، و لا تعقد القلوب منه علی کیفیه»

اوهام، به درک صفت از او نمی رسد و دل ها به کیفیتی از او پی نمی برد. (86)

88. علم به اشیاء

«احال الاشیاء لا وقاتها عالما بها قبل ابتدائها»

پدید امدن اشیاء را به زمان خودشان موکول کرد و پیش از آن که پدیدشان آورد به آن ها علم داشت. (87)

89. اندیشیدن در ذات خدا

«الظاهر بعجائب تدبیره للناظرین، و الباطن بجلال عزته عن فکر المتوهین»

بر اثر شگفتی های تدبیرش، برای بینندگان آشکار است به سبب شکوه عزتش از اندیشه و اوهام اندیشندگان پنهان است. (88)

90. توصیف مجاز از خدا

من وصفه فقد حده، و من حده فقد عده، و من عده فقد ابطل ازله، و من قال:

(کیف) فقد استوصفه، و من قال:

«(این) فقد حیزه»

هر که خدا را وصف کند، برای او حد و مرز قایل شده است و هر که برایش حد و مرز قائل شود، او را شمرده است، برایش اجزاء قائل شده است و هر که او را بشمارد، ازلی بودنش را باطل ساخته است. کسی که پرسیده:

(چگونه است) بی گمان او را وصف کرده است و کسی که پرسید کجاست او را در مکان قرار داده است. (89)

91. توصیف از خدا

«لا یوصف بالازواج، و لا یخلق بعلاج. و لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس. الذی کلم موسی تکلیما، و اراه من آیاته عظیما. بلا جوارج و لا ادوات، و لا نطق و لا نطق و لا لهوات. بل ان کنت صادقا ایها المتکلف لوصف ربک!»

«فصف جبرائیل و میکائیل و جنود الملائکه المقربین فی حجرات القدس مرجحنین، متولهه عقولهم ان یحدوا احسن الخالقین. فانما یدرک بالصفات ذوو الهیئات و الادوات و من ینقضی اذا بلغ امد حده بالفناء»

به جفت ها، وصف نمی شود و در آفرینش موجودات نیازی به ممارست و ابزار ندارد و با حواس درک نمی شود ای کسی که متکلفانه در وصف پروردگارت می کوشی!

اگر راست می گویی جبرئیل و میکائیل و سپاه فرشتگان مقرب را وصف کن، همان ها که در غرفه های پاک در برابر سلطنت و عظمت خدا خاضع اند و خردهایشان در تعریف و وصف بهترین آفرینندگان متحیر است. تنها موجوداتی به وسیله صفات درک می شوند که دارای شکل و هیات و ابزار و جوارح هستند و نیز کسی که چون مدتش به سر آمد و به نقطه ی پایان خود رسید، فانی می شود. (90)

92. عاجز از توصیف مخلوق

«کیف یصف الهه من یعجز عن صفه مخلوق مثله!»

کسی که از وصف آفریده ای مانند خود ناتوان است، چگونه تواند خدای خویش را وصف کند؟ (91)

93. عجز خرد از درک خدا

«لم يطلع العقول علی تحديد صفته، و لم يحجبها عن واجب معرفته»

خردها را بر حد و نهايت صفاتش آگاه نساخته و در عين حال مانع و حجاب خردها از شناخت او در حد ضروردت نشده است. (92)

94. شگفتی خرد از عظمت كردگار

«الحمد لله الذی اظهر من آثار سلطانه، و جلال كبريائه ما حير مقل العيون من عجائب قدرته، و ردع خطرات هماهم النفوس عن عرفان كنه صفته»

ستايش خدايی را كه از نشانه های پادشاهی و شكوه كبريايی اش چيزهايی را آشكار نمود، كه ديده خردها را از مشاهده شگفتی های قدرت خود به حيرت در آورد و انديشه هايی كه درجان ها خطور می كند، از شناخت كنه صفت خويش بازداشت. (93)

95. قدرت خداوندی

«لا ينقص سلطانك من عصاك، و لا يزيد فی ملك من أطاعك، و لا يرد اءمرك من سخط قضأك»

خدايا! كسی كه تو را معصيت كند از قدرتت كم نمی شود، و كسی كه تو را اطاعت كند بر حكومتت افزون نگردد، و كسی كه از قضاوتت ناخرسند باشد، فرمانت را بر نمی گرداند. (94)

96. ناتوانی هر توانا

«كل قادر غيره يقدر و يعجز»

هر توانايی، جز او آميخته ای از توانايی و ناتوانی است. (95)

97. دو صفت خدا

«ان الامر بالمعروف، و النهی عن المنكر، لخلقان من خلق الله سبحانه؛ و اءنهما لا يقربان من اءجل، و لا ينقضان من رزق»

به راستی كه امر به معروف و نهی از منكر دو صفت از صفات خداوند سبحان است كه نه مرگ كسی را نزديك می كنند و نه از روزی كسی می كاهند. (96)

98. خدا منقم

«کفی بالله منتقما و نصيرا! و كفی بالكتاب حجيجا و خصيما»

كافی است كه خداوند انتقام گيرنده و ياری كننده باشد، و كافی است كه قرآن، برای گناهكاران و منكران دشمن باشد.

99. قدرت ازلی (97)

«قادر اذ لا مقدور»

قادر بوده در زمانی كه مقدوری نبوده است (قدرت ازلی و از صفات ذاتی خدا است). (98)

100. نحوه تكلم الهی

«الذی كلم موسی تكليما، و أراه من آياته عظيما. بلا جوارح و لا أدوات، و لا نطق و لا لهوات»

كسی كه موسی عليه‌السلام سخن گفت، سخن گفتنی و برخی از نشانه های بزرگ خويش را بدو نماياند، بی آن كه اندامی و ابزاری و نطقی و زبانچه ای داشته باشد. (99)

101. صداقت و عدالت خدای تعالی

فی صفُة الله سبحانه: «الذی صدق فی ميعاده، و ارتفع عن ظلم عباده، و قام بالقسط فی خلقه»

خداوندی كه در وعده خود صادق است و بالاتر و بی نيازتر از آن است كه ستمی بر بندگانش روا بدارد، عدالت را در ميان بندگانش برپا نمود. (100)

102. سخن گفتن خدا با نهان بشر

«ما برج لله - عزت الاوه - فی البرهةُ، و فی اءزمان الفترات عباد ناجاهم فی فكرهم، و كلمهم فی ذات عقولهم»

خداوند - كه نعمت ها و بخشش هايش عزيز و ارجمند باد - در هر برهه و در هر دوره ای از فترت (فاصله ظهور دو پيامبر) همواره بندگانی داشته است كه در انديشه هايشان با آنان نجوا می كرده و در اندرون خردها يشان با آن ها سخن می گفته است. (101)

103. خدا سخنگوست

«يخبر لا بلسان و لهوات، و يسمع لا بخروق و اءدوات. يقول و لا يلفظ، و يحفظ و لا يتحفظ، و يريد و لا يضمر. يحب و يرضی من غير رقة، و يبغض و يغضب من غير مشقُة. يقول لمن اءراد كونه: كن فيكون. لا بصوت يقرع، و لا بنداء بسمع. و انما كلامه سبحانه فعل منه اءنشاه و مثله، لم يكن من قبل ذلك كائنا، و لو كان قديما لكان الها ثانيا»

خبر می دهد، اما نه به وسيله زبان و زبانچه ها و می شنود اما نه با سوراخ ‌های گوش و ابزارهای شنيدن، سخن می گويد اما نه با تلفظ كردن و و از بر می كند اما نه با حافظه... به هر چه اراده كند كه هستی يابد، می گويد: باش و او هستی می يابد، اما اين گفتن او نه با صدايی است كه پرده گوش را بكوبد و نه با آوازی كه شنيده شود، بلكه گفتار خدای سبحان فعل اوست كه آن را ايجاد كرده و تجسم می بخشد و پيش تر وجود نداشته است؛ زيرا اگر فعل او قديم و ازلی می بود آن خدای دومين بود. (102)

104. اعلميت خدا

«لما مدحه قوم فی وجهه فقال: اللهم انك أعلم بی من نفسی، و اءنا اءعلم بنفسی منهم، اللهم اجعلنا خيرا مما يظنون، و اغفر لنا ما لا يعلمون»

در حالی كه گروهی در برابر و پيش روی وی زبان به ستايش او گشودند فرمود: خداوند! همانا تو نسبت به من از خود من داناتری و خود من نسبت به خود از اين ها كه مرا می ستايند داناترم. خدايا! تو ما را از آنچه اينان درباره ما گمان می برند بهتر قرار ده و درباره آنچه اين ها نمی دانند ما را بيامرز (103)

105. خدای ازلی و ابدی

«لم ترك العيون فتخبر عنك، بل كنت قبل الواصفين من خلقك. أنت الابد لا أمد لك، و انت المنتهی فلا محيص عنك، و اءنت الموعد فلا منجی منك الا اءليك. سبحانك ما اءعظم شاءنك! سبحانك ما اعظم ما نری من خلقك»

چشم های آفريدگان تو را نديده اند تا از تو خبر دهند، بلكه پيش از آن كه آفريدگانت تو را توصيف كنند بوده ای. تو يك موجود ازلی و ابدی هستی و برايت انتهايی نيست و تو پايانی هستی كه جز بازگشت به سوی تو راهی نيست. و عده گاهی هستی كه از (حكم) تو گريزی نيست جز به سوی تو. (پروردگار!) پاك و منزهی چه بزرگ است مقام تو! و چقدر عظيم است آنچه از آفريدگانت می بينيم. (104)

106. نديدن خدا با چشم

«لم يدركك بصر، ادركت لابصار»

هيچ چشمی تو را در نيابد (بلكه) تو ديدگان را درمی يابی. (105)

107. سخن گفتن و خواسته های الهی

«قول و لا يلفظ... و يريد و لا يضمر»

سخن می گويد اما نه با تلفظ كردن... و می خواهد اما خواست او با انديشه و تدبير درونی همراه نيست. (106)

108. خدا صداها را می شنود

«يعلم عجيج الوحوش فی الفلوات، و معاصی العباد فی الخلوات، و اختلاف النينان فی البحار الغامرات، و تلاطم الماء بالرياح العاصفات»

خدای بزرگ صدای جانوران وحشی را در بيابان ها و گناهنا بندگان را در خلوت ها و آمد و شد ماهيان را در دل درياها و بر هم خوردن آب (درياها) را از بادها سخت می داند. (107)

109. شناخت خدا بدون چشم

«المعروف من غير روية، و الخالق من غير منصبة»

خداوندی كه بدون اين كه ديده شود شناخته شده و بدون رنج و زحمت آفريننده موجودات است. (108)

110. ندريدن پرده انسانيت در برابر خدا

«لا تهتكوا أستاركم عند من يعلم اسرار كم»

(ای مردم)! پرده خود را در پيش كه رازهای شما را نيك می داند ندريد. (109)

111. ترس از خدا

«أيها الناس! اتقوا الله الذی ان قلتم سمع، و ان اضمرتم علم»

ای مردم! بترسيد از خدايی كه اگر سخن بگوييد می شنود، و اگر مخفی كنيد می داند. (110)

112. بزرگی خدا را با عقل اندازه نگيريد

«لا تقدر عظمة الله سبحانه علی قدر عقلك فتكون من الهالكين»

بزرگی و عظمت خدای سبحان را با عقلت اندازه مگير كه هلاك و تباه می شوی. (111)

113. ما از خداييم و به سوی او بر می گرديم

«سمع رجلا يقول: انا لله و انا اليه راجعون) فقال عليه‌السلام: اءن قولنا: (انا لله) اقرار علی انفسنا بالملك؛ و قولنا: و انا اليه راجعوناقرار عن انفسنا بالهلك»

امام علی عليه‌السلام از مردی شنيد كه می گويد: ما از خداييم و به سوی او باز می گرديمآن حضرت فرمو: سخن ما كه می گوييم (ما از خداييم) اعتراف ماست به تسلط خدای بزرگ بر ما (كه مملوك او هستيم) و اين كه می گوييم (به سوی او باز می گرديم) اقرار ماست به فانی شدن خود. (112)

114. پرهيز از برابری با عظمت خداوندی

«اياك و مساماة الله فی عظمته و التشبه به فی جبروته، فان الله يذل كل جبار، و يهين كل مختال»

سخت بپرهيزيد از اين كه در صدد برابری با عظمت خداوندی برآيی، و خود را در جبروت ربوبی با خداوند متعال همانند بينی؛ زيرا خداوند هر جباری را ذليل، و هر متكبری را پست و خوار می سازد. (113)

115. همه چيز مملوك خداست

«لما سئل عن معنی قولهم لا حول و لا قوة الا بالله-: انا لا نملك مع الله شيئا، و لا نملك الا ما ملكنا؛ فمی ملكنا ما هو اءملك به منا كلفنا، و متی اءخذه منا وضع تكليفه عنا»

هنگامی كه از آن حضرت از معنای سخن آنان (لا حول و لا قوة الا بالله) پرسده شد، فرمود: ما با وجود خدا بر هيچ چيزی مالك نيستم و نيز به آنچه او بر ما تمليك كرده است مالك نمی باشيم، پس هر موقعی كه بر ما تمليك كرد آنچه را كه او از ما به آن مالك تر است ما را مكلف فرموده و هر موقع كه آن را از ما گرفت تكليف آن را از ما ساقط نموده است. (114)

116. هيچ چشمی خدا را نمی بيند

«لم يدركك بصر، ادركت لابصار»

هيچ چشمی تو را در نميابد، ولی تو ديده ها را در می يابی (و ديدگان ما از دين آن ها عاجز است.) (115)

117. خداوند بينا است

«بصير اذ لا منظور أليه من خلقه»

(خداوند متعال) بيناست، حتی زمانی كه مخلوقاتش وجود نداشته باشند كه مورد نظر قرار گيرند. (116)

118. توكل بر خدا

«هو حسبنا و نعم الوكيل!»

خدای بزرگ برای ما كافی است و بهترين وكيل است. (117)

119. بی همتايی در خلقت

«لم يستعن علی خلقها بأحد من خلقه»

در آفرينش موجودات از هيچ يك از آفريدگانش كمك نگرفته است. (118)

120. راز و نياز با خدا

«اذا ناجيته علمی نجواك»

زمانی كه با او راز و نياز می كنی، آن را می داند. (119)

121. دو صفت خاص الهی

«الحمد لله الذی لبس العز و الكبريا؛ و اختار هما لنفسه دون خلقه، و جعلهما حمی و حرما علی غيره، و اصطفا هما لجلاله»

ستايش خدای راست كه عزت و كبرياء مطلق از ان او است، خداوند اين دو مقام عالی را تنها برای خود برگزيده و هيچ كس شايسته آن دو نمی باشد. خداوند سبحان آن دو صفت را برای ديگران حوزه و حرم ممنوع قرار داد و برای جلال خود برگزيد. (120)

122. عاری از ماعر و ادراك

«بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعرله»

با آفريدن مشاعر و حواس معلوم شد كه او منزه از مشاعر و آلات ادراك است. (121)

123. پنهان و آشكار

«كل سر عندك علانيه، و كل غيب عندك شهادةُ»

هر پنهانی نزد تو آشكار و هر غايبی نزد تو حاضر است. (122)

124. پرهيز از معصيت در خلوتگاه

«اتقوا معاصی الله فی الخلوات فان الشاهد هو الحاكم»

از معصيت خدا در خلوتگاه ها بپرهيزيد كه خدايی كه شاهد گناهان شماست خود قاضی و حاكم است. (123)

125. عجز قول از شناسايی خدا

«الحمد لله الذی انحسرت الاوصاف عن كنه معرفته، و ردعت عظمته العقول، فلم تجد مساغا الی بلوغ غاية ملكوته!»

سپاس مخصوص خداوندی است كه وصف ها (از رسيدن) به كنه معرفت او درمانده اند و عظمتش عقول انسان ها را از رسيدن به ذات اقدسش طرد نموده است تا حدی كه راهی برای رسيدن به غايت ملكوت او در نيافته است. (124)

126. صفات ذات سبحان

«من أدمج قوائم الذرة و الهمجة الی ما فوقهما من خلق»

پاك و منزه است خدايی كه موران كوچك و پشه های خرد را و (حيوانات) بزرگ تر از آن ها را بر پای خويش استوار ساخته است. (125)

127. خدای زمين و زمان

«اللهم داحی المدحوات، وداعم المسموكات، و جابل القلوب علی فطرتها، شقيها و سعيدها»

خداوند! ای گسترنده و رها كننده گسترده ها! (برای كار خود) و ای برپا دارنده آسمان های بلند وای آفريننده دل ها - چه شقی و چه سعيد - بر فطرت اصلی خود. (126)

128. رضای خداوندی

«فی ختام كتابه للاشتر: و انا اسال الله بسعُة رحمته، و عظيم قدرته علی اعطاء كل رغبة ان يوفقنی و اياك لما فيه رضاه من الاقامة علی العذر الواضح اليه والی خلقه»

در پايان عهدنامه خود به مالك اشتر می فرمايد: من از رحمت واسعه خداوندی و قدرت عظميش مسألت می دارم كه خواسته های ما را عنايت فرمايد و من تو را موفق بدارد به آنچه رضای او در آن است از پربرجا بودن در عتذار واضح در پيشگاه او و بندگانش. (127)

129. شايسته نيكوترين صفات

«اللهم انت اهل الوصف الجميل، و التعداد الكثير، ان تؤ مل فخير مامول، و ان ترج فخير مرجؤ. اللهم و قد بسطت لی فيما لا اءمدح به غيرك، و لا اثنی به علی اءحد سواك، و لا اوجهه الی معادن الخبية و مواضع الريبة، و عدلت بلسانی عن مدانح الادميين، و الثناء علی المربوبين المخلوقين. اللهم و لكل مثن علی من اثنی عليه مثوبة من جزاء، او عارفة من عطاء؛ و قد رجوتك دليلا علی ذخائر الرحمة و كنوز المغفرة. اللهم و هذا مقام من افردك بالتوحيد الذی هو لك، و لم ير مستحقا لهذه المحامد و الممادح غيرك»

خداوندا! تو شايسته وصف نيكو و دارای كمالات بی انتهايی، اگر انجام آرزويی از تو خواسته شد، تو بهترين كسی هستی كه آرزوی آرزومندان را برآوری و اگر برآورده شدن اميدی از تو خواسته نشود، تو گرامی ترين كسی هستی كه به او اميد ورزند. خداوند! تو به من چنان زبان گويا و فصيح عطا فرمودی كه جز تو، كس ديگری را ثنا نمی گويم و آن را به مواضع نااميدی و موارد شك و ترديد (يعنی توجه به غير خدا) نمی گردانم.

(خداوندا!) تو زبان مرا از اين كه به مدح يكی از آدميان بگشايم و به ثنا خوانی مخلوقات آفريده شده ات به كار بندم برگردانيدی.

خداوندا! اين مقام و موقعيت كسی است كه تنها تو را به توحيدی كه مخصوص به تو است می ستايد و جز تو هيچ كس را سزاوار اين ستايش ها و ثناخوانی ها نمی داند. (128)

130. حكمت خداوند

«جعله سبحانه علامُة لتواضعهم لعظمته، و اذعانهم لعزته»

حكمت خداوندی در اين ماءموريت كمال بخش (حج)، سر فرود آوردن آزادانه مردم در برابر عظمت ربوبی و پذيرش عزت كبريايی او است. (129)

131. بی حدی خدا

«لا يشمل بحد، و لا يحسب بعد؛ و انما تحد الادوات اءنفسها، و تشير الالات اءلی نظائرها»

مشمول هيچ حدی نمی شود و با شماره و عدد به حساب در نمی آيد، بلكه ادوات خود را محدود می سازند و آلات و ابزارها به همانند خود اشاره می كنند. (130)

132. عظمت آفرينش الهی

«سبحانك ما أعظم ما نری من خلقك! و ما اضغر كل عظيمة فی جنب قدرتك! و ما أهول ما نری من ملكوتك! و ما اءحقر ذلك فيما غاب عنا من سلطانك»

خدايا! تو را پاك و منزه می دانيم، چه بزرگ وعظيم است آنچه از مخلوقات تو مشاهده می كنيم و چه كوچك است عظمت مخلوقات تو در جنب قدرت تو، چه عظيم و هولناك است آنچه از قدرت و سلطنت تو می بينيم و چه حقير و كوچك است انچه در اين باره می بينيم در قبال آنچه از قدرت تو بر ما نهان است. (131)

133. شايسته ستايش حقيقی

«الحمد لله الذی لا يبلغ مدحته القائلون»

ستايش مخصوص خداوندی است كه هيچ گوينده و سخنوری توانايی ستودن او را بدان گونه كه شايسته ذات مقدس اوست ندارد. (132)

134. سوگند ستمگر

«أحلفوا الظالم - إذا أردتم يمينه - باءنةُ بری ء من حول الله و قوته؛ فانهُ اذا حلف بها كاذبا عوجل العقوبةُ، و اذا حلف بالله الذی لا اله الا هو لم يعاجل، لانه قد و حدالله تعالی»

هرگاه خواستيد ستمگر را سوگند دهيد، چنين سوگندش دهيد كه بگويد از حول و قوه خدا به دور باشم، زيرا اگر به دروغ چنين سوگندی ياد كند بی درنگ سزايش را خواهد چشيد. اما اگر بگويد: سوگند به خدايی كه جزا و خدايی نيست. در كيفر او درنگ خواهد شد؛ زيرا خدای تعالی را به يگانگی ستوده است. (133)

135. محيط و محاط بر هر چيز

«لا ان الاشياء تحويه او تهويهُ، او اءن شيئا يحمله اءو يعدلهُ. ليس فی الاشياء بوالج، و لا عنها بخارج»

چنان نيست كه اشياء او را احاطه كنند و با خود حركت دهند و يا چيزی او را بر دارد و در نتيجه، با خود كج و راستش كند؛ نه درون چيزهاست و نه بيرون از آن ها. (134)

136. اثبات صفات خدا

«الحمد لله الدال علی وجوده بخلقه، و بمحدث خلقه علی اءزليته؛ و باشتبا ههم علی اءن لا شبه له»

سپاس و ستايش خداوندی را است كه خلقش را دليل وجود خويش قرار داد و حادث بودن آفريدگانش را دليل بر ازليت خويش و همانندی آن ها را دليل بر همانند نداشتن خود. (135)

137. عالم به همه چيز

«قسم أرزاقهم، و اءحصی آثارهم و أعمالهم، و عدد أنفسهم، و خائنُة أعينهم، و ما تخفی صدور هم من الضمير»

ارزاق مخلوقاتش را تقسيم و آثار و اعمال و عدد نفوس آن ها را حساب فرموده است و به خيانت چشم های آنان عالم و به آنچه كه در سينه های خود مخفی نموده اند آگاه است. (136)

138. علم عظيم خدا

«علمه بالاموات الماضين كعلمه بالاحياء الباقين، و علمه بما فی السموات العلی كعلمه بما فی الارضين السفلی»

علم او به مردگان گذشته، همچون علم او به زندگان آينده است و علم او به آنچه در آسمان های برين است، همانند علم اوست به آنچه در زمين های زيرين است. (137)

139. خدا وصف نمی شود

«لا يجری عليه اسلكون و الحركُة. و كيف يجری عليه ما هو اءجرا و يعود فيه ما هو أبداه، و يحدث فيه ما هو أحدثه! اذا لتفاوتت ذاته، و لتجزاء كنهه، و لا متنع من الازل معناه، و لكان له ورأ اذ وجد له امام، و لالتمس التمام اذ لزمه النقصان. و اذا لقامت آيُة المصنوع فيه، و لتحول دليلا بعد أن كان مدلولا عليه، و خرج بسلطان الامتناع من إمتناع من أن يؤ ثر فيه ما يؤ ثر فی غيره»

سكون و حركت در او به وقوع نمی پيوندد؛ چگونه پديده ای درباره او به وقوع پيوندد كه او خود آن را به جريان انداخته و چيزی به او برگردد كه خود آن را هستی بخشيده و چيزی در او پديد آيد كه خود آن را پديد آورده است؟

زيرا در اين صورت، ذات او دستخوش تغيير شود و حقيقت وجودش دارای اجزاء گردد و حقيقتش از ازلی بودن امتناع ورزد و چون برای او جلوی است، پشت سری هم خواهد داشت و چون كاستی ملازم اوست، پس طالب كمال خواهد بود، همچنين اگر حركت و سكون در او راه يابد، نشانه مخلوق بودن در او تحقق يابد و دليل بر وجود آفريننده ای خواهد بود، در صورتی كه پيش تر همه چيز دليل بر وجود او بود در حالی كه وجود خداوند امتناع دارد از اين كه عوامل تاءثير گذار در غير، در او نيز تاءثير بگذارد. (138)

140. آفريننده بی همتا

«الخالق من غير رويةُ»

آفريننده است، بی آن كه انديشه و تدبر كند. (139)

141. وجودی جدا و پيوسته

«لم يحلل فی الاشياء فيقال: هو كائ، و لم يناء عنها فيقال: هو منها بائن»

در اشياء حلول نكرده، تا در نتيجه گفته شود او در آن ها وجود دارد و از آن ها دور نگشته، تا گفته شود او از آن ها جداست. (140)

142. نه درون چيزها و نه بيرون آن ها

«لم يقرب من الاشياء بالتصاق، و لم يبعد عنها بافتراق»

نزديكی او به چيزها به نحو چسبيدن به آن ها نيست و دوری اش از آن ها به گونه جدا شدن نمی باشد. (141)

143. نه زاده و نه زاييده شد

«لم يلد فيكون مولودا، و لم يولد فيصير محدودا»

نه زاده است تا در نتيجه خود زاده كسی ديگر باشد و نه زاده كسی است تا در نتيجه محدود باشد. (142)

144 معنی آفرينندگی خدا

«الخالق لا بمعنی حركُة و نصب»

آفريننده است نه به اين معنا كه كار آفريدنش با حركت و فعاليت و رنج و زحمت همراه باشد. (143)

145. شنوايی حق

«و كل سميع غيره يصم عن لطيف الاصوات؛ و يصمه كبيها، و يذهب عنه ما بعد منها»

هر شنوايی، جز او، آواهای ظريف را نمی شنود و صداهای شديد نيز گوشش را كر می كند و صداهای دور دست را نمی تواند بشنود. (144)

146. علم خدا در وضف نگنجد

«اشهد إنه عدل عدل، و حكم فصل»

گواهی می دهم كه خداوند دادگری است كه به عدل رفتار می كند و حاكم داوری است كه حق باطل را از هم جدا می سازد. (145)

147. حاضر بودن هر غايبی نزد خدا

«كل عيب عندك شهادة»

هر غيبی برای تو شهود است. (146)

148. مالك همه چيز

«كل مالك غيره مملوك»

هر مالكی، جز خداوند مملوك است. (147)

149. خرسندی و ناخرسندی خداوند

«اعلموا إنه لن يرضی عنكم بشی ء سخطه علی من كان قبلكم، و لمن يسخط عليكم بشی ء رضيه ممن كان قبلكم»

بدانيد كه خداوند به كاری از ملت های قبل ناخرسند بوده هرگز برای شما خشنود نمی شود و كاری كه باری گذشتگان خشنود بوده هرگز برای شما ناخرسند نخواهد شد. (148)

### 4. قضا و قدر

150. پاداش شكيبايی

«إن صبرت جری عليك القدر و انت ماءجحور، و ان جزعت جری عليك القدر و أنت مازور»

اگر شيكيبايی ورزی حكم و قدر خداوند بر تو رفته است و پاداش داری و اگر بی تابی كنی تقدير الهی بر تو جاری است و گناهكاری. (149)

151. ظاهر نيكوی روزگار

«ما قال الناس لشی ء(طوبی له) الا و قد خباء له الدهر يوم»

سوء مردم درباره هيچ چيزی نگويند: خوشا آن مگر اين كه روزگار برای آن (ظاهر خوش نما) روز نامباركی پنهان كرده باشد. (150)

152. تغيير قضا با صدق و خلوص

«فلما رای الله صدقنا اءنزل بعدونا الكبت، و اءنزل علينا النصر حتی استقر الاسلام ملقيا و متبوئا أوطانه»

وقتی كه خداوند صدق و خلوص ما را ديد، دشمن ما را به ذلت و خواری نشاند و پيروزی را بر ما فرستاد. تا آن گاه كه اسلام مانند شتری كه گردن بر زمين بنهد و حالت تسليم به خود بگيرد، استقرار يافت و در جايگاه های خود عقول و دل های مسلمانان) جای گير شد. (151)

153. قضای الهی

«حتی اذا و افق وارد القضاء انقطاع مدة البلاء حملوا بصائرهم علی اسيافهم و دانوا لربهم بأمر واعظهم»

آن گاه كه عامل قضای خداوندی با پايان يافتن مدت آزمايش موافقت نمود بصيرت های خود را بر شمشيرهايشان حمل كردند و با اطاعت از امر راهنمايشان به پروردگار نزديك شدند. (152)

154. ناخرسند از قدر الهی

«من أصبح علی الدنيا حزينا فقد أصبح لقضأ الله ساخطا»

كسی كه صبح كند و به خاطر دنيا محزون باشد، از قضا و قدر الهی ناخرسند است. (153)

155. سرنوشت و تقدير

«لا يجری لاحد الاجری عليه، و لا يجری عليه الا جری له. و لو كان لاحد اءن يجری له و لا يجری عليه، لكان ذلك خالصا لله سبحانه دون خلقه، لقدرته علی عباده، و لعدله فی كل ما جرت عليه صروف قضائه»

حق چيزی است كه به نفع كسی به جريان نمی افتد، مگر اين كه روزی ديگر به ضرر او سراغش را خواهد گرفت (و بالعكس) و به ضرر كسی جاری نمی شود مگر اين كه روزی ديگر به سود او به جريان می افتد و بنا بود كه حق همواره به سود كسی جاری گردد نه بر ضرر او، چنين وضعی درباره حق فقط به طور خالص برای خدا منحصر بود؛ زيرا او است پيروز مطلق بر بندگانش و به جهت دادگری مطلق او در همه مواردی كه انواع قضای (حكم) او در آن ها به جريان می افتد. (154)

156. سپاس تقدير الهی

«الحمد الله علی التقدير حتی تكون الافُة فی التدبير»

ستايش می كنم خدا را در برابر چيزی كه قضايش به آن متعلق گشته و به هر فعلی كه مقدر فرموده و مرا به شما مبتلا ساخته است. (155)

157. آفت در تدبير

«يغلب المقدر علی التقدير حتی تكون الافة فی التدبير»

قدر الهی بر تدبير پيروز شود تا آن جا كه آفت در تدبير باشد. (156)

158. مصدر قضا و قدرها

«أ ان صبت عليهم المصائب لجؤ وا الی الاستجازة بك، علما بان أزمة الامور بيدك، و مصادرها عن قضائك»

اگر مصيبت های روزگار بر سر اولياء الله تاختن آورد، پناهندگی به تو جويند؛ زيرا می دانند كه زمام همه امور به دست تو است و صدور آن ها از مقام قضای تو. (157)

159. ناخشنودی به قضای الهی

«إلا فالحذر الحذر من طاعة ساداتكم و كبرائكم الذين تكبروا عن حسبهم، و ترفعوا فوق نسبهم، والقوا الهجينه علی ربهم، و جاحدوا الله علی ما صنع بهم. مكابرة لقضائه، و مغالبُة لالائه»

آگاه شويد! بر حذر و بيمناك باشيد از اطاعت آقايان و بزرگان خود، كسانی كه از ارزش های واقعی حيثيت خود را بالاتر تلقی كردند و بالاتر از نسب خود سربلند نمودند، زشتی كار خود را به خدا نسبت دادند و درباره آن چه كه خداوند با آنان انجام داده است انكار ورزيدند، اين همه (خطا كاری ها) را در رويا رويايی جاهلانه و متكبرانه با قضاء خداوندی و پيروزی جستن بر نعمت های او مرتكب شدند. (158)

160. قطعيت تقدير

«لن يبطی عنك ما قد قدر لك»

آن چه كه برای تو تقدير شده است از تو به تاءخير نخواهد افتاد. (159)

161. خرسند نبودن به قضا

«لا ينقص سلطانك من عصاك و لا يزيد فی ملك من أطاعك، و لا يرد اءمرك من سخط قضأك»

كسی كه تو را معصيت كند از سلطه تو خدا نكاهد و كسی كه اطاعتت كند بر ملك تو نيفزايد، و كس كه از قضای تو به غضب آيد نتواند امر تو را برگرداند. (160)

162. تقدير معلوم الهی

«احمده الی نفسه كما استحمد اءلی خلقه، و جعل لك شی ء قدرا، و لك قدر اءجلا و لكل اجل كتابا»

ستايش می كنم خدا را برای تقرب به او همان گونه كه خود از مردم ستايشش را خواسته است و برای هر چيزی اندازه ای قرار داده و برای هر اندازه ای مدتی محدود، و برای هم مدتی قراری ثابت. (161)

163. تقدير معلوم الهی

«لما سئل عن القدر: طريق مظلم فلا تسلكوه، و بحر عميق فلا تلجوه، سر الله فلا تتكفوه»

از آن حضرت عليه‌السلام درباره قدر سوال شد، پس فرمود: راهی است تاريك! پس آن راه را در پيش نگيريد و دريايی است عميق پس در آن وارد نشويد و راز خداوندی است پس برای كشف آن خود را به زحمت (162) نيندازيد.

164. تقدير و تدبير

«تذل الامور للمقادير حتی يكون الحتف فی التدبير»

كارها و چاره جويی ها در برابر تقديرات الهی خوار می گردد. تا آن حد كه گاه چاره جويی انسان موجب هلاك او می گردد. (163)

165. فرمان های محكم حق

«أمره قضاء و حكمة، و رضاه أمان و رحمة، يقضی بعلم، و يعفو بحلم»

فرمان خداوند بر مبنای قضا و حكمت، و رضای او موجب آمال و رحمت است حكم او بر مبنای علم، و منشاء عفو او هم است. (164)

166. تقدير الهی

«المقدر لجميع الامور بلا روية و لا ضمير»

آفريننده است با سنجش دقيق برای همه كائنات بدون انديشه و مفاهيم درونی. (165)

167. نامعلومی سرنوشت

«رب مستقبل يوما ليس بمستدبره ومغبوط فی أول ليله، قامت بوا كيه فی آخره»

چه بسا كسی كه روز به زندگی روی آورده؛ اما شب آن روز را نديده، و بسا كسانی كه در آغاز شب به او رشك برده اند؛ اما در پايان شب بر مرگ او گريسته اند. (166)

168. آرزوی بهترين تقدير

«استودع الله دينك و دنياك و اساله خير القضاء لك فی العاجلُة و الاجلة و الدنيا و الاخرُة»

دين و دنيای تو را به خدا می سپارم و از او می خواهم كه در حال و آينده در دنيا و آخرت بهترين سرنوشت را برای تو در نظر بگيرد. (167)

169. خشم به قضای الهی

«من اصبح علی الدنيا حزينا، فقد اءصبح لقضاء الله ساخطا، و من اصبح يشكو مصيبةُ نزلت به، فقد اصبح يشكو ربه»

كسی كه به خاطر مال دنيا اندوه خورد، به قضای الهی خشم ورزيده و كسی كه از مصيبتی كه به او رسيده به خلق شكايت برد، از پروردگارش شكايت كرده است. (168)

170. قضای متقن الهی

«لم يوده خلق ما ابتدا، ولا تدبير ما ذرا، و لا وقف به عجز عما خلق، و لا ولجت عليه شبهُة فيما قضی و قدر، بل قضاء متقن، و علم محكم، و امر مبرم»

آفرينش آن چه كه خلق نموده و تدبير آن چه كه به وجود آورده است سنگينی و خستگی برای او نداشته و ناتوانی از ايجاد كائنات و به راه انداختن آن او را متوقف نساخته است و در اجرای قضا و گستردن نقشه هستی اشتباهی بر او وارد نگشته است، بلكه كار او قضايی است متقن و علمی است محكم و امری است قطعی. (169)

### 5. توصيف فرشتگان

171. آفرينش فرشتگان

«خلق سبحانه لاسكان سمواته، و عمارُة الصفيح الاعلی من ملكوته، خلقا بديعا من ملائكته، و ملا بهم فروح فجاجها، وحشابهم فتوق أجوائها»

خدای سبحان برای سكونت بخشيدن در آسمان ها و آبادانی بالاترين قسمت ملكوت و عظمت خويش (افلاك بلند) مخلوقاتی بديع و نوظهور، يعنی فرشتگان را آفريد و آنها را در راه های گشاده آسمان ها و فضاهای وسيع ميان آنها قرار داد و هميشه ميان آن ها راه های گشاده (170)

172. بندگی بی كسالت

«من ملائكتك، لا يسأمون من عبادتك»

گروهی از فرشتگانت هستند كه از بندگی تو خسته نمی شوند. (171)

173. درجه يقين فرشتگان

«لم ترم الشكوك بنوازعها عزيمةُ ايمانهم، و لم تعترل الظنون علی معاقد يقينهم»

انگيزه های اميال و شك و ترديدها، استحكام ايمان آنان را متزلزل و مختل نساخت، گمان ها و پندارها به دژهای محكم يقين آنان، ازدحام و هجوم نياورد. (172)

174. توصيف فرشتگان

«انشاء هم علی صور مختلفات، و اءقدار متفاوتات، اءولی اءجنحة تسبح جلال عزته... و منهم من هو فی خلق الغمام الدلح و فی عظم الجبال اشمخ، و فی قترة الظلام الابهم، و منهم من خرقت اءقدامهم تخوم الارض السفلی، فهی كرايات بيض قد نفذت فی مخارق الهواء، و تحتها ريح هفافُة تحبسها علی حيث انتهت من الحدود المتناهيةُ، قد استفر غتهم اءشغال عبادته.»

خدای سبحان فرشتگان را به صورت های مختلف و اندازه های گوناگون آفريده است: (بالدارانی هستند) كه همواره تسبيح جلال و عزت او را می گويند.

گروهی از آنان در ميان ابرهای پر آب و در كوه های مرتفع و بلند و در ظلمات تاريك قرار دارند و جمعی ديگر قدم هايشان تا قعر زمين پايين رفته و همانند پرچم های سفيدی دل هوا را شكافته و در زير آن بادهايی است كه به نرمی حركت می كنند و آنها را در جای خويش نگه می دارد، اشتغال به عبادت حق آن ها را از هر كار ديگری باز داشته است. (173)

175. اراده فرشتگان در عبادت

«لا تعدو عزيمة جدهم بلادة الغفلات، و لا تنتضل فی هممهم خدائع الشهوات»

سستی ناشی از عفلت ها بر اراده آن ها به كوشش در عبادت چيره نگردد و تيرهای خدعه آلود شهوت ها و هوس ها، همت های آنان را آماج خود قرار ندهد. (174)

176. كم بودن طاعت

«ملايك انهم علی مكانهم منك، و منزلتهم عندك، و استجماع اءهوائهم فيك و كثرة طاعتهم لك، و قلة غفلتهم عن اءمرك، لو عاينوا كنه ما خفی عليهم منك لحقروا أعمالهم، و لزروا علی اءنفسهم، ولعرفوا اءنهم لم يعبدوك حق عبادتك، و لم يطيعوك حق طاعتك»

آنان با همه منزلتی كه نزد تو دارند و همه وجودشان عشق به توست و با وجود فراوانی طاعتشان از تو و غافل نبودنشان از تو، اگر حقيقت آن چه را از تو بر آنان پوشيده است مشاهده كنند، بی گمان اعمال خويش را خرد شمارند و بر خويشتن خرده گيرند و دريابند كه تو را چنان كه سزد عبادت نكرده اند و چندان كه شايسته است طاعتت ننموده اند.

177. عصمت فرشتگان (175)

«و عصمهم من ريب اشبهات، فما منهم زائغ عن سبيل مرضاته»

آنان را از ترديد حاصل از شبهات مصون داشت؛ از اين رو، هيچ كدام آنها از راه خشنودی خدا منحرف نمی شود.

178. صفت ملايك (176)

«لم تطمع فيهم الوساوس فتقترع برينها علی فكرهم»

وسوسه ها طمعی در راهيابی به آنان نداشته تا با كثافت خود، فكر آنان را بكوبد. (177)

179. عبادت ملائكه

«لم يتولهم الاعجاب فيستكثروا ما سلف منهم، و لا تركت لهم استكانة الاجال، نصيبا فی تعظيم حسناتهم»

عجب (خود بزرگ بينی و خود پسندی) بر آنان غلبه نكرده تا آنان عبادات گذشته را زياد محسوب كنند و احساس ناتوانی و ناچيزی در دريافت جلال خداوندی برای بزرگ بينی حسناتی كه انجام می دهند نصيبی نگذاشته است.

180. فرشتگان شيفته عبادت (178)

«وصلت حقائق الايمان بينهم و بين معرفته، و قطعهم الايقال به الی الوله اءليه، و لم تجاوز رغباتهم ما عنده الی ما عند غير قد ذاقوا حلاوة معرفته، و شربوا بالكاس الروية من محبته»

حقايق ايمان، ميان ايشان و شناخت خدا پيوند داده است و يقينشان به وجود او، آنها را شيفته و سرگشته او كرده است. شيرينی معرفت او را چشيده اند و از جام محبت او سيراب گشته اند. (179)

181. نظارت فرشتگان

«اعلموا، عباد الله! اءن عليكم رصدا من اءنفسكم، و عيونا من جوار حكم، و حفاظ صدق يحفظون اءعمالكم، وعدد اءنفاسكم، لا تستركم منهم ظلمُة ليل داج، و لا يكنكم منهم باب ذو رتاج»

بدانيد ای بندگان خدا! كه ديده بانی از وجود شما و جاسوسانی از اعضای بدن شما و نگهبانان صادقی بر شما گماشته شده اند كه اعمال شما و شمار نفس هايتان را ثبت می كنند. نه سياهی شب تار (اعمال) شما را از ديد آنها پوشيده می دارد و نه دروازه محكم و بسته، شما را از آنان مخفی می كند. (180)

182. سعی و كوشش در عبادت

«ليس فی أطباق السماء موضع اهاب، الا و عليه ملك ساجد، اوساعت حافد، يزدادون علی طول الطاعة بربهم علما، و تزداد عزة ربهم فی قلوبهم»

در هيچ يك از طبقات آسمانی جايی به اندازه جای پوستينی وجود ندارد كه در آن فرشته ای در حال سجده نباشد و يا با سعی و كوشش (به دنبال كار) شتابد، با اطاعت فراوان به علم و يقين خويش می افزايند و عزت و سلطنت پروردگار در دل هايشان افزوده می شود. (181)

183. وصف فرشتگان الهی

«جعلهم الله فيما هنالك أهل الأمانة علی وحيه، و حملهم إلی المرسلين و دائع امره و نهيه»

خداوند متعال آن فرشتگان را در آن جايگاه صفحات مقدس ملكوتی كه هستند، امين وحی خود قرار داده و به وسيله آنان امانت های امر و نهی خود را بر رسولانش رسانده است. (182)

184. فرشته تحذير

«إن لله ملكا ينادی فی كل يوم: لدوا للموت، و اجمعوا للفناء، و ابنوا للخراب!»

همانا خدا را فرشته ای دارد كه هر روز ندا در می دهد: برای مرگ بزاييد و برای نابودی گرد آوريد و برای ويرانی بسازيد!

185. داناتر از خلايق! (183)

«هم أعلم خلقك بك، و اءخوفهم لك، و اءقربهم منك؛ لم يسكنوا الاصلاب، و لم يضمنوا الارحام، و لم يخلقوا من ماء مهين، و لم يتشعبهم ريب المنون؛ و إنهم علی مكانهم منك، و منزلتهم عندك، و استجماع أهوائهم فيك، و كثرة طاعتهم لك، و قلة غفلتهم عن اءمرك؛ لو عاينوا كنه ما خفی عليهم منك لحقروا أعمالهم»

آنها فرشتگان به تو داناتر از باقی خلايق هستند و از تو بيش از همه می ترسند و به تو بيش از همه نزديك اند، در پشت پدران جا نگرفته اند و در رحم های مادران در نيامده اند و از آب بی مقدار آفريده نشده اند و (حوادث روزگار) آن ها را پريشان نكرده است.

آنان با مقامی كه در پيش تو دارند و با اين كه همه عشق و آروزهايشان در وجود تو جمع شده است و با وجود فزونی طاعت و عبادتشان برای تو، كمی غفلتشان از فرمانت؛ اگر حقيقت ذات تو را كه بر آنان پوشيده است مشاهد كنند اعمال خود را حقير و كوچك شمارند. (184)

186. هميشه در ركوع و سجود

«فتق ما بين السموات العلا، فملآهن اطوارا من ملائكته، منهم سجود لا يركعون، و ركوع لا ينتصبون، و صافون لا يتزايلون، و مسبحون لا يسأمون، لا يغشاهم نوم العيون، و لا سهو العقول، و لا فترة الا بدان، و لا غفلة النسيان و منهم أمناء علی وحيه، و ألسنة الی رسله، و مختلفون بقضائه و أمره، و منهم الحفظة لعباده، و السدنة لابواب جنابه، و منهم الثابتة فی الارضين السفل أقدامهم، والمارقة من الاقطار أركانهم، و المناسبة لقوائم العرش اءكتافهم. ناكسة ذونه ابصارهم، متلفعون تحته باءجنحتهم، مضروبة بينهم و بين من دونهم حجب العزة، و اءستار القدرُة. لا يتو همون ربهم بالتصوير، و لا يجرون عليه صفات المصنوعين، و لا يحدونه بالاماكن، و لا يشيرون إليه يشيرون إليه بالنظائر»

خداوند آسمان های بلند را از هم گشود و مملو از فرشتگان گوناگون كرد، دسته ای از آن ها هميشه در سجودند و ركوع ندارند و يا در ركوع اند و قيام نمی كنند و يا در صف هايی كه هرگز پراكنده نمی شوند قرار دارند و يا همواره تسبيح می گويند و ملول نمی شوند، نه خواب به ديدگان آنها راه می يابد و نه خطايی در خردشان و نه سستی در وجودشان و نه بی خردی و فراموشی در آن پديد می آيد و گروهی ديگر از آنان، امينان وحی حق و زبان او به سوی پيام آوران اند و پيوسته برای رسانيدن حكم و فرمان او رفت و آمد می كنند.

گروهی ديگر از آنان نگهبان بندگان و دربانان بهشت اويند. جمعی از ايشان پاهايشان در طبقات پايين زمين ثابت و گردن هايشان از آسمان بالا گذشته و اعضای آنها از كرانه های جهان بيرون رفته است و كتف های آنان برای حفظ پايه های عرش خدا آماده است و در مقابل عرش او سر را پايين افكنده اند و در زير آن، بال ها را به خود پيچيده اند و در ميان آنان و ديگران كه در مراتب پايين قرار دارند، حجاب های عزت و پرده های قدرت فاصله انداخته، هرگز پروردگار خود را با نيروی وهم تصوير نكنند و صفات آفريدگان را برای او قائل نشوند. هرگز او را در مكانی محدود نساخته و با چشم اشاره به او نمی كنند. (185)

### 6. خلقت و آفرينش خداوند

187. عجز انسان

« ما لابن آدم و الفخر، أوله نطفة، و آخره جيفة و لا يرزق نفسه، و لا يدفع حتفه»

انسان را با فخر چه كار! او كه آغازش نطفه است و فرجامش مردار گنديده، نه می تواند روزی خود دهد و نه می تواند مرگ را دفع كند. (پس چرا فخر می كند؟!) (186)

188. آفرينش جهان

«خلق الخلق علی غير تمثيل، و لا مشورة مشير، و لا معونة معين، فتم خلقه بأمره، و أذعن لطاعته، فأجاب»

خداوند موجودات را بدون در دست داشتن هيچ نمونه ای و بدون مشورت با هيچ مشاوری و بدون كمك گرفتن از هيچ ياوری آفريد و خلقت به فرمان او تمام و كامل شد و همگی به طاعتش اقرار كردند. (187)

189. شكوه و عظمت آفرينش

«ما الذی نری من خلقك، و نعجب له من قدرتك، و نصفه من عظيم سلطانك و ما تغيب عنا منه، و قصرت أبصارنا عنه، و انتهت عقولنا دونه، و حالت ستور الغيوب بيننا و بينه أعظم»

چه بزرگ است انچه ما از آفرينش تو می بينيم و از قدرت تو در پديد آوردن آن به شگفت می آييم و آن به عنوان نشانه بزرگی و قدرت تو وصف می كنيم، و چه بزرگ تر از اين هاست آنچه از ما پنهان است و ديدگان ما از دين آنها قاصر است و خردهای ما را به آن ها دسترسی نيست و پرده های غيب ميان ما و آن ها حايل شده است. (188)

190. طبع آدمی

«لقد علق بنياط هذا الانسان بضعُة هی اءعجب ما فيه، و ذلك القلب. و له مواد من الحكمة و أضداد من خلافها، فان سنح له الرجاء أذله الطمع، و أن هاج به الطمع اءهلكه الحرص، و ان ملكه الياس قتله الاسف، و ان عرض له الغضب اشتد به الغيظ و ان اسعده الرضا نسی التحفظ، و اءن ناله الخوف شغله الحذر، و اءن اتسع له الامن استلبثه الغرة، و ان أفاد مالا اطغاه الغنی، و ان اءصابته مصيبة فصحه الجزع، و ان عضته الفاقة شغله البلاء، و ان جهده الجوع قعد به الضغف، و آن افراط به الشبع كظته البطنُة. فك تقصير به مضر، و كل افراط به مفسد»

بی گمان به بند دل اين انسان قطعه گوشتی آويخته شده كه از شگفت انگيزترين اعضای بدن است و شگفتی اش اين است كه در آن مايه هايی از حكمت و اضدادی كه مخالف حكمت اند وجود دارد.

پس اگر برای او اميدی رخ دهد طمع او را خوار گرداند و اگر طمع وی را از جا برانگيزد دچار حرصی شود كه نابودش سازد، و اگر نوميدی او را فراگيرد اندوه او را بكشد و اگر خشم بر آن عارض شود غليظ و تنگ خلقی بر او سخت بتازد، و اگر به سعادت رضا و خشنودی نايل آيد جانب احتياط كاری او را به خود مشغول گرداند، و اگر امن و آسايش بر او سايه افكند غفلت او را از بن براندازد و اگر مالی به او رسد سركشی ثروت به دامش كشد و اگر دچار مصيبتی شود گرفتاری او را مشغول كند و اگر گرسنگی به او فشار آورد ناتوانی از پايش در آورد، و اگر پرخوری كند نفسش در گلو بگيرد و خلاصه هر كاهش و نقصانی به او زيان آور و هر افزايش تباه كننده است. (189)

191. شكوه و عظمت آفرينش

«سبحانك ما أعظم ما نری من خلقك! و ما أصغر كل عظيمة فی جنب قدرتك! و ما أهول ما نری من ملكوتك! و ما أحقر ذلك فيما غاب عنا من سلطانك! و ما أسبغ نعمك فی الدنيا، و ما أصغرها فی نعم الاخرة!»

ای خدای پاك! چه عظيم و پر شكوه است آن چه از آفرينش تو می بينيم! و چه خرد است هر بزرگی در برابر قدرت تو! و چه هول انگيز است آن چه ما از ملكوت تو می بينيم! و چه حقير است آن چه ما می بينيم در برابر قدرت و سلطنت ناپيدای تو از ديدگان ما! چه بسيار است نعمت های تو در اين دنيا! و چه اندك است اين نعمت ها در برابر نعمت های آخرت! (190)

192. آفرينش زمين

«إنشا الارض فأمسكها من غير اشتغال. و اءرساها علی غير قرار، و أقامها بغير قوائم. ورفعها بغير دعائم. و حصنها من الاود و الاعوجاج. و منعها من التهافت و الانفراج»

زمين را ايجاد كرده آن را نگه داشت بی آن كه وی را مشغول سازد و آن را بر جايی بدون قرار استوار كرد و بی هيچ پايه ای بر پايش داشت و بی هيچ ستونی برافراشتش و آن را از كجی نگاه داشت و از افتادن و شكافتن آن جلوگيری كرد.

193. عظمت آفرينش آسمان ها (191)

فمن شواهد خلقه خلق السموات موطدات بلا عمد، قائمات بلا سند.

«دعا هن فأجبن طائعات مذعنات، غير متلكئات و لا مبطئات. و لولا اقرار هن له بالربوبية و اذعانهم له بالطوا عية، لما جعلهن موضعا لعرشه، و لا مسكنا لملائكته، و لا مصعدا للكلم الطيب و العمل الصالح من خلقه. جعل نجومها أعلاما يستدل بها الحيران فی مختلف فجاج الاقطار. لم يمنع ضوع نورها ادلهمام سجف الليل المظلم. و لا استطاعت جلابيب سواد الحنادس اءن ترد ما شاع فی السموات من تلالو نور القمر»

از نشانه های آفرينش خدا، پديد آوردن آسمان های استوار بدون ستون و ايستای بدون تكيه گاه است. خداوند اراده ايجاد آن ها را فرمود و آن ها با ميل و رغبت و بی هيچ درنگ و كندی اجابتش كردند و اگر اقرار آن ها بر خداوندی او و اعتراف آن ها به طاعت و بندگی اش نبود آنها را جايگاه عرش خويش و مكان فرشتگان و محل فرا بردن گفتار و كردار شايسته بندگانش قرار نمی داد.

ستارگان آسمان را نشانه هايی ساخت تا افراد سرگردان در آمد و شد راه های زمين به وسيله آن ها راه خويش را بيابند، پرده های شب تا پرتو نور آنها را نپوشانده و رداهای سياه شب های تاريك توانايی محو درخشش نور پراكنده ماه در آسمان را ندارد. (192)

194. عظمت سلطنت الهی

«كان من اقتار جبروته، و بديع لطائف صنعته، اءن جعل من ماء البحر الزاخر المتراكم المتقاصف، يبسا جامدا، ثم فطر منه اءطباقا، ففتقها سبع سموات»

از نشانه های توانايی و سلطنت خداوند و شگفتی آفرينش های او اين است كه از آب دريای ژرف بر هم ريخته پر موج خش و جامدی را آفريد، آنگاه از آن طبقاتی خلق كرد و آن طبقات را به آسمان شكافت. (193)

195. تعديل حركات زمين

«عدل حركاتها بالراسيان من جلاميدها، و ذوات الشناخيب الشم من صياخيدها»

حركت زمين را به وسيله صخره های عظيم و قله كوه های بلند و محكم تعديل كرد. (194)

196. آفرينش آسمان ها

«نظم بلا تعليق رهوات فرجها، و لا حم صدوع انفراجها و وشج بينها و بنی ازواجها و ذلل للهابطين بأمره، و الصاعدين باءعمال خلقه، خزونة معراجها، و ناداها بعد اذ هی دخان، فالتحمت عری أشراجها، و فتق بعد الارتتاق صوامت أبوابها، و إقام رصدا من الشهب الثواقب علی نقابها، و أمسكها من أن تمور فی خرق الهوأ بأيده، أمرها آن تقف مستسلمة» لامره، و جعل شمسها آية مبصرة لنهارها، و قمرها آية ممحوةمن ليلها، و أجراهما فی مناقل مجراهما، و قدر سير هما فی مدارج درجهما، ليميز بين الليل و النهار بهما، و ليعلم عد السنين و الحساب بمقاديرهما، ثم علق فی حوها فلكها، و ناط بها زينتها، من خفيات دراريها و مصابيح كواكبها، و رمی مسترفی السمع بثواقب شهبها، و أجراها علی اذلال تسخيرها من ثبات ثابتها، و مسير سائرها، و هبوطها و صعودها، و نحوسها و سعودها»

راه های گشاده آسمان ها را بی آنكه به جايی پيوسته باشد منظم ساخت و شكاف های وسيعش را به هم پيوست و ميان هر آسمانی با آسمان های ديگر ارتباط برقرار كرد و برای فرود آيندگان به فرمان او و بالا روندگانی كه اعمال و كردار بندگان را می برند دشواری آن را آسان نمود و به آسمان ها كه از دود بودند ندا داد كه به هم به پيوندند و گرد آيند و پس از جمع شدن و گرد آمدن درهای بسته آنها را گشود و از ستاره های درخشان بر راه های آسمان نگهبان گماشت و با قدرت خويش از به جنبش در آمدن آن ها در فضای شكافته جلوگيری كرد و فرمود تا در جای خويش بايستند و به امر او تسليم باشند.

خورشيد آسمان را نشانه ای روشنگر برای روز و ماه آن را كه نورش محو می شود آيتی برای شب قرار داد و آنها را در مسيرشان روانه ساخت و حركت آنها را در منازل و راه هايی كه بايد طی كنند تعيين نمود، تا با سير آن ها شب و روز مشخص و شمار سال ها و حساب كارها دانسته شود.

پس فلك را در فضا معلق نگه داشت و زينت هايش را به آن آويخت كه عبارتند از ستارگانی پنهانی همانند در سفيد و ستارگانی همانند چراغ روشن، و با شهاب های تابان شيطان هايی را كه گوش می كشند براند و جای ستارگان سيار و فرورو صعود و سعد و نحس هر يك را تحت تسخير خويش قرار داد. (195)

197. نيكوترين آفرينش

«لم يخلق الاشياء من أصول أزليةُ، و لا أوائل أبدية، بل خلق ما خلق فاقام حده، و صور ما صور فاءحسن صورته»

اشيا را از ماده ای ازلی يا نمونه هايی ابدی نيافريد، بلكه آفريد آن چه آفريد و حدودش را تعيين كرد و صورتی داد به آن چه داد و آن صورت را به نيكوترين شكل نگاشت. (196)

198. راز استواری زمين

«و تد بالصخور ميدان أرضه»

جنبش و لرزش زمين را به وسيله سنگ های بزرگ و كوه ها ميخكوب و استورا گردانيد. (197)

199. حركت آسمان ها

«خلق سبحانه لاسكان سمواته، و عمارة الصفيح الاعلی من ملكوته، خلقا بديعا من ملائكته»

آسمان را با پرجا بودن ستاره های آن و با گردش ستاره های سيار آن و با فرا رفتن و فرود آمدن آن ها و با بودن ستاره های نحس و سعد (بدی آور و نيكی آور) در آن و با تسخير آن به آسانی به جريان انداخت. (198)

200. اوج عظمت خدا در آفرينش انسان

«أيها المخلوق السوی، و المنشا المرعی فی ظلمات الارحام، و مضاعفات الاستار. بدئت من سلالة من طين، و وضعت فی قرار مكين، الی قدر معلوم و اجل مقسوم. تموز فی بطن اءمك جنينا لا تحير دعاء و لا تسمع نداء. ثم أخرجت من مقرك الی دار لم تشهدها، و لم تعرف سبل منافعها. فمن هداك لاجترا الغذاء من ثدی أمك! و عرفك عند الحاجُة مواضع طلبك و ارادتك!»

ای انسانی كه از نظر خلقت بی كم و كاست و متناسبی و در زهدان های تاريك و پرده های تو در، پديد آمده و محافظت می شدی! آفرينش از عصاره گل آغاز شد. و سپس از جايگاه به محيطی كه آن را نديده بودی و راه به دست آوردن منافعش را نمی دانستی بيرون آورد شدی. چه كسی تو را به مكيدن شير از پستان مادرت هدايت كرد؟و چه كسی جايگاه های طلب و خواستن را به تو آموخت؟! (199)

201. يكتايی در آفرينش

«خلق الخلائق علی غير مثال خلا من غيره، و لم يستعن علی خلقها بأحد من خلقه»

موجودات را بدون نمونه ای كه از غير او صادر شده باشد خلق كرده و در آفريدن آن ها از هيچ يك از مخلوقاتش كمك نگرفت. (200)

202. آفرينش انسان از خاك

«أم هذا الذی أنشاه فی ظلمات الارحام، و شغف الاستار؛ نطفة دهاقا، و علقة محاقا، و جنينا و راضعا، و وليدا و يافعا، ثم منحه قلبا حافظا، و لسانا لافظا، و بصرا لا حظا، ليفهم معتبرا، و يقصر مزدجرا؛ حتی اذا قام اعتداله، و استوی مثالفه، نفر مستكبرا»

آيا اين انسان همان كسی نيست كه خداوند او را در تاريكی های زهدان و پرده های غلاف مانند آفريد، از نطفه ای كه ريخته شد..... آن گاه به او دلی حفظ كننده و زبانی گويا و چشمی بينا بخشيد تا بفهمد و عبرت گيرد و از زشتكاری ها باز ايستد اما چون قد راست كرد و به نهايت رشد خود رسيد كرد فرازانه روی برگرداند. (201)

203. قدرت خدا در آفرينش

«فطر الاخلائق بقدرته، و نشر الرياح برحمته»

آفريدگان را با قدرت خود بيافريد و بادها را با رحمت خود به حركت در آورد. (202)

204. راز آفرينش

«لو أراد الله أن يخلق آدم من نور يخطف الابصار ضياؤه، و يبهر العقول رواوه، و طيب يأخذ الانفاس عرفه لفعل. و لو فعل لظلت له الاعناق خاضعة، و لخفت البلوی فيه علی الملائكه. و لكن الله سبحانه يبتلی خلقه ببعض ما يجهلون اءصله، تمييزا بالاختبار لهم، و نفيا، للاستكبار عنهم، و ابعادا للخيلاء منهم»

اگر خداوند می خواست كه آدم عليه‌السلام را از نوری بيافريند كه روشنايی آن ديده ها را بربايد و زيبايی آن عقول آدميان را خيره سازد و او را چنان معطر نمايد كه نفس ها را بوی خوش و عطر آن حضرت را چنين می آفريد گردن ها در مقابل او خم می شدند و آزمايش فرشتگان به وسيله خلقت آن حصرت سبك می گشت، ولی خداوند سبحان مخلوقات خود را با بعضی از امور كه اصل آن را نمی دانند برای تمايز خوب از بد امتحان می نمايد، هم چنين به وسيله دستورات آزمايشی تكبر را از آنان نفی و غرور و خودخواهی را از آنان دور می سازد. (203)

205. آفرينش زمين

«أنهد جبالها عن سهولها، و اءساخ قواعدها فی متون أقطارها و مواضع أنصابها، فأشهق قلالها، و أطال أنشازها، و جعلها للارض عمادا، و أرزها فيها أوتادا، فسكنت علی حركتها من أن تميد بأهلها، أو تسيخ بحملها او تزول عن مواضعها»

كوه های زمين را از دشت ها و پستی هايش برآمده ساخت و ريشه آن ها را در دل زمين های اطرافشان و جاهايی كه برقرار هستند فرو برد.. و آن ها را تكيه گاه زمين و ميخ ‌ها نگهدارنده آن قرار داد. پس، آن گاه زمين در عين متحرك بودن آرام گرفت تا ساكنان خود را در سقوط و اضطراب قرار ندهد، يا آنچه را حمل كرده است فرو نياندازد، يا آن گاه زمين در عين متحرك بودن آرام گرفت تا ساكنان خود را در سقوط و اضطراب قرار ندهد، يا آنچه را حمل كرده است فرو نياندازد، يا آن را از جای خويش جابه جا نكند. (204)

206. توصيف خلق آدم

«جمع سبحانه من حزن الارض و سهلها، و عذبها و سبخها ترية سنها بالماء حتی خلصت. و لا طها بالبله حتی لزبت فجبل منها صورة ذات اءحناء و وصول و اءعضاء و فصول: اءجمدها حتی استمسكت و اءصلدها حتی صلصلت لوقت معدود، و اءمد معلوم: ثم نفخ فيها من روحه فمثلت انسانا ذا اذهان يجيلها، و فكر يتصرف بها...»

خدای بزرگ از زمين های سنگلاخ و هموار و زمين های مستعد كشت و زرع و شوره زاران اندكی خاك فراهم آورد و بر آن آب ريخت تا خالص و پاكيزه شد و آن را با آب آميخت

207. آفرينش مخلوقات بی نظير

«الذی ابتدع الخلق علی غير مثال امتثله... و اءرانا من ملكوت قدرته، و عجائب ما نطقت به آثار حكمته، و اعتراف الحاجة من الخلق الی آن يقيمها بمساك قوته، مادلنا باضطرار قيام الحجة له علی معرفته»

208. نابودی دنيا

«الذی ابتدع الخلق علی غير مثال امتثله... و اءرانا من ملكوت قدرتة، و عجائب ما نطقت به آثار حكمته، و اعتراف الحاجة من الخلق الی أن يقيمها بمساك قوته، مادلنا باضطرار قيام الحجة له علی معرفته»

خداوندی كه مخلوقات را پديدار ساخت بی آن كه مثل و مانندی از هر يك از آن ها قبلا وجود داشته و او آن را مثالی قرار داده باشد، خدايی كه عظمت و شكوه قدرت خود و شگفتی هايی كه نشانه های حكمت او، گويای آن است به ما نشان داد. و نيز اعتراف همه مخلوقات در مورد احتياج خود به اين كه خداوند با قدرت خويش آن ها را نگاه دارد، همه اين ها چيزهايی است كه ما را از پذيرفتن دليل هايی استوار پابرجا بر شناخت خداوند ناگزير می سازد. (205)

209. شگفتی های انسان

«ليس فناء الدنيا بعد ابتداعها باءعجب من انشائها و اختراعها... و أن الله، سبحانه، يعود بعد فناء الدنيا وحده لا شی معه»

نابودی دنيا، پس از آفريدن آن زياد شگفتی آورتر از آفريدن و ايجاد آن نيست. و خداوند سبحان، پس از نابودی جهان تنها باقی می ماند و چيزی با او نيست. (206)

210. بخشش خدا

«اعجبوا لهذا الانسان ينظر بشحم، و يتكلم بلحم، و يسمع بعظم، و يتنفس من خزم!!»

از اين انسان تعجب كنيد و پند بگيريد! با پيه نگاه می كند، با گوشت حرف می زند، با استخوان می شنود و از شكافی (بينی) نفس می كشد! (207)

211. عجب از اين آدم!

«جعل لكم اسماعا لتعی ما عناها، و أبصارا لتجلو عن عشاها»

خداوند به شما دو گوش داد تا آن چه را به آن ها مربوط می شود دريافت كنند و دو چشم داد تا از نابينايی به در آيند. (208)

## بخش دوم: عدل و عدالت

212. عدل چيست

«لما سئل عن العدل: العدل أن لا تتهمه»

امام عليه‌السلام در پاسخ به اين پرسش كه عدل چيست؟فرمود: عدل، آن است كه خدا را متهم نكنی. (209)

213. دادگری واقعی

«الذی صدق فی ميعاده، و ارتفع عن ظلم عباد0 و قام بالقسط فی خلقه، و عدل عليهم فی حكمه»

خدايی است كه در وعده خويش راستگوست و بالاتر از آن است كه به بندگانش ستم كند و در ميان آفريدگانش به عدل رفتار كرده و در حكم خويش با آن ها دادگری كرده است. (210)

214. دادگری حق

«ما كان قوم قط فی غض نعمة من عيش فزال عنهم اءلا بذنوب اجتر حوها، لان الله ليس بظلام للعبيد»

هرگز نعمت و رفاه زندگی از مردمی گرفته نشد، مگر به سبب گناهانی كه مرتكب شدند؛ چرا كه خداوند به بندگانش ستم نمی كند. (211)

215. بردبار عادل

«الذی عظم حلمه فعفا، و عدل فی كل ما قضی»

خدايی كه بردباری اش زياد است و می بخشد و در آن چه حكم كرده، عدالت را رعايت نموده است. (212)

216. نتيجه عدل

«بالسيرة العادله يقهر المناوی»

با روش عدل دشمن شكست می يابد و از ميان می رود. (213)

217. قضاوت بی عدالت

«ليس من العدل القضاء علی الثقة بالظن»

قضاوتی كه به حدس و گمان متكی باشد از روی عدل و داد نيست. (214)

218. عدل شريف تر از بخشش

سئل عليه‌السلام: اءيهما اءفضل: العدل، اءو الجود؟

فقال عليه‌السلام: «العدل يضع الامور مواضعها، والجود يخرجها من جهتها. العدل سائس عام، و الجود عارض خاص، فالعدل أشرفهما و أفضلهما»

از حضرتش پرسيدند: دادگری بهتر است يا بخشندگی؟

فرمود: دادگری هر چيزی را در جای خويش قرار می دهد و بخشش آنها را از جای خود بيرون می كند و عدل نگهبان همه مردم است و بخشندگی به افراد مخصوص بهره می دهد. بنابراين عدل شريف تر و برتر است. (215)

219. امر به عدل و احسان

قال فی قوله تعالی: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ): العدل: الانصاف، و الاحسان: التفضل

امام علی عليه‌السلام در مورد اين سخن خدای متعال: (خداوند شما را به عدل و احسان فرمان می دهد.) فرمود: عدل، انصاف دادن و ستم نكردن است و احسان جود و بخشش. (216)

220. پيوند دهنده

«خلق بالنصفة يكثر المواصلون»

انصاف و عدالت است كه پيوند انسان ها را بيشتر می نمايد. (217)

221. سفارش به كارگزاران

«أنصفوا الناس من أنفسكم، و اصبروا لحوائجهم فانكم حزان الرعية، و وكلاء ألامة، و سفراء الائمة»

امام علی عليه‌السلام در نامه ای خطاب به كارگزارانش چنين فرمود: ما بين مردم و خودتان انصاف بورزيد و به برآوردن نيازهای آنان تحمل نماييد؛ زير شما خزانه داران رعيت هستيد و وكلای امت و سفيران پيشوايان. (218)

222. توصيه به عدالت

«استعمل العدل، و احذر العسف و الحيف، فان العسف يعود بالجلاء و الحيف يدعو اءلی السيف»

عدل و دادگری را به كار بند، و از روز گويی و ستمگران برحذر باش؛ زيرا زور گويی ملت را به جلای وطن وا می دارد و ستم مردم را به قيام مسلحانه فرا می خواند. (219)

223. توصيه علی عليه‌السلام به يكی از كارگزارانش

«آس بينهم فی اللحظة و النظرة و الاشارة و التحية، حتی لا يطمع العظماء فی حيفك، و لا يياس الضعفاء من عدلك»

اميرمؤ منان علی عليه‌السلام در نامه ای خطاب به كارگزاران خويشتن چنين فرمودند: ما بنی همه افراد رعيت در نگاه گذار و نگرش دقيق و اشاره و درود گفتن تساوی برقرار كن تا بزرگان طمع در ظلم تو نكنند و ناتوانان از دادگری تو ماءيوس نشوند. (220)

224. انصاف با رعيت

«أنصف الله و اءنصف الناس من نفسك و من خاصة اءهلك و من لك فيه هوی من رعيتك، فانك إلا تفعل تظلم!»

ما بين خدا و مردم از يك طرف و نفس و دودمان و هر كسی از رعيت كه هوايی از او بر سر داری، از طرف ديگر انصاف برقرار كن، اگر انصاف بر اقرار نكنی ستم ورزيده ای. (221)

225. ياوران عدالت

«أدا أدت الرعية الی الوالی حقه، و أدی الوالی أليها حقها عز الحق بينهم، و قامت مناهج الدين، و عتدلت معالم العدل، و جرت علی إذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان، و طمع فی بقاء الدولة، و يئست مطامع الاعداء و ادا غلبت الرعية و اليها، اءو اءجحف الوالی برعيته، اختلفت هنالك الكلمة، و ظهرت معالم الجور»

در آن هنگام كه مردم جامعه حق حاكم بر به حاكم ادا كردند و زمامدار نيز حق مردم را به آنان ادا كرد، حق در ميان آنان عزيز گردد و مسيرهای روشن دين هموار و نشانه های عدالت معتدل و برپا، و سنت ها در مجرای خود به جريان می افتند، در نتيجه زمان اصلاح می شود و بقای حكومت مورد اميد، و طمع و آز دشمنان از تسلط بر جامعه مأيوس و ساقط می گردد و در آن هنگام كه رعيت بر حاكم غالب شود يا حاكم بر رعيت ظلم و تعدی روا دارد، كلمه جامع آن دو مختلف گردد و پراكندگی در جامعه نفوذ كند و علامت های ستم آشكار شود. (222)

226. شعبه های عدالت

«الايمان علی أربع دعائم: علی الصبر، و اليقين، و العدل، و الجهاد... و العدل منها علی أربع شعب: علی غائص الفهم، و غور العلم؛ و زهرة الحكم و رساخُة الحلم: فمن فهم علم غور العلم؛ و من علم غور العلم صدر عن رائع الحكم؛ و من حلم لم يفرط فی اءمره و عاش فی الناس حميدا»

ايمان چهار ستون دارد: صبر، يقين، عدل و جهاد، و عدل چهار قسمت می گردد: دقت در فهميدن، رسيدن به حقيقت علم و زيبايی قضاوت ها و استوار شدن در بردباری، كسی كه فهميد، حقيقت علم را درك می كند و كسی كه حقيقت دانش را درك كرد، از راه های بردباری وارد می شود و كسی كه حليم بود در زندگی افراط نمی كند و در ميان مردم، خوشنام زندگی می كند. (223)

227. سر گذشت شگفت آورتر!

«اعجب من ذلك طارق طرقنا بملفوفُة فی وعائها، و معجونة شنئتها، كاءنما عجنت بريق حی أوقيئها، فقلت: اءصلة، اءم زكاُة، اءم صدقة؟ فذلك محرم علينا اءهل البيت. فقال: لا ذا و لا ذاك، و لكنها هدية. فقلت. هبلتك الهبول! اءعن دين الله أتيتنی لتخد عنی؟اءمختبط انت أم ذوجنة، أم تهجر؟و الله لو اءعطيت الاقاليم السبعة بما تحت اءفلاكها، علی اءن اءعصی لله فی نملة اءسلبها جلب شعيرة ما فعلته»

از اين سرگذشت (سرگذشت عقيل كه تقاضای كمك كرد و حضرت آهن گداخته به دست او نزديك كرد) شگفت آورتر داستان كسی است كه نيمه شبی ظرفی سرپوشيده پر از حلوای خوش طعم و لذيذ به در خانه ما می آورد، ولی اين حلوا معجونی بود كه من از آن متنفر شدم، گويا آب دهان مار را با استفراغش خمير طعم و لذيذ به در خانه ما آورد، ولی اين حلوا معجونی بود كه من از آن متنفر شدم، گويا آب دهان ما را با استفراغش خمير كرده بودند، به او گفتم: صدقه است يا زكات است؟ كه اين دو بر ما اهل بيت حرام است.

گفت: نه اين است و نه آن، بلكه هديه است.

گفتم: مادرت بر تو بگريد! آمده ای مرا از راه دين خدا فريب دهی يا پريشان خردی يا ديوانه ای و يا هذيان می گويی؟

به خدا سوگند، اگر هفت اقليم را با آنچه زير آسمان است به من بدهند تا خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی كنم هرگز نخواهم كرد. (224)

228. نخستين گام عدل

«آن من أحب عباد الله إليه عبدا أعانه الله علی نفسه، فاستشعر الحزن، و تجلبب الخوف... فهو من معادن دينه، و أدتاد أرضه. قد ألزم نفسه العدل، فكان اءول عدله نفی الهوی عن نفسه»

از محبوب ترين بندگان خدا در پيشگاه ربوبی بنده ای است كه خداوند (سبحان) او را در شناخت نفس خود و ساختن آن ياری فرمايد (اين انسان مورد عنايت خداوندی) لباسی از اندوه بر تن نموده و پوشاكی از بيم بر خود پوشيد... (اين رشد يافته) از معدن دين خداوندی و مانند ميخ ‌های محكم از عوامل نگهدارنده ارزش ها در زمين اوست، خود را بر عدل و دادگری ملزم نموده و نخستين عدل وی درباره خويشتن، نفی هوی و اميال از نفس خود می باشد. (225).

229. اختلاف حكم ها

و قال عليه‌السلام فی ذم اختلاف العلماء فی القتيا: «ترد علی أحدهم القضية فی حكم من الاحكام فيحكم فيها براءيه، ثم ترد تلك القضية بعينها علی غيره فيحكم فيها بخلافه، ثم يجتمع القضاه بذلك عند الامام الذی استقضا هم فيصوب آراءهم جميعا؛ و الههم واحد! و نبيهم واحد! و كتابهم واحد! اءفا مرهم الله - سبحانه - بالاختلاف فاءطاعوه!»

امام عليه‌السلام در بدگويی از اختلاف علماء در فتوی چنين می گويد: يك موضوع به يكی از آنان داده می شود كه حكم آن را صادر كند و او نظر خود را می دهد، عين همين موضوع به يكی ديگر از اهل علم داده می شود و دومی حكمی صادر می كند كه برخلاف حكم اول است، پس هر دو برای حل اختلاف پيش امامی كه آنان را به قضاوت گمارده است می روند و امام نظر هر دو را تأييد می كند.

خدای آنان يكی، پيامبرشان يكی و قرآن آنان هم يكی است؛ اما در حكم اختلاف دارند! آيا خدا دستور داده اختلاف پيدا كنند و آنان به فرمان خدا گوش داده اند. (226)

230. گستردگی دامنه عدالت

و قال فيما رده علی المسلمين من قطائع عثمان بن عفان: «و الله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملك به الاماء: لردته؛ فان فی العدل سعة. و من ضاق عليه العدل، فالجور عليه أضيق»

درباره زمين هايی كه عثمان به اقطاع ديگران در آورده و آن حضرت عليه‌السلام زمين های مذكور را به مسلمانان برگردانيده بود فرمودند: به خدا قسم، اگر آن مال را چنين می يافتم كه به تحقيق با آن، زنانی به عقد زناشويی در آمده و كنيزانی با آن خريداری شده بودند، باز هم هر آينه آن را به مسلمانان بر می گردانيدم، پس به راستی در عدل و دادگری وسعت و گشايش است و هيچ چيز آن را از ميان نمی برد و آن كس (يا آن فرمانروا) كه اجرای عدالت، او را در تنگنا قرار دهد و نتواند از اين راه به تدبير امور بپردازد چاره جويی از راه جور و ظلم برای او تنگ تر و دشوارتر خواهد بود. (227)

231. وظيفه پيشوای عادل

«ان الله تعالی فرض علی أئمه العدل أن يقدروا أنفسهم بضعفة الناس كيلا يتبيغ بالفقير فقره»

خداوند بر پيشوايان عدالت مقرر فرموده است كه شاءن و اندازه خود را در حد مردم ناتوان تنظيم نمايند تا بينوايی مستمندان آنان را گرفتار درد و اندوه مهلك نسازد. (228)

## بخش سوم: نبوت

232. هدايت كننده انسان ها

«اصطفی سبحانه من ولده (أی آدم) أنبياء أخذ علی الوحی ميثاقهم، و علی تبليغ الرسالة أمانتهم، لما بدل أكثر خلقه عهدالله إليهم فجهوا حقه و اتخذوا الانداد معه و اجتالتهم الشياطين عن معرفته و اقتطعتهم عن عبادته، فبعث فيهم رسله، و واتر اءليهم اءنبياه ليستاءدو هم ميثاق فطرته»

233. برترين آفريده

اختار آدمعليه‌السلام، «خيرة من خلقه، و جعله اول جبلته»

خدای بزرگ آدم را از ميان آفريدگانش برگزيد و او را نخستين و برترين آفريدگانش قرار داد. (229)

234. وصف عيسی عليه‌السلام

فی صفة عيسی عليه‌السلام: «لم تكن له زوجة تفتنه، و لا ولد يحزنه، و لا مال يلفته»

در وصف عيسی عليه‌السلام می فرمايد: نه همسری داشت كه او را به فتنه در افكند، نه فرزندی كه غمگينش سازد و نه مالی كه او را به خود مشغول گرداند. (230)

235. زهدی موسی عليه‌السلام

«ان شئت ثنيت بموسی كليم الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حيث يقول: (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) «و الله، ما ساله الا خبزا يا كله، لانه كان يا كل بقلةُ الارض»

اگر بخواهی دوباره پيامبری را پيروی كنی از موسی عليه‌السلام پيروی كن آن گاه كه فرمود: (پروردگار! من به آنچه از خير و نيكی برايم فرستاده ای نيازمندم) به خدا سوگند، حضرت موسی عليه‌السلام به جز نانی كه می خورد از خدا نخواست، زيرا او گياهان زمين می خورد. (231)

236. پيامبر زداينده شبهات

«اشهد ان محمدا عبده و رسوله، ارسله بالدين المشور، و العلم الماءثور، و الكتاب المسطور، و النور الساطع، و الضياء اللامع، و الامر الصادع، ازاحة للشبهات، و احتجاجا بالبينات، و تحديرا بالايات»

گواهی می دهم كه محمد بنده و فرستاده خداست، او را با دين بلند آواز و نشانه برگزيده و كتاب نوشته و نور درخشان و پرتو تابان و فرمان آشكار و آشكار كننده حق از باطل فرستاد، تا شبهات را بزدايد و با دليل و برهان حجت آوری كن و با آيات هشدارشان دهد. (232)

237. پزشك امت رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«طبيب دوار بطبه، قدا حكم مراهمه، و اءحمی مواسمع، يضع ذلك حيث الحاحة اليه»

پيامبر خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پزشكی است سيار كه با طب خويش همواره به گردش می پردازد و مرهم ها را به خوبی آماده ساخته و به هنگام نياز آنها را به كار می برد. (233)

238. نشانه رستاخيز

«ان الله جعل محمدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علما للساعة، و مبشرا بالجنةُ، و منذرا بالعقوبه»

همانا خداوند محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نشانه رستاخيز قرار داد و نويد دهنده بهشت و بيم دهنده از كيفر. (234)

239. وصف علی عليه‌السلام در زمان مبعوث شدن پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«ارسله علی حين فترة من الرسل، و طول هجعة من الامم، و عتزام من الفتن... و الدنيا كاسفة النور... عابسة فی وجه طالبها. ثمرها الفتنه، و طعامها الجيفُة»

خداوند پيامبر را زمانی فرستاد كه مدت ها بود پيامبری نيامده بود و مردم در خوابی دراز به سر می بردند و فتنه ها نيرومند شده بود... و دنيا بی فروغ شد بود... و به روی طالب خود رو ترش كرده بود. ميوه اش فتنه و گمراهی بود و خوراكش مردار. (235)

240. نزول وحی بر جان پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«ثم أنزل عليه الكتاب نورا تطفا مصابيحه.. و تبياتا لا تهدم اءركانه. و شفاء لا تخشی اءسقامه، و عزا لا تهزم اءنصاره، و حقا لا تخذل أعوانه... جعله الله ريا لعطش العلماء و ربيعا لقلوب االفقهاء... و معقلا منيعا ذورته، عزا لمن تولاه»

آن گاه قرآن را بر پيامبر فرو فرستاد كه نوری است كه چراغ هايش خاموش نمی شود... و بنای روشنگری است كه پايه هايش ويران نمی گردد و شفا و دارويی است كه ترس از بيماری های آن نمی رود و عزتی است كه هوادارنش شكست نمی خورند و حقی است كه يارانش بی ياور گذاشته نمی شود... خداوند آن را سيراب كننده عطش دانشوران قرار داده است و بهر دل های فهميدگان... و پناهگاهی كه ستيغ آن دست تسخير ناپذير است و برای كسی كه آن را سرپرست خود گيرد مايه عزت می باشد. (236)

241. اجرای پيمان الهی

«بعث فيهم رسله، و واتر اءليهم اءنبياءه، ليستادو هم ميثاق فطرته، و يذكر و هم منسيی نعمته، و يحتجوا عليهم بالتبليغ، و يثيروا لهم دفائن العقول و يروهم آيات المقدرة: من سقف فوقهم مرفوع، و مهاد تحتهم موضوع، و معايش تحييهم، و أجال تفنيهم»

فرستادگان خود را در ميان مدرم برانگيخت و پيامبرانش را پياپی به سوی ايشان فرستاد تا از آنان بخواهند پيمان الهی را كه در فطرتشان است به جای آوردند... و نشانه های قدرت خدا را به ايشان نشان دهند: از آسمانی كه بر فراز سرشان برافراشته شده است تا زمينی كه زير پاهايشان نهاده شده و نعمت هايی كه زنده نگاهشان می دارد و مرگ هايی كه نابودشان می كند. (237)

242. فضيلت پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«سيرته القصد، و سنته الرشد، و كلامه الفصل، و حكمه العدل»

راه و رسم پيامبر معتدل، سنت و روشش صحيح و پايدار، سخنانش جدا كننده حق از باطل و قضاوتش عادلانه بود. (238)

243. وصف پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«واعيا لوحيك، حافظا لعهدك، ماضيا علی نفاذ أمرك»

پيامبر و حی تو را فهميد و پيمانت را حفظ كرد و در راه اجرای آن حركت كرد. (239)

244. بهترين راه و روش

«اقتدوا بهدی نبيكم فانه افضل الهدی. و استنوا بسنته فانها اهدی السنن»

به راه و رسم پيامبرتان اقتدا كنيد كه بهترين راه و روش است و رفتارتان را به سنت و روش پيامبر تطبيق دهيد كه هدايت كننده ترين روش هاست. (240)

245. علم پيامبر

«قد علمتم أن رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رجم الزانی المحصن، ثم صلی عليه، ثم ورثه اءهله؛ و قتل القاتل و ورث ميراثه اءهله. و قطع السارق و جلد الزانی غير المحسن، ثم قسم عليها من الفی ء، و نكحا المسلمات»

شما خوب می دانيد كه پيامبر خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زناكاری را كه همسر داشت سنگبران كرد، سپس بر مرده اش نماز خواند و اموالش را ميان ورثه اش تقسيم نمود و دست دزد را قطع كرد و زناكار بدون همسر را تازيانه زد، سپس از در آمد بيت المال سهم آنان را داد و هر دو خطا كار با زنان مسلمان ازدواج كردند. (241)

246. آشكار كننده حق

«أرسله و أعلام الهدی دارسة، و مناهج الدين طامسة، فصدع بالحق؛ و نصح للخلق»

خداوند او را در موقعی فرستاد كه نشانه های هدايت كهنه گشته و مسيرهای روشن دين محو شده بود، او برای حق قيام و آن را برای مردم آشكار ساخت. (242)

247. سرمشق از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و رفتار او

«و لقفد كان فی رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كاف لك فی آلاسؤ ة. و دليل لك علی ذم الدنيا و عيبها، و كثرة مخازيها و مساويها، اذ قبضت عنه أطرافها و وطئت لغيره أكنافها، و فطم عن رضاعها، و زوی عن زخارفها... فتأس بنبيك الاطيب الاطهر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فان فيه أسؤ ةُ لمن تاءسی، و عزأ لمن تعزی و أحب العباد ألی الله المتاسی بنبيه، و المقتص لاتر قضم الدنيا قضما، و لم يعرها طرفاء. أهضم اهل الدنيا كشحا، و اءخمصهم من الدنيا بطنا. عرضت عيله الدنيا فأبی أن يقبلها، و علم أن الله سبحانه أبغض شيئا فابغضه، و حقر شيئا فحقره، و صغر شيئا فصغره و لو لم يكن فينا إلا حبنا ما أبغض الله و رسوله، و تعظيمنا ما صغر الله و رسوله، لكفی به شقاقاللله، و محادة عن أمر الله.

لقد كان صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يأكل علی الارض، و يجلس جلسة العبد، و يخصف بيده نعله، و يرقع بيده ثوبه، و يركب الحمار العاری، و يردف خلفه، و يكون الستر علی باب بيته فتكون فيه التصاوير فيقول: يا فلانة - لا حدی اءزواجه - غيبه عنی فاءنی اذا نظرت اءليه ذكرت الدنيا و زخارفها فاءعرض عن الدنيا بقلبه، و أمات ذكرها من نفسه، و أحب أن تغيب زينتها عن عينه، لكيلا يتخذ منها رياشا، و لا يعتقدها قرارا، و لا يرجو فيها مقاما، فاخرجها من النفس و أشخصها عن القلب، و غيبها عن البصر. و كذلك من اءبغض شيئا أبغض أن ينظر إليه، و أن يذكر عنده، و لقد كان فی رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما يدلك علی مساويی الدنيا و عيوبها.

اذ جاع فيها مع خاصته، و زويت عنه زخارفها مع خاصته، و زويت عنه زخارفها مع عظيم زلفته. فلينظر ناظر بعقله، أكرم الله محمدا بذلك أم أهانه! فان قال: اءهانه، فقد كذب و الله العظيم - بالافك العظيم، و ان قال: أكرمه فليعلم اءن الله قد اءهان غيره حيث بسط الدنيا له، و زواها عن أقرب الناس منه. فتاءسی متأس بنيه، و اقتص اءثره، و ولج مولجه، و الا فلا يا من الهكة، فان الله جعل محمداصلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علما للساعه، و مبشراء بالجنة، و منذرا بالعقوبه. خرج من الدنيا خميصا، و ورد الاخرة سليما. لم يضع حجرا عی حجر، حتی مضی لسبيله، و اءجاب داعی ربه، فما أعظم منه الله عندنا حين اءنعم علينا به سلفا نتبعه، و قائدا نطا عقبه!»

سر مشق بودن پيامبر خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای تو كافی است و راهنمايی است برای اين كه به نكوهيدگی و ننگين بودن دنيا و فراوانی رسوايی ها و بدی هايش پی ببری، چه آن كه دنيا از آن حضرت گرفته شد و برای ديگران فراهم گشت و از شير مادر دنيا باز گرفته شد و از زيبايی ها و زخارف آن دور گشت...

پس به پيامبر پاك و پاكيزه ات اقتدا كن؛ زيرا كه آن حضرت برای كسی كه بخواهد به كسی تأسی جويد و از و پيروی كند. لقمه دنيا را با اطراف دندان می خورد (به اندازه ضرورت از دنيا بر می گرفت) و گوشه چشمی هم به دنيا نداشت. پهلوهايش از همه لاغرتر و شكمش از همه گرسنه تر بود. دنيا به او پيشنهاد شد، اما از پذيرفتن آن سرباز زد و دانست كه خدای سبحان چيزی (علاقه به دنيا) را دشمن دارد او هم آن را دشمن گرفت، چيزی را خرد می شمارد او هم خرد می شمارد.

اگر در ما هيچ (عيبی) نبود جز همين كه آنچه را خدا و پيامبرش دشمن دارند دوست داشته باشيم و آنچه را خدا و پيامبرش خرد شمرده اند بزرگ و با ارزش شماريم، همين خود برای مخالفت ما با خدا و سرپيچی از فرمانش كافی بود.

رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روی زمين غذا می خورد و همچون بردگان می نشست با دست خود كفشش را می دوخت و جامه اش را وصله می زد و بر الاغ برهنه سوار می شد و پشت سر خود شخصی ديگری را هم سوار می كرد.

پرده ای با نقش و نگار بر در خانه اش آويخته ديد، به همسرش گفت: ای زن! اين پرده را از جلو چشم من بردار؛ زيرا هرگاه به آن می نگرم به ياد دنيا و زرق و برق آن می افتم. او از ته دل از دنيا روی برتافت و نام ياد آن را در جانش ميراند و دوست داشت كه زيب و زيور دنيا از جلو چشمش دور باشد، تا از آن جامه زيبايی تهيه نكند و آن را در جای آرامش ندارند و اين ماندن هميشگی در آن نداشته باشد.

پس دنيا را از جان خود بيرون راند و از دلش دور كرد و از چشمانش پنهان ساخت. آری! اين چنين كسی كه چيزی را دشمن بدارد از نگاه كردن به آن و از اين كه ياد و نام آن در حضورش برده شود نفرت دارد. راه و رسم رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تو را به بدی ها و عيب های دنيا رهنمون می شود، چه، او و نزديكانش در دنيا هميشه گرسنه بودند و با اين كه مقام و منزلت عظيمی (نزد خداوند) داشت، زيب و زيورهای دنيا از او دور نگه داشته شد، پس هر بيننده ای، با ديده خرد خود بنگرد و ببيند كه آيا خداوند با اين كار محمد را تكريم كرده يا خوار و كوچكش نموده است؟ اگر بگويد، او را خوار و بی مقدار كرده است، سوگند به خدای بزرگ كه دروغ و بهتان بزرگی زده است اگر بگويد: او را گرامی داشته است، پس بداند كه خداوند ديگران را خوار و حقير كرده است؛ چرا كه دنيايی را كه از نزديك ترين و مقرب ترين افراد خود گرفته برای آنان گسترده است.

پس آن كه خواهان پيروی است به پيامبر خود تاءسی جويد و گام در جای گام های او گذارد و هر جا كه او در آمده است درآيد و گر نه از تباه شدن ايمن نباشد؛ زيرا خداوند محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نشانه قيامت قرار داد و بشارت دهنده بهشت و بيم دهنده از كيفر و عقوبت. او با شكم گرسنه از دنيا رفت و با سلامت به آخرت قدم گذاشت.

تا زمانی كه عمرش به سر آمد و دعوت پروردگارش را اجابت كرد، سنگی روی سنگ نگذاشت. چه منت بزرگی خداوند بر ما نهاده كه نعمت وجود آن حضرت را به ما ارزانی داشت كه پيشروی وی است كه ما از او پيروی می كنيم و پيشوايی است كه گام در جايی گام او می نهيم. (243)

248. عظمت پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«كان لی فيما مضی أخ فی الله، و كان يعظمه فی عينی صغر الدنيا فی عينه، و كان لا يشكو و جعا الا عند برئه»

گذشته برادری در مسير جاذبيت الهی داشتم، كوچكی دنيا در چشمش او را در چشم من بزرگ می كرد و از هيچ دردی شكايت نمی كرد مگر زمانی كه از آن درد بهبود حاصل شده بود. (244)

249. پيام های پيامبر

«أرسله داعيا ألی الحق و شاهدا علی الخلق، فبلغ رسالات ربه غير وان و لا مقصر، و جاهد فی الله أعدأه غير واهن و لا معذر اءمام من اتقی، و بصر من اهتدی»

و پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را فرستاد تا به حق فرا خواند و بر آفريدگان گواه باشد. او پيام های پروردگارش را رسان و در اين راه نه سستی كرد و نه كوتاهی ورزيد و در راه خدا با دشمنان او جنگيد، بی آن كه ناتوانی به او راه يابد، يا آن كه عذر و بهانه آورد. او پيشوای پرهيزگاران و ديده ره يافتگان است. (245)

250. عامل جلوگيری از عذاب خدا

«كان فی الارض اءمانان من عذاب الله، و قد رفع احد هما، فدونكم الاخر فتمسكوابه: أما الامان الذی رفع فهو رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و أما الامان الباقی فالاستغفار. قال الله تعالی: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ)

بر روی زمين دو عامل ايمن كنده از عذاب خدا وجود داشت كه يكی از آن دو از دست رفت. پس آن ديگری را بگيريد و بدان چنگ زنيد. اما آن ايمنی بخشی كه از دست رفت، رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و آن كه باقی است، آمرزش خواهی است. خدای متعال می فرمايد: (ای محمد)! تا تو را در ميان آنان هستی، خدا عذابشان نمی كند و تا زمانی كه آمرزش می طلبند، خدا عذابشان نكند. (246)

251. اراده و عزم نبوی

«قائما بأمرك مستوفزا فی مرضاتك، غير ناكل عن قدم، و لا واه فی عزم»

پيامبر بر پا دارنده كار و فرمان توست و شتابنده در تحصيل رضايت تو، بی آنكه از پيشروی بترسد و عقب بنشيند و در عزم و اراده اش سستی نشان دهد. (247)

252. نشانه قيامت

جعل محمدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم «علما للساعه»

خدايی بزرگ حضرت محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نشانه قيامت قرار داده است. (248)

253. واسطه از بين رفت گمراهی ها

«اهل الارض يومئذ ملل متفرقه، و اءهواء منتشره، و طرائق متشتتة، بين مشبه لله بخلقه، اءو ملحد فی اسمه، اءو مشير الی غيره، فهذا هم به من الضلالُة»

در آن روزگاران كه خداوند ذوالجلال خاتم الانبياء صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را برانگيخت، مردم روی زمين مللی پراكنده و اقوامی با تمايلات متفرق در پيچاپيچ طرق درهم و برهم سرگردان و حيرت زده بودند، گروهی از آنان خدا را تشبيه به مخلوقاتش می كردند و گروهی ديگر در اسماء مقدسش الحاد می ورزيدند، جمع ديگری با نام های الهی اشاره به موهومات و موجودات پست می نمودند. خداوند سبحان آنان را به وسيله پيامبر اكرم از گمراهی نجات داد. (249)

254. حجت های خداوند

«بعث الله رسله بما خصهم به من وحيه، و جعلهم حجة له علی خلقه، لئلا تجب الحجُة لهم بترك الاعذار اليهم، فدعا هم بلسان الصدق الی سبيل الحق»

خداوند، پيامبران خود را با آنچه از وحی خود به آنان اختصاص داده بود مبعوث گردانيد و ايشان را بر مخلوقات خويش و دليل خود قرار داد تا آن ها (يعنی مخلوقات) نتوانند نبودن حجت را وسيله عذر آوردن خود (به آگاه نبودنشان از او امر و نواهی الهی) قرار دهند، آن گاه خداوند با زبانی راستگو (يعنی زبان پيامبران) ايشان را به راه حق دعوت كرد. (250)

255. سرانجام اختيار كردن دينی جز اسلام

«ارسله بحجه كافيه، و موعظه شافيه، و دعوده متلافيه، اءظهر به الشرائع المجهوله، و قمع به البدع المدخوله، و بين به الاحكام المفصوله. فمن يبتغ غير الاسلام دينا تتحقق شقوته، و تنفصم عروته، و تعظم كبوته و يكن مابه الی الحزن الطويل و العذاب الوبيل»

خداوند، پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را با دليلی بسنده و اندرزی شفابخش و دعوتی جبران كننده فرستاد، به وسيله او شريعت ها و قوانين الهی ناشناخته مانده را آشكار ساخت و بدعت های نادرست را نابود كرد و احكام قطعی را بيان نمود. پس هر كه دينی جز اسلامی اختيار كند بدبختی اش محقق است و دستگيره اش گسيخته و به سر در آمدنش سخت و فرجامش اندوه طولانی و عذاب شديد است. (251)

256. مايه كمال دين

«افضت كرامة الله سبحانه و تعالی الی محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فأخرجه من أفضل المعادن منبتا،... لها فروع طوال؛ و ثمر لا ينال: فهو امام من اتقی، و بصيره من اهتدی،... سنته الرشد، و كلامه الفصل، و حكمه العدل»

با كرامت خداوند سبحان مقام پيامبری به محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد. پس آن حضرت را از بهترين خاندان بركشيد... درخت دودمان او را به شاخه هايی است بلند و برافراشته و دست كسی به ميوه آن نرسد. او پيشوای پرهيزگاران است و ديده ره يافتگان.. رفتارش ميانه روی و اعتدال است و طريقه اش راهنمايی و هدايت، سخنش حق را زا باطل خدا سازد و داوری اش به عدل و داد است. (252)

257. پاكی معنوی

«تأس بنبيك الاطيب الاطهر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فان فيه اءسوة لمن تاءسی، و عزاء لمن تعزی»

پيروی كن از پيامبرت كه پاك و پاكيزه تر از همه مخلوقات خدا بود، برای هر كسی كه بخواهد پيروی از كمالات نماد در آن وجود مقدس است عالی ترين كمال برای تبعيت. و مهم ترين نسبت برای هر كسی كه انتساب به او را بخواهد (253)

258. فرمان بردن از پيامبر و اوليای امر

«اما بعد، فقد بعثت اليكم عبدا من عبادالله، لا ينام اءيام الخوف، فاسمعوا له، و اءطيعوا اءمره فيما طابق الحق، فانه سيف من سوف الله»

بعد از حمد و ثنا، من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم كه در روزگار بيم و هراس نخوابد، از او بشنويد و فرمانش را در هر مورد كه مطابق حق است اطاعت كنيد؛ زيرا اين مدر شمشيری از شمشيرهای خداوندی است. (254)

259. پايان بخش وحی

«أرسه علی حين فترة من الرسل، و تنازع من الالسن، فقفی، به الرسل، و ختم به الوحی»

خداوند او را در دورانی خالی از پيامبران و در دوران اختلاف در عقايد و سخنان فرستاد و او را در آخر پيامبران قرار داد و وحی را با نوبت او ختم فرمود. (255)

260. مسابقه در خوبی ها

«و الذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة و لتغربلن غربلةُ، و لتساطن سوط القدر حتی يعود اسفلكم أعلاكم، و أعلاكم أسفلكم، و ليسبقن سابقون كانوا قصرؤ ا، و ليقصرن سباقون كانوا سبقوا»

قسم به خدايی كه محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردن دين حق مبعوث گردانيد، سخت در هم آميخته و در هم و برهم و زير و رو می شويد و به شدت غربال می گرديد (تا صالح از طالح و خوب از بد جدا گردد) و هر آينه مانند ديگ جوشان كه با تازيانه غليان خود آنچه را در آن است زير و رو می كند و بالاترين شما به پست ترين مقام بازگشت می نمايد و هر آينه كسانی كه در اسلام سابقه دارند، امام در وظايف (با دريافت حق خود) كوتاهی كرده اند، به طور يقين جلو خواهند افتاد و آنان كه در خدمت به اسلام سابقه بسياری دارند و مقامشان در اسلام جلوتر از ديگران است يقينا و قطعا باز خواهند ماند. (256)

261. حال مردم هنگام بعثت محمد

«ابتعثه و الناس يضربون فی غمرةُ، ويموجون فی حيرةُ. قد قادتهم أزمُة الحين، و استغلقت علی أفئدتهم أقفال الرين»

خداوند او را مبعوث به رسالت فرمود، در حالی كه مردم آن دوران غوطه ور در جهالت و گمراهی بودند و در اسارت فراز و نشيب امواج حيرت. آنان در مهار فرمان هلاكت به اين سو كشيده می شدند و بر دل های آنان قفل های گناهان بسته بود. (257)

262. وصف پيامبران

«فی صفةُ الانبياء: فاستودعهم فی اءفضل مستودع، و اءقرهم فی خير مستقر... حتی اءفضت كرامة الله سبحانه و تعالی الی محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فاءجرجه من اءفضل المعادن منبتا، و اءعز، الارومات مغرسا؛ من الشجرة التی صدع منها.نبياءه، و انتجب منها اءمناء عترته خير العتر، و اءسرته خير الاسر، و شجرته خير الشجر، نبتت فی حرم؛ و بسقت فی كرم؛ لها فروع طوال، و ثمر لا ينال»

آنان پيامبران را در برترين و ديعتگاه به وديعت نهاد و در بهترين قرار گاه تثبيت فرمود تا آن گاه كه كرامت خداوندی سبحانه و تعالی به محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منتهی گشت آن وجود مقدس را از برترين معادن روياننده و عزيزترين اصول و ريشه ها برای كاشتن بيرون آورد. از آن درختی كه خداوند آن را بشكافته و پيامبرانش را از آن بيرون آورده و امنای خود را از آن برگزيده است، عترت پيامبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بهترين عترت هاست و دودمانش بهترين دودمان ها و درختش بهترين درخت ها كه در حرم روييده شده و به رشد رسيده است در كرم و مجد و شرف برای آن درخت شاخهايی است بلند و ثمری است غير قابل وصول. (258)

263. روزگار لغزش و گناه

«أرسله علی حين فترة من الرسل، و هفوة عن العمل، و غباوة من الامم»

خداوند سبحان او را در فاصله ای از پيامبر و در دوران لغزش جوامع از عمل و جهل و كودنی امت ها فرستاد. (259)

264. حكمت برگزيده شدن محمد

«أن الله بعث محمدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نذيرا للعالمين، و اءمينا علی التنزيل، و اءنتم معشر العرب علی شر دين، و فی شردار، منيخون بين حجارة خشن، و حيات صم، تشربون الكدر، و تاكلون الجشب، و تسفكون دمأكم، و تقطعون اءرحامكم. الاصنام فيكم منصوبة، و الاثام بكم معصوبة»

همانا خداوند متعال، محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را تبليغ كننده بر عالميان و امين برای فرستادن قرآن و رسالت، مبعوث نمود. در آن حال شما گروه عرب دارای بدترين دين بوديد و در بدترين جامعه زندگی می كرديد.

شما در ميان سنگ های سخت و مارهای ناشنوا سكنی داشتيد، آب های تيره می آشاميدند و غذای خشن می خورديد و خون های يكديگر را می ريختند و از خويشاوندان خود قطع رابطه می نموديد، بت ها در ميان شما (برای پرستش) نصب شده و گناهان و انحراف ها سخت به شما بسته بود. (260)

265. عمل بر طبق راه پيامبران

«اعملوا، رحمكم الله، علی أعلام بينة، فالطريق نهج يدعو ألی دار السلام»

ای مردم! خدا رحمتتان كند! به نشانه های آشكاری كه خداوند در برابرتان قرار داده عمل كنيد كه راهی واضح و روشن است و شما را به سرای آسايش (يعنی در بهشت) دعوت می كند. (261)

266. روزگار مبعوث شدن پيامبر

«أن الله سبحانه بعث محمدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالحق حين دنا من الدنيا الانقطاع، و اءقبل من الاخرة ء الاطلاع، و أظلمت بهجتها بعد اشراق، و قامت باءهلها علی ساق. و خشن منها مهاد، و أزف منها قياد، فی انقطاع من مدتها، و اقترب من اءشراطها و تصرم من أهلها»

خداوند سبحان، محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به حق به پيامبر مبعوث فرمود، در حالی كه دنيا رو به پايان بوده و آخرت برای احاطه و اشراف روی آورده و شكوفايی دنيا پس از روشنايی آن رو به تاريكی نهاده بود. و آن دنيا برای اهل خود با شدت و مشقت ها روياروی شده زمانش رو به زوال و شرايط فنا و نابودی آن نزديك گشته بود و (بعثت پيامبر) هنگامی بود كه دنيا از اهلش در حال بريدن بود. (262)

267. توصيف روزگار پيامبر

«بعثه حين لا علم قائم؛ و لا منار ساطع، و لا منهج و اضح»

خداوند سبحان پيامبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به پيامبری برانگيخت، در آن هنگام نه نشانه ای از دين برپا بود و نه چراغی روشنگر و نه طريق و مسيری واضح. (263)

268. امين وحی الهی و خاتم رسولان

«أمين وحيه، و خاتم رسله، و بشير رحمته و نذير نقمته»

امين وحی و خاتم رسولان او بود و بشارت دهنده رحمت و ترساننده از عذاب او. (264)

269. روزگار در هم ريخت

«أرسله علی حين فترة من الرسل، و طول هجعةُ من الامم و انتقاض من المبرم»

خداوند پيامبر عظيم الشان اسلام صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در دوران انقطاع وحی و رسولان و در امتداد خواب امت ها در تاريكی (جهالت ها) فرستاد، در آن هنگام اصول و قوانين حيات سعادتمندانه انسان ها (دين) شكسته بود. (265)

270. پيامبر، نوری در تاريكی جهل و نادانی

«و لقد قرن الله به صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من لدن أن كان فطيما اءعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم، و محاسن اءخلاق العالم ليله و نهاره و لقد كنت اءتبعه اتباع الفصيل اءثر اءمه، يرفع لی فی كل يوم من اءخلاقه علما، و ياءمرنی بالاقتداء به. و لقد كان يجاور فی كل يوم من اءخلاقه علما، و يامرنی بالاقتداء به. و لقد كان يجاور فی كل سنته بحراء فاءراه، و لا يراه غيری. و لم يجمع بيت واحد يومئذ فی الاسلام غير رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خديجةُ و إنا ثالثهما. أری نور الوحی و الرسالُة، و اءشم ريح النبوة.»

«و لقد سمعت رنه الشيطان حين نزل الوحی عليه صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقلت: يا رسول الله ما هذه الرنة؟ فقال هذا الشيطان قد أيس من عبادته. اءنك تسمع ما اءسمع، وتری ما اءری، اءلا اءنك لست بنبی، و لكنك لوزير، و اأنك لعلی خير.»

و لقد كنت معه صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لما أتاه الملا من قريش، فقالوا له؛ يا محمد أنك قد ادعيت عظيما لم يدعه أباوك و لا أحد من بيتك، و نحن نسالك امرا ان انت اجبتان اليه و اريتناه، علمنا اءنك نبی و رسول، و اءن لم تفعل علمنا انك ساحر كذاب، فقال صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: و ما تسألون؟ قالوا: تدعو لنا هذه الشجرة حتی تنقلع بعروقها و تقف بين يديك فقال صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: إن الله علی كل شی ء قدير، فان فعل الله لكم ذلك، اءتؤ منون و تشهدون بالحق؟

قالوا: نعم قال: فانی ساءريكم ما تطلبون، و أنی لاعمل أنكم لا تفيئون الی خير، و اءن فيكم من يطرح فی القليب، و من يحزب الاحزاب. ثم قال صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: يا اءيتها الشجرة اءن كنت تؤ منين بالله و اليوم الاخر، و تعلمين إنی رسول الله، فانقلعی بعروقك حتی تقفی بين يدی باذن الله. فوالذی بعثه بالحق لانقلعت بعروقك حتی تقفی بين يدی باذن الله.

فوالذی بعثه بالحق لانقلعت بعروقها، و جاءت و لها دوی شديد. و قصف كقصف اءجنحة الطير؛ حتی وقفت بين يدی رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرفرفُة، و اءلقت بغصنها الاعلی علی رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ببعض اءغصانها علی منكبی، و كنت عن يمينه صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فلما نظر القوم الی ذلك قالوا - علوا و استكبارا -: فمرها فلياتك نصفها و يبقی نصفها، فاءمرها بذلك، فاءقبل اليه نصفها كاءعجب اقبال و اءشده دويا، فكادت تلتف برسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فقالوا - كفرا و عتوا -: فمر هذا النصف فليرجع اءلی نصفه كماكان، فاءمره صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرجع؛ فقلت إنا: لا اله الا الله انی اءول مؤ من بك يا رسول الله، و أول من أقربأن الشجرة فعلت ما فعلت بأمر الله تعالی تصديقا بنبوتك، و اجلا لا لكمتك.

فقال القوم كلهم. بل ساحر كذاب، عجيب السحر خفيف فيه، و هل يصدقك فی اءمرك الامثل هذا! يعنوننی و اءنی لمن قوم لا تاءخذهم فی الله لومة لائم، سيماهم سيما الصديقين، و كلامهم كلام الابرار، عمار الليل و منار النهار، متمسكون بحبل القرآن. يحيون سنن الله و سنن رسوله. لا يستكبرون و لا يعلون، و لا يغلون و لا يفسدون. قلوبهم فی الجنان و اجسادهم فی العمل

خداوند متعال آن وجود نازنين را از موقعی كه از شير باز شد، شب و روز با يكی از بزرگ ترين فرشتگان همراه فرمود كه آن حضرت را در مسير اكتساب صفات و اتصاف به بهترين اخلاق دنيا قرار دهد. و در هر سال در كوه حرا مجاور می گشت من او را می ديدم و كسی جز من او را نمی ديد.

در آن روز اسلام و مسلمين در هيچ خانه ای نبود غير از خانه رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خديجه و من سومين آنان بودم نور وحی و رسالت را می ديدم و عطر پيامبری را استشمام می كردم. من ناله شيطان را در آن هنگام كه وحی به آن نازل شد، شنيدم عرض كردم: يا رسول الله! چيست اين ناله؟

فرمود: ناله شيطان است كه به جهت نااميدی از اين كه عبادت شود سرداده است، تو می شنوی آنچه را كه من می شنوم و می بينی آنچه را من می بينم، ولی تو پيامبر نيستی، بلكه تو وزير من هستی و تو در مسير خير قرار گرفته ای، و من با آن حضرت صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم در آن موقع كه قريش نزد آن حضرت آمدند و به او گفتند: ای محمد! تو ادعای بزرگی به راه انداخته ای، چنان ادعايی كه پدران و ديگر دودمانت مطرح نكردند، ما چيزی از تو مساءلت می كنيم و اگر به ما پاسخ دادی و آن را به ما ارائه نمودی می فهميم كه تو قطعا ساحر و دروغ گويی.

آن حضرت فرمود: سوال شما چيست؟

آنان گفتند: بخوان اين درخت را تا از ريشه هايش كنده شود (و مجموع اجزايش) بيايد و در مقابل بايستند.

پيامبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند بر همه چيز تواناست، آيا اگر خداوند اين كار را برای شما كرد ايمان می آوريد و به حق شهادت می دهيد؟

آن حضرت فرمود: من به زودی آنچه را می خواهيد به شما نشان می دهم، در حالی كه می دانم شما به سوی خير باز نخواهيد گشت! در ميان شما كسی است كه در چاه انداخته می شود و كسی است كه احزاب تشكيل می دهد.

سپس آن حضرت صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ای درخت! به خدا و روز قيامت ايمان داری و می دانی كه من رسول خدا هستم، با ريشه هايت از زمين درآی و با اذن خداوندی در برابر من بايست!

سوگند به آن خدايی كه او را بر حق برانگيخته است. آن درخت با ريشه هايش از جای كنده شد و به طرف رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گسترد و بعضی از شاخه هايش را هم روی شانه من انداخت و من در آن حال در طرف راست آن حضرت ايستاده بودم.

هنگامی كه قوم قريش اين معجزه ديدند از روی خود بزرگ بينی و تكبر، چنين گفتند: امر كن نيمی از اين درخت بيايد و نيم ديگر بماند!

حضرت به اين خواسته آنان عمل كرد و به درخت امر فرمود، نيمی از آن درخت به طور شگفت انگيزتری از حالت اول و با صدايی شديدتر به طرف پيامبر روی آورد و نزديك بود به پيامبر خدا بپيچد، بار ديگر آن مردم از روی كفر و گردنكشی گفتند: دستور بده اين نيمه درخت برگردد به آن نيمه اش (تا به صورت اوليه اش برگردد)!

رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امر فرمود نيمه درخت بر روی همان نيمه اول برگشت.

من گفتم: (لا اله الا الله) نيست خدايی مگر الله) من اولين مؤ من به تو هستم و من اولين كس هستم كه اقرار كرد به اين كه آنچه را كه درخت امروز انجام داد به امر خداوند تعالی و برای تصديق نبوت و تجليل و تعظيم سخن تو بود. در اين هنگام همه آن قوم گفتند: اين شخص پيامبر نيست بلكه ساحری است دروغگو كه سحرش شگفت انگيز است و در اين كار سبك دست تردست.

و آيا كسی جز اين شخصی (مقصودشان من (علی بن الی طالب) بودم وجود دارد كه اين ادعا و كار تو را تصديق كند؟و قطعی است من از قومی هستم كه سرزنش كننده ای آنان را در راه خدا از كار باز نمی دارد. چهره آنان چهره با عظمت ترين راستگويان است و سخن نيكوكاران شب بيدار و هدايت گران روز.

آنان هستند تمسك كنندگان به قرآن، كه سنت های خدا و رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را احياء می كنند، نه تكبر می ورزند و نه بلندگرايان اند و نه مردم را به زنجير می كشند و نه فساد در روی زمين به راه می اندازند، دل های آنان در بهشت است و بدن های آنان در كار و كوشش. (266)

271. نوری در تاريكی

«أضأت به البلاد بعد الضلالة المظلمة، و الجهالة الغالبة، و الجفوُة الجافية، و الناس يستحلون الحريم، و يستذلون الحكيم؛ يحيون علی فترة، و يموتون علی كفرة!»

جوامع بشری بعد از گمراهی تاريك و جهالتی كه بر همه غالب بود و خشونتی بسيار سخت، به وسيله او (پيامبر) روشن گشت. در آن هنگام مردم محرمات را حلال می شمردند و انسان حكيم را پست و خوار می نمودند، در دورانی بی خبر از علم و معرفت و دور از دين و فرهنگ زندگی می كردند و بر كفر و تباهی می مردند. (267)

272. مبعوث شدن پيامبر

«بعث الله سبحانه محمدا رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم... مأخوذا علی النبين ميثاقه، مشهورة سماته»

خداوند سبحان محمد رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای انجام و عده خويش و اتمام اصل نبوت مبعوث نمود پيامبری با علامات مشهور. (268)

273. خصايل نيك پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«بعث الله محمدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شهيدا، و بشيرا و نذيرا، خير البرية طفلا و اءنجبها كهلا، و اطهر المتطهرين شيمة، و اءجود المستمطرين ديمة»

خداوند متعال محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را شاهد و بشارت دهنده و تهديد كننده مبعوث فرمود. پيامبری كه در دوران طفلی بهترين مردم و در دوران بزرگسالی نجيب ترين مردم و از حيث اخلاق پاكترين پاكان و از حيث عطا سخی ترين اشخاصی بود كه مورد توقع جود و احسان بوده اند. (269)

274. سرچشمه روشنايی و روشنی بخش تاريكی ها

«اختاره من شجرة الانبياء، و مشكاة الضياء، و ذوابُة العلياء، و سره البطحاء و مصابيح الظلمة، و ينابيع الحكمة»

خداوند سبحان پيامبر را برگزيد از درخت نسل پيامبران و چراغدان نور و پيشانی عظمت و مركز مكه و چراغ های روشنگر تاريكی ها و سرچشمه های حكمت. (270)

275. ياد كردن پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«فی ذكر النبی صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: «أوری قبسا لقابس، و أنار علما لحابس، فهو أمينك المامون، و شهيدك يوم الدين، و بعيثك نعمة، و رسولك بالحق رحمة»

پيامبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شعله ای از انوار دين مقدس اسلام را برای طالب و گيرنده نور برافروخت و علامت ارشاد برای كسی كه در حيرت و ضلالت متوقف شده است، روشن ساخت. بار پروردگار! آن پيامبر امين و مأمون تو و شاهد تو در روز قيامت و مبعوث از جانب توست كه نعمتی برای جهانيان است و رسول بر حق تو كه رحمتی است برای عالميان. (271)

276. مبلغان خدا

«لقد جاهرتكم العبر، و زجرتم بما فيه مزدجر. و ما يبلغ عن الله بعد رسل السماء الا البشر»

حوادث پند آموز به شما خود را نماياندند، كارهای ممنوع به شما اعلام شده است، دستور الهی پس از پيامبران خدا فقط به وسيله ابلاغ می گردد. (272)

277. محبوبترين بندگان

«أحب العباد الی الله المتاسی بنبيه، و المتقص لاثره»

محبوب ترين بندگان نزد خدا كسی است كه از پيامبرش پيروی كند و قدم به جايی قدم او گذارد. (273)

278. برپا كننده احكام نورانی و نشانه های روشن گر

«أوری قبس القابس، و اءضاء الطريق للخابط، و هديت به القلوب بعد خوضات الفتن و الاثام، و أقام بموضحات الاعلام، و نيرات الاحكام»

آن گاه كه نور الهی را ابلاغ و در پهنه هستی منتشر ساخت كه جويندگان انوار خداوندی را به مقصدشان نايل ساخت و راه را بر گمشده در تاريكی های جاهليت روشن نمود، هم به وسيله او بود كه دل های فرو رفته در فتنه ها و گناهان هدايت گشت. پيامبری عزيز كه پرچم ها و علايم راهنما را برپا داشت و احكام نورانی خداوندی را ابلاغ و اجرا فرمود.

279. فرمان بردن از پيامبر و اوليای امر (274)

«من كتاب للاشتر حين ولاه مصر: و اردد اءلی الله و رسوله ما يضلعك من الخطوب، و يشتبه عليك من الامور؛ فقد قال الله تعالی لقوم اءحب ارشادهم: (يا اءيها الذين آمنوا اءطيعوا الله و اءطيعوا الرسول و اءولی الامر منكم، فان تنازعتم فی شی ء فردوه اءلی الله و الرسول) فالرد اءلی الله: الاخذ بمحكم كتابه، و الرد ألی الرسول: الاخذ بسنته الجامعة غير المفرقة»

در نامه به مالك اشتر فرمودند: آن گاه كه مشكل بزرگی تو را عاجز كرد و موضوع برايت مورد ترديد قرار گرفت آن را به خدا و رسول صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واگذار كن؛ زيرا خدای عزيز به مردمی كه ارشاد آنان را دوست دارد چنين سفارش می كند (شما كه ايمان آورده ايد! از خدا، رسول و (اولی الامر) خودتان اطاعت كنيد و اگر در موضوعی اختلاف پيدا كرديد آن را به خدا و رسول صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واگذار كنيد واگذار كردن مشكلات به خدا اين است كه مطالبی را كه از قرآن درك می كنيم عمل كنيم و رجوع كردن به رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين است كه سفارش های او را كه مايه وحدت است (و از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صادر شده بپذير و آن مطالبی را كه تفرقه افكن می باشد كنار بزن. (275)

280. وضع روزگار پيامبر

«بعثه و الناس ضلال فی حيرة، و حاطبون فی فتنه قد استهوتهم الاهواء و استزلتهم الكبريأ»

خداوند سبحان پيامبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در حالی فرستاد كه مردم در وادی حيرت گمراه و در آشوب مشوش و منحرف بودند، هواهای نفسانی آنان را در خود غوطه ور ساخته و كبر و نخوت در لغزشگاهشان انداخته بود. (276)

281. سخن علی عليه‌السلام در تمجيد از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«ابتعثه بالنور المضی، و البرهان الجلی، و المنهاج البادی، و الكتاب الهادی. أسرته خير أسرة، و شجرته خير شجرة، اءعصانها معتدله و ثمارها متهدلة. مولده بمكة و هجرته بطيبُة»

خداوند پيامبر را با نور روشنايی بخش و برهان آشكار و روش نمايان و كتاب راهنما مبعوث فرمود. خاندانش بهترين خاندان و درخت او بهترين درخت شاخه های آن معتدل ميوه هايش در دسترس برای همه است، زاد گاهش مكه و هجرتش به مدينه بود. (277)

282. آسان كننده ناهمواری ها

«أرسله بالضياء، و قدمه فی الاصطفاء، فرتق به المفاتق و ساور به المغالب و ذلل به الصعوبة، و سهل به الحزونة، حتی سرح الضلال عن يمين و شمال»

خداوند پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را با نور فرستاد و در گزيدن بر مقدم داشت و شكاف ها را به وسيله او ترميم فرمود و او را به مردم قدرتمند پيروز فرمود. و دشواری را به وسيله او آسان و سختی های راه را به وسيله او هموار فرمود تا گمراهی را از راست و چپ برطرف ساخت. (278)

283. پيامبران مستضعف

فی صفة الانبياء: كانوا قوما مستضعفين: قد اختبر هم الله لالمخمصة و ابتلاهم بالمجهده، وامتحنهم بالمخاوف، ومخضهم بالمكاره، فلا تعتبروا الرضا و السخط بالمال و الولد جهلا بمواقع الفتنه، و الاختبار فی موضع الغنی و الاقتدار، فقد قال سبحانه و تعالی: (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ\* نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لَّا يَشْعُرُونَ) فان الله سبحانه يختبر عباده المستكبرين فی اءنفسهم باءوليائه المستضعفين فی أعينهم

در توصيف پيامبران عليه‌السلام می فرمايد: آنان مردمانی مستضعف بودند كه با گرسنگی و انواع فقر آنان را آزمايش كرد و به مشقت و سختی مبتلا فرمود، در رويدادهای وحشتناك امتحان نمود و با ناگواری ها تصفيه شان نمود. از روی نادانی به موارد فتنه آزمايش در موقعيت بی نيازی ملاك خشنودی و ناخشنودی خداوند را مال و اولاد تلقی نكنيد.

خداوند سبحان و با عظمت چنين فرموده است: (آيا گمان می كنند اين كه ما به وسيله مال و فرزندان آنان را كمك می نماييم و آنان را در وصول به خيرات سرعت می دهيم؟ (نه چنين است) آنان می فهمند.) زيرا خداوند سبحان آزمايش می كند بندگان مستكبر خود را كه در نزد خويشتن بزرگ و چشمگيرند! به وسيله دوستان خود در چشمان آن مستكبران بينوايان اند. (279)

284. فضيلت مستضعفان

«الله سبحانه جعل رسله اءولی قوة فی عزائمهم، وضعفُة فيماتری الاعين من حالاتهم، مع قناعة تملا القلوب و العيون غنی، و خصاصة تملا الابصار و الاسماع أذی»

خداوند سبحان رسولان خود را در تصميم هايی كه برای ابلاغ دين خداوندی می گرفتند نيرومند ساخته و در پديده های ظاهری كه با چشمان حسی ديده می شوند ناتوان نموده بود، با قناعتی كه دل ها را پر می كرد و چشم ها را بی نياز می ساخت و با فقر و نيازمندی كه آزار آن چشم ها و گوش ها را پر می ساخت. (280)

285. سرور بندگان

«أشهد أن محمدا عبده و رسوله، و سيد عباده، كلما نسخ الله الخلق فرقتين جعله فی خير هما، لم يسهم فيه عاهر، و لا ضرب فيه فاجر»

گواهی می دهم كه حضرت محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده و فرستاده خدا و سرور بندگان اوست.

هنگامی كه خداوند آفريدگانش را به دو بخش (نيك و بد) تقسيم كرد، (نور وجود) آن حضرت را در بهترين آن دو به وديعه نهاد. ناپاكان در شب او سهمی نداشتند و گناهكاران را در او هيچ دخالتی نبود. (281)

286. مايه بصيرت و بينايی

فی ذكر النبی صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: «أفضت كرامة الله سبحانه و تعالی ألی محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم... فهو اءمام من اتقی، و بصيرة من اهتدی، سراج لمع ضوءه، و شهاب سطع نوره، و زند برق لمعمه»

كرامت خداوندی سبحان و تعالی به محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منتهی گشت، آن حضرت صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيشوايی كسی است كه تقوا بورزد و وسيله بينايی است برای كسی كه هدايت يافته باشد. چراغی است كه روشنايی اش درخشيده و ستاره ای است كه نورش بارز و آشكار است و آتش زنه ای است كه معلمان آن برق توليد نموده است. (282)

287. فروتنی صفت پيامبران

«لو رخص الله فی الكبر لاحد من عباده لرخص فيه لخاصة أنبيائه و أوليائه. و لكنه سبحانه كره إليهم التكابر، و رضی لهم التواضع»

اگر بنا بود خداوند به بعضی از بندگانش رخصت بدهد كه به او كبر بورزند قطعا به پيامبران و اولياء خاص خود اجازه می داد، ولكن خداوند سبحان زشتی تكبر و خود پسندی را برای آنان ناپسند دانست و فروتنی را برای آنان پسنديد. (283)

288. نامه علی عليه‌السلام به معاويه

من كتابه إلی معاوية: «كان رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اذا احمر الباس، و أحجم الناس، قدم أهل بيته فوقی بهم أصحابه حر السيوف و الاسنة. فقتل عبيدةُ بن الحارث يوم بدر، و قتل حمزه يوم أحد، و قتل جعفر يوم أحد، و قتل جعفر يوم مؤتة»

رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هنگامی كه سختی های جنگ بالا می گرفت و مردم به عقب بر می گشتند، اهل بيت عليه‌السلام خود را پيش می انداخت و ياران خود را از حرارت سوزان شمشيرها و نيزه ها حفظ می كرد، چنان كه عبيده بن الحارث در جنگ بدر و حمزه در نبرد احد و جعفر در كارزار مؤ ته به شهادت رسيدند. (284)

289. دو گروه رسول

«بعث إلی الجن و الانس رسله، ليكشفوا لهم عن غطائها و ليحذر و هم من ضرائها، و ليضربوا لهم أمثالها، و ليبصروهم عيوبها، و ليهجموا عليهم بمعتبر من تصرف مصاحها و أسقامها و حلالها و حرامها و ما اءعد الله للمطيعين منهم و العصاة من جنة و نار، و كرامة و هوان»

رسولان خود را به دو گروه جن و انس فرستاد تا پرده های ظلمانی دنيا را از جلو چشمان آنان بردارند و از آسيب های دنيا بر حذرشان بدارند و از دنيا مثل ها برای آنان بيان كنند و بر عيوب آن، بينايشان سازند و به آن مردم ملاك ها و اصول معتبر را در موقع رويارويی و تصرف در تندرسيتی ها و بيماری های دنيا و حلال و حرام آن بفهمانند و به آنان بفهمانند كه خداوند چه پاداشی برای مردم مطيع و چه مجازاتی برای مردم گنهكار از بهشت و دوزخ و كرامت و اهانت آماده فرموده است. (285)

290. راهنمايان شبهات

«ما برح لله - عزت آلاوة - فی الرهة، و فی البرهة، و فی أزمان الفترات عباد ناجاهم فی فكرهم، و كلمهم فی ذات عقولهم، فاستصبحوا بنور يقظة فی الابصار و الاسماع و آلافئده، يذكرون بأيام الله، و يخوفون مقامه، بمنزلة الادلة فی الفلوات. من أخذ القصد حمدوا إليه طريقه، و بشروه بالنجاة، و من أخذ يمينا و شمالا ذموا إليه الطريق و حذروه من الهلكة، و كانوا كذلك مصابيح تلك الظلمات، و ادله تلك الشبهات»

برای خداوند متعال كه عزيز است نعمت های او زمانی بعد از مانی و در مدت های متناوب، بندگانی است كه خداوند در انديشه ها آنان رازها می گويد، و در عقول و دل های آنان سخن می گويد. آن رهروان كوی حق با نور بيداری در چشم ها و گوش ها و دل هايشان كسب روشنايی نمودند، مردم را به روزهای خداوندی يادآور می شوند و آنان را از مقام ربوبی بيمناك می سازند، آنان راه يافتگان به منزله راهنمايان در بيابان ها هستند.

هر كسی كه راه راست را انتخاب كند او را برای گزينش مزبور سپاس گويند و از افتادن در هلاكت برحذرش دارند و بدين سان چراغ هايی در آن تاريكی ها بودند و راهنمايانی در آن مشكلات. (286)

291. سر برانگيختن حضرت محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«بعثت فيهم رسله، و واتر اءليهم اءنبياءه ليستادو هم ميثاق فطرته ويذكروهم منسی نعمته، و يحتجوا عليهم بالتبليغ، و يثيروا لهم دفائن العقول و يروهم آيات المقدورة»

خداوند فرستادگان خود را در ميان خلق فرستاد و پيامبرانش را پی در پی (يا با فاصله) به سوی آنها، مبعوث گردانيد تا از ايشان بخواهند پيمانی را كه در سرشت و فطرتشان نهاده بود ادا نمايند و نعمت الهی را كه به فراموشی سپرده شده بود به يادشان آورند و با تبليغ فرمان های خداوندی حجت را بر آن ها تمام كنند و عقلی كه موجب معرفت حق است و در وجودشان نهان گرديده بود در ايشان برانگيزند و نشانه های قدرت الهی را كه با دست تقدير به وجود آمده به ايشان نشان دهند. (287)

292. نتيجه اطاعت از پيامبر

«اعلموا إنكم ان اتبعتم الداعيی لكم، سلك بكم منهاج الرسول و كفيتم موونة الاعتساف، و نبذتم الثقل الفادح عن الاعناق»

بدانيد! اگر شما از كسی پيروی می كرديد كه شما را به سوی حق دعوت می كند و شما را بر طريق پيامبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توجيه و تحريك می نمايد، از كج روی بی نياز می گشتند و بار سنگين (خطاها) را از دوش خود می انداختيد. (288)

293. خشوع پيامبران

«لو كانت الانبياء اهل قوة لا ترام... لكان ذلك اءهون علی الخلق فی الاعتبار، و اءبعد لهم فی الاستكبار... و لكن الله سبحانه أراد أن يكون الاتباع لرسله و التصديق بكتبه و الخشوع لوجهه و الاستكانة لامره و الاستسلام لطاعته امورا له خاصة لا تشوبها من غيرها شائبة. و كلما كانت البلوی و الاختبار أعظم كانت المثوبة و الجزاء أجزل»

اگر پيامبران نيرومندانی بودند كه كسی و يا مقامی نمی توانست قصد سوئی به آنان داشته باشد و دارای عزتی بودند كه مورد ظلم قرار نمی گرفتند. اين نيرومندی ها ايجاب می كرد كه مردم از پيامبران به آسانی بپذيرند و در برابر آنان استكبار نورزند، وليكن خداوند سبحان خواست كه پيروی از رسولان او و تصديق كتاب های او و خشوع به مقام ربوبی او و تمكين به امر او و تسليم محض به اطاعت او، اموری خاص آن ذات اقدس باشد و با هيچ خارج از آن امور، آلوده نگردد و هر اندازه ابتلاء و آزمايش بزرگتر باشد پاداش و جزا با عظمت تر می باشد. (289)

294. بنده و فرستاده خدا

«أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ لِإِنْفَاذِ أَمْرِهِ، وَ إِنْهَأِ عُذْرِهِ وَ تَقْدِيمِ نُذُرِه»

بنده و فرستاده او است كه وی را برای اجرای فرمان خود و ابلاغ دلی هايی بر درست بودن شريعت و بيم دادن از كيفرهای او كه در انتظار معاندين است فرستاد. (290)

295. موجبات نعمت

«أنظروا إلی مواقع نعم الله عليهم حين بعث إليهم رسولا، فعقد بملته طاعتهم، و جمع علی دعوته ألفتهم. كيف نشرت النعمة عليهم جناح كرامتها، و أسالت لهم جداوال نعيمها، و التفت الملة بهم فی عوائد بركتها، فاءصبحوا فی نعمتها غرقين»

بنگريد به موارد نعمت هايی كه خداوند به وسيله برانگيختن رسولی به آنان عنايت فرمود، اطاعت آن مردم را به دينی كه آورده جلب و محكم ساخت و انست و الفت آنان را به دعوت خود جمع فرمود،؛ در اين هنگام نعمت با كرامت خود را برای آنان بگستراند و نهرهای نعمت هايش را بر آنان به جريان انداخت و دين اسلام آنان را به فوايد و نتايج بركات آن دين جمع نمود، پس در نعمت آن غوطه ور گشتند. (291)

296. رمز ارسال رسولان

«سبحانك خالقا و معبودا! بحسن بلائك عند خلقك خلقت دارا، وجعلت فيها ماءدبة: مشربا و مطعما و أزواجا و خدما، و قصورا و اءنهارا، و زروعا و ثمارا، ثم أرسلت داعيا يدعواليها فلا الداعی أجابوا، و لا فيما رغبت رغبوا، ولا.لی ما شوقت إليه اشتاقوا. أقبلوا علی جيفه قد افتضحوا بأكلها، و اصطلحوا علی حبها»

ای خدا! كه خالق و معبود همه موجودات هستی، تو را برای آزمايش نيكويی كه نسبت به مخلوقاتت دارد می ستايم. تو سرايی را آفريدی (مقصود بهشت است) و انواع هر چيزی كه برای ميهمانی تهيه می شود از نوشيدنی و خوردنی و همسران و خدمتكاران و كاخ خا و نهرها و محصولات زمينی و ميوه های درختی در آن قرار دادی. آن گاه كسی را فرستادی تا مردم را به برخورداری از آن نعمت ها دعوت كنند مقصود پيامبران است، ليكن آن ها نه اين دعوت را پذيرفتند و نه به آنچه تو ايشان را به آن ترغيب فرمودی رغبتی نشان دادند و نه به چيزی كه به آن تشويقشان كردی اشتياقی نشان دادند، به لاشه دنيا رو آوردند و با خوردن آن خويشتن را رسوا ساختند و در دوستی ان با يكديگر هماهنگ شدند. (292)

297. نزديك ترين مردم به پيامبران

«إن أولی الناس بالانبياء أعلمهم بما جاؤ وا به، ثم تلا: (إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا) ثم قال: أن ولی محمد من أطاع الله و إن بعدت لحمته، و إن عدو محمد من عصی الله و إن قربت قرابته!»

قطعا شايسته ترين مردم به پيامبران، داناترين آنان به چيزی است كه پيامبران آورده اند. سپس آن حضرت اين آيه شريفه را تلاوت فرمود: (قطعی است كه شايسته ترين مردم به ابراهيم كسانی هستند كه از او پيروی می كند و اين پيامبر و كسانی كه ايمان آورده اند) سپس فرمود: دوست محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسی است كه خدا را اطاعت كند، اگر چه ارتباط گوشتی (خويشاوندی) با آن حضرت نداشته باشد و دشمن محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسی است كه خدا را معصيت كند، اگر چه خويشاوندی نزديك داشته باشد. (293)

298. داستان موسی و فرعون

«لقد دخل موسی بن عمران و معه أخوه هارون عليه‌السلام علی فرعون، و عليها مدارع الصوف، و باءيديهما العصی، فشرطاله - اءن اءسلم بقاء ملكه، و دوام عزه، فقال: (الا تعجبون من هذين يشرطان لی دوام العز، و بقاء الملك، و هما بما ترون من حال الفقر و الذل، فهلا اءلقی عليهما أساورة من ذهب؟) أعظاما للذهب و جمعه، و احتقارا للصوف و لبسه!»

حضرت موسی بن عمران عليه‌السلام با برادرش هارون وارد شدند در حالی كه لباسی از پشم داشتند و عصايی به دست. آن دو بزرگوار عليه‌السلام به فرعون شرط كردن كه اگر اسلام را بپذيرد، ملكی كه در اختيار دارد برای او باقی بماند و عزتش پايدار. فرعون مستكبر (به قوم خود) چنين گفت: آيا تعجب نمی كنيد از اين كه اين دو نفر با حال فقر و ذلتی كه دارند برای من شرطی پيشنهاد می كنند كه اگر آن را پذيرفتم (اسلام را قبول كردم) عزتم پايدار و ملكم باقی بماند؟آيا برای ادعای چنين مقامی شايسته نبود كه دستبندهای طلا بر دست داشتند؟اين سخن باطل فرعون ناشی از آن بوده است. (294)

299. دعای علی عليه‌السلام به درگاه خدا در مورد پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«اللهم....أجعل شرائف صلواتك، و نوامی بركاتك، علی محمد عبدك و رسولك الخاتم لما سبق، و الفاتح لما انغلق، و المعلن الحق بالحق...»

«اللهم افسح له مفسحا فی ظلك؛ و اجزه مضاعفات الخير من فضلك اللهم و أعل علی بناء البانين بناء و أكرم لديك منزلته، و أتمم له نوره، و اجزه من ابتعاثك له مقبول الشهادة، مرضی المقالة، ذا منطق عدل، و خطبه فصل»

خداوندا! درودهای شريف و بركات فزاينده خود را بر بنده و رسولت محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بفرست كه پايان دهنده گذشته است و گشاينده گره های پيچيده، پيامبر كه حق را بر مبنای حق اعلان نمود. بار الها! عرصه وسيعی از سايه بيكرانت را بر او بگستران و پاداشی از خير فراوان از فضل و احسانت بر او عنايت فرما. خداوند! بنايی را كه (او برای نجات انسان ها) نهاده است از همه بناهای بنيانگزاران بلندتر بدار.

(يا در ديار ابديت منزلت و مقام او بالاتر از همه منزلت ها و مقامات بفرما) و مقام او را در پيشگاهت عزيز و مكرم فرما و نوری را كه بر آن وجود پاك عنايت فرموده ای تكميل نما و او را در برابر برانگيختنش (برای رسالت عظمی، پاداش لطف فرما) و شهادتش را مقبول و گفتارش را مورد رضايت و منطقش را داد گرانه و سخنش را جداكننده حق از باطل قرار بده. (295)

300. حقارت دنيا در نظر پيامبر

«يكون الستر علی باب بيته فتكون فيه التصاوير فيقول: يا فلانة - لا حدی أزواجه - غيبيه عنی فإنی اذا نظرت إليه ذكرت الدنيا و زخارفها فاعرض عن الدنيا بقلبه، و أمات ذكرها من نفسه، و أحب إن تغيب زينتها عن عينه»

(پيامبر) گاهی می ديد پرده ای صورتگری و نقاشی شده از در خانه اش آويخته است به زنش می فرمود: آن پرده را از جلوی چشم دور كن؛ زيرا وقتی كه بر آن می نگرم، دنيا و زر و زيورهايش را به ياد می آورم. او از ته دل از دنيا اعراض می نمود و ياد آن را از نفسش می راند. لذا دوست داشت كه زينت دنيا را از ديدگانش دور بدارد. (296)

301. لطف خداوند در فرستادن پيامبر

«لم يخل الله سبحانه خلقه من نبی مرسل، أو كتاب منزل، أو حجة لازمة، أو محجُة قائمة؛ رسل لا تقصر بهم قلةُ عددهم، و لا كثرة المكذبين لهم: من سابق سمی له من بعده، أو غابر عرفه من قبله»

خدای سبحان مخلوقات خود را از وجود پيغمبری كه از سوی او فرستاده شده يا كتابی كه از آسمان فرود آمده يا دليل استواری كه هر كس را ملزم به پذيرفتن می كند، يا راهی واضح و ثابت، خالی نگذاشت. پيغمبرانی كه كمی تعداد ايشان و كثرت مخالفانشان باعث نشد كه در ادای وظيفه رسالت، كوتاهی ورزند، از جمله اين پيامبران كسی بوده (يا كسانی بوده اند)

كه نام پيامبری بعدی برای او (از سوی خدا) ذكر شده بود، يا كسی كه بعدا آمده، اما پيامبر قبلی وی را معرفی كرده بوده است. (297)

302. تمام شدن حجت خدا با پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«لم يخلهم بعد إن قبضه، مما يؤ كد عليهم حجة ربوبيتة، و يصل بينهم و بنی معرفته، بل تعاهدهم بالحجج علی ألسن الخيرة من أنبيائه، و متحملی و دائع رسالاته، قرنا فقرنا؛ حتی تمت بنبينا محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حجته»

پس از درگذشت آدم عليه‌السلام خداوند مردم را از اموری كه دليل پروردگاری او را برايشان مؤ كد و استوار سازد و در ميان آنان و شناخت خود پيوستگی برقرار نمايد خالی و بی نصيب نگذاشت، بلكه با دليل هايی كه بر زبان پيامبران برگزيده و حاملان امانت های و برای بندگانش جاری می شد، با مردمان پيمان بست، نسلی پس از نسلی می آمد و زمان سپری می شد تا اين كه حجت و دليل خدا بر بندگانش با وجود پيامبر ما محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كامل و تمام گرديد.

## بخش چهارم: امامت (298)

### 1- امامت

303. مقام امامت

«فرض الله... الامانات نظاما للامة، و الطاعة تعظيما للامامة»

خداوند،امانت پيشوايی را برای نظام امت، و اطاعت را برای بزرگداشت مقام امامت واجب كرد. (299)

304. گنج های خداوندی

«فيهم كرائم القرآن الايمان، و هم كنوز الرحمن. اءن نطقوا صدقوا، و اءن صمتوا لم يسبقوا»

آيات كريمه قرآن در شاءن و منزلت اهل بيت عليه‌السلام نازل شده است و آن ها گنج های علوم خداوند رحمان هستند، اگر سخن بگويند راست اس و اگر سكوت كردند از آن ها سفت گرفته نشود. (300)

305. همراه با ائمه

«أنظروا أهل بيت نبيكم فالزموا سمتهم، و اتبعوا أثرهم، فلن يخرجوكم من هدی، و لن يعيدو كم فی ردی، فان لبدوا فالبدوا و إن نهضوا فانضوا. و لا تسبقو هم فتضلوا، و لا تتأخروا عنهم فتهلكوا»

به خاندان پيامبرتان بنگريد و همراه آنان باشيد به هر سمتی كه گام بر می دارند، شما هم به همان سمت گام برداريد؛ زيرا آن ها هرگز شما را از راه راست خارج نمی كنند و به سستی باز نمی گردانند. پس اگر سكوت كردند شما هم سكوت كنيد و اگر قيام كردند شما هم قيام كنيد و از آن ها پيشی نگيريد كه گمراه خواهيد شد و از آنان عقب نمانيد كه هلاك خواهيد شد. (301)

306. قياس امت با آل محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«لا يقاس بأل محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من هذه الامة احد، و لا يسوی بهم من جرت نعمتهم عليه أبدا: هم اساس الدين، و عماد اليقين. إليهم يفی الغالی، و بهم يلحق التالی و لهم خصائص حق الولايُة، و فيهم الوصية و الوراثة؛ الان اذ رجع الحق إلی أهله و نقل إلی منتقله!»

كسی كه از اين امت را با آل محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقايسه نتوان كرد و كسانی كه ريزه خوار نعمت آل محمدند، با آن ها برابر نخواهند بود، آنان اساس دينند و اركان يقين، غلو كننده به سوی آنان باز گردد و عقب مانده بايد به آنان ملحق شود. ويژگی های ولايت از آنان است و وصيت پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و وراثت او در ميان آنان است، هم اكنون حق به اهلش علی عليه‌السلام بازگشت و دوباره به جايی كه از آنجا منتقل شده بود باز گرديده است. (302)

307. كوه های استوار دين

«هم اهل البيت موضع سره، و لجاء أمره، و عيبةُ علمه، و موئل حكمه، و كهوف كتبه، و جبال دينه، بهم أقام انحناء ظهرة، و اءذهب ارتعاد فرائصه»

آنان (خاندان نبوت) نگهدارنده اسرار خدا و ملجا و پناه دستورات اويند، آنان خزينه علم و مرجع احكام و پناهگاه كتاب ها و كوه های استوار دينند، به وسيله آنان خميدگی كمر دين راست و لرزش های اندام اسلام زايل می گردد. (303)

308. توصيف خاندان محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«عقلوا الدين عقل و عاية و رعايُة، لا عقل سماع و رواية»

خاندان محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دين را شناختند؛ شناختی تواءم با دانايی و عمل، نه آن كه فقط بشنوند و بازگو كنند. (304)

309. دزد واقعی

فی خطبة له يذكر فيها فضائل أهل البيت عليه‌السلام: «نحن اشعار و الاصحاب، و الخزنُة و الابواب؛ و لا تؤ تی البيوت الا من أبوابها، فمن أتاها من غير اءبوابها سمی سارقا»

در خطبه ای پيرامون فضايل اهل بيت عليه‌السلام می فرمايد: ماييم خاصان و اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خزانه داران و درها. به هر خانه ای جز از در آن نشايد وارد شد و هر كه جز از آن درها وارد گردد دزد ناميده شود. (305)

310. ستون های استوار

«هم دعائم الاسلام، و لائج الاعتصام»

خاندان محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تكيه گاه های اسلام و پناهگاه های آن هستند. (306)

311. سخاوتمندانی اهل بيت

قد سئل: كيف دفعكم قومكم عن هذا المقام و أنتم أحق به؟ فقال: «أما الاستبداد علينا بهذا المقام و نحن الاعلون نسبا، و الاشدون برسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نوطا، فانها كانت أثرة شحت عليها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس آخرين و الحكم الله»

سئوال شد: با ين كه شما از قوم خود به اين مقام خلافت سزاوار تريد، چگونه شد كه آن ها شما را از آن باز پس زدند؟حضرت فرمود: به زور گرفتن اين مقام از دست ما، با آن كه ما از نظر نسب بالاتر و پيوند خويشی ما به رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيشتر و استوارتر است، به اين سبب است كه خلافت امتيازی بود كه عده ای به آن آزمندی و زفتی نشان دادند و گروهی اهل بيت سخاوتمندانه از آن چشم پوشيدند و داور خداست. (307)

312. تمجيد از اهل بيت

«نحن أفصح و أنصح و أصبح»

ما فصيح تر و خيرخواه تر و خوشروتريم. (308)

313. فرمان بردن از اوليای امر

«إن أطعتمونی فانی حاملكم إن شا الله علی سبيل الجنة، و اءن كان ذا مشقُة شديدة و مذاقُة مريرة»

اگر شما مرا اطاعت كنيد من شما را به خواست خداوند به بهشت رهنمون می كردم، اگر چه اين تلاش دارای مشقت سخت و طعم تلخی است. (309)

314. وزير پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«إنك تسمع ما اءسمع، وتری ما أری، الا إنك لست بنبی، و لكنك لوزير و إنك لعلی خير»

خطاب پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليه‌السلام: تو می شنوی آنچه را كه من می شنوم و می بينی آنچه را من می بينم؛ ولی تو پيامبر نيستی، بلكه تو وزير من هستی و تو در مسير خير قرار گرفته ای. (310)

315. خاموشی ستوده

«هم عيش العلم، و موت الجهل. يخبركم حلمهم عن علمهم، و ظاهر هم عن باطنهم، و صمتهم عن حكم منطقهم»

آل محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حيات علم اند و مرگ جهل و نادانی، بردباری آنان خبر از علم آنان می دهد و ظاهرشان از باطنشان و سكوت (پر معنای آنان) از حكمت های سخن آنان. (311)

316. فضيلت خاندان رسول

فی صفة أهل بيت عليه‌السلام: «هم الذين يخبر كم حكمهم عن علمهم، و صمتهم عن منطقهم، و ظاهر هم عن باطنهم؛ لا يخالفون الدين و لا يختلفون فيه؛ فشهو بينهم شاهد صادق، و صامت ناطق»

آل محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند كه حكمشان (درباره واقعيات) خبر از علمشان می دهد و سكوتشان از گفتارشان و آشكارشان از نهنشان. نه با دين مخالفت می ورزند و نه در دين اختلافی با يكديگر دارند، پس دين در ميان آنان شاهدی است راستگو و ساكتی است گويا. (312)

317. چراغی در تاريكی

«مثلی بينكم كمثل السراج فی الظلمة، يستضی به من ولجها»

مثل من ميان شما مانند چراغ در تاريكی است آن كس كه به حيطه روشنايی آن داخل شود از نور آن برخوردار گردد. (313)

318. امر اهل بيت

«إن أمرنا صعب مستصعب، لا يحمله اءلا عبد مومن امتحن الله قلبه للايمان»

قطعی است كه امرها (اهل بيت) سخت است و بس دشوار، آن را تحمل نمی كند مگر مؤ منی كه خداوند قلب او را برای ايمان آزمايش نموده است. (314)

319. خواسته حضرت علی عليه‌السلام

«نسأل الله منازل الشهداء، و معايشة السعداء، و مرافقُة الانبياء»

از خداوند، منزلت شهيدان و همزيستی با نيك بختان و همراهی با پيامبران را مساءلت داريم. (315)

320. خصايص اوليای خدا

«إن أولياء الله هم الذين نظروا إلی باطن الدنيا اذا نظر الناس ألی ظاهرها، و اشتغوا باجلها اءذا اشتعل الناس بعاجلها، فأماتوا منها ما خشوا إن يميتهم، و تركوا منها ما علموا إنه سيتر كهم، و رأوا استكثار غير هم منها استقلالا، و در كهم لها فوتا، أعداء ما سالم الناس و سلم ما عادی الناس! بهم علم الكتاب و به علموا، و بهم قام الكتاب و به قاموا، لا يرون مرجوا فوق ما يرجون، و لا مخوفا فوق ما يخافون»

قطعی است كه دوستان خداوند كسانی هستند كه به باطن دنيا نگريستند، در حالی كه مردم معمولی به ظاهر آن نگاه می كنند، اولياء الله به آخر دنيا (پس از مرگ) می نگرند، در آن هنگام كه مردم به آنچه كه در دنيا به سرعت می گذرد می نگرند.

پس اولياء الله از اين دنيا ميراندند آنچه را كه ترسيدند، آنان را بميراند و رها كردند از دنيا آنچه را كه می دانستند كه به زودی آنان را رها خواهد كرد و آنچه را كه ديگران افزون گرايی (تكاثر) می ديدند، اينان آن را تمايل به ناچيز گرايی تلقی نمودند و آنچه را كه ديگران دريافت كردند اولياء الله آن را از دست دادن تلقی كردند و دشمن چيزی بودند كه مردم با آن سر آشتی داشتند و با چيزی آشتی بودند كه مردم آن را دشمن می دانستند.

به وسيله اولياء الله بود كه قرآن شناخته شد و با همين قرآن بود كه به علم دست يافتند و قرآن با آن برپا شد و خود آنان با قرآن قيام كردند آنان به فوق آنچه اميدوارند آمدی ندارند و از فوق آنچه از آن می ترسند بيمی ندارند. (316)

321. فضيلت علی جهت قبول سخن و امر رسول الله

«لقد علم المتحفظون من أصحاب محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم إنی لم أرد علی الله و لا علی رسوله ساعُة قط. و لقد واسته بنفس فی المواطن اليتی تنكص فيها الابطال، و تتأخر فيها الاقدام، نجدةُ أكرمنی الله بها»

ياران امانتدار و نگهداران اسرار محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به طور قطع می دانند كه من حتی ساعتی فرمان خدا و فرمان رسول خدا را رد نكرده ام. من در مواردی با جانم به پيامبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ياری جدی نمودم كه دلاوران در آن موارد به عقب بر می گشتند و گام ها پس می گرديدند. اين شجاعت و دليری همان است كه خداوند به من عنايت فرمود و به وسيله آن مرا تكريم نموده است. (317)

322. مثل آل محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

إلا إن مثل أل محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كمثل نجوم السماء؛ اذا خوی نجم طلعت نجم فكانكم قد تكاملت من الله فيكم الصنائع، و أراكم ما كنتم تأملون»

آگاه باشد و بدانيد كه مثل آل محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مانند مثل ستارگان آسمان است كه هرگاه ستاره ای نهان گردد، ستاره ای ديگر طلوع می كند. پس گويی كه نعمت های خدا درباره شما كامل گرديده و آنچه را آرزو داشته ايد خداوند به شما نشان داده است. (318)

323. عترت پيامبر

«فی توصيف عترة النبی صلوات الله عليهم: هم أزمة الحق، و أعلام الدين و ألسنه الصدق، فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن، وردوهم ورود الهيم العطاش»

در توصيف خاندان محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آنان زمامداران حق و پيشتازان دين و زبان های صدق اند، آنان را در بهترين و مناسب ترين مقام قرآنی كه دارند تلقی نماييد و وارد شويد به آنان مانند ورود شتران تشنه به چشمه سارهای گوارا. (319)

324. دعوت به خدا

«ناظر قلب البيب به يبصر اءمده، و يعرف غوره و نجده داع دعا، و راع رعی، فاستجيبوا للداعی، و اتبعوا الراعی»

انسان عاقل با چشم دل، غايت و هدف نهايی خود را می بيند و فراز و نشيب و پايين و بالای زندگی خود را می شناسد، دعوت كننده را و پيروی كنيد از پيروی كنيد از پيشوايان. (320)

325. رابطه علی عليه‌السلام با پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«قد علمتم موضعی من رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالقرابة القريبة و المنزلة الخصيصةُ. وضعنی فی حجره... و ما وجد لی كذبُة فی قول، و خطلة فی فعل»

شما موقعيت و رابطه مرا با رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جهت خويشاوندی نزديك و مقام و منزلت اختصاصی می دانيد، او مرا در اتاق خويش می نشاند، آن حضرت صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هيچ دروغی در سخن از من نشنيد و خطايی در كاری از من نيافت. (321)

326. تشبيه خاندان رسالت

«نحن النمرقُة الوسطی، بها يلحق التالی، و إليها يرجع الغالی»

ما خاندان رسالت همانند بالشی هستيم در ميانه (كه از دو سوی به آن تكيه می كنند آن كس كه وامانده سرانجام خود را به آن می رساند و آن كس كه پيشی گرفته است عاقبت به سوی آن برمی گردد. (322)

327. يگانگی امام با رسول

«أنا من رسول الله كالضوء من الضوء، و الذراع من العضد»

يگانگی من با رسول خدا همچون نوری است روشنی يافته از نوری ديگر و همچون يگانگی ساعد و بازو. (323)

### 2 - توصيف علی و زمانش

328. سرور اهل فجور

«أنا يعسوب المؤ منين، و المال يعسوب الفجار»

من رئيس و رهبر مومنانم و مال دنيا رئيس و سرور اهل فجور و بدكاران است. (324)

329. رد ستايش ستايشگران

«قد كرهت أن يكون جال فی ظنكم أنی أحب الاطراء و استماع الثناء و لست - بحمد الله كذلك»

خوش ندارم كه حتی در ذهن شما خطور كند كه من مدح و ستايش را دوست دارم و از شنيدن آن لذت می برم، و بحمد الله چنين نيستم. (325)

330. من اينگونه ام!

«أنی لمن قوم لا تأخذهم فی الله لومة لائم، سيماهم سيما الصديقين، و كلامهم كلام الابرار.... لا يستكبرون و لا يعلون، و لا يغلون و لا يفسدون»

من از آن مردمی هستم كه سرزنش هيچ سرزنش گری آنان را از راه خدا باز نمی دارد. سيمايشان سيمای راستان است و گفتارشان گفتار نيكان... نه گردن فرازی می كنند، نه برتری می جويند، نه كينه در دل می پرورند و نه فساد می انگيزند. (326)

331. رفتار با حاكم حقيقی

«لا تكلمونی بما تكلم به الجبابرة، و لا تتحفظوا منی بما يتحفظ به عند اءهل البادرة و لا تخالطونی بالمصانعةُ»

با من آن گونه كه با جباران سخن گفته می شود سخن مگوييد و چنان كه از حاكمان بد خشم پرهيز می شود از من نپرهيزيد و با ظاهر سازی و ريا كارانه با من رفتار نكنيد. (327)

332. روزگار بس دشوار

«يأتی علی الناس زمان غضوض، يعض الموسر فيه علی ما فی يديه و لم يؤ مر بذلك، قال الله سبحانه: (وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ). تنهد فيه الاشرار و تستذل الاخيار، و يبايع المضطرون، و قد نهی رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عن بيع المضطرين»

روزگار بس دشواری بر مردم بيايد، در آن زمان توانگر آن چه را در دست دارد، حال آن كه به چنين كاری فرمان داده نشده است. خدای سبحان فرموده است: (بخشش ميان خود را فراموش مكنيد!) در آن روزگار بدان ارجمندند و نيكان بی مقدار شمرده شوند، درماندگان خريد و فروش می شوند، در حالی كه پيامبر خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خريد و فروش با مردمان مضطر و درمانده نهی فرموده است. (328)

333. مداوای مردم

«أريد إن أداوی بكم أنتم دائی، كناقش الشو كة بالشوكة، و هو يعلم إن ضلعها معها! اللهم قد ملت أطباء هذا (الداء) الدوی، و كلت النزعة بأشطان الركی!»

شگفتا می خواهم با شما كه درد من هستيد جامعه را مداوا كنم، كار من مانند كار كسی است كه می خواهد خار را با خار بيرون آورد، با اين كه می داند كجی خار همراه خار است. بار خدايا! پزشكان اين درد عميق و جانسوز خسته شده اند و بازوی توانای مردانی كه آب همت از چاه وجود اين مرد كشيده اند، ناتوان گرديده است. (329)

334. راسخ در عمل

«و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما وليت عنها»

سوگند به خدا، اگر تمم عرب بر قتال با من پشت يكديگر دهند، من به آن ها پشت نكنم. (يعنی از جنگيدن با آن ها بيمی ندارم) (330)

335. روزگار حضرت علی عليه‌السلام

«مالی أراكم أشباحا بلا أرواح؟و أرواحا بلا أشباج، و نسا كا بلا صلاح، و تجارا بلا اءرباح، و اءيقاظا نوما، و شهودا غيبا، و ناظرة عمياء»

چه شده است كه شما را همچون بدن های بی جان و جان های بی بدن و عابدان ناپرهيزگار و بازرگان بی سود و بی بهره و بيداران خفته و حاضران غايب و چشمداران نابينا، می بينم. (331)

336. تنهايی علی عليه‌السلام

«و طفقت أرتئی بين اءن اءصول بيد جذاء أو أصبر علی طخية عمياء يهرم فيها الكبير و يشيب فيها الصغير، و يكدح فيها مؤ من حتی يلقی ربه»

با خود انديشيدم كه آيا با دستی بريده (بی يار و ياور) حمله كنم، يا آن كه در برابر اين تيرگی كور (و گمراه كننده) شكيبا بمانم، تيرگی كه بزرگسال در آن پير می شود و خردسال مويش سپيد می گردد و مومن در آن چندان رنج می برد تا به ديدار پروردگارش بشتابد. (332)

337. نگرش علی عليه‌السلام به روزگار

«اعلموا! رحمكم الله! اءنكم فی زمان القائل فيه بالحق قليل... قتاهم عارم، و شائبهم آثم، و عالمهم منافق»

بدانيد، خدايتان رحمت كناد! كه شما در روزگاری به سر می بريد كه حقگويان اندكند... جواناشان بدخوری و ناسازگارند و پيرانشان گنهكار و عالمانشان منافق (333)

338. دعای علی عليه‌السلام

«اللهم اجعل نفسی اول كريمة تنتزعها من كرائمی، و اءول وديعة ترتجعها من ودائع نعمك عندی»

خدايا! نخستين چيز گرامی كه از من می گيری و نخستين امانت از نعمت های امانت داده است به من كه باز می ستانی جان من باشد. (334)

339. توصيف روزگار

«أيها الناس! انا قد اصبحنا فی دهر عنود، و زمن كنود يعد فيه المحسن مسئا و يزداد الظالم فيه عتوا، لا ننتفع بما علمنا، و لا نسال عما جهلنا»

در توصيف روزگار خود می فرمايد: ای مردم! ما در روزگاری منحرف و زمانه ای ناسپاس به سر می بريم. نيكوكار، بدكار به شمار می آيد و ستمكار بيش از پيش بر طغيانش می افزايد. از آن چه می دانيم بهره مند نمی شويم و آن چه را نمی دانيم نمی پرسيم. (335)

340. علم غيب در روزگار بعدی

«سيأتی عليكم من بعی زمان ليس فيه شی ء أخفی من الحق، و لا أظهر من الباطل.. و لا فی البلاد شی ء أنكر من المعروف، و لا أعرف من المنكر!»

پس از من روزگاری بر شما فرا خواهد رسيد كه در آن زمان چيزی پنهان تر از حق و چيزی آشكارتر از باطل نيست... و در شهرها چيزی ناپسندتر از كار نيك و پسنديده تر از كار زشت وجود ندارد. (336)

341. عظمت محبت علی عليه‌السلام

«لو أحبنی جبل لتهافت..»

اگر كوهی مرا دوست بدارد درهم فرو ريزد. (337)

342. آسانی مرگ دنيا در قياس با آخرت

«نموتات الدنيا أهون علی من موتات الاخره»

مرگ های دنيا، برای من از مرگ های آخرت آسان تر است. (338)

343. نظر امام عليه‌السلام نسبت به دنيا

«أنا كاب الدنيا لوجهها، و قادرها بقدرها، و ناظرها بعينها»

من اين جهان را به دور انداخته ام و چهره اش را به خاك ماليده ام و آن را درست اندازه گيری كرده ام و به حقيقت آن بينا هستم. (339)

344. توصيف آخر زمان از زبان امام علی عليه‌السلام

«و ذلك زمان لا ينجو فيه الا كل مؤ من نومة، إن شهدا لم يعرف، و إن غاب لم يفتقد، أولئك مصابيح الهدی، و اعلام السری، ليسوا بالمساييح، و لا المذاييع البذر، أولئك يفتح الله لهم أبواب رحمته، و يكشف عنهم ضراء نقمته»

در آن زمان (آخر الزمان) هيچ كس نجات پيدا نمی كند مگر مؤ من گمنام، در ميان مردم است ولی او را نشناسند، و در ميان جمعيت كه نباشد كسی سراغ او را نگيرد، آنها چراغ های هدايت و نشانه های رستگاری اند، نه فتنه انگيزند و اهل فساد، و نه سخن چين اند،نه عيب جويی و آبروريزی می كنند و نه بيهوده گويند. خدا درهای رحمت خود را به روی آنان گشوده و از گزند خشم خود نگاهشان داشته است. (340)

345. مرد نمايان نامرد

«من خطبته و هو يستنهض بها الناس حين ورد خبر غزو الانبار من قبل جيش معاوية فلم ينهضوا: يا أشباه الرجال و لا رجال! حلوم الاطفال، و عقول ربات الحجال، لوددت إنی لم أركم و لم أعرفكم معرفُة - و الله جرت ندما، و أعقبت سدما. قاتلكم الله! لقد ملاتم قلبی قيحا، و شحنتم صدری غيظا، و جرعتمونی نغب التهمام اءنفاسا، و اءفسد تم علی راءيی بالعصيان و الخذلان»

خطبه ای است از آن حضرت عليه‌السلام هنگامی كه خبر هجوم لشكريان معاويه به انبار به او رسيد و مردم از اين خبر تحريك نشده بودند: ای نامردان مرد نما! روياهای كودكان در دلتان عقول زنان حجله نشين در مغزتان ای كاش شما را نمی ديدم و نمی شناختم! سوگند به خدا، اين شناخت پشيمانی بر من آورد و اندوه ها به دنبال داشت.

خدا نابودتان كناد! قلبم را با خونابه پر كرديد و سينه ام را از خشم مالامال نموديد و غم های متوالی را جرعه پس از جرعه به من خورانديد و راءی و نظرم را با نافرمانی و تنها گذاشتن من مختل ساختيد. (341)

346. شگفتا از سخن دشمن

«عجبا لا بن النابغة! يزعم لاهل الشام إن فی دعابة و إنی امروء تلعبابةُ: أعافس و أمارس! لقد قال باطلا، و نطق آثما...»

شگفتا از پسر نابغه (عمر بن عاص)! برای اهل شام ادعا می كند كه من دارای روحيه شوخ و مردی لهوگرا هستم! كشتی گيری هستم كوشا كه كار من به زمين زدن مردان و تلاش بر آن است. اين نابكار باطل گفته و سخن معصيت كارانه به زبان آورده است. (342)

347. مقام اهل بيت عليه‌السلام

«نظرت فاذا ليس لی رافد، و لا ذاب و لا مساعد، الا أهل بيتی فضنت بهم عن المنية فأعضيت علی القذی»

نگريستم و ديدم (برای گرفتن حق خويش) يار و ياوری و مدافع و همكاری جز اهل بيت خويش ندارم كه راضی به مرگ آنان نبودم و به ناچار چشمی را كه خس و خاشاك در آن رفته بر هم نهادم. (343)

348. شناخت مقام علی عليه‌السلام

«أقنع من نفسی بأن يقال: هذا أمير المومنين، و لا أشار كهم فی مكاره الدهر، أو أكون أسوة لهم فی جشوبة العيش! فما خلقت ليشغلنی أكل الطيبات، كالبهيمة المربوطة؛ همها علفها، أو المرسلُة شغلها تقممها تكترش من أعلافها، و تلهو عما يراد بها، أو أترك سدی أو أهمل عابثا»

آيا من درباره خود به اين امر قانع باشم كه مردم به من اميرالمومنين بگويند، اما در سختی های روزگار با آنان شريك نباشم، يا در زندگی خشن و دشوار اسوه و مقتدای ايشان نگردم؟

من برای اين آفريده نشده ام كه خوردن غذاهای پاكيزه مرا سرگرم سازد و در اين باره همچون چارپايی باشم كه افسار او را در كناری بسته باشند و همه توجه و علاقه او به علوفه و خوراك خود باشد، يا همانند حيوانی رها و آزاد باشم كه كار او به هم زدن زباله ها و يافتن چيزی از ميان آن ها و پر كردن شكم خود از آن است و از قصدی كه برای او دارند (كه سرش را ببرند و گوشتش را بخورند) غافل است و نيز آفريده نشده ام كه بيهوده رها شوم و مهمل و بيكار بمانم. (344)

349. احوال آدمی در دنيا

«قيل له: كيف نجدك يا أميرالمومنين؟ فقال عليه‌السلام: كيف يكون حال من يفنی ببقائه، و يسقم بصحته، و يؤ تی من مأمنه!»

به اميرالمؤ منين عليه‌السلام گفته شد: حال تو را چگونه می يابيم؟

آن حضرت عليه‌السلام پاسخ داد: چگونه است حال كسی كه هر چه در دنيا باقی بماند و عمل كند، به فنا و نيستی نزديك می گردد و با سلامتی خود به سوی بيماری می رود و در پناهگاه امن خود مرگ به او می رسد. (345)

350. اطاعت با شناخت

«عليكم بطاعة من لا تعذرون بجهالته»

بر شما باد اطاعت كسی كه از شناختن او معذور نيستيد. (346)

351. سرزنش علی عليه‌السلام

«ما كنت لا عتذر من إنی كنت أنقم عليه أحداثا؛ فان كان الذنب إليه ارشادی و هدايتی له؛ فرب ملوم لا ذنب له»

من چنين نبودم كه بابت عيب هايی كه بر عثمان به خاطر بدعت هايی كه در دين وارد كرده بود می گرفتم عذر بخواهم، پس اگر راهنمايی و هدايت من برای او، گناهی برای من به حساب می آيد (پاسخ من اين است كه) چه بسا سرزنش شده ای كه مرتكب گناه و خطايی نگرديده است. (347)

352. رستگاری در دوری از دنيا

«إليك عنی يا دنيا، فحبكك علی غاربك... هيهات! من وطی دحضك زلق، و من ركب لججك غرق، و من ازور عن حبائلك وفق، والسالم منك لا يبالی أن ضاق به مناخه، و الدنيا عنده كيوم حان انسلاخه. اعزبی عنی! فوالله لا أذل لك فتستذ لينی، و لا أسلس لك فتقود دينی»

ای دنيا! از من دور شود كه ريسمانت را برپشتت افكندم (رهايت كردم). من از چنگال های تو رهيده ام و از دام های تو گريخته ام و از افتادن در لغزشگاه های تو دوری كرده ام... افسوس!

هر كس به لغزشگاه تو قدم گذاشت لغزيد هر كس در ژرفگاه های تو وارد شد غرق گشت، آن كه از دام های تو رهيد رستگار شد و كسی كه از دست تو به سلامت ماند، چه باك كه در دنيا به سختی گذراند؛ زيرا دنيا در نظر او به منزله روزی است كه زوالش نزديك است. از من دور شود! كه به خدا سوگند، من رام تو نگردم كه خوارم سازی و سر به فرمان تو ننهم كه مرا هرجا خواهی بكشانی. (348)

353. امام هدايتگر

«إنما مثلی بينكم كمثل السراج فی الظلمة، يستضی به من ولجها»

مثل من در ميان شما مثل چراغی است در تاريكی كه هر كس به سوی نور او شتابد از او نور و روشنی جويد. (349)

354. اميد به دنيا

«سأل معاوية ضرار بن ضمرة الشيبانی عن أميرالمؤ منين عليه‌السلام: فقال: اشهد لقد رأيته فی بعض مواقفه و قد أرخی الليل سدوله و هو قائم فی محرابه قابض علی لحيته، يتململ تململ السليم و يبكی بكاء الحزين و يقول: يا دنيا يا دنيا، إليك عنی! أبی تعرضت؟أم الی تشوقت؟لا حان حينك هيهات! غری غيری، لا حاجة لی فيك، قد طلقتك ثلاثا لا رجعة فيها! فعيشك قصير، و خطرك يسير، و أملك حقير. آه من قلة الزاد، و طول الطريق، و بعد السفر، و عظيم المورد»

معاويه از ضرار بن ضمره شيبانی درباره اميرالمؤ منين عليه‌السلام پرسيد، ضرار گفت: گواهی می دهم كه در شبی تاريك او را ديدم كه در محرابش ايستاده و محاسنش را گرفته است و مثل مارگزيده به خود می پيچد و مانند مصيبت زده گريه می كند و می فرمايد: ای دنيا! از من دور شود، آيا خود را به من عرضه می كنی! يا آرزومند منی؟

مباد آن روز كه مرا بفريبی، هيهات! ديگری را بفريب، مرا به تو نيازی نيست، من تو را سه طلاقه كرده ام كه رجوعی در آن نيست، زندگی در تو كوتاه است و اهميت تو اندك و اميد به تو حقير. آه از كمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت آن جا كه وارد می شويم. (350)

355. بی ارزش دنيا

«و لله لدنيا كم هذه أهون فی عينی من عراق خنزير فی يد مجذوم»

به خدا سوگند، كه دنيا شما در نظر من از استخوان يك خوك در دست فردی جذامی بی ارزش تر است. (351)

356. توجه به زندگی به جای آخرت

«أف لكم! لقد سئمت عتابكم! أرضيتم بالحياة الدنيا من الاخرة عوضا؟ و بالذل من العز خلفا! اذا دعوتكم الی جهاد عدو كم دارت أعينكم، كانكم من الموت فی غمرةُ، و من الذهول فی سكرة. يرتج عليكم حواری فتعمهون و كأن قلوبكم مألسُة فأنتم لا تعقلون»

اف بر شما! خسته شدم بس كه سرزنشتان كردم! آيا به جای آخرت به زندگی دنيا دل خوش كرده ايد؟ و به جای عزت به خواری تن داده ايد!

هر گاه شما را به پيكار با دشمنتان فرا می خوانم، چشمانتان چنان در كاسه می گردد كه گويی در چنگال مرگ گرفتار آمده ايد و در غفلت به سر می بريد. باب گفتگوی من با شما بسته شده و شما سرگردانيد، گويی دل هايتان آميخته به جنون شده و از اين رو تعقل نمی ورزيد. (352)

### 3 - فتنه خوارج

357. احتجاج امام در موضوع حكمين

«قد كنت نهيتكم عن هذه الحكومة فأبيتم علی أباء (المخالفين) المنابذين، حتی صرفت رأيی إلی هوا كم، و أنتم معاشر أخفاء الهام سفهاء الاحلام؛ و لم آت - لا اءبالكم - بجرا، و لا أردت لكم ضرا»

من شما را از اين حكميت باز داشتم؛ اما شما چون دشمن (يا مخالف) از پذيرش اين دستور من سر باز زديد تا جايی كه راءی خود را در كار هوای شما كردم كه گروهی سبكسر و نابخرد هستيد. من برای شما - ای ناكسان - شر و بدی نياوردم و زيان و ضرری برايتان نخواستم. (353)

358. پيشگويی عاقبت خوارج

«لما قتل الخوارج فقيل له: يا امير المومنين! هلك القوم بأجمعهم: كلا و الله اءنهم نطف فی أصلاب الرجال، و قرارات النساء، كلما نجم منهم قرن قطع، حتی يكون آخرهم لصوصا سلابين»

خوارج كه كشته شدند به اميرمؤ منان عرض شد: ای اميرالمؤ منين! اين جماعت همه نابود شدند. حضرت فرمود: هرگز به خدا قسم! كه آن ها نطفه هايی در پشت مردان و زهدان های زنان هستند، هرگاه شاخی از آنان برويد قطع گردد تا اين كه سرانجام از آنان عده ای راهزن و دزد برجای ماند. (354)

359. در آوردن چشم فتنه

«أيها الناس! فأنی فقأت عين الفتنة، و لم يكن ليجتری عليها أحد غيری بعد اءن ماج غيهب ها، و اشتد كلبها»

ای مردم! من چشم فتنه را در آوردم و در زمانی كه تاريكی آن موج می زد و هاری و سختی آن اوج گرفته بود كسی جز من جراءت دفع آن را نداشت. (355)

360. سپاهی شريك جرم

«قتل فو الله لو لم يصيبوا من المسلمين الا رجلا و احدا معتمدين لقتله، بلا جرم جره لحل لی قتل ذلك الجيش كه؛ اذ حضروه فلم ينكروا، و لم يدفعوا عنه»

در روايتی از امام علی عليه‌السلام درباره اصحاب جمل آمده است: به خدا سوگند، اگر حتی يك نفر از مسلمانان را بدون جرم و گناهی به عمد می كشتند، كشتن همه آن سپاه بر من روا بود؛ زيرا آن لشكر حضور داشته اند و كشتن آن بی گناه را زشت نشمرده و از وی دفاع نكرده اند. (356)

361. حكمين نادان

«فأجمع رأی ملئكم علی أن اختاروا رجلين، فأخذنا عليهما أن يجعجعا عند القرآن، و لا يجاوزاه، و تكون ألسنتهما معه و قلوبها تبعه. فتاها عنه، و تركا الحق و هما يبصرانه»

آن گاه رای بزرگان شما بر اين شد كه دو مرد را انتخاب كنند و ما از آنان پيمان گرفتيم كه مطابق قرآن عمل كنند و از آن فراتر نروند و زبانشان با قرآن باشد و دل هايشان پيرو آن؛ امام از قرآن دست كشيدند و حق را فرو گذاشتند در حالی كه آن را می ديدند. (357)

362. نهی از كشتن خوارج

«لا تقاتلوا الخوارج بعدی؛ فليس من طلب الحق فاءخطاه، كمن طلب الباطل فأدركه»

بعد از من با خوارج نجنگيد (خوارج را نكشيد)؛ زيرا كسی كه طالب حق باشد و به آن نرسد، همچون كسی نيست كه جويای باطل باشد و به آن دست يابد. (358)

363. قاسطين، ناكثين، مارقين

«لما نهضت بالامر نكثت طائفة، و مرقب اءخری، و قسط آخرون، كانهم لم يسمعا الله سبحانه يقول: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)، بلی و الله! القد سمعوها و وعودها، ولكنهم حليت الدنيا فی أعينهم و راقهم زبرجها»

آن گاه كه خلافت را به دست گرفتم گروهی پيمان شكستند و دسته ای از دين بيرون شدند و گروهی راه ستم را در پيش گرفتند. گوی نشنيدند كه خدای سبحان می فرمايد: آن سرای آخرت را برای كسانی قرار می دهيم كه خواهان سركش و فساد نباشند و پايان نيك از آن پرهيزگاران است.

آری! به خدا سوگند كه آنان اين سخن را نشنيدند و آن را فهم نكردند، اما دنيا در چشمان آن ها آراسته شد و زرق و برق آن شيفته شان كرد. (359)

364. هدايت امام در حكميت

«قد قام إليه رجل من أصحابه فقال: نهيتنا عن الحكومة ثم أمرتنا بها، فلم ندر اءی الامرين أرشد؟فصفق اءحدی يديه علی الاخری ثم قال: هذا جزاء من ترك العقدة! أما و الله لو إنی حين أمرتكم به حملتكم علی المكروه الذی يجعل الله فيه خيرا، فأن استقمتم هديتكم، و إن اعوججتم قومتكم، و أن أبيتم تدار كتكم، لكانت الوثقی، و لكن بمن و الی من؟»

يكی از اصحاب اميرالمومنين عليه‌السلام برخاست و به آن حضرت عرض كرد: ابتدا ما را از پذيرفتن حكميت بازداشتی و سپس دستور دادی آن را بپذيريم، نمی دانيم كدام يك درست تر است؟ حضرت دست بر دست زد و فرمود: اين (حيرت) سزای كسی است كه دورانديشی را رها كند. به خدا سوگند، اگر آن گاه كه شما را فرمان دادم بدان چه دادم؛ به كاری ناخوشايند كه خدا خيری در آن نهاده بود و واداشتم و اگر پايدار می مانديد هدايتتان می كردم و اگر كج می رفتيد راستتان می كردم و اگر سرباز می زديد مجبورتان می كردم، البته اين روشن استوراتر بود، اما به كمك چه كسی و ياری خواستن از كه؟ (360)

365. احتجاج امام در موضوع حكمين

«للخوارج و قد خرج إلی معسكرهم و هم مقيمون علی إنكار الحكومُة -: ألم تقولوا عند رفعهم المصاحف حيلُة و غيلُة، و مكرا و خديعة: أخواننا و أهل دعوتنا، استقالونا و استراحوا ألی كتاب الله سبحانه، فالرأی القبول منهم و التنفيس عنهم! فقلت لكم: هذا أمر ظاهره أيمان، و باطنه عدوان، و أوله رحمة و آخره ندامُة»

امام علی عليه‌السلام به اردوگاه خوارج كه بر نپذيرفتن حكميت پافشاری كردند رفت و به آنان فرمود: آيا هنگامی كه قرآن ها را از روی حيله و فريب و مكر و خدعه بر سر نيزه ها كردند نگفتيد: آن ها برادران ما و هم دنينان مايند. از ما خاتمه جنگ می خواهند و به كتاب خدای سبحان روی آورند، درست آن است كه درخواست آنها را بپذيريم و اندوهشان را برطرف سازيم!

آن زمان من به شما گفتم: اين كار اين ها ظاهرش ايمان است و باطنش دشمنی، آغازش دلسوزی است و فرجامش پشيمانی است. (361)

### 4 - مذمت اهل بصره و پيشگويی حوادث

366. ارتداد

عنه عليه‌السلام - من كلام له عليه‌السلام كلم به الخوارج: «فأو بوا شر مآب، و ارجعوا علی أثر الاعقاب»

خطاب به خوارج فرمودن (با اين ضلالت و ظلم و جوری كه در پيش گرفته ايد از خدا می خواهم كه) به بدترين عاقبت بازگشت نماييد و به عقب برگرديد. (362)

367. بپرسيد قبل از فوت وقت

«فاسألونی قبل أن تفقدونی، فوالذی نفسی بيده لا تساءلونی عن شی فيما بينكم و بين الساعُة، و لا عن فئة تهدی مائةُ و تضل مائُة الا اءنباءتكم بناعقها و قائدها، و سائقهما، و مناخ ركابها، و محط رحالها، و من يقتل من أهلها قتلا و من يموت منهم موتا، و لو قد فقد تمونی و نزلت بكم كرائه الامور، و حوازب الخطوب لاطرق كثير من السائلين، و فشل كثير من المسؤولين»

بپرسيد از من پيش از آن كه از دستم دهيد؛ زيرا سوگند به آن كه جانم در دست اوست، از هم اكنون تا روز رستاخيز درباره هيچ چيز و هيچ گروهی كه صد نفر را گمراه می كند و گروهی كه صد نفر را به راه راست می برد سؤال نكنيد مگر آن كه شما را آگاه كنم كه چه كسی ندای دعوت به آن ها را سر می دهد و چه كسی رهبريشان می كند و چه كسانی آنان را می راند و كجا به استراحت می پردازند و كجا اتراق می كنند و بار می گشايند، كدامين آن ها كشته می شوند و كدامشان (به مرگ طبيعی) می ميرند، اگر مرا از دست دهيد و پيشامده های ناگوار و كارهای دشوار برايتان رخ دهد، هر آينه بسياری از پرسش كنندگان خاموش شوند و بسياری از پاسخ دهندگان در جواب بمانند. (363)

368. پشتوانه دين

«من كتابه عليه‌السلام للاشتر: إنما عماد الدين و جماع المسلمين و العدة للا عدأ: العامة من الامة، فليكن صغوك لهم، و ميلك معهم»

امام علی عليه‌السلام در نامه خود به مالك اشتر فرمودند: همانا توده مدرم پشتوانه دين اند و جماعت مسلمانان و تجهيزات و ساز و برگ در برابر دشمنان، پس، بايد توجه و گرايش تو به آنان باشد. (364)

369. علم علی عليه‌السلام علم غيب نيست!

«لما قال له بعض أصحابه و كان كلبيا: لقد أعطيت يا أميرالمومنين عليم الغيب، فضحك عليه‌السلام و قال: يا أخا كلب! ليس هو بعلم غيب، و إنما هو تعلم من ذی علم. و انما علم الغيب علم الساعة، و ما عدده الله سبحانه بقوله، (إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ...) الايد فيعلم الله سبحانه ما فی الارحام من ذكر أو أنثی، و قبيح آؤ جميل، و سخی او بخيل، و شقی أو سعيد و من يكون فی النار حطبا، اءو فی الجنان للنبيين مرافقا. فهذا علم الغيب الذی لا يعلمه أحد إلا الله،، و ما سوی ذلك فعلم علمه الله نبيه فعلمنيه، و دعا لی باءن يعيه صدری، و تضطلم عليه جوانحی»

يكی از ياران اميرالمؤ منين عليه‌السلام كه از قبيله كلب بود به آن حضرت عرض كرد: ای اميرالمؤ منين! علم غيب به تو داده شده است؟

حضرت خنديد و فرمود: ای مرد كلبی! اين علم غيب نيست، بلكه بر اثر فراگرفتن از صاحب علمی است. علم غيب. علم داشتن زمان قيامت است و آنچه كه خدای سبحان آنها را بر شمرده و فرموده است: همانا علم قيامت نزد خداست و باران فرو می فرستد و آنچه را كه در زهدان هاست، می داند) پس خداوند سبحان می داند كه جنينی كه در زهدان ها (مادران) است آيا پسر است يا دختر است، زشت است يا زيبا، بخشنده است يا بخيل، بدبخت است يا خوشبخت و می داند كه چه كسی هيزم آتش جهنم است، يا در بهشت يار و همراه پيامبران.

اينهاست علم غيبی كه هيچ كس جز خداوند آنها را نمی داند. سوای اينها دانش است كه خداوند سبحان می داند به پيامبرش آموخت و او هم آن ها را به من ياد داد و برايم دعا كرد كه سينه ام آن را نگه دارد و پهلوهايم آن را در ميان گيرد. (365)

370. پيمودن راه حق

«إنی لمن قوم لا تأخذهم فی الله لومة لائم. سيماهم سيما الصديقين، و كلامهم كلام الابرار، عمار الليل و مناز النهار»

من از جمله مردمانی هستم كه در راه خدا سرزنشگری در آنان كارگر نمی افتد، چهره شان چهرء صديقان است، و گفتارشان گفتار ابرار، آباد كننده شب هايند و روشنی بخش روزها. (366)

371. اصلاح با مدارا

عنه عليه‌السلام: من كلام له يوبخ فيه أصحابه: «كم ادار يكم كما تداری البكار العمدة و الثياب المتداعيُة كلما حيصت من جانب تهتكت من آخر،... و إنی لعالم بما يصلحكم، و يقيم أود كم، و لكنی لا اءری اصلا حكم بافساد نفسی»

از سخنان آن حضرت عليه‌السلام در سرزنش اصحابش: تا چند با شما مانند شتران جوان زخمين پشت و جامه های پوسيده مدارا كنم! جامه هايی

كه چه چيز شما را اصلاح می كند و كجی و انحراف شما را راست می گرداند، اما من اصلاح شما را با تباه كردن خودم روا نمی دانم. (367)

372. تحذير از سبك سری

عنه عليه‌السلام فی ذم اهل البصرة بعد وقعة الجمل: «أرضكم قريبة من الماء بعيده من السما، خفت عقولكم، و سفهت حلومكم»

در نكوهش بصيريان بعد از جنگ جمل: سرزمين شما به آب نزديك و از آسمان دور است، عقل هايتان سبك و بردباری هايتان (يا ادراك و شعورتان) به نادانی و پستی گراييده است. (368)

373. گروگان گناه خويش

عنه فی ذم أهل البصرة بعد وقعة الجمل: «كنتم جند المرا....و المقيم بين اظهر كم مرتهن بذنبه، و الشاخص عنكم متدارك برحمة من ربه»

در نكوهش بصريان پس از جنگ جمل می فرمايد شما سپاه زن (يا سپاه آن زنان) آن كس كه در ميان شما زيست می كند در گرو گناه خود می باشد و كسی كه از ميان شما بيرون رود در عوض مشمول رحمت پروردگار خود می گردد. (369)

374. جواب دشنام

روی أنه (عليا) عليه‌السلام كان جالسا فی أصحابه، فمرت بهم أمرأة جميلة، فرمقها القوم بأبصارهم، فقال عليه‌السلام: «أن أبصار هذه الفحول طوامح، و أن ذلك سبب هبابها، فاذا نظر اءحد كم الی امرأة تعجبه فليلامس أهله، فانما هی امراة كامرأة.»

فقال رجل من الخوارج: «قاتله الله كافرا ما أفقهه! فوثب القوم ليقتلوة فقال عليه‌السلام: رويدا إنما هو سب بسب، أو عفو عن ذنب!»

روايت شده كه امام عليه‌السلام با اصحاب خود نشسته بود كه زنی زيبا روی از كنارشان گذشت، چشم های همه به او خيره گشت، حضرت فرمود: چشم های اين نرينگان آزمندانه می نگرد و اين نگريستن مايه تحريك آنان است. هرگاه يكی از شما زنی را ديد و از او خوشش آمد، با زن خود همبستر شود؛ زيرا كه او نيز زنی همانند زن خود اوست.

يكی از خوارج گفت (خدا اين كافر را بكشد! چه قدر می فهمد.)

اصحاب حضرت از جا پريدند كه او را بكشند، امام فرمود: آرام باشيد، سزای دشنام، دشنام است يا چشم پوشی از گناه و خطا. (370)

375. ذكر فضايل

يذكر فضائله عليه‌السلام بعد وقعة النهروان: «فقمت بالامر حين فشلوا، و تطلعت حين تقبعوا و نطقت حين تعتعوا، و مضيت بنور الله حين وقفوا»

در اين سخن فضايل خود را پس از حادثه نهروان بيان می دارد: من قيام به وظيفه نمودم در آن هنگام كه ديگران ناتوان شدند و شكست خوردند و از افق بالاتری نگريستم در ان هنگام كه ديگران سر در لاك خود فرو برده بودند و سخن با صراحت گفتم، در آن هنگام كه آنان را كد گشته و متوقف بودند. (371)

376. تاسف بر نادان مخور!

من كتابه ألی سهل بن حنيف و هو عامله علی المدينه، فی قوم من أهلها لحقوا بمعاوية:

«فكفی لهم غيا و لك منهم شافيا، فرار هم من الهدی و الحق، و ايضاعهم اءلی العمی و الجهل»

نامه ای است از آن حضرت به (سهل بن حنيف انصاری) و او حاكم مدينه بود: برای از دست دادن كمك و ياری آنان تأسفی به خود راه مده بس است برای اثبات گمراهی آنان و شفای دل تو از آزادی كه به تو می دادند گريختنشان از هدايت و حق و شتافتن آنان به كوری و نادانی. (372)

377. ادای فضيلت

«من كتاب له إلی أهلا البصرة: مع أنی عارف... و لذی النصيحة حقه»

نامه ای از آن حضرت ره اهل بصره: من فضيلت هر كسی از شما را كه خير خوه و خير انديش است ادا می كنم. (373)

### 5 - حكومت و فرمانروايان و صفات فرمانروا

378. اسرا حكومتداری

«من كتابه للاشتر: ثم انظر فی حال كتابك، فول علی أمورك خيرهم، و اخصص رسائلك التی تدخل فيها مكائدك و أسرارك بأجمعهم لوجوه صالح الاخلاق ممن لا تبطره الكرامة، فيجتری بها عليك فی خلاف لك بحضرة ملا، و لا تقصر به الغفلة عن ايراد مكاتبات عمالك عليك، و اصدار جواباتها علی الصوب عنك»

امام علی عليه‌السلام در نامه به مالك اشتر فرمودند: به وضع ماءمورين خود رسيدگی كن و كارهای خود را به دست نيكان آنان بسپار! نامه هايی را كه نقشه ها و اسرارت را در بردارد به دست كسی بسپار! نامه هايی را كه نقشه ها و اسرارت را در بردارد به دست كسی بسپار كه در فضايل اخلاقی از همه شايسته تر باشد.

كسی باشد كه احترامت به وی او را مغرور نسازد و در مخالفت با تو در حضور ديگران گستاخ نگردد. كسی باشد كه غفلت تو موجب نشود كه گزارش فرمانداران و نمايندگانت و نامه های آنان را به تو ندهد و جواب شايسته كه مناسب توست برای آنان صادر نكند. (374)

379. بدترين مردم نزد خدا

«أن شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به»

بدترين مردم نزد خدا، پيشوای منحرفی است كه خود گمراه است و موجب گمراهی (ديگران می شود. (375)

380. عبرت از سرگذشت زمامداران

«الواجب عليك أن تتذكر ما مضی لمن تقدمك من حكومة عادلة، أوسنة فاضلة، أو أثر عن نبينا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم أو فريضة فی كتاب الله فتقتدی بما شاهدت مما عملنا به فيها، و تجتهد لنفسك فی اتباع ما عهدت إليك فی عهدی هذا»

بر تو واجب است كه سرگذشت و رفتار زمامدارانی را كه پيش از تو از اين خاكدان گذشته اند به ياد بياوری، زمامدارانی كه حكومت دادگرنه گستردند و به سنت فاضله عمل نمودند و از آثار پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تبعيت نمودند و واجبات وارده در كتاب الهی را پيروی كردند، پس تبعيت كن از آن اعمالی كه ما انجام داديم و تو خود آن را مشاهده كردی و واجب است كه از ذات خود در پيروی از اين عهدنامه كه برای تو نوشتم. (376)

381. كيفر قتل عمد

«يا مالك! فلا تقوين سلطانك بسفك دم حرام، فان ذلك مما يضعفه و يوهنه، بل يزيله و ينقله، و لا عذر لك عند الله و لا عندی فی قتل العمد، لاءن فيه قود البدن»

ای مالك! حكومت خود را با ريختن خون ناحق تقويت مكن، چرا كه اين كار حكومتت را سست و متزلزل می سازد، بلكه بنيان آن را می كند و به ديگران منتقل می نمايد و بدان هيچ گونه عذری نزد خدا و من در قتل عمد پذيرفته نيست، زيرا كيفر آن قصاص و مرگ است. (377)

382. سنت پيشوايان را نقض مكن!

«لا تنقض سنة صالحة عمل بها صدور هذه الامة و اجتمعت بها الالفُة، و صلحت عليها الرعية»

هرگز سنت شايسته ای را كه پيشوايان اين امت به آن عمل كرده و ملت اسلام به آن انس و الفت گرفته و امور مردم بدان اصلاح گرديده است نقص مكن!

383. كارمندانی چنين انتخاب كن!

«يا مالك توخ منهم أهل التجرية و الحياء، من أهل البيوتات الصالحة و القدم فی الاسلام المتقدمة، فإنهم أكرم اخلاقا، و أصح أعراضا، و أقل فی المطامع اشراقا، و أغلب فی عواقب الامور نظرا»

ای مالك! كارمندانی را كه اهل تجربه و شرم و حيا و از خانواده های صالح كه در اسلام پيشگام ترند انتخاب كن؛ زيرا اخلاق آنها كريم تر و خانواده شان پاك تر و كم طمع تر و در سنجش عواقب امور بيناترند. (378)

384. موقعيت خطرناك

صاحب السلطان كراكب الاسد: «يغبط بموقعه، و هو أعلم بموضعه»

ملازم و نديم سلطان، همچون كسی است كه بر شير سوار باشد؛ مردم به موقعيت او غبطه می خورند، در حالی كه خودش بهتر می داند در چه وضعيتی (خطرناك) قرار دارد. (379)

385. رابطه اميران

«الصق بذوی المرؤ ات و الاحساب و أهل البيوتات الصالحة و السوابق الحسنة ثم اءهل النجدةُ و الشجاعة و السخاء و السماخة، فإنهم جماع من الكرم، و شعب من العرف»

به مالك اشتر نوشت: روابط خود را با افراد باشخصيت و اصيل، و خانواده های صالح و خوش سابقه برقرار كن، و پس از آن مردمانی كه دارای بزرگواری و دلاوری و سخاوت و اهل گذشتند رابطه برقرار ساز كه آن ها كانون كرم و شعبه هايی از خوبی هستند. (380)

386. شرايط حاكم

«لا ينبغی إن يكون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحكام، و أمامة المسلمين الخيل... و لا المعطل للسنة فيهلك الامة»

شايسته نيست كسی كه حاكم بر ناموس و خون و غنايم و احكام مسلمانان و متصدی رهبری مسلمانان است بخيل باشد و يا كسی كه به سنت (پيامبر) عمل نكند و در نتيجه، امت را به نابودی كشاند. (381)

387. ميدان آزمايش مردان

«الولايات مضامير الرجال»

زمامداری ها، ميدان مسابقه و آزمايش مردان است. (382)

388. نهی از گماشتن حاجت

«من كتابة الی قتم بن العباس، و هو عامله علی مكة: و لا يكن لك إلی الناس سفير الالسانك، و لا حاجب إلا وجهك. و لا تحجبن ذا حاجة عن لقائك بها، فإنها أن ذيدت عن ابوابك فی أول وردها لم تحمد فيما بعد علی قضائها»

در نامه خود به قثم بن عباس كارگزارش در مكه: و از طرف تو برای مردم سفيری جز زبانت نباشد و ما بين تو و مردم فاصله و پرده ای جز صورقرار مده و هيچ نيازمندی را از ديداری رويت محروم مكن؛ زيرا اگر در آغاز از ورود بر تو منع گردد، پس از آن كه حاجتش برآورده گردد تو سزاوار سپاسگزاری نخواهی گشت. (383)

389. حالات زمامداران

«أن من أسخف حالات الولاة عند صالح الناس إن يظن بهم حب الفخر، و يوضع أمرهم علی الكبر»

از سخيف ترين حالات زمامداران نزد مردان صالح، زمانی است كه به آنها گمان برده شود كه دوستدار تفاخرند و امورشان را بر كبر و خود پسندی قرار می دهند. (384)

390. پاسداران احكام خدا

«السلطان وزعة الله فی أرضه»

فرمانروايان، پاسداران احكام خدا در زمين اويند. (385)

391. روزگار پس از علی عليه‌السلام

«إنه سيأتی عليكم من بعدی زمان ليس فيه شی أخفی من الحق، و لا أظهر من الباطل، و لا أكثر من الكذب علی الله و رسوله»

قطعی است كه پس از من روزگار برای شما روی خواهد آورد كه چيزی پوشيده تر از حق و آشكارتر از باطل و فراوان تر از دروغ بستن به خدا و رسولش نخواهد بود. (386)

392. سامان يافتن كار

إن فی سلطان الله عصمة لامركم. فاعطوة طاعتكم غير ملومة و لا مستكرده بها. و الله لتفعلن أو لينقلن الله عنكم سلطان لاسلام، ثم لا ينقله إليكم أبدا حتی يأرز الامر إلی غير كم

همانا سلطان خدا (حكومت و رهبری دين حق) مايه نگهداری و سامان يافتن كار شماست؛ پس بی درنگ و با ميل و اختيار او را اطاعت كنيد. سوگند به خدا كه يا اين كار را می كنيد يا خداوند سلطان اسلام (حكومت حقه اسلامی) را از شما می گيرد و ديگر هرگز آن را به شما منتقل نمی كند، تا به دست ديگری سپرده شود. (387)

393. وظيفه پيشوا

«من نصب نفسه للناس أماما فليبدا بتعليم نفسه قبل تعليم غيره، وليكن تاديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه، و معلم نفسه و مؤ دبها أحق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم»

كسی كه خود را در مقام امامت و پيشوايی مدرم قرار دهد، بايد پيش از تعليم به ديگران، خود را تعليم دهد و قبل از تربيت به زبان با عملش تربيت كند و كسی كه آموزگار و مربی نفس خويش است، به احترام و اكرام سزاوارتر است از آن كه معلم و مربی ديگران باشد. (388)

394. زمامداری و تصرف در كار

«ليست تصلح الرعية الا بصلاح الولاة، و لا تصلح الولاة الا با ستقامة الرعيةُ، فاذا أدت الرعية الی الوالی حقه، و أدی الوالی إليها حقها عز الحق بينهم، و قامت مناهج الدين، و اعتدلت معالم العدل، و جرت علی أذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان، و طمع فی بقاء الدولة و يئست مطامع الاعداء و اذا غلبت الرعية و اليها، أو أجحف الوالی برعيته، اختلفت هنالك الكلمة، و ظهرت معالم الجور، و كثر الادغال فی الدين، و تركت محاج السنن، فعمل بالهوی، و عطلت الاحكام، و كثرت علل النفوس»

كار ملت جز با اصلاح زمامداران و وضع زمامداران جز با رو به راه بودن كار ملت اصلاح نمی شود، بنابراين وقتی مردم حقوق حكومت را دادند و زمامدار حق مردم را ادا كرد، آن گاه حق در ميان همه طبقات قوی و امور دينی استوار و نشانه های عدالت و اعتدال، و راه و رسم های درست در مجرای خود به كار می افتد، در چنين روزگاری مردم اصلاح شوند و به بقای حكومت اميدوار بايد بود و دشمنان هم ماءيوس می گردند.

اما اگر ملت بر زمامدار مسلط شد و با آن كه زمامدار به مردم ستم كرد، وحدت و نظام جامعه دچار اختلاف و نشانه های ظلم آشكار گردد، بدعت در دين فراوان و آداب دينی متروك شود، در چنين روزگار است كه به هوای نفس عمل شود و احكام خدا تعطيل و بيماری های اخلاقی فراوان گردد. (389)

395. وظيفه امام

«ليس علی الامام الا ما حمل من أمر ربه، الا بلاغ فی الموعظة و الاجتهاد فی النصيحة، و الاحياء للسنة، و اقامة الحدود علی مستحقيها»

بر امام نيست نگر آن كه دستور خدا را اجرا كند: با پند و اندرز، فرمان خدا را ابلاغ نمايد، برای خير خواهی مردم كوشش نموده، سنت الهی را زنده و حدود خدا را درباره منحرفان به اجرا در آورد. (390)

396. وصف داوران ناشايسته

«فس صفة من يتصدی للحكم بين الامة و ليس لذلك بأهل:... رجل قمش جهلا موضع فی جهال الامُة، عاد فی إغباش الفتنة، عم بما فی عقد الهدنُة قد سماة اشباة الناس عالما و ليس به»

در توصيف كسی است كه در ميان امت بدون شايستگی متصدی منصب قضاوت می گردد: كسی است كه انبوهی از نادانی ها را در خود جمع كرده در ميان نادانان امت برای فريفتن مردم به همه سو می شتابد (اين صنف كور دل ظلمت جو) در تاريكی آشوب ها و تشويش ها می تازد و به آنچه كه در پيمان صلح است نابينا است، انسان نماها عالمش می خوانند با اين كه از علم بهره ای نبرده است. (391)

397. رعايت توده مردم

«من كتابه للاشتر لما و لاه مصر: أشعر قلبك الرحمة للرعية، و المحبة لهم، و اللطف بهم، و لا تكو عليهم سبعا ضاريا تغتنم أكلهم، فانهم صنفان: أما أخ لك فی الدين، أو نظير لك فی الدين، أو نظير لك فی الخلق، يفرط منهم الزلل، و تعرض لهم العلل، و يؤتی علی أيديهم فی العمد و الخطاء فأعطهم من عفوك وصفحك مثل الذی تحب إن يعطيك الله من عفوة و صفحه، فانك فوقهم، و والی الامر عليك فوقك، و الله فوق من ولاك!»

در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر: رحمت و محبت و لطف بر مردم جامه را به قلبت بفهمان (به طوری كه آن را دريافت كند، نه اين كه در حد يك تصور ذهنی بماند) و برای آنان درنده ای خونخوار مباش كه خوردن آنان را غنيمت بشماری؛ زيرا مردم بر دو صنف اند: يا برادر دينی تو هستند، يا نظير تو در خلقت (همنوع تو می باشند) لغزش ها از آنان سر می زند و خطاها بر آنان روی می آورد و از روی عمد يا خطا دچار تجاوز می گردند.

مردم را از بخشش و چشم پوشی های خود آن چنان بهره ور ساز كه دوست داری مثل آن را خدا برای تو عطا فرمايد؛ زيرا مقام تو بالاتر از آن مردم است و مقام زمامدار تو بالاتر از تو و خداوند فوق زمامدار توست. (392)

398. توجه نكردن به روابط

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: أن للوالی خاصة و بطانة فيهم استئثار و تطاول و قلة إنصاف فی معاملة، فاحسم مادة أولئك بقطع أسباب تلك الاحوال»

برای زمامدار خواص و نزديكانی است كه داری صفت خودخواهی و مقدم شمردن خود بر ديگران، و دست درازی، و كم انصافی در معاملات می باشند. ماده و ريشه اين گونه مردم را با قطع عوامل صفات مزبور قطع (393) كن.

399. شرايط استخدام كار گزاران

«فيما كتب للاشتر لما ولاه مصر: أنظر فی أمور عمالك فاستعملهم اختبارا، و لا تولهم محاباة و أثرة، فإنهم جماع من شعب الجور و الخيانة. و توخ منهم أهل التجربة و الحياء، من أهل البيوتات الصالحة و القدم فی الاسلام المتقدمة»

در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر:

سپس در امور كارگزارانت نظر كن:

1. آنان را با آزمايش (و تحقيق و كشف صلاحيت) به كار بگمار، نه از روی بخشش بی علت و استبداد، زيرا آنان مجموعه ای از شعبه های ظلم و خيانت اند.

2. از ميان مردم كسانی را برای كارگزاری انتخاب كن كه تجربه و حيا دارند از خاندان های صالح و صاحب قدم های مفيد در اسلام اند. (394)

400. دگرگونی زمانه

«إذا تغير السطان تغير الزمان»

هرگاه سلطان (حكومت) دگرگون شود، زمانه نيز دگرگون شود. (395)

401. غرور والی، ذلت مؤمن

«لما ورد الكوفة قادما من صفين...أقبل حرب يمش معه، و هو عليه‌السلام راكب، فقال عليه‌السلام: ارجع فأن مشی مثلك مع مثلی فتنة للوالی و مذلة للمؤمن»

آن حضرت عليه‌السلام در موقع برگشت از صفين، حرب پياده در ركاب آن حضرت حركت كرد، حضرت فرمود: برگرد؛ زيرا پياده رفتن مثل تويی با مثل من موجب غرور والی و ذلت برای مؤ من می باشد. (396)

402. برترين وزرا

«من كتابه للاشتر لما و لاه مصر: أن شر وزرائك من كان للاشرار قبلك وزيرا، و من شر كهم فی الاثام، فلا يكونن لك بطانة؛ فاءنهم أعوان الاثمة، و آخوان الظلمة، و أنت واجد منهم خير الخلف ممن له مثل آرائهم و نفاذهم، وليس عليه مثل آصارهم و أوزار هم ممن لم يعاون ظالما علی ظلمه و لا آثما علی أثمه، أولئك أخف عليك مؤ ونة، و أحسن لك معونة، و أحنی عليك عطفا، و أقل لغيرك ألفا، فاتخذ أولئك خاصة لخلواتك و حفلاتك. ثم ليكن آثرهم عندك أقولهم بمر الحق لك و أقلهم مساعده فيما يكون منك مما كره الله لا وليائه، واقعا ذلك من هواك حيث وقع»

فرمان امام علی عليه‌السلام به مالك اشتر وقتی كه او را والی مصر و اطراف آن ساخت: بدترين وزرای تو كسی است كه پيش از تو وزارت اشرار را داشته و در گناهان شريك آنان بوده است، هرگز او را از خواص خود قرار مده؛ زيرا آنان ياران گنهكاران اند، و برادران ستمكاران، و تو می توانی جانشينانی بهتر از آنان پيدا كنی كه نظرياتی مثل آنان دارند و نفوذ آنان را نيز دارا هستند و در عين حال از وزر و بال گناهان آنان به دورند.

كسانی كه هيچ ستمكاری را در ستم ورزی و هيچ گنهكاری را در ارتكاب گناه كمك نكرده اند. زحمت آنان بر تو سبك تر، و ياری آنان برای تو نيكوتر است و از نظر عطوفت به تو مايل تر، و با اشخاص جز تو كم انس تر می باشند، پس اين گون انسان های ممتاز را خاص مجالس سری و علنی خود قرار بده، سپس مقدم ترين خواص در نزد تو گوياترين آنان باشد، درباره حق اگر چه تلخ باشد و كسی باشد كه در مواردی كه خداوند برای اوليايش اكراه دارد هر اندازه هم آن موارد مطلوب هوای تو باشد - كم ترين ياری را به تو نمايد. (397)

403. لزوم رسيدگی به ماليات

«من كتابه للاشرت لما ولاه مصر: تفقد أمر الخراج بما يصلح أهله، فأن فی صلاحه و صلاحهم صلاحا لمن سواهم، و لا صلاح لمن سواهم الا بهم، لان السان كلهم عيال علی الخراج و أهله. وليكن نظرك فی عمارة الارض اءبلغ من نظرك فی استجلاب الخراج لان ذلك لا يدرك الا بالعمارة. و من طلب الخراج بغير عمارة أخرب البلاد و أهلك العباد، و لم يستقم أمره الا قليلا»

در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر: امر ماليات را به گونه ای تحت نظر بگير كه حال پرداخت كنندگان آن را اصلاح نمايد؛ زيرا اصلاح حال ديگر مردم در اصلاح اصلاح ماليات و پرداخت كنندگان آن است و برای ديگر مردم مصلحتی نيست جر با اصلاح حال پرداخت كنندگان ماليات؛ زيرا همه مردم تحت كفايت ماليات و پرداخت كنندگان آن می باشند.

نظرت در آباد كردن زمين بيشتر و رساتر از توجه به گرفتن ماليات باشد، زيرا ماليات بدون آبادی قابل دريافت نيست و هر كسی بدون آباد كردن زمين، ماليات مطالبه كند، شهرها را خراب كرده و بندگان خدا را به هلاكت رسانده و روزگار زمامداری او به طول نمی انجامد، مگر اندكی. (398)

404. توصيف حكومت بنی اميه

«فی ذكر فتنة بنی مية: كان أهل ذلك الزمان ذئابا و سلاطينه سباعا و أوساطه أكالا، و فقراوه أمواتا»

امام علی عليه‌السلام در بيان فتنه بنی اميه فرمودند: مردم آن زمان گرگ هايی می گردند و سلاطينشان درندگان و مردم متوسط طعمه هايی برای آن درندگان و فقرا آنان مردگانی می شوند. (399)

405. نابودی دنيا و دين

«فی كتابه الی مصقلة عامله علی أردشير خرة: بلغنی عنك أمر أن كنت فعلته فقد أسخطت ألهك، و عصيت اءمامك: اءنك تقسم فی المسلمين الذی حازته رماحهم و خيولهم، و أريقت عليه دماوهم، فيمن اعتامك من أعراب قومك. و لا تصلح دنياك بمحق دينك فتكون من الاخسرين أعمالا»

در نامه خود به مصقله، كارگزار اردشير خره، نوشت: درباره تو گزارش به من رسيده است كه به راستی اگر آن گونه عمل كرده باشی، خدايت را به خشم آورده ای و امام خود را نافرمانی كرده ای، تو غنيمت مسلمانان را كه نيزه ها و اسب های آنان فراهم آورده و خونشان برای آن ريخته شده است، ميان عرب های قوم خود كه تو را برگزيده اند تقسيم كرده ای. دنيای خويش را با نابود كردن دينت آباد مگردان، كه در اين صورت از زيانكارترين مردمان خواهی بود. (400)

### 6. عصمت

406. حفظ در پناه خدا

«إنما الناس مع الملوك و الدنيا، الا من عصم الله»

مردم در حقيقت با شهرياران و دنيايند مگر آن كسی كه خدا او را حفظ كند. (401)

407. نوعی از عصمت

«من العصمة تعذر المعاصی»

ناتوانی بر گناه خود نوعی عصمت است. (402)

408. شايسته اهل عصمت

«ينبغی لاهل العصة و المصنوع اليهم فی السلامة إن يرحموا أهل الذنوب و المعصية»

شايسته است كه اهل عصمت و پاكی و كسانی كه نعمت رستن از گناهان به آنان داده شده است، برای گناهكاران و نافرمانان دلسوزی كنند. (403)

409. لغزش مردم

«الناس منقوصون مدخولون إلا من عصم الله، شائلهم متعنت و مجيبهم متكلف، يكاد أفضلهم رأيا يرده عن فصل راءيه الرضا و السخط، و يكاد أصلبهم عودا تنكوه اللحظة، و تستحيله الكمة الواحدة!»

خرد مردم دستخوش خلل و كاستی است جز آن كسی كه خداوند مصونش بدارد، پرسش كننده آنان لجوج و مجادله گر است و پاسخ دهنده شان فضل فروش است؛ آن كه در ميان آنان انديشه اش برتر و خوش فكر تر است، بسا كه به علت خشم و خشنودی از نظر درست خود باز می گردد و خلاف حقيقت را اظهار می كند و پابرجاترينشان با نگاهی از جا در می رود و يك كلمه تهديد يا تطميع او را عوض می كند. (404)

410. موجبات عصمت

«إن فی سلطان الله عصمة لامركم. فاعطوة طاعتكم غير ملومة و لا مستكره بها»

در حاكميت خدا و رهبری حق نگاهداری كهر شما وجود دارد. پس از آن فرمان بريد، در حالی كه سرزنش شده و مجبور نباشيد. (405)

## بخش پنجم: معاد

### 1. مرگ

توصيف مرگ

411. زمان عمر معين

«خلق الاجال فأطالها و قصرها، و قدمها و أخرها، و وصل بالموت أسبابها، و جعله خالجا لاشطانها، و قاطعا لمرائر أقرآنها»

مدت عمر هر كس را بيافريد و مقدر و معين كرد، پس آن را طولانی و كوتاه و مقدم و مؤخر قرار داد. برای مرگ هر موجودی سبب ها و علت های همراه نمود، و مرگ را كشنده ريسمان های طولانی و قطع كننده بندهای بسيار محكم زندگی قرار داد. (406)

412. حافظ انسان

«كفی بالاجل حارسا»

اجل برای حفاظت انسان كافی است. (407)

413. از بين برنده خوشی ها

«إن الموت هادم لذاتكم، و مكدر شهواتكم، و مباعد طياتكم، زائر غير محبوب، و قرن غير مغلوب، و واتر غير مطلوب. قد أعلقتكم حبائله و تكنفتكم غوائله، و أقصدتكم معابله و عظمت فيكم سطوته و تتابعت عليكم عدوته، و قلت عنكم نبوته. فيوشك إن تغشا كم دواجی ظلله و احتدام علله»

مرگ لذت ها و خوشی های شما را از ميان می برد و آرزوهای شما را تيره و تار می سازد و ميان شما و هدف هايتان فاصله می اندازد، ديدار كننده ای است كه هيچ كس او را دوست ندارد و مبارزی است كه هرگز شكست نمی خورد و جنايتكاری است كه هرگز بازخواست نمی شود.

هم اكنون بندهای دام خويش را (به دست و پای) شما انداخته. نزديك است كه تاريكی سايه های مرگ و شدت دردهای آن شما را فرا گيرد. (408)

414. مرگ ميعادگاه نهايی

«وأی علی نفسه أن لا يضطربق شبح مما أولج فيه الروح، الا و جعل الحمام موعده، و الفناء غايته»

و وعده نموده خداوند متعال كه هيچ موجودی را كه روح در آن دميده است (از وضع مقرر خود) دگرگونی نباشد، جز اين كه مرگ را وعده گاه نهايی و فنا را پايان كار او قرار داده است. (409)

415. بيچاره فرزند آدم!

«مسكين ابن آدم! مكتوم الاجل، مكنون العلل، محفوظ العمل، تؤ لمه البقة و تقتله الشرقة، و تنتنه العرقة»

بيچاره فرزند آدم! زمان مرگش نامعلوم، علل بيماری اش ناپيدا، عملش محفوظ، پشه ای او را می آزارد و تابش آفتاب او را می كشد، و عرق بدنش بدبويش می سازد. (410)

416. سپری نگاهدارنده

«إن مع كل انسان ملكين يحفظانه، فاذا جاء القدر خليا بينه و بينه، و إن الاجل جنة حصينة»

همراه هر انسانی دو فرشته است كه او را محافظت می كنند، پس هنگامی كه تقدير فرا رسد از او جدا شوند و اجل، سپری است نگاه دارند0 (411)

417. بی اعتباری دنيا

«لو أن أحدا يد إلی البقاء سلما او لدفع الموت سبيلا، لكان ذلك سليمان بن داود عليه‌السلام الذی سخر له ملك الجن و الانس مع النبوة و عظيم الزلفُة. فلما استوفی طعمته، و استكمل مدته، رمته قسی الفناء بنبال الموت، و اءصبحت الديار منه خالية (و المساكن معطلة) و ورثها قوم آخرون»

اگر كسی می توانست نردبانی برای جاودانگی پيدا كند، يا برای دفع مرگ راهی پيش گيرد، قطعا اين شخص سليمان بن داوود عليه‌السلام بود كه ملك جن و انس برای او مسخر بود، با منصب پيامبری و تقرب بزرگ به خدا.

او هنگامی كه روزی خود را تمم كرد و مدت عمرش را به پايان رساند، كمان های فنان تيرهای مرگ را به طرف او نشانه گرفت. شهر از وی خالی گشت و مساكن از وجود او تهی شد و از كار افتاد و گروهی ديگر آن ميراث ها را به ارث بردند. (412)

418. فاصله بهشت و جهنم

«ما بين أحدكم و بين الجنة أو النار الا الموت إن ينزل به. و إن غاية تنقصها اللحظُة، و تدمها الساعة، لجديرة بقصر المدُة. و اءن غائبا يحدوه الجديدان: الليل و النهار، لحری بسرعة الاوبة. و اءن قادما يقدم بالفوز اءو اشقوُة لمستحق لافضل العدُة»

فاصله شما با بهشت يا جهنم بيش از فرا رسيدن مرگ نيست، زندگانی كه گذشت لحظات از آن می كاهد و مرگ آن را نابود می كند، حتما كوتاه خواهد بود، و سزاوار است كه كوتاه باشد.

زندگی كه گذشت شب و روز آن را به پيش می برد و به زودی به پايان خواهد رسيد و مسافری كه سعادت و يا شقاوت را به همراه دارد بايد بهترين زاد و توشه را با خود بردارد. (413)

419. سپری در برابر مرگ

«أن علی من الله جنة (حصينة)، فادا جاء يومی انفرجت عنی و أسلمتنی؛ فحينئذا لا يطيش السهم، و لا يبراء الكم»

خداوند برای من سپری محكم قرار داده است. چون روز مرگ من فرا رسد، آن سپر از من جدا شده و مرا به دست مرگ می سپرد. در آن هنگام، نه تير به خطا رود و نه زخم بهبود يابد. (414)

420. روزی و اجل مقدر

«إلی عبدالله بن العباس فانك لست بسابق أجلك، و لامرزوق ما ليس لك»

خطاب به ابن عباس فرمود: نه بر مرگ پيشی می گيری و نه از آن چه روزی تو نيست خواهی خورد. (415)

421. همه چيز فانی است

«ماينجو من الموت من خافه، و لا يعطی البقاء من أحبه»

هر كس از مرگ بترسد از آن رهايی نيابد و هر آن كس كه زندگانی را دوست داشته باشد هميشه زنده نماند. (416)

422. عظمت سختی های مرگ

«أن للموت لغمرات هی أفظع من أن تستغرق بصفة، أو تعتدل علی عقول أهل الدنيا»

همانا مرگ سختی هايی دارد كه دشوارتر از آن است كه به وصف آيد، يا خرده های مردم جهان بتواند آن را درك كند. (417)

423. پايان زندگی دنيوی

«بالعم يرهب الموت، و بالموت تختم الدنيا»

با دانش و آگاهی، هراس از مرگ حاصل می شود و با مرگ دنيا به پايان می رسد. (418)

424. ندای فرشته

«إن لله ملكا ينادی فی كل يوم: لدوا للموت واجمعوا للفناء، و ابنوا للخراب»

همانا خداوند متعال فرشته ای دارد كه هر روز بانگ می زند: بزاييد برای مردن، گرد آوريد برای نيست شدن، بسازيد برای ويران شدن! (419)

425. پنهان زديده ها

«أن أجله (الانسان) مستور عنه، و أمله خادع له»

همانا مرگ از نظر انسان پنهان و آرزوهايش فريبنده اوست. (420)

426. اجل معين

«لك أجل وقتا لا يعدوه، و سببا لا يتجاوزه»

هر اجلی مدتی، و وقت معينی دارد كه از آن نمی گذرد و سببی كه از آن تجاوز نمی كند. (421)

427. كوتاهی در اعمال

«إلا و إنكم فی أيام أمل من ورائه أجل؛ فمن عمل فی أيام أمله قبل حضر أجله فقد نفعه عمله، و لم يضرره أجله. و من قصر فی أيام أمله قبل حضور أجله، فقد خسر عمله، و ضره أجله»

آگاه باشيد! همه در دوران آرزويی به سر می برند كه اجل در پی آن است، بنابراين هر كس پيش از رسيدن اجلش در همان دوران آرزوها به عمل پردازد، اعمالش به او سود می بخشد و فرارسيدن مرگش به او زيانی نمی رساند و كسی كه در اين ايام آرزو و پيش از رسيدن مرگ در عمل كوتاهی كند، گرفتار خسران شده و فرارسيدن مرگش برای او زيان خواهد داشت. (422)

استقبال از مرگ

428. گروگان عمل

«فارعوا عباد الله ما بر عايته يفوز فائزكم و باضاعته يخسر مبطلكم، و بادروا آججالكم بأعمالكم؛ فانكم مرتهنون بما أسلفتم، و مدينون بما قدمتم»

ای بندگان خدا! رعايت كنيد آنچه را كه به سبب رعايتش رستگار شما سود می برد و با فرو گذاشتنش تبهكار شما زيان می بيند و پيش از فرا رسيدن اجل هايتان كار كنيد، زيرا شما گروگان چيزی هستيد كه پيشاپيش فرستاده ايد و در قبال آنچه كرده ايد، جزا داده می شويد. (423)

429. از مرگ پيشی بگيريد!

«بادروا الموت الذی أن هربتم منه أدرككم، و أن أقمتم أخذ كم، و اءن نسيتموه ذكر كم»

بر مرگ پيشی گيريد، زيرا كه اگر بگريزيد شما را دريابد و اگر برجا بمانيد، شما را می گيرد و اگر فراموشش كنيد شما را به ياد آورد. (424)

430. رسيدن به مرگ

«و الله ما فجانی من الموت وارد كرهته، ولا طالع أنكرته، و ما كنت الا كقارب ورد، وطالب وجد»

قسم به خدا، هيچ چيز از مرگ نيست كه ناگهان به من برسد و من از آن كراهت داشته باشم و چيزی از آن بر من آشكار نمی گردد كه آن را نشناخته و از آن امتناع داشته باشم. من در رسيدن به مرگ، مانند كسی هستم كه هنگام شب تشنگی بر او چيره شده و اكنون به آب رسيده كه در آرزوی چيزی است و اينك مطلوب خود را يافته است. (425)

431. مهيای مرگ باشيد!

«بادروا الموت و غمراته، و امهدوا له قبل حلوله، و أعدوا له قبل نزوله»

برای استقبال مرگ و سختی های آن، پيش از آن كه پيك اجل بر سر شما تاختن بياورد آماده شويد، پيش از فرود آمدن آن، برای پذيرشش مهيا شويد. (426)

432. آمادگی برای مرگ

«استعدوا للموت فقد أظلكم، و كونا قوما صيح بهم فانتبهوا، و علموا أن الدنيا ليست لهم بدار فاستبدلوا... و ما بين أحدكم و بين الجنةأو النار الا الموت أن ينزل به... نسأل الله سبحانه أن يجعلنا و أياكم ممن لا تبطره نعمة، و لا تقصر به عن طاعُة ربه غاية، و لا تحل به بعد الموت ندامة و لا كابة»

برای مرگ آماده باشيد كه سايه اش بر شما گسترده است و همچون گروهی باشيد كه چون بر آنان بانگ زدند زود بيدار شدند و ميان هيچ يك از شما و بهشت و دوزخ جز مرگی كه بر او فرود آيد فاصله ای نيست.

از خدای بزرگ می خواهيم كه ما و شما را از گروهی قرار دهد كه نعمت دنيا آنان را سرمست و مغرور نمی سازد و هيچ هدفی آن ها را از بندگی حق باز نمی دارد و پس از مرگ پشيمان و اندوهگينی نمی شوند. (427)

433. امر فراگير

«بادروا أمر العامة و خاصة أحدكم و هو الموت، فان الناس أمامكم، إن اساعُة تحدوكم من خلفكم تخففوا تلحقوا، فانما ينتظر بأولكم آخركم»

پيشدستی كنيد برای آمادگی به استقبال امری كه فراگير همه و در برگيرنده هر يك از شما با كيفيت مخصوص به شما است، اين امر همان مرگ است، مردم را با سرنوشت حتمی مرگ پيش چشمانتان می بينيد و قيامت شما را از پشت به سوی خوی می راند، سبك شويد! برسيد! جز اين نيست كه گذشتگان در انتظار آيندگان اند. (428)

434. فرا رسيدن مرگ

«فبادروا العمل، و خافوا بغتة الاجل فانه لا يرجی من رجعة العمر ما يرجی من رجعة الرزق»

به سوی عمل بشتابيد و از فرا رسيدن ناگهانی مرگ بترسيد، زيرا آن اميد كه به بازگشت روزی هست به بازگشت عمر نيست. (429)

435. برای سفر خويش آماده شو!

«خذ ما يبقی لك مما لا تبقی له، و تيسر لسفرك: و شم برق النجاة و ارحل مطايا التشمير»

بگير آنچه را كه برای تو جاودانی است از آنچه كه برای آن نخواهی ماند و برای سفر خود آماده باش و بيدار و ببين كه برق نجات از كجا درخشيدن می گيرد و با آماده كردن موكب سفر، آماده كوچ از اين دنيا باش! (430)

436. بهترين مرگ ها

«أن أكرم الموت القتل! و الذی نفس ابن اءبی طالب بيده، لالف ضربة بالسيف اءهون علی من ميتة علی الفراش فی غير طاعة الله!»

همانا بهترين مرگ ها كشته شدن در راه خدا است، به خدايی كه جان فرزند ابوطالب در دست اوست سوگند، كه هزار ضربه شمشير بر من آسان تر است تا مرگ در بستر در غير طاعت پروردگارم. (431)

437. زيانكارترين مردم دنيا

«إن اخسر الناس صفقة و أخيبهم سعيا رجل أخلق بدنه فی طلب ماله، و لم تساعده المقادير علی اراده، فخرج من الدنيا بحسرته، و قدم علی الاخرة بتبعته»

زيانكارترين مردم در داد و ستد و ناكام ترين شان در سعی و تلاش، مردی است كه تن خويش در طلب مال بفرسايد و مقدرات با خواست او مساعدت نكند و آن گاه با دريغ و حسرت از دنيا رود و با وبال آن به آخرت روی نهد. (432)

438. وصيت آخر امام عليه‌السلام

«فی ختام وصيته لابنه الحسن عليه‌السلام: استودع الله دينك و دنياك. و اسأله خير القضاء لك فی العاجلة و الاجلة، و الدنيا و آلاخرة، و السلام»

در آخر وصيتش به فرزندش امام حسن عليه‌السلام فرمودند: پسرم! دين و دينانت را به خدا می سپارم و بهترين فرمان و قضای الهی را امروز و فردا و در دنيا و آخرت از او، برای تو مسألت دارم، والسلام (433)

ياد مرگ

439. نتايج ياد مرگ

«من أكثر من ذكر الموت رضی من الدنيا باليسير»

هر كه زياد ياد مرگ كند، به اندكی از دنيا خشنود گردد. (434)

440. نتيجه ياد آخرت

«من تذكر بعد السفر استعد»

كسی كه دوری سفر آخرت را به ياد داشته باشد، خود را آماده خواهد ساخت. (435)

441. ياد معاد

«طوبی لمن ذكر المعاد، و عمل للحساب و قنع بالكفاف، و رضی عن الله»

خوشا به حال كسی كه در ياد معاد است و برای حساب روز قيامت كار كند و به كفاف معيشت قناعت دارد و از خدا راضی و خشنود است. (436)

442. عجله به سوی خوبی ها

«من ارتقب الموت سارع الی الخيرات»

كسی كه مراقب مرگ باشد به سوی خوبی ها شتاب كند. (437)

443. به ياد مرگ باش!

«أكثر ذكر الموت و ما بعد الموت، و لا تتمن الموت الا بشرط وقيق»

بيش از همه از مرگ و دنيای پس از مرگ ياد كن و آن را جز به شرط محكم و استوار آرزو مكن! (438)

444. از مرگ بترسيد

«بادروا العمله، و خافوا بغتة الاجل»

به كارهای شايسته بپردازيد و از فرا رسيدن مرگ بترسيد! (439)

445. علت دنيا طلبی

«قد غاب عن قلوبكم ذكر الاجال، و حضرتكم كواذب الامال، فصارت الدنيا اءملك بكم من الاخرة!»

ياد مرگ ها از دل های شما رخت بربسته است و آرزوهای دروغين شما را فرا گرفته است و اين رود، دنيا بيش از آخرت بر شما تسلط يافته است. (440)

446. ارتهان الانسان

«اذكروا تيك التی آباؤ كم و اخوانكم بها مرتهنون، و عيها محاسبون»

و به ياد آوريد آنچه را كه پدران و برادران شما در گرو آن هستند و برای آن حسابرسی می شوند. (441)

447. هدف تيرهای مرگ

«أيها الناس! إنما أنته فی هذه الدنيا غرض تنتضل»

ای مردم! شما در اين جهان هدف تيرهای مرگيد. (442)

448. فراموشی آخرت

فی ذكر عمرو بن العاص: «أما و الله إنی ليمنعنی من اللعب ذكر الموت و إنه ليمنعه من قول الحق نسيان الاخرة»

درباره عمرو بن عاص فرمود: به خدا سوگند، ياد مرگ مرا از شوخی و بازی باز می دارد و فراموشی آخرت او را از گفتن حق باز می دارد. (443)

449. زياد به ياد مرگ باش

«يا بنی! أكثر من ذكر الموت، و ذكر ما تهجم عليه، و تقضی بعد الموت إليه، حتی يأتيك و قد أخذت منه حذرك، و شددت له أزرك، و لا يأتيك بغتُة فيبهرك»

فرزندم! مرگ را بسيار به ياد آور و هجوم ناگهانی آن را ياد كن تا هنگامی كه فرا می رسيد با همه نيرو آماده باش و بايد كمر بسته و آماده منتظر او باشی، نه اين كه ناگهان فرا رسد و بر تو چيره شود. (444)

450. دنيا سرای گذر است!

«إلا و أن هذه الدنيا التی أصبحتم تتمنونها و ترغبون فيها، و أصبحت تغضبكم و ترضيكم ليست بداركم، و لا منزلكم الذی خلقتم له و لا الذی دعيتم إليه... فدعوا غرورها لتحذيرها، و أطماعها لتخويفها. و سابقوا فيها اءلی الدار التی دعيتم إليها»

بدانيد كه اين دنيا كه پيوسته آرزومند آن هستيد و به آن مشتاقيد، و گاهی شما را خشمگين كرده و زمانی شما را خشنود می سازد، سرای هميشگی شما نيست و جايی نيست كه برای آن آفريده و يا به آن فرا خوانده شده باشيد.

پس فريب هايش را به خاطر برحذر داشتنش، و به طمع آوردنش را به خاطر ترساندنش و به طمع آوردنش را به خاطر ترسانيدنش رها كنيد و در آن برای رسيدن به سرايی كه بدان فرا خوانده شده ايد از يكديگر پيشی بگيريد. (445)

451. وصيت به ياد مرگ

«أوصيكم بذكر الموت و اقلال الغفلة عنه و كيف غفلتكم عما ليس يغلكم و طمعكم فيمن ليس يمهلكم»

شما را به يادآوری مرگ و كمی غفلت از آن سفارش می كنم و چگونه از چيزی غفلت می كنيد كه از شما غافل نيست و چگونه از كسی كه شما را مهلت نمی دهد مهلت می خواهيد. (446)

452. ياد آخرت

فی وصيته للحسن عليه‌السلام: «و اعلم يا بنی! إنك إنما خلقت للاخرة للدنيا، و للفناء لا للبقاء، و للموت لا للحياة»

از وصيت امام عليه‌السلام به فرزندش امام حسن عليه‌السلام: ای پسرم! بدان كه تو برای آخرت آفريده شدی نه برای دنيا، برای فنا نه برای بقا و ماندن، برای مرگ نه برای زندگی در اين جهان آفريده شده ای. (447)

453. وابسته نبودن به دنيا

«إن الله سبحانه قد جعل الدنيا لما بعدها، و ابتلی فيها أهلها، ليعلم أيهم أحسن عملا، و لسنا للدنيا خلقنا، و لا بالسعی فيها أمرنا»

همانا خدای سبحان دنيا را برای پس از آن آفريده و اهل دنيا را در آن می آزمايد تا معلوم شود كه چه كسی نيك كردارتر است، ما برای دنيا آفريده نشده ايم و به كوشش در آن برای به دست آوردن حطام دنيوی ماءمور نگشته ايم. (448)

454. موعظه مرگ

«إن الغاية القيامة. و كفی بذلك واعظا لمن»

عقل پايان كار قيامت است و برای خردمند مرگ پند دهنده ای است كافی. (449)

غفلت از مرگ

455. غافلگيران مرگ

«فی صفة الماء خوذين علی الغرةُ عند الموت: ثم از داد الموت فيهم ولوجا فحيل بن أحدهم و بنی منطقه، و إنه لبين أهل ينظر ببصره و يسمع باذنه، علی صحة من عقله و بقاء من لبه، يفكر فيم أفنی عمره، و فيم أذهب دهره!»

در وصف كسانی كه غافلگير مرگ می شوند، می فرمايد: آن گاه مرگ بيشتر به پير آنان نفوذ می كند و شخص را از سخن گفتن می اندازد، در حالی كه ميان اعضای خانواده خويش است و با چشمانش آنان را می بيند و با گوشش می شنود و خودش سالم و عقلش به جاست. به اين می انديشد كه عمرش را در چه راهی صرف كرده و روزگارش را چگونه به سر برده است! (450)

456. فراموش كردن مرگ

«عجبت لمن نسی الموت، و هو يری الموتی»

در شگفتم از كسی كه مرگ را فراموش كرده با اين كه مردگان را به چشم می بيند. (451)

457. مرگ حقيقی است انكارناپذير

«و الله الجد لا اللعب، و الحق لا الكذب، و ما هو إلا الموت أسمع من نفسك»

سوگند به خدا، كه اين جدی است نه شوخی و راست است نه دروغ. منظورم چيزی جز مرگ نيست كه دعوت كننده اش ندای خود را به گوش همگان رسانيد. (452)

458. نتايج ترس از خدا

«فاتقی عبد ربه... فإن أجله مستور عنه، و أمله خادع له، و الشيطان مؤ كل به، يزيرين له المعصية ليركبها، و يمنيه التوبة ليسوفها، اذا هجمت منيته عليه أغفل ما يكون عنها»

پس بنده ای از پروردگارش ترسيد...؛ زيرا روز مرگش را نمی داند و آرزوهايش او را می فريبد و شيطان موكل اوست، معصيت را برايش می آرايد تا مرتكب آن شود و به تو به اميد وارش می كند تا در كار آن امروز و فردا كند، تا آن كه مرگ بر او هجوم آورد، در حالی كه در غفلت و بی خبری محض از آن به سر می برد. (453)

459. دشمن غرور

«لو رأی العبد الاجل و مصيره لا بغض الامل و غروره»

اگر انسان عاقبت كارش را می ديد، بی گمان با آرزو و غرورش دشمن می شد. (454)

460. تحذير از فريب دنيا

«لا يغرنك سواد الناس من نفسك، و قد رأيت من كان قبلك ممن جمع المال و حذر الاقللال، و أمن العواقب - طول أمل و استبعاد أجل - كيف نزل به الموت فاءزعجه عن وطنه... أما رأيتم الذين يأملون بعيدا، و يبنون مشيدا، و يجمعون كثيرا! كيف أصبحت بيوتهم قبورا، و ما جمعوا بورا؛ و صارت أموالهم للوارثين و و أزواجهم لقوم آخرين»

انبوه مردم كه پيرامون تو را بگيرند فريبت ندهد. در حالی كه پيش از خود ديه ای آن كسی را كه مال و منال دنيا را اندوخت و از كم شدن آن ترسيد و به جهت آرزوی دراز و بعيد شمردن مرگ از عواقب امور خود را در امان ديد، چگونه مرگ بر او فرود آمد و او را از وطنش بر گرفت.

آيا نديديد كسانی را كه آرزو دور و دراز در سر داشتند و كاخ ‌های محكم می ساختند و اموال كثير جمع می كردند، چگونه خانه های آنان مبدل به گورها گشت و اندوخته هايشان نابود شد. اموالشان به وارثانشان منتقل گشت. و زن هايشان را اقوام ديگر گرفتند. (455)

نزديكی مرگ به آدمی

461. روزگار رنج و زحمت

«الدهر يخلق الابدان، و يجدد آلامال، و يقرب المنية و يباعد الامنية من ظفر به نصب، و من فاته تعب»

روزگار بدن ها را كهنه و آرزوها را زنده و مرگ را نزديك و خواسته ها را دور می سازد. كسی كه به روزگار برسد خسته می شود و هر كه آن را از دست بدهد به زحمت و رنج می افتد. (456)

462. شكارچی مرگ

من وصاياه لابنه الحسن عليه‌السلام: «و اعلم يا بنی! إنك إنما خلقت للآخره لا للدنيا، و للفناء و للموت لا للحياة، و إنك فی منزل قلعُة ودار بلغة، و طريق إلی الاخره و اءنك طريد الموت الذی لا ينجو منه هاربه، و لا يفوته طالبه، و لا بد إنه مدركه، فكن منه علی حذر إن يدركك و أنت علی حال سيئة قد كنت تحدث نفسك منها بالتوبة فيحول بينك و بين ذلك، فاذا أنت قد أهلكت نفسك»

پسرم! بدان که تو برای آخرت آفريده شده ‏ای نه برای دنيا، و برای فنا نه برای بقا، و برای مرگ نه برای حيات، در منزلی هستی كه بايد از آن كوچ كنی، و جايی كه از آن به جای ديگر برسی، و خلاصه در راه آخرتی، و صيد مرگی كه گريزنده از آن را نجات نيست، و از دست خواهنده‏ اش بيرون نرود، و ناگزير او را بيابد. از اينكه مرگ تو را به هنگام‏ گناه دريابد - گناهی كه با خود می‏ گفتی از آن توبه می‏ كنم- بر حذر باش، مرگی كه بين تو و توبه‏ ات مانع گردد، و بدين صورت خود را به هلاكت انداخته باشی. (نامه 31 نهج البلاغه)

463. پشت به زندگی و رو به مرگ

«اذا كنت فی أدبار، و الموت فی اقبال، فما أسرع الملتقی»

چون تو پشت به زندگی داری و مرگ رو به تو دارد، چه زود به يكديگر برخورد خواهيد كرد. (457)

464. گامی به سوی مرگ

«نفس المرء خطاه الی أجله»

هر نفس انسان گامی است به سوی مرگ! (458)

465. لغزيدن توسط مرگ

«من جری فی عنان أمله عثر بأجله»

هر كس به دنبال آرزوی خويش بشتابد و زمام آن را رها كند، مرگ او را بلغزاند. (459)

466. جوينده ای شتابناك

«إن الموت طالب حثيث لا يفوته المقيم، و لا يعجزه الهارب»

همانا مرگ جوينده ای است شتابناك، نه كسی كه در محل خود اقامت دارد از نظر آن محو می شود و نه از يافتن آن كس كه گريزان است ناتوان می گردد. (460)

4677. نزديكی كوچ

«الرحيل و شيك»

كوچ به دنيای ديگر نزديك است. (461)

468. چه نزديك است مرگ!

«بادروا المعاد و سابقوا الاجال. فاءن الناس يوشك اءن ينقطع بهم الامل، و يرهقهم الاجل و يسد عنهم باب التوبة»

به سوی قيامت روز معاد مبادرت ورزيد و قبل از فرا رسيدن مرگ كار كنيد، چرا كه نزديك است رشته آرزوی مردم قطع گردد و مرگشان فرا رسد و در توبه به رويشان بسته شود. (462)

469. نزديك تر از سايه

«احذروا عبادلله الموت و قربه! و اءعدواله عدته...و اءنتم طرداء الموت، اءن اءقمم له اءخذ كم، و اءن فرزتم منه اءدر ككم، و هو اءلزم لكم من ظلكم. الموت معقود بنواصيكم؛ و الدنيا تطوی من خلفكم»

ای بندگان خدا! از مرگ و زود فرارسيدنش بترسيد و زاد و توشه راه را فراهم سازيد.. و شما رانده شدگان مرگيد، اگر بايستيد شما را می گيرد و اگر بگريزيد به شما می رسد، مرگ از سايه شما به شما وابسته تر است و در پيشانی شما مهر مرگ زده شده و دنيا طومار عمرتان را در می نوردد. (463)

470. حقانيت مرگ

«إنه و الله الجد لا اللعب، و الحق لا الكذب، و ما هو الا الموت أسمع داعيه، و أعجل حاديه. فلا يغرنك سواد الناس من نفسك»

به خدا سوگند آن جدی است نه شوخی، حقيقت است نه دروغ. مرگ را می گويم كه صدای ود را به گوش همه زندگان رسانده و همگان را به سرعت می راند، پس انبوه مردمان (زنده) تو را نفريبد. (464)

471. امری حتمی و قريب

«الامر قريب و الاصطحاب قليل»

امر يعنی مرگ نزديك و مدت همراه بودن با دنيا اندك است. (465)

472. از مرگ نگريز!

«إن الفار لغير مزيد فی عمره، و لا محجوز (محجوب) بينه و بين يومه»

كسی كه از مرگ بگريزد نه بر عمرش افزوده می شود و نه گريختن مانع فرا رسيدن روز مرگش می شود. (466)

473. فاصله دوزخ و بهشت

«ما بين أحدكم و بين الجنة أو النار إلا الموت أن ينزل به»

ميان هيچ يك از شما با بهشتت و يا جهنم فاصله ای نيست مگر مرگی كه بر شما وارد می شود. (467)

474. مردگان چه ها می بينند؟!

«إنكم لو قد عاينتم ما قد عاين من مات منكم لجز عتم و وهلتم و سمعتم و أطعتم و لكن محجوب عنكم ما قد عاينوا، و قريب ما يطرح الحجاب!»

پس به راستی اگر شما آنچه را كه مردگان شما آشكارا ديده اند به همان نحو می ديديد هر آينه بی تابيی می كرديد و می ترسيديد. و در نتيجه آن سخن حق را شنيده و فرمان برده بوديد؛ ليكن چيزهايی كه آن ها ديده اند از شما پوشيده گرديده، طولی نخواهيد كشيد كه اين پرده برداشته می شود. (468)

475. آداب تشييع

«تبع جنازة فسمع رجلا يضحك، فقال: كاءن الموت فيها علی غيرنا كتب، و كان الحق فيها علی غيرنا وجب، و كأن الذی نری من الاموت سفر عما قليل الينا راجعون! نبودئهم أجداثهم، و نأكل تراثهم، كإنا مخلدون بعدهم، ثم قد نسينا كل واعظ و اعظة، و رمينا بكل جائحة!!»

امام علی عليه‌السلام در تشييع جنازه ای شركت فرموده بود شنيد كه مردی می خندد، پس فرمود: گويا مرگ برای ديگران نه برای ما مقرر شده است و گويا حق در آن نه برای ما بلكه برای جز ما ثابت شده است و گويا اين مردگان كه رو به خاك نهاده اند مسافرانی هستند كه به زودی به سوی ما برمی گردند، بدن های آنان را زير خاك می پوشانيم و آنچه را كه ارث گذاشته اند می خوريم، گويی ما بعد از رفتن آنان جاويدان خواهيم ماند، سپس هر گونه پند دهنده را فراموش می كنيم و نشانه هر بلا و مصيبتی می شويم. (469)

476. گروگان های كوی مردگان

«قد غودر فی محلة الاموات رهينا، و فی ضيق المضجع وحيدا... و صارت الاجساد شحبة بعد بضتها، و العظام نخزة بعد بضتها، و العظام نخزة بعد قوتها، و الارواح مرتهنة بثقل أعبائها، موقنة بغيب أنبائها»

در كوی مردگان گروگان است و در تنگنای گور تنها... بدن های تازه و لطيف دگرگون گشته و استخوان های محكم و نيرومند پوسيده اند و جان ها در گرود بارهای سنگين (گناهان) خود هستند و به خبرهای عالم غيب يقين يافته اند. (470)

477. گفتگو با مردگان

«لما أشرف عليه‌السلام علی القبور و هو يرجع من صفين: يا أهل الديار الموحشة، و المجال المقفرة، و القبور المظلمة، يا أهل التربة! يا اءهل الغربة! يا اهل الواحدُة! يا أهل الوحشُة! اءنتم لنا فرط سابق، و نحن لكم تبع لا حق. أما الدور فقد سكنت، و أما الازواج فقد نكحت، و أما الاموال فقد قسمت. هذا خبر ما عندنا، فما خبر ما عندكم؟ثم التفت إلی أصحابه فقال -: أما لو أذن لهم فی الكلام لاخبروكم أن خير الزاد التقوی»

اميرالمؤ منين عليه‌السلام در حالی كه از جنگ صفين برگشته، و بر گورهای بيرون كوفه مشرف و متوجه شده بود، فرمود: ای ساكنان سراهايی وحشتناك و محل های بی آب و گياه و (خفتگان در) گورهای تاريك! ای در خاك رفتگان! ای دور از وطنان! ای تنها ماندگان! ای وحشت زدگان! شما برای ما پيش افتادگانيد و ما به دنبال شما آيندگانيم و به شما ملحق شوندگانيم؛ اما بدانيد كه در سراهای شما، ديگران ساكن شدند.

زنانتان با مردان ديگری ازدواج كردند و اما اموالتان پس به تحقيق قسمت شد، اين خبری بود كه ما از آن آگاه بوديم و شما برای ما چه خبری داريد؟ (آن گاه حضرت رو به اصحاب خود كرد و فرمود:) اما اگر به آنان اجازه سخن گفتن داده می شد، هر آينه به شما خبر می دادند كه بهترين توشه برای سفر آخرت، تقوا است. (471)

478. ديدن مرگ

«عجبت لمن نسب الموت، و هو يری الموتی»

در شگفتم از كسی كه مرگ را ديده و مردگان را فراموش می كند! (472)

479. قبر را آماده ورود كن!

«و اعلم أن إمامك عقبة كوودا، المخف فيها أحسن حالا من المثقل، و المبطبی عليها أقبح حالا من المسر عليه‌السلام. فارتد لنفسك قبل نزولك و وطی المنزل قبل حلولك»

و بدان كه در جلو روی تو گردنه ای است كه بالا رفتن از آن دشوار است و در آن راه، حالت آن كه سبك بار می باشد از كسی كه بار سنگين بر دوش دارد بهتر است و حال آن كس كه به كندی راه می پيمايد از آن كه شتابان ره می سپرده بدتر است.

بنابراين پيش از فرود آمدن قاصدی بفرست تا محلی مناسب برايت آماده سازد و باز پيش از آن كه فرود آيی محل فرود را، نرم و هموار كن تا با آسودگی در آن زيست نمايی. (473)

480. تنهايی آدمی با عملش

«فی صفة الماخوذ علی الغرة عند الموت: ثم حملوه إلی مخط فی الارض، فأسلموه فيه إلی عمله»

امام علی عليه‌السلام در وصف غافلگير شدگان در هنگام مرگ می فرمايد: سپس او را تا منزلی در دل زمين می برند و در آن جا او را به عملش می سپارند. (474)

481. به كار گرفتن همت

«وليكن همك فيما بعد الموت»

بايد همت خود را در راه چيزی صرف كنی كه پس از مرگ تو را به كار آيد. (475)

482. آمادگی برا جايگاه قبر

«فليقبل امرء كرامة بقبولها، وليحذر قارعة قبل حلولها، ولينظر امرو فی قصير اءيامه، و قليل مقامه، فی منزل حتی يستبدل به منزلا، فليصنع لمتحوله، و معارف منتقله»

هر انسانی بايد كرامت و خير را با پذيرش آن استقبال كند و از هر حادثه كوبنده پيش از آن كه وارد شود بر حذر باشد و هر كسی بايد بنگرد در كوتاهی روزها و اقامت اندك در منزلگاهی كه (با سرعت) آن را به منزلگاه ديگر تبديل خواهد كدر، پس عمل كند به منظور آمادگی برای جايگاهی كه رو به آن دارد و حقايق روشنی كه به سرنوشت نهايی اش در آن جا خواهد رسيد. (476)

483. ورود به گور

«يسلمك إلی قبرك خالصا»

به زودی ملك الموت تو را از همه چيز جدا كرده و به دامن گور می سپارد. (477)

484. ياد آخرين منزل

«ضع فخرك، و احطط كبرك، و اذكر قبرك فأن عليه ممرك»

فخر و مباهات را بگذار و كبرت را ساقط نما! گوری را (كه آخرين منزلگه حيات طبيعی تو است) به ياد بياور؛ زيرا كه بالاخره گذارت به همان خاك تيره خواهد افتاد. (478)

485. تنهايی در گور

«حتی اذا انصرف المشيع، و رجع المتفجع، و أقعد فی حفرته نجيا البهتة السؤال، و عثرة الامتحان»

آن گاه كه تشييع كنندگانش برگشتند و آنان كه در فراقش اندوه و ناله سر داده بودند دنبال كار خود را گرفتند (در همان شب كه زير خاك تيره دفن گشته است) برای پاسخ از سوال بحث انگيز و گويای راز و آشكار ساختن لغزش های او. (479)

486. نهی از شيون

«لحرب بن شر حبيل الشبامی لما سمع بكاء النساء علی قتلی صفين: أتغلبكم نساؤ كم علی ما أسمع؟إلا تنهونهن عن هذا الرنين»

هنگامی كه امام علی عليه‌السلام شيون زنان بر كشتگان صفين را شنيد، به حرب بن شرحبيل شبامی فرمود: آيا زنان شما آن طور كه می شنوم بر شما غلبه می كنند! آيا آنان را از اين ناله ها نهی نمی كنيد. (480)

487. امانتگاه گور

«كأن قد صرتم إلی ما صاروا إليه، و ارتهنكم ذلك المضجع، و ضمكم ذلك المستودع»

گويی شما نيز رهسپار همان جا شده ايد كه آنان شده اند و آن آرامگاه، شما را گروگان گرفته و آن امانتگاه شما را در آغوش كشيده است. (481)

488. خيمه بر گوز زدن

«كونوا كالسابقين قبلكم، و الماضين اءمامكم. قوضوا من الدنيا تقويض الراحل و طووها طی المنازل»

همچون كسانی باشيد كه پيش از شما رفتند و كسانی كه پيش روی شما مردند، همچون مسافرانی كه خيمه خويش بر می كنند خيمه خود را از دنيا بركندند و همچنان كه منزل ها (ی سفر) پيموده می شود آن را پيمودند و رفتند. (482)

489. قبرها را آباد كنيد!

«سابقوا - رحمكم الله - إلی منازكم التی أمرتم أن تعمروها، و التی رغبتم فيها، و دعيتم إليها»

رحمت خدا بر شما! پيشی گيريد به سوی منازلی كه دستور داريد آن ها را آباد كنيد و به آن ها ترغيب گشته ايد و به سويشان فرا خوانده شده ايد. (483)

490. زيارت كنندگان غافل

من كلام له عليه‌السلام بعد تلاوته (أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ \* حَتَّیٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ): «يا له مراما ما أبعده! و زورا ما أغفله! و خطرا ما أفظعه!»

امام علی عليه‌السلام بعد از تلاوت آيه (فخر فروشی بر يكديگر شما را به خود مشغول ساخت. چندان كه به زيارت گورها رفتيد). فرمود: چه مقصد بسيار دوری! و چه زيارت كنندگان غافلی! و چه افتخار كردن زشت و وحشتناكی! (484)

### 3. قيامت

توصيف آخرت

491. حال طالب دنيا و آخرت

«من طلب الدنيا طلبه الموت، حتی يخرجه عنها، و من طلب الاخرة طلبته الدنيا، حتی يستوفی رزقه منها»

هر كه به دنبال دنيا رود، مرگ به دنبالش باشد تا او را از دنيا بيرون برد و هر كه دنبال آخرت رود، دنيا به دنبالش باشد ته همه روزی او را به وی بپردازد. (485)

492. جويايی پاداش آخرت

«عزم لله لنا علی الذب عن حوزته، و الرمی من وراء حرمته. مؤ مننا يبغی بذلك الاجر، و كافرنا يحامی عن الاصل»

خداوند خواست تا ما پاسدار شريعتش باشيم و نگهدار حرمتش. مؤ من ما از اين كار در پی پاداش بود و كافر ما از تبار خويش حمايت می كرد. (486)

493. مشتاق آخرت

«طوبی للزاهدين فی الدنيا، الراغبين فی الاخرة»

خوشا به حال پرهيزگاران در دنيا و مشتاقان در آخرت. (487)

494. عظمت آخرت

«ما المغرور الذی ظفر من الدنيا بأعلی همته كالاخر الذی ظفر من الاخرة بأدنی سهمته»

فريفته ای كه از دنيا به بالاترين مقصود خود رسيده چونان كسی نيست كه از آخرت به كم ترين نصيب دست بافته باشد. (488)

495. هراس از صراط اعملوا!

«إن مجازكم علی الصراط و مزالق دحضه، و أهاويل زلله، و تارات أهواله»

بدانيد كه گذر شما از صراط است و گام هايتان بر آن لرزان است و دچار ترس و هراس خواهيد شد. (489)

496. عظمت دنيای ديگر

«كل شیء من الدنيا سماعه أعظم من عيانه. و كل شیء من الاخره عيانه أعظم من سماعه. فليكفكم من العيان السماع و من الغيب الخبر»

هر چيز دنيا، شنيدن آن بزرگ تر از ديدن آن است، و هر چيز آخرت، ديدن آن بزرگ تر از شنيدن آن است. پس به جای ديدن آخرت و مشاهده آنچه كه از ديدگان شما پنهان و در پس پرده غيب است، به همان شنيدن و خبر يافتن (توسط پيامبران) اكتفا كنيد. (490)

توشه آخرت

497. آه از كمی توشه!

«آه من قلة الزاد، و طول الطريق، و بعد السفر، و عظيم المورد»

آه و افسوس از كمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت محل ورود (يعنی قيامت و حساب). (491)

498. وجودش را غنيمت دان!

«اذا وجدت من أهل الفاقُة من يحمل لك زادك إلی يوم القيامة، فيوافيك به غدا حيث تحتاج إليه فاغتنمه و حمله أياه»

امام علی عليه‌السلام در ضمن وصايايش به امام حسن عليه‌السلام فرمودند: هر گاه از نيازمندان كسی را يافتی كه با خود توشه تو را به روز قيامت برد و فردا كه به آن توشه نيازداری آن را به تو رساند، وجود او را غنيمت شمار و آن بار توشه را بر دوش او نه. (492)

499. آخرت و تلاش

قال عليه‌السلام لرجل سأله أن يعظه: «لا تكن ممن يرجو الاخرة بغير العمل»

امام عليه‌السلام در پاسخ كسی كه تقاضای موعظه كرد فرمود: از آنانی مباش كه بدون كار و تلاش، اميد آخرت نيك دارند. (493)

500. مغتنم شمار!

«اغتنم من استقرضك فی حال غناك ليجعل قضأه لك فی يوم عسرتك»

وجود كسی را كه در روزگار توانگری ات از تو وام خواهد، غنيمت شمار تا در روز سختی و تنگدستی ات روز قيامت آن وام را به تو پس دهد. (494)

501. شادمانی و اندوه برای آخرت

«فإن المرء قد يسره درك ما لم يكن ليفوته، و يسؤه فوت ما لم يكن ليدركه، فليكن سرورك بما نلت من آخرتك، و ليكن أسفك علی ما فاتك منها»

گاه انسان ار دست يافتن به چيزی كه بايد به دستش برسد، شاد می شود و ناراحتش می سازد از دست دادن چيزی كه نبايد به آن دست يابد، و بايد شادمانی تو از چيزی باشد كه در راه آخرتت است كه آن را به دست آورده ای و تاءسف و اندوهت بر چيزی باشد كه مربوط به آخرتت هست و از دست داده ای. (495)

502. شادمانی و تأسف برای...

«و ليكن سرورك بما قدمت، و أسف علی ما خلفت، و همك فيما بعد الموت»

شادمانی تو بايد برای چيزی باشد كه پيش از مرگ فرستاده ای، و تاءسف تو برای چيزی كه به جای می گذاری و همتت برای آنچه كه بعد از مرگت می گذاری. (496)

503. بر شما باد توشه بردن

«عليكم بالجد و الاجتهاد، و التأهب و الاستعداد، و التزود فی منزل الزاد»

ملتزم شويد به كوشش و تلاش و آمادگی و مهيا شدن و توشه گيری در منزل توشه و ذخيره سازی. (497)

504. مأموريت انسان در دنيا

«فترودوا فی أيام الفناء لايام البقاء. قد دللتم عی الزاد، و أمرتم بالظعن، و خثثتم علی المسير»

در اين روزگاران كه رو به زوال می رود، برای روزهای ابديت توشه بگيريد، شما انسان ها به ذخيره سازی توشه و به كوچ از اين ديار فانی مأمور هستيد. (498)

505. كشت دنيا و آخرت

«أن المال و البنين حرث الدنيا، و العمل الصالح حرث الاخرة»

ثروت و فرزندان، كشته های اين جهان اند، و عمل صالح، كشت آخرت است. (499)

506. وسيله ای برای آخرت

«بالدنيا تحرز الاخرة.»

آخرت با دنيا به دست می آيد. (500)

507. آخرت سرای باقی

«أيها الناس! إنما الدنيادار مجاز، و الاخرة دار قرار، فخدوا من ممركم لمقركم، و لا تهتكوا أستاركم عند من يعلم أسراركم»

ای مردم! دنيا سرای گذر است و آخرت خانه قرار و ابدی. پس از گذرگاه خويش برای سر منزل ابدی، توشه بگيرد و پرده خويش را پيش كسی كه به اسرارتان آگاه است، ندريد. (501)

508. بهشت و عمل شايسته

«اعملوا للجتة عملها: فأن الدنيا لم تخلق لكم دار مقام، بل خلقت لكم مجازا لتزودوا منها الاعمال إلی دار القرار»

برای رسيدن به بهشت عمل شايسته آن را انجام دهيد؛ زيرا دنيا برای سكونت دائمی شما خلق نشده، بلكه آن را در گذرگاه شما ساخته اند تا اعمال صالحی را به عنوان زاد و توشه برای سرای دائمی فراهم سازيد. (502)

509. اصلاج دنيا و آخرت

«من أصلح ما بينه و بين الله أصلح الله ما بينه و بين الناس، و من أصلح أمر آخرته أصلح الله له أمر دنياه»

كسی كه ميان خود و خدا را اصلاح كند، خداوند ميان او و مردم را اصلاح خواهد كرد و آن كه كار آخرتش را اصلاح نمايد، خداوند دنيايش را اصلاح خواهد كرد. (503)

510. آخرت شيرين

«مرارة الدنيا حلاوة الاخرة، و حلاوة الدنيا مرارة الاخرة»

سخنی دنيا، شيرينی آخرت است و شيرينی دنيا، تلخی و عذاب آخرت است. (504)

511. احوال نادان و دانا در دنيا

«إنما الدنيا منتهی بصر الاعمی، لا يبصر مما ورأها شيئا، و البصير ينفذها بصره، و يعلم أن الدار ورأها. فالبصير منها شاخص... و الاعمی لها متزود»

بدانيد كه دنيا از نظر كوردلان آخرين مرز آفرينش است كه فراسوی آن چيزی نمی بينند و اما شخص بينا ديدگانش را به درستی در دنيا باز می كند و آن را می بيند و می داند كه در پس اين سرا چه جهان ديگری است.

پس شخص بينا و آگاه از آن دوری می جويد و شخص نابينا به سوی آن می آيد و همه توجهش به سوی آن است شخص بينا از آن توشه بر می دارد و شخص نابينا برای آن توشه فراهم می كند. (505)

512. غنيمت شمردن دنيا

«رحم الله مراء... اغتنم المهل، و بادر الاجل، و تزود من العمل»

خدا رحمت كند كسی را كه مهلتی كه در دنيا بود غنيمت شمارد. بر مرگ پيش دستی كرد و از عمل صالح توشه ای برای آخرت فراهم نمود. (پيش از آن كه از دنيا برود، با انجام اعمال نيك، توشه آخرت را آماده ساخت). (506)

513. توشه نجات بخش

«فترودوا فی الدنيا من الدنيا ما تحرزون به أنفسكم غدا»

از دنيا توشه ای بگيريد كه فردا خود را به وسيله آن (از هلاكت ابدی) نگاه داريد. (507)

514. طالب آخرت

«من طلب آلاخرة طلبته الدنيا، حتی يستوفی رزقه منها»

كسی كه در پی آخرت باشد، دنيا در طلب او می آيد تا بهره خود را از آن برگيرد. (508)

515. كفايت امر دنيا

«من عمل لدينه كفاه الله أمر دنياه»

هر كه برای دين خود كار كند، خداوند امر دنيا او را كفايت فرمايد. (509)

516. سرای عبرت

«إن الدنيا دار صدق لمن صدقها، ودار عافية لمن فهم عنها، ودار غنی لمن تزود منها»

دنيا برای درستكاران و راستای سرای راستی است و برای آن كس كه گفتارش را دريابد، سرای عافيت و سر منزل سعادت است و برای آن كه توشه آن جهان را از دنيا برگيرد، ديار توانگری است. (510)

نشانه های قيامت

517. حوادث قيامت

«ينفخ فی الصور، فتزهق كل مهجُة و تبكم كل لهجُة، و تذل الشم الشوامخ، و الصم الرواسخ، فيصير صلدها سرابا رقرقا، و معهدها قاعا سملقا»

در صور دميده می شود و آن گاه هر جانی از بدن به در می رود و هر زبانی لال می شود و كوه های برافراشته و سنگ های محكم و استوار خرد و درهم ريخته می شوند و سنگ های سخت چون سرابی درخشان در نظر آيد و جای آن ها هموار و صاف گردد. (511)

518. روز قيامت

«كأنكم بالساعُة تحدوكم حدو الزاجر بشوله»

گويا شما در روز قيامت حاضريد و شما را همانند شتران كه شيرشان خشك شد است به سرعت می راند. (512)

519. محل مسابقه

القيامة حلبته.

محل اجتماع مسابقه دهندگان اسلام قيامت است. (513)

520. بازگشت مخلوقات به سوی خدا

«إذا تصرمت الامور، و تقضت الدهور، و أزف النشور، أخرجهم من ضرائح القبور، و أو كار الطيور، و أوجرة السباع، و مطارح المهالك، سراعا إلی أمره، مهطعين إلی معاده»

آن گاه كه امور خلايق از هم بگسلد و روزگار سپری گردد و رستاخيز نزديك شود و آن ها را از ميان گورها و آشيانه پرندگان و كنام درندگان و ميدان های جنگ، برانگيزاند و محشورشان كند، در حالی كه به سوی فرمان او به جانب معادش می شتابند. (514)

521. دو دستگی خلايق در قيامت

«اذا بلغ الكتاب أجله، و ألامر مقاديره، و الحق آخر الخلق بأوله، و جاء من أمر الله ما يريده من تجديد خلقه أماد السماء و فطها، و أرج الارض و أرجفها، و قلع جبالها و نسفها. و دك بعضها بعضا من هيبة جلالته و مخوف سطوته، و أخرج من فيها فجددهم بعد أخلاقهم. و جمعهم بعد تفرقهم. ثم ميزهم لما يريده من مسألتهم عن خفايا الاعمال و خبايا الافعال، و جعلهم فريقين: إنعم علی هولاء و انتقم من هولاء»

آن گاه كه زمان نوشته به سرآيد و مقدرات جهان به پايان رسد و آخرين خلايق به اولی آن ها پيونداند و فرمان حق برای تجديد آفرينش خلقش در رسد، آسمان را به حركت در آورد و آن را بشكافد و زمين را به شدت بجنباند و تكانش دهد و كوه ها را از جا بركند و متلاشی سازد و از هيبت جلال حق و ترس از سطوت و شكوه او كوه ها برهم كوفته شوند و هر كس را كه در زير زمين مدفون است بيرون آورد و پيكرهای كهنه و پوسيده آن ها را نو كن و اجزای پراكنده شان را گرد آورد، آن گاه آنان را به دو دسته تقسيم كند؛ به دسته ای نعمت ارزانی دارد و از دسته ديگر انتقام گيرد. (515)

522. روز قيامت

«عباد الله! احذروا بوما تفحص فيه الاعمال، و يكثر فيه الزلزال، و تشيب فيه الاطفال»

ای بندگان خدا! از روزی كه در آن روز به اعمال رسيدگی می شود و نگرانی شدت می گيرد و كودكان پير می شوند، بترسيد! (516)

523. سخن علی عليه‌السلام در مورد قيامت

«إن الغاية أمامكم و أن وراء كم الساعةُ تحدوكم؛ تخففوا تلحقوا فإنما ينتظر بأولكم آخركم»

هدف، فرا پيش شماست و قيامت از پشت سر شما را می راند. سبكبار شويد تا برسيد؛ زيرا كه اولين شما چشم به راه آخرت شماست. (517)

524. قيامت نزديك است!

«الله الله عباد! فإن الدنيا ماضية بكم علی سنن، و أنتم والساعُة فی قرن، وكاءنها قد جائت بأشراطها، و أزفت أفراطها»

از خدا بترسيد، ای بندگان خدا! زيرا كه دنيا همه شما را از يك راه می برد (و با نيز شما همان می كند كه با گذشتگان كرد) و شما و زمان قيامت به يك ريسمان بسته هستيد و گويا قيامت نشانه های خويش را آشكار ساخته و پرچم هايش را نزديك كرده است. (518)

يوم الحساب

525. وقت حسابرسی

«إن اليوم عمل و لا حساب، و غدا حساب و لا عمل»

همانا كه امروز هنگام عمل است نه حساب، و فردا (آخرت) وقت حساب است نه عمل. (519)

526. محاسبه از اندام بدن

«إن الله فرض علی جوارحك كلها فرائض يحتج بها عليك يوم القيامة»

به درستی كه خداوند سبحان برای اعضای تو تكاليفی را مقرر فرموده و در روز قيامت به وسيله آن ها بر تو احتجاج می كند. (520)

527. اعمال در برابر چشمان

«أعمال العباد فی عاجلهم، نصب أعينهم فی آجالهم»

اعمال بندگان خدا در ديگر سرا برابر چشمانشان خواهد بود. (521)

528. كار مقدر

«من الفساد أضاعُة الزاد، و مفسدة المعاد. و لكل أمر عاقبة، سوف يأتيك ما قدر لك»

ضايع نمودن زاد و توشه و تباه كردن معاد از موارد فساد است، هر كاری سرانجامی دارد و به زودی آنچه برايت مقدر شده به تو خواهد رسيد. (522)

529. بترسيد از قيامت!

«احذروا يوما تفحص فيه الاعمال و يكثر فيه الزلزال، و تشيب فيه الاطفال»

بترسيد از روزی كه در آن اعمال وارسی می شود و لرزش آن روز بسيار است و كودكان در آن روز پير می شوند. (523)

530. بوته آزمايش

«إلا أن الله تعالی قد كشف الخلق كشفُة، لا إنه جهل ما أخفوه من مصون أسرارهم و مكنون ضمائرهم؛ و لكن (لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) فيكون الثواب جزاء، و العقاب بواء»

بدانيد كه خدای بزرگ خلايق را در بوته آزمايش نهاد، نه اين كه آن چه را در درون و ضماير خود نهفته داشتند، نمی دانست؛ بلكه تا آنان را بيازمايد كه عمل كدام يك بهتر است، تا ثواب پاداش كار نيك آن ها باشد و عقاب و كيفر سزای كار بدشان. (524)

531. عرضه اعمال بر خداوند

«الغنی و الفقر بعد العرض علی الله»

آن گاه كه كارها به پيشگاه خداوند (در قيامت) عرضه گردد، معلوم می شود كه توانگر كيست و تهيدست چه كسی. (525)

532. آشكار شدن درون ها

«الاقاويل محفوظُة و السرائر مبلوة، و كل نفس بما كسبت رهينُة، و الناس منقوصون مدخولون الا من عصم الله»

گفته ها نگهداری می شود و نهفته ها و درون ها آشكار می گردد و هر كس گروگان كاری است كه می كند و خردها مردمان، ناقص و بسيار است، مگر كسی كه خدايش نگاه دارد. (526)

533. سختی حساب خداوند

«اعلم! إن حساب الله أعظم من حساب الناس»

بدان كه حساب خدا بزرگ تر از حساب مردم است. (527)

534. تجسم اعمال در آخرت

«أعمال العباد فی عاجلهم، نصب أعينهم فی آجلهم»

بندگان اعمالی كه در دنيا كنند، در آخرت مقابل ديدگان آنهاست. (528)

535. روز حساب بد و نيك همه

«ذلك يوم يجمع الله فيه الاولين و آلاخرين لنقاش الحساب و جزاء الاعمال، خضوعا، و قياما، قد ألجمهم العرق، و رجفت بهم الارض، فأحسنهم حالا من وجد لقدميه موضعا، و لنفسه متسعا»

روز قيام، روزی است كه خداوند همگان را، از اولين نفر تا آخرين نفر، برای رسيدگی به حسابشان و جزای اعمالشان گرد می آورد، در حالی كه به فروتنی ايستاده اند و عرق از سر و رويشان می ريزد و زمين آن ها را می لرزاند. (در آن روز) نيكو حال ترين مردم كسی است كه جايگاهی بيابد و برای خود جايی پيدا كند! (529)

536. بزرگ ترين حسرت ها در قيامت

«إن أعظم الحسرات يوم القيامه حسرة رجل كسب مالا فی غير طاعة الله، فورثه رجل فأنفقه فی طاعة الله سبحانه، فدخل به الجنة، و دخل الاول به النار»

بزرگ ترين افسوسها در روز قيامت، افسوس كسی است كه ثروتی از غير طاعت خدا به دست آورده و مردی آن را به ارث برده و آن را در راه خدا صرف نموده و به خاطر آن بهشت رفته و آن شخص اولی به جهنم رفته است. (530)

537. درماندگی كفار در قيامت

«فلا شفيع يشفع، و لا حميم ينفع، و لا معذرُة تدفع»

(در قيامت) نه شفاعت كننده ای (برای كافران) است و نه دوستی كه سودی بخشد و نه عذر موجهی كه كيفر را دفع كند. (531)

538. يوم تبلی السرائر

«اعملوا ليوم تذخرله الذخائر، و تبلی فيه السرائر»

برای روزی كار كنيد كه اندوخته ها برای آن ذخيره و باطن ها در آن آشكار می شود. (532)

539. تفاوت ميان دو كردار

«شتان ما بين عملين: عمل تذهب لذته و تبقی تبعته، و عمل تذهب مؤ ونته و يبقی أجره»

چه تفاوت بسياری است ميان دو كردار: كرداری كه لذت و خوشی آن برود و پيامد كيفر آن برجای ماند و كرداری كه رنج آن بگذرد و پاداشش بماند. (533)

540. پاداش استقامت

«من استقام فالی الجنة، و من زل فإلی النار»

هر كس در جاده الهی حركت كرد، مسيرش رو به بهشت است و هر كس از آن جاده بلغزد، مسيرش رو به آتش است. (534)

541. فلسفه پاداش و كيفر اهلی

«إن الله سبحانه وضع الثواب علی طاعته، و العقاب علی معصيته، ذيادة لعباده عن نقمته و حياشُة لهم إلی جنته»

خدای سبحان برای اطاعت از خود پاداش در نظر گرفت و برای نافرمانی خود كيفر، تا بندگانش را از خشم و عذاب خويش باز دارد و به سوی بهشت خو براند. (535)

542. عواقبی تلخ و شيرين

«لك امری عاقبة حلوة أو مرُة»

برای هر كسی سرانجامی است شيرين يا تلخ. (536)

543. احكامی كه خداوند به سبب آن پاداش و كيفر می دهد

«إن من عزائم الله فی الذكر الحكيم، التی عليها يثيب و يعاقب، و لها يرضی و يسخط، أنه لاينفع عبدا - و أن اجهد نفسه و أخلص فعله - إن يخرج من الدنيا، لاقيا ربه بخصلة من هذه الخصال لم يتب منها: إن يشرك بالله فيما افترض عليه من عبادته، أو يشفی غيظه بهلاك نفس، اءو يعر باءمر فعله غيره، أو يستنجح حاجة الی الناس باظهار بدعُة فی دينه، أو يلقی الناس بوجهين، أو يمشی فيهم بلسانين اعقل ذلك فاءن المثل دليل علی شبهه»

از جمله احكام و فرايض خداوند در قرآن حكيم كه بر اساس آن ها پاداش و كيفر می دهد و به سبب آن ها خرسند و ناخرسند می شود، اين است كه بنده - هر چند خودش را خسته كند و عملش را خالص گرداند - چنانچه با اين خصلت ها از دنيا به ملاقات پروردگارش رود و از آن ها توبه نكرده باشد بی فايده است: در عبادت خداوند كه بر او فرض و واجب فرموده است، شريك قرار دهد، يا خشم خود را با كشتن كسی فرو نشانده، يا به واسطه كاری كه خود كرده ديگری را سرزنش كند (گناه خود را به گردن ديگر بياندازد)، يا برای آن كه در ميان مدرم به نوايی برسد، در دين خويش بدعتی پديد آورد، يا با مردم دورو يا دو زبان باشد، در اين باره بيانديش، زيرا هر مثالی دليل و نشانگر مشابه آن است. (537)

544. بدتر از بدی، خوب تر از خوبی

«إنه ليس شیء بشر من الشر الا عقابه، و ليس شیء بخير من الخير الا ثوابه»

چيزی بدتر از بدی نيست، مگر كيفر بدی و چيزی خوب تر از خوبی نيست مگر پاداش خوبی. (538)

بهشت

545. شرط اشتياق به بهشت

«من اشتاق اءلی الجنه سلا عن الشهوات»

كسی كه مشتاق بهشت است، از شهوات و تمايلات نفسانی خارج شود. (539)

546. نزديك تر به بهشت

«احذروا عبادالله الموت و قربه، و اءعدوا له عدته، فإنه يأتی بأمر عظيم، و خطب جليل، بخير لا يكون معه شر أبدا. أو شر لا يكون معه خير ابدا. فمن أقرب إلی الجنة من عاملها! و من أقرب إلی النار من عاملها!»

ای بندگان خدا! از مرگ و نزديك بودن: حذر كنيد و آنچه آماده كردم آن، هنگام مرگ ضرورت دارد، از قبيل اطاعت از اوامر الهی و انجام اعمال نيك و ترك منهيات الهی) تهيه نماييد كه به راستی مرگ امری عظيم و كاری بزرگ با خود برای انسان می آورد، اگر با خير و خوشی فرا رسد، چنان خيری است كه هرگز شری با آن نخواهد بود و اگر با شر و ناخوشی، فراز آيد، شری است كه هيچ گاه خيری با آن همراه نمی گردد.

بنابراين چه كسی نزديك تر است به بهشت، از آن كس كه برای رسيدن به آن به عمل می پردازد؟و چه كسی نزديك تر است به دوزخ از آن كس كه برای رفتن به طرف آن عمل می كند؟ (540)

547. جايگاه فردوس

«الجنة تحت أطراف العوالی!»

بهشت در سايه نيزه هاست. (541)

548. اعمال شايسته بهشت

«اعملوا للجنة عملها»

عملی را كه شايسته ورود به بهشت است انجام بدهيد. (542)

549. جانبهای انسان

«إلا حر يدع هذه اللماظة لا هلها؟إنه ليس لا نفسكم ثمن إلا الجنُة، فلا تبيعوها الا بها»

آيا آزاد مردی نيست كه اين خرده غذايی لا به لای دندان ها را برای اهلش واگذارد، بدانيد كه جان بهای شما جز بهشت نيست، پس آن را جز به بهشت مفروشيد. (543)

550. صدق نيت و بهشت

«إن الله سبحانه يدخل بصدق النية و السريرة الصالحة من يشاء من عباده الجنة»

خداوند سبحان هر يك از بندگانش را كه بخواهد به خاطر صدق نيت و باطن پاكش داخل بهشت می كند. (544)

551. ديده دلی به سوی بهشت

«فلو رميت ببصر قلبك نحو ما يوصف لك منها لعزفت نفسك عن بدائع ما أخرج إلی الدنيا من شهواتها و لذاتها، و زخارف مناظرها، و لذهلت بالفكر فی اصطفاق اأشجار غيبت عروقها فی كثبان المسك علی سواحل أنهارها... فلو شغلت قلبك أيها المستمع بالوصول إلی ما يهجم عليك من تلك المناظر المونقة، لزهقت نفسك شوقا إليها، و لتحملت من مجلسی هذا إلی مجاروة أهل القبور استعجالا بها»

اگر ديده دلت را به سويی آنچه از بهشت برای تو وصف می شود بيافكنی، هر آينه نفس تو از خواهش ها و خوشی ها و زيب و زيورهای مناظر دنيا دوری كند و با انديشيدن در جنبش شاخه های درختانی كه بركنار جوی های بهشت ريشه های آن ها در تپه های مشك پنهان است حيران و سرگشته شود... ای شنونده! اگر دل خود را برای رسيدن به اين منظره های دل انگيز مشغول داری، جانت از شوق آن برآيد و برای رسيدن هر چه زودتر به آن ها از همين مجلس من به همسايگی خفتگان در گورها روی. (545)

552. كار و ياد برای معاد

«طوبی لمن ذكر المعاد، و عمل للحساب و قنع بالكفاف، و رضی عن الله»

خوشا به حال كسی كه به ياد معاد است و برای روز حساب قيامت كار كند و به مقدار معيشت قناعت نمايد و از خدا راضی و خشنود باشد. (546)

553. وصف بهشت

«درجات متفاضلات، و منازل متفاوتات، لا ينقطع نعيمها، و لا يظعن مقيمها، و لا يهرم خالدها»

بهشت در درجاتی است، يكی برتر از ديگری و منزل هايی است يكی متفاوت با ديگری، نعمت هايش پايان نمی پذيرد و اقامت كننده در آن كوچ نمی كند و جاويدان در آن پير نمی شود و ساكن در آن بينوا نمی گردد. (547)

554. جايگاه حق

«لا و من أكله الحق فالی الجنته و من أكله الباطل فالی النار»

آگاه باشيد، كسی كه بر حق است جايگاهش بهشت و كسی كه به راه باطل می رود به جانب آتش رهسپار است. (548)

555. بدترين خوبی و بهترين بدی

«ما خير بخير بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنة»

آن خوبی كه در پی آن آتش باشد، خوب نيست و آن بدی كه به دنبالش بهشت باشد، بد نيست. (549)

556. سرنوشت خيرين و مفرطين

«الجنة غاية السابقين جويان»

(بر خيرات) است و آتش سرنوشت تفريط گران (در خطا و انحراف). (550)

557. حقارت هر نعمتی در برابر نعمات بهشت

«كل نعيم دون الجنة فهو محقور، و كلی بلاء دون النار عافية»

هر نعمتی در برابر بهشت حقير و ناچيز است و هر بلايی در برابر دوزخ عافيت و آسايش است. (551)

558. پيرامون بهشت و دوزخ

‌»إن الجنته حفت بالمكاره و إن النار حفت بالشهوات»

پيرامون بهشت را ناگواری ها و پيرامون آتش را شهوات فرا گرفته است. (552)

559. جايگاه بهشت

«الجنة تحت أطراف العوالی!»

بهشت زير سايه نيزه ها است. (553)

560. اطاعت از اوامر الهی

«هيهات! لا يخدع الله عن جنته، و لا تنال مرضاته الا بطاعته»

هيهات! خداوند درباره بهشت جاويدش فريب داده نمی شود و به خشنودی او رسيده نمی شود مگر از طريق اطاعتش. (554)

دوزخ

561. كافی ترين پاداش و مناسب ترين كيفر

«كی بالجنة ثوابا و نوالا، و كفی بالنار عقابا و وبالا!»

بهشت برين برای پاداش نيكوكاران كافی است و دوزخ، مناسب ترين كيفر و سختی بدكاران است. (555)

562. بهترين نعمت ها و بدترين بلاها

«ما خير بخير بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنة و كل نعيم دون الجنة فهو محقور، و كل بلاء دون النار عافية»

آن خوبی كه جهنم به دنبال دارد (در واقع) خوبی نيست و آن بدی كه بهشت در پی آن باشد، بدی نيست و هر نعمتی در برابر بهشت كوچك و هر بلايی در برابر جهنم عافيت و آسايش است. (556)

563. حذر از عذاب الهی

«(عباد الله) فاحذروا نارا قعرها بعيد، و حرها شديد، و عذابها جديد.دار ليس فيها رحمة و لا تسمع فيها دعوة، و لا تفرج فيها كربة»

ای بندگان خدا از آتشی كه ژرفايش زياد و حرارتش شديد و عذابش تازه است، بر حذر باشيد! آن جا سرايی است كه رحمت الهی در آن نيست و به درخواست كسی گوش داده نمی شود و هيچ اندوهی در آن بر طرف نمی گردد. (557)

564. از عذاب الهی ايمن مباش!

«لا تأمنن علی خير هذه الامة عذاب الله لقولك تعالی: (أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ)»

بر بهترين فرد اين امت از عذاب خدا ايمن مباش؛ زيرا خدای بزرگ می فرمايد: از مكر و كيفر خدا جز مردم زيانكار خود را ايمن نپندارند. (558)

565. جهنم، آتش غضب الهی يا عقيل!

«أتئن من حديدة أحماها أنسانها للعبه، و تجرنی إلی نار سجرها جبارها لغضبه! أتئن من الاذی و لا أئن من لظی؟!»

ای عقيل! از آهنی كه انسانی آن را به بازيچه سرخ كرده است می نالی و مرا به سوی آتشی كه خدای جبار به خشم خود افروخته است می كشانی!؟تو از اين رنج می نالی و من از عذاب ننالم؟! (559)

566. آتش جهنم

«مأخسر المشقة ورأها العقاب، أربح الدعُة معها الامان من النار»

چه زيانبار است مشقتی كه به دنبال آن عذاب است و چه سودمند آسايشی كه قرين امان از جهنم است. (560)

567. عظمت و سختی كيفر

«فو الله لو حننتم حنين الوله العجال، و دعوتم بهديل الحمام، و جأرتم جؤ آر متبتلی الرهبان، و خرجتم إلی الله من الاموال و الاولاد، التماس القربةُ اليه - فی ارتفاع درجة عنده، أو غفران سيئة أحصتها كتبه و حفظتها رسله - لكان قليلا فيما أرجو لكم من ثوابه، و أخاف عليكم من عقابه»

به خدا سوگند، اگر مانند شترهای بچه مرده فرياد كنيد و مانند كبوتران ناله زنيد و همانند دير نشينان زاری كنيد و مال دنيا و اولادش را بگذاريد و برويد كه به خدا نزديك تر گرديد و درجه شما افزايش يابد و يا گناهی كه در نامه عمل شما ثبت گرديد و نگهبانان خدا آن را حفظ كرده اند، بخشيده شود، نسبت به آنچه من برای شما به آن اميدوارم كم است و از عقاب و كيفر آن برای شما می ترسم. (561)

568. طالب و گريزان خواب

«إلا و إنی لم أر كالجنة نام طالبها، و لا كالنار نام هاربها»

هان! من چيزی مانند بهشت نديده ام كه جوينده اش خواب باشد و نه مانند دوزخ كه گريزان از آن در خواب باشد.

569. غافل نبودن از كيفر (562)

«فی صفة الله سبحانه: لا يشغله عضب عن رحمة، و لا تولهه رحمة عن عقاب»

در وصف خدای سبحان می فرمايد: هيچ خشمی او را از مهری باز نمی دارد و هيچ مهری او را از كيفر غافل نمی سازد. (563)

570. خير دوزخی

«ما خير بخير بعده النار»

خيری كه دوزخ به دنبالش است خير نيست. (564)

571. دوری از آتش اخروی

«اعلموا إنه ليس لهذا الجلد الرقيق صبر علی النار، فارحموا نفوسكم فإنكم قد جربتموها فی مصائب الدنيا، أفرأيتم جزع أحدكم من الشوكة تصيبه، و العثرة تدميه، و الرمضاء تحرقه؟ فكيف إذا كان بين طابقين من نار، ضجيع حجر، و قرين شيطان؟»

بدانيد كه اين پوست نازك را يارای آتش نيست، پس به خود رحم كنيد! شما در مصيبت ها و گرفتاری های دنيا آتش را آزموده ايد. آيا ديده ايد كه وقتی خاری به بدن يكی از شما می خلد، يا به زمين می خورد و خونی می شود و يا شن های داغ پايش را می سوزاند چگونه بی تابی می كند؟! پس چگونه خواهد بود اگر ميان دو لايه از آتش قرار گيرد و همبسترش سنگ و همدمش شيطان باشد؟! (565)

572. جايگاه بد معصيتكاران

«أما أهل المعصية فإنزلهم شردار، و غل الايدی إلی الاعناق، و قرن النواصی بالاقدام، و ألبشهم سرابيل القطران، و مقطعات النيران. فی عذاب قد اشتد حر...»

در خطبه ای كه وصف قيمامت فرمود:

و اما معصيتكاران خداوند آنان را به بدترين جايگاه فرود آورده و دست های آنان را به گردنشان بسته و پيشانی آنان را ته پاهايشان نزديك می نمايد و پيراهن های قطران و لباس هايی از آتشش به آنها بپوشاند، در عذابی كه حرارتش بسيار سخت است. (566)

573. دل مردگان جهنمی

«من كثر كلامه كثر خطؤ ه، و من كثر خطوة قل حياؤه، و من قل حياؤه قل ورعه، و من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار»

كسی كه پر گويد بسيار به خطا رود و كسی كه زياد خطا كرد، شرم و حيايش كم شود و كسی كه حيايش اندك شد، پارسايی اش كم گردد و كسی كه پارسايی اش كم شد، دل مرده شود و كسی كه دل مرده شد داخل جهنم شود. (567)

# فصل دوم: فروع دين

## بخش اول: نماز

### 1. فلسفه نماز

574. نشانه اصلی دين

«...أقام الصلاة فإنها الملة.»

برپا داشتن نماز نشانه اصلی دين است. (568)

575. اسباب تشكر از خدا

«إن قوما عبدوا الله رغبُة فتلك عبادة التجار، و إن قوما عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد، و إن قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة الاحرار»

گروهی خدا را به انگيزه ثواب و پاداش می پرستند، اين عبادت تاجران و بازرگانان است و گروهی خدا را از روی ترس می پرستند، اين عبادت غلامان و برده صفتان است و گروهی خدا را از روی سپاسگزاری می پرستند، اين عبادت آزادگان است. (569)

576. تقرب متقين

«الصلاة قربان كل تقی، و الحج جهاد كل ضعيف»

نماز موجب تقرب هر پرهيزگار و حج هر ناتوان است. (570)

577. نماز چونان چشمه آبگرم

«فی وصيته بالصلاة: اءنها لتحت الذنوب حت الورق، و تطلقها أطلاق الربق، و شبهها رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالحمة تكون علی باب الرجل، فهو يغتسل منها فی اليوم و الليلة خمس مرات، فما عسی إن يبقی عليه من الدرن؟»

درباره نماز چنين سفارش می كند: گناهان را از گردن ها باز می كند، همان گونه كه مهارها از گردن حيوانات باز می شود. رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز را به چشمه آب گرم تشبيه فرموده است كه مقابل در خانه مردی در جريان باشد و آن مرد در هر روز و شب پنج مرتبه در آن شست و شو نمايد (با اين شست و شوی مكرر چه كثافت و چركی در بدن او باقی خواهد ماند؟) (571)

578. پاك كننده ذنوب

«ما أهمنی ذنب أمهلت بعده حتی أصلی ركعتين و أسال الله العافية»

گناهی كه مرا بعد از آن مهلت خواندن دو ركعت نماز و درخواست عافيت از خدا داشته باشم برايم مهم نيست. (572)

579. پاك شدن از تكبر

«... الصلاة تنزيها عن الكبر.»

خدای بزرگ نماز را واجب فرمود تا انسان را از تكبر و گردنكشی پاك (573) گرداند.

580. تواضع در برابر حق سبحانه

«.. لما فی ذلك من تعفير عتاق الوجوه بالتراب تواضعا، و التصاق كرائم الجوارح بالارض تصاغرا»

بندگان مؤمن هنگامی كه نماز می خوانند ساييدن گونه ها به خاك نشانه تواضع و گزاردن اعضای شريف بر زمين، دليل كوچكی و اظهار حقارت است. (574)

581. اعمال تابع نمازند!

«أعلم أن كل شیء من عملك تبع لصلاتك»

بدان كه هر عملی از اعمال تو تابع نمازت می باشد. (575)

582. مصونيت به وسيله نماز

«.. عن ذلك ما حرس الله عباده المؤ منين بالصلوات... تسكينا لاطرافهم، و تخشيعا لابصارهم، و تذليلا لنفوسهم، و تخفيضا لقلوبهم، و إذهابا للخيلاء عنهم»

خداوند متعال بندگان مؤ من خود را به وسيله نمازها... برای آرامش دست و پا و اندام ديگرشان و خشوع ديدگانش، فروتنی جان هايشان، و خضوع دل هايشان، و دور كردن كبر و غرور از وجودشان؛ از تباهكاری ها و ستمگری و تكبر و گردنكش حفظ می كند. (576)

583. از بين برنده گناهان

«إنها لتحت الذنوب حت لورق»

نماز، گناهان را مانند ريزش برگ درختان فرو می ريزد. (577)

### 2. اهتمام و توصيه به نماز

584.سابقين در نماز

«اللهم أنی أول من أناب، و سمع و اءجاب، لم يسبقنی الا رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالصلاة»

بار پروردگار! من نخستين كسی هستم كه به حق رسيده و آن را شنيده و پذيرفته است، هيچ كس بر من به نماز پيشی نگرفت مگر رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. (578)

585. واجبات را به جای آوريد!

«الفرائض الفرائض، أدوها إلی الله تؤ د كم إلی الجنة»

واجبات را به جای آوريد؛ آن ها را برای خدا به جا آوريد تا شما را به بهشت برساند. (579)

586. توصيه پيامبر به نماز

«... كان يأمر أهله و يصبر عليها نفسه.»

رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم اهل خود را به نماز فرمان می داد و هم خود شخصا با شكيبايی آن را به انجام می رسانيد. (580)

587. قدر نهادن به نماز

«قد عرف حقها رجال من المومنين الذين لا تشغلهم عنها زينة متاع و لا قرة عين من ولد و لا مال. يقول الله سبحانه: (رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ)»

قدر و اهميت نماز را مردانی از مؤ منين می دانند كه زينت كالای دنيا و فرزندی كه نور چشم انسان است و مال و دارايی آن ها را به خود مشغول نمی دارد، چنانكه خدای سبحان می فرمايد: مردانی هستند كه تجارت و داد و ستد دنيا، آن ها را از ياد خدا و اقامه نماز و پرداخت زكات باز نمی دارد. (581)

588. از نماز گزاران باشيد!

«إلا تسمعون ألی جواب أهل النار حين سئلوا: ما سلككم فی سقر؟ قالوا: لم نك من المصلين»

آيا به پاسخ اهل دوزخ گوش فرا نمی دهيد كه وقتی از آن ها سؤ ال می شود، چه چيز شما را گرفتار دوزخ ساخت؟گويند: ما از نماز گزاران نبوديم. (582)

589. نماز را مراعات كنيد!

«تعاهدوا أر الصلاة، و حافظوا عليها، و استكثروا منها، و تقربوا بها، فإنها كانت علی المومنين كتابا موقوتا»

امر نماز را مراعات كنيد و آن را محافظت نماييد و بسيار به جايی آوريد و با آن به خدا تقرب جوييد؛ زيرا نماز (بر مومنين فريضه ای است نوشته شده و وقت آن تعيين گرديده). (583)

### 3. احكام نماز فرادی و جماعت

590. نماز جماعت را طولانی نكنيد

«صلوا بهم صلاة أضعفهم و لا تكونوا فتانين»

با مردم همانند ضعيف ترين آن ها نماز بگزاريد؛ و سبب فتنه و فساد نباشيد. (584)

591. رعايت حال مأمومين

من كتابه للاشتر: و إذا قمت فی صلاتك للناس، فلا تكونن منفرا و لا مضيعا، فأن فی الناس من به العلُة و له الحاجة و قد سالت رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حين وجهنی إلی اليمن كيف أصلی بهم!؟ فقال: (صل بهم كصلاة أضعفهم، و كن بالمؤ منين رحيما)

در نامه خود به اشتر می فرمايد: آن گاه كه به نماز می ايستی و مردم پشت سر تو ايستاده اند نماز را طوری انجام بده كه نه (بر اثر طول كشيدن) موجب رنجش و نفرت مردم گردد و نه بر اثر خواندن موجب ضايع شدن حق بيمار شود؛ زيرا در ميان نمازگزاران كسانی هستند كه بيمارند يا كار ضروری دارند (و بايد رعايت هر دو طرف بشود) من از رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هنگامی كه به يمن اعزام شدم پرسيدم: موقعی كه پيشنماز آنان شدم، نمازم را چگونه انجام دهم؟

حضرت رسول صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: نماز خود را در ميان آنان همانند نماز ضعيف ترين مردم بخوان و با مؤمنان مهربان باش! (585)

592. واجبات و مستحبات

«لا قربة بالنوافل إذا أضرت بالفرائض»

مستحبات چنانچه به واجبات زيان رساند، موجب قرب به خدا نشود. (586)

593. ترك مستحب در صورت زيان به واجب

«إذا أضرت النوافل بالفرائض فارفضوها»

هر گاه امور مستحب به واجبات زيان رسانند، آن ها را ترك كنيد. (587)

594. اهميت نماز جمعه

«لا تسافر فی يوم جمعة حتی تشهد الصلاة الا فاصلا فی سيل الله أو فی أمر تعذربه. و أطع الله فی جميع اءمورك، فاءن طاعُة الله فاضلة علی ما سواها»

در روز جمعه مسافرت مكن تا بتوانی در نماز جمعه شركت كنی، مگر آن كه سفر تو در راه خدا باشد يا به خاطر كاری باشد كه در آن معذور باشی. در همه كارها مطيع خدا باش، كه اطاعت خداوند بر همه چيز برتری دارد. (588)

### 4. وقت نماز

595. نماز در وقت خواندن

«صل الصلاة لوقتها الموقت لها، و لا تعجل وقتها لفراغ، و لا تؤ خرها عن وقتها لاشتغال و اعلم إن كل شی ء من عملك تبع لصلاتك»

نماز را در وقت مقرر آن به جای آور و به علت فراغت از كار وقت آن را پيش ميانداز و به علت اشتغال آن به تأخير ميافكن و بدان كه هر كار تو وابسته به نماز است. (589)

596. بر پا داشتن نماز

«يقول الله سبحانه: رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و أقام الصلاة و أيتاء الزكاة. و كان رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نصبا بالصلاةُ بعد التبشير له بالجنة»

خدای سبحان می فرمايد: مردانی هستند كه بازرگانی و خريد و فروش آن ها را زا ياد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زكات باز نمی دارد. و پيامبر خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با وجود اين كه به بهشت مژده داده شده بود برای نماز خود را به رنج می افكند. (590)

597. مراقبت از نماز

«الله الله فی الصلاة، فإنها عمود دينكم»

خدا را، خدا را، مراقب باشيد در مورد نماز؛ زيرا كه نماز، ستون دين شماست. (591)

### 5. نماز شب و شب زنده داری

598. يقين برتر از شك و ترديد

«قد سمع رجلا من الحرورية يتهجد و يقراء، فقال عليه‌السلام: نوم علی يقين خير من صلاة فی شك»

علی مردی از خوارج را در حال عبادت شبانه و قرائت قرآن ديد، فرمود: (خوابی كه با يقين همراه باشد، بهتر از نمازی است كه با شك و ترديد باشد) (592)

599. خوشا به حال شب زنده داران

«عن نوف البكالی قالی: رأيت اميرالمومنين ذات ليلة، و قد خرج من فراشه، فنظر فی النجوم، فقال لی: يا نوف! أراقد أنت أم رامق؟»

فقلت: بل رامق! قال:

«يا نوف! طوبی للزاهدين فی الدنيا، الراغبين فی الاخرة، أولئك قوما أتخذوا الارض بساطا، و ترابها فراشا، و مأها طيبا، و القرآن شعارا، و الدعاء دثارا، ثم قرضوا الدنيا قرضا علی منهاج المسيح.»

«يا نوف! إن داود عليه‌السلام قام فی مثل هذه الساعة من الليل، فقال: أنها ساعة لا يدعو فيها عبد الا أستجيب له، إلا أن يكون عشارا أو عريفا أو شرطيا، أو صاحب عرطبة ؤ هی الطنبور أو صاحب كوبة. و هی الطبل و قد قيل اءيضا. أن العرطبة الطبل و الكوبة الطنبور»

از نوف بكالی روايت شده است كه گفت: شبی اميرمؤ منان علی عليه‌السلام را ديدم كه از بستر خويش برخاست و به ستارگان می نگرد، آن گاه به من گفت: ای نوف! خوابی يا بيدار؟

گفتم: بيدارم.

فرمود: ای نوف! خوشا به حال پارسايان اين جهان كه دل در سرای ديگر بسته اند، آنان كه زمين را فرش و خاك را بستر و آب را شربت نوشين و قرآن را شعار جامه زيرين؛ يعنی روش خود و زينت دل و دعا را دثار (جامه رو؛ يعنی مانع حوادث) قرار داده اند. و چون حضرت عيسی از دنيا بريده و جدا گشته اند.

ای نوف! حضرت داود عليه‌السلام شب ها در چنين ساعتی از بستر برمی خاست و می گفت: اين ساعتی است كه هيچ بنده ای خدای بزرگ را نخواند، مگر اين كه دعايش مستجاب شود، جز آن كه باجگير يا جاسوس خبرچين يا گزمه كه همكار داروغه ستمگر است و يا نوازنده تنبور و طبل باشد (عرطبه به معنی تنبور و كوبه به معنی طبل است و نيز گفته اند: عرطبه به معنی طبل و كوبه به معنی تنبور است) (593)

600. از خدا بترسيد!

«اتقوا الله عباد الله! تقية ذی لب شغل التفكر قلبه، و أنصب الخوف بدنه، و أسهر التهجد غرار نومه»

ای بندگان خدا! از خدا بترسيد، مانند ترسيدن خردمندی كه انديشه (قيامت) او را به خود مشغول كرده و ترس از عذاب الهی جسمش را رنجور ساخته، و شب زنده داری (برای عبادت و نماز شب خواب اندكش را ربوده است. (594)

601. اوصاف شب زنده داران

«طوبی لنفس أدت إلی ربها فرضها، و عركت بجنبها بؤسها، و هجرت فی الليل غمضها، حتی إذا غلب الكری عليها افترشت أرضها، و توسدت كفها، فی معشر أسهر عيونهم خوف معادهم، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم، و همهمت بذكر ربهم شفاههم، و تقشعت بطول استغفار هم ذنوبهم، (أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

خوشا به حال كسی كه وظيفه خويش را نسبت به پروردگارش ادا كند و مشكلات زندگی را تحمل كرده و ناملايمات را بر خود آسان گيرد و خواب را از ديدگان بشويد و اگر خواب بر او غلبه كرد، زمين را بستر خويش سازد و دستش را بالش.

آنان كه خوف قيامت چشمانشان را بيدار نگاه داشت و پهلوهايشان را از خوابگاه دور ساخته و همواره لب هايشان را بيدار نگاه داشت و پهلوهايشان را از خوابگاه دور ساخته و همواره لب هايشان به ذكر پروردگار در حركت است و گناهانشان از بسياری استغفار زدوده شده است: آنان حزب و گروه خدا هستند، بدانيد كه گروه خدا رستگاران اند.) (595)

602. چه نيكوست خواب زيركان!

«كم من قائم ليس له من قيامه ألا السهر و العناء جبذا نوم الاكياس»

بسا نماز شب خوانی كه از ايستادن و نمازگزاردنش جز بيداری و رنج نيست، چه نيكو است خواب زيركان و عالمان دين! (596)

603. علی عليه‌السلام در محراب نيايش

«من خبر ضرار بن حمزة الضبائی عند دخوله علی معاويه و مسألته له عن أميرالمؤ منين عليه‌السلام و قال: فأشهد لقد رأيته فی بعض مواقفه و قد أرخی الليل سدوله و هو قائم فی محرابه قابض علی لحيته يتململ تململ السليم، و يبكی بكاء الحزين، و يقول:

«يا دنيا! يا دنيا! إليك عنی. أبی تعرضت؟ أم الی تشوقت؟ لا حان حينك هيهات! غری غيری، لا حاجة لی فيك، قد طلقتك ثلاثا لا رجعة فيها! فعيشك قصير، و خطرك يسير، و أملك حقير. آه من قلة الزاد، و طول الطريق ت و بعد السفر، و عظيم المورد»

گفته اند: ضرار بن حمزه ضبايی بر معاويه وارد شد و معاويه درباره اميرمؤ منان علی عليه‌السلام از او پرسيد، او گفت: گواهی می دهم كه او را در جايی ديدم كه شب پرده سياهش را آويخته بود و او در محراب عبادتش ايستاده و محاسن خود را به دست گرفته و همچون مار گزيده به خود می پيچيد، و همانند دردمندان از سر خوف می گريست و می فرمود:

ای دنيا! ای دنيا! از من دور شو و دست از دامنم بردار! آيا برای فريفتن من اين چنين در برابر من جلوه می كنی يا آرزومند منی؟ هنگام فريبت نزديك مباد! چه دور است آرزوی تو! ديگری را بفريب؛ زيرا مرا به تو نيازی نيست.

من تو را سه طلاقه كردم كه رجوعی نداشته باشد. زندگی در تو كوتاه و ارزش تو اندك و آرزو در تو حقير است. وای از كمی توشه و درازی راه و دوری سفر و بزرگی حسابگاه (597)

604. توصيف اصحاب محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«لقد رأيت أصحاب محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فما أری أحدا يشبههم منكم! لقد كانوا يصبحون شعثا غبرا، و قد باتوا سجدا و قياما، يراو حون بين جباههم و خدودهم و يقفون علی مثل الجمر من ذكر معادهم! كأن بين أعينهم ركب المعزی من طول سجودهم! ادا ذكر الله هملت أعينم حتی تبل جيوبهم، و مادوا كما يميد الشجر يوم الريح العاصف»

من اصحاب محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ديدم و يكی از شما را نمی بينم كه مانند ايشان باشيد؛ زيرا آنان صبح، ژوليده مو و غبارآلوده بودند و شب را بيدار به سجده و قيام می گذراندند. ميان پيشانی ها و رخسارهاشان نوبت گذاشته بودند (گاهی پيشانی و گاه رخسار روی خاك می نهادند) و از ياد بازگشت مانند اخگر و آتشپاره سوزان می ايستادند.

گويا پيشانی هايشان بر اثر طول سجده مانند زانوهای بزها (پينه بسته) بود، هر گاه ذكر خداوند سبحان به ميان می آمد، از ترس عذاب و كيفر و اميد به پاداش، اشك چشمانشان می ريخت، به طوری كه گريبان هاشان تر می گشت و می لرزيدند، چنان كه درخت در روز وزيدن تندباد می لرزد. (598)

## بخش دوم: روزه

605. عيد واقعی

«فی بعض الاعياد: إنما هو عيد لمن قبل الله صيامه و شكر قيامه و كل يوم لا يعصی الله فيه فهو عيد»

امام عليه‌السلام در يكی از اعياد فرمود: همانا امروز عيد است، برای كسی كه روزه اش مورد قبول و شب زنده داری اش مشكور باشد و هر روزی كه در آن معصيت خدا نشود آروز، عيد است. (599)

606. حكمت روزه

«حرس الله عباده المؤ منين بالصلوات و الزكوات، و مجاهده الصيام فی الايام المفروضات، تسكينا لا طرافهم، و تخشيعا لابصارهم، و تذليلا لنفوسهم»

خداوند متعال بندگان را ايمان خود را از فريبكاری های شيطان محفوظ و مصون می دارد، به وسيله نمازها و زكات دادن و تحمل مشقت به وسيله روزه گرفتن در روزهای مقرر (رمضان مبارك) و برای ايجاد آرامش در اعضای آنان و برای خاشع نمودن چشمان و رام كردن نفس ها. (600)

607. آزمايش اخلاص بندگان

«فرض الله... الصيام ابتلاء لا خلاص الخلق»

خداوند روزه را آزمايشی برای اخلاص بندگانش قرار داد. (601)

608. زكات بدن

«لكل شیء زكاة، و زكاة البدن الصيام»

برای هر چيزی زكاتی است و زكات بدن روزه گرفتن است. (602)

609. روزه دار ظاهری

«كم من صائم ليس له من صيامه إلا الجوع و الظما، و كم من قائم ليس له من قيامه الا السهر و العناء، حبذا نوم الاكياس و افطارهم»

بسا روزه داری كه از روزه اش جز گرسنگی و تشنگی نصيبی نيابد، و بسا شب زنده داری كه از عبادت شبانه اش جز رنج و بی خوابی بهره ای نبرد، خوشا خواب زيركان (عارف) و روزه خواری آنان! (603)

610. سپر عذاب

«... صوم شهر رمضان فانه جنة من العقاب»

روزه ماه رمضان سپر عذاب است. (604)

611. وقت افطار

«صلوا بهم المغرب حين يفطر الصائم»

نماز مغرب را هنگامی به پا داريد كه روزه دار روزه اش را می گشايد. (605)

## بخش سوم: زكات

612. زكات طلب

«إن الرجل إذا كان له الدين الظنون، يجب عليه إن يزكيه، لما مضی، إذا قبضه»

اگر كسی از ديگری طلبی داشته باشد كه نمی داند می پردازد يا نه، واجب است از وصول طلب به خاطر مدتی كه بر آن گذشته است، زكات آن را بپردازد. (606)

613. قسمت مال بين نيازمندان

«فی كتاب له إلی قثم بن العباس و هو عامله علی مكه: و إنظرلی ما اجتمع عندك من مال الله فاصرفه إلی من قبلك من ذوی العيال و المجاعة مصيبا به مواضع الفاقة و الخلات. و ما فضل عن ذلك فاحمله الينا لنقسمه فيمن قبلنا»

نامه ای است از اميرالمؤ منين عليه‌السلام به قثم بن عباس كه عامل و كارگزار آن حضرت در مكه بود: در آنچه از مال خدا در نزد تو گرد آمده، دقت و انديشه كن! سپس آن را به مصرف كسانی از عيالمندان و گرسنگانی كه در مكه در نزد و هستند برسان و اين در حالی باشد كه آن را به مواردی از فقر شديد و احتياجات مردم نيازمند برسانی و هر چه از اين مصارف زياد بيايد نزد ما بفرست تا آن را در ميان كسانی (از گرسنگان و محتاجان) كه نزد ما هستند قسمت كنيم. (607)

614. وسيله نگاهداری اموال

«حصنوا أموالكم بالزكاة»

اموال خويش را با دادن زكات نگاه داريد. (608)

615. رشد دارايی

«فرض الله... الزكاة تسبيبا للرزق»

خداوند زكات را و وسيله ای برای رسيدن (مردمان مستحق) به روزی قرار داد. (609)

616. تدبير برای روز نيازمندی

«أمسك من المال بقدر ضرورتك، و قدم الفضل ليوم حاجتك»

مال را به اندازه ای كه برايت لازم است نگاه دار و آنچه از احتياجت افزون است برای روز احتياجت (در قيامت و روز حساب) پيش بفرست. (610)

617. جمع آوری زكات

«من وصيته لمن يستعمله علی الصدقات: ثم احدر ألينا ما اجتمع عندك نصيره حيث أمر الله به، فاذا أخذها أمينك فأوعز إليه الا يحول بين ناقُة و بين فصيلها و لا يمصر لبنها فيضر ذلك بولدها، و لا يجهدنها ركوبا، وليعدل بين صواحباتها فی ذلك و بينها، و ليرفه علی اللاغب، و ليستأن بالنقب و الظالع، و ليوردها ما تمر به من الغدر، و لا يعدل بها عن نبت الارض إلی جواد الطرق، وليروحها فی اساعات، و ليمهلها عندالنطاف و الاعشاب، حتی تاءتينا بإذن الله بدنا منقيات، غير متعبات و لا مجهودات»

علی عليه‌السلام در توصيه به ماءمور جمع آوری زكات نوشت: اموالی را كه از زكات نزد تو گرد آمده، برای ما بفرست تا آنها را در مواردی كه خداوند دستور داده به مصرف رسانيم. وقتی چهار پايان را به امين خود سپردی، به او سفارش كن كه ميان شتر و كره اش جدايی نيافكند و همه شيرشان را ندوشد، به طوری كه به بچه آن ها آسيب رسد و از آن ها زياد سواری نگيرد و خسته شان نكند و در سواری گرفتن از آن ها عدالت را رعايت كند و چهارپای خسته و مانده را استراحت دهد و با چهارپايی كه سمش آسيب ديده و از راه مانده است مدارا كند، و به هر آبگيری كه می رسد آن ها را آب دهد و از زمين های سرسبز و علفزار به جاده های خشك و خالی نراند و هر از چند گاهی آن ها را استراحت دهد و در جاهايی كه آب و علف دارد، به آن ها فرصتی دهد كه آب بياشامند و بچرخند تا به اذن خداوند با تنی فربه و چاق و نا خسته و نارنجور به دست ما رسند. (611)

618. آداب جمع آوری زكات

«فی وصيته لمن يستعمله علی الصدقات: ثم امض إليهم بالسكينة و الوقار؛ حتی تقوم بيهم فتسلم عليهم، و لا تخدج بالتحية لهم»

امام علی عليه‌السلام در سفارش خود به كسی كه او را ماءمور جمع آوری زكات می كرد فرمود: سپس با آرامش و متانت به طرف ايشان حركت كن تا به ميان مردم آن آبادی برسی و توقف كنی و به آنان سلام كن، بدون اين كه در سلام گفتن آنان را تحقير نمايی. (612)

619. زكات پيروزی

«العفو زكاة الظفر»

گذشت، زكات پيروزی است. (613)

620. زكات با طيب خاطر

«إن الزكاة جعلت مع الصلاة قربانا لاهل الاسلام، فمن أعطاها طيب النفس بها، فإنها تجعل له كفارة و من النار حجازا و وقاية. فلا يتبعنها أحد نفسه، و لا يكثرن عليها لهفه. فإن من أعطاها غير طيب النفس بها، يرجو بها ما هو أفضل منها، فهو جاهل بالسنة، مغبون الاجر، ضال العمل، طويل الندم»

همانا زكات به همراه نماز برای نزديكی مسلمانان به خداوند قرار داده شده است. بنابراين، كسی كه با رضايت خاطر زكات را بپردازد، كفاره گناهان او و مايه نگهداری اش از آتش باشد، پس نبايد كسی دلی در پی زكاتی كه می پردازد داشته باشد و مرتبا افسوس خورد؛ زيرا كسی كه آن را از روی بی ميلی بپردازد و با اين حال، در قبال آن، به بهتر از آن (يعنی بهشت) چشم آمدی بندد، به نسبت (پيامبر) نادان است و در پاداش مغبون به كارش بيهوده و پشيمانی اش طولانی باشد. (614)

621. حكم غنيمت

«و من كلام له عليه‌السلام قاله لعبدالله بن زمعة لما طلب منه مالا فی خلافته: أن هذا المال ليس لی و لا لك، و إنما هو فی ء للمسلمين، و جلب أسيافهم فإن شركتهم فی حربهم، كان لك مثل حظهم، و إلا فجناة أيديهم لا تكون لغير أفواههم»

كلامی است از اميرالمؤ منين عليه‌السلام كه با اين كلام با عبدالله بن زمعه كه در هنگام خلافت اميرالمؤ منين عليه‌السلام بر آن حضرت وارد شد، در حالی كه مالی از وی طلب می كرد. امير فرمود: همانا اين مال نه به من تعلق دارد نه به تو، و جز اين نيست كه آن مال غنيمت و خراج مسلمانان است و مالی است كه شمشيرهای مسلمين آن را به دست آورده است، پس اگر تو در جنگ هايی كه ايشان كرده اند شركت داشته ای، تو هم مانند آنان، سهم و نصيبی داری و اگر چنين نيست، پس آنچه با دست های ايشان چيده شد (مقصود به دست آوردن غنايم است) جز برای خودشان مناسب نيست. (615)

622. زكات بدن

«لكل شیء ركاة، و زكاة البدن الصيام»

برای هر چيزی، زكاتی است و زكات بدن، روزه گرفتن است. (616)

## بخش چهارم: حج

623. مهم ترين وسيله قرب

«إن أفضل ما توسل به المتوسلون إلی الله... حج البيت و اعتماره فإنهما ينفيان الفقر و يرحضان الذنب»

بهترين وسيله تقرب به خدا، حج و عمره خانه خداست. اين دو فقر را می زدايند و گناهان را می شويند. (617)

624. در خانه خدا

«فيما أوصی عند وفاته: و الله الله فی بيت ربكم لا تخلوه ما بقيتم، فانه إن ترك لم تناظروا»

خدا را خدا را! در وصيت خود به هنگام وفات فرمود: خدا را! خدا را! در حق خانه پروردگارتان تا زنده ايد آن را وامگذاريد كه اگر رها شود، از عذاب مهلت داده نخواهيد شد. (618)

625. حرم امن الهی

«الكعبة جعله سبحانه و تعالی للاسلام علما، و للعائذين حرما، فرض حقه، و أوجب حجه، و كتب عليكم و فادته فقال سبحانه: و لله علی الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا، و من كفر فإن الله غنی عن العالمين»

خداوند سبحان كعبه را نشانی برای اسلام و حرم امنی برای پناه آورندگان به آن قرار داد. حج و ادای حق آن را واجب گرداند و همه را به زيارت آن فراخواند و فرمود: بر هر كسی كه بتواند، زيارت (كعبه واجب) است و آن كس كه كفر ورزد، خداوند از همه جهانيان بی نياز است. (619)

626. فلسفه حج

«فرض الله... الحج تقربة للدين.»

خداوند حج را برای نزديكی مسلمانان به يكديگر به نفع تقويت دين واجب كرده است. (620)

627. توجه به خانه خدا

«فرض عليكم حج بيته الحرام، الذی جعله قبلة للانام، ير دونه ورود الانعام، و یألهون إليه ولوه الحمام. و جعله سبحانه علامة لتواضعهم لعظمته، و اذعانهم لغزته»

خداوند زيارت بيت الحرام خود را كه قبله مردمانش كرده بر شما واجب گردانيد آنان همانند چارپايان (كه بر آب وارد شوند) به آن جا وارد می شوند و همچون كبوتران (كه به آشيانه خود باز می گردند) مشتاقانه به آن جا روی می آورند.

خداوند آن را نشانه ای برای فروتنی مردمان در برابر عظمت خويش و اعترافشان به قدرت و عزت خويش قرار داد. (621)

628. جهاد ناتوانان

«الحج جهاد كلی ضعيف»

حج كردم جهاد هر ناتوانی است. (622)

## بخش پنجم: جهاد

### 1. فلسفه جهاد، فضيلت جهاد

629. نيروی ايمان

«لرجل يود حضور اءخيه ليشهد نصر الله علی أعدائه فی الجمل: أهوی أخيك معنا! فقال: نعم. قال فقد شهدنا، و لقد شهدنا فی عسكر نا هذا أقوام فی أصلاب الرجال، و اءرحام النساء، سير عف بهم الزمان و يقوی بهم الايمان.»

مردی دوست داشت برادرش نيز می بود تا پيروزی خدا بر دشمنانش را در جمل ببيند. اميرالمؤ منين علی عليه‌السلام به آن شخص فرمود: آيا ميل و اراده برادر با ما بود؟ عرض كر: بلی! فرمود: آری! برادرت با ما حضور داشت در اين لكش و كارزار ما، گروه هايی حضور داشتند و شركت كردند كه هنوز در نهانگاه صلب مردان و يا رحم زنان قرار دارند و حتی ديده بر اين دنيا نگشوده اند و روزی فرا می رسد كه زمانه آنان را ناگهان و بی اختيار بيرون می آورد، ايمان به وسيله آنان تقويت می گردد. (623)

630. شهيد معرفت

«من مات منكم علی فراشه و هو علی معرفة حق ربه و حق رسوله و اهل بيته مات شهيدا، و وقع أجره علی الله، و استوجب ثواب ما نوی من صالح عمله، و قامت النية مقام اصلاته لسيفه»

هر كه در بستر خود بميرد، در حالی كه به حق پروردگار خود و حق رسول او و اهل بيت رسولش معرفت داشته باشد، شهيد مرده است و اجرش با خداست و سزاوار پاداش كردار نيكويی است كه (انجام آن را) در نيت داشته است و اين نيت جای شمشير كشيدن او را می گيرد. (624)

631. دری از درهای بهشت

«إن الجهاد باب من اءبواب الجنة، فتحه الله لخاصة أوليائه، و هو لباس التقوی، و درع الله الحصينة، و جنته الوثيقة»

به راستی جهاد دری از درهای بهشت است، كه خداوند به روی دوستان مخصوص خود گشوده است، و جهاد، لباس تقوا، زره محكم و سپر مطمئن خداست. (625)

632. جهاد ناتوانان و زنان

«الحج جهاد كل ضعيف... و جهاد المرأة حسن التبعل»

حج كردن جهاد هر ناتوان است و جهاد زن، خوشرفتار و اطاعت از شوهر است. (626)

633. عزت اسلام

«فرض الله... الجهاد عزا للاسلام»

خداوند... جهاد را برای عزت بخشيدن به اسلام واجب فرمود. (627)

634. جايگاه شهيد راه حق

«من كتاب له إلی معاويُة جوابا عن كتاب منه إليه: و أما قولك إن الحرب قد أكلت العرب الا حشاشات أنفس بقيت، إلا و من أكله الحق فالی الجنة، و من أكله الباطل فالی النار»

در قسمتی از نامه جوابيه خود به معاويه می فرمايد: اما اين كه گفته ای جنگ عرب را در كام خود فرو برده و جز نيمه جانی از او باقی نگذاشته است. بدان كه هر كسی در راه حق فرو خورده شود، رهسپار بهشت گردد و هر كه در راه باطل از بين رود راهی دوزخ گردد. (628)

635. هم اجر جهادگر شهيد

«ما المجاهد الشهيد فی سبيل الله بأعظم أجرا ممن قدر فعف؛ لكاد العفيف اءن يكون ملكا من الملائكة»

كسی كه در راه خدا جهاد و شهيد شود، اجرش بزرگ تر از كسی نيست كه بتواند گناه كند و عفت ورزد، انسان پاكدامن نزديك است كه فرشته ای از فرشتگان خدا شود. (629)

636. جامه خواری

«من تركه - يعنی الجهاد - رغبة عنه ألبسه الله ثوب الذل و شمله البلاء، وديث بالصغار و القمأة، و ضرب علی قلبه بالاسهاب، و أديل الحق منه بتضييع الجهاد»

كسی كه به جهاد بی ميلی كده، آن را فرو گذارد، خداوند جامه خواری و ردای بلا و گرفتاری بر او بپوشاند و به خواری و فرومايگی در افتد و بر دلش پرده های گمراهی زده شود و به سبب فرو گذاشتن جهاد، حق از او روی گردان شود و به باطل درافتد. (630)

637. چهار ركن جهاد

«الجهاد منها من دائم الايمان علی أربع شعب: علی الامر بالمعروف و النهی عن المنكر و الصدق فی المواطن، و شنان الفاسقين. فمن أر بالمعروف شد ظهور المومنين، و من نهی عن المنكر أرغم أنوف الكافرين، و من صدق فی المواطن قضی ما عليه، و من شنی ء الفاسقين و غضب لله، غضب الله له و اءرضاه يوم القيامة»

جهاد از پايه های ايمان، دارای چهار قسمت است: امر به معروف و نهی از منكر، صدق و راستی در هنگامه نبرد، كينه و دشمنی با فاسقان، آن كه امر به معروف كند، پشت مؤ منان را محكم كرده و آن كه نهی از منكر كند، بينی كافران را به خاك ماليده و كسی كه در ميدان های نبرد صادقانه بايستند، وظيفه اش را انجام داده و آن كه فاسقان را دشمن بدارد و به خاطر خدا خشم گيرد، خداوند به خاطر او خشم كند و او را در روز قيامت خشنود خواهد ساخت. (631)

638. مايه اعتلای اسلام

«... الجهاد فی سبيله، فاءنه ذروة الاسلام»

جهاد در راه حق كه مايه اعتلای اسلام است. (632)

639. نكات پيش از شروع جنگ

«و قال عليه‌السلام فی صفين: فو الله ما دفعت الحرب يوما إلا و أنا أطمع إن تلحق بی طائفةُ فتهتدی بی ت و تعشو إلی ضوئی، و ذلك أحب من أن أقتلها علی ضلالها»

امام علی عليه‌السلام در صفين فرمود: به خدا سوگند، يك روز جنگ را به تاءخير نيانداختم، مگر از اين رو كه اميد داشتم گروهی به من ملحق شوند و به سبب من هدايت شوند و در پرتو من بيارامند؛ اين را خوش تر دارم تا آنان را در حالی كه گمراهند بكشم. (633)

### 2. دعاهايی قبل از شروع جنگ

640. دعا هنگام رو به روی شدن با دشمن

«من دائه لما عزم علی لقاء القوم بصفين: اللهم رب السقف المرفوع... إن أظهرتنا علی عدونا، فجنبنا البغی و سددنا للحق، و إن أظهر تهم علينا فارزقنا الشهادُ، و اعصمنا من الفتنة»

دعای امام علی عليه‌السلام در آن هنگام كه آهنگ رويارويی با سپاه معاويه در صفين كرد:

خدايا! ای پروردگار آسمان برافراشته!.. اگر ما را بر دشمنمان پيروز گردانيدی، از ستم و تجاوزگری به دورمان دار و در راه حق استوارمان گردان و اگر آنان را بر ما چيره ساختی، شهادت را روزيمان كن و از فتنه و گمراهی محفوظمان دار! (634)

641. دعای روياروی

«اللهم إليك أفضت القلوب و مدت الاعناق... اللهم أنا نشكو أليك غيبة نبينا و كثرة عدونا، و تشتت أهوائنا»

امام علی عليه‌السلام در هنگام رويارويی با دشمن در جنگ می گفت خدايا! دل ها به سوی تو پر كشيده و گردن ها سوی تو كشيده شده است... پروردگارا! از نبودن پيامبرمان و زيادی دشمنانمان و پراكندگی خواسته هايمان، به درگاه تو شكايت می آوريم. (635)

642. رحمت خدا بر شما باد!

«انفروا - رحمكم الله - إلی قتال عدوكم، و لا تثاقلوا إلی الارض فتقروا بالخسف، و تبوؤ وا بالذل، و يكون نصيبكم الاخس، و إن أخا الحرب الارق و من نام لم ينم عنه»

رحمت خدا بر شما باد! به پيكار با دشمن خود بيرون رويد و كندی نكنيد كه با خواری و خفت برجای خواهيد ماند و پست ترين چير دنيا (فرومايگی و ذلت) نصيبتان خواهد شد. همانا سرباز رزمنده، بيدار است و آن (رزمنده ای) كه در خواب غفلت به سر برد، بداند كه دشمنش از او غافل نيست. (636)

### 3. اهتمام امير مؤ منان علی عليه‌السلام در جهاد

643. نهی از فرار

«لا تشتدن عليكم فرة بعدها كرة، و لا جولة بعدها حملة، و أعطوا السيوف حقوقها»

گريزی كه در پی آن بازگشت باشد و شكستی كه در پی اش حمله، بر شما سخت و ناگوار نيايد، حق شمشيرها را بگذاريد! (637)

644. محبوب ترين چيزها نزد علی عليه‌السلام

«عندما يوبخ أصحابه علی التوانی عن الجهاد: و إن أحب ما أنا لاق إلی الموت»

امام علی عليه‌السلام در ان جا كه ياران خود را به دليل سستی در امر جهاد توبيخ می كند، می فرمايد: برای من محبوب ترين چيزی كه ملاقاتش كنم مرگ است. (638)

645. پاكسازی زمين

«من كتابه الی عثمان بن حنيف: و سأجهد فی إن أطهر الارض من هذا الشخص المعكوس»

در نامه خود به عثمان بن حنيف می فرمايد: كوشش می نمايم كه زمين را از اين شخص واژگون و جسم منحرف (معاويه) پاك سازم. (639)

646. دعوت به جهاد هر حال

«إلا و إنی قد دعوتكم إلی قتال هولأ القوم ليلا و نهارا، و سرا و اعلانا، و قلت لكم، اغزوهم قبل أن يغزوكم، فو الله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا»

هان! من شما را شب و روز، در آشكار و نهان به نبرد با اين قوم فرا خواندم و به شما گفتم: پيش از آن كه آنان به شما يورش آورند، شما بر آنان بتازيد؛ زيرا به خدا سوگند، هيچ مردمی در دل سرزمين خودشان مورد حمله قرار نگرفت، جز آن كه به خاك مذلت افتاد. (640)

647. پيشگويی علی عليه‌السلام در نبرد خوارج

«فی حرب الخوارج: مصارعهم دون النطفة، و الله لا يفلت منهم عشرة و لا يهلك منكم عشرة»

در جنگ با خوارج فرمودند: قتلگاه آنان اين سوی نهر است، به خدا سوگند، از آنان ده نفر نخواهند گريخت و از شما ده نفر كشته نخواهند شد. (641)

648. جنگ در ركاب پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«لقد كنا مع رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقتل أبإنا و أبنإنا و أخواننا و أعمامنا؛ ما يزيدنا ذلك إلا أيمانا و تسليما، و مضيا علی اللقم، و صبرا علی مضض الالم، و جدا فی جهاد العدو»

ما در ركاب پيامبر خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود می جنگيديم و اين پيكار بر ايمان و تسليم ما می افزود، و ما را در جاده وسيع حق و صبر در برابر سوزش ناراحتی ها و كوشش در جنگ با دشمن ثابت قدم تر می ساخت. (642)

649. جانبازترين طايفه

«أما نحن فأبدل لما فی أيدينا، و أسمح عند الموت بنفوسنا»

ما (بنی هاشم) در آنچه درايم بخشنده تريم و در پيكار جانبازتريم. (643)

650. جنگ با حق ستيزان

«لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی من ادهان و لا أيهان. فتقوا الله عباد الله، و فروا إلی الله من الله، و امضوا فی الذی نهجه لكم، و قوموا بما عصبه بكم. فعلی ضامن لفلجكم آجلا، أن لم تمنحوه عاجلا»

به جان خودم سوگند كه در جنگ با حق ستيزان و فرورفتگان در ورطه گمراهی، هرگز سازشكاری و سستی روا نمی دارم. پس، ای بندگان خدا! از خدای بپرهيزيد و از عذاب خدا، به خدا بگريزيد و در راه روشنی كه فرا پيش شما نهاده است پيش رويد و به آنچه شما را بدان مكلف فرموده قيام كنيد! اگر در اين دنيا پيروزی نصيب شما نشد، علی پيروزی در آن دنيا را برای شما ضمانت می كند. (644)

651. اشتياق علی به جنگ

«و أيم الله لئن فررتم من سيف العاجلة، لا تسلموا من سيف الاخرة، و أنتم لهاميم العرب، و اسنام الاعظم، إن فی الفرار موجدة الله، و الذل اللازم، و العار الباقی. و إن الفار لغير مزيد فی عمره، و لا محجوز محجوب بينه و بين يومه. من الرائج إلی الله كالظمان يرد الماء؟الجنة تحت أطراف العوالی! اليوم تبلی الاخبار! و الله لانا أشوق أی لقائهم منهم إلی ديارهم»

به خدا سوگند، اگر از شمشير اين دنيا بگريزيد، از شمشير آن جهان نخواهيد رهيد. شما اشراف و بزرگان عرب هستيد. همانا فرار از جنگ موج خشم خداوند و خواری و ننگ جاويدان است. به زندگی گريزنده هرگز چيزی افزوده نگردد و چيزی مانع مرگش نشود. كيست كه همچون تشنه ای كه به آب می رسد به سوی حق رود؟ بهشت زير لبه های نيزه هاست. امروز نهان ها آزموده و آشكار می شوند. به خدا سوگند، كه من به رويارويی آنان بيش از آن اشتياق دارم كه آن ها برای رسيدن به خانه های خود مشتاق اند. (645)

652. جنگ صفين

«فی مقاتلة صفين لما غلب إصحاب معاوية علی الفرات: قد استطعمو كم القتال، فأقروا علی مذلة، و تأخير محلة، أو رووا السيوف من الدمأ ترووا من الماء؛ فالموت فی حياتكم مقهورين، و الحياة فی موتكم قاهرين»

در جنگ صفين آن گاه كه سپاه معاويه آب فرات را در اختيار گرفت، فرمود: (با اين اقدامشان) از شما خواستند تا دست به جنگ بگشاييد، اينك شما يا به خواری اعتراف كنيد و منزلت شجاعت و شرافت را از دست نهيد، يا شمشيرها را از خون ها سيراب كنيد تا از آب سيراب شويد، زيرا اگر زنده بمانيد، اما شكست خورده باشيد در حقيقت مرده ايد و اگر بميريد؛ اما پيروز شويد در حقيقت زنده ايد! (646)

653. آموزش جنگی

«من كتابه عليه‌السلام إلی أمرائه علی الجيش: من عبدالله علی بن أبی طالب أميرالمومنين إلی أصحاب المسالح، اءما بعد، فان حقا علی الوالی أن لا يغير علی رعيته فضل ناله. فاذا فعلت ذلك وجبت لله عليكم النعمة ولی عليكم الطاعُة، و أن لا تنكصوا عن دعوة، و لا تفرطوا فی صلاح، و أن تخوضوا الغمرات إلی الحق فأن أنتم لم تسقيموا لی علی ذلك لم يكن اءحد أهون علی ممن اعوج منكم، ثم أعظم له العقوبة و لا يجد عندی فيها رخصة، فخذوا هذا من أمرائكم»

در قسمتی از نامه خود به فرماندهان سپاهش می فرمايد: از بنده خدا علی بن ابی طالب اميرمؤ منان به نيروهايی مسلح: اما بعد، بر والی است كه به سبب نعمت های فراوانی كه بدو رسيده رفتارش نسبت به مردم تغيير نكند... اگر چنين كردم بر خداست كه شما را نعمت ارزانی دار و بر شماست كه از من فرمان بريد و هرگاه شما را فرا خواندم درنگ نكنيد و در انجام كارهای درست كوتاهی نورزيد و در راه حق در گرداب سختی ها فرو رويد، اما اگر در اين كارها با من راست و صادق نباشيد، هيچ كس در نظر من خوارتر از آن نباشد كه كج راهه می رود. در اين وقت او را كيفری سهمگين خواهم داد و او از كيفر من رهايی نخواهد يافت. شما نيز از فرماندهان خود همين پيمان را بگيريد. (647)

654. هدايت به راه روشن بهشت

«و قد جمع الناس بعد صفين و حضهم علی الجهاد فسكتوا مليا، فقال:... لقد حملتكم علی الطريق الواضح التی لا يهلك عليها إلا هالك من استقام فالی الجنة، و من زل فالی النار»

امام عليه‌السلام بعد از جنگ صفين و نهروان اصحابش را برای ادامه نبرد تحريص كرد و فرمود.. شما را به راه روشنی واداشتم كه جز افراد ناشايسته در آن هلاك نشوند، هر كس در اين راه استقامت كرد به جانب بهشت شتافت و كسی كه پايش لغزيد به جهنم روانه شد. (648)

### 4. آموزش نظامی

655. مبارز سركش به خاك افتد؟

«لا بنه الحسن: لا تدعون إلی مبارزة، و أن دعيت إليها فأجب، فان الداعی باغ، و الباغی مصروع»

امام علی به فرزند خود حسن عليه‌السلام فرمود: هرگز مبارز مطلب، اما اگر به مبارزه دعوت شدی بپذير، زيرا آن كه به مبارزه فرا خواند سر كش است و سركش به خاك افتد. (649)

656. حمايت از يكديگر در عرصه ميدان

«من كلامه لاصحابه فی ساحة الحرب بصفين: و أی امری منكم أحس من نفسه رباطة جأش عند اللقاء، و رای من أحد من أخوانه فشلا، فليذب عن أخيه بفضل نجدته التی فضل بها عليه كما يذب عن نفسه، فلو شاء الله لجعله مثله»

در قسمتی از سخنان آن حضرت در ميدان جنگ صفين آمده است: هر كدام شما كه در هنگام رويارويی با دشمن در دل خويش احساس دليری داشت و در برابر خود ترس و خوفی ديد، بايد به سبب برتری و دليری كه خداوند ارزانی اش داشته است، از برادر خويش دفاع كند، همان گونه كه از خويشتن دفاع می كند، زيرا كه اگر خدا می خواست او را نيز همچون ولی دلير می آفريد. (650)

657. ثابت قدم در جنگ

«لابنه محمد بن الحنفية لما أعطاه الراية يوم الجمل: تزول الجبال و لا تزل! عض علی ناجذك. أعر الله جمحمتك. تد فی الارض قدمك. ارم ببصرك أقصی القوم و غض بصرك و اعلم اءن النصر من عند الله سبحانه»

امام علی عليه‌السلام به فرزندش محمد بن حنفيه هنگای كه پرچم را به دست او داد فرمود: فرزندم! اگر كوه ها از جای كنده شوند، تو پابرجا باش.

دندان ها را روی هم بفشار. جمجمه ات را به خدا بسپار، قدمت را روی زمين چونان ميخ فرورفته ثابت بدار، چشم به آخرين صفوف دشمن بدوز، و ديده از نيروها و بارقه های شمشير آنان بپوش و خيره مباش و بدان كه پيروزی از نزد خداوند سبحان است. (651)

658. آموزش فنون جنگی

«فی تعليم الحرب و المقاتله: معاشر المسلمين، استشعروا الخشية، و تجلبوا السكينة و عضوا علی النواجذ، فانه أنبی للسيوف عن الهام و أكملوا اللامة و قلقوا السيوف فی أغمادها قبل سلها. و الحظوا الخزر و اطعنوا الشزر، و نافحوا بالظبا، و صلوا السيوف بالخطات و اعلموا إنكم بعين الله»

امام علی عليه‌السلام در آموزش فنون جنگ و جنگجويی می فرمايد: ای گروه مسلمانان! خدا ترسی را جامه زيرين خود كنيد و ردای آرامش را بپوشيد و دندان هايتان را بر هم بفشريد؛ زيرا كه اين كار تاءثير شمشيرها را بر سر كمتر می كند، زره كامل بپوشيد و پيش از بركشيدن شمشيرها آن ها را در نيامشان بجنبانيد و خشمگنانه با گوشه چشم بنگريد و از چپ و راست نيزه بزنيد و با تيزی شمشيرها ضربه زنيد و با پيش نهادن گام هايتان شمشيرها را به دشمن برسانيد و بدانيد كه زير نظر خدا هستيد. (652)

659. رموز شكست در جهاد

«أول ما تغلبون عليه من الجهاد، الجهاد بأيد يكم، ثم بألسنتكم، ثم بقلوبكم؛ فمن لم يعرف بقلبه معروفا، و لم ينكر منكرا، قلب فجعل أعلاه أسفه و أسفله أعلاه»

اولين چيزی كه در جهاد از آن شكست می خوريد، جهاد با دست هايتان است، بعد با زبان هايتان، سپس با دل هايتان، پس آن كه با دلش خوبی ها را نشناسد و با بدی ها به مبارزه برنخيزد، قلبش واژگونه می شود، بالای آن پايين و پايين آن بالا می شود. (653)

660. جايگاه سربازان مسلح و غير مسلح

«قدموا الدارع، و أخروا الحاسر، و عضوا علی الاضراس، فانه أنبی للسيوف عن الهام؛ و التووا فی أطراف الرماح، فإنه أمور للاسنة؛ و عضوا الابسار، فانه أربط للجاش، و أسكن للقلوب، و أميتوا الاصوات، فانه أطرد للفشل»

زره پوشان را در صف جلو و بی زرهان را در صفوف عقب قرار دهيد و دندان ها را برهم بفشاريد كه اين كار تأثير شمشير را بر سر كمتر می كند و در اطراف نيزه ها پيچ و تاب خوريد كه با اين كار در برابر نيزه ها بهتر می توان جا خالی كرد، ديدگان را فرو اندازيد كه اين كار بيشتر قوت قلب و آرامش دل می بخشد، صداهای خود را خاموش كنيد كه اين كار در زدودن ترس و سستی مؤ ثر است. (654)

661. جهاد سه گانه

«الله الله فی الجهاد بأموالكم و أنفسكم و ألسنتكم فی سبيل الله»

خدا را، خدا را، در مورد جهاد با اموال، جان ها و زبان های خويش در نظر بگيريد. (655)

662. نيروی خشم را تيز كنيد!

«من أحد سنان الغضب لله قوی علی قتل أشدأ الباطل»

هر كه برای خدا سرنيزه خشم خود را تيز كند، بر كشتن سردمداران باطل نيرومند گشته و پيروز شود. (656)

663. گزيده ترين سران سپاه

«وليكن آثر رؤ وس جندك عندك من واساهم فی معونته، و أفضل عليهم من جدته، بما يسعهم و يسمع من ورأ هم من خلوف أهليهم، حتی يكون همهم هما واحدا فی جهاد العدو؛ فان عطفك عليهم يعطف قلوبهم عليك... فافسخ فی آمالهم و ؤ اصل فی حسن الثناء عليهم و تعديد ما أبلی ذوو البلاء منهم؛ فان كثرة الذكر لحسن أفعالهم تهز الشجاع، و تحرض الناكل، إن شاء الله»

بايد گزيده ترين سران سپاه نزد تو آن كسی باشد كه با ديگران همياری كند و آنچه دارد به آنان ببخشد، چندان كه خود و خانودهده شان را كه بر جايی گذاشته اند به خوبی تأمين كنند، تا همگی در جهاد و مبارزه با دشمن هماهنگ شوند؛ چه مهربانی تو با آنان دل های ايشان را به تو مهربان می كند.

آرزوهای آنان را برآؤ ر و پيوسته از آنان ستايش و تقدير كن و زحمت سختی ديدگان را به زبان آر، كه ياد كردن فراوان از كارهای خوب آنان به خواست خدا دليران را برانگيزد و ترسوی سست اراده را تشويق كند إن شاء الله. (657)

664. نهی از آزار به زنان

«من وصية لعسكرده قبل لقاء العدو بصفين: لا تهيجوا النساء باذی. و ان شتمن أعراضكم و سببن أرأ كم، فإنهن ضعيفات القوی و الانفس و العقول، إن كنا لنومر بالكف عنهن و إنهن لمشركات»

وصيت اميرمؤ منان عليه‌السلام به سپاه خود پيش از برخورد با دشمن در صفين: با آزار به زنان، خشم آن ها را برنيانگيزيد و آن ها را به هيجان نياوريد، اگر چه به آبرو و عرض شما ناسزا گويند و به اميرانتان دشنام دهند؛ كه آن ها از جهت نيرو و جان و عقل ضعيف اند و به اين امر توجه كنيد كه ما چنان بوديم كه به خود داری از آزار زنان، در آن وقت كه مشرك بودند فرمان داده شده بوديم. (پس از اين خودداری در عصر اسلام، لازم تر است.) (658)

665. خصوصيات فرمانده سپاه

«للاشتر لما ولاه مصر: فالجنود - باذن الله - حصول الرعية، و زين الولاة، و عز الدين، و سبل الامن، و ليس تقوم الرعيه اءلا بهم. ثم لا قوام للجنود إلا بما يخرج الله لهم من الخراج الذی يقوون به علی جهاد عدوهم، و يعتمدون عليه فيما يصلحهم.

فول من جنودگ أنصحهم فی نفسك لله و لرسول و لامامك، و أنقاهم جيبا، أفضلهم حلما، ممن يبطی عن الغضب، و يستريح إلی العذر، و يرأف بالضعفاء، و ينبو علی الاقوياء و ممن لا يثير العنف، و لا يعقد به الضعف»

در فرمان حكومت مصر به اشتر می فرمايد: سپاهيان، به اذن خدا، دژهای مردم اند و زيور واليان و مايه توانمندی و ارجمندی دين و وسيله امنيت. مردم جز با بودن سپاهيان پايدار نمی مانند و سپاهيان نيز جز با خراجی كه خداوند برای آن ها مقرر فرموده است، قوام نمی گيرند، آنان به وسيله خراج در جهاد با دشمنانشان توانا می شوند و كار خود را بدان سامان می دهند. پس از سپاهيان خود آن كس را به فرماندهی برگزيدن كه به نظر تو برای خدا، و پيامبر او و پيشوايت از همه خير خواه تر است و از همه خير خواه تر است و از همه پاكدامن تر و بردبارتر می باشد. كسی كه دير به خشم آيد و با پوزش فرد مورد غضب آرام گيرد، با ناتوانان مهربان باشد و با زورمندان قاطع، خشونت او را برنيانگيزد و ناتوانی او را برجای ننشاند. (659)

666. سفارش علی در ميدان جنگ صفين

«قال لعسكره قبل لقاء العدو بصفين -: لا تقاتلو هم حتی يبدوكم، فانكم بحمدالله علی حجة، وتر ككم أياهم حتی يبدوؤ كم حجة أخری لكم عليهم، فاذا كانت الهزيمه بأذن الله فلا تقتوا مدبرا، و لا تصيبوا معورا، و لا تجهزوا علی جريح»

امام عليه‌السلام به سپاه خود قبل از برخورد با دشمن در صفين فرمود: با آن ها جنگ نكنيد تا آن ها آغاز به جنگ كنند؛ زيرا بحمدالله شما برحقيد و حجت با شماست و آغاز نكردن شما به جنگ از طرف آن ها حجت ديگری برای شما و به زيان آنهاست و هنگامی كه آن ها به خواست خدا شكست خوردند، فراری ها را نكشيد و آن كه از در ناچاری به كشف عورت خود پناهنده شد مكشيد و مجروحان را نكشيد. (660)

667. جايگاه امير لشكر

(وصيته عليه‌السلام لمعقل بن قيس الرياحی حين أنفذه إلی الشام): لا تقاتلن إلا من قاتلك... «فاذا لقيت العدود فقف من أصحابك وسلطا، و لا تدن من القوم دنو من يريد أن ينشب الحرب و لا تباعد عنهم تباعد من يهاب البأس حتی ياءتيك اءمری، و لا يحملنكم شنانهم علی قتالهم قبل دعائهم و الاعذار اليهم»

از سفارش های امام عليه‌السلام به معقل بن قيس هنگامی كه او را به صفين می فرستاد فرمود: جز با كسی كه با تو سر جنگ دارد، پيكار مكن... هرگاه دشمن را ديدی جايگاهت را در قلب لشكريانت قرار ده، نه آن قدر به دشمن نزديك شو چون كسی كه می خواهد آتش جنگ را روشن كند و نه آن قدر از دشمن دور شو چون كسی كه از جنگ می ترسد تا فرمان من برسد، و مبادا با آنان قبل از آن كه آن ها را به صلح دعوت كنيد و عذر خود را تمام گردانيد وارد جنگ شويد. (661)

### 5. شكايت جنگی علی عليه‌السلام

668. خطبه پس از حكمين

«بعد غارة الضحاك بن قيس صاحب معاوية علی الحاج بعد قصة الحكمين، و هو يستنهض أصحابه لماحدث فی الاطرف: أی دار بعد داركم تمنعون؟و مع أی بعدی تقاتلون؟»

اين خطبه از داستان حكمين (ابوموسی اشعری و عمروبن عاص) پس از آن كه ضحاك بن قيس به كاروان حج تاخت آن را غارت نمود، ايراد نموده است). كدامين خانه و وطن را جز خانه و وطن خود از اشغال بيگانگان ممنوع خواهيد ساخت؟

و با كدامين رهبر پس از من، به مديان نبرد وارد خواهيد شد؟! (662)

669. همه شما سياهی لشكريد!

«فی توبيخ بعض أصحابه: إنكم - و الله لكثير فی الباحات، قليل تحت الرايات، و إنی لعالم بما يصلحكم، و يقيم أودكم، و لكنی لا أری اصلاحكم بافساد نفسی»

امام علی عليه‌السلام در توبيخ اصحابش فرمود: سوگند به خدا، شما در صحنه ميدان های آرام انبوه می نماييد؛ ولی در زير پرچم های برافراشته در كارزار ذوب می شويد و اندك می گرديد و من آنچه را كه شما را اصلاح و كجی هايتان را راست می كند می دانم؛ ولی هرگز با فاسد كردن خويشتن شما را اصلاح نخواهم كرد. (663)

670. شكايت نامه به معاويه

«من كتابه إلی معاوية: إلاتری غير مخبر لك، و لكن بنعمة الله أحدث - إن قوما استشهدوا فی سبيل الله تعالی من المهاجرين و الانصار، و لكل فضل، حتی اءذا استشهد شهينا قيل: سيدالشهداء و خصه رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بسبعين تكبيرة عند صلاته عليه!»

امام علی عليه‌السلام در نامه خود به معاويه می نويسد: نه اين كه بخواهم به تو خبر دهم؛ بلكه به انگيزه ياد كردن نعمت خداوند می گويم، مگر نمی بينی كه گروهی از مهاجران و انصار در راه خدای تعالی شهيد شدند و هر يك از آنان را (به جای خود) ارزش و فضيلتی است، اما وقتی شهيد ما (حمزه) به شهادت رسيد، سيدالشهداء نام گرفت و رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در هنگام نماز خواندن بر او اختصاصا هفتاد تكبير گفت. (664)

671. كاش يك روز هم با شما نبودم!

«فو الله لو لا طمعی عند لقائی عدوی فی الشهادة؛ و توطينی نفسی علی المنية لاحببت إلا ألقی مع هولأ يوما واحدا، و لا ألتقی بهم أبدا»

به خدا سوگند، اگر من در هنگام پيكار با دشمن مشتاق نبودم و خود را برای مگر در راه خدا مهيا نكرده بودم، دوست داشتم حتی يك روز با اين مردم رو به رو نشوم و هرگز آن ها را ملاقات نكنم. (665)

672. شكوه از غفلت ياران

«فس استنفار الناس الی أهل الشام: لعمر الله - سمعر نار الحرب أنتم! تكادون و لا تكيدون، و تنتقص أطرافكم فلا تمتعضون، لا ينام عنكم و أنتم فی غفلة ساهون.... و الله إن امرا يمكن عدوه من نفسه يعرق لحمه، و يهشم عظمه، و يفری جلده، لعظيم عجزه ضعيف ما ضمت عليه جوانح صدر. أنت فكن ذالك إن شئت: فأما إنا فو الله دون إن اعطی ذلك ضرب بالمشرفية تطير منه فراش الهام، و تطيح السواعد و الاقدام، و يفعل الله بعد ذلك ما يشاء»

برای تشويق مردم به جنگ با اهل شام فرمود: سوگند به خدا، كه شما بد شعله ای برای آتش هستيد! زيرا به شما نيرنگ می زنند و شما نيرنگ نمی زنيد.

شهرهای شما را می گيرند و شما خشمگين نمی شويد (دشمن از شما غافل نيست و شما در غفلت و بی خبری به سر می بريد... به خدا سوگند، مردی كه دشمنش را بر خود چنان مسلط كند كه گوشتش را تا استخوان بخورد و استخوانش را در هم شكند و پوستش را بكند، مردی بس ناتوان و زبون است و در سينه اش دلی ضعيف دارد.

تو اگر خواهی چنين باشی باش! اما من به خدا سوگند، چنين نخواهم بود، بلكه با شمشيرهايی مشرفی چنان بر او خواهم نواخت كه ريزه استخوان های سر او بپرد و دست ها و پاها به هر سو پراكنده شود، از آن پس خدا هر چه خواهد بكند. (666)

673. شكايت از سستی مردم

«هو عليه‌السلام يستنهض الناس حين ورد خبر غزو الانبار بجيش معاوية، فلم ينهضوا: إلا و إنی قد دعوتكم إلی قتال هؤ لأ القوم ليلا و نهارا، و سرا و اعلانا و قلت لكم: اغزوهم قبل أن يغزوكم، فو الله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم إلا ذلوا، فتوا كلتم و تخاذلتم حتی شنت عليكم الغارات، و ملكت عليكم الاوطان»

اين خطبه را علی عليه‌السلام هنگامی كه خبر هجوم لشكريان معاويه به انبار به او رسيد و مردم از اين خبر تحريك نشده بودند، برای تحريك مردم فرمود:

آگاه باشيد! من شما را شب و روز، مخفی آشكار برای پيكار با اين قوم دعوت نمودم، و به شما گفتم: پيش از آن كه هجوم بياورند، شما بر آنان پيش دستی كنيد و بر آنان هجوم ببريد، سوگند به خدا، هيچ قومی در خانه خود مورد حمله و هجوم قرار نگرفت، مگر اين كه ذليل شد.

شما تكليف جهاد را به گردن يكديگر انداختيد و از يكديگر گسيختيد و بی ياور گشتيد تا در نتيجه غارتگری ها، شما را متلاشی ساختند و بر وطن های شما مسلط شدند. (667)

674. آيا زنانتان را نهی نمی كنيد!

«لما سمع عليه‌السلام بكاء السنأ علی قتلی صفين: «أتغلبكم نساؤ كم علی ما أسمع إلا تنهونهن عن هذا الرنين؟!»

هنگامی كه امام عليه‌السلام صدای شيون زنان بر كشتگان صفين را شنيد فرمود: آيا زنان شما با اين فرياد گريه كن من می شنوم بر شما چيره شده اند؟چرا آنان را از اين ناله و فغان باز نمی داريد؟! (668)

## بخش ششم: امر به معروف و نهی از منكر

675. افزايش رزق، دوری اجل

«إن الامر بالمعروف، و النهس عن المنكر، لخلقان من خلق الله سبحانه، و إنهما لا يقربان من أجل، و لا ينقصان من رزق»

امر به معروف و نهی از منكر دو صفت از صفات خداوند سبحان است و اين دو صفت، مرگ را نزديك نگردانند و از روزی آدمی نكاهند. (669)

676. امر به معروف و نهی از منكر با دست و زبان

«و أمر بالمعروف تكن من أهله، و أنكر المنكر بيدك و لسانك و باين من فعله بجهدك»

امر به معروف كن تا اهل آن شوی! و با دست و زبان نهی از منكر كن و با كوشش بسيار از كسی كه منكرات را انجام می دهد دوری گزين. (670)

677. فلسفه امر به معروف و نهی از منكر

«فرض اله... إلامر بالمعروف مصلحة للعوام، و النهی عن المنكر ردعا للسفهأ»

خداوند امر به معروف را به خاطر اصلاح توده مردم و نهی از منكر را برای جلوگيری از نابخردان از زشتی ها واجب كرد. (671)

678. چون قطره در برابر دريا

«ما أعمال البر كلها و الجهاد فی سبيل الله، عند الامر بالمعروف و النهی عن المنكر، إلا كنفثة فی بحر لجی»

تمامی اعمال و كارهای نيك، حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منكر، مانند قطره ای در مقابل يك دريای بزرگ و پهناور است. (672)

679. خطر رها كردن امر به معروف و نهی از منكر

من وصية عليه‌السلام للحسنين عليه‌السلام: «بعد إن ضربه ابن ملجم: لا تتركوا الامر بالمعروف و النهی عن المنكر فيولی عليكم شراركم، ثم تدعون فلا يستجاب لكم»

سفارش حضرت علی عليه‌السلام به حسنين عليها‌السلام پس از ضربت خوردن توسط ابن ملجم: امر به معروف و نهی از منكر را رها مكنيد كه در اين صورت بدان شما زمام امورتان را به دست می گيرند و آن گاه هر چه دعا كنيد، مستجاب نخواهد شد. (673)

680. نفرين خدا بر اين گروه!

«لعن الله الامرين بالمعروف التاركين له، و الناهين عن المنكر العاملين به!»

نفرين خدا بر آن كسانی كه امر به معروف كنند و خود آن را ترك گويند، و نهی از منكر كنند و خود مرتكب آن شوند! (674)

681. نهی از منكر

«علی عليه‌السلام لما كان جالسا فی اءصحابه فمرت بهم امراة جملية، فرمقها القوم بأبصارهم: إن أبصار هذه الفحول طوامح؛ و اءن ذلك سبب هبابها، فاذا نظر أحد كم إلی إمراة تعجبه فليلا مس أهله، فانما هی امراة كامرآة، فقال رجل من الخوارج (قاتله الله كافرآ ما اءفقهه) فوثب القوم ليقتلوه، فقال عليه‌السلام: رويدا انما هو سب بسب، أو عفو عن ذنب!»

حضرت علی عليه‌السلام در ميان نشسته بود، زنی زيبا از آن جا می گذشت، ياران به او نگريستند. آن حضرت عليه‌السلام فرمود: چشمان اين مردان نگرش شهوانی است و همين باعث كه اين مردان با دين آن زن به هيجان در آمدند.

پس هنگامی كه يكی از شما به زنی نگاه كرد كه برای او خوشايند بود، پس با زن خود نزديكی كند؛ زيرا جز اين نيست كه او هم زنی است مانند زن او.

مردی از خوارج گفت: خدا اين.. را بكشد! چه فقيه بزرگی است!

ياران حضرت حمله كردند تا او را بكشند. فرمود: صبر كنيد و او را مكشيد! جز اين نيست كه ناسزايی گفته است، پاسخ او يك ناسزا است يا بخشيدن گناه است! (675)

682. انواع امر به معروف و نهی از منكر

«أول ما تغلبون عليه من الجهاد الجهاد بأيديكم، ثم بألسنتكم، ثم بقلوبكم؛ فمن لم يعرف بقلبه معروفا، و لم ينكر منكرا، قلب فجعل أعلاة أسفله و أسفله أعلاه»

نخستين جهادی كه به زور از شما سلب می شود، جهاد با دستان شماست. سپس جهاد با زبان هايتان و آن گاه با دل هايتان. پس، هرگاه كسی در دل خويش كار نيك را نيك نداند و ستايش نكند و از كار زشت نفرت نورزد، واژگون شود و زير و زبر گردد. (676)

683. نهی از منكر

«عملی ردوا الحجر من حيث جأ فأن الشر لا يدفعه إلا الشر»

سنگ را با سنگ پاسخ دهيد؛ زيرا بدی را جز بدی دفع نكند. (677)

684. ماليدن بينی كافر به خاك

«من نهی عن المنكر أرغم أنوف الكافرين»

هر كه نهی از منكر كند، بينی كافران را به خاك مالد. (678)

685. نيكوترين امر و نهی

«.. أفضل من ذلك كلمة عدل عند إمام جائر»

نيكوترين (امر به معروف و نهی از منكر) گفتن سخن حق نزد پيشوای ستمگر است. (679)

686. از خواب غفلت بيدار شو!

«أفق أيها السامع من سكرتك، و استيقظ من غفلتك، و اختصر من عجلتك!»

ای شنونده! از مستی خود به هوش آی و از خواب غفلت بيدار شو و از شتاب بكاه (680)

687. از اين كار دور باش!

«احذر كل عمل اذا سئل عنه صاحبه أنكره أو عتذر منه»

از هر كاری كه اگر از كننده آن باز خواست شود آن را زشت شمارد يا از آن پوزش خواهد، دوری كن! (681)

688. اين گونه مباش!

«لا تكن ممن يرجو الاخرة بغير العمل... ينهی، و لا ينتهی»

چونان كسی مباش كه بی عمل به آخرت آمدی می بندد.. از خلاف كاری و گناه باز می دارد؛ اما خود باز نمی ايستد. (682)

689. دوری گزين از اين كار!

«احذر كل عمل يعمل به فی السر، و يستحی منه فی العلانية»

از هر كاری كه در نهان انجام می شود و در آشكارا از انجام آن شرم شود، دروی كن. (683)

690. بدتر از بد و خوب تر از خوب!

«إنه ليس شیء بشر من الشر الا عقابه، وليس شیء بخير من الخير الا ثوابه»

بدتر از بد، كيفر آن است و خوب تر از خوب، پاداش آن. (684)

691. نهی از كمك به نااهل

«ليس لواضع المعروف فی غير حقه، و عند غير أهله من الحظ فيما أتی إلا محمدة اللئام و ثناء الاشرار، و مقاله الجهال، مادام منعما عليهم ما اءجود يده! و هو عن ذات الله بخيل!»

برای كسانی كه بی جا و به افراد نامستحق و نا اهل نيكی می كنند، از اين نيكی بهره ای نباشد، مگر ستايش فرومايگان و مدح نابكاران و سخن نادانان كه تا وقتی به آن ها احسان و نيكی كند گويند: چه دست بخشنده ای دارد! حال آن كه در جايی كه به خدا مربوط می شود و در راه او بايد كمك كند، بخل می ورزد. (685)

692. بالاترين مرتبه نهی از منكر

«أيها المؤ منون! إنه من رای عدوانا يعمل به و منكرا يدعی اليه، فأنكره بقلبه فقد سلم و بری؛ و من أنكر بلسانه فقد أجر، و هو أفضل من صاحبه؛ و من أنكره بالسيف لتكون كلمة الله هی العليا و كلمة الظالمين هی السفلی، فذلك الذی اءصاب سبيل الهدی، و قام علی الطريق و نور فی قلبه اليقين»

ای مؤ منان! هر كس تجاوز را از سوی كسی ديد، يا دعوت به زشتكاری و خلافی را مشاهده كرد و در دل خويش به آن اعتراض نمود، به سلامت رهد و وظيفه اش را انجام داده باش و هر كه با زبانش به آن اعتراض كند، پاداش بيند و از آن اولی برتر است و هر كس با شمشير به مبارزه با آن برخيزد تا كلمه حق رو آيد و كلمه ستمگران و باطل پست گردد، هموست كه به راه راست رسيده و بر طريق حق شتافته و نور يقين را در دل خويش روشن كرده است. (686)

693. اول خود، سپس ديگری

«و انهوا عن المنكر و تناهوا عنه، فانما اءمرتم بالنهی بعد التناهی!»

از زشتكاری نهی كنيد و خود از انجام آن باز ايستيد؛ زيرا كه شما فرمان داريد ابتدا خود از كار زشت باز ايستيد و سپس ديگران را نهی كنيد. (687)

694. علت وجوب نهی از منكر

«ظهر الفساد، فلا منكر مغير، و لا زاجر مزد جر»

فساد ظاهر شد، نه كسی باقی مانده كه كار زشت را دگرگون كند و نه كسی كه از نافرمانی و معصيت باز دارد. (688)

## بخش هفتم: دوستی و دشمنی

695. برتر از نماز و روزه همه عمر

«صلاح ذات البين أفضل من عامه الصلاة و الصيام»

ايجاد صلح آشتی ميان دو تن، از نماز و روزه همه عمر برتر است. (689)

696. سه دستگی دوستان و دشمنان

«أصدقاوك ثلاتة و أعداوك ثلاثة، فأصدقاوك: صديقك، و صديق صديقك، و عدو عدوك. و أعداوك: عدوك، و عدو صديقك، و صديق عدوك»

دوستان تو سه دسته اند و دشمنانت نيز سه دسته اند، اما دوستانت عبارت اند از: دوستت، دوست دوستت، دشمن دشمنت؛ اما دشمنانت؛ دشمن تو، دشمن دوستت و دوست دشمن تو. (690)

697. رفتار با دشمن در عرصه نبرد

«لا تقاتلو هم حتی يبداء و كم، فانكم بحمدالله علی حجة، وتر ككم اءياهم حتی يبدا و كم حجة اءخری لكم عليهم. فاذا كانت الهزيمة باذن الله فلا تقتلوا مدبرا، و لا تصيبوا معورا، و لا تجهزوا علی جريح. و لا تهيجوا النساء باذی. و فی خبر: (... و لا تكشفوا عورة و لا تمثلوا بقتيل)»

با دشمن نجنگيد تا او جنگ را آغاز كند؛ زيرا شما بحمدالله حجت داريد و اين كه شما آنان را بگذاريد تا آغازگر جنگ باشند، حجت ديگری است در دست شما در برابر آنان. اگر به اذن خداوند دشمن شكست خورده و فراری شد، پشت كرده را نكشيد و به آن در چنگتان گرفتار آمده است صدمه نزنيد و كار زخمی را نسازيد و زنان را با آزار و اذيت برنيانگيزيد و در خبر آمده است: (... عورتی را كشف مسازيد و كشته را مثله نسازيد!) (691)

698. علاقه متقابل

«لا ترغبن فيمن زهد عنك»

نسبت به كسی كه به تو بی علاقه است علاقه مند مباش! (692)

699. اهميت رفيق

«سل عن الرفيق قبل الطريق»

پيش از راه درباره همراه پرس و جو كن. (693)

700. دوستی با برادر

«احمل نفسك من أخيك عند صرمه علی الصلة.. و عند جموده علی البذل... و أياك إن تضع ذلك فی غير موضعه، أو إن تفعله بغير أهله»

چون برادرت از تو ببرد خود را به پيوند با او وادار... و چون بخل ورزد از بخشش دريغ مدار... مبادا اين نيكی را آن جا كنی كه نبايد يا درباره آن كس كه نشايد. (694)

701. همه پل های پشت سر را خراب مكن!

«إن اردت قطيعة أخيك فاستبق له من نفسك بقية يرجع إليها إن بدا له ذلك يوما»

هرگاه خواستی از برادرت ببری، مانده ای از دوستی خود برای او بگذار كه اگر روزی آن مقدار برايش آشكار شود به آن باز گردد و همه پل ها را پشت سر او خراب نكن؛ بلكه جايی برای بازگشت او و پيوند مجدد دوستی باقی گذار). (695)

702. دوستان حضرت محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

«إن ولی محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من أطاع الله و أن بعدت لحمته، و أن عدو محمد من عصی الله و أن قربت قرابته!»

همانا دوست و نزديك حضرت محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسی است كه خدا را پيروی كند، هر چند پيوند نسبی اش دور باشد، و دشمن آن حضرت كسی است كه خدا را معصيت كند، هر چند خويشاوندی اش نزديك باشد (696).

703. پند و اندرز برادر

«و امحض أخاك النصيحة، حسنة كانت أو قبيحة»

در پندی كه به برادرت می دهی، زيبا باشد آن پند يا زشت، صميمی باش. (697)

704. هدايت دشمنان

(قال فی القتال بصفين) «... و أما قولكم شكا فی أهل الشام! فو الله ما دفعت الحرب يوما الاو انا اطمع ان تلحق بی طائفه فتهتدی بی ت و تعشو اءلی ضوئی، و ذلك أحب إلی من أن أقتلها علی ضلالها، و إن كانت تبوء باثامها»

امام عليه‌السلام در جنگ صفين فرمود... امام اين كه گفتی: در مبارزه با شاميان در ترديدم به خدا سوگند، يك روز جنگ را به تأخير نيانداختم، جز به اميد اين كه عده ای از آنها به جمعيت ما ملحق و به وسيله من هدايت گردند و از نور من بهره مند شوند و اين كار برای من بهتر است از كشتن آنان در حال گمراهی، گرچه در اين صورت نيز به جرم گناهانشان گرفتار شوند. (698)

705. سپری نگهدارنده!

«أيها الناس! إن الوفأ توأم الصدق، و لا أعلم جنة أوقی منه»

ای مردم! همانا درستی وفاداری تؤأم با صدق و راستگويی است و من سپری نگهدارنده تر از راستی سراغ ندارم. (699)

706. صلح مايه آرامش

«لا تدفعن صلحا دعالك إليه عدوك و لله فيه رضا، فان فی الصلح دعة لجنودك و راحة من همومك، و اءمنا لبلادك، و لكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحد، فان العدو ربما قارب ليتغفل فخد باالحزم، و اتهم فی ذلك حسن الظن»

ای مالك! هرگز آشتی و صلحی كه دشمن به تو پيشنهاد می كند و رضای خدا در آن است را رد مكن زيرا صلح مايه آسايش لشكر و آرامشی برای تو از غم ها و امنيت برای مملكت است؛ ولی زنهار! زنهار! هر چه می توانی پس از پذيرش صلح از دشمنت بر حذر باش، چرا كه دشمن گاهی نزديك می شود كه غافلگير سازد، پس دورانديش را به كار گير و در اين مورد خوش بينی را متهم نما! (700)

707. بال محبت من

«تلن حاشيته يستدم من قمه المودة»

كسی كه بال محبت بگستراند، محبت خويشانش ادامه خواهد يافت. (701)

708. دشمن ظالم، يار مظلوم

«قال للحسن و الحسين عليه‌السلام كونا للظالم خصما، و للمظلوم عونا»

امام علی عليه‌السلام به امام حسن و امام حسين عليه‌السلام فرمود: دشمن سرسخت ستمگر و ياور و همكار مظلوم باشيد. (702)

709. وای بر ايشان!

«بوسا لمن خصمه عند الله الفقراء و المساكين و السائلون و المدفوعون، و الغارمون و ابن السبيل!»

وای بر كسانی كه دشمنانشان در پيشگاه خداوند فقيران و بيچارگان و محرومان از حق و ورشكستگان و در راه ماندگان باشند! (703)

710. خشنودی روز قيامت

«من شنی ء الفاسقين و غضب الله، غضب الله له و أرضاه يوم القيامه»

كسی كه با فاسقان دشمنی كند و برای خدا خشمگين شود، خدا به نفع او خشمگين شود و روز قيامت او را خشنود سازد (704)

711. حذر از دوستی با فاجر نابكار

«يا بنی! أياك و مصادقه الفاجر، فانه يبيعك بالتافه»

كسی كه با فاسقان دشمنی كند و برای خدا خشمگين شود، خدا به نفع او خشمگين شود و روز قيامت او را خشنود سازد (705)

712. مصونيت از دشمن

«مقاربة الناس فی أخلاقهم أمن من غوائلهم»

هماهنگی با اخلاق مردم در موارد مشروع ايمنی و مصونيت از دشمنی و كينه های آنان می باشد. (706)

713. پاس داشتن دوستی

«أعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان و أعجز منه من ضيع من ظفر به منهم»

ناتوان ترين مردم كسی است كه از به دست آوردن برادران عاجز است و ناتوان از او كسی است كه با برادران قبلی دوستی را نتواند پاس دارد و آن را ضايع كند! (707)

714. خويشاوندی اكتسابی

«المودة قرابة مستفادُة»

دوستی، خويشاوندی اكتسابی است. (708)

715. گذشت بر دشمن

«إذا قدرت علی عدوك فاجعل العفو عنه شكر للقدارة عليه»

زمانی كه بر دشمنت قدرت يافتی، با گذشت بر او، شكر اين نعمت را ادا (709) كن.

716. محبت و دوستی پدران

«مودة الابأ قرابة بين الابناء و القرابة إلی المودة احواج من الموده الی»

محبت و دوستی پدران، خويشاوندی فرزندان است، و خويشاوندی به مهر و محبت نيازمندتر است از مهرورزی به خويشاوندی. (710)

717. ملامت دوستانه عاتب

«أخاك بالاحسان إليه، و اردد شره بالانعام عليه»

دوستت را با احسان به او سرزنش كن و با انعام بر او، شرش را از خود برگردان. (711)

718. رغبت در دوستی

«زهدك فی راغب فيك نقصان حظ ورغبتك فی زاهد فيك ذل نفس»

بی ميلی نسبت به آن كه به تو علاقه مند است دليل كمی بهره تو در دوستی است و تمايل تو نسبت به كسی كه به تو بی اعتناست، سبب خواری تو است. (712)

719. نيمی از خردمندی

«التودد نصف العقل»

اظهار محبت و دوستی، نيمی از خردمندی است. (713)

720. رفاقت با رسولان الهی

«بادروا بأعمالك تكونوا مع جيران الله فی داره، رافق بهم رسله، و أزارهم ملائكته»

با اعمال خود (از يكديگر) پيش بگيريد تا با همسايگان خدا در خانه او باشيد؛ كسانی كه خداوند پيامبران خود را با آنان رفيق و همنشين كرده و فرشتگانش را به ديدار آن ها فرستاده است. (714)

721. بپرهيز از دوست احمق!

«يا بنی! أياك و مصادقه الاحمق، فانه يريد إن ينفعك فيضرك و أياك و مصادقه البخيل، فانه يبعد عنك أحوج ما تكون اليه، و أياك و مصادقه الفاجز، فانه يبيعك بالتافه، و اياك و مصادقه الكذاب فانه كالسراب يقرب عليك البعيد و يبعد عليك القريب»

فرزندم! از دوستی با احمق بر حذر باش؛ چرا كه می خواهد به تو سود رساند؛ اما در عوض زيان می رساند، و از رفاقت با بخيل بپرهيز، زيرا هنگامی كه به او نيازمندی از تو روی گردان می شود، و از دوستی با فاجر (گناهكار پرده در) دوری كن؛ چرا كه تو را به اندك چيزی می فروشد، و از دوستی با دروغ پرداز خود داری نما؛ چرا كه چون سراب است، دور را به تو نزديك و نزديك را دور نشان می دهد. (715)

722. فراوانی ياران

«من لان عوده، كثفت أغصانه»

كسی كه ساقه وجودش نرمش دارد، دوستان و يارانش فراوان اند. (716)

723. دشمنی با پيمان شكنان

«أنا حجيج المارقين، و خصيم الناكثين المرتابين»

من استدلال كننده با منحرفان از دين هستم؛ ولی با پيمان شكنان و شك كنندگان در حقيقت اسلام دشمنی آشتی ناپذيرم. (717)

724. نيكی و احسان

«لا يزهدنك فی المعروف من لا يشكر لك، فقد يشكرك عليه من لا يستمتع بشی ء منه، و قد تدرك من شكر الشاكر أكثر مما أضاع الكافر، و الله يحب المحسنين»

مبادا ناسپاسی افراد در برابر احسانت تو را بدان بی رغبت كند، بسا كسی كه از احسان تو بهره مند نشده از كارت سپاسگزاری كند و تو از قدردانی او بيش از بی اعتنايی آن ناسپاس استفاده ببری و خداوند نيكوكاران را دوست می دارد. (718)

725. دام محبت و دوستی

«البشاشة حبالة المودة»

خوشرويی دام محبت و دوستی است. (719)

726. دو گروه هلاك شدند!

«هلك فی رجلان: محب غال، و مبغض قال»

در راه من دو گروه هلاك شوند: دوست افراطی و دشمن كينه توز (720)

727. حسد و دوستی

«حسد الصديق من سقم المودةُ»

حسد بردن بر دوست از نادرسی در محبت به اوست. (721)

728. از منافقان حذر كن!

«فی خطبة يصف فيها المنافقين: أحذر كم اءهل النفاق، فانهم الضالون المضلون، والزالون المزلون، يتلونون ألوانا، و يفتنون افتنانا و يعمدونكم بكل عماد، و يرصدونكم بكل مرصاد، قلوبهم دوية، و صفاحهم نقية. يمشون الخفاء و يدبون الضراء و صفهم دوأ، و قولهم شفاء، و فعلهم الداء العياء حسدة الرخاء و موكدو البلاء و مقنطو الرجاء لهم بكل طريق صريع، و اءلی كل قلب شفيع، و لكل شجو دموع يتقارضون الثناء، و يتراقبون الجزأ: أن سألوا الحفوا، و اءن عذلوا كشفوا و أن حكموا أسرفوا»

«قد عدوا لك حق باطلا، و لك قائم ملائلا، و لك حی قاتلا، و لكل باب مفتاحا، و لك ليل مصباحا، يتوصلون إلی الطمع بالياس ليقيموا به أسواقهم، و ينفقوا به أعلاقهم، يقولون فيشبهون، و يصفون فيمودهون، قد هونوا الطريق، و أضلعوا المضيق، فهم لهة الشيطان، و حمة النيران»؛ (أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

اميرالمومنان عليه‌السلام در اين خطبه منافقين را توصيف می فرمايد: از اهل نفاق بر حذر می دارم؛ زيرا كه آنان هستند كه گمراهان و گمراه كنندگان و لغزندگان و عوامل لغزش. به طور دايم در حال رنگ عوض كردن و غوطه خوردن در آشوب ها می باشند و هدف آنان قرار دادن شما در سختی ها و حوادث سنگين است و برای شما از هر طرف كمين می گيرند.

دل های آنان بيمار است و چهره های آنان پاك نما. كار آنان حركت های مخفيانه است و برای، در پنهانی ها می خزند وصفشان دارو است و سخنشان وعده شفا می دهد و كارشان درد علاج ناپذير است.

حاسدان رفاه و آسايش مردم و تقويت كننده بلا و مصيبت و نوميدكنندگان اميدواران هستند در هر راهی (كه در حيات اجتماعی برای سعادت انسان های كشيده شده است افتاده ای را بر خاك هلاكت افكنده اند و برا منحرف ساختن هر قلبی به سوی خويش وسيله ای آماده دارند و برای هر اندوهی اشك ها در اختيار، تبادل در مدح و تعريف يكديگر دارند و در انتظار پاداش دادن به يكديگرند، اگر سوالی كنند اصرار ورزند و اگر كسی را ملامت كنند اسرار او را فاش سازند و اگر حكم كنند اسراف بورزند.

برای هر حقی باطلی آماده دارند و برای هر واقعيت راست، عاملی برای انحراف، و برای هر زنده ای كشنده ای و برای هر دری كليدی در آستين و برای هر تاريكی چراغی مهيا.

برای وصول به آنچه كه طمع در آن دراند اظهار نوميدی و استغناء از آن نمايند تا بازارهای خود را برپای دارند و كالای خود را به فروش برسانند، سخن می گويند تا مردم را به اشتباه بياندازند و توصيف می كنند و باطل را با آن می آرايند و يا حق را با آن تيره و زشت می سازند. راه برای وصول به ضلالت را كج و پيچيده می نمايند.

آنان هستند گروه شيطان و شديدترين نقطه آتش ها آنان حزب شيطان اند، بدانيد حزب شيطان اند كه زيانكارند. (722)

729. جايگاه زبان مومن و دل منافق

«إن لسان المؤ من من ورأ قلبه و إن قلب المنافق من ورأ لسانه»

قطعی است كه زبان شخص با ايمان در پشت قلب او، و قلب منافق پشت زبان اوست. (723)

730. همنشينی با پيامبران

«و اعلموا إنه من يتق الله يجعل له مخرجا له مخرجا من الفتن. و نورا من الظلم، و يخلده فيما اشتهت نفسه، و ينزله منزل الكرامة عنده، فی دار اصطنعها لنفسه، ظلها عرشه، و نروها بهجته، و زوارها ملائكته، و رفقاؤ ها رسله»

بدانيد هر كسی از خدا بترسد، خداوند برای بيرون شدن و رهايی اش از فتنه ها و گمراهی ها راهی قرار دهد و در تاريكی ها نوری و او را در آنچه كه می خواهد بهشت جاويدان سازد و در جايگاهی با كرامت نزد خود جايش دهد، در سرايی كه خداوند آن را برای خويش برگزيده است و سايه آن عرش خداست و روشنايی اش جمال و سرور او و زائرانش فرشتگان او و همنشينانش پيامبران او. (724)

731. بهترين همنشين

«لا قرين كحسن الخلق»

هيچ همنشينی بهتر از الخلاق خوب نيست. (725)

732. دوست واقعی

«لا يكون الصديق صديقا حتی يحفظ اءخاه فی ثلاث: فی نكبته: و غيبته و وفاته»

دوست هنگامی به حقيقت دوست است كه دوستی برادر خويش را در سه حال نگاه دارد، در حال نكبت و در حال زمان غيبت، و پس از رحلت. (726)

733. دشمن خدا

«إن أبغض الخلائق الی الله رجلان: رجل و كله الله إلی نفسه، فهو جائر عن قصد السبيل، مشغوف بكلام بدعة، و دعاء ضلالة، فهو فتنه لمن افتتن به، ضال عن هدی من كان قبله، مضل لمن اقتدی به فی حياته و بعد وفاته، حمال خطايا غيره رهن بخطيئته»

همان خداوند دو كس را بيشتر از هر كس ديگر دشمن می دارد: نخست مردی كه خدا او را به خودش واگذار كرد0 كه به دنبال هوای نفس رود و گرد دين نگردد پس چنين كسی از راه راست منحرف و دلباخته سخنان بدعت آميز و شيفته دعوت به گمراهی است، پی او برای كسانی كه گول سخنان وی را بخورند موجب فتنه است و خود از راه راست آنان كه قبل از او بوده اند به سوی گمراهی می كشاند، خطاها و گناهان ديگران را به گردن گرفته و خود در گرو خطاهای خويشتن می باشد. (727)

734. خداوند دوست خود را وا نمی گذارد!

«لا تجعلن أكثر شغلك بأهلك و ولدك فان يكن أهلك و ولدك أليأ الله، فإن الله لا يضيع أوليأه، و إن يكونوا أعداء لله فما همك و شغلك بأعدأ الله!؟»

اكثر اشتغالت را بر خانواده و فرزندت مگذار، زيرا اگر خانوده ات دوستان خدا باشند، خداوند هرگز دوستان خود را ضايع نمی سازد و اگر دشمنان خدا باشند، چرا بايد به دشمنان خدا اهميت بدهی و خود را به آنان مشغول بسازی. (728)

735. دشمنی مردم با آنچه نمی دانند

«الناس أعدائ ما جهلوا»

مردم، دشمن چيزی هستند كه نمی دانند. (729)

736. بدترين دوستان

«شر لا خوان من تكلف له»

بدترين برادران و دوستان كسی است كه انسان برای او در رنج و مشقت قرار گيرد. (730)

737. دعا به رفاقت پيامبران

«نسال الله منازل الشهداء. و معايشة السعداء، و مرافقة الانبياء»

از خدا مقام و منزلت شهيدان و زندگی كردن با نيك بختان و دوستی و همنشينی با پيامبران را درخواست می كنم. (731)

738. دوستان و دشمنان علی عليه‌السلام

«لو ضربت خيشوم المؤمن بسيقی هذا علی اءن يبغضنی؛ و لو صببت الدنيا بجماتها علی المنافق علی أن يحبنی ما أحبنی؛ و ذلك إنه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؛ إنه قال: يا علی! لا يبغضك مؤمن و لا يحبك منافق»

اگر با اين شمشيرم به بينی شخص با ايمان بزنم كه مرا دشمن بدارد، ندارد و اگر همه دنيا را به كيسه منافق بريزم كه به من محبت بورزد هرگز نورزد، اين برای آن است كه قضا بر زبان پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جاری گشته است كه فرموده: ای علی! هيچ مؤ منی عداوت به تو نورزد و هيچ منافقی به تو محبت نكند. (732)

739. دوستی افراطی

«سيهلك فی صنفان: محب مفرط يذهب به الحب الی غير الحق، و مبغض مفرط يذهب به البغض إلی غير الحق، و خير الناس فی حالا النمط الاوسط فالزموه»

به زودی درباره من دو گروه هلاك می شوند: دوست افراط گر كه محبت من او را به سوی غير حق باطل می كشاند و دشمن تفريط گر كه عدوت با من، او را هم به سوی غير حق باطل می كشاند و بهترين مردم از نظر تشخيص و وضع روحی درباره من، صنف متوسط و معتدل است كه افراط و تفريط نمی كند. (733)

740. ناتوان در مقابل دشمن

«والله أن امرا يكمن عدوه من نفسه يعرقی لحمه، و يهشم عظمه، و يفری جلده، لغظيم عجزه، ضعيف ما ضمت عليه جوانح صدره»

به خدا سوگند، كسی كه به دشمن آن فرصت راب دهد كه گوشتش را از استخوان جدا كند، استخوانش را بشكند، پوستش را بيرون آورد، در عاجز بودن به انتها رسيده است و هيكلش ضعيف و بی ارزش است. (734)

741. سزاوار نام دشمن

«من لم يبالك فهو عدوك»

كسی كه به تو بی اعتنايی می كند، دشمن توست. (چون امر تو را اجرا نكرده است) (735)

742. نبايد خود را از دشمن ايمن پنداشت

«من نام لم ينم عنه»

اگر كسی بخوابد، دشمنش نمی خوابد. (736)

743. بخشش بر دشمن

«تجاوز عند المقدرة و احلم عند الغضب»

عصبانيت را فرو نشان و به هنگام غضب بردبار باش و آن موقع كه بر دشمن دست يافتی او را ببخش. (737)

744. دستيابی به دوستی با ديگران

«من ضيعه الاقرب أتيح له الا بعد»

هر كس كه نزديكانش او را ضايع كنند، دوستی و الفت با ديگران را به دست آورد. (738)

# فصل سوم: توصيف دنيا

## بخش اول: نعمت خداوندی

### 1. ثروت

مال و ثروت

745. مايه شهوت

«المال مادة الشهوات»

مال مايه شهوت هاست. (739)

746. وصی خويش در اموال باش!

«يابن آدم! كن وصی نفسك فی مالك، و اعمل فيه ما توثر إن يعمل فيه من بعدك»

ای فرزند آدم! تو خود در اموال و دارايی وصی خويش باش و امروز بدان گونه در آن عمل كن كه می خواهی بعد از تو عمل كنند. (740)

747. سرور نابكاران

«إنا يعسوب المؤ منين، و المال يعسوب الفجار»

من امير مؤمنانم و مال دنيا پيشوای بدكاران. (741)

748. مال پند دهنده!

«لم يدهب من مالك ما و عظك»

از دستت نرفته است هر مالی كه به تو پندی داده است. (742)

749. دو شريك مال انسان

«لكل امری فی مله شريكان الوارث و الحوادث»

هر انسانی در مال خود دو شريك دارد: وارث و حوادث. (743)

750. بهتر از مال به جای مانده

«إن اللسان الصالح يجعله الله تعالی للمرء فی الناس، خير له من المال يورثه من لا يحمده»

زبان صالحی كه خداوند برای يك انسان عنايت فرمايد تا انسان آن زبان صالح را در ايجاد سعادت برای مردم به كار ببرد، برای او بهتر است از مالی كه ان را برای كسی به ارث بگذارد كه سپاسش را به جای نياورد. (744)

751. بذل در راه خدا

«لا اموال بذلتموها للذی رزقها»

اموال خويش را در راه آن كس كه به شما داده، بذل نمی كنيد (745)

752. بدترين فقر، بهترين ثروت

«لا غنی كالعقل؛ و لا فقر كالجهل»

هيچ ثروتی مانند عقل نيست و هيچ فقری مانند جهل نيست. (746)

753. بزرگ ترين بی نيازی

«الغنی الاكبر الياس عما فی أيدی الناس»

بزرگ ترين بی نيازی ان است كه به آن چه در دست مردم است بی اعتنا باشی. (747)

754. سودمندترين مال

«لا مال أعود من العقل»

هيچ مال سودمندتر از خرد نيست. (748)

755. رضا به روزی مقدر

«لا مال اذهب للفاقة، من الرضا بالقوب»

هيچ مالی از رضامندی به قوت مقدر، حاجت برآورتر نيست. (749)

وظيفه توانگران

756. كفالت فقير

«... لا يعول غنيهم فقی هم.»

ثروتمندان امروز زندگی مستمندان را تكفل نمی نمايند. (750)

757. بهتر از فروتنی

«اغنياء ما أحسن تواضع لا غنياء للفقراء طلبا لما عند الله! و أحسن منه تيه الفقرء علی الاغنياء اتكالا علی الله»

چه نيكو است فروتنی توانگران در برابر تنگدستان، مشروط بر اين كه اين فروتنی برای طلب چيزی يا پاداشی بوده باشد كه در نزد خداست و بهتر از اين از تواضع اغنياء در برابر فقرا) عزت نفس و بی اعتنايی تهيدستان در برابر توانگران است، مشروط بر اين كه كار برای اعتماد و اتكال بر خداوند باشد. (751)

758. وای بر خصم فقر!!

«بوسا لمن خصمه - عند الله - الفقراء و المساكين و السائلون و المدفوعون، و الغارمون و ابن السبيل!»

وای به حال كسی كه - دشمنش در نزد خدا - فقرا، بيچارگان، درماندگان، غلامان، ورشكستگان و در راه ماندگان باشند. (752)

759. رد سفره ثروتمندان

«من كتابه إلی عامله بالبصرة عثمان بنی حنيف: ما ظننت إنك تجيب إلی طعام قوم عائلهم مجفو، و غنيهم مدعو»

امام علی عليه‌السلام در نامه خود به عثمان بن حنيف، كارگزار خويش در بصره نوشت: گمان نمی كردم دعوت كسانی را بپذيری كه فقيران را كنار می زنند و ثروتمندان را دعوت می نمايند. (753)

760. تساوی عرض حاجت نزد مؤمن و خدا

«من شكا الحاجة إلی مؤ من، فكانه شكاها الی الله، و من شكاها إلی كافی، فكانما شكا الله»

هر كه نياز خود را نزد مؤ من ببرد، گويا نزد خدا برده است و كسی كه نيازش را نزد كافری ببرد، گويا از خدا شكايت كرده است. (754)

761. خوراك تهي دستان در اموال توانگران

«إن الله سبحانه فرض فی اموال الاغنياء أقوات الفقراء؛ فما جاع فقير الا بما متع به غنی، و الله تعالی سائلهم عن ذلك»

خداوند سبحان خوراك تهيدستان را در اموال توانگران قرار داده است، پس هيچ تهيدستی گرسنه نماند، مگر به سبب اين كه ثروتمند از حق او بهره مند شده است و خدای بزرگ در اين باره از آنان باز خواست می كند. (755)

762. همدرد واقعی

«الله الله! إن تشكوا إلی من لا يشكی شجو كم و لا ينقض برأيه ما قد أبرم لكم»

زنهار! زنهار! از اين كه پيش كسی درد دل كنيد كه اندوه و مشكل شما را بر طرف نمی كند و با انديشه خود گره از كار شما نمی گشايد. (756)

763. رعايت مردم مستمند

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر:... الله الله فی الطبقه السفلی من الذين لا حيلة لهم من المساكين و المحتاجين و أهل البوسی و الزمنی، فان فی هذه الطبقة قانعا و معترا، و احفظ لله ما استحفظك من حقه فيهم، و اجعل لهم قسما من بيت مالك و قسما من غلات صوافی الاسلام فی كل بلد، فأن للاقصی منهم مثل الذی للادنی، و كل قد استرعيت حقه، فلا يشغلنك عنهم بطر، فانك لا تعذر بتضييعك التافه لا حكامك الكثير المهم.

فلا تشخص همك عنهم، و لا تصعر خدك لهم، و تفقد أمور من لا يصل إليك منهم ممن تقتحمه العيون، و تحقره الرجال. ففرغ لاولئك ثقتك من أهل الخشية و التواضع، فليرفع إليك أمور هم، ثم اعمل فيهم بالاعذار إلی الله يوم تلقاة، فان هولاء من بين الرعية اءحوج إلی الانصاف من غير هم، و كل فاعذر إلی الله فی تأديه حقه اليه»

خدا را خدا را، در نظر بگيريد درباره طبقه پايين از مردمی كه چاره ای ندارند از بينوايان و نيازمندان و مشقت زدگان و زمين گيرشدگان، زيرا در اين طبقه مردمی قانع و حاجت خواه وجود دارد، حق خدا را كه از تو مراعات آن را درباره آنان خواسته است حفظ كن و برای آنان قسمتی از بيت المال را در نظر بگير و امور كسانی از اين طبقه را كه نمی توانند به حضور تو برسند و مردم ره ان ان با تحقير می نگرند و مردان چشمگير آنان را پست می شمارند تحت نظر بگير و برای رسيدگر به امور آنان مردمی را معين كن كه در نزد تو مرود اطمينان و اهل ترس از خدا و فروتن می باشند تا نيازها و مسال آنان را به تو اطلاع دهند، سپس درباره اين طبقه مستمند چنان رفتار كن كه روز ديدار با خداوند سبحان معذور و سر بلند باشی؛ زيرا اين طبقه از ديگر مردم جامعه به انصاف و عدل و محبت نيازمنديرند و حقوق همه مردم و طبقات جامعه را چنان ادا كن كه در نزد خدا معذور و سر بلند باشی. (757)

764. سفارشات به فرزند خود امام حسن عليه‌السلام

«اعلم إن امامك طريقا ذا مسافة بعيدة و مشقد شديده و إنه لا غنی بك فيه عن حسن الارتياد، و قدر بلاغك من الزاد مع خفة الظهر، فلا تحملن علی ظهرك فوق طاقتك، فيكون ثقل ذلك و بالا عليك، و اذا وجدت من أهل الفاقة من يحمل لك زادك إلی يوم القيامة، فيوافيك به غدا حيث تحتاج إليه فاغتنمه و حمله آياه و اءكثر من تزويده و أنت قادر عليه، فلعلك تطلبه فلا تجده، و اغتنم من استقرضك فی حال غناك ليجعل قضأه لك فی يوم عسرتك»

بدان پيش روی تو راهی است بس دور و دارای مشقت شديد و تو از جستجوی شايسته در چگونگی اين راه و مقدار توشه كافی و پشتی سبكبار بی نياز نيستی، پس بار بيش از طاقت بر پشت خود حمل مكن كه سنگينی آن و بال گردنت باشد و اگر از مستمندان كسی را پيدا كردی كه از طرف تو توشه ای به قيامت ببرد و در ان روز در موقع احتياج آن را به تو برساند، وجود او را غنيمت بشمار و بار را به او بسپار و هر چه بتوانی در فراوان كردن زاد و توشه او بكوش، شايد روزی جستجويش كنی و او را نيابی و هر كس كه از تو وامی بخواهد و تو توانايی آن را نداشته باشی، وجود او را غنيمت بشمار و نيازش را برطرف كن تا در روز دشواری آن را به تو اداء كند. (758)

765. دو خصلت غير قابل اعتماد

«لا ينبغی للعبد اءن يثق بخصلتين: العافية، و الغنی. بينا تراه معافی اذ سقم، و بينا تراه غنيا اذ افتقر»

بنده را نشايد كه به دو خصلت اعتماد كند: تندرستی و توانگری؛ زيرا در حالی كه او را تندرست می بينی، ناگهان بيمار می شود و در حالی كه توانگرش می بينی، ناگهان تهيدست می گردد. (759)

766. توانگری و فقر حقيقی

«الغنی و الفقر بعد العرض علی الله»

توانگری و تهيدستی بعد از عرضه شدن اعمال انسان در پيشگاه خدا معلوم می شود. (760)

767. آثار توانگری و مال

«الغنی فی الغربة وطن، و الفقر فی الوطن غربةُ»

توانگری غير آقا را آقايی می بخشد، مال، ناتوان را نيرومند می سازد. (761)

768. وظيفه ثروتمندان

«من آتاه الله مالا فليصل به القرابة وليحسن منه الضيافة»

هر كه را خداوند به او مال و ثروتی بخشيده، بايد به خويشاوندانش كمك كند و مهمانی بدهد. (762)

769. بخشنده خجل

«إلا و إن اعطاء المال فی غير حقه تبذير و أسراف، و هو يرفع صاحبه فی الدنيا و يضعفه فی الاخرة»

آگاه باشيد كه بخشش مال نابجا، تبذير و اسراف است. اين كار ممكن است در دنيا باعث سربلندی بخشنده باشد؛ اما در آخرت موجب سرافكنداش می گردد. (763)

770. نكوهش ثروت اندوزی

«الحرفة مع العفة، خير من الغنی مع الفجور»

كسب با عفت و پاكدامنی از توانگری با گناه بهتر است. (764)

771. زيانكارترين مردم

«إن أخسر الناس صفقة و أخيبهم سعيا، رجل اءخلق بدنه فی طلب ماله، لم تساعده المقادير علی ارادته، فخرج من الدنيا بحسرته، و قدم علی الاخرة بتبعته»

زيانكارترين مردم در معامله و نوميدترين آنها در سعی و تلاش، كسی است كه برای كسب مال دنيا تن خود را فرسوده كرده و مقدارت هم او را برخواستهاش يار نگشته كه با حسرت از دنيا رفته و زر مالش را به آخرت برده است. (765)

772. نابود شدن ثروت اندوزان

«يا كميل! هلك خزان الاموال و هم أحياء و العماء باقون ما بقی الدهر؛ أعيانهم مفقودة، و أمثالهم فی القلوب موجودة»

ای كميل! ثروت اندوزان نابود شدند در حالی كه در صف زندگان اند؛ ولی دانشمندان زنده اند تا روزگار باقی است و بدن های شان از ميان مردم بيرون رفته، ولی نمونه های عالی آنان در دل ها موجود است. (766)

773. نتيجه دريغ از كار نيك

«إذا بخل الغنی بمعروفه باع الفقير آخرته بدنياه»

هرگاه توانگر از كار نيك دريغ كرد و به مصرف شايسته صرف نكرد، فقير هم آخرتش را به دنيا بفروشد. (767)

774. زندگی پيشوای عادل

«إن الله تعالی فرض علی أئمه العدل أن يقدروا أنفسهم بضعفة الناس، كيلا يتبيغ بالفقير فقرة!»

همانا خداوند بر پيشوايان عدالت گستر واجب كرده كه زندگانی خويشتن را با توده مردم هم اندازه كنند تا برای فقيران تنگدستی و نداری زشت نباشد. (768)

توانگری و پيروزی

775. شكست حقيقی

«ما ظفر من ظفر الاثم به، و الغالب بالشر مغلوب»

كسی كه باگناه به پيروزی دست يابد پيروز نيست و كسی كه با (توسل به) بدی چيره گردد (در حقيقت) شكست خورده است. (769)

776. رستگاران

«أيها الناس! شقوا اءمواج الفتن بسفن النجاة، و عرجوا عن طريق المنافرة، و ضعوا تيجان المفاخرة. أفلح من نهض بجناح، أو استسلم فأراح.»

ای مردم! شما امواج آشوب را از طريق كشتی های نجات بشكافيد، از راه ايجاد و اختلاف منحرف گرديد. تاج های افتخار را كنار بگذاريد. كسی كه به وسيله بال پرواز كند و يا سكوت كند و گوشه ای بنشيند پيروز می شود. (770)

777. شنيدن زنگ خطر

«رحم الله امراء سمع حكما فوعی، ودعی إلی رشاد فدنا، و أخذ بحجزة هاد فنجا»

رحمت خدا بر آن كس كه حكمی را شنيد و آن را حفظ و رعايت كرد و به راه راست فراخوانده شد و به آن نزديك گشت و كمربند راهنما را گرفت و نجات يافت. (771)

778. بزرگ ترين توانگری

«الغنی الاكبر الياس عما فی أيدی الناس»

بزرگ ترين توانگری، چشم نداشتن به دستم مردم است. (772)

779. مرگ بهتر از ذلت

«المنية و لا الدنية! و التقلل و لا التوسل»

مرگ آری، ذلت و پستی هرگز، كم خواهی آری، دست سوی اين و آن دراز كردن هرگز! (773)

780. رمز پيروزی

«الظفر بالحزم، و الحزم باجالة الرای، و الرای بتحصين الاسرار»

پيروزی در سايه دورانديشی و احتياط است، احتياط به تفكر، و تفكر به حفظ اسرار است. (774)

### 2. عمر

781. عمر مقدر شده!

«اعلم يقينا إنك لن تبلغ اءملك، و لن تعدو أجلك و إنك فی سبيل من كان قبلك»

يقين بدان كه هرگز به آرزويت نمی رسی و هرگز بيش از اجلت عمر نمی كنی و تو همان راهی را می پويی كه پيشينيانت پيمودند. (775)

782. غنيمت شمردن عمر

«قرنت الهيبة بالخيبة، والحياء بالحرمان، والفرضه تمر مر السحاب، فانتهزوا فرص الخير»

هيبت، قرين نوميدی است و كم رويی قرين محروميت و بی نصيبی، و فرصت به شتاب ابر می گذرد، پس فرصت های شايسته را مغتنم شماريد. (776)

783. گذشت عمر

«ما أسرع الساعات فی اليوم، و اسرع الايام فی الشهر، و اسرع الشهور فی السنة، و أسرع السنين فی العمر!»

چه زود می گذرد ساعات روز و روزهای ماه و ماه های سال و سال های عمر! (777)

784. كوتاه شدن عمر

«لا يعمر معمر منكم، يوما من عمره، الا بهدم آخر من أجله»

عمر هيچ كس از شما اضافه نشود مگر با نابودی روزی از مدت زندگی اش. (778)

785. مغتنم شمردن فرصت

«عمر أضاعد الفرصة غصة.»

از دست دادن فرصت، غصه (و گلوگيری) است. (779)

786. مدت عمر

«العمر الذی أعذر الله فيه الی ابن آدم ستون سنة»

مدت عمری كه خداوند در آن عذر آدمی را می پذيرد، شصت سال است. (780)

787. هدر دادن عمر

«أين الذين عمروا فنعموا، و علموا ففهموا، أنظروا فلهوا، و سلموا فنسوا! أمهوا طويلا، و منحوا جميلا!؟»

كجايند كسانی كه خداوند عمرشان داد و درناز و نعمت زيستند و علم آموخته شدند و فهم و دانايی يافتند و مهلت داده شدند و بهغفلت گذارندند و سلامتی داده شدند و فراموش كردن! مهلت زيادی به آنها داده شد و احسان و نيكويی ديدند؟ (781)

788. عمر هر چيز

«إن لكل شی ء مدة و أجلا»

هر چيزی را مدتی است و پايانی. (782)

789. حجت عمر

«فيالها حسرة علی كل ذی غفلة أن يكون عمره عليه حجة، و إن توديه أيامه إلی الشقوة!»

دريغا بر غافلی كه عمرش بر او حجت باشد و دوران زندگانی اش اورا به سوی بدبختی براند. (783)

### 3. عافيت

790. طلب خير و خوبی از خدا

«فی وصيته لا بنه عليه‌السلام : و إكثر الاستخارة»

در وصيت خود به فرزندش می فرمايد: از خدا بسيار طلب خير كن. (784)

791. سازش با بيماری

«امش بدائك ما مشی بك.»

تا زمانی كه بيماری با تو می سازد تو نيز با آن بساز. (785)

792. درشتی و نرمی به هم در به است

«اذا كان الرفق خرقا كان الخرق رفقا. ربما كان الدواء دأ، و الداء دوأ.»

هرگاه به جای نرمی، خشونت لازم باشد، خشونت (عين) نرمی است، بسا دارو كه (مايه) درد و بيماری باشد و بسا درد و بيماری، كه خود دارو می باشد. (786)

793. سخن علی عليه‌السلام در پايان عهدنامه

«فی ختام كتابه للاشتر لما ولاه مصر: إنا أسال الله بسعة رحمته، و عظيم قدرته علی اعطاء كل رغبة.. إن يختم لی و لك بالسعادة و الشهادة»

امام علی عليه‌السلام، در پايان عهدنامه خود، به مالك اشتر می فرمايد: من از خداوند، به رحمت گسترده و قدرت عظيمش بر برآوردن هر خواهش و مطلوبی، مسألت دارم كه... عاقبت من و تو را به سعادت و شهادت ختم فرمايد. (787)

794. امان از تيرهای روزگار

«إن الدهر موتر قوسه، لا تخطی سهامه، و لا توسی جراحه. يرمی الحی بالموت، و الصحيح بالسقهم، و الناجی بالعطب»

روزگار زه كمان خود را بسته است، تيرهايش خطا نرود و زخم هايش درمان نشود، زنده را هدف تير مرگ قرار می دهد و تندرست را آماج تير بيماری و نجات يافته را هدف تير هلاكت. (788)

795. طلب عافيت

«نحمده علی ما كان، و نستعينه من اءمرنا علی ما يكون، و نساله المعافاة فی الاديان، كما نساله المعافاة فی الابدان»

خدا را برای آن چه عطا فرموده ستايش می كنيم و در كارهای خود از او ياری می جوييم و عافيت و سلامت در دين و عقيده را زا او می طلبيم، همچنان كه سلامت بدن ها را از او خواستاريم. (789)

796. نعمت و بلای حقيقی

«ما خير بخير بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنة، و كل نعيم دون الجنة فهو محقور، و كل بلاء دون النار عافية»

خيری كه در پی آن آتش بود خير نتوان شمرد و شری كه در پس آن بهشت باشد شر نيست. هر نعمتی جز بهشت ناچيز است و هر بلايی جز آتش عافيت. (790)

797. دو نعمت زايل

«لا ينبغی للعبد إن يثق بخصلتين: العافيه، و الغنی، بينا تراه معافی، اذ سقم، و بينا تراه غنيا، اذ افتقر»

بنده را نسزد كه به دو چيز اعتماد كند: عافيت و توانگری، زيرا در حالی كه او را سالم می بينی ناگهان بيمار می شود و در حالی كه توانگرش می بينی ناگهان به فقر دچار می گردد. (791)

798. فرجام كار

«إن أتاكم الله بعافيه فاقبلوا، و إن ابتليتم فاصبروا، فان العاقبه للمتقين»

اگر خداوند به شما عافيتی داد، بپذيريد و اگر مبتلا شديد، شكيبايی ورزيد، زيرا فرجام از آن پرهيزگاران است. (792)

799. محاسن بيماری

«لبعض أصحابه فی علة اعتلها: جعل الله ماكان من شكواك حطا لسيئاتك، فان المرض لا أجر فيه، و لكنه يحط السيئات، و يحتها حت الاوراق. و انما الاجر فی القول باللسان، و العمل بالايدی و الاقدام، و اءن الله سبحانه يدخل بصدق النية و السريرة الصالحة من يشاء من عباده الجنة.»

اميرالمومنين امام علی عليه‌السلام به يكی از اصحاب خود كه به مرضی مبتلا شده بود، چنين فرمود:

خداوند آن چه را كه از اين بيماری عارض تو گردانيده موجبی برای فرور ريختن گناهانت قرار داده است كه همانا بيماری برای انسان اجر و مزدی در بر ندارد، ليكن گناهان را پايين می آورد و آن ها را به مانند فرو ريختن برگ از درختان فرو می ريزد.

جز اين نيست كه مزد در برابر گفتار با زبان و عمل با دست ها و گام ها است.

همانا خدای سبحان هر يك از بندگانش را كه اراده كند به واسطه درستی نيت و انديشه صالح و پسنديده ای كه دارا بوده به بهشت داخل می كند. (793)

### 4. خرد و تفكر

وصف خرد و عقل

800. سودمندترين دارايی

«لا مال اعود من العقل.»

هيچ دارايی سودمندتر از خرد نيست. (794)

801. بهترين دانش

«لا علم كالتفكر»

هيچ دانشی همانند تفكر (و انديشه برای كسب حقايق) نيست. (795)

802. چونان آيينه ای صاف

«الفكر مراة صافية.»

انديشه، آيينه ای است صاف و شفاف. (796)

803. شمشير برنده

«العقل حسام قاطع.»

خرد، شمشيری برنده است. (797)

804. سرشارترين توانگری

«إن اغنی العقل، و أكبر الفقر الحمق»

سرشارترين توانگری، خردمندی است و بزرگ ترين تهيدستی نابخردی است. (798)

805. نيك انديشی

«أفق أيها السامع من سكرتك و استيقظ من غفلتك و اختصر من عجلتك، و أنعم الفكر فيما جأك علی لسان النبی الامی صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما لا بد منه و لا محيص عنه»

پس بيدار شو ای شنونده! و به خود آی از آن مستی كه تو را از تو ربوده و از غفلتی كه تو را در خود فرو برده است و از شتاب و حرص و آز در امور دنيوی (بيش از نيازهای ضروری) كم كن و خوب بيانديش در آنچه كه به زبان پيامبر امی صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به تو رسيده است، اموری كه چاره و گريز از آن ها امكان پذير نيست. (799)

806. بالاترين دورانديشی

«لا عقل كالتدبير.»

هيچ عقل و دارتی مانند دورانديشی نيست. (800)

807. ميزان خرد

«رسولك ترجمان عقلك، و كتابك أبغل ما ينطق عنك!»

فرستاده تو بازگو كننده خرد توست و نامه ات رساترين سخنگوی توست. (801)

808. نگهداری خرد

«فرض الله... ترك شرب الخمر تحصينا للعقل»

خداوند واجب فرمود... ترك شرابخواری را به منظور نگهداری خرد. (802)

809. خفتن عقل

«نعوذ بالله من سبات العقل، و قبح الزلل»

پناه می بريم به خدا، از خفتن عقل و زشتی لغزش. (803)

810. حسود خرد

«عجب المرء بنفسه احد أحد حساد عقله»

خود پسندی انسان يكی از حسودان خرد اوست. (804)

811. كشتارگاه های خرد

«أكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع»

بيش ترين كشتارگاه های خرد، در پرتو درخشندگی طمع هاست. (805)

812. علت غفلت از خرد

«اعلموا إن الامل يسهی العقل، و ينسی الذكر»

بدانيد كه آرزو، خرد را دچار غفلت می سازد و ياد خدا را به فراموشی می سپارد. (806)

813. نيمی از خردمندی

«قلة العيال أحد اليسارين، التوادد نصف العقل، الهم نصف الهرم»

كمی عيال يكی ار دو راحتی است، واظهار مودت و دوستی با همگان نيمی از خردمندی است و اندوهباری نيمی از (شكست) پيری است. (807)

814. هر سخن جايی و هر نكته مكانی دارد!

«لا خير فی الصمت عن الحكم، كما إنه لا خير فی القول بالجهل»

لب فرو بستن از گفتار حكيمانه خوب نيست، چنان كه سخن گفتن از روی نادانی خوبی ندارد. (808)

اوصاف خردمندان

815. پندپزيری خردمند

«إن العاقل يتعظ بالاداب، و البهائم لا تتعظ إلا بالضرب!»

خردمند با آداب پند می پذيرد؛ اما چهار پايان پند نپذيرند جز با كتك! (809)

816. نشانه خردمند

«إذا تم العقل نقص الكلام»

چون خرد كامل شود، سخن كم گردد. (810)

817. انسان با بصيرت

«إنما البصير من سمع فتفكر، و نظرش فأبصر، و انتقع بالعبر، ثم سلك جددا واضحا يتجنب فيه الصرعة فی المهاوی»

جز اين نيست كه انسان بينا كسی است كه بشنوند و در آن بيانديشد و نظر كند و بينا شود و از تجارب دنيا بهره گيرد، سپس در راه راست و روشن حركت كند و از سقوط در سيه چال ها، و از گمراهی در گژراهه ها بپرهيزد. (811)

818. سيراب شدن از دريای دانش

«من فهم علم غور العلم؛ و من علم غور العلم صدر عن شرائع الحكم.»

كسی كه فهم دارد، از عمق حقايق علمی آگاه می شود و كسی كه از عمق حقايق آگاه شود، از دريايی احكام سيراب می گردد. (812)

819. خردمندان عبرت پذيرند!

«رحم الله امرا تفكر فاعتبر، و اعتبر فابصر، فكان ما هو كائن من الدنيا عن قليل لم يكن، و كأنما هو كائن من الاخره عما قليل لم يزل»

خدا رحمت كند مردی را كه انديشيد و عبرت اندوخت و از عبرت اندوخته بينايی يافت، آنچه كه از دنيا وجود دارد پس از اندك زمانی گويی وجود نداشته است و گويی آنچه را كه از آخرت وجود دارد، پس از اندك زمانی، پس از مرگ) ابدی است. (813)

820. توصيف خردمند و جاهل

«قد سئل عن العاقل فقال عليه‌السلام: هو الذی يضع الشی ء مواضعه. فقيل: فصف لنا الجاهل، فقال: قد فعلت.»

علی عليه‌السلام در پاسخ به اين پرسش كه خردمند كيست؟ فرمود: خردمند كسی است كه هر چيزی را در جای خود به كار برد.

عرض شد: نادان را برای ما توصيف فرما!

فرمود: توصيف كردم. (814)

821. سفر خردمندان

«ليس للعاقل إن يكون شاخصا الا فی ثلاث: مرمة لمعاش، أو خطوة فی معاد، أو لذة فی غير محرم»

خردمند را شايسته نيست كه سفر كند مگر برای يكی از سه مقصد: اصلاح امور زندگی، تحصيل توشه آخرت و لذت بردن بر وجه حلال. (815)

822. خبرنگاران زياد، خردمندان اندك

«اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعايه لا عقل رواية، فان رواة العلم كثير، و رعاته قليل»

هرگاه خبری شنيديد با عقل بسنجيد و به روايت آن بسنده نكنيد، زيرا راويان دانش بسيارند؛ اما نظر كنندگان در آن اندك. (816)

823. صندوق راز خردمند

«صدر العاقل صندوق سره.»

سينه خردمند، صندوق راز اوست. (817)

824. برابر پيوند با دانايان

«قطيعة الجاهل تعدل صلة العاقل.»

بريدن از نادان، برابر پيوند با داناست. (818)

توصيف نادان

825. صرف نيكی در موردش

«ليس لواضع المعروف فی غير حقه، و عند غير أهله، من الحظ فيما أتی إلا محمدة اللئام، و ثناء الاشرار، و مقالة الجهال، مادام منعما عليهم.»

برای ان كه نيكی ها را در غير موردش و در اختيار غير اهلش قرار دهد، بهره ای جز ستايش انسان های پست و درود گفتن ناكسان و گفتار نادانان نيست، و اين ها نيز تا وقتی كه به آن ها بخشش می كند، می باشد. (819)

826. دل احمق در زبانش است!

«قلب الاحمق فی فيه، و لسان العاقل فی قلبه»

دل احمق در دهان اوست و زبان خردمند در دل اوست. (820)

827. مردم بی خرد

«الناس منقوصون مدخولون إلا من عصم الله: سائلهم متعنت، و مجيبهم متكلف، يكاد أفضلهم رايا يرده عن فضل رأيه الرضا و السخط.»

مردم كوته انديش و كم خردند مگر آن كس كه خداوند مصونش بدارد، پرسش كننده شان آزار دهنده است و پاسخ دهنده شان از علم بی بهر اگر در ميانشان صاحب راءی و انديشه ای هم باش، خشم و خشنودی (و حب و بغضش) او را از اظهار راءی درست باز می دارد. (821)

828. مزاح و كاستی عقل

«ما مزح امرو مزحة الا مج من عقله مجة»

هيچ كس مزاحی نكرد، مگر اين كه اندكی از عقل او كاسته شد. (822)

829. سستی خرد

«فی ذم أهل الصرة بعد وقعة الجمل: أرضكم قريبة من الماء، بعيدة من السماء. خفت عقولكم، و سفهت حلومكم، فانتم غرض لنابل، و اءكلة لاكل، و فريستة لصائل»

در نكوهش بصريان بعد از جنگ جمل فرمود: سرزمين شما به آب دريا نزديك و، آسمان دور است، مردمانی سبك سر و سست خرديد؛ از اين رو، آماج هر تيرانداز و لقمه هر خورنده و طعمه هر درنده ای قرار بگيريد. (823)

830. اسير هوسرانی

«كم من عقل أسير تحت هوی أمير»

چه بسيار خردی كه اسير هوسرانی اميری است. (824)

831. كم خردترين مردم

«أيتها النفوس المختلفة! و القلوب المتشتتة! الشاهدة أبدانهم، و الغائبة عنهم عقولهم، أنتم تنفرون عنه نفور المعزی من و عوعة الاسد!»

ای جان های گونه گون و دل های پراكنده! همانان كه پيكرهايشان حاضر و پيداست و خردهايشان از آنان غايب است! شما را با مهر و محبت به سوی حق می برم؛ اما شما از آن می رميد؛ همچون رميده بره از نعره شير. (825)

832. بدبخت حقيقی

«... فأن الشقی من حرم نفع ما اءوتی: العقل و التجربة»

همانا بدبخت كسی است، كه از منافع خرد و تجربه محروم باشد. (826)

833. نشانه كم عقلی

«من الخرق المعاجلة قبل الامكان، و لاناة بعد الفرصة»

از كم خردی شخص است، شتاب كردن در چيزی پيش از امكان آن، و از دست دادن چيزی پس از رسيدن فرصت آن. (827)

834. آفات بی توجهی به عقل

«من عشق شيئا اعشی بصره و أمرض قلبه، فهو ينظر بعين غير صحيحة و يسمع باذن غير سميعة، قد خرقت الشهوات عقله، و أماتت الدنيا قلبه، و ولهت عليها نفسه، فهو عبد لها»

هر كس كه به چيزی عشق ورزد، چشمش نابينا و دلش بيمار گردد؛ يعنی با ديده نادرست به آن می نگرد و با گوش ناشنوا (ی حقايق) آن را می شنود. شهوت ها عقلش را از ميان می برند و دنيا دلش را می ميراند و او را شيفته خو می سازد و او بنده دنيا می گردد. (828)

نتايج تفكر و خردورزی

835. زيان و سود

«الناظر بالقلب، العامل بالبصر يكون مبتدا عمله إن يعلم: أعمله عليه أم له؟! فإن كان له مضی فيه، و إن كان عليه وقف عنه»

كسی كه چشم دل را گشوده و از روی بصيريت كاری را انجام می دهد، بايد پيش از انجام آن بداند كه آن كار به زيان اوست يا به سودش كه اگر به سود اوست ان را به جا بياورد و اگر به زيانش باشد ترك نمايد. (829)

836. بينايی در پناه تفكر

«من تفكر أبصر.»

كسی كه فكر كند بيناتر خواهد بود. (830)

837. نتيجه انديشيدن

«ثمرة التفريط الندامة و ثمرة الحزم السلامة»

نتيجه نيانديشيدن و كوتاهی كردن در كار، پشيمانی و ثمره دور انديش و احتياط سلامتی است. (831)

838. نجات با عقل

«ما استودع الله امراء عقلا إلا استنقذه به يوما ما!»

خداوند هيچ كس را عق و خرد نداد جز اين كه روزی با آن، وی را از هلاكت نجات داد. (832)

839. خرد و انديشه

«ليست الرويه كالمعاينة مع الابصار، فقد تكذب العيون اهلها، و لا يغش العقل من استنصحه»

كشف امور، ديدن با چشم نيست، چه بسا چشم ها به صاحب خود دروغ نشان می دهد؛ ولی خرد به كسی كه از وی نصيحت بخواهد غش و خيانت نمی كند. (833)

840. فهميدن در گروی تفكر

«أخضروا اذان قلوبكم تفهموا»

گوش های دل هايتان را آماده كنيد تا بفهميد. (834)

841. حصول پيروزی

«الظفر بالحزم، و الحزم باجالة الرای، و الرای بتحصين الاسرار»

پيروزی با دور انديش به دست می آيد و دور انديش با رايزنی و راءی با راز داری. (835)

842. دوست صميمی انسان

«لا يغش العقل من استنصحه.»

خرد، به كسی كه از او راهنمايی بخواهد خيانت نمی كند. (836)

843. انديشيدن در احوال ملت های پيشين

«فی وصيته لابنه الحسن عليه‌السلام:

يا بنی! إنی و إن لم أكن عمرت عمر من كان قبلی، فقد نظرت فی أعمالهم، و فكرت فی أخبارهم، و سرت فی آثارهم؛ حتی عدت كاءحدهم، بل كأنی بما انتهی إلی من أمورهم قد عمرت مع أولهم إلی اخرهم»

امام علی عليه‌السلام در وصيت اش به امام حسن عليه‌السلام فرمود: فرزندم! من هر چند به مقدار گذشتگان عمر نكرده ام، اما در اعمال آنان دقت كرده ام و در اخبار آنان كنجكاوی نموده ام، در آثار آنان آن قدر گردش كرده ام كه در رديف آنان شمرده شده ام، بلكه تو گويی كه كارهای آن ان به من منتهی شده است، من با همه آنان زندگی كردم. (837)

844. نمايان شدن حق و باطل

«كفاك من عقلك ما أوضح لك سبل غيك من رشدك»

از خردت تو را همين بس، كه راه و بيراه را بر تو روشن سازد. (838)

5. روزی

845. انواع روزی

«الرزق رزقان: رزق تطبه، و رزق يطلبك، فان أنت تاته أتاك»

روزی بر دو گونه است: يك روزی كه تو در پی آنی و روزی ديگری كه آن در پی تو است و اگر تو سراغش نروی او خود نزد توآيد. (839)

846. تضمين روزی

«...عياله الخلائق، ضمن أرزاقهم، و قدر أقواتهم»

مردم نانخورهای خدايند خداوند روزی آن ها را ضمانت و خوراكشان را مقدر كرده است. (840)

847. حكمت كاهش و افزايش روزی

«قدر الارزاق فكثرها و قللها، و قسمها علی الضيق و السعة فعدل فيها ليبتلی من أراد بميسورها و معسورها، و ليختبر بذلك الشكر و الصبر من غنيها و فقيرها»

روزی ها را مقدر فرموده و آن گاه آن ها را زيا و كم و به تنگی و فراخی عادلانه تقسيم كرد، تا هر كه بخواهد به وسعت روزی و ياتنگی آن بيازمايد و از اين طريق سپاسگزاری و شكيبايی توانگر و تهيدست را به آزايش گذارد. (841)

848. ورودی مرگ و روزی

قيل له عليه‌السلام: «لو سد علی رجل باب بيته و ترك فيه، من أين كان يأيته رزقه؟فقال عليه‌السلام: من حيث يأتيه أجله»

به امام علی عليه‌السلام عرض شد: اگر در خانه كسی را به رويش ببندند و تنها رهايش كنند، روزی اش از كجا به او می رسد؟فرمود: از همان جا كه مرگش می رسد. (842)

849. ميانه روی در طلب روزی

«خذ من الدنيا ما أتاك، و تول عما تولی عنك، فان أنت لم تفعل فأجمل فی الطب»

از دنيا آن چه به تو رسد برگير و آن چه را به تو پشت كرده است رها كن، و اگر چنين نمی كنی دست كم در طلب دنيا راه اعتدال بپوی. (843)

850. روزی و خداشناسی

«أيها المخلوق اسوی! و المنشاء المرعی فی ظلمات الارحام، و مضاعفات لاستار. بدئت من سلالد من طين تو وضعت فی قرار مكين، الی قدر معلوم، و أجل مقسوم. تمور فی بطن اءمك جنينا لا تحير دعاء و لا تسمع نداء؟! ثم أخرجت من مقرك إلی دار لم تشهدها، و لم تعرف سبل منافعها. فمن هداك لا جترار الغذاء من ثدی أمك؟و عرفك عند الحاجة مواضع طلبك و أرادتك؟!»

ای انسانی كه در كمال اعتدال و تناسب آفريده شده ای و در تاريكی های زهدان ها و پرده های تو در تو شكل گرفته و پرورده شده ای! آفرينشت از عصاره گل آغاز شد و در جايگاهی آرام و امن (زهدان مادر) تا زمانی مشخص و مهلتی تعيين شده نهاده و نه آوازی را می شنوی. آن گاه از قرارگاه خود به سرای بيرون آورده شدی كه آن را نديده ای و راه های كسب سود و منافع آن را نمی دانی. چه كسی تو را به مكيدن شير از پستان مادرت راهنمايی كرد؟ و چه كسی جايگاه های طلب و خواستن را به تو آموخت!؟ (844)

851. راضی به روزی خدا

«من رضيی برزق الله لم يحزن علی مافاته»

كسی كه به آن چه خدا روزی اش قرار داده راضی شود، بر آن چه از دست داده غمناك نشود. (845)

852. روزی مقدر است

«من لم يعط قاعدا لم يعط قائما»

آن روزی كه بی كوشش به كسی عطا نشود، با كوشش هم به او داده (846) نمی شود.

853. بی نيازی از مردم

«من و صيته لا بنه الحسن: إن استطعت إلا يكون بينك و بنی الله ذو نعمة فافعل فانك مدرك قسمك و آخذ سهمك، و إن اليسير من الله سبحانه اءعظم و أكرم من الكثير من خلقه و إن كان كل منه»

امام علی عليه‌السلام در وصيت خود به فرزند بزرگوارش امام حسن عليه‌السلام فرمود: اگر توانی كاری كنی كه از كسی جز خداوند نعمتی به تو نرسد، چنين كن؛ زيرا تو به قسمت خويش خواهی رسيد و سهم و نصيب خود را خواهی گرفت؛ و البته روزی اندكی كه از سوی پروردگار پاك رسد برتر و ارزشمندتر است ا زنعمت بسياری كه از آفريدگان او به تو رسد؛ گرچه همه چيز از او است. (847)

854. ضمانت روزی هر كس و هر چيز

«فهذا غراب و هذا عقاب، و هذا حمام و هذا نعام. دعا كل طائر باسمه، و كفل له برزقه»

اين كلاغ است و آن عقاب است، اين كبوتر است و آن شتر مرغ، هر مرغی را به نامش خوانده و روزی او را ضمانت كرده است. (848)

855. زياد و كم شدن روزی

«قسم أرزاقهم، و أحصی آثارهم و أعمالهم، و عدد أنفسهم»

خداوند روزی های آنان را تقسيم كرد و آثار و اعمال و تعدادشان را شمار كرد. (849)

856. ضمانت روزی مورچه

«أنظروا إلی النملة فی صغر جثتها و لطافة هيئتها، لا تكاد تنال بلحظ البصر... مكفول برزقها، مرزوقه بوفقها، لا يغفلها المنان، و لا يحرمها الديان، ولو فی الصفا اليابست و الحجر الجامس!»

به اين مورچه بنگريد كه با آن همه كوچكی و ظرافت اندام كه تقريبا به چشم نمی آيد... روزی اش تضمين شده و به فراخور حالش روزی او می رسد؛ خداوند منان و بخشنده از او غافل نيتس و پروردگار جزادهنده او را نيز محروم نساخته است. اگر چه در دل تخته سنگی سياه و خشك و يا در ميان صخره ای سخت باشد. (850)

857. غم روزی مخور!

«يابن آدم! لا تحمل هم يومك الذی لم ياءتك علی يومك الذی قد أتاك؛ فانه اءن يك من عمرك يأت الله فيه برزقك»

ای پسرم آدم! غصه رزق آن روزی كه نيامده بر آن روزی كه آمده، اضافه نكن؛ چرا كه اگر عمرت باشد روزی ات را خداوند در آن روز خواهد داد و (و اگر نباشد چرا اندوه خوری؟). (851)

858. روزی همانند قطرات باران است!

«إن الامر ينزل من السماء إلی الارض كقطرات المطر الی كل نفس بما قسم لها من زيادة أو نقصان، فان رأی أحد كم لا خيه غفيرة فی أهلا أو مال اءو نفس تكونن له فتنة»

همانا بهره هر كسی، همچون قطره های باران كه از آسمان به زمين فرود می آيد، به هر كس كم و بيش آن چه سهم او است می رسد. پس، اگر يكی از شما در خانواده يا مال با وجود برادرش اندك فزونی ديد، نبايد مايه فتنه او شود. (852)

859. دو گانگی روزی

«الرزق رزقان: طالب و مطلوب. فمن طلب الدنيا طلبه الموت، حتی يخرجه عنها؛ و من طلب الاخرة طلبته الدنيا، حتی يستوفی رزقه منها.»

روزی بر دو گونه است آن كه بجويد و آن كه بجويندش. پس، كسی كه دنيا را بجويد مرگ در جستجوی او برآيد تا او را از اين جهان بيرون كند و كسی كه آخرت را بجويد دنيا در طلب او برآيد تا او روزی كامل خود را از او باز ستد. (853)

860. كاستن روزی در اثر مصرف آن

«... لا تجددله زيادة فی اءكله، اءلا بنفاد ما قبلها من رزقه»

هر كس هر بار غذايی می خورد از آن روزی كه برايش مقدر شده به همان مقدار كاسته می شود. (854)

861. استغنای طبع

«طوبی لمن لزم بيته، و اءكل قوته، و اشتغل بطاعة ربه»

خوشا به حال كسی كه ملازم خانه خود باشد و قوت خود را بخورد و به اطاعت پروردگارش مشغول باشد. (855)

862. روزی به تمام بندگان

«سئل عليه‌السلام: كيف يحاسب الله الخلق علی كثرتهم؟ فقال عليه‌السلام: كما يرزقهم علی كثرتهم، فقيل: كيف يحاسبهم و لا يرونه؟ فقال عليه‌السلام: كمال يرزقهم و لا يرونه»

از امام عليه‌السلام سوال شد: چگونه خداوند از بندگانش با كثرتشان محاسبه می كند؟فرمود: همان گونه كه آنان را با كثرتشان روزی می دهد.

سپس پرسيده شد: چگونه آن ها را محاسبه می كند، در حالی كه آن ها او را نمی بينند؟فرمود: همان طور كه آن ها را روزی می دهد در حالی كه او را نمی بينند. (856)

863. شرط شريك

«شاركوا الذی قد أقبل عليه الرزق؛ فانه أخلق للغنی و أجدر باقبال الحظ عليه»

باكسی شريك شويد كه روزی به او روی آورده؛ زيرا او به توانگری سزاوارتر و روی آوردن بهره به او شايسته تر است. (857)

864. روزی مقدر يا بن آدم!

«الرزق رزقان: رزق تطبه. و رزق يطلبك، فان لم تاته اءتاك. فلا تحمل هم سننت علی هو يومك! كفاك كل يوم علی ما فيه؛ فان تكن السنة من عمرك فان الله تعالی سيوتيك فی كل غد جديد ما قسم لك؛ و إن لم تكم السنة من عمرك فما تصنع بالهم فيما ليس لك؛ و لن يسبقك إلی رزقك طالب، و لن يغلبك عليه غالب، و لن يبطی عنك ما قد قدر لك»

ای فرزند آدم! روزی دو نوع است: يكی روزی كه تو در جستجوی آن هستی و ديگر آن كه او در جستجوی توست كه اگر به دنبال آن نروی او به سراغت خواهد آمد.

بنابراين غصه سال را بر اندوه امروز اضافه مكن؛ زيرا برای تو اندوه همان روزی كه در آن هستی، كافی است. پس اگر سال آينده جزء عمرت باشد، خداوند هر روز تازه، روزی تازه می دهد و اگر جزء عمرت نباشد، پس چرا غم و اندوه چيزی را بخوری كه مربوط به تو نيست. (اگاه باش) كه كسی پيش از تو به روزی تو نخواهد رسيد و آن را از دست تو بيرون نتواند آورد، و آن چه برايت مقدر شده هرگز تاءخير نخواهد افتاد. (858)

865. روزی مقرر است.

«أنك لست بسابق أجلك، و لا مرزوق ما ليس لك»

به راستی مرگ تو ازمدت معلوم و مقرر جلو نخواهد افتاد و آن چه از روزی كه برای تو مقرر نشده به تو نخواهد رسيد. (859)

866. راه زياد شدن روزی

«استنزلوا الرزق بالصدقة.»

روزی را با دادن صدقه فرود آوريد. (860)

867. رزاق زندگان

«من عاش فلعيه رزقه.»

هر كس كه زنده باشد، خدای بزرگ روزی او را عهده دار شده است. (861)

868. روزی معنوی

«... قلوب رائدة لارزاقها، فی مجللات نعمه، و موجبات مننه، و حواجز عافيته»

دلهايی كه روزی معنوی خويش را طالب اند، و از نعمت های بی پايان حق و موجبات منت ها و اسباب سلامت او بهره مندند. (862)

869. حكمت كاهش و افزايش روزی

«عنه عليه‌السلام فی قوله تعالی: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ) و معنی ذلك إنه يختبر هم لالاموال و الاولاد ليتبين الساخط لرزقه، و الراضی بقسمه»

خداوند سبحان می گويد: و بدانيد اين كه اموال و اولاد شما فتنه هستند. معنی اين آيه اين است كه خداوند با مال و فرزند مردم را می آزمايد تا آن كسی كه از روزی خود ناراضی و خشمگين است از كسی كه نصيب خود راضی و خشنود می باشد معلوم و آشكار گردد. (863)

### 6. شكر نعمت و كفر نعمت

870. ستايش به پاس نعمت ها

«إحمده شكرا لانعامه، و أستعينه علی وظائف حقوقه»

خدای بزرگ را به پاس بخشيدن نعمت هايش می ستايم و در انجام فرمانش از او ياری می جويم. (864)

871. پرهيز از مستی نعمت

«اتقوا سكرات النعمة، و احذروا بوائق النقمة»

از مستی نعمت بپرهيزيد و از سختی نقمت بر حذر باشيد. (865)

872. اكمال نعمت ها

«استتموا نعم الله، عليكم بالصبر علی طاعته، و المجانبة لمعصيته.»

نعمت هايی كه خداوند بر شما ارزانی داشته با صبر بر طاعت او و اجتناب از نافرمانی او به تمام و كمال رسانيد. (866)

873. نعمات همراه نقمات

«مع كل جرعة شرق، و فی كل اءكلة غصص! لا تنالون منها نعمة الا بقراق أخری»

با هر جرعه آبی، در گلويتان آب جستنی است و در هر لقمه ای گلوگير شدنی. به هيچ نعمتی از آن نمی رسيد مگر با از دست دادن نعمتی ديگر. (867)

874. نعمت و گردنكشی

«نسال الله سبحانه أن يجعلنا و أياكم ممن لا تبطره نعمة»

از خداوند می خواهيم كه ما و شما را از كسانی قرار دهد كه نعمتی، او را به گرد نكشی نكشاند. (868)

875. سبب فزونی روزی

«قد جعل الله سبحانه الاستغفار سببا لدرور الرزق و رحمة الخلق، فقال سبحانه، (اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا) فرحم الله امرا استقبل توبته، و استقال خطيئته، و بادر منيته!»

خداوند سبحان، آمرزش خواهی را سبب فزونی روزی و رسيدن رحمت به خلق قرار داده و فرموده است: از پروردگارتان طلب آمرزش كنيد كه او بسی آمرزنده است... پس، رحمت خدا بر كسی كه به توبه روی آورد و گناهش را جبران كند و پيش از مرگش كاری بكند. (869)

876. نعمت و گرفتاری

«رب منعم عليه مستدرج بالنعمی.»

چه بسا نعمت داده ای كه نعمتش وسيله گرفتاری و هلاكش گردد. (870)

877. دوام نعمت های خداوندی

«يا جابر! من كثرت نعم الله عليه، كقرت حوائج الناس اليه، فمن قام الله فيها بما يجب فيها عرضها للدوام و البقاء، و من لم يقم فيها بما يجب عرضها للزوال و الفناء»

ای جابر! هر كس نعمت خدا بر او فراوان شود، نياز مردم به او زياد خواهد شد. پس كسی كه برای خدا در برابر اين نعمت به وظيفه خود قيام كند، آن نعمت را در معرض دوام و بقاء قرار داده و هر كس چنين نكند آن را در معرض زوال و فنا در آورده است. (871)

878. نعمت مخصوص بندگان خداوند

«إن لله عبادا يختصهم الله بالنعم لمنافع العباد، فيقرها فی أيديهم ما بذلوها؛ فاذا منعوها نزعها منهم، ثم حولها إلی غير هم»

همانا برای خدا بندگانی است كه آن ها را به نعمت های خود مخصوص ساخته تا همه بندگان از آن بهره برند تا وقتی آن نعمت ها را به مستحقانش ببخشند، در دستشان باقی می ماند و چون دريغ كردند خدا از آنها بگيرد و به ديگری تحويل دهد. (872)

879. كمترين حق خدا

«أقل ما يلزمكم لله اءن لا تستعينوا بنعمه علی معاصيه»

كم ترين حقی كه لازم است برای خدا رعايت كنيد آن است كه از نعمت هايش در نافرمانی اش كمك نجوييد. (873)

880. نعمت پياپی خدا يابن آدم!

«اذا رأيت ربك سبحانه يتابع عليك نعمه و أنت تعصيه فاحذره»

ای فرزند آدم! چون ديدی پروردگارت نعمت های پيايی تو را دهد ولی تو پياپی گناه او می كنی از او بر حذر باش. (874)

881. شكر نعمت

«إن لله فی كل نعمة حقا، فمن اداه حفظها، و من قصر عنه خاطر بزوال نعمته»

برای خدا در هر نعمتی حقی است، پس هر كس ان را ادا كند نعمتش را افزون كند و هر كس كوتاهی نمايد خود را در معرض خطر از دست دادن نعمت قرار داده است. (875)

882. بزرگ ترين نعمت

«من أعطی الاستغفار لم يحرم المغفرة.»

به هر كس (نعمت) آمرزش خواهد داده شود از آمرزيده شدن محروم نشود. (876)

883. خصلت هايی كه شايسته خدا نيست

«ما كان الله ليفتح علی عبد باب الشكر و يغلق عنه باب الزياده، و لا ليفتح علی عبد باب الدعاء و يغلق عنه باب الاجابة، و لا ليفتح لعبد باب التوبة و يغلق عنه باب المغفرة»

نشايد كه خداوند در سپاسگزاری را به روی بنده ای بگشايد و در افزون شدن نعمت را به رويش ببندد و در دعا را به روی بنده ای باز كند و در اجابت را به رويش ببندد و در توبه را به روی بنده ای بگشايد و در آمرزيدن را به رويش ببندد. (877)

884. نعمت شكر

«من اعطب الشكر لم يحرم الزيادة.»

به كسی كه توفيق شكر گزاری داده شود، از فزونی يافتن (نعمت) محروم نگردد. (878)

885. دعای علی عليه‌السلام به درگاه حق

«نسأل الله سبحانه إن يجعلنا و أياكم ممن لا تبطره نعمة، و لا تقصر به عن طاعة ربه غاية، و لا تحل به بعد الموت ندامة و لا كابة»

از خداوند سبحان مسألت می داريم كه ما و شما را از آن گروه قرار بده كه نعمت های اين دنيا او را در كاموری های طغيانگرانه فرو نمی برد و هيچ هدفی او را در اطاعت پروردگارش مقصر نمی سازد و پس از مرگ نيز هيچ ندامت و اندوهی وجودش را فرانگيرد. (879)

886. مردمان زيانكار

«كم من مستدرج بالاحسان اليه، و مغرور بالستر عليه، و مفتون بحسن القول فيه! و ما ابتلی الله أحدا بمثل الاملأ له»

بسا مردمی هستند كه به وسيله احسان به حال خود رها شده اند (ورو به سقوط می روند) بسا انسانی كه به وسيله پوشيده شدن خطاهايش فريب خورده است و بسا مردمی كه با شنيدن سخنان نيك (تعريف و تمجيد) درباره خود، درونشان مختل و گرفتار آشوب و اضطراب گردد و خداوند هيچ كس را مانند اشباع او با نعمت ها و امتيازات، مبتلا نفرموده است. (880)

887. رمز زيادتی نعمت

«لا تكن ممن... يعجز عن شكر ما اءوتی، و يبتغی الزياده فيما بقی»

چونان كسی مباش كه... از سپاسگزاری نعمتی كه به او داده شده، ناتوان است و با اين حال خواهان افزايش نعمت باقی مانده است. (881)

888. اثرات انديشيدن

«لو فكروا فی عظيم القدرة و جسيم النعمة لرجعوا إلی الطريق، و خافوا عذاب الحريق، و لكن القلوب عليلة و البصائر مدخولة»

اگر انسان ها در عظمت خداوند و بزرگی نعمت او می انديشيدند، قطعا به راه راست كه از ان منحرف شده اند بر می گشتند، ولی دل ها بيمار است و ديده ها مختل (882)

889. شكرانه نعمت الهی

«لو لم يتوعد الله علی معصيته لكان يجب اءن لا يعصی شكرا لنعمه.»

اگر خداوند برای معصيت خود بيم عذاب هم نمی داد، باز لازم بود كه به شكرانه نعمت هايش نافرمانی نشود. (883)

890. دو خصلت نيك

«كفی بالقناعة ملكا، و بحسن الخلق نعيما»

قناعت برای به دست اوردن ملك، كافی است و نيز برای وصول به نعمت ها اخلاق نيكو كفايت می كند. (884)

891. شكر گزاری امام علی عليه‌السلام

«احمده استتماما لنعمته، و استسلاما لعزته، و استعصاما من معصيته»

سپاس او را گويم كه تتميم نعمتش جويم و راه تسليم به عزتش پويم و برای مصونيت از تباهی ها دست و دل از معصيتش شويم. (885)

892. شكر نعمت نعمتت افزون كند

«إذا وصلت إليكم أطراف النعم فلا تنفروا أقصاها بقلة الشكر»

هنگامی كه مقدمات نعمت ها به شما رسيد با كمی سپاسگزاری دنباله آن ها را از دست ندهيد. (886)

893. كامل كننده نعمت

«بالتواضع تتم النعمة.»

با فروتنی است كه نعمت تكميل می شود. (887)

894. نعمت حقير، بلای عافيت

«كل نعيم دون الجنة فهو محقور، و كل بلاء دون النار عافية»

هر نعمتی جز بهشت محقر است و هر بلايی جز آتش عافيت است. (888)

895. مصرف درست نعمت

«من كتبه إلی الحارث الهمدانی: و استصلح كل نعمة أنعمها الله عليك و لا تضيعن نعمة من نعم الله عندك، ولير عليك أثر ما أنعم الله به عليك»

هر نعمتی را كه خداوند به تو عنايت فرموده است آن را بشناس و در صلاح زندگی به كار ببر و هيچ نعمتی از نعمت های خداوندی را كه به تو لطف فرموده است تباه مساز و همواره اثر نعمت خداوندی كه به تو بخشيده است در تو مشاهده شود. (889)

896. بسا سختی كه

«... رب كلمة سلبت نعمة و جلبت نقمةُ»

چه بسا سخنی كه نعمتی را سلب كند و نقمتی را جلب نمايد. (890)

897. باز گو كردن نعمت خدا

«من كتابه ألی معاوية: ألاتری - غير مخبر لك، و لكن بنعمة الله أحدث: اءن قوما استشهدوا فی سبيل الله تعالی من المهاجرين و الانصار، و لكل فضل، حتی اذا استشهد شهيدنا قيل: سيد الشهداء؟!»

من در صدد آن نيستم كه خبری به تو بدهم، بلكه می خواهم نعمت خداوندی را بازگو كنم، گروهی از مهاجرين و انصار در راه خداوند متعال به شهادت رسيدند و برای هر يك از آن شهداء امتيازی است. تا آن گاه كه شهيدی (بزرگوار) از ما شهيد شد و ملقب به (سيد الشهداء) گشت. (891)

898. مؤثرترين عامل تغيير نعمت خدا

«ليس شیء أدعی إلی تغيير نعمة الله و تعجيل نقمته من أقامة علی ظلم؛ فان الله سميع دعوة المضطهدين و هو للظالمين بالمرصاد»

(آگاه باشد كه) هيچ چيزی بيش از حركت بر مبنای ظلم موجب دگرگونی نعمت خداوندی و سرعت انتقام او نيست؛ زيرا خداوند شنونده دعای ستمديگان است و در كمين ستمكاران. (892)

899. مواظبت بر نعمت ها

«أحذروا نفار النعم فما كل شارد بمر دود»

از گريختن نعمت ها برحذر باشيد، زيرا هر فرار كننده ای بر نمی گردد. (893)

900. عامل زائل شدن نعمت

«ما كان قوم قط فی غض نعمة من عيش فزال عنهم الا بذنوب اجتر حوها، لان الله ليس بظلام للعبيد»

هيچ قومی دارای فراوانی نعمت و طراوت عيش نبوده كه خداوند آن را از دست آن قوم بگيرد مگر به واسطه گناهانی كه مرتكب گشتند؛ زيرا خداوند سبحان هيچ ستمی بر بندگان روا نمی دارد. (894)

901. سرگشتگان حيرتكده دنيا

«سلكت بهم الدنيا طريق العمی، و أخذت بأبصار هم عن منار الهدی، فتاهوا فی حيرتها، و غرقوا فی نعمتها، و اتخذوها ربا»

دنيا آنان را در راه تاريك و كور كننده به حركت درآورده و چشمانشان را از كانون نور هدايت برگرفت، پس در حيرتكده گم گشتند و در نعمت آن غرق شدند و دنيا را برای خود اتخاذ كردند. (895)

902. اثرات بزرگ جلوه كردن خدا

«إن من حق من عظم جلال الله سبحانه فی نفسه، و جل موضعه من قلبه، أن يصغر عنده - لعظم ذلك - كل ماسواه و إن أحق من كان كذلك لمن عظمت نعمة الله عليه، و لطف اءحسانه اءليه فانه لم تعظم نعمة الله علی أحد إلا از داد حق الله عليه عظما»

قطعی است برای كسی كه جلال خداوند سبحان در جان او و موقعيت آن مقام ربوبی در دلش بزرگ باشد سزاوار است كه هر چه جز خداوند بزرگ است نزد وی در مقابل عظمت ربوبی كوچك باشد و سزاوارترين مردم برای چنين موصفی به طور حتم كسی است كه نعمت خداوندی برای او بزرگ و احسان او برای آن كسی لطيف است. زيرا نعمت خداوندی بر هيچ كس با عظمت ندشه است مگر اين كه بر بزرگی حق او بر آن شخص افزوده است. (896)

903. فزونی نعمت

«لم تعظم نعمة الله علی احد الا از داد حق لله عليه عظما»

نعمت خداوند بر كسی افزايش نيافت مگر آن كه حق خدا (بر او) زيادتر گردد. (897)

904. هراس در حال نعمت

«أيها الناس! ليركم الله من النعمة وجلين، كما يراكم من النقمة فرقين إنه من وسع عليه فی ذات يده فم ير ذلك استدرا جا فقد أمن مخوفا، و من ضيق عليه فی ذات يده فم ير ذلك اختبار فقد ضيع مأمولا»

ای مردم! خدا شما را هنگام نعمت در حال هراس ببيند (كه مبادا كفران نعمت كنيد) همان گونه كه شما را در حال عذاب، از تلخی آن گريزان می بيند، حقيقت اين است كه كسی كه در كارهای او و آن چه كه در اختيارش قرار گرفته گشايشی پديدآيد و آن را استدراج (رها كردن به حال خويشتن) نداند، خود را از چيز وحشتناكی در امان احساس نموده است و هر كس در تنگنای زندگی قرار بگيرد و آن را آزمايش نداند، پاداشی را كه اميد آن می رفت ضايع نموده است. (898)

905. نعمت بی حد و حصر خداوندی

«الحمد لله الذی لا يبلغ مدحته القائلون، و لا يحصی نعمأه العادون»

سپاس خدا را كه حق ستايشش بالاتر از حد ستايشگران است و نعمت هايش فوق انديشه شمارشگران. (899)

906. سفارش امام علی عليه‌السلام به مالك اشتر

«أمض لكل يوم عله، فان لكل يوم مافيه. ؤ اجعل لنفسك فيما بينك و بين الله أفضل تلك المواقيت. و أجزل تلك الاقسام و اءن كانت كلها لله اذا صلحت فيها النية، و سلمت منها الرعية»

فرمان اميرالمومنين به مالك اشتر: عمل ه روز را در همان روز به جا بيارو، زيرا برای هر روز موقعيت و قانون خاصی حكم فرماست (كه اگر آن روز بگذرد ان موقعيت به دست نخواهد آمد) ما بين خود و خدايت قسمتی از بهترين اوقات و شايسته ترين آن ها را اختصاص بده، اگر همه اوقات عمر تو با نيت صالح بگذرد و رعيت در آن اوقات در آسايش باشند عبادتی است برای خدا. (900)

907. ترس از نافرمانی خدا

«يابن آدم! اذا رايت ربك سبحانه يتابع عليك نعمه و أنت تعصيته فاحذره»

ای فرزند آدم! هنگامی كه می بينی پروردگار سبحان نعمت هايش را پياپی به تو فرو می ريزد، اما تو نافرمانی او می كنی، از او بترس. (901)

## بخش دوم: فتنه و آزمايش الهی

908. شكافتن امواج فتن

«أيها الناس! شقوا أمواج الفتن بسفن النجاة»

ای مردم! امواج فتنه ها را با كشتی های نجات بشكافيد. (902)

909. منفورترين خلق نزد خدا

«إن أبغض الخلائق إلی الله رجلان: رجل و كله الله الی نفسه، فهو جائر عن قصد السبيل، مشغوف بكلام بدعة، و دعاء ضلالة، و فهو فتتنة لمن افتتن به»

منفورترين خلق نزد خدا دو نفرند: يكی ان كه خداوند او را به خودش واگذاشته است. چنين كسی از راه راست منحرف می شود و شيفته گفتار بدعت آميز و دعوت گمراهی كسی است كه فريفته او می شود. (903)

910. سود آزمايشات الهی

«من لم ينفعه الله بالبلاء و التجارب لم ينتقع بشی ء من العظة»

آن كه خداوند او را با گرفتاری ها و آزمايشات سود نرساند، از هيچ پند و اندرزی سود نخواهد برد. (904)

911. پاداش در برابر عمل نيكو

«من كتابه إلی زياد: أترجو إن يعطيك الله أجر المتواضعين و أنت عنده من المتكبرين و تطمع - و أنت متمرغ فی النعيم تمنعه الضعيف و ألارملة - اءن يوجب لك ثواب المتصدقين! و انما المرء مجزی بما أسلف، و قادم علی ما قدم»

در نامه خود به زياد: آيا در حالی كه نزد خداوند از متكبرانی، اميد داری كه پاداش فروتنان را به تو دهد؟ و در حالی كه در نعمت ها غوطه وری و آن ها را از مستمدان و بيوه زنان دريغ می دای، چشم طمع به ثواب صدقه دهندگان دوخته ای! همانا آدمی در برابر كارهايی كه پيشاپيش فرستاده است پاداش می بيند و نزد آنچه فرستاده است می رود. (905)

912. بپرهيز از مستی نعمت

«اتقوا سكرات النعمة و احذروا بوائق النقمة»

از مستی نعمت بپرهيزيد و از سختی نقمت ها و بلاها برحذر باشيد. (906)

913. هر چيزی سببی دارد

«ولكن الله يختبر عباده بأنواع الشدائد، و يتعبدهم بانواع المجاهد، و يبتليهم بضروب المكاره أخراجا للتكبر من قلوبهم، و أسكانا للتذلل فی نفوسهم، و ليجعل ذلك أبوابا فتحا إلی فضله، و أسبابا ذللا لعفوه»

خداوند بندگان خود را با انواع سختی ها می آزمايد و از طريق سختگيری های گوناگون آنان را به عبادت و پرستش وامی دارد و به انواع ناملايمات و امور ناخوشايند گرفتارشان می سازد تا غرور را از دل های آنان بيرون برود و افتادگی را درجان هايشان بنشاند و نيز تا آن در آزمايش ها و سختی ها، را درهايی گشاده به سوی فضل و احسان خويش و اسباب آسان برای (رسيدن به آنان به) گذشت و بخشايش خود قرار می دهد. (907)

914. آزمايش و تنگدستی

«أيها الناس! ليركم الله من النعمة وجلين، كما يراكم من النقمة فرقين! إنه من وسع عليه فی ذات يده فلم ير ذلك استدراجا فقد أن مخوفا، و من ضيق عليه فی ذات يده فلم ير ذلك اختبارا فقد ضيع مأمولا»

ای مردم! بايد خداوند شما را در وفور نعمت ترسان ببيند همان گونه كه از بروز نقمتش هراسانيد؛ زيرا كسی كه در مال و منالش گشايش پديدآيد و آن را دامی برای گول خوردن نشناخت، از پيشامد ترسناكی خود را آسوده داشته است و هر كس كه به تنگدستی دچار شد و آن را وسيله آزمايش خود ندانست، پاداش اميد بخشی را ناديده گرفته است. (908)

915. وسيله آزمايش انسان

«ألا ترون إن الله، سبحانه، اختبر الاولين من لدن آدم صلوات الله عليه، إلی الاخرين من هذا العالم؛ بأحجار لا تضر و لا تنفع... و لو كان الاساس المحمول عليها، و الاحجار المرفوع بها بين زمردة خضراء، و ياقوته حمراء، و نور و ضياء لخفف ذلك مصارعُة الشك فی الصدور، و لو ضع مجاهدة إبليس عن القلوب، و لنفی معتلج الريب من الناس، و لكن الله يختبر عباده بأنواع الشدائد»

آيا نمی بينيد كه خدای سبحان همه انسان ها را، از آدم صلوات الله عليه تا آخرين نفر اين عالم، با سنگ هايی بيازمود كه نه زيانی می رسانند و نه سودی... اگر پايه هايی كه خانه (كعبه) بر آن بناه شده و سنگ هايی كه با آن ها برافراشته گرديده است از زمرد سبزر و ياقوت سرخ و نور و درخشندگی بود، هر آينه از كشاكش شك در سينه ها می كاست و كوشش ابليس را از دل ها برمی داشت و از انباشت ترديد و به تلاطم در آمدن آن در (اذهان) مردم جلوگيری می كرد، اما خداوند بندگان خود را به سختی های گوناگون می آزمايد. (909)

916. نهی از پيروی بزرگان

«إلا فالحذر الحذر من طاعة ساداتكم و كبرائكم... فانهم قواعد اساس العصبية و دعائم اركان الفتنة»

آگاه باشيد! زنهار! زنهار! از پيروي سران و بزرگانتان ... زيرا كه آنان ستون هاي بنياد تعصب اند و استوانه های اركان فتنه. (910)

917. هنگام فتنه اينگونه باش!

«كن فی الفتنة كابن اللبون، لا ظهر فير كب، و لا ضرع فيحلب»

به گاه فتنه همچون شتر نر دو ساله باش كه نه پشت و نيرويی دارد كه بر او سوار شوند و نه پستانی كه از آن شير دوشند. (911)

918. مصيبت های كوچك و بزرگ

«من عظم صغار المصائب، ابتلاه الله بكبارها»

هر كه مصيبت های كوچك را بزرگ شمارد، خداوند او را به مصيبت های بزرگ گرفتار سازد. (912)

919. روزگار فتنه و آزمايش

«لما قتل: الا و إن بليتكم قد عادت كهيئتها يوم بعث الله نبيكم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. و الذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة و لتغربلن غربلة... حتی يعود أسفلكم أعلاكم، و أعلاكم أسفلكم، و ليسبقن سابقون كانوا قصروا، و ليقصرن سباقون كانوا سبقوا»

بعد از كشته شدن عثمان فرمود: هان! آزمايش و تيره روزی ها، همچون روزی كه خداوند پيامبر خود صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را برانگيخت، برگشته است. سوگند به آن كه او را به حق مبعوث كرد، هر آينه چنان در هم آميخته و چنان غربال شويد... كه آن كه پايين است روآيد و آن كه زبر است به زير در شود و پيشی جويندگانی كه عقب مانده اند پيشی گيرند و پيشی گيرندگانی كه جلوی افتاده اند عقب مانند... (913)

920. فتنه همان آزمايش است

«لما قام إليه رجل فقال: اءخبرنا عن الفتنة، و هل سألت رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عنها، فقال عليه‌السلام: إنه لما أنزل الله، سبحانه، قولة: (أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) علمت إن الفتنة لا تنزل بنا و رسول الله، ما هذه الفتنة التی اخبرك الله تعالی بها! فقال: يا علی، إن أمتی سيفتنون من بعدی، فقلت، يا رسول الله، أو ليس قد قلت لی يوم اءحد حيث استشهد من استشهد من المسلمين، و حيزت عنی الشهادة فشق ذلك علی، فقلت لی: أبشر فان الشهادُ من ورائك؟

فقال لی: إن ذلك لكذلك، فكيف صبرك أذن؟ فقلت: يا رسول الله، ليس هذا من مواطن الصبر، و لكن من مواطن البشری و الشكر. و قال: يا علی إن القوم سيفتنون (بعدی) باءموالهم، و يمنون بدينهم علی ربهم، و يتمنون رحمتة، و ياءمنون سطوته، و يستحلون حرامه بالشبهات الكاذبة، و الاهواء الساهية، فيستحلون الخمر بالنبيذ، و السحت بالهدية، و الربا بالبيع قلت: يا رسول الله، فباءی المنازل اءنزلهم عند ذلك! اءبمنزلة ردة، اءم بمنزلة فتنة؟فقال: بمنزلة فتنة»

مردی برخاست و به اميرالمؤ منين عليه‌السلام گفت: ای اميرمؤ منان! ما را از فتنه آگاه كن و آيا درباره آن از پيامبر خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيده ای؟

حضرت فرمود: چون خدای سبحان اين آيه را فرو فرستاد: الم. آيا مردم پنداشتند كه تا گفتند ايمان آورديم رها می شوند و مورد آزمايش قرار نمی گيرند.

دانستم كه تا پيامبر خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان ما هست اين فتنه بر سر ما فرود نمی آيد. پس! گفتم: ای پيامبر خدا! چه فتنه ای است كه خدای بزرگ شما را از ان خبر داده است؟

پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ای علی! زودا كه امتم بعد از من آزموده شوند... ای علی! به زودی مسلمانان با اموال خود آزموده می شوند و به خاطر دينشان بر خدا منت می نهند و آرزوی رحمت او را می كنند و خود را از خشم او در امان می دانند و با شبهه هايی دروغين و خواهش های نفسانی غفلت زا حرام او را حلال می گردانند.

مثلا شراب را به نام آب انگور يا خرما و رشوه را به نام هديه و ربا را به نام بيع و معامله روا می شمارند!

عرض كردم: ای پيامبر خدا! در اين هنگام آن ها را در چه مرتبه ای از مراتب قرار دهم! آيا در مرتبه ارتداد جايشان دهم و يا در مرتبه فتنه و آزمايش؟

فرمود: در مرتبه فتنه و آزمايش.

در نقل (كنز العمال) آمده است... سپس به من فرمود: ای علی! تو بعد از من زنده می مانی و به امتم مبتلا می شوی و روز قيامت در پيشگاه خدای تعالی برای مخاصمه می ايستی. پس جوابی آماده كن.

عرض كردم: پدر و مادرم فدايت باد! برايم توضيح دهيد كه اين فتنه ای كه مسلمانان به آن مبتلا می شوند، چيست! و بعد از شما بر چه اساسی با آن ها

بجنگم؟

فرمود: به زودی بعد از من با ناكثين و قاسطين و مارقين می جنگی.

پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نام و نشان يكايك آن ها را به من می گفت. سپس فرمود: تو با هر كس از امت من كه با قرآن مخالفت ورزد و در دين راءی و نظر خود را به كار زند جهاد می كنی؛ چرا كه در دين رای و نظر (شخصی) نيست، بلكه دين تنها امر و نهی پروردگار است. (914)

921. پناه بر خدا از فتنه

لا يقولن أحد كم: (اللهم إنی اعوذ بك من الفتنة) لانه ليس أحد إلا و هو مشتمل علی فتنة، و لكن من استعاذ فليستعذ من مضلان الفتن، فان الله سبحانه يقول: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ)

هيچ يك از شما نگوييد: خدايا! از فتنه به تو پناه می برم؛ زيرا هيچ كس نيست كه از فتنه و آزمايش بر كنار باشد، بلكه كسی كه از فتنه به خدا پناه می برد، بايد از فتنه های گمراه كننده به خدا پناه برد؛ زيرا خدای سبحان فرموده است كه: (اموال و فرزندان شما فتنه اند.) (915)

922. نبرد با كفار قريش

«مالی و لقريش! و الله قلد قاتلتهم كافرين، و لاقاتلنهم مفتونين»

مرا چه با قريش! به خدا سوگند كه در زمان كفرشان با آن ها جنگيدم، اكنون نيز كه به فتنه و گمراهی در افتاده اند با آن ها می جنگم. (916)

923. مغرور مشو!

«كم من مستدرج بالاحسان إليه، و مغرور بالستر عليه، و مفتون بحسن القول فيه!»

بسا كسانی كه با احسان خداوند اندك به عذاب حق نزديك شده اند و به خاطر پوشاندن گناهانشان مغرور و فريفته شده اند و به سبب تعريف و تمجيد (مردمان) از آنان به فتنه و تباهی افتاده اند! (917)

## بخش سوم: پند و عبرت

924. عبرت از گذشتگان

«أتعظوا بمن كان قبلكم، قبل إن يتعظ بكم من بعد كم»

از آنان كه پيش از شما در گذشته اند، پند بگيريد، پيش از آن كه پس از شما خواهند آمد از شما پند گيرند. (918)

925. عبرت از پيشينيان

«اعتبروا بحال ولد اسماعيل و بنی أسحاق و بنی اسرائيل عليه‌السلام فما أشد اعتدال الاحوال، و أقرب اشتباه الامثال»

تجربه و عبرت بياندوزيد از حال فرزندان اسماعيل و اسحاق و اسراييل عليه‌السلام كه احوال شما به احوال آنان سخت متناسب است و چه شبيه به يكديگر است مثل ها (امثال صفات شما با آنان) (919)

926. از ديده عبر كن هان!

«إنما ينظر المومن من إلی الدنيا بعين الاعتبار»

مومن در اين جهان (به همه چيز) با ديده عبرت نظر می كند. (920)

927. نصيحت كننده ای عالی

«الا عتبار منذر ناصح»

عبرت گرفتن (از حوادث) ترساننده بسيار ناصحی است. (921)

928. عبرت بگيريد!

«اعتبروا بما أصاب الامم المستكبرين من قبلكم من بأس الله و صولاته، و وقائعه و مثلاته»

عبرت بگيريد و تجربه بياندوزيد از آنچه كه پيش از شما متكبران امت ها را گرفتار ساخت، از غضب خداوندی و حملات و عذاب ها و كيفرهای سخت او. (922)

929. چشم بينا و گوش شنوا داشته باشيد!

«لقد بصرتم إن أبصرتم، و أسمعتم إن سمعتم»

اگر شما می خواستيد ديده بگشاييد و واقعيات را ببينيد وسايل بينايی در اختيار شما گذاشته شده است و اگر می خواستيد گوش باز كنيد و واقعيات را بشنويد، شنيدنی هايی كه واقعيات را با گوش شما آشنا بسازد طنين انداز گشته است. (923)

930. گردن در گرو سخن

«ذمتی بما أقول رهينة و أنا به زعيم. إن من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات حجزته التقوی عن تقحم الشبهات»

ذمه و پيمان من در گرو آن چيزی است كه می گويم و من صدق گفتار و حق بودن آن را بر عهده می گيرم، همانا كسی كه امور عبرت آور و پندآموز از قبيل عقوبت ها و كيفرهايی كه به مردمانی كه در برابر روی او قرار داشته اند فرود آمده و در نتيجه آن به خاك مذلت نشسته اند (اين امور) برای او روشن ساخته باشد كه ان عقوبت ها و كيفرها در نتيجه ستمگری و ارتكاب اعمال زشت بوده روح پرهيزگاری (كه در اثر عبرت آموزی در وی پديد می آيد) از هجوم آوردن امور شبهه ناك به طرف او جلوگيری می كند. (924)

931. مواعظ امير

«فی ذم أصحابه: أتلو عليكم الحكم فتفرون منها، و أعظكم بالموعظة البالغة فتقرقون عنها، و أحثكم علی جهاد أهل البغی فما آتی علی اخر قولی حتی أراكم متفرقين أيادی سبا ترجعون إلی مجالسكم»

درباره اصحاب خود فرمودند: حكمت ها را برای شما می خوانم از آنها می گريزيد! و با پند رسا شما را موعظه می نمايم (بدون اين كه در شما تأثير كند) هر يك راه خود را می گيريد و پراكنده می شويد و شما را برای جهاد با طغيانگران تحريك می كنم، شما را می بينم كه سخنم به پايان نرسيده، مانند فرزندان سباء پراكنده می شويد و به مجالس خود بر می گرديد. (925)

932. سودمندترين داستان

«تدبروا أحوال الماضين من المومنين قبلكم، كيف كانوا فی حال التمحيص و البلاء... فانظروا كيف كانوا حيث كانت الاملأ مجتمعة، و الاهواء موتلقة.. فانظروا إلی ما صاروا إليه فی آخر أموارهم حين وقعت الفرقة، و تشتتت الالفة، و اختلفت الكلمة و الافئدة و تشعبوا مختلفين، و تقرموا متحازبين، قد خلع الله عنهم لباس كرامته، و سلبهم غضارة نعمته و بقی قصص أخبارهم فيكم عبرا للمعتبرين»

بيانديشيد در حالات مردمان با ايمان كه پيش از شما از اين دنيا گذشته اند كه چگونه زندگی را در حال تصيفه و ابتلاء سپری كردند، پس بنگريد و به وضع آنان تا آنگاه كه مردمشان اجتماع داشتند و تمايلاتشان با هم بود.

حال بنگريد به سرنوشت آنان در آخركارشان. در آن هنگام كه جدايی ميان آنان افتاد و انس و الفت به پراكندگی تبديل گشت و اختلاف كلمه و اختلاف دل ها وارد جمع آنان گشت و در نتيجه به تيره های مختلف تقسيم شدند و در حال ستيزه گری با يكديگر پراكنده شدند، خداوند لباس كرامتش را از پيكرشان بيرون آورد و طروات و فراوانی نعمتش را از آنان سلب نمود. حال داستان های اخبار آنان در ميان شما برای عبرت گيری انسان های پندآموز مانده است. (926)

933. رحمت خدا بر عبرت گيران

«رحم الله امرا تفكر فاعتبر، و اعتبر فابصر»

رحمت خدا بر آن كس كه انديشيد و عبرت آموخت و پند گرفت و بينش يافت. (927)

934. عبرت گرفتن از گذشتگان

«إن لكم فی القرون السالفة لعبرة! أين العمالقمه و أبناه العمالقة! أين الفراعنة و أبناء الفراعنة! أين اصحاب مدائن الرس الذين قتلوا النبيين، و اءطفاوا سنن المرسلين، و أحيوا سنن الجبارين!»

ای مردم! عبرت گيری و تجربه از قرون گذشته بر شما است كجا رفتند عمالقه و فرزندان عمالقه! كجا هستند گردانندگان شهرهای رس كه پيامبران را كشتند و سنت های پيامبران را خاموش و بدعت های جباران را زنده ساختند. (928)

935. عالم بی عمل

«لا تكن ممن يرجو الاخرة بغير العمل... يصف العبرة و لا يعتبر، و يبالغ فی الموعظُة و لا يتعظ»

از كسانی مباش كه بدون كار، به آخرت چشم اميد دوخته است. عبرت ها را بيان می كند، اما خود از آن ها درس نمی گيرد، در اندرز دادن به ديگران می كوشد، ليكن خود پند نمی آموزد. (929)

936. عبرت ها بسيار، عبرت گرفتن اندك

«ما أكثر العبر و أقل الاعتبار!»

چه فراوان است وسايل عبرت گرفتن و چه اندك است بهره برداری از اين وسايل برای عبرت گيری. (930)

937. عبرت از گذشته

«من كتابه الی الحارث الهمدانی -: صدق بما سلف من الحق، و اعتبر بما مضی من الدنيا ما بقی منها؛ فان بعضها يشبه بعضا، و آخرها لاحق باولها! و كلها حائل مفارق»

در نامه ای امام عليه‌السلام به حارث همدانی فرمودند: آنچه را قرآن از حوادث گذشته بيان داشته بپذير و از گذشته ها برای آينده پند بگير، زيرا دنيا (از نظر حوادث) گذشته و آينده، اين گوشه و آن گوشه آن مثل هم است و پايان آن در رديف گذشته ها در جريان است و همه دنيا در حال انتقال و جدايی است. (931)

938. رابطه حكمت و عبرت

«من تبينت له الحكمة عرف العبرة، و من عرف العبرة فكإنما كان فی الاولين»

هر كس حكمت بر او ظاهر شود، عبرت را شناسد، و هر كس عبرت را شناسد، گويی از اولين روزگاران تاكنون بوده است. (932)

939. عبرت گرفتن از گذشته

«لو اعتبرت بما مضی حفظت ما بقی»

امام عليه‌السلام در نامه ای خطاب به معاويه فرمود: اگر از حوادث گذشته پند گرفته بودی، نسبت به آن چه باقی مانده است خود را حفظ می كردی. (933)

940. درس گرفتن از عبرت ها

«أتعظوا عباد الله بالعبر النوافع، و اعتبروا بالای السواطع، و ازدجروا بالنذر البوالغ»

ای بندگان خدا! از عبرت های نافع پند بگيريد و از آيات روشن الهی عبرت بياندوزيد و تهديدهای رسا و بالغ ممنوعيت (از پليدی ها) را بپذيريد. (934)

941. امام مايه عبرت

«قبل شهادته عليه‌السلام سبيل الوصيتة: أنا بالامس صاحبكم، و أنا اليوم عبرةُ لكم، و غدا مفارقكم!»

امام عليه‌السلام پيش از شهادتش در بستر چنين فرمود: من ديروز در ميان شما بودم و امروز مايه پند شما و فردا از ميان شما خواهم رفت. (935)

942. آسايش در همسايگی خداوند

«أيها الناس! إنه من استنصح الله وفق، و من اتخذ قوله دليلا هدی (لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) فان جار الله آم ن، و عدوه خائف»

ای مردم! كسی كه از خدا پند و خير خويش را مساءلت نمايد، موفق گردد و هر كسی كه كلام خدا را برای خود راهنما اتخاذ كند، به آن طريقه ای كه محكم تر و راست تر است هدايت شود؛ زيرا كسی كه به همسايگی خدا نايل گردد در امن و آسايش غوطه ور شود و كسی كه با او از در خصومت درآيد ترسان و هراسناك گردد. (936)

943. پند از جدايی

«اعتبروا بنزولكم منازل من كان قبلكم، و انقطاعكم عن أوصل أخوانكم»

عبرت بگيريد از اين كه در منزلگاه های اقوام و ملل پيش از خود فرود آمده ايد و منزل كرده ايد و عبرت بگيريد از اين كه از نزديك ترين برادران خود منقطع خواهيد گشت. (937)

944. پند از حوادث

«إن من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات حجزته التقوی عن تقحم الشبهات»

كسی كه از حوادث و پيامدهای بد آن خوب پند و نصيحت گيرد، تقوا و پرهيزگاری او از فرو رفتن در كارهای گنگ و مبهم باز می دارد. (938)

945. عبرت از آرامش ابدی

قبل شهادته عليه‌السلام: «ليعظكم هدوی، و خفوت أطراقی، و سكون أطرافی، فانه أوعظ للمعتبرين من المنطق البليغ و القول المسموع.»

قبل از شهادتشان فرمودند: باشد كه آرامش (ابدی) و از حركت افتادن چشمان و سكون اعضای بدنم پندی برای شما باشد، زيرا موعظه اين آرامش و بی اراده افتادن برای كسانی كه بخواهند عبرت بگيرند از سخن و منطق رسا و گفتار شنيدنی مؤ ثرتر است. (939)

946. پذيرفتن پند

«أتعظوا بالعبر، و اعتبروا بالغير، و انتفعوا بالنذر»

پند پنددهندگان را بپذيريد و از دگرگونی های روزگار اندرز گيريد و از ترسانندگان قيامت بهره ياب باشيد. (940)

947. فروغ واعظ

«أيها الناس! استصبحوا من شعلة مصباح واعظ متعظ، و امتاحوا من صفو عين قد روقت من الكدر»

ای مردم! از شعله چراغ و اعظی كه خود وعظش را پذيرفته است فروغ بگيريد و از آب زلال چشمه ای بكشيد كه از تيرگی تصفيه شده باشد. (941)

948. پند خداوندی

«إن الله سبحانه لم يعظ أحدا بمثل هذا القرآن»

قطعی است كه خداوند سبحان هيچ كسی را پندی مانند مواعظی كه در قرآن آورده نداده است. (942)

949. هر مثلی دليلی است

«اعقل ذلك فان المثل دليل علی شبهه»

تعقل كن اين پند را؛ زيرا هر مثلی دليلی است برای مثل و شبيه خود. (943)

950. پند از عاقبت زندگی ديگران

«اتعظوا فيها (أی فی الدنيا) بالذين قالوا: (مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً). حملوا إلی قبور هم فلا يدعون ركبانا، و أنزلوا الاجداث فلا يدعون ضيفانا»

پند بگيريد از (عاقبت زندگی) آنان كه گفتند: (كيست از ما نيرومندتر) آنان به گورهای خود برده شدند، بدون اين كه در حالت سواری دعوت شوند و به قبرها فرود آمدند، بدون اين كه مهمان خوانده شوند. (944)

951. سنجيدن نفس ها

«اعلموا! إنه من لم يعن علی نفسه حتی يكون له منها واعظ و زاجر؛ لم يكن له من غيرها لا زاجر و لا واعظ»

بدانيد هر كسی كه به خود اهميتی ندهد (يا به خود ياری نكند) كه از نفس خود واعظ و مانعی (از آلودگی ها) داشته باشد، برای او از غير نفسش نه مانعی خواهد بود و نه پند دهنده ای. (945)

952. نافرمانی و حسرت

«إن معصية الناصح الشفيق العالم المجرب تورث الحسرة، و تعقب الندامة»

نافرمانی از دستور، پند دهنده مهربان و دانشمند باتجربه، باعث حسرت می شود و پيشيمانی به دنبال دارد. (946)

953. نفع از تجارت

«من لم ينفعه الله بالبلاء و التجارب لم ينتفع بشی ء من العظة، و أتاه التقصير من أمامه حتی يعرف ما أنكر، و ينكر ما عرف»

كسی كه خداوند به وسيله آزمايش و تجارب، نفعی به او نرساند، از هيچ اندرزی سود نمی برد و نتيجه تقصير او از پيش رويش برآيد تا بشناسد آنچه را كه انكار كرده بود و انكار كند آنچه را كه شناخته بود. (947)

954. نگرش مؤمن به دنيا

«إنما ينظر المؤ من الی الدنيا بعين الاعتبار، و يقتات منها ببطن الاضطرار، و يسمع فيها بأذن المقت و الابغاض»

مؤ من به دنيا تنها به ديده عبرت می نگر و از روی ناچاری از آن قوت خود را بر می گيرد و با گوش خشم و نفرت به آن گوش می دهد. (948)

955. تعليم خردمند

فی وصيته لابنه الحسن عليه‌السلام: «لا تكونن ممن لا تنفعه العظة الا اذا بالغت فی ايلامه، فان العاقل يتعظ بالاداب، و البهائم لا تتعظ الا بالضرب.»

در وصيت به پسرش حسن بن علی عليه‌السلام می فرمايند: هرگز از آن مردم مباش كه پند به او سودی نمی دهد، مگر اين كه او را شديدا به درد بيارود؛ زيرا خردمند با تعليم و تربيت های سازنده پند می گيرد، در صورتی كه حيوانات با زدن پند می پذيرند. (949)

956. پند گوی پندناپذير

«لا تكن ممن... يبالغ فی الموعظه و لا يتعظ؛ فهو بالقول مدل، و من العمل مقل، ينافس فيما يفنی، و يسامح فيما يبقی، يری الغنم مغرما و الغرم مغنما»

از مردمی مباش كه در پند دادن به مردم زياده روی می كند، ولی خود پندی را نمی پذيرد او در گفتار بسيار گو و در عمل اندك كردار است. درباره آنچه كه فانی است به رقابت می پردازد و درباره آنچه پايدار است سهل انگار است، غنيمت را ضرر و ضرر را غنيمت حساب می كند. (950)

957. پرده غرور

«بينكم و بن الموعظة حجاب من الغرة»

ميان شما و موعظه پرده ای است از غروز و غفلت. (951)

958. ناشنوای حقيقی

«دعيتم إلی الامر الواضح. فلا يصم عن ذلك الا اصم، و لا يعمی عن ذلك الا أعمی»

شما به يك امر روشن دعوت شده ايد، پس ناشنوای حقيقی كسی است كه ان نصايح را نشنود و نابينای واقعی كسی است كه خود را از بينايی به آن حقايق تجربه شده و نصايح محروم بسازد. (952)

959. زنده كننده قلب

فی وصيته عليه‌السلام لابنه و هو يعظه: «أحی قلبك بالموعظة»

در وصيت به فرزندش (حسن بن علی عليه‌السلام) او را موعظه می كند، قلبت را با موعظه زنده بدار! (953)

960. پند با مردم

«انتفعوا ببيان الله، و اتعظوا بمواعظ الله، و اقبلوا نصيحة الله»

از بيان خداوندی بهره برداريد و مواعظ الهی را قبول كنيد و خير خواهی مقام ربوبی را بپذيريد. (954)

961. ناصح دلسوز

«الاعتبار منذر ناصح»

پند گرفتن، بيم دهنده ای دلسوز است. (955)

962. ديده عبرت

«إن من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات حجزته التقوی عن تقحم الشبهات»

كسی كه از زبان حوادث و مصيبت ها خوب پند بگيرد، پرهيزگاری او را از فرو رفتن در كارهای مبهم باز می دارد. (956)

963. موفقيت و تجربه

«من التوفيق حفظ التحربة»

نگهداری تجربه بخشی از موفقيت است. (957)

964. پند از تجربه ها

«من لم ينفعه الله بالبلاء و التجارب لم ينتفع بشی ء من العظة»

آن كه از گرفتاری ها و تجربه هايش سود نبرد از هيچ پندی سود نخواهد برد. (958)

965. بهره مندی از تجربه

«فان الشقی من حرم نفع ما أوتی من العقل و التجربة»

بدبخت كسی است كه از عقل و تجربه ای كه نصيب او شده محروم ماند. (959)

966. زبان بسته بهتر كه گويا به شر

«الكلام فی و ثاقك ما لم تتكم به؛ فاذا تكلمت به صرت وثاقه، فاخزن لسانك كما تخزن ذهبك و ورقك: فرب كلمة سلبت نعمة وجلبت نقمة.»

سخن در گرو (در بند) توست، مادامی كه آن را نگفته باشی، وقتی كه آن سخن را ابراز كردی، تو در گرو آن خواهی بود. پس زبانت را محفوظ بدار، همان گونه كه طلا و نقره ات را؛ زيرا چه بسا سخنی كه نعمتی را سلب كند و نقمتی را جلب نمايد. (960)

967. خير خواه واقعی

«ربما نصح غير الناصح، و غش المستنصح»

بسا نصيحت گری كه ناصح نيست و خيانت كند كسی كه خير خواه تلقی شده است. (961)

968. جايگاه تذكر و پندگيری

«إن الدنيا...دار موعظة لمن اتعظ بها... ذكرتهم الدنيا فتذ كروا، و حدثتهم فصدقوا، و وعظتهم فاتعظوا»

همانا دنيا جايگاه پندگيری است، برای كسی كه از آن نصيحت پذيرفت، دنيا تذكر داد، آنان نيز پزيرفتند و سخن گفت، تصديقش كردند و پند داد، آنان قبول كردند. (962)

969. نگاه مؤمن به دنيا

«ينظر المومن الی الدنيا بعين الاعتبار، و يقتات منها ببطن الاضطرار»

انسان با ايمان به اين دنيا به چشم عبرت و تجربه می نگرد و از توشه به اندازه سير شدن شكم يك مضطر بهره مند می گردد. (963)

970. بهترين تجربه ها

«العقل حفظ التجارب، و خير ما جربت ما وعظك»

عقل، نگهداری تجربه ها است. بهترين تجربه ها آن است كه به تو پند دهد. (964)

971. آينه عبرت

«من أبصر بها بصرته، و من أبصر إليها أعمته»

هر كه به وسيله دنيا نگاه كند (و ان را آينه عبرت سازد) دنيا بينا بينش گرداند و هر كه به دنيا بنگرد (و جز آن نبيند) دنيا كورش سازد (و ورای آن را نبيند). (965)

972. صدق گفتار دنيا

«حقا أقول: ما الدنيا غرتك، و لكن بها اغتررت، و لقد كاشفتك العظات، و آذنتك علی سواء، ولهی بما تعدك من نزول البلاء بجسمك و انقص فی قوتك، أصدق و اءوفی من اءن تكذبك، أو تغرك»

به حق می گويم، دنيا تو را فريب نداد، بلكه تو فريفته آن شدی، دنيا (مايه های) پند و عبرت را بر تو آشكار ساخت و عادلانه و منصفانه تو را آگاه و در وعده هايی كه به تو می دهد، از قبيل بلای جسمانی و كم شدن نيرو و توانايی تو راستگوتر است و با وفادارتر از ان كه به تو دروغ بگويد يا فريبت دهد (966)

973. سفارش امام عليه‌السلام به فرزندش

(قال فی وصيته لابنه الحسن عليه‌السلام): «و امحض أخاك النصيحة، حسنة كانت أو قبيحة»

(در وصيت به فرزندش امام حسن عليه‌السلام فرمود): نصيحت نيكت را برای برادرت مهيا ساز، خواه پند تو (تشويق به كار) نيك باشد يا (پرهيز از كار) بد. (967)

974. عوامل عبرت آموز

«إن الامور اذا اشتبهت، اعتبر آخرها بأولها»

به راستی، كارها، چون مشتبه گردد و انسان در سود و زيان و آثار و نتايج ان، دچار ابهام و سرگردانی شود انجام آن با آغازش، سنجيده می گردد. (968)

## بخش چهارم: وصف فقر

975. مرگی بزرگ تر از مرگ حقيقی

«الفقر الموت الاكبر»

فقر و بی چيزی مرگی است بزرگ تر از مرگ حقيقی! (969)

976. خوشا به حال فقيران!

و قال عليه‌السلام فی صفة الانبياء: «و إن شئت ثنيت بموسی كليم الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حيث يقول: (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) و الله ما سأله الا خبزا يأكله!»

امام در صفت پيامبران عليه‌السلام اين گونه فرمودن: اگر بخواهی دومين مثل موسی كليم الله عليه‌السلام را بياورم، آنگاه كه عرض كرد: خداوند! به آن خيری كه برای من فرستادی محتاجم، سوگند به خدا، او از خدا، جز نانی كه بخورد چيزی سوال نكرده بود! (970)

977. غربت در وطن

«الفقر فی الوطن غربة»

فقر و بی چيزی در وطن به منزله غربت است. (971)

978. معنای فقر

«لا فقر كالجهل»

هيچ نيازمندی و احتياجی مانند جهل نيست. (972)

979. بزرگ ترين فقر

«أكبر القر الحمق»

بزرگ ترين بينوايی ها و نيازمندی ها، حمق و نادانی است. (973)

980. نتيجه سلامت تن

«إلا و إن من البلاء الفاقة، و أشد من الفاقة مرض البدن، و أشد من مرض البدن مرض القلب. إلا و إن من النعم سعة المال. و إفضل من سعة المال سحة البدن، و أفضل من صحة البدن تقوی القلب»

آگاه باشيد نداری از جمله بلاهاست و سخت تر از ان بيماری تن است و از ان سخت تر، بيماری دل است. بدانيد كه تقوای دل، از سلامتی بدن است. (974)

981. زيور فقر

«العفاف زينة الفقر.»

پاكدامين و عزت نفس، موجب زيبايی فقر است. (975)

982.باعث بی دينی

«عنه عليه‌السلام لابنه محمد بن الحنفية -: يا بنی! إنی أخاف عليك الفقر فاستعذ بالله منه، فان الفقر منقصة للدين! مدهشة للعقل، داعية للمقت.»

به فرزندش محمد بن حنفيه فرمود: فرزند عزيزم! برای تو از فقر می ترسم، زيرا فقر عامل كاهش دين است و عقل را به دهشت می اندازد و باعث دشمنی می گردد. (976)

983. فقر زيركان

«الفقر يخرس الفطن عن حجته، و المقل غريب فی بلدته»

فقر، زيرك را از بيان دليل خود باز می دارد و بيچاره در شهر خود غريب است. (977)

984. او فقير نيست!

«لا يقع اسم الا ستصعاف علی من الحجة فسمعتها أذنه و وعاها قلبه.»

عنوان استضعاف (قصور حجت شناسی) بر كسی كه حجت به او رسيده و گوشش آن را شنيده و قلبش آن را دريافته است صدق نمی كند. (978)

985. نيازمندی بلاست!

«إلا و إن من البلاء الفاقة، و أشد من الفاقة مرض البدن، و أشد من مرض آلبدن مرض القلب»

آگاه باشيد! نيازمندی بلاست و سخت تر از ان بيماری تن است و از آن بدتر بيماری قلب است. (979)

986. توانگری و فقر حقيقی

«الغنی و الفقر بعد العرض علی الله»

توانگری و بينوايی بعد از عرضه (اعمال) بر خدا معلوم می شود. (980)

## بخش پنجم: وصف دنيا و دنياطلبان

987. شگفت از آباد كننده دنيا

«عجبت لمن أنكر النشاء الاخری، و هو يری انشأة الاولی، و عجبت لعامردار الفناء و تارك دار البقاء»

در شگفتم از كسی كه ورود به جهان ديگر را انكار می كند، در حالی كه ورود به جهان نخست را می نگرد و در شگفتم از آباد كننده اين جهان ناپايدار و رها كننده آن سرای جاويدان. (981)

988. علت هلاكت گذشتگان

«إنما هلك من كان قبلكم بطول آمالهم و تغيب آجالهم»

پيشينيان شما، در حقيقت به سبب درازی آرزوها و از ياد بردن اجل هايشان

به هلاكت افتادند. (982)

989. از علاقه دنيا بكاهيد!

«و من كلام له عليه‌السلام كان كثيرا ما ينادی به أصحابه: تجهزوا، رحمكم الله، فقد نودی فيكم بالرحيل، و أقلوا العرجة علی الدنيا، و انقلبوا بصالح ما بحضر تكم من الزاد، فان أمامكم عقبة كوودا، و منازل مخوفة مهولد لا بد من الورود عليها، و الوقوف عندها، و اعلموا إن ملاحظ المنيته نحو كم دانية، و كانكم بمخالبها و قد نشبت فيكم، وقد دهمتكم فيها مفظعات الامور، و معضلات المحذور. فقطعوا علائق الدنيا و استظهروا بزاد التقوی»

كلامی است از اميرالمومنين علی عليه‌السلام كه در بسياری از اوقات به صدای بلند، با آن سخن، به اصحاب خود خطاب می فرمود:

خدا شما را رحمت كند، آماده شويد؟پس به تحقيق، ندای كوچ كردن (از اين دنيا) به شما داده شده است. اعتماد و علاقه خويش را نسبت به ماندن در دنيا كم كنيد و با توشه ای مناسب و پسنديده كه در اختيار داريد، از دنيا به آخرت منتقل شويد! پس بی گمان در برابر شما گردنه ای است كه بالا رفتن از آن دشوار است و در راهتان منزل هايی است ترس آور و هولناك كه انسان از وارد شدن و توقف در آن ها ناگزير است.

پس بدانيد كه ديگانت مرگ (يا نگاه كردن آن از گوشه چشم به شما) به طرف شما نزديك است، گويی شما در چنگال های آن هستيد كه به راستی آن چنگال ها به تنتان فرو رفته است و به تحقيق در مرگ، سختی های طاقت فرسا و دشواری هايی كه از آن بيمناك و در حذر هستيد، شما را فرا گرفته است. پس علاقه و وابستگی های خود را از دنيا قطع كنيد و توشه تقوی را پشتيبان خود قرار دهيد و از آن ياری جوييد. (983)

990. برای آخرت آفريده شده ای نه دنيا

فی وصيته للحسن عليه‌السلام: و اعلم يا بنی! إنك إنما خلقت للاخرة لا للدنيا و للفناء لا للبقاء و للموت لا للحياة، و إنك فی قلعة ودار بلغة و طريق إلی الاخرة و إنك طريد الموت الذی لا ينجو منه هاربه، ولا يفوته طالبه، و لا بد إنه مدركه»

از سفارش امام علی عليه‌السلام به فرزندش حضرت حسن عليه‌السلام بدان پسرم! تو برای آخرت آفريده شده ای نه برای دنيا، برای فنا نه برای بقا، برای مردن نه برای زيستن، تو در منزل كوچ هستی كه رهگذری است به سوی آخرت. به راستی كه مرگ در پی توست و فرار كننده از مرگ را رهايی نيست و از دست جوينده خود ره در نمی رود و سرانجام او را می گيرد. (984)

991. اندازه هر چيز

«جعل لك شی ء قدرا، و لكل قدر أجلا، و لك أجل كتابا»

(خداوند متعال) برای هر چيزی اندازه ای و برای اندازه ای پايانی و برای هر پايانی، حساب و كتابی قرار داده است. (985)

992. دنيا انسان را غافل می كند

«كأنكم من الموت فی غمرة، و من الذهول فی سكرة»

گويی در حال احتضار هستيد و گويی در اثر غفلت، از خود بی خود می باشيد. (986)

993. شخص آگاه تو را آگاه می كند

«الحذر الحذر أيها المستمع! و الجد الجد أيها الغافل! (وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ)»

هشدار هشدار! ای شنونده! بكوش! بكوش! ای بی خبر! (هيچ كس مانند شخص آگاه، تو و خبردار نمی كند.) (987)

994. يكی بودن خداوند مرگ و زندگی

من وصاياه لا بنه الحسن عليه‌السلام: «و اعلم إن مالك الموت هو مالك الحياة، و إن الخالق هو المميت، و إن المفنی هو المعيد»

اميرمؤ منان عليه‌السلام در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن عليه‌السلام می فرمايد: بدان كه خداوند مرگ، همان خداوند زندگی است و آن كه می آفريند، هموست كه می ميراند و آن كه نابود می كند همو كه باز می گرداند. (988)

995. كارهای بيهوده

«من الغناء إن المرء يجمع ما لا يأكل، و يبنی ما لا يسكن، ثم يخرج الی الله تعالی لا مالا حمل، و لا بنأ نقل»

يكی از رنج ها اين است كه انسان چيزی را فراهم آورد كه نمی خورد و بنايی بسازد كه در آن سكونت نمی كند و سپس به جانب خدای تعالی می رود در حالی كه نه مالی با خود می برد و نه ساختمانی منتقل می كند! (989)

996. خسر الدنيا و الاخرة

«فانظر يا شريح! لا تكون ابتعت هذه الدار من غير مالك، أو نقدت الثمن من غير حلالك! فاذا اءنت قد خسرت دار الدنيا ودار الاخرة!»

امام علی عليه‌السلام خطاب به قاضی خود، شريح بن حارث فرمود: توجه كن ای شريح! مبادا اين خانه را جز از مال خودت خريده باشی يا بهای آن را جز از مال حلال داده باشی، در غير اين صورت هم در دنيا و هم در سرای آخرت زيان كرده ای (990)

997. دنيا فانی است

«إن الدنيا منقطعه عنك، و الاخرة قريبة منك»

همانا دنيا از تو جدا شدنی و آخرت به تو نزديك است. (991)

998. فريب دنيا را مخوريد!

«اولی الابصار و الاسماع، و العافية، و المتاع، هل من مناص او خلاص، إن معاذ أو ملاذ، أو فرار أو محار، أم لا؟! (فانی تؤ فكون) أم أين تصرفون؟! أم بماذا تغترون!؟»

هان! ای صاحبان ديدگان بينا گوش های شنوا و ای برخورداران از تندرستی و مال و متاع! آيا جای گريزی يا راه نجاتی يا پناهگاهی يا تكيه گاهی يا راه فراری و يا طريق بازگشتی هست يا نيست؟ پس، به كجا باز می گرديد؟يا كجا می رويد؟يا فريب چه چيز را می خوريد؟ (992)

999. سرای گذر

«أيها الناس! انما الدنيادار مجاز و الاخرة دار قرار، فخذوا من ممركم لمقركم»

ای مردم! دنيا سرای گذر است و آخرت جای ماندن، پس از گذرگاه خود برای جای باش خود (توشه) برگيريد. (993)

1000. ايام عمر خود را درياب!

«فاستدركوا بقية أياكم، و اصبروا لها أنفسكم؛ فانها قليل فی كثير الايام التی تكون منكم فيها الغفلة و التشاغل عن الموعظة»

باقی مانده ايام عمر خود را دريابيد و جان های خود را برای آن ها شكيبا سازيد؛ زيرا اين چند روزه در مقابل روزهای بسياری كه در غفلت و روی گردانی از پند و اندرز گذرانيده ايد است. (994)

1001. عزت ناپايدار دنيا

«أوصيكم بالرفض لهذه الدنيا التاركة لكم، و إن لم تحبوا تركها... فلا تنافسوا فی عز الدنيا و فخرها... فاءن عزها و فخرها إلی انقطاع»

شما ره به رها كردن اين دنيا توصيه می كنم، دنيايی كه شما را رها می كند هر چند رها كردن آن را دوست نداشته باشيد... پس، در عزت دنيا و افتخارات ان رقابت نكنيد، زيرا عزت و افتخارات دنيا از بين رفتنی است. (995)

1002. مشمولين رحمت حق

«رحم الله امرا سمع حكما فوعی... اغتنم المهمل، و بادر الاجل، و تزود من العمل»

رحمت خدا بر آن كس (بنده ای) كه سخن حكيمانه ای را شنيد و پذيرا شد،... مهلت عمر را غنيمت شمرد و بر مرگ پيشی گرفت و از عمل توشه بر گرفت. (996)

1003. دنيا را برنگزين!

«ألستم فی مساكن من كان قبلكم أطول أعمارا، و ابقی آثارا... ثم ظعنوا عنها بغير زاد مبلغ و لا ظهر قاطع. فهل بلغكم إن الدنيا سخت لهم نفسا بفدية... و هل زودتهم الا السغب.. أفهذه توثرون»

آيا شما در جاهای همان كسانی نيستنيد كه پيش از شما بودند و عمرشان درازتر و آثارشان پاينده تر... بود و سپس بی هيچ توشه ای كه آن ها را به مقصد رساند و بی هيچ مركبی كه راه را درنورد كوچ كردند؟ آيا شنيده ايد كه دنيا خود را فدای آنان كند؟... ؤ آيا جز گرسنگی توشه ای به آنان داد؟... آيا چنين دنيايی را بر می گزينيد؟ (997)

1004. مذمت دنيا

«قال عليه‌السلام فی ذم الدنيا أقرب دار من سخط الله، و أبعدها من رضوان الله!»

(در مذدمت دنيا فرمود): دنيا نزديك ترين منزل به سخط خداوند و دورترين آن از رضای اوست. (998)

1005. تعجب از اين گوش!

«كيف يراعی النباة من اصمته الصيحة»

آن گوشی كه فرياد را نشينده است، چگونه صدای آهسته را می شنود. (999)

1006. آسايش آخرت

«إنما مثل من خبر الدنيا كمثل قوم سفر نبا بهم منزل جديت، فاموا منزلا خصيبا و جنابا مريعا، فحتملوا و عثاء الطريق، و فراق الصديق، و خشونة اسفر، و جشوبة المطعم، ليائا سعة دراهم، و منزل قرار هم»

داستان آن كس كه دنيا را آزموده همچون حكايت گروه مسافرانی است كه فرود آمدن در منزلی خشك و بی آب و علف را خوش ندارند و برآنند تا به جايی پر نعمت و سر سبز خرم فرود آيند. بنابراين دشورای راه و فراق يار و سختی سفر و ناگواری خوراك را تحمل می كنند تا به سرای دلباز و منزل آسوده خود درآيند. (1000)

1007. مذمت دنيا

«قال عليه‌السلام و قد سمع رجلا يذم الدنيا: أيها الذام للدنيا، المغتر بغرورها، المخدوع با باطيلها! أتغتر بالدنيا ثم تذمها؟»

امام عليه‌السلام به كسی كه از دنيا نكوهش می كرد فرمود: ای كه از دنيا مذمت می كنی در حالی كه گرفتار غرور آن شده و فريفته باطل های آن گرديده ای! آيا تو خود مغرور دنيايی و بعد مذمت آن را می كنی! (1001)

1008. روزگار آرزو

«إلا و إنكم فی أيام امل من ورائه اجل، فمن عمل فی أيام أمله قبل حضور أجله فقد نفعمه عمله، و لم يضرره أجله و من قصر فی أيام أمله قبل حضور أجله، فقد خسر عمله، و ضره أجله»

آگاه باشيد! كه در روزگار هستيد كه مرگ در پی آن است، پس هر كه در روزگار آرزو و پيش از سرآمدن مهلت، به كار نيك بپردازد، كارهايش به او سود می بخشد و از فرا رسيدن مرگ زيان نخواهد ديد و هر كس در روزگار آرزو قبل از سر آمدن مهلت در ان جام كار نيك كوتاهی كند، كارهايش زيان بخش و از فرا رسيدن مرگ زيان خواهد ديد. (1002)

1009. آرزو در دنيا

«من جری فی عنان أمله عثر باجله»

هر كه با آرزو هم عنان شود به مرگ و نابودی رسد. (1003)

1010. توصيف دنيا خواهان

«فی صفة أهل الدنيا: نعم معقلة، و أخری مهملة، قد أضلت عقولها، و ركبت مجهولها»

امام علی عليه‌السلام در توصيف دنيا خواهان می فرمايد: چونان حيواناتی هستند برخی بسته و برخی رها، كه خردهايشان را از دست داده اند و بيراهه می روند. (1004)

1011. زاد و توشه اخروی

«إنما الدنيا منتهی بصر الاعمی، لا يبصر مما ورأها شيئا، و البصير ينفذها بصره، و يعلم إن الدار ورأها. فالبصير منها شاخص، والا عمی إليها شاخص، و البصير منها متزود، و الاعمی لها متزود»

دنيا نهايت ديد كوردلان است، آنچه در پشت آن است نمی بيند (و توجه به آخرت ندراد) اما فرد بينا، ديدش در ان نفوذ می كند و می داند كه آخرت در ورای آن است. پس كسی كه چشم دلش باز است، در دنيا آماده كوچ است، اما كور دل، چشمش را به ان دوخته است. با اين بيان افراد بينا از دنيا برای خود زاد و توشه بر می گيرند و كوردلان برای دنيا زاد و توشه می اندوزند. (1005)

1012. لذت سيری ناپذير

«علموا! إنه ليس من شی ء الا و يكاد صاحبه يشبع منه و يمله الا الحياة فانه لا يجد فی الموت راحة. و انما ذلك بمنزلة الحكمة التی هی حياة للقلب الميت، و بصر للعين العمياء. و سمع للاذن الصماء، و ری للظلمان، و فيها الغنی كله و السلامة»

بدانيد كه هيچ چيز نيست مگر اين كه دارنده اش از آن سير و دلزده می شود، به جز زندگی، زيرا او (شخص دنيا پرست) در مرگ آسايشی برای خود نمی يابد و آن به منزله حكمت است، حكمتی كه موجب حيات دل مرده و بينايی چشم كور و شنوايی گوش كر و سيرابی شخص تشنه می باشد و بی نيازی كامل و سلامت در آن است. (1006)

1013. فريبندگی دنيا

«مثل من اغتربها كمثل قوم كانوا بمنزل خصيب فنبا بهم إلی منزل جديب، فليس شی ء أكره اليهم و لا أفظع عندهم من مفارقة ما كانوا فيه إلی ما يهجمون عليه، و يصيرون إليه»

حكايت كسی كه فريفته اين جهان شده، حكايت گروهی است كه در منزلی پر نعمت و سرسبز باشند و نخواهند به منزلی خشك و قحطی زده روند. برای اينان چيزی ناخوش تر و سخت تر از اين نيست كه از جای خرم و پر نعمت خود جدا شوند و ناگهان به جايی آن چنان بی نعمت و خشك فرو آيند. (1007)

1014. زندگی مذموم دنيا

«دار بالبلاء محفوفة، و بالغدر معروفة.. أحوال مختلفة، و تارات متصرقة، العيش فيها مذموم، و الامان منها معدوم»

دنيا سرايی است پيچيده در بلاها و به بی وفايی و خيانت معروف.. احوالش مختلف و حالاتش گذرا، زندگی در آن مذموم و امنيت در آن وجو ندارد. (1008)

1015. تجارت بی سود

«لبئس المتجر اءن تری الدنيا لنفسك ثمنا، و مما لك عند الله عوضا!.»

تجارت بدی است كه انسان دنيا را بهای خويشتن ببيند و به جای نعمت ها و رضايت پروردگار در آخرت، زندگی اين جهان را برگزيند. (1009)

1016. ناپايداری دنيا

«(يا بنی! اعلم) إن الدنيا لم تكن لتستقر الا علی ما جعلها الله عليه من النعماء، و الابتلاء و الجزاء فی المعدد أو ما شاء مما لا تعلم، فان أشكل عليك شی ء من ذلك فاحمله علی جهالتك، فنك اول ما خلقت به جاهلا ثم علمت»

(ای فرزندم! بدان) دنيا پايدار نباشد جز بر پايه نعمت هايی كه خداوند در آن مقرر داشته و يا بر بنياد گرفتاری و پاداش در آخرت، و يا آن چه او بخواهد و تو نمی دانی، بنابراين اگر چيزی بر تو مشكل ايد آن را بر نادانی خودحمل كن؛ زيرا تو در آن آغاز آفريدنت نادان بودی، سپس دانا شدی. (1010)

1017. شادمانی همراه اندوه

«(الدنيا) سرورها مشوب بالحزن.»

دنيا شادمانی اش، آميخته با اندوه است. (1011)

1018. دگرگونی احوال دنيا

«فی صفة الدنيا: حالها انتقال، و وطاتها زلزال، و عزها ذل، وجدها هزل، و علوها سفل»

در وصف دنيا می فرمايد: دنيا كارش دگرگون شدن و جابه جايی است و جايگاهيش لرزان و عزتش خواری و كارهای حدی اش شوخی و بلندی اش پستی. (1012)

1019. سيری ناپذيری آزمند

«إن الدنيا مشغلة عن غيرها، و لم يصب صاحبها منها شيئا الا فتحت له حرصا عليها، و لهجا بها و لن يستغنی صاحبها بما نال فيها عما لم يبلغه منها.»

همانا دنيا آدمی را به كلی سرگرم خود می سازد و دنياپرست به چيزی از آن نرسد، مگر آن كه باب حرص و شيفتگی به آن بر رويش گشوده و به آن چه از اين دنيا دست يافته بسنده نمی كند تا در پی چيزی كه به دست نيامده است نرود. (1013)

1020. سرای رنج و فنا

«ما اصف من دار أولها عناء و اخرها فناء! فی حلالها حساب، و فی حرامها عقاب»

چه بگويم در وصف سرايی كه آغازش رنج است و فرجامش نيستی! حلال آن حساب و كتاب دارد و حرامش كيفر. (1014)

1021. بر حذر باشيد از تمايل به دنيا!

«يا أسری الرغبة اقصروا فان المعرج علی الدنيا لا يروعه منها إلا صريف أنياب الحدثان»

ای اسيران تمايل! باز ايستيد، هر كه بر دنيا چرخيد جز طنين صوت نيش گزنده حوادث او را به خود نياورد و به هراس نيفكند. (1015)

1022. سربلندی دنيوی

«لا تنافسوا فی عز الدنيا و فخرها... فان عزها و فخرها إلی انقطاع»

برای سربلندی و افتخار دنيا، به رقابت برنخيزيد؛ زيرا عزت و افتخارات ان در حال انقطاع و از بين رفتن است. (1016)

1023. احوال متغير دنيا

«الدهر يومان: يوم لك عليك؛ فاذا كان لك فلا تبطر و اذا كان عليك فاصبر!»

روزگار برای تو دو روز است: روزی كه به سود توست و روزی كه به زيان تو، پس آن روز كه به سود توست، خوشگذرانی را از حد مگذران، و زمانی كه به زيان توست و تهيدست گشتی، صابر و شكيبا باش. (1017)

1024. دولت مستضعفان

«لتعطفن الدنيا علينا بعد شما عطف الضروس علی ولدها، و تلا عقيب ذلك: و نريد اءن نمن علی الذين استضعفوا فی الارض و نجعلهم اءئمة و نجعلهم الوارثين»

دنيا پس از تمرد و چموشی به سوی ما برمی گردد، همان گونه كه ماده شتری به سوی فرزندش، و پس از جمله مزبور اين آيه را تلاوت فرمود: و ما می خواهيم به آنان كه در روی زمنی مستضعف شده اند، احسان نماييم....

1025. كليد رنج و بلا (1018)

«الرغبة مفتاح النصب و مطية التعب»

رغبت به دنيا، كليد رنج و بلا، و وسيله خستگی و ناراحتی است. (1019)

1026. خستگی و رنج روزگار

«الدهر يخلق الابدان، و يجدد الامال، و يقرب المنية، و يباعد الامنية؛ من ظفر به نصب، و من فاته تعب»

روزگار، بدن ها را كهنه و آرزوها را نو و مرگ را نزديك و خواسته ها را درو می سازد، كسی كه به آن دست يابد، خسته گردد و آن كه به آن نرسد، رنج برد. (1020)

1027. عمل نادانان

«الركون الی الدنيا مع ما تعاين منها جهل»

تكيه بر دنيا زدن با آن چه كه با چشم خود می نگری ناانی است. (1021)

1028. از پستی دنيا

«من هوان الدنيا علی الله، إنه لا يعصی الافيها، ولا ينال ما عنده الا بتركها»

از پستی دنياست كه خداوند جز در آن نافرمانی نشود و بدانچه در مائده لطف اوست نتوان رسيد مگر بر ترك آن. (1022)

1029. آفت دلبتسگی به دنيا

«من لهج قلبه بحب الدنيا التاط قلبه منها بثلاث: هم لا يغبه، و حرص لا يتركه، و اءمل لا يدركه»

هر كه دل به دنيا بندد به سه چيز دلبسته گردد: اندوهی دائم، حرصی كه او را وا ننهد و آرزويی كه به آن نخواهد رسيد. (1023)

1030.رو آوردن دنيا به انسان

«اذا أقبلت الدنيا علی أحد أعارته محاسن غيره، و اذا ادبرت عنه سلبته محاسن نفسه»

هرگاه دنيا به كسی رو كند، نيكی های ديگران را برايش عاريه آورد و هنگامی كه پشت كند، نيكی های خودش را ههم از او سلب می نمايد. (1024)

1031. جرعه های سختی

«مع كل جرعه شرق، و فی كل أكلة غصص!»

همراه هر جرعه آبی (از زندگی) گلوگيرشدنی است و با هر لقمه ای استخوانی. (1025)

1032. غفلت اهل دنيا

«أهل الدنيا كر كب يساربهم و هم نيام»

اهل دنيا همچون سوارانی هستند كه آن ها را می برند و آنان در خواب اند. (1026)

1033. دنيای زهر آلود

«مثل الدنيا كمثل الحية لين مسها، و السم الناقع فی جوفها، يهوی اليها الغر الجاهل، و يحذرها دواللب العاقل!»

دنيا همانند مار است: لمس كردن آن، نرم و ملايم است، اما درونش از زهر آكنده است، لذا فريب خورده نادان به آن ميل می كند و هوشيار عاقل از آن حذر می كند. (1027)

1034. دنيا در نظر دوستان و دشمنان خدا

«لم يصفها الله تعالی لاوليائه، ولم يضن بها علی أعدائه»

خداوند متعال اين دنيا را برای اولياء خود صاف (و بدون مشكلات) مقرر نفرموده و برای دشمنانش امساك از آن ننموده است. (1028)

1035. پاداش برای اولياء عذاب برای دشمنان

«لم يرضها ثوابا الاوليائه، و لا عقابا لاعدائه»

خداوند به اين دنيا به عنوان پاداش برای اولياء خود و عذابی برای دشمنان خود راضی نشده است. (1029)

1036. دنيای نيرنگباز

«فاحذروا الدنيا فانها غدارةُ عرارة خدوع»

از رزق و برق دنيا برحذر باشيد كه غدار و گول زننده و نيز نگباز است. (1030)

1037. سرای خشم خدا

«أقرب دار من سخط الله، و اءبعدها من رضوان الله. فغضوا عنكم - عباد الله - غمومها و اشغالها لما قد أيقنتم به من فراقها و تصرف حالاتها»

دنيا نزديك ترين سرای است به خشم خدا و دورترين سرای از خشنودی خدا. پس ای بندگان خدا! از گرفتاری ها و اندوه های آن چشم فرو پوشيد، پون از جدايی و دگرگونی های آن نيك آگاهيد. (1031)

1038. تصاحب دنيا و آخرت با هم

«الناس فی الدنيا عاملان: عامل عمل فی الدنيا للدنيا؛ قد شغلته دنياه عن آخرته، يخشی علی من يخلفه الفقر و ياءمنه علی نفسه فيفنی عمره فی منفعة غيره، و عامل عمل فی الدنيا لما بعدها، فجاءه الذی به من الدينا بغير عمل، فاءحرز الحظين معا، و ملك الدارين جميعا، فاءصبح وجيها عند الله، لا يسال الله حاجة فيمنعه»

مردم در دنيا دو گروه اند: گروهی تا ان جا برای دنيا عمل می كنند كه دنيا آن ها را از آخرتشان باز می دارد كه می ترسند بازماندگانشان فقير گردند و خود را (از فقر معنوی اخروی) در امان می دانند، لذا عمر خود را برای سود ديگران تباه می كنند و گورهی ديگر در دنيا برای آخرت عمل می كنند، اما سهم آن ها از دنيا، بدون كار به آن ها می رسد، پس آن ها بهره دنيا و آخرت را با هم می برند و هر دو سرا را با هم تصاحب می كنند در درگاه خداوند آبرومند خواهند بود، در نتيجه هر حاجتی را از خدا بخواهند خداوند از آنهادريغ نيم دارد. (1032)

1039. كليد رنج و بلا

«من اقتصر علی بلغة الكفاف فقد انتظم الراحة، و تبوا خفض الدعة و الرغبُ مفتاح النصب، و مطية التعب»

هر كسی كه به اندزاه معاش اكتفا كند، به آسايش و راحتی دست يافته و وسعت و آرامش را به دست اورده است، دنياپرستی كليد رنج و بلا و مركب سختی است. (1033)

1040. توانگری و نيازمندی دنيا

«من استغنی فيها فتن، و من افتقر فيها حزن»

هر كه در دنيا توانگر شد، به فتنه افتاد و هر كس نيازمند شد، به اندوه گرفتار آمد. (1034)

1041. اعراض از دنيا

«أوصيكم بالرفض لهذه الدنيا التاركة لكم، و إن لم تحبوا تركها»

شما را به اعراض از اين دنيا توصيه می كنم كه شما را رها خواهد ساخت، اگر چه شما جدايی از ان را دوست نداريد. (1035)

1042. نفع دنيوی

«لا يترك الناس شيئا من أمر دينهم لاستصلاح دنياهم الافتح الله عليهم ما هو اضر منه»

مردم چيزی از امور دينشان را برای نفع دنيايشان ترك نمی كنند، مگر آن كه خداوند زيانبارتر از آن را به رويشان خواهد گشود. (1036)

1043. جايگاه نزول وحی

«مهبط وحی الله، و متجر اولياء الله اكتسبوا فيها الرحمة و ربحوافيها الجنة»

دنيا جايگاه نزول وحی خداوند و تجارتگاه اولياء الله است. انسان های خردمند و عارف رحمت خداوندی را در اين دنيا اندوختند و بهشت را از آنان سود بردند. (1037)

1044. پرهيز از دلبستگی به دنيا

«كان لی فيما مضی اخ فی الله و كان يعظمه فی عينی صغر الدنيا فی عينه»

در گذشته برادری دينی داشتم كه ناچيزی دنيا در نگاهش، او را در نظرم بزرگ كرده بود. (1038)

1045. مهرورزی با دنيا

«إقبلوا علی جيفة قد افتضحوا بأكلها، و اصطلحوا علی حبها»

به مرداری روی آوردند كه با خوردن آن رسوا شدند و بر سر دوستی و عشق به آن با يكديگر سازش كردند. (1039)

1046. وصف دنيا از ديدگاه امام عليه‌السلام

قال له عليه‌السلام رجل: صف لنا الدنيا!

فقال عليه‌السلام: «ما أصف من دار أولها عناء، و آخرها فناء! فی حلالها حساب، و فحرامها عقاب. من استغنی فيها فتن، و من افتقر فيها حزن.»

شخصی به امام عليه‌السلام گفت: دنيا را برايم وصف كن!

فرمود: چگونه برايت توصيف كنم منزلی را كه آغازش سختی و پايانش فنا ونيستی است، در حلال آن حساب و در حرامش عقاب است، سالمش در امان و بيمارش پشيمان است، ثروتمندش فريب خورده و فقير و تهيدستش غمگين گردد. (1040)

1047. لغزشگاه های دنيا

«من وطی دحضك زلق، و من ركب لججك غرق، و من ازور عن حبائلك وفق»

هيهات! هر كس كه به لغزشگاه تو (دنيا) قدم گذاشت لغزيد و هر كس كه به درياهی تو فرو رفت غرق گشت و هر كس كه از تو رها شد، توفيق يافت. (1041)

1048. مهمانی موقت

«إنكم - و ما تأملون من هذه الدنيا - أثوياء موجلون»

همانا شماو آرزوهای شما در اين دنيا، ميهمانانی موقت هستيد. (1042)

1049. مقاسه بهره دنيوی و اخروی

«ما المغرور الذی ظفر من الدنيا باعلی همته كالاخر الذی ظفر من الاخرة بادنی سهمته»

شخص فريب خورده ای كه با عالی ترين همتش بر دنيا پيروز شده است، مانند كسی ديگری نيست كه از آخرت به مقدرا نصيب خود دست يافته است. (1043)

1050. دنيای بی وفا

«ألستم فی مساكن من كان قبلكم أطول أعمارا، و أبقی أثارا... تعبدوا للدنيا أی تعبد، و آثروها أی ايثار. ثم ظعنوا عنها بغير زاد مبلغ و لا ظهر قاطع.»

آيا شما در جای گذشتگان خود به سر نمی بريد؟كه عمرشان از شما طولانی تر و آثارشان بادوام تر بود؟ دنيا را چگونه پرستيدند و آن را چگونه بر خود گزيدند؟ سپس از آن رخت بر بستند و رفتند، بی توشه ای كه آنان را برای رسيدن به منزلگاه كفايت كند و بی مركبی كه آن ها را به منزلشان (1044) برساند.

1051. دنيا اينگونه نيكوست!

«لنعم دار من لم يرض بها دارا، و محل من لم يوطنها محلا!»

دنيا چه سرای نيكويی است برای كسی كه ان را خانه (هميشگی) خويش نداند و چه جايگاه خوبی است برای كسی كه آن را وطن خود قرار ندهد. (1045)

1052. شادی و اندوهگينی

«ما بالكم تفرحون باليسير من الدنيا تدركونه، و لا يحزنكم الكثير من الاخزة تحرمونه؟!»

چه شده به شما كه از اندكی از دنيا كه می يابيد شادمان می شويد، ولی بسياری از آخرت كه از آن محروم می گرديد شما را اندوهگين نمی سازد؟! (1046)

1053. خير در دنيا برای دو كس

«لا خير فی الدنيا الا لرجلين: رجل أذنب ذنوبا فهو يتداركها بالتوبة و رجل يسارع فی الخيرات»

در دنيا خيری نيست مگر برای دو نفر: كسی كه گناه كرده و با تو به جبران می كند و كسی كه با سرعت به سوی كارهای خير می شتابد (1047)

1054. تلاش دنيا برای آخرت

«عليكم بالجد و الاجتهاد و التاهب و الاستعداد، و التزود فی منزل الزاد. و لا تعرنكم الحياة الدنيا كما غرت من كان قبلكم من الامم الماضية، و القرون الخالية»

بر شما باد به تلاش و سخت كوشی و مهيا شدن و آماده گشتن و توشه برداشتن از سرای توشه (دنيا مبادا زندگی دنيا شما را بفريبد، چنان كه ملت های گذشته و اقوام پيشين را فريفت. (1048)

1055. سرای جنگ و هلاكت

«دار حرب و سلب و نهب و عطب اءهلها علی ساق و سياق، ولحاق و فراق. قد تحيرت مذاهبها»

دنيا سريا جنگ و تاراج و خرابی و هلاكت است. مردمش آماده رفتن و يا رفتنی اند و در حال پيوستن (به گذشتگان) و جدا شدن (از ماندگان) راه هايش گيج كننده و حيرت زا است. (1049)

1056. فريبكاری دنيا

«تغر و تضر و تمر، اءن الله تعالی لم يرضها ثوابا لاوليائه، و لا عقابا لا عدائه»

دنيا می فريبد و زيان می رساند و می گذرد. خدای تعالی راضی نشده است كه دنيا را پاداش دوستان خود و كيفر دشمنانش قرار دهد. (1050)

1057. برق گول زننده دنيا

«لا ترفعوا من رفعته الدنيا. و لا تشيموا بارقها و لا تسمعوا ناطقها... فان برقها خالب، و نطقها كاذب»

كسی را كه دنيا او را بالا برده بالا نبريد و برق درخشنده دنيا شما را خيره نكند و سخن ستاينده دنيا را نشنويد؛ زيرا برق دنيای حرام بی فروغ است و سخنش دورغ (1051)

1058. نعمت های دنيا می فريبد!

«لا يغرنكم. أصبح فيه أهل الغرور فانما هو ظل ممدود، الی أجل معدود.»

مبادا آن چه فريفتگان را می فريبد، شما را بفريبد؛ زيرا نعمت های فريبند0 (دنيا) چون سايه ای است كه تا زمان معينی پهن است. (1052)

1059. نبايد فريب دنيا را خورد!

«احذر كم الدنيا، فانهادار شخوص و محلة تنغيص، ساكنها ظاعن، و قاطنها بائن»

شما را از دنيا بر حذر می دارم؛ زيرا دينا سرای كوچيدن و جايگاه كدورت و سختی است. ساكن در آن بار سفر بر می بندد و مقيمش از آن جدا می شود. (1053)

1060. چون مهر فرزند به مادر

«الناس أبناء الدنيا، و لا يلام الرجل علی حب أمه»

مردم فرزندان دنيايند و هيچ كس برای دوست داشتن مادرش سرزنش نمی شود. (1054)

1061. هدف خلقت دنيا

«الدنيا خلقت لغيرها، و لم تخلق لنفسها»

دنيا نه برای خودش كه برای جز خود آفريده شده است. (1055)

1062. دنيا مزرعه آخرت

«إلا أن الدنيادار لا يسلم منها الا فيها و لا ينجی بشی ء كان لها: ابتلی الناس بها فتنة. فما اخذوه منها لها اخرجوا منه و حوسبوا عليه. و ما اخذوه منها لغيرها، قدموا عليه و أقاموا فيه»

بدانيد كه دنيا سرايی است كه هيچ كس از ان و هيچ كس به واسطه كاری كه برای دنيا كند نجات نمی يابد. مردم برای آزمايش گرفتار دنيا شده اند.

آن چه را از دنيا به خاطر دنيا برگرفتند، از كفشان برود و بايد حساب پس دهند و آن چه را از دنيا برای غير آن (آخرت) به دست آوردند به آن برسند و هميشه با آن ها است. (1056)

1063. حكايت مردم دنيا

«إنما مثلكم و مثلها كسفر سلكوا سبيلا فكانهم قد قطعوه، و أموا علما فكانهم قد بلغوه»

همانا حكايت شما و دينا همچون حكايت مسافرانی است كه در راهی می روند و گويی راه را به آخر رسانده اند و آهنگ رسيدن به علامت و نشانه ای می كنند و گويی به آن رسيده اند. (1057)

1064. دنيا در پی تو می آيد اگر...

«من ساعاها فاتته، و من قعد عنها واتته»

هر كه در طلب دنيا بكوشد به آن نرسد و هر كه دست بكشد دنيا خود نزد اوآيد. (1058)

1065. نظر بصيرت به دنيا

«إنما الدنيا منتهی بصر الاعمی، لا يبصر مما ورأها شيئا، و البصير ينفذها بصره، و يعلم أن الدار ورأها. فالبصير منها شاخص، و الاعمی اليها شاخص. و البصير منها متزود، و الا عمی لها متزود»

همانا دنيا آخرين ديدرس كور است و فراتر از ان را نمی بيند؛ اما شخص بينا و با بصيرت نگاهش را از دنيا فراتر می برد و می داند كه سرای حقيقی در ورای اين دنياست. پس بينا از آن دل برمی كند و كور به آن روی می كند. شخص با بصيرت ان توشه بر می دارد، كور برای ان توشه فراهم می آورد. (1059)

1066. حقارت دنيا

«فلتكن الدنيا فی اءعينكم اءصغر من حثاله القرظ، و قراضة الجلم»

دنيا بايد در ديده شما حقيرتر از پر كاه خشكيده و خرده های دم قيچی (1060) باشد.

1067. بهای جان آدمی

«إلا حر يدع هذه اللماظة لاهلها؟إنه ليس لا نفسكم ثمن الا الجنة، فلا تبيعوها الا بها»

آيا آزاده ای نيست كه اين خرده ريزه های لای دندان ها (دنيا) را برای اهلش واگذارد؟ بدانيد كه جان های شما را بهايی جز بهشت نيست، پس آن ها را جز به اين بها مفروشيد. (1061)

1068. بی اهميتی دنيا دارها

«هانت علی ربها، فخط حلالها بحرامها، و خيرها بشرها، و حياتها بموتها، و حلوها بمرها. لم يصفها الله تعالی لاوليائه، و لم يضن بها علی أعدائه»

سرای دنيا نزد پروردگارش خوار و بی ارزش است و از اين رو حلال آن را با حرامش آميخت و خوبی اش را با بدی و زندگی اش را با مرگ و شيرينی آن با تلخی. خداوند بزرگ دنيا را برای دوستان خود صاف و گوارا نفرمود و در دادن آن به دشمنانش بخل نورزيد. (1062)

1069. پستی دنيا

«احذروا الدنيا فانها غدارة غرارة خدوع، معطية منوع، ملبسة نزوع.»

از دنيا حذر كنيد كه دنيا بيوفا و پر مكر و فريب است، عطا كننده ای است خسيس و پوشاننده ای است كه برهنه می سازد (چيزی را كه بدهد پس می گيرد). (1063)

1070. خانه مشكلات

«أعلم! إن الدنيادار بلية يفرغ صاحبها فيها قط ساعة الا كانت فرغته عليه حسرة يوم القيامة»

توجه داشته باش كه دنيا خانه مشكلات است و اگر انسان يك ساعت در مشكلات نباشد، روز قيامت افسوس می خورد كه چرا لحظه ای در آسايش بودم. (1064)

1071. پرهيز از دنيا

«أحذر كم الدنيا فانها منزل قلعة. و ليست بدار نجعة»

شما را از دنيا پرهيز می دهم؛ زيرا دنيا منزلی است كه بايد از آن كوچ كرد و سرای ماندن نيست. (1065)

1072. دنيا جاودانه نيست!

«أوصيكم بالرفص لهذه الدنيا التاركة لكم، و إن لم تحبوا تركها... فلا تنافسوا فی عز الدنيا و فخرها، و لا تعجبوا بزينتها و نعيمها، و لا تجزعوا من ضرائها و بوسها، فان عزها و فخرها ألی انقطاع، و إن زينتها و نعيمها اءلی زوال، و ضراءها و بوسها الی نفاذ»

شما را به دور افكندن اين دنيا سفارش می كنم، دنيايی كه اگر هم نخواهيد تركش كنيد او شما را ترك می كند... پس، در كسب عزت و افتخارات دنيوی با يكديگر رقابت نكنيد و زرق و برق و نعمت های آن شما را پسند نيفتد و از سختی و زنج آن بی تابی مكنيد، زيرا كه عزت ها و افتخارات آن به پايان می رسد و زرق و برق و نعمت های آن به سر می آيد و سختی و رنج آن تمام می شود. (1066)

1073. آن چه جای شگفتی دارد!؟

«عجبت لعامردار الفناء، و تارك دار البقاء»

تعجب می كنم از آباد كنندگان سرای فانی و فروگذارندگان سرای باقی. (1067)

1074. موارد عبرت آموز

«إن الدنيادار فناء و عناء و غير و عبر... و من غيرها إنك تری المرحوم مغبوطا، والمغبوط مرحوما؛ ليس ذلك الا نعيما زل، و بوسا نزل. و من عبرها إن المرء يشرف علی اءمله فيقتطعه حضور أجله»

دنيا سرای نيستی و رنج و دگرگونی ها و عبرت هاست... نمونه دگرگونی هايش اين است كه شخصی را می بينی كه (تا ديروز) قابل ترحم بود و (امروز) بر او رشك برده می شود و ديگری را می بينی كه (تا ديروز) بر او رشك برده می شد و امروز قابل ترحم است و اين نيست مگر بدان سبب كه نعمتی از چنگش بيرون رفته و بينوايی و مسكنتی بدو رسيده است. نمونه عبرت های آن اين است كه آدمی به آرزوی خود نزديك می شود، اما فرا رسيدن مرگ مانع رسيدن او به آرزويش می گردد. (1068)

1075. زايل كننده عقول

«قد خرقت الشهوات عقله، و أماتت الدنيا قلبه»

شهوت ها عقل (دنيا پرست) را از ميان می برند و دنيا دل او را می ميراند. (1069)

1076. حذر از دنيا

«أحذر كم الدنيا، فانها حلوة خصرة، حفت بالشهوات»

شما را از دنيا برحذر می دارم؛ زيرا آن شيرين و با طروات است و پوشيده در خواهش های نفسانی است. (1070)

1077. دنيا فانی است!

«غرارة غرور ما فيها، فانية، فان من عليها لا خير فی شی ء من أزوادها الا التقوی»

دنيا بس فريبنده است و هر آنچه در ان است فريب باشد، نابود شدنی است و هر كه در آن می زيد فانی می شود، در هيچ يك از توشه های آن خير و خوبی نيست مگر در توشه تقوا (1071)

1078. سخن علی عليه‌السلام در وصف دنيا

«حكم عل مكثر منها بالفاقة، و أعين من غنی عنها بالراحة»

فزونخواه دنيا، محكوم به نيازمندی و درويشی است و كسی كه از آن بی نيازی جويد، آسايش يارش باشد. (1072)

1079. زيانكاری در دنيا و آخرت

«معاشر الناس! اتقو الله فكم من مؤ مل ما لا يبلغه، و بان ما لا يسكنه، و جامع ما سوف يتركه، و لعله من باطل جمعه، و من حق منعة: اءصابه حراما، و احتمل به آثاما، فباء بوزره، و قدم علی ربه آسفا لا هفا، قد خسر الدنيا و الاخرة، ذلك هو الخسران المبين»

ای مردم! از خدا بترسيد؛ چه بسيار آرزومندی كه به آرزوی خود نرسد و سازنده عمارتی كه در آن ساكن نشود و مال اندوزی كه همه را واگذارد و شايد كه ان مال را از راه ناروا گرد آورده و يا با نپرداختن حقی، يا از راه رسيدن به حرامی كه به خاطر آن زير بار گناه رفته است؛ پس گناه آن را به دوش كشد و با دريغ و اندوه نزد پروردگارش رود. چنين كسی (در دنيا و آخرت زيانكار باشد و اين همان زيان آشكار است.) (1073)

1080. پرهيز از دنياپرستی

«أو صيكما بتقوی الله، و إلا تبغيا الدنيا وأن بغتكما»

شما را به پرهيزگاری و ترس از خداوند سفارش می كنم، در پی دنياپرستی مباشيد اگر چه او شما را طلب كند. (1074)

1081. سرای گذر

«الدنيادار ممر، لادار مقر، و الناس فيها رجلان: رجل باع فيها نفسه فاوبقها، و رجل ابتاع نفسه فأعتقها»

دنيا سرای گذر است نه خانه قرار؛ و مردم در آن دو گونه اند: قسمتی خود را به آن بفروشند و هلاك شوند؛ و قسمتی ديگر خود را بخرند و آزاد سازند. (1075)

1082. سرای درد دار

«بالبلاء محفوفة، و بالغدر معروفة لا تدوم احوالها، ولا يسلم نزالها.»

اين جهان سرايی است پر از درد و رنج، به مكر و خيانت و نادرستی معروف كه هميشه بر يك حال باقی نمی ماند و ساكنانش جان سالم به در نمی برند. (1076)

# فصل چهارم: عبادت

## بخش اول: اطاعت از خدا و غير خدا

### 1. اطاعت از خدا

1083. فرمان خدا نيكوست

«فی و صيته لابنه: إنه (يعنی الله سبحانه) لم يأمرك الا بحسن، و لم ينهك إلا عن قبيح»

در سفارش به فرزند خود، می فرمايد: خدای سبحان تو را جز به آنچه نيكوست فرمان نداده و جز از آنچه زشت است، باز نداشته است. (1077)

1084. يكی از انگيزه های شكر گزاری

«من كتابه له ألی الحارث الهمدانی -: أكثر أن تنظر إلی من فضلت عليه؛ فان ذلك من أبواب الشكر»

در نامه خود به حارث همدانی می فرمايد: به كسی كه بر او برتری داده شده ای بسيار بنگر؛ زيرا اين كار يكی از انگيزه های شكر گزاری است. (1078)

1085. طاعت تنها از خدا

«لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق»

طاعت مخلوق در نافرمانی خالق نشايد. (1079)

1086. سفارش علی عليه‌السلام به فرزندش

«(لا بنه الحسن عليه‌السلام) لا تخلفن و رأك شيئا من الدنيا، فانك تخلفه لاحد رجلين: أما رجل عمل فيه بطاعة الله فسعد بما شقيت به، و اما رجل عمل فيه بمعصية الله فشقی بما جمعت له؛ فكنت عونا له علی معصيته، و ليس أحد هذين حقيقا اءن توثره علی نفسك»

به فرزندش امام حسن عليه‌السلام فرمود: از متاع دنيا چيزی برای خود باقی مگذار؛ چرا كه آن را بريا يكی از اين دو شخص می گذاری: يا كسی كه آن را در اطاعت خدا صرف می كند و با آنچه تو به خاطرش بدبخت شدی، خوشبخت می شود.

و يا كسی كه آن را در معصيت خدا به كار گيرد و با آن بدبخت می گردد، پس تو ياور او شدی در گناهی كه كرده، پس هيچ كدام از اين؛ سزاوار نيستند كه آن ها را بر خود مقدم داری و برای آن ها ارث گذاری. (1080)

1087. اطاعت بدون عذر

«عليكم بطاعة من لا تعذرون بجهالته»

بر شما باد به فرمانبرداری و اطاعت از كسی كه در نشناختنش عذری ندارد. (1081)

1088. فرمانبرداری از خدا

«استتموا نعم الله عليكم بالصبر علی طاعته، و المجانبة لمعصيته.»

با صبر و شكيبايی بر فرمانبرداری از خداوند، نعمت هايش را بر خود تمام كنيد و از معصيت و نافرمانی اش كناره گيريد. (1082)

1089. بزرگ ترين حسرت در قيامت

«إن أعظم الحسرات يوم القيامة حسرة رجل كسب مالا فی غير طاعة الله، فورثه رجل فأنفقه فی طاعة الله سبحانه، فدخل به الجنة، و دخل الاول به النار»

بزرگ ترين حسرت در روز قيامت، حسرت كسی است كه ثروتی را از راه نامشروع به دست آورده و مردی آن را به ارث برده و در راه اطاعت خدا صرف كرده و به بهشت رفته و آن اولی به خاطر همان مال به دوزخ رفته. (1083)

1090. شناساندن پروردگار

«بعث الله محمدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، بالحق ليخرج عباده من عبادة الاوثان إلی عبادته، و من طاعة الشيطان إلی طاعته»

خداوند حضرت محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به راستی برانگيخت تا بندگانش را از پرستش بت ها باز داشته و به عبادت او سوق دهد و آن ها را از اطاعت شيطان به فرمانبرداری از حق وادارد. (1084)

1091. موجبات خشنودی خدا

«هيهات! لا يخدع الله عن جنته، و لا تنال مرضاته إلا بطاعته»

هيهات! بخشش خدا را با فريب نمی توان از او گرفت و خشنودی او جز با طاعتش به دست نيايد. (1085)

1092. نهايت خشنودی خدا

«أوصاكم بالتقوی و جعلها منتهی رضاه و حاجته من خلقه»

خداوند شما را به پرهيزگاری سفارش كرد و آن را منتهای خشنودی خود و خواسته اش از بندگان خويش قرار داد. (1086)

1093. ستون حق

«إن الله سبحانه قد جعل للخير أهلا، و للحق دعائم، و للطاعة عصما»

همانان خدای سبحان برای خير و خوبی اهلی و برای حق ستون هايی و برای اطاعت و بندگی نگاهدارانی قرار داده است. (1087)

1094. پاس بزرگی خدا

«لو لم يتوعد الله علی معصيته لكان يجب اءن لا يعصی شكرا لنعمه.»

اگر خداوند برای نافرمانی از خود بيم (آتش) هم نمی داد، باز واجب بود كه به پاس نعمت هايش نافرمانی نشود. (1088)

1095. شايسته فرمانبری

«فطوبی لذی قلب سليم، أطاع من يهديه، و تجنب من يرديه، و أصاب سبيل السلامة ببصر من بصره، و طاعة هاد أمره»

خوشا به حال كسی كه دلی سالم و پاك از آلودگی دارد، اطاعت می كند هدايت كننده اش را، اجتناب می كند از هلاك كننده اش و راه سلامت را پيش می گيرد با بينايی كسی كه او را بينا می سازد و با اطاعت هدايت كننده ای كه او را دستور دهد. (1089)

1096. پرهيز از كوتاهی در كار

«إن الله سبحانه جعل الطاعة غنيمة الاكياس عند تفريط العجزة»

خداوند سبحان اطاعت را غنيمت هوشياران خردمند قرار داده در آن هنگام كه مردم ناتوان قصور نمايند. (1090)

1097. بهترين ذكر

«أفيضوا فی ذكر الله فإنه أحسن الذكر و ارغبوا فيما وعد المتقين فان وعده أصدق الوعد»

در ذكر خداوندی حركت كنيد كه بهترين ذكر است و علاقه پيدا كنيد به آنچه كه خداوند متقيان را وعده فرموده است؛ زيرا وعده خداوندی راست ترين و عده ها است. (1091)

1098. جايگاه فرمانبرداران حق

«أهل الطاعة فأثابهم بجواره، و خلدهم فی داره، حيث لا يظعن النزال، و لا تتغير بهم الحال، و لا تنوبهم الافزاع، و لا تنالهم الاسقام»

خدا به فرمانبرداران با قرار دادنشان در كنار رحمت و پناه خود پاداش می دهد و آنان را در سرای خود، (سرايی كه برای اهل طاعت آماده ساخت يعنی بهشت) جاودانه ساكن می سازد، سرايی كه فرود آيندگان در آن به جای ديگری كوچ نمی كنند و حالشان دگرگون نمی گردد. هيچ گونه بيمی به آنان راه نمی يابد و هيچ نوع بيماری به ايشان نمی رسد. (1092)

1099. خير خواه ترين و خياتنكارترين مردم

«إن انصح الناس لنفسه أطوعهم لربه؛ و إن أغشهم لنفسه أعصا هم لربه»

خيرخواه ترين مردم نسبت به خويش، كس است كه در برابر پروردگارش از همه فرمانبردارتر باشد و خيانتكارترين آن ها به خود، نافرمان ترين آن ها از پروردگار خويش است. (1093)

1100. ستايش حق

«نحمده علی ما وفق له من الطاعة و ذاد عنه من المعصية»

ستايش می كنيم خدا را برای توفيق اطاعت كه به ما عنايت فرمود و ما را از معصيت بركنار فرمود. (1094)

1101. اطاعت و معصيت خداوند

«اعلموا! أنه ما من طاعة الله شی إلا يأتی فی كرده و ما من معصية الله شی ء الا ياتی فی شهوة»

بدانيد خداوند را در هيچ چيز نمی توان اطاعت كرد مگر با زحمت، و در هيچ چيز نمی توان خدا را معصيت كرد مگر با ميل و رغبت. (1095)

1102. جاده های مستقيم برای طاعت خدا

«إن للطاعة أعلاما واضحة، و سبلا نيرة، و محجة نهجة، و غاية مطبة، يردها الاكياس، و يخالفها الانكاس»

به راستی برای اطاعت از خداوند نشانه های آشكار و راه هايی روشنی بخش و جاده ای مستقيم و واضح و عاقبتی مطلوب است كه هوشمندان به آن نشانه ها و راه ها وارد می شوند (و از آن ها هدايت می جويند) و فرومايگان با آن ها به مخالفت بر می خيزند و به راه خلاف می روند. (1096)

1103. بهترين اطاعت

«من كتابه إلی الحارث الهمدانی؛ أطع الله فی جميع أمورك؛ فان طاعة الله فاضلة علی ماسواها»

در نامه خود به حارث همدانی می فرمايد: در تمام كارهای خود از خدا اطاعت كن؛ زيرا فرمانبرداری از خدا بهترين اطاعت هاست. (1097)

1104. حفظ خداوند از مردم

«إنما الناس مع الملوك و الدنيا، الا من عصم الله»

مردم از پادشاهان (و قدرتمندان) و دنيا تبعيت می كنند، مگر كسی كه خدا او را حفظ فرمايد. (1098)

1105. عاقبت خروج

«إن للطاعة أعلامآ و اضحة... من نكب عنها جار عن الحق، و خبط فی التيه، و غير الله نعمته، و أحل به نقمتة»

برای اطاعت نشانه های روشنی است... هر كس از آن راه های روشن منحرف شد تجاوز از حق نمود و در بيابان گمراهی سر در گم گشت و خداوند نعمت او را دگرگون ساخت و عذاب خود را بر او فرود آورد. (1099)

1106. فرمانبری از خدا

«لم تخلق الخلق لوحشة، و لا استعملتهم لمنفعة، و لا يسبقك من طلبت، و لا يفلتك من أخذت، و لا ينقص سلطانك من عصاك، و لا يزيد فی ملكك من اطاعك»

مخلوقات را برای دفع وحشت نيافريدی و آن ها را برای سود بردن به كار نيانداختی، قدرت فرار از تو را دارا نيست كسی كه تو را معصيت كند از سلطه تو نكاهد و كسی كه اطاعتت كند بر ملك تو نيفزايد. (1100)

1107. آثار اطاعت از خدا

«خلق الخلق حين خلقهم غنيا عن طاعتهم، آمنا من معصيتهم، لانه لا تضره معصية من عصاه و لا تنفعه طاعة من أطاعة»

هنگامی كه مخلوقات را آفريد از اطاعت آنان بی نياز بود و از معصيت آنان در امان؛ زيرا گناه هر كس كه او را گناه كرد ضرری به او نرساند و اطاعت كسی كه او را اطاعت می كند نفعی برای او ندارد. (1101)

1108. لطف دايم خدا

«لم تخل من لطفه مطرف عين فی نعمة يحدثها لك، أو سيئة يسترها عليك، أو بلية يصرفها عنك! فما ظنك به لو أطعته!»

هرگز از لطف و عنايت او خالی نيستی، حتی يك چشم برهم زدن، چه با بخشيدن نعمتی كه بای تو به وجود می آورد، يا زشتی كه بر تو می پوشاند يا بلايی كه از تو بر می گرداند، با اين حال چه گمان می كنی درباره اين خداوند اگر اطاعتش كنی. (1102)

1109. آثار اطاعت از خدا

«لو قد عاينتم ما قد عيان، ما مات منكم لجز عتم و وهلتم و سمعتم و أطعتم»

اگر آنچه را كه مردگان درك كرده اند و ديده اند شما هم بوديد، می ترسيديد وحشت می كرديد گوش به دستور خدا می داديد و فرمان می برديد. (1103)

1110. نتيجه پناه بردن به خدا

«لو إن الناس حين تنزل بهم النقم و تزول عنهم النعم فزعوا إلی ربهم بصدق من نياتم و وله من قلوبهم، لرد عليهم كل شارد، و أصلح لهم كل فاسد»

اگر مردم در آن هنگام كه سختی ها بر آنان فرود می آيد و نعمت ها از آنان زايل می گردد، به پروردگارشان با نيت راستين و اشتياق شديدی از دل هايشان بنالند و التماس كنند، خداوند متعال هر آن چه را كه از آنان گريزان شده است، به آنان بر می گرداند و هر فاسدی را كه به آنان روی آورده است اصلاح می نمايد. (1104)

1111. عيد واقعی

«كل يوم لا يعصی الله فيه فهو عيد»

هر روزی كه در آن خدای را نافرمانی نكنند عيد است. (1105)

1112. فرمانبری از خدا

«إن ولی محمد من أطاع الله و إن بعدت لحمته، و إن عدو محمد من عصی الله و إن قربت قرابته!.»

همان دوستدار محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نزديك به او كسی است كه از خدا فرمان ببرد، اگر چه نسبش از آن حضرت دور باشد، و دشمن محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسی است كه از انجام فرمان خدا سرپيچی كند، اگر چه خويشاوندی او نسبت به حضرت صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزديك باشد. (1106)

1113. اطاعت از خدا

«أطعيوا الله و لا تعصوه، و إذا رأيتم الخير فخدوا به، و إذا رأيتم الشر فأعرضوا عنه.»

اطاعت خدا كنيد و معصيت او را نكنيد، اگر چيز خوبی ديديد آن را عمل كنيد و اگر شری ديديد آن را رد كنيد (1107)

1114. فرمان بردن از خدا

«احذر إن يراك الله عند معصيته و يفقدك عند طاعته، فتكون من الخاسرين، و اذا قويت فاقو علی طاعة الله، و اذا ضعفت فاضعف عن معصية الله.»

بترس از اين كه خداوند بزرگ تو را در حال گناه و نافرمانی ببيند و فرمانبرداری از تو نبيند، و گرنه از زيانكاران باشی. پس اگر توانايی، در فرمانبرداری حق توانا باش. اگر ناتوانی، از نافرمانی حق ناتوان شو. (1108)

1115. بيناترين ديدگان و شنواترين گوش ها

«الا ان ابصر الابصار ما نفذ فی الخير طرفه! الا ان اسمع الاسماع ما وعی التذكير و قبله!.»

بدانيد كه بيناترين ديدگان ديده ای است كه نگاهش به خير و صلاح باشد، بدانيد كه شنواترين گوش های گوشی است كه پند و اندرز را بشنود و پذيرا شود. (1109)

1116. ترس ملاقات با خدا

«اتق الله الذی الا بد لك من لقائه، و لا منتهی لك دونه.»

از خدايی كه بی گمان او راملاقات خواهی كرد بترس كه تو را غير از او نهايتی نيست و سرانجام به سوی او باز خواهی گشت. (1110)

1117. هدايت امام

«اخرجوا الی الله بما افترض عليكم من حقه، و بين لكم من وظائفه، إنا شاهد لكم، و حجيج يوم القيامة عنكم.»

به سوی خدا روی آوريد و حق آنچه را كه به شما واجب نموده است و آن ها را نيز بيان كرده است به خوبی ادا كنيد، من روز قيامت برای شما گواه و از طرف شما حجت و دليل خواهم آورد. (1111)

### 2. اطاعت از غير خدا

1118. همه مردم آزادند

«لا تكن عبد غيرك و قد جعلك الله حرا، و ما خير خير لا ينال الا بشر، و يسر لا ينال الا بعسر.»

بنده ديگری مباش كه خدا تو را آزاد آفريد. چه خوبی است آن خوبی كه جز با بدی به دست نيايد و چه آسانی است آن آسانی كه جز با سختی به چنگ نيايد؟. (1112)

1119. به غير از خدا روی نياوريد

«أيها الناس! غير المغفول عنهم، و التاركون الما خوذ منهم. مالی أراكم عن الله ذاهبين، و الی غيره راغبين!.»

ای مردمی كه از كار شما غافل نيستند و ای مردمی كه (خدا و اوامر او را) رها كرده ايد و (هر چه داريد از جان، مال و فرزند) از شما گرفته می شود، چه شده است كه می بينم از خدا روی گردان شده ايد و به غير او روی (1113) آورده ايد!؟

1120. خير خواه ترين مردم

«إن أنصح الناس لنفسه أطوعهم لربه، و إن أغشهم لنفسه أعصاهم لربه.»

خيرخواه ترين مردم نسبت به خويش، اطاعت كننده ترين آن ها از پروردگار است و فريبنده ترين مردم نسبت به خود نافرمان ترين آنها از پروردگار خويش می باشد. (1114)

1121. نافرمانی از خدا

«من كلامه لاهل الكوفة: أيها الشاهدة ابدانهم، الغائبه عنهم عقولهم، المختلفة اهواوهم، المبتلی بهم اءمراوهم، صاحبكم يطيع الله و اءنتم تعصونه، و صاحب اءهل الشام يعصی الله و هم يطيعونه!.»

در سخنان به كوفيان می فرمايد: ای مردمی كه پيكرهايشان پيداست و خردهايشان از وجود آنها رخت بر بسته است! خواهش ها و اهدافشان گونه گونه است، و امرايشان به آنها گرفتار شده اند. زمامدار شما خدا را فرمان می برد و شما او را نافرمانی می كنيد و زمامدار شاميان خدا را نافرمانی می كند و آنها از او فرمان می برند! (1115)

1122. خير از ديدگاه امام عليه‌السلام

«سئل عن الخير ما هو! فقال عليه‌السلام: ليس الخير إن يكثر مالك و ولدك، ولكن الخير اءن يكثر علمك، و إن يعظم حلمك، و إن تباهی الناس بعبادة ربك.»

از امام عليه‌السلام سئوال شده: خير چيست؟

فرمود: خير آن نيست كه دارايی و فرزندت زياد شود، بلكه خير و خوبی آن است كه دانشت افزون شود و حلم و بردباری ات بزرگ و ثابت گردد و بتوانی با پرستش پروردگارت در ميان مردم فخر و مباهات كنی. (1116)

1123. عاقبت مطيعان تنبلی

«من أطاع التوانی ضيع الحقوق، و من اطاع الواشی ضيع الصديق.»

هر كس مطيع سستی و سهل انگاری باشد (سهل انگاری بر او چيره گردد) حقوق و منافع خود را ضايع و تباه می سازد و كسی كه از سخن چين اطاعت كند (و سخن او را بپذيرد) دوست خود را از دست می دهد. (1117).

1124. نيرومندی در اطاعت خداوند

«احذر أن يرالك الله عند معصيته، و يفقدك عند طاعته فتكون من الخاسرين، و اذا قويت فاقو علی طاعة الله؛ و اذا ضغف فاضعف عن معصيد الله.»

بترس از ان كه خداوند تو را در حال عصيان ببيند و در فرمانبرداری اش نبيند كه در شمار زيانكاران خواهی بود و هرگاه نيرومند شدی در طاعت خدا باش و چون ضعيفی از معصيت و نافرمانی اش ناتوانی كن. (1118)

1125. ترك خير خداوندی

«عباد الله! إنه ليس لما وعد الله من الخير مترك، و لا فيما نهی عنه من الشر مرغب.»

ای بندگان خدا! آن خيری كه خدا وعده داد است ترك كردنش شايسته نيست و رغبت به آن شری كه از آن نهی فرموده است جايز نيست. (1119)

1126. بندگی غير خدا

«تدبروا احوال الماضين من المومنين قبلكم، كيف كانوا فی حال التمحيص و البلاء... اتخذتهم الفراعنة عبيدا فساموهم سوء العذاب و جر عوهم المرار.»

در حالات مردمان با ايمان كه پيش از شما از اين دنيا گذشته اند كه چگونه زندگی را در حال ضعف و بلا سپری كردند،... فراعنه و طاغوت ها آنان را بردگی خود گرفتند و عذاب بدی به آنان دادند و تلخی ها را جرعه جرعه به آنان نوشاندند. (1120)

1127. پرهيز از نافرمانی خالق

«اتقوا معاصی الله فی الخلوات؛ فان الشاهد هو الحاكم.»

از نافرمانی خدا بپرهيزيد و در خلوت گناه نكنيد كه گواه (بر گناه شما) خود حاكم بر آن است. (1121)

## بخش دوم: انجام فريضه و عبادت خداوندی

1128. واجبات خالصانه

«وليكن فی خاصة ما تخلص به لله دينك: اقامة فرائضه التی هی له خاصة.»

به مالك اشتر: از جمله كارهايی كه بايد خالصانه انجام دهی به پا داشتن فرايض و واجبات است كه مخصوص ذات پاك خداوند است. (1122)

1129. ادای امانت الهی

«من لم يختلف سره و علانيته، و فعله و مقالته، فقد أدی الامانة، و أخلص العبادة.»

آن كه پنهان و آشكارش، عمل و حرفش با يكديگر فرق نكند، امانت الهی را ادا كرده و در بندگی و عبادت به درجه خلوص رسيده است. (1123)

1130. تقسيم ساعات و اوقات

«من كتاب كتبه للاشتر: و اجعل لنفسك فيما بينك و بين الله أفضل تلك المواقيت، و أجزل تلك الاقسام، و إن كانت كلها لله اذا صلحت فيها النية، و سلمت منها الرعيه.»

در نامه خود به مالك اشتر می فرمايد: بهترين اوقات هرروز و بيشترين بخش از آن را برای رابطه ميان خود قرار ده، هر چند كه اگر در همه اوقات نيت پاك و درست باشد و مردم در امنيت، اوقات همه از آن خدا است. (1124)

1131. عبادت بازرگان

«إن قوما عبدوا الله رغبه فتلك عبادة التجار.»

گروهی خدا را زا روی ميل و رغبت (به بهشت) عبادت كردند، اين عبادت بازرگانان و تجار است. (1125)

1132. احتجاج با اعضای بدن

«لا تقل ما لا تعلم، بل لا تقل كل ما تعلم، فان الله فرض علی جوارحك كلها فرائض يحتج بها عليك يوم القيامة.»

آن چه را كه نمی دانی مگو، بلكه هر آن چه را هم كه می دانی همه را مگو، زيرا خداوند بر اعضائ و جوارح تو فرايضی مقدر داشته كه در روز قيامت به آن ها با تو احتجاج خواهد كرد. (1126)

1133. تجارت و سود

«لا تجارة، كالعمل الصالح، و لا ربح كالثواب.»

هيچ تجارتی مانند عمل نيك و هيچ سودی مانند ثواب و پاداش الهی نيست. (1127)

1134. خوشا به حال اين نفس!

«طوبی لنفس أدت إلی ربها فرضها، و عركت بجنبها بوسها.»

خوشا به حال آن نفسی كه وظيفه واجبش را نسبت به پروردگارش ادا كرده، سختی و مشكلات را تحمل نموده است. (1128)

1135. عبادت آزادگان

«إن قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة الاحرار.»

همانا گروهی خدا را به خاطر سپاس از نعمت هايش عبادت می كنند، اين عبادت آزادگان است. (1129)

1136. عبادت آزادگان

«حمل كل امری منكم مجهودة، و خفف عن الجهلة. رب رحيم، و دين قويم، و امم عليم.»

هر كس به اندازه توانش تكليف شده و به نادانان تخفيف داده شده است. پروردگارتان مهربان است و دينتان استوار و پيشوايتان دانا. (1130)

1137. خوشا به حال حزب خدا

«طوبی لنفس أدت إلی ربها فرضها... فی معشر أسهر عيونهم خوف معادهم، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم، و همهمت بذكر ربهم شفاههم، و تقشعت بطول استغفار هم ذنوبهم، (أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).»

خوشا نفسی كه وظيفه خود را به پروردگارش ادا كرد... آنان كه خوف روز رستخيز شب هنگام چشمانشان را بيدا نگه داشته و پهلوهايشان را از بستر نرم دور ساخته و لب هايشان را به ذكر خداوند می جنبند، از بسياری استغفار گناهانشان زدوده شده است. آنان حزب و گروه خداوندند و بدانيد كه حزب خدا پيروزند! (1131)

1138. روزی تضمين شده

«قد تكفل لكم بالرزق، و اءمرتم بالعمل فلا يكونن المضمون لكم طلبه أولی بكم من المفروض عليكم عمله، مع انه و الله لقد اعترض الشك و دخل اليقين، حتی كان الذی ضمن لكم قد فرض عليكم، و كان الذی قد فرض عليكم قد وضع عنكم.»

خداوند روزی شما را تضمين كرد و به كار (انجام واجبات) فرمان داده شده ايد.

پس، طلب روی تضمين شده نبايد برای شما مقدم بر اعمال واجب باشد، ليكن به خدا سوگند كه شك بر شما عارض شده و اوهام نادرست با يقين در آميخته است؛ چندان كه آن چه برای شما تضمين شده گويی به صورت امری واجب در آمده و گويی آن چه واجب شده، از دوش شما برداشته شده است. (1132)

1139. تقسيم ساعات و اوقات

«للمؤمن ثلاث ساعات: فساعة يناجی فيها ربه، و ساعة يرم معاشه، و ساعد يخلی بين نفسه و بين لذتها فيما يحل و يجمل.»

مومن اوقات خود را به سه قسمت بخش می كند: زمانی كه در ان با پروردگار خود به راز و نياز می پردازد و زمانی كه به تحصيل معاش دست می يازد و زمانی كه به لذت های حلال و خوشايند می گذراند. (1133)

1140. تشويق به در نظر داشتن خدا

«رحم الله امرا سمع حكما فوعی، و دعی الی رشاد فدنا، و اخذ بحجزة هاد فنجا، راقب ربه، و خاف ذنبه.»

خدا رحمت كند مردی (بنده ای) را كه سخن حكيمانه ای بشنود و پذيرايش شود و به راه راست فراخوانده شود، پس به آن نزديك گردد و كمربند راهنمايی را بگيرد و نجات يابد. پروردگارش را در نظر داشته باشد و از گناه خويش بترسد. (1134)

1141. اميد ثواب و عقاب

«من كتاب له الی الاسود بن قطبة صاحب جند حلوان: و ابتذل نفسك فيما افترض الله عليك راجيآ ثوابه و متخوفا عقابه.»

امام علی در نامه ای به اسود بن قطبه فرمانده لشكر حلوان چنين می نويسد: و خود را در راه انجام كارهای واجب به اميد ثواب خدا و ترس از كيفرش فدا كن! (1135)

1142. نقش يقين در عبادت

«قد سمع رجلا من الحرورية يتهجد و يقرا فقال: نوم علی يقين، خير من صلاة فی شك!.»

چون شنيد كه مردی از خوارج حروارء شب را به عبادت و قرائت قرآن به سر می برد، فرمود: خوابی كه همراه با يقين (به حق باشد، بهتر از نمازی است كه همراه با شك و ترديد (در حق) بوده باشد. (1136)

1143. اينگونه نزد خدا برو!

«اخرجوا الی الله بما افترض عليكم من حقه، و بين لكم من وظائفه.»

به ادی حقوقی كه خداوند برای شما مقرر داشته است و با عمل به وظايفی كه برای شما تبيين فرموده است به درگاه خدا برويد. (1137)

1144. سكوت معنی دار

«إن الله افترض عليكم الفرائض، فلا تضيعوها... و سكت لكم عن اشياء و لم يدعها نسيانا، فلا تتكلفوها.»

قطعی است كه خداوند بر شما واجباتی مقرر فرموده است، پس آن ها را ضايع مسازيد و در مورد اشيايی برای شما سكوت كرده و سخنی نفرموده است، اين سكوت از فراموشی نبوده است، لذا خود را برای شناخت آن ها به مشقت نياندازيد. (1138)

1145. بر پايی حدود

«فرض الله... إقامه الحدود اعظاما للمحارم.»

بر پا داشتن خدود برای اهميت دادن به حرام های خداست. (1139)

1146. تعيين ساعت عبادت خدا

«من كتبه للاشتر لما ولاه مصر: وليكن فی خاصة ما تخلص به لله دينك: اقامه فرائضه التی هی له خاصة، فاعط الله من بدنك فی ليلك و نهارك، ووف ما تقربت به إلی الله من ذلك كاملا غير مثلوم و لا منقوص بالغا من بدنك ما بلغ.»

در فرمان حكومت مصر به مالك اشتر می فرمايد: بايد در كارهايی كه برای خدا خالصانه انجام می دهی برپای داشتن واجباتی كه مخصوص اوست در راس كارها باشد، بنابراين در شب و روزت بخشی از نيروی جسمی ات را برای عبادت خدا در نظر بگير و آن چه را باعث نزديك شدنت به خدای عزيز می گردد بدون كم و كاست اجرا كن، هر چند تلاش تو موجب رنج بدنت گردد. (1140)

1147. ترغيب به انجام فرايض

«الفرائض الفرائض! ادوها الی الله تود كم الی الجنة.»

واجبات را مراعات كنيد واجبات را. آن ها را برای خدا ادا كنيد، تا شما را رهسپار بهشت نمايد. (1141)

1148. والاترين عبادت

«لا عبادة كاداء الفرائض.»

هيچ عبادتی مانند، انجام فريضه ها و واجبات دينی نيست. (1142)

1149. ياری خواستن از خدا

«أكثر الا ستعانة بالله يكفك ما أهمك، و يعنك علی ما ينزل بك، إن شاء الله.»

هميشه از خدای بزرگ بسيار ياری بخواه تا تو را بی نياز گرداند و در مشكلاتی كه به تو رسيده است ياری ات كند، إن شاء الله. (1143)

1150. فلسفه ايمان

«فرض الله الايمان تطهيرآ من الشرك.»

خداوند ايمان را برای پاك كردن و زدودن شرك فريضه و واجب ساخت. (1144)

1151. فلسفه عبادت

فی بيان فلسفة العبادات: «لما فی ذلك من تعفير عتاق الوجوه بالتراب تواضعا، و التصاق كرائم الجوارح بالارض تصاغرا، و لحوق البطون بالمتون من الصيام تذللا.»

در بيان فلسفه عبادت فرمودند: به جهت ماليدن چهره های نازنين به خاك از روی تواضع و چسباندن اعضای شريف بر زمين برای احساس حقارت در بارگاه الهی و چسبيدن شكم ها به پشت ها به جهت روزه داری برای دريافت ذلت. (1145)

1152. عبادت به وقت

من كتابه الی الحارث الهمدانی: «خادع نفسك فی العبادة، وارفق بها و لا تقهرها، و خذ عفوها و نشاطها، الا ما كان مكتوبا عليك من الفريضة، فانه لا بد من قضائها و تعاهدها عند محلها.»

امام علی عليه‌السلام در نامه خود ره حارث همدانی می فرمايد: به خودت برای عبادت حيله بزن و با خودت مدارا كن. روح خود را تحت فشار قرار مده و به هنگام آزادی و نشاط او را (برای كارهای مستحب) درياب. فقط در كارهای واجب نگاه به نشاط خود مكن، زيرا بايد آن را به موقع انجام دهی (خواه نشاط داشته باشی يا نه). (1146)

1153. زمان كنار گذاشتن مستحبات

«اذا اضرت النوافل بالفرائض فارفضوها.»

در ان هنگام كه مستحبات به واجبات ضرر وارد كند آن مستحبات را رها كنيد. (1147)

1154. مستحبات مضر

«لا قربة بالنوافل اذ اضرت بالفرائض.»

با آن عبادات مستحب كه به واجبات ضرر می زند، نمی توان به خدا نزديك شد. (1148)

1155. تنها قدردان خوبی

«لا يزهدنك فی المعرف من لا يشكره لك، فقد يشكرك عيليه من لا يستمتع بشی ء منه، و قد تدرك من شكر الشاكر اكثر مما اضاع الكافر، و اله يحب المحسنين.»

تشكر نكردن ديگران از تو، نبياد تو را به خوبی كردن بی رغبت سازد؛ زيرا كسی كه از ان نيكی كم ترين بهره ای نمی برد (يعنی خداوند) از تو قدردانی می كند و از سپاسگزاری اين سپاسگزار به بيش از آن چيزی می رسی كه فرد ناسپاس فرو گذاشته است و خداوند نيكوكاران را دوست دارد. (1149)

## بخش سوم: قرآن

1156. اخبار موجود در قرآن

«إلا أن فيه علم ما ياتی، و الحديث عن الماضی، و دواء دائكم، و نظم ما بينكم.»

آگاه باشيد! در اين كتاب الهی است علم هر آنچه كه خواهد آمد و حديث هر آنچه كه گذشته است و دوای درد شما و نظم آنچه كه در ميان شما بايد باشد. (1150)

1157. شفاعت قرآن

«من شفع له القران يوم القيامة شفع فيه، و من محل به القران يوم القيامة صدق عليه.»

كسی را كه قران در قيامت شفاعت كند، شفاعتش قبول شود و كسی كه قرآن از او شكايت نمايد، شكايتش پذيرفته می شود. (1151)

1158. نوری تابناك

«أنزل عليه الكتاب نورا لا تطفا مصابيحه و سراجا لا يخبو توقده، و بحرا لا يدرك قعره، و منهاجا لا يضل نهجه، و شعاعا لا يظلم ضؤة، و فر قانا لا يخمد برهانه، و تبيانا لا تهدم أركانه، و شفاء لا تخشی أسقامه، و عزا لا تهزم أنصارة، و حقا لا تخذل أعوانه.»

خداوند قران را ر پيامبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرو فرستاد، در حالی كه نوری است كه قنديل های آن خاموش نمی شود و چراغی است كه افروختن آن فرو نمی نشيند و دريايی است كه ژرفای آن پيدا نمی شود و راهی است كه رفتن در ان گمراهی ندارد و شعاعی تابان است كه روشنی آن پايان ندارد و جدا كننده حق و باطل است كه دليل و برهانش سست نمی گردد و بنايی است كه پايه های آن ويران نمی شود و شفابخشی است كه با وجود آن بيماری ها موجب ترس و بيم نمی شود و ارجمندی است كه يارانش شكست نمی خورند و حقی است كه مددكاران آن مغلوب نمی شود. (1152)

1159. هدايت به طريقه ای محكم

«أيها الناس! إنه من استنصح الله وفق، و من اتخذ قوله دليلا هدی (للتی هی أقوم).»

ای مردم! كسی كه از خدا پند و خير خويش را مساءلت نمايد، موفق گردد و هر كس كه كلام خدا را برای خود راهنما اتخاذ كند به آن طريقه ای كه محكم تر و راست تر است هدايت شود. (1153)

1160. تكامل دين در قرآن

«أنزل عليك الكتاب تبيانا لك شی ء و عمر فيكم نبية ازمانا، حتی أكمل له و لكم - فيما أنزل من كتابه - دينه الذی رضی لنفسه.»

كتاب قرآن را كه در آن هر چيزی توضيح داده شده است برای شما فرو فرستاده و پيامبرش را مدتی در ميان شما زنده نگه داشت تا دين خويش را كه در كتابش آورده است و مورد پسند و خشنودی اوست برای او و شما كامل كرد. (1154)

1161. بر طرف كننده تاريكی

«لا تكشف الظلمات إلا به.»

تاريكی های نادانی و جهل جز به وسيله آن (قرآن) رفع نشود. (1155)

1162. شفيعی مقبول

«اعلموا! انه (القرآن) شافع مشفع، و قائل مصدق.»

آگاه باشيد! قرآن شفاعت كننده ای است كه شفاعتش پذيرفته و گوينده ای است كه سخنش تصديق شد0. (1156)

1163. وسيله راه يابی

«إن لكم علما فاهتدوا بعلمكم.»

حتمی است كه برای شما نشانه ای است با آن نشانه هدايت شويد! (1157)

1164. بهار دل

«إن الله سبحانه لم يعظ أحدا بمثل هذا القران فانه حبل الله المتين، و سببه الامين، و فيه ربيع القلب، و ينابيع العلم، و ما للقلب جلاء غيره.»

خدای سبحان هيچ كس را به چيزی چون قرآن اندرز نداده است، زيرا آن ريسمان استوار خداست و واسطه امين و درستكار اوست. در قران بهار دل است و چشمه های دانش و برای دل جز آن صيقلی وجود ندارد. (1158)

1165. ريسمان محكم الهی

«عليكم بكتاب الله، فانه الحبل المتين، و النور المبين، و الشفاء النافع، و الری الناقع، و العصمة للمتمسك، و النجاة للمتعلق.»

تمسك كنيد به كتاب خداوندی؛ زيرا اين كتاب طنابی است محكم و نوری است آشكار و شفايی است سودمند و سيراب كننده ای است برطرف كننده تشنگی و نجات برای كسی است كه به آن در آويزد. (1159)

1166. همنشينی با قرآن

«ما جالس هذا القرآن احد الاقام عنه بزيادةُ او نقصان: زيادة فی هدی، أو نقصان من عمی.»

هيچ كس با اين قران همنشين نشد مگر اين كه زيادت يا نقصانی نصيب او ساخت افزايش در هدايت كاهش از نابينايی (1160)

1167. چنگ به ريسمان خداوندی

«كتب عليه‌السلام الی الحارث الهمدانی: تمسك بحبل القران و استنصحة، و اجل حلاله، و حرم حرامه.»

امام عليه‌السلام در نامه ای به حارث همدانی نوشته است: به ريسمان قرآن چنگ بزن و از آن پند بگير، حلالش را حلال شمر و حرامش را حرام (1161)

1168. عمل به قرآن

«الله الله فی القران، لا يسبقكم بالعمل به غير كم.»

قسم به خدا، درباره قرآن مبادا ديگران در عمل به آن بر شما پيش گيرند. (1162)

1169. حكم زندگانی

«فی القرآن نباء ما قبلكم، و خبر ما بعد كم، و حكم ما بينكم.»

در قرآن است آنچه سرگذشت پيشينيان بوده و اخبار و حوادث آيندگان خواهد بود و بيان حكم ميان شما در زندگانی است. (1163)

1170. در خواست از خدا

«فاسألوا الله به، و توجهوا اليه بحبه، و لا تسألوا به خلقه.»

از خدا به وسيله قرآن مسألت نماييد و متوجه باشيد با محبت قرآن به خدا، و به وسيله قرآن از مردم چيزی نخواهيد. (1164)

1171. بهترين گفته ها

«تعلموا القران فانه احسن الحديث، و تفقهوا فيه فانه ربيع القلوب، و استشفوا بنوره فانه شفاء الصدور و أحسنوا تلاوته فانه انفع القصص، و إن العالم العامل بغير علمه كالجاهلی الحائر الذی لا يستفيق من جهله، بل الحجة عليه أعظم، و الحسرة له الزم، و هو عند الله الوم.»

قرآن را بياموزيد كه بهترين گفته هاست و در آن تفقه كنيد كه آن بهار (و نشاط بخش) قلب هاست، از روشنايی آن شفا بجوييد كه شفابخش بيماری سينه هاست، ان را به خوبی تلاوت كنيد كه سود بخش ترين داستان هاست، و دانشمندی كه به غير علمش عمل كند، چون نادان سرگردانی است كه از جهالت به هوش نمی آيد؛ بلكه حجت و دليل بر او عظيم تر و حسرت و افسوس بر او ثابت تر و سرزنش او در پيشگاه خداوند بيشتر است. (1165)

1172. وجوه قرآن

«لعبد الله بن العباس لما بعثه للاحتجاج علی الخوارج -: لا تخاصمهم بالقرآن، فان القرآن حمال ذو وجوه، تقول و يقولون، و لكن حاججهم بالسنة فانهم لن يجدوا عنها محيصا.»

امام عليه‌السلام در سفارش خود به عبدالله بن عباس هنگامی كه وی را برای صحبت با خوارج می فرستاد چنين می فرمود: از روی قرآن با آنان صحبت مكن؛ زيرا قرآن دارای معناهای مختلفی است، تو يك معنی را می گويی و آن ها معنايی ديگر را، تو با روايت با آن ها بحث كن كه راه فراری نخواهند يافت. (1166)

1173. كتاب هدايت

«القرآن امر زاجر، و صامت ناطق، حجة الله علی خلقه. أخذ عليه ميثاقه، و ارتهن عليهم انفسهم. أتم نوره، و أكمل به دينه.»

قرآن امر كننده به كار نيك و باز دارنده از زشتی ها است، خاموشی گوياست، حجت خدا بر خلق اوست، از آنان نسبت به قرآن پيمان گرفت و وجود باطنی آنان را در گرو اين قرآن نهاد، نور آن را تمام و دين خويش را به وسيله آن كامل فرمود. (1167)

1174. ای كاش غافلان بيدار می شدند!

«قد دارستكم الكتاب، و فاتحتكم الحجاج، و عرفتكم ما اءنكرتم، و سوغتكم ما محجتم، لوكان الاعمی يلحظ، اءو النائم يستيقظ!.»

من قرآن را به شما آموختم و باب دلايل و براهين را به روی شما گشودم و آنچه را نمی شناختيد، به شما شناساندم و آنچه را كه از دهان به بيرون پرت می كرديد، به مذاق شما گوارا ساختم. ای كاش كه نابينا، بينا می گشت، يا خفته بيدار می شد. (1168)

1175. هادی بدون گمراهی

«واعلموا إن هذا القرآن هو الناصح الذی لا يغش، و الهادی الذی لايضل و المحدث الذی لا يكذب.»

بدانيد كه اين قرآن خير خواهی است كه خيانت نمی كند، هدايت كننده ای است كه گمراه نمی سازد، و محدثی است كه دروغ نمی گويد. (1169)

1176. دوای دردها

«استشفوه من أدوائكم، و استعينوا به علی لاوائكم فان فيه شفاء من أكبر الداء و هو الكفر و النفاق، و الغی و الضلال.»

برای دردهايتان از قرآن شفا طلب كنيد و برای مشكلاتتان از آن كمك بگيريد؛ زيرا در قرآن شفای بزرگ ترين دردهاست، درد كفر، نفاق و گمراهی. (1170)

1177. شافع پذيرفته شده

«اعلموا! إنه شافع مشفع و قائل مصدق، و إنه من شفع له القرآن يوم القيامه شفع فيه، و من محل به القرآن يوم القيامة صدق عليه.»

بدانيد! قرآن شفاعت كننده ای است پذيرفته شده، گوينده ای است تصديق شده، كسی را كه قرآن در قيامت شفاعت كند، پذيرفته است و هر كس را كه قرآن از او بدگويی كند، گواهی اش بر ضد او قبول است. (1171)

1178. ثروت در پناه قرآن

«اعلموا انه ليس بر احدی بعد از قرآن حاجت و نيازی، و نه احدی را پيش از قرآن از دولتی.» (1172)

1179. قران در قيامت

«ينادی مناد قوم القيامة: (الا إن كل حارث مبتلی فی حرثه و عاقبة عمله، غير حرثُة القرآن) فكونوا من حرثته و إتباعه و استدلوه علی ربكم و استنصحوه علی اءنفسكم، و اتهموا عليه اءراء كم، واستغشوا فيه إهوإ كم.»

در روز قيامت فريادگری ندا دهد. اگاه باشيد! امروز هر كس گرفتار بذری است كه افشانده و گرفتار عاقبت كاری است كه انجام داده، مگر كسی كه بذر قرآن و پيروان آن باشيد. با قرآن خدا را بشناسد و خود را با آن نصيحت كنيد و هرگاه نظر شما با قرآن مخالف شد، رأی خود را متهم كنيد و خواسته های خويش را در برابر قرآن نادرست بشماريد. (1173)

1180. قرآن را گرامی بدار!

«يأتی علی الناس زمان لا يبقی فيهم من القرآن الا رسمه، و من الاسلام الا اسمه.»

روزگاری برسد بر سر مردم كه از قرآن جز رسمی نماند و از اسلام جز اسمی (1174)

1181. همراهی علی عليه‌السلام با قرآن

«إن الكتاب لمعی، ما فارقته مذ صحبته.»

هميشه كتاب خدا با من است، از زمانی كه همراه آن بوده ام، هيچگاه جدانشده ام. (1175)

1182. عقاب استهزاء قرآن

«من قراء القرآن فمات، فدخل النار فهو ممن كان يتخذ آيات الله هزوا.»

كسی كه قرآن خوانده سپس از دنيا رفته، وارد جهنم شود، او از كسانی است كه آيات خدا را به تمسخر و استهزاء گرفته است. (1176)

1183. ظاهری شگفت، باطنی عميق

«إن القرآن ظاهرة أنيق، و باطنه عميق، لا تفنی عجائبه، و لا تنقضی غرائبه، و لا تكشف الظلمات الا به.»

قرآن دارای ظاهری شگفت انگيز و باطنی عميق است. مطالب شگفت انگيز آن پايان ناپذير و عجايب آن كهنه ناشدنی است و تاريكی های جهالت جز با آن بر طرف نخواهد شد. (1177)

1184. قرآن نور جاويدان

«أنزل عليه (ای علی النبی صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) الكتاب نورا لا تطفا مصابيحه... فهو معدن الايمان و بحبوحته، و ينابيع العلم و بحوره، و رياض العدل و غدرانه، و اءثاقی الاسلام و بنيانه.»

خداوند بر پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرآن را نازل فرمود نوری است كه چراغ های آن خاموش نمی شود... كه آن ايمان و كانون آن است، بستان های عدالت و آبگيرهای آن است، سنگ بنای اسلام و بنيان آن است. (1178)

1185. حق تلاوت

«إنه سيأتی عليكم من بعدی زمان ليس فيه شی ء اخفی من الحق، و لا أظهر من الباطل... و ليس عند أهل ذلك الزمان سلعة ابور من الكتاب اذا تلی حق تلاوته، و لا أنفق منه اذا حرف عن مواضعه، و لا فی البلاد شيی ء أنكر من المعروف، و لا أعرف من المنكر! فقد نبذ الكتاب حملته، و تناساه حفظته، فالكتاب يومئذ و اءهله طريدان منفيان... و من قبل ما مثلوا بالصالحين كل مثله.»

و قطعی است كه پس از من روزگاری بر شما روی خواهد آورد كه چيزی پوشيده تر از حق و آشكارتر از باطل نمی باشد...و در نزد اهل آن زمان، كالايی كسادتر از قرآن وجود نخواهد داشت، اگر حق خواندن ان ادا شود و متاعی با رونق تر از كتاب الهی نخواهد بود، اگر از معانی و حقايق خود منحرف شود و در آن روزگار هيچ چيزی ناشناخته تر از معروف (يا زشت تر از نيكو) و شناخته تر از ناشناخته (يا نيكوتر از زشتی) ها وجود نخواهد داشت. در ان زمان، آنان كه به كتاب الهی معتقد بودند و آن را با خود داشتند، آن را دور خواهند انداخت و حافظانش آن را فراموش خواهند كر (يا خود را به فراموشكاری خواهند زد) در آن موقع، كتاب و مدافعان و معتقدان و عمل كنندگان به آن مطرود و مهجور از جامعه می گردند. (1179)

1186. جلوه گاه رخ الهی

«تجلی لهم سبحانه فی كتابه من غير اءن يكونوا راوه، بما أراهم من قدرته.»

خداوند سبحان در كتاب خود برای آنان تجلی كرد بدون اين كه او را ببينند، به وسيله ارايه قدرتش و بيمناك ساختن از قدرت خود. (1180)

1187. قرآن در همه شئون زندگی

«كتاب الله تبصرون به، و تنطقون به، و تسمعون به، و ينطق بعضه ببعض، و يشهد بعضه علی بعض، و لا يختلف فی الله، و لا يخالف بصاحبه عن الله.»

كتاب خداوندی است كه با آن می بينيد، و با آن سخن می گوييد و با آن می شنويد و بعضی از آيات قرآنی بعضی ديگر را توضيح می دهد و بعضی از ان (به تفسير و تأويل) بعضی ديگر شهادت می دهد. در بيان الهيات هيچ اختلافی در ميان آياتش نيست و كسی كه با قرآن همدم باشد، از خدا منحرف نمی شود. (1181)

1188. حق تلاوت

«أين القوم الذين دعوا اءلی الاسلام فقبلوه، و قرأوا القرآن فاحكموه.»

كجا رفتند آن قومی كه دعوت به اسلام شدند آن را پذيرفتند. قرآن را خواندند و با كمال قدرت و استقامت عمل كردند. (1182)

1189. نزول قرآن و فغان شيطان

«أری نور الوحی و الرسالة، و أشم ريح النبوة، و لقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحی عليه صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.»

من نور وحی و رسالت را می بينم و شميم نبوت را می بويم، من آن گاه كه وحی بر رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد، فغان شيطان را شنيدم. (1183)

1190. عدم اختلاف در قرآن

الله سبحانه يقول: «ما فرطنا فی الكتاب من شی ء و فيه تبيان لكل شی ء و ذكر اءن الكتاب يصدق بعضه بعضا و إنه لا اختلاف فيه فقال سبحانه: (و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا).»

خدای سبحان می فرمايد: ما در اين كتاب هيچ چيز را فرونگذاشتيم و در ان بيان همه چيز آمده است و يادآؤ ر شده كه آيات قرآن يكديگر را تصديق می كنند و اختلاف و ناهمخوانی در آن وجود ندارد. خدای سبحان فرموده است: اگر از ناحيه غير خدا بود، هر آينه در آن اختلاف زيادی می يافتند. (1184)

1191. حق مردم بر اهل بيت و پيامبر

«لكم علينا العمل بكتاب الله تعالی و سيرة رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و القيم بحقه و النعش لسنته.»

حق شما بر ما اين است كه به كتاب خدا و روش پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمل كنيم و به حق او قيام كرده و احكام او را چون درفشی بر پا نگهداريم. (1185)

1192. علی عليه‌السلام قرآن شناس

«ذلك القرآن فاستنطقوه، و لن ينطق، و لكن إخبر كم عنه.»

آن است قرآن، و او را به سخن گفتن وادار كنيد و هرگز (با شما) سخن نخواهد گفت، ولی من برای شما از قرآن خبر می دهم. (1186)

1193. حق تلاوت

«أوه علی أخوانی الذين تلوا القران فاءحكموه، و تدبروا الفرض فأقاموه، أحيوا السنة و أماتوا البدعة. دعوا للجهاد فاءجابوا، و وثقوا بالقائد فاتبعوه.»

آه! افسوس بر آن برادرانم كه قرآن را تلاوت كردند و در عمل به آن استقامت ورزيدند و در تكاليف انديشيدند و آن ها را انجام دادند، سنت را احيا كردند و بدعت را نابود ساختند. دعوت به جهاد شدند، آن را اجابت كردند و به فرماندهشان اطمينان پيدا كردند و از او پيروی نمودند. (1187)

1194. پرهيز از تفسير به رأی

من كتاب له إلی معاوية: «فعدوت علی الدنيا بتأويل القرآن.»

امام عليه‌السلام در نامه خود به معاويه چنين نوشت: تو با تغيير و تفسير قرآن (مطابق ميل خود) در جستجوی دنيا هستی. (1188)

1195. نياز به مفسر

«هذا القرآن إنما هو خط مستور بين الدفتين، لا ينطق بلسان، و لا بد له من ترجمان.»

اين قرآن خطی است نوشته شده ميان دو جمله كه به زبان سخن نمی گويد و ترجمان و مفسری می خواهد. (1189)

1196. ترتيل

«أما اليل فصافون أقدامهم تالين لاجزاء القرآن يرتلونها ترتيلا. يحزنون به اءنفسهم و يستثيرون به دواء دائهم.»

متقين كسانی اند كه شب هنگام راست بر پا می ايستند و اجزای قرآن را به بهترين وجه تلاوت می نمايند. نفوس خود را با آيات قرآنی اندوهگين می سازند و دوای درد خود را با آن كتاب الهی تحصيل می نمايند. (1190)

1197. قرآن سير آبی تشنگان

«جعله الله ريا لعطش العلماء و ربيعا لقلوب الفقهاء، و محاج لطرق الصلحاء، و دواء ليس بعده داء، و نور اليس معه ظلمة.»

خداوند متعال قرآن را سيراب كننده تشنگی دانشمندان قرار داده است و بهاری بر دل های فقهاء و راه هايی واضح برای طرق صالحان، و دوايی كه با داشتن آن دردی نمی ماند و نوری كه با وجود آن ظلمتی به حيات انسان ها راه ندارد. (1191)

1198. ثروتی كه بی آن توانگری نباشد!

«اعلموا! إنه ليس علی أحد بعد القرآن من فاقة. و لا لاحد قبل القرآن من غنی، فاستشفوه من أدوائكم، و استعينوا به علی لاوائكم.»

بدانيد! برای هيچ كس پس از فراگيری قرآن و عمل به آن نيازی نباشد و برای هيچ احدی بدون قران، بی نيازی امكان ندارد، برای دردهای خود از قرآن شفا بطبيد و در مشقت ها از آن ياری بخواهيد. (1192)

1199. زينت دل

«طوبی للزاهدين فی الدنيا، الراغبين فی الاخرة اءولئك قوم اتخذوا الارض بساطا، و ترابها فراشا، و ماءها طيبا، و القران شعارا، و الدعاء دثارا ثم قرضوا الدنيا علی منهاج المسيح.»

خوشا به حال زاهدين در دنيا و متوجهين و راغبين به آخرت، آن ها گروهی هستند كه زمين را بساط و خاك را فرش و آب را شربت گوارا و قران را جامه زيرين (روش خويش و زينت دل) و دعا را جامه رو (مانع حوادث) قرار داده اند. پس به طريقه و روش حضرت مسيح عليه‌السلام دنيا را از خود جدا كردند. (1193)

1200. دژ استوار

«الهی كتاب الله بين اظهركم، ناطق لا يعيا لسانه، و بيت لا تهدم أركانه، و عز لا تهزم أعوانه.»

كتاب خدا در ميان شما سخنگويی است كه هرگز زبانش (از گفتن حق) خسته نمی شود و خانه ای است كه هيچ گاه پايه های آن درهم نمی ريزد و نيرومندی است كه يارانش شكست نمی خورند (1194)

1201. تمسك جوييد به كتاب الهی!

«عليكم بكتاب الله (فانه الحبل المتين)، و النور المبين، و الشفاء النافع... من قال به صدق، و من عمل به سبق.»

تمسك جوييد به كتاب خداوندی؛ زرا اين كتاب، طنابی است محكم و نوری است آشكار، و شفايی است سودمند. هر كس به اين كتاب الهی قايل شد، راست گفت و راست گريد و هر كس به آن عمل كرد بر ديگران سبقت جست. (1195)

1202. بی اهميتی به قرآن

«إنه سيأتی عليكم من بعدی زمان ليس فيه شی ء أخفی من الحق، و لا اءظهر من الباطل فالكتاب و اءهله فی ذلك الزمان فی الناس و ليسا فيهم، و عهم و ليسا معهم! لان الضلالة لا توافق الهدی، و ان اجتمعا فاجتمع القوم علی الفرقه، و افترقوا علی الجماعة كانهم أئمة الكتاب و ليس الكتاب أمامهم، فه يبق عندهم منه الا اسمه، و لا يعرفون الا خطه و زبره.»

قطعی است كه پس از من روزگاری بر شما روی خواهد آورد كه چيزی پوشيده تر از حق و آشكارتر از باطل وجود ندارد. در آن موقع كتاب خدا و مدافعان و معتقدان و عمل كنندگان به آن مطرود و مهجور از جامعه گشته، در ان روزگار كتاب خداوند و معتقدان و عمل كنندگان به آن، در ميان مردم خواهند بود، ولی از ان ان نخواهند بود و با آنان ديده خواهند شد؛ ولی با آنان نيستند، زيراگمراهی با هدايت، توافق و هماهنگی ندارند!

اگر چه دركنار يكديگر ديده شوند. در ان هنگام مردم به پراكندگی و جدايی از يكديگر، متفق می شوند و برای به دست آوردن اتفاق و اجتماع از يكديگر جدا و پراكنده اند. گويی آنان هستند كه پيشوايان قرآن اند نه اين كه قرآن پيشوای آنان باشد. نمانده است از قرآن در ميان آنان مگر نامی از قرآن و نمی شناسند از آن كتاب الهی، مگر خط و حروف نوشته شده آن را. (1196)

1203. حق تلاوت

«أشكو من معشر يعيشون جهالا و يموتون ضلالا، ليس فيهم سلعة ابور من اكتاب اذا تلی حق تلاوته، و لا سلعة أنفق بيعا و لا أغلی ثمنا من الكتاب اذا حرف عن مواضعه!.»

از ملتی كه در ميان نادانان قرار گرفته اند به ناله افتاه ام، اينان گمراه جان می دهند، قرآنی كه خوب تلاوت شود در نظرشان بی ارزش ترين چيز است و چيزی در نظرشان با ارزش تر از قرآن، آن موقعی كه تحريفش كنند، نيست. (1197)

1204. تازگی قرآن

«و لا تخلقة كثرة الرد، و ولوج السمع.»

از حق و حقيقت نمی لغزند تا به سوی حق برگردانده شو. فراوانی ورود قران به گوش، آن را كهنه نمی گرداند. (1198)

1205. مجمل های قرآن

«... مفسرا مجمله، و مبينا غوامضه، بين ماخوذ ميثاق علمه، و موسع علی العبد فی جهله.»

مجمل های قرآن تفسير شده و مشكلاتش آشكار است و مطالب آن مشتمل است بر چيزهايی كه دانستن و يادگرفتن آن ها واجب است و نيز چيزهايی كه بندگان موظف به دانستن آن ها نيستند. (1199)

1206. راه حق

«فأين تذهبون! و إنی تؤ فكون! و الا علام قائمة! و الايات واضحة؛ و المنار منصوبه، فأين يتاه بكم! و كيف تعمهون! و بينكم عترة نبيكم! و هم أزمة الحق، و أعلام الدين و ألسنة الصدق، فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن، و ورود الهيم العطاش.»

كجا می رويد و چگونه از راه حق منحرف می شويد؟در حالی كه درفش ها برپا و نشانه ها آشكار و چراغ هدايت در پيش است، پس چگونه حيران مانده و راه را گم كرده ايد، در حالی كه عترت پيامبر، در ميان شمايند.

پس بدانيد كه آنان راهنمای شما به سوی حق و پيشوايان دين و راستگويان هستند. پس آن ها را در بهترنی جايی كه قرآن را جای می دهيد جای دهيد و همچون شتران تشنه كه به سوی آب می شتابند، به سوی آن ها بشتابيد. (1200)

1207. شناخت راه حق

«اعلموا! إنكم لن تعرفوا الرشد حتی تعرفوا الذی تركه، و لن تأخذوا بميثاق الكتاب حتی تعرفوا الذی نقضه، و لمن تمسكوا به، حتی تعرفوا الذی نبذه.»

بدانيد! شما هرگز راه راست را نخواهيد شناخت، مگر اين كه كسی را كه آن را رها كرده است بشناسيد و هرگز به پيمان قرآن وفا نخواهيد كرد، مگر آن گاه كه كسی كه اين پيمان را شكسته است بشناسيد و هرگز به قرآن چنگ نخواهيد زد، مگر اين كه كسی را كه آن را كنار زده است بشناسيد. (1201)

1208. حدود الهی در قرآن

«بين مثبت فی الكتاب فرضه، و معلوم فی السنة نسخه، و واجب فی السنة اخذه،و مرخصی فی الكتاب تركه، و بين واجب بوقته، و زائل فی مستقبله، و مباين بين محارمه، من كبير اءوعد عليه نيرانه، أو صغير أرصد له غفرانه، و بين مقبلو فی أدناه، موسع فی أقصاه.»

قسمتی از احكام در اين كتاب (برای مدتی معين) واجب شده و ناسخ آن در سنت پيامبر آمده و بعضی در سنت واجب شده، در حالی كه قبلا در كتاب خدا (برای مدتی محدود) ترك آن مجاز بوده، و بعضی در اوقات معينی واجب است و بعضی واجب بودنش در آينده از بين رفته است.

در اين كتاب بين محرمات نيز تفاوت است، بدين گونه كه برای گناهان كبيره، وعده عذاب داده و برای گناهان صغيره، راه آمرزش را باز كرده است و در مورد كارهای نيك كم آنها را پذيرفته و بسيار آن ها را شايسته و پسنديده می داند كه تحميلی در مورد آن ها نيست. (1202)

1209. شروع فتنه

«إنما بدأ وقوع الفتن أهواء تتبع، و أحكام تبتدع، يخالف فيها كتاب الله، و يتولی عليها رجال رجالا، علی غير دين الله.»

همانا سر آغاز فتنه ها، پيروی از هوای نفس و حكم خلاف شرع است كه كتاب خدا با آن ها مخالفت می ورزد و گروهی نيز از كسانی كه راهی جز راه دين خدا می روند، (از آن فتنه ها و هوای نفس) پيروی می كنند. (1203)

1210. جامعيت قرآن

«... كتاب ربكم فيكم. مبينا حلاله و حرامه، و فرائضه و فضائله، و ناسخه و منسوخه، و رخصه و عزائمه، و خاصه و عامه و عبره و اءمثاله، و مرسله و محدوده، و محكمه و متشابهه.»

كتاب پروردگار شما در ميان شماست، حلال و حرام ان آشكر، واجبات و مستحبات، ناسخ و منسوخ، مباح و ممنوع، خاص و عام، پند ها و مثل ها، مطلق و محدود ها و محكمات و متشابهات آن، همه معلوم است. (1204)

1211. تطبيق امور با قرآن

«كونوا من حرثته و أتباعه، و استدلوه علی ربكم، و استنصحوه علی أنفسكم، و اتهموا عليه آرأكم، و استغشوا فيه أهوأ كم.»

شما از كشت كنندگان و پيروان آن بوده و آن را راهنمای خويش به سوی پروردگارتان قرار دهيد و از آن پند گيريد و افكاری كه برخلاف قرآن داريد متهم سازيد و خواهش هايی را كه مخالف آن است خائن بدانيد. (1205)

1212. موجبات عصمت

«عليكم بكتاب الله، (فانه الحبل المتين)... و العصمة للمتمسك.»

بر شما باد به كتاب خدا؛ زيرا كه آن ريسمان محكم است... و مايه حفظ كسی كه بدان چنگ زند. (1206)

1213. نور معنوی

«جاء هم بتصديق الذی بين يديه، و النور المقتدی به. ذلك القرآن.»

پيامبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سوی مردم آمد با تصديق و اعتراف آن چه در دست داشت و با نوری معنوی كه بايد از آن پيروی كنند و آن قرآن است. (1207)

1214. احيای قرآن

«إنما حكم الحكمان ليحييا ما أحيا القرآن، و يميتا ما أمات القرآن، و أحياوه الاجتماع عليه، و أماتته الا فتران عنه.»

اگر به آن دو نفر (ابوموسی الشعری و عمروبن عاص) حكميت داده شد، به خاطر اين بود كه آن چه را قرآن زنده دانسته، زنده سازند و آن چه را محكوم به مرگ نموده، از بين ببرند و احيای قرآن اين است كه با هم متحد شوند و به آن عمل كنند و از بين بردن قرآن اين است كه از آن جدا و پراكنده شوند. (1208)

1215. حال قرآن نزد ياوران مهدی عليه‌السلام

«إلا و إن من ادركها منا يسری فيها بسراج منير، و يحذو فيها علی مثال الصالحين، ليحل فيها ربقا، و يعتق فيها رقا، و يصدع شعبا، و يشعب صدعا، فی سترة عن الناس لا يبصر القائف أثره و لو تابع نظر0. ثم ليشحذن فيها قوم شحذ القين النصل تجلی بالتنزيل أبصارهم، و يرمی بالتفسير فی مسامعهم، و يغبقون كأس الحكمة بعد الصبوح!.»

بدانيد آن كس از ما (حضرت مهدی عليه‌السلام) كه فتنه ها را دريابد، در تاريكی ان ها با چراغ روشنی سير می كند. و به روش نياكان رفتار می نمايد تا گره فتنه ها را بگشايد و اسيران را آزاد سازد و جمعيت گمراهان را پراكنده، نيكان را گرد آورد. او پنهان از مردم است و هيچ جوينده ای هر چند در پی او باشد و چشمش به دنبال او بگردد او را نمی يابد.

پس گروهی در آن فتنه ها صيقل می خورند و برای از بين بردن آن ها آماده می شوند، همان گونه كه آهنگران شمشير را صيقل می دهند و چشمان آن ها از نور قرآن روشنی می گيرد و معانی آيات آن در گوش هايشان فرو می ريزد و شامگاهان و صبحگاهان از جام حكمت و معارف الهی سيراب می گردند. (1209)

1216. نظر اولياء الله به قرآن

«إن اولياء الله هم الذين نظروا الی باطن الدنيا اذا نظر الناس الی ظاهرها، و اشتغلوا باجلها اذا شتغل الناس بعاجلها، فاءموتوا منها ما خشوا إن يميتهم، و تركوا منها ما علموا إنه سيتركهم، و رأوا استكثار غير هم منها استقلالا، و در كهم لها فوتا، أعداء ما سالم الناس، و سلم ما عادی الناس!.»

همانا دوستان خدا كسانی هستند كه به باطن دنيا می نگرند، هنگامی كه مردم به ظاهر آن نگاه می كنند، و به پايان آن می پردازند (گرفتاری كيفر الهی) در حالی كه مردم به امروز آن سرگرم اند (و دنيا را می جويند) پس آن چه را كه انجام آن آنان را می ميراند (و گرفتار كيفر الهی) از ميان می برند، آن چه را ديگران بسيار می بينند اينان اندك می شمارند، و رسيدن به آن را از دست داده به شمار می آورند و با آن چه دنيا پرستان آشتی كرده اند، اينان دشمن اند و آن چه را كه به دنيا شيفتگان دشمن دارند دوست می دارند. (1210)

1217. همه چيز در اين كتاب

«أم انزل الله سبحانه دينا تاما فقصر الرسول صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عن تبليغه و أدائه، و الله سبحانه يقول: ما فرطنا فی الكتاب من شی ء و فيه تبيان لك شی ء.»

خدای سبحان دينی كامل فرستاده است و پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تبليغ و ادای آن كوتاهی نكرده است، در حالی كه خدای سبحان می فرمايد: ما از بيان هيچ چيز در اين كتاب كوتاهی نكرده ايم و همه چيز در اين كتاب بيان شده است. (1211)

1218. خدا را خدا را در قرآن

«الله الله! أيها الناس! فيها استحفظكم من كتابه، و استود عكم من حقوقه، فان الله سبحانه لم يخلقكم عبثا.»

خدا را، خدا را، ای مردم! به خدا توجه كنيد! در ان چه رعايت آن را در كتاب خودش از شما خواسته است و در حقوقی كه شما را امانتدار آن كرده است؛ زيرا خدواند سبحان شما را بيهوده نيافريده است. (1212)

1219. عمل به قرآن

«إن الله تعالی أنزل كتابا هاديا بين فيه الخير و الشر. فخذوا نهج الخير تهتدوا، و اصدفوا عن سمت الشر تقصدوا.»

همانا خداوند سبحان كتابی را فرو فرستاد كه هدايت كننده است و نيكی و بدی را در ان بيان فرموده است. پس راه خير و نيكی را در پش گيريد تا هدايت شوديد و از راه شر و بدی دوری كنيد تا به سر منزل حق برسيد. (1213)

## بخش چهارم: توبه

1220. گريه بر گناهان

«طوبی لمن لزم بيته، و أكل قوته و اشتغل بطاعة ربه، و بكی علی خطيئته، فكان من نفسه فی شغل، و الناس منه فی راحة!.»

خوشا به حال كسی كه پايبند خانه خود شود و غذای خود را بخورد و به اطاعت پروردگارش مشغول و بر گناهان خويش گريه كند، پس اوست كه به كار خود مشغول، و مردم از او در آسايش اند. (1214)

1221. قبولی توبه در هر زمان

«فتح لك باب المتاب، و باب الاستعتاب، فاذا ناديته سمع نداك.»

خدای متعال در توبه و بازگشت و خشنودی خويش را برای تو گشوده است، پس هر وقت او را بخوانی ندايت را می شنود. (1215)

1222. آسان تر از توبه

«ترك الذنب اهوان من طلب التوبة.»

گناه نكردن، آسان تر است از طلب قبول توبه. (1216)

1223. باز بودن در توبه

«من وصاياه لابنه الحسن عليه‌السلام: لم يشدد عليك فی قبول الانابة، و لم يناقشك بالجريمة، و لم يؤ يسك من الرحمة. بل جعل نزوعك عن الذنب حسنة، و حسب سئيتك و احدة، و حسب حسنتك عشرا، و فتح لك باب المتاب.»

از وصيت های حضرت علی عليه‌السلام به فرزندش حسن عليه‌السلام: در پذيرفتن توبه بر تو سخت نگرفته و به علت گناه تو را در تنگنا نيانداخته و از رحمت خويش نوميدت نكرده است، بلكه خودداری تو از گناه را حسنه به شما آورده و گناهت را يك و حسنه ات را ده به شمار آورده و در توبه و بازگشت را برای تو گشوده است. (1217)

1224. سكوت بهتر از سخن نا به جا

«تلافيك ما فرط من صمتك أيسر من ادراك مافات من منطقك، و حفظ ما فی الوعاء بشد الوكاء.»

تدارك خطايی كه از سكوت تو به وجود آمده است، آسان تر است از جبران آنچه كه از سخنت فوت شده است و حفظ آنچه كه در ظرف است با بستن بندهايش. (1218)

1225. شفيع نافع

«لا شفيع أنجح من التوبة.»

هيچ شفيعی رهاننده تر از توبه نيست. (1219)

1226. حسن توبه

«لا خير فی الدنيا لرجلين: رجل أذنب ذنوبا فهو يتداركها بالتوبة، و رجل يسارع فی الخيرات.»

در دنيا جز دو كس را خبری نبود: يكی آن كه گناهی كند و با توبه جبران نمايد و ديگر كسی كه در كارهای خوب شتاب ورزد. (1220)

1227. تأخير در توبه

«كل معاجل يسأل الانظار، و كل مؤ جل يتعلل بالتسويف.»

هر كس كه مهلتش به سرآيد (برای جبران گذشته) مهلتی می طلبد و به هر كس كه مهلتی داده شود و در انجام كار امروز و فردا می كند. (1221)

1228. اميد توبه

«ما أهمنی ذنب أمهلت بعده حتی أصلی ركعتين و أسأل الله العافية.»

گناهی كه بعد از آن مهلت دو ركعت نماز و درخواست عافيت از خدا داشته باشم برايم مهم نيست. (1222)

1229. بدون عمل اميد

مدار به سعادت! قال عليه‌السلام لرجل سأله إن يعظه: «لا تكن ممن يرجو الاخرة بغير العمل، و يرجی التوبة، بطول الامل... ان عرضت له شهوة أسلف المعصية، و سوف التوبه.»

امام عليه‌السلام در پاسخ كسی كه تقاضای موعظه كرد فرمود: از كسانی مباش كه بدون عمل اميد به سعادت آخرت دارند، و به واسطه آرزوهای بلند اميد قبول توبه را دارند... اگر شهوت به او روی آورد نافرمانی پيش گرفته و توبه و بازگشت را پشت سر اندازد. (1223)

1230. استغفار چيست!؟

قال عليه‌السلام لقائل قال بحضرته: «أستغفرالله: ثكلتك أمك! أتدری ما الاستغفار؟ الاستغفار درجه العليين، و هو اسم واقع علی ستة معان: أولها الندم علی ما مضی، والثانی العزم علی ترك العود اليه أبدا، و الثالت إن تؤ دی الی المخلوقين حقوقهم حتی تلقی الله أملس ليس عليك تبعه، و الرابع إن تعمد الی كل فريضه عليك ضيعتها فتؤ دی حقها، والخامس إن تعمد الی اللحم الذی نبت علی السحت فتذيبه بالاحزان، حتی تلصق الجلد بالعظم و ينشاء بينهما لحم جديد، و السادس إن تذيق الجسم ألم الطاعة كما اءذقته حلاوة المعصية، فعند ذلك تقول: أستغفرالله.»

امام عليه‌السلام به كسی كه در حضورش از خداوند طلب آمرزش می كرد، فرمود: مادرت به عزايت بنشيند! آيا می دانی استغفار چيست؟ استغفار جايگاه والامقامان است و آن نامی است كه بر شش معنی نهاده شده است:

اول پشيمانی از (بدی های) گذشته.

دوم: تصميم بر ترك بازگشت به آن (بدی ها) برای هميشه.

سوم: ادای حقوق آفريدگان خدا.

چهارم: توجه به هر واجبی كه تباه كردی و آن را ادا كنی.

پنجم: آب كردن گوشت هايی كه از خشم پروردگار روييده تا آن جا كه پوست بر استخوان بپيوندد و ميان آن دو، گوشت تازه برويد.

ششم: به تنت رج بندگانی را بچشانی آن گونه كه شيرينی گناه را چشانده ای، پس در اين هنگام بگويی أستغفرالله. (1224)

1231. خير واقعی در دنيا

«ليس الخير إن يكثر مالك و ولدك، و لكن الخير إن يكثر علمك و إن يعظم حلمك، و إن تباهی الناس بعبادة ربك، فان اءحسنت حمدت الله، و ان أسأت استغفرت الله، و لا خير فی الدنيا الا لرجلين: رجل أذنب ذنوبا فهو يتداركها بالتوبة، و رجل يسارع فی الخيرات.»

خوبی آن نيست كه مالت فراوان و اولادت بسيار گردد، بلكه خير آن است كه عملت افزون و حلمت زياد شود، و اين كه به عبادت پروردگارت در ميان مردم مباهات كنی و اگر گناه كردی استغفار نمايی و خبری در دنيا نيست مگر برای دو كس: گناهكاری كه گناهش را با توبه جبران كند و كسی كه در انجام كارهای خير شتاب كند. (1225)

1232. توبه به همراه آمرزش

«ما كان الله ليفتح علی عبد باب الشكر و يغلق عنه باب الزيادة... و لا ليفتح لعبد باب التوبة و يغلق عنه باب المغفرة.»

اين طور نيست كه خداوند در سپاسگزاری و شكر را بر بنده ای بگشايد؛ ولی در فزونی را بر او ببندد... و ممكن نيست كه در توبه را به روی كسی باز كند و در آمرزش را به رويش مسدود نمايد. (1226)

1233. آيا توبه كاری نيست!؟

«أفلا تائب من خطيئته قبل منيته!»

آيا كسی نيست كه قبل از فرا رسيدن مرگ از گناهش توبه نمايد؟ (1227)

1234. رابطه گناه و باران

«قال عليه‌السلام و قد خرج للاستسقاء: ان الله يبتلی عباده عند الاعمال السيئة بنقص الثمرات، و حبس البركات، و اغلاق خزائن الخيرات، ليتوب تائب، و يقلع مقلع، و يتذكر متذكر، و يزدجر مزدجر.»

امام علی عليه‌السلام در هنگام بيرون رفتن برای طلب باران: هرگاه بندگان خدا گناه و بدكرداری كنند، خداوند آنان را به كاهش محصولات و بازداشت بركات و بستن در گنجينه های خير مبتلا می سازد تا توبه گر توبه كند و گنهكار دل از گناه بركند و پندگيرنده پند پذيرد و نهی شده (از گناه) باز ايستد. (1228)

1235. گناهان نابخشودنی

«ان من عزائم الله فی الذكر الحكيم... إنه لا ينفع عبدا و ان أجهد نفسه و أخلص فعله إن يخرج من الدنيا، لاقيا ربه بخصلة من هذه الخصال لم يتب منها: إن يشرك بالله فيما افترض عليه من عبادته، أو يشفی غيظه بهلاك نفس، او يعر بأمر فعله غيره، أو يستنجح حاجة الی الناس بإظهار بدعة فی دينه، أو يلقی الناس بوجهين، أو يمشی فيهم بلسانين.»

از جمله حكم های قطعی خدا در قرآن حكيم... اين است كه بنده چنانچه با يكی از اين اعمال خدايش را ملاقات كند و از آنها توبه نكرده باشد هر چند (در انجام اعمال نيك) خود را به زحمت انداخته و عملش را خالص كرده باشد سودی نمی برد، در عبارت و پرستش خدا كه بر او واجب كرده است شرك ورزيده باشد، يا آتش خشم خويش را با كشتن كسی فرونشانده باشد، يا كاری را كه خود كرده است به ديگری نسبت دهد (و او را بدان متهم سازد) يا برای رسيدن به نياز و خواسته خود از مردم بدعتی در دين پديد آورد، يا با مردم دورو باشد و يا دو زبان باشد. (1229)

1236. شتاب در توبه

«بادرو المعاد و سابقوا الاجال، فان الناس يوشك أن ينقطع بهم الامل، و برهقهم الاجل، و يسد عنهم باب التوبة.»

به سوی قيامت (با اعمالتان) بشتابيد و قبل از فرا رسيدن مرگ كار كنيد؛ زيرا زود است كه آرزوی مردم قطع گردد و مرگ آن ها را در كام خود فرو برد و در توبه به رويشان بسته شود. (1230)

1237. بخشش خداوند

«يصف خلقة آدم عليه‌السلام: ثم بسط الله سبحانه له فی توبته، و لقاه كلمة رحمته.»

توصيف آفرينش آدم عليه‌السلام: آن گاه خدای سبحان در توبه خود را به روی او گشود و كلمه رحمت خود را به او آموخت. (1231)

1238. رحمت خدا بر توبه كار

«رحم الله امراء استقبل توبته، و استقال خطيئته، و بادر منيته!»

رحمت خدا بر آن كس كه به توبه رو كند و از خطاهای خود پوزش طلبد و پيش از مرگ كاری كند. (1232)

1239. امان آمرزش

«كان فی الارض أمانان من عذاب الله، و قد رفع اءحدهما، فدونكم الاخر فتمسكوا به: اءما الامان الذی رفع فهو رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و أما الامان الباقی فالاستغفار: قال الله تعالی: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ)»

در زمين دو امان از كيفر الهی بود كه يكی برداشته شد و ديگری با شماست پس چنگ زنيد. اما امانی كه برداشته شد پيامبر خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و آن كه مانده آمرزش است كه خداوند فرمود: و خداوند ايشان را كيفر نكرد در حالی كه تو در ميانشان بودی و ايشان را كيفر نفرمايد در حالی كه آمرزش می خواهند. (1233)

1240. باز بودن در توبه

«من أعطی التوبة لم يحرم القبول، و من أعطی الاستغفار لم يحرم المغفرة.»

هر آن كس كه توبه كند از پذيرفته شدن آن نااميد نشود و آن كس كه از خدای آمرزش طلبد از بخشايش حق نوميد نگردد.

1241. از رحمت خدا نوميد مباش! (1234)

«عجبت لمن يقنط و معه الاستغفار»

در شگفتم از آن كه از (رحمت خدا) نوميد است، در حالی كه استغفار به همراه دارد. (1235)

## بخش پنجم: ذكر

1242. كليد ياد خدا

«الحمدلله الذی جعل الحمد مفتاحا لذكره، و سببا المزيد من فضله، و ذليلا علی آلائه و عظمته.»

ستايش از آن خداست. ستايش از آن خدايی است كه ستايش را كليد ياد خود و مايه فزونی فضل و نعمتش و رهنمای نعمت ها و عظمت خويش قرار داد. (1236)

1243. ذاكران حق

«ان للذكر لأهلا أخذوه من الدنيا بدلا، فلم تشغلهم تجارة و لا بيع عنه، يقطعون به ايام الحياة»

به ياد خدا بودن اهلی دارد كه آن را به جای اين دنيا گرفته اند و لذا بازرگانی و خريد و فروش آنان را از آن (ذكر خدا) باز نمی دارد. (1237)

1244. ترنم حزب الله به ذكر الهی

«طوبی لنفس أدت الی ربها فرضها، و عركت بجنبها بؤ سها، و هجرت فی اليل غمضها، حتی اذا غلب الكری عليها افترشت اءرضها، و توسدت كفها، فی معشر أسهر عيونهم خوف معادهم، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم، و همهمت بذكر ربهم شفاههم، و تقشعت بطول استغفارهم ذنوبهم، (أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).»

خوشا به حال آن كس كه فريضه پروردگارش را به جای آورد و بر سختی ها و ناملايمات صبر كرد و خواب را از ديدگانش دور ساخت و اگر خواب بر او چيره آمد، زمين را بستر خود كرد و دستش را بالش، آنان كه خوف روز رستاخيز چشمانشان را بيدار نگه داشت و پهلويشان را از بسترهای راحتشان دور كردند و لب هايشان به ذكر پروردگارشان زمزمه كرد و از بسياری آمرزش خواهی، گناهانشان زدوده شد.

اينان حزب خدايند و بدانيد كه حزب خدا پيروز است. (1238)

1245. مونس تنهايی ها

«اللهم انك انس الانسين لأوليائك... ان أوحشتهم الغربة انسهم ذكرك، و ان صبت عليهم المصائب لجاء و الی الاستجاره بك.»

خدايا! تو با دوستان خود انيس ترينی... اگر غربت و تنهايی آنان را به وحشت اندازد، ياد تو همدم آنان باشد و اگر مصيبت ها بر آنان فرو ريزد، به زنهارخواهی از تو، پناه می برند. (1239)

1246. آرامش دل ها

«كل لله مطيعا، و بذكره انسا، و تمثل فی حال توليك عنه اقباله عليك.»

فرمانبردار خدا باش و همدم ذكر او باش و در آن وقت كه از او روی می گردانی، روی آوردن او را به خود در تصور آر. (1240)

1247. جلا بخش قلوب

«ان الله سبحانه و تعالی جعل الذكر جلاء للقلوب، تسمع به بعد الوقرة، و تبصر به بعد العشوة، و تنقاد به بعد المعاندة.»

خدای سبحان ياد خويش را صيقل دهنده دل ها قرار داده است، گوش های سنگين شده دل ها با ياد خدا شنوا می شوند و چشم های ضعيف شده دل ها به وسيله آن تيز و بينا می گردند و دل های معاند و ستيزه گر با آن رام می شود. (1241)

## بخش ششم: دعا

1248. گشايش در دعا

«ما كان الله ليفتح علی عبد باب الشكر و يغلق عنه باب الزيادة، و لا ليفتح علی عبد باب الدعاء و يغلق عنه باب الاجابة.»

چنين نيست كه خداوند، باب شكر را بر بنده ای بگشايد و در فراوانی را بر او ببندد و چنين هم نيست كه باب دعا را بر كسی بگشايد، اما در اجابت را به رويش ببندد. (1242)

1249. نيازمندتر به دعا

«ماالمبتلی الذی قد اشتد به البلاء، بأحوج الی الدع من العافی الذی لا يأمن البلاء!»

كسی كه از بلا رسته است چون از بلا ايمن نيست از بلا رسيده ای كه گرفتار درد و رنج است به دعا نيازمندتر است.

1250. دفع بلا با دعا (1243)

«ادفعوا أمواج البلأ بالدعاء»

امواج بلا را با دعا بازپس رانيد. (1244)

1251. اخلاص در سؤال

(قال لابنه الحسن عليه‌السلام): «و أخلص فی المسألة لربك: فان بيده العطاء و الحرمان.»

(به فرزندش امام حسن عليه‌السلام فرمود): در سؤ ال (حاجت) از پروردگارت اخلاص داشته باش؛ زيرا بخشش و محروم ساختن در دست اوست. (1245)

1252. نوميد نشدن از كندی اجابت

«فی وصيته لابنه الحسن عليه‌السلام: اعلم إن الذی بيده خزائن السموات و الارض قد أذن لك فی الدعا، و تكفل لك بالاجابة... فلا يقنطنك ابطاء اجابته فان العطية علی قدر النية.»

امام عليه‌السلام در وصيت خويش به فرزندش امام حسن عليه‌السلام فرمودند: بدان آن خداوندی كه گنجينه های آسمان ها و زمين به دست او است به تو اجازه دعا داد و اجابت آن را به عهده گرفته است.

پس تأخير اجابت دعايی كه به بارگاه خداوند نموده ای، نا اميدت نسازد؛ زيرا عطای الهی به قدر نيت است.

1253. محروم نبودن از اجابت (1246)

«من أعطی أربعا لم يحرم أربعا، من أعطی الدعا لم يحرم الاجابة»

هر كه را چهار چيز دهند، از چهار چيز محروم نماند، آن را كه دعا دهند از اجابت محروم نكنند. (1247)

1254. همانند تيرانداز بدون كمان

«الداعی بلا عمل كالرامی بلاوتر»

دعاكننده بدون عمل، مانند تيرانداز بدون وتر (زه كمان) است. (1248)

1255. طريقه دعا كردن

«اذا كانت لك الی الله سبحانه حاجة فابداء بمسألة الصلاة علی رسوله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ثم سل حاجتك: فان الله اكرم من إن يسأل حاجتين فيقضی احداهما و يمنع الاخری.»

هرگاه به درگاه خدای سبحان حاجتی داری، قبل از اين كه از خدا بخواهی، بر پيامبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلوات فرست، سپس نيازت را بخواه؛ زيرا خداوند كريم تر از آن است كه در دو حاجت، يكی را قبول و ديگری را رد كند.

## بخش هفتم: دعاهای امام علی عليه‌السلام (1249)

1256. پناه بر خدا از انحراف

«اللهم انا نعوذ بك إن نذهب عن قولك، أو إن نفتتن عن دينك»

بارخدايا! به تو پناه می بريم كه از گفتارت روی گردانيم، يا از دينت منحرف شويم. (1250)

1257. نيانيش حضرت علی عليه‌السلام

«اللهم انی اعوذ بك أن أفتقر فی غناك، أو أضل فی هداك، أو أضام فی سلطانك، اءو أضطهد و الامر لك!»

بارخدايا! به تو پناه می برم از اين كه با وجود توانگری تو، من تهي دست باشم، يا با وجود هدايتگری، در گمراهی به سر برم، يا با آن كه قدرت و پادشاهی از آن توست، به من ستم شود، يا با آن كه زمام اختيار امور در دست توست، من مقهور و خوار گردم. (1251)

1258. پناه به خدا

«اللهم انی اعوذ بك من اءن تحسن فی لامعة العيون علانيتی، و تقبح فيما اءبطن لك سريرتی، محافظا علی رياء الناس من نفسی بجميع ما أنت مطلع عليه منی، فاءبدی للناس حسن ظاهری، و اءفضی اليك بسوء عملی، تقربا الی عبادك و تباعدا من مرضاتك.»

خداوندا! به تو پناه می برم از اين كه ظاهرم را در چشم های مردم نيكو جلوه دهی و باطنم را در پيشگاهت زشت سازی، و به وسيله اعمالی كه تو از آنها خوب آگاهی داری، خوش بينی و احترامات مردم را برای خود محافظت كنم و ظاهر خوبم را برای مردم آشكار نموده و اعمال بدم را فقط تو بدانی، تا به بندگانت نزديك و از رضای تو دور گردم. (1252)

1259. نهی از ناسزاگويی

«لما سمع قوما من أصحابه يسبون اهل الشام: انی اكره لكم إن تكونوا سبابين، و لكنكم لو وصفتم أعمالهم، و ذكرتم حالهم، كان اءصوب فی القول، و اءبلغ فی العذر، و قلتم مكان سبكم اياهم: اللهم احقن دمأنا و دمأهم.»

شنيد كه گروهی از يارانش به شاميان ناسزا می گويند، فرمود: من خوش ندارم كه شما ناسزاگو باشيد، بلكه اعمال او رفتار و موقعيت (باطل) آن ها را خاطرنشان كنيد، مؤ ثر و در بيان و جهت رساتر و قانع كننده تر باشد. به جای ناسزاگفتن به آن ها بگوييد: خدايا! خون های ما و آنان را حفظ كن! (1253)

1260. رضا و توفيق خداوندی

«فی ختام كتابه الی قثم بن العباس: وفقنا الله و اياكم لمحابه»

در پايان نامه خود به قثم بن عباس: خداوند ما و شما را به آنچه مورد رضای اوست توفيق دهاد. (1254)

1261. درد دل اميرالمؤ منين عليه‌السلام با خدا

«اللهم انا نشكو اليك غيبة نبينا، و كثرة عدونا، و تشتت أهوائنا»

خداوندا! به تو از غيبت پيامبرمان و فراوانی دشمنان و پراكندگی خواسته هايمان شكايت می كنيم. (1255)

1262. طلب بخشش

«اللهم اغفرلی ما تقربت به اليك بلسانی، ثم خالفه قلبی»

بارالها! بر من ببخشا آن چه را كه به وسيله زبانم بر تو تقرب جستم، سپس قلبم يا كاری كه بر زبانم كرده بود مخالفت نمود. (1256)

1263. راهنمايی خواستن علی عليه‌السلام از خداوند

«اللهم ان فههت عن مسألتی، أو عميت عن طلبتی، فدلنی علی مصالحی، و خذ بقلبی الی مراشدی، فليس ذلك بنكر من هداياتك، و لا ببدع من كفاياتك.»

خداوندا! اگر از سؤال كردن خود ناتوان باشم يا راه پرسيدن را ندانم، مرا به مصالح خويشتنم راهنمايی و دلم را به سوی موارد رشدم بگردان، اين الطاف از هدايت های تو ناشناخته نيست و از كفايت هايی كه برای مخلوقات می نمايی شگفت انگيز نمی باشد. (1257)

1264. نيايش علی عليه‌السلام

«أصبحت عبدا مملوكا ظالما لنفسی، لك الحجة علی و لا حجة لی. و لا أستطيع إن آخذ الا ما أعطيتنی، و لا إتقی الا ما وقيتنی.»

آن حضرت به طور فراوان نيايش با خدای می نمود: شب را به بامداد رساندم در حالی كه بنده ای ستمكار به خويشتنم. پروردگارا! من حجتی بر تو ندارم و من نمی توانم چيزی جز آنچه كه تو به من عطا كرده ای بگيرم و نمی توانم خود را نگهداری و صيانت كنم جز آنچه تو مرا صيانت كنی. (1258)

1265. مأنوس ترين انس گيرندگان

«اللهم انك آنس الانسين لأوليائك، و أحضرهم بالكفاية للمتوكلين عليك. تشاهدهم فی سرائرهم، و تطلع عليهم فی ضمائرههم، و تعلم مبلغ بصائرهم. فأسرارهم لك المكشوفة، و قلوبهم اليك ملهوفة. ان أوحشتهم الغربة آنسهم ذكرك، و ان صبت عليهم المصائب لجأوا الی الاستجارة بك، علما بإن أزمة الامور بيدك، و مصادرها عن قضائك.»

بارالها! تويی مانوس ترين انس گيرندگان بر دوستانت و حاضرترين آنان برای كفايت به كسانی كه توكل بر تو می نمايند، آنان را در درونشان شاهدی و بر آنان در وجدان های باطنيشان مطلعی و تويی كه به مقدار بينايی های آنان دانايی.

پس رازهای نهانی آنان برای تو آشكار و دل هايشان رابه سوی تو شيفته و بی قرار است. اگر غربت آنان را به وحشت بياندازد، ذكر تو انيسشان گردد و اگر مصيبت های روزگار بر سرشان تاختن آورد، پناهندگی به تو جويند؛ زيرا می دانند كه زمام همه امور به دست تو است و صدور آن ها از مقام قضای تو. (1259)

1266. حمد و سپاس خدا را سزاست!

«الحمدلله المعروف من غير رؤ ية، و الخالق من غير منصبة. خلق الخلائق بقدرته، و استعبد الارباب بعزته، و ساد العظماء بجوده.»

حمد و سپاس خدا را كه بی آن كه ديده شود، شناخته شده و بدون رنج و زحمت آفريننده است، موجودات را به قدرت خويش بيافريد و خداوندگاران را با عزت و اقتدار خويش به بندگی گرفت و با جود و بخشندگی خود بر بزرگان سروری يافت. (1260)

## بخش هشتم: شرافت كاركردن

1267. آهسته و پيوسته

«قليل تدوم عليه، أرجی من كثير مملول منه»

كار كمی كه پيوسته باشد، بهتر از كار زيادی است كه خسته كننده باشد. (1261)

1268. دوگونگی كار مردم دنيا

«الناس فی الدنيا عاملان: عامل عمل فی الدنيا، قد شغلته دنياه عن آخرته، يخشی علی من يخلفه الفقر، و يأمنه علی نفسه، فيفنی عمره فی منفعة غيره. و عامل عمل فی الدنيا لما بعدها، فجأه الذی له من الدنيا بغير عمل فأحرز الحظين معا، و ملك الدارين جميعا، فأصبح وجيها عند الله، لا يسأل الله حاجة فيمنعه.»

مردم در كارهای اين دنيا بر دو نوع اند: يكی آن كه عمل در دنيا برای دنيا انجام می دهد. دنيا او را از آخرت مشغول می سازد و او از فقر كسانی كه پس از وی به جا می مانند (مثل اولاد) می ترسد. در عين حال بيمی از فقر برای خود ندارد. او عمر خود را در راه منفعت ديگری سپری می كند.

ديگری آن كه در اين دنيا عمل برای پس از اين دنيا (ابديت) انجام می دهد، پس آنچه نصيب او از دنيا بود نياز به كوشش به سراغ او می آيد، در نتيجه هم نصيب دنيا را می برد و هم نصيب آخرت را و هر دو سرای (فانی و باقی) را با هم به دست می آورد و در نتيجه در نزد خدا شريف و صاحب امتياز می گردد و حاجتی را از خدا مساءلت نمی كند كه خداوند آن را به وی عطا نفرمايد. (1262)

1269. كار با سرعت

«إلا فاعملوا فی الرعبة كما تعلمون فی الرهبة»

هان! در حال رغبت، همان گونه كار كنيد كه در حال ترس كار می كنيد. (1263)

1270. ارزش كار

«العمل العمل، ثم النهاية النهاية، والاستقامة الاستقامة، ثم الصبر الصبر، والورع والورع! ان لكم نهاية فانتهوا الی نهايتكم.»

كار كنيد و كار كنيد و آن را به پايانش رسانيد و در آن پايداری كنيد، آن گاه شكيبايی ورزيد و پارسا باشيد. همانا شما را پايانی است، پس خود را به آن پايان (بهشت) رسانيد. (1264)

1271. رابطه بين كار و نسب

«من أبطاء به عمله، لم يسرع به نسبه»

هر كس كارش او را كند برد، نسبش (حسبش) او را شتابان نبرد. (1265)

1272. راهی به سرای آرامش

«اعلموا! رحمكم الله، علی أعلام بينة. فالطريق نهج يدعو الی دار السلام، و اءنتم فی دار مستعتب علی مهل و فراغ؛ والصحف منشورة، و الاءقلام جارية، و الابدان صحيحة و الالسن مطلقة، و التوبة مسموعة، و الاعمال مقبولة»

كار كنيد! رحمت خدا بر شما باد، با توجه به نشانه های آشكار حق كار كنيد؛ زيرا كه اين راه روشن شما را به سرای آرامش (بهشت) می كشاند و شما در سرايی هستيد كه از روی فرصت و فراغت می توانيد خشنودی پروردگار را به دست آوريد، در جايی هستيد كه نامه های اعمال باز است و قلم ها در كار و بدن ها سالم و زبان ها رها و توبه شنيده می شود و كارها پذيرفته می گردد. (1266)

1273. سستی در امور

«من أطاع التوانی ضيع الحقوق، و من أطاع الواشی ضيع الصديق»

هر كه در كارش سستی كند، حقوق ديگران را ضايع خواهد كرد و كسی كه از گفته سخن چين پيروی نمايد، دوست خود را از دست می دهد. (1267)

1274. تفاوت بسيار ميان دو كار

«شتان ما بين عملين: عمل تذهب لذته و تبقی تبعته، و عمل تذهب مؤ ونته و يبقی أجره»

چه بسيار تفاوت است ميان دو كار: كاری كه لذتش از بين می رود و رنجش باقی می ماند و كاری كه رنج و زحمتش می رود و پاداش آن می ماند. (1268)

1275. انجام خير و بزرگ بودن

«آن افعلوا الخير و لا تحقروا منه شيئا؛ فان صغيره كبير، و قليله كثير، و لا يقولن أحدكم: ان أحدا أولی بفعل الخير منی؛ فيكون و الله كذلك. ان للخير و الشر أهلا، فمهما تركتموه منهما كفاكموه أهله»

كار خير انجام دهيد و هيچ مقدار از آن را كوچك نشماريد؛ زيرا كوچك آن بزرگ و كمش زياد است و هيچ كدام از شما نگويد فلان كس در انجام خير از من سزاوارتر است، كه به خدا سوگند، چنين خواهد شد (و او انجام خواهد داد) و خوب و بد را اهلی است كه هرگاه آن را ترك كرديد ديگری آن را به جای شما انجام خواهد داد. (1269)

1276. بشارت به كار سودمند

«من حذرك كمن بشرك»

آن كه تو را (از كار زيان آور) بيم دهد، مانند كسی است كه تو را (به كار سودآور) بشارت دهد. (1270)

1277. ارزش انسان

«قيمة كل امری ما يحسنه»

ارزش هر كس به اندازه كار نيك او است. (1271)

1278. كوتاهی كردن در كار نيك

«التقصير فی حسن العمل اذا وثقت بالثواب عليه غبن»

كوتاهی كردن در كار نيك هرگاه به پاداش آن اطمينان داشته باشی، يك غبن است. (1272)

1279. نيرومند در نيكوكاری باش!

«لا تكونن علی الاسأة أقوی منك علی الاحسان.»

هيچ گاه نبايد بر زشتكاری نيرومندتر از نيكوكاری باشی. (1273)

1280. گياه كردار

«اعلم إن لكل عمل نباتا، و كل نبات لا غنی بن عن الماء، والمياه مختلفة؛ فما طاب سقيه، طاب غرسه و حلت ثمرته. و ما خبث سقيه، خبث غرسه و أمرت ثمرته»

بدان كه هر كرداری را گياهی است و هيچ گیاهی از آب بی نياز نيست و آب ها گوناگون اند. پس، هر گياهی كه با آب پاك و نيكو آبياری شود، درختش نيكو و ميوه اش شيرين می شود. (1274)

## بخش نهم: صدقه

1281. فضيلت صدقه آشكار

«ان أفضل ما توسل به المتوسلون الی الله سبحانه و تعالی، الايمان به و برسوله... و صدقة العلانية فانها تدفع ميتة السوء»

بهترين وسيله ای كه توسل كنندگان به خداوند سبحانه و تعالی انتخاب نموده اند، ايمان به او و به فرستاده او و صدقه پنهانی كه كفاره گناهان است و صدقه آشكار به مرگ زشت و سخت را دفع می نمايد. (1275)

1282. داروی آخرت

«الصدقة دواء منجح، و أعمال العباد فی عاجلهم، نصب أعينهم فی اجلهم»

صدقه دارويی است مؤثر و اعمال بندگان، برابر چشمشان در آخرت خواهد بود. (1276)

1283. آفات صدقه

«من كتابه للاشتر اياك و المن علی رعيتك باحسانك، أو التزيد فيما كان فعلك، اءو إن تعدهم فتتبع موعدك بخلفك، فان المن يبطل الاحسان، و التزيد يذهب بنور الحق.»

در فرمان خود به مالك اشتر: ای مالك! مواظب باش كه نيكی به زيردستانت را به رخ آنان نكشی و يا بيش از آن چه برای آن ها كار كرده ای سخن بگويی و يا اين كه به ايشان وعده دهی، اما به وعده ات عمل نكنی. جای ترديد نيست كه منت گذاشتن نيكی را باطل می سازد و پرگويی نسبت به كارهای انجام شده نور حق را باطل می گرداند. (1277)

1284. رفع تنگدستی

«اذا أملقتم فتاجروا الله بالصدقة»

هرگاه بسيار تنگدست شديد، با دادن صدقه با خدا معامله كنيد. (تا از فقر برهيد). (1278)

1285. هر روز با صدقه

«استنزلوا الرزق بالصدقة»

روزی را با دادن صدقه، فرود آوريد. (1279)

1286. حفظ ايمان

«سوسوا ايمانكم بالصدقة»

ايمانتان را با دادن صدقه حفظ كنيد. (1280)

# فصل پنجم: فضايل اخلاقی

## بخش اول: صله رحم

1287. حق همسايه

قال عليه‌السلام عند وفاته: «الله الله فی جيرانكم، فانهم وصية نبيكم. ما زال يوصی بهم، حتی ظننا إنه سيورثهم.»

در هنگام وفات خويش فرمود: خدارا خدارا! درباره همسايگانتان كه آنان سفارش شده پيامبر شمايند. پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيوسته درباره همسايگان سفارش می كرد چندان كه گمان برديم آن ها را ارث بر قرار خواهد داد.

1288. نياز خويشاوندی به دوستی (1281)

«القرابة الی المودة، أحوج من المودة الی القرابة»

خويشاوندی به دوستی نيازمندتر است تا دوستی به خويشاوندی. (1282)

1289. محبت به خويشاوندان

«أيها الناس! انه لا يستغنی الرجل و ان كان ذا مال عن عترته، و دفاعهم عنه بأيديهم و ألسنتهم، و هم أعطی الناس حيطة من ورائه، و ألمهم لشعثه، و أعطفهم عليه عند نازلة اذا نزلت به. و لسان الصدق يجعله الله للمرء فی الناس، خير له من المال يرثه غيره و منها: إلا لا يعدلن أحدكم عن القرابة يری بها الخصاصة اءن يسدها بالذی لا يزيده ان أمسكه، و لا ينقصه ان أهلكه. و من يقبض يده عن عشيرته فانما تقبض منه عنهم يد واحدة و تقبض منهم عنه أيد كثيرة؛ و من تلن حاشيته، يستدم من قومه المودة»

ای مردم! هيچ كس هر اندازه هم ثروتمند باشد، از خويشان (ايل و عشيره) خود و حمايت عملی و زبانی آن ها از خويش بی نياز نيست. آنان بزرگ ترين گروهی هستند كه از انسان پشتيبانی می كنند و پراكندگی و پريشانی او را از بين می برند و در مصيبت ها و حوادثی كه برايش پيش می آيد بيش از همه به او مهربان و دلسوزند. نام نيكی كه خداوند برای انسان در ميان مردم پديد می آورد بهتر است از مال و ثروتی كه وی برای ديگران باقی می گذارد.

هان! مبادا از خويشاوند نيازمند خود روی برتابيد و از دادن اندك مال به او، كه اگر ندهيد چيزی بر ثروت شما نمی افزايد و اگر بدهيد چيزی كم نمی شود، دريغ نكنيد. هر كه از خويشان خود دست كشد، يك دست از آنان بازگرفته، اما دست های فراوانی از خود كنار زده است و آن كس كه با قوم و خويشان خود نرم خو و مهربان باشد، دوستی و محبت هميشگی آنان را به دست آورد. (1283)

1290. وجوب صله رحم

«(فرض الله) صلة الرحم منماة للعدد»

خداوند صله رحم را برای كثرت نفرات واجب گردانيد. (1284)

1291. فلسفه خانه بزرگ

«لعلاء بن زياد، لما رأی سعة داره: ما كنت تصنع بسعة هذه الدار فی الدنيا، و أنت اليها فی الاخرة كنت أحوج؟ و بلی ان شئت بلغت بها الاخرة. تقری فيها الضيف، و تصل فيها الرحم، و تطلع منها الحقوق مطالعها، فاذا اءنت قد بلغت بها الاخرة»

امام علی عليه‌السلام وقتی خانه وسيع علاء بن زياد را ديد به او فرمود: چه كاری به بزرگی و فراخی اين خانه در دنيا داری، در حالی كه تو در آخرت به آن نيازمندتر خواهی بود.

آری! اگر بخواهی با اين خانه بزرگ توشه برای آخرت ذخيره كنی در اين خانه مهمان را بنوازی و پيوند با خويشان را محكم تر كنی. و حقوق آن را به مصارف خود ادا كنی، با اين شرايط است كه برای آخرت خود زاد و توشه تحصيل نموده ای. (1285)

1292. ره آورد جوانمردی

«الكرم أعطف من الرحم»

بزرگواری و جوانمردی بيشتر از علقه خويشاوندی موجب مهربانی و توجه مردم نسبت به انسان می گردد. (1286)

1293. زكات مال

«من آتاه الله مالا، فليصل به القرابة، و ليحسن منه الضيافة»

هر كسی كه خدا به او مالی داد به نزديكان خود بپردازد و مهمان نوازی كند. (1287)

1294. غريب حقيقی

«رب بعيد أقرب من قريب، و قريب اءبعد من بعيد. و الغريب من لم يكن له حبيب.»

بسا دوری كه از هر نزديكی نزديك تر است و بسا نزديكی كه از هر دوری از آدمی دورتر است، غريب كسی است كه دوستی نداشته باشد. (1288)

## بخش دوم: عيب پوشی

1295. نظر در عيب خود

«من نظر فی عيب نفسه، اشتغل عن عيب غيره.»

هر كه در عيب خود بنگرد، عيب ديگران را از ياد ببرد. (1289)

1296. رابطه عيب و بخت

«عيبك مستور ما أسعدك جدك.»

عيب پنهان است تا بختت (و اقبال دنيا) به سوی تو است. (1290)

1297. بزرگ ترين عيب

«أكبر العيب إن تعيب ما فيك مثله.»

بزرگ ترين عيب آن است كه آن چه را كه خود داری، بر ديگر عيب شماری. (1291)

1298. راز جامه حيا

«من كساه الحياة ثوبه، لم ير الناس عيبه.»

هر كه را جامه حيا بپوشاند، عيب او از مردم نهان ماند. (1292)

1299. پوشاندن عيوب ديگران

«من أشرف أعمال الكريم، غفلته عما يعلم.»

از كارهای شرافتمندانه مرد كريم آن است كه از آن چه كه می داند خود را به غفلت می زند (و عيب ديگران را ناديده می پندارد). (1293)

1300. عيب آدمی

«لا يعاب المرء بتأخير حقه، انما يعاب من أخذ ما ليس له.»

آدمی را عيب نيست كه حقش به تاءخير افتد، همانا عيب آن است كه دست به ناحق برآرد. (1294)

## بخش سوم: صبر و بردباری

1301. صبر وسيله نجات

«رحم الله امرا سمع حكما فوعی، ودعی الی رشاد فدنا... و كذب مناه. جعل الصبر مطية نجاته.»

خداوند بيامرزد كسی را كه سخن حكيمانه بشنود و آن را فرا گيرد و به جانب حق هدايت شود و آن را بپذيرد... و آرزوهای نا به جا را تكذيب كند و صبر را وسيله نجات خويش قرار دهد. (1295)

1302. دعا در مورد صبر

«أخذ الله بقلوبنا و قلوبكم الی الحق، و ألهمنا و اياكم الصبر»

خداوند دل های ما و دل های شما را به سوی حق متوجه سازد و به ما و شما صبر الهام فرمايد. (1296)

1303. دور كردن اندوه

«اطرح عنك واردات الهموم بعزائم الصبر و حسن اليقين»

اندوه ها را با صبری استوار و يقينی نيكو از خود دور كن. (1297)

1304. كمك از خدآ در اندوهناكی

«استعن بالله علی ما أهمك.»

بر آن چه تو را اندوهگين می كند از خدا كمك بخواه. (1298)

1305. نيكوترين خصلت

«فی وصيته لابنه الحسن عليه‌السلام: عود نفسك التصبر علی المكروه، و نعم الخلق التصبر فی الحق!»

در سفارش به فرزند بزرگوار خود امام حسن عليه‌السلام می فرمايد: خويشتن را به صبوری در برابر ناخوشايندها عادت ده، و نيكو خصلتی است صبوری كردن در راه حق. (1299)

1306. شكيبا در ناراحتی

«ان ابتليتم فاصبروا، فان العاقبة للمتقين»

اگر (به رنج و ناراحتی) مبتلا شديد، شكيبا باشيد كه عاقبت (پيروزی) با پرهيزگاران است. (1300)

1307. پيشه شكيبايی

«استعشروا الصبر فانه أدعی الی النصر.»

شكيبايی را شعار خود سازيد كه به نصرت و پيروزی فراخواننده تر است. (1301)

1308. مايه شادی و شكر

«... فقلت عليه‌السلام يا رسول الله! أوليس قد قلت لی يوم أحد حيث استشهد من المسلمين، و حيزت عنی الشهادة فشق ذلك علی، فقلت لی: أبشر فان الشهادة من ورائك؟ فقال لی: ان ذلك لكذلك، فكيف صبرك اذن؟ فقلت: يا رسول الله! ليس هذا من مواطن الصبر، و لكن من مواطن البشری و الشكر.»

عرض كردم: يا رسول خدا! مگر در روز احد كه تعدادی از مسلمانان شهيد شدند من از شهادت محروم ماندم و اين امر بر من گران آمد به من نفرمودی: مژده باد تو را كه در آينده به شهادت خواهی رسيد؟رسول خدا به من فرمود: همين طور است.

در آن صورت صبر تو چگونه خواهد بود؟ عرض كردم: ای رسول خدا! اين جا جای صبر نيست، بلكه جای شادی و شكر است! (1302)

1309. دستاوردهای بردباری

«بالحلم عن السفيه تكثر الانصار عليه.»

بردباری كردن در برابر نادان ياران انسان را بر ضد او زياد می كند. (1303)

1310. امتحان الهی

«من آتاه الله مالا فليصل به القرابة... و ليصبر نفسه علی الحقوق و النوائب.»

هر كه خداوند به او ثروتی دهد، بايد به خويشاوندان خود رسيدگی كند... و در راه ادای حقوق (مالی خود) و مصايب و گرفتاری ها، خود را به صبر وادارد. (1304)

1311. صبر علی عليه‌السلام

«عند مسير أصحاب الجمل الی البصرة: ان هؤ لأ قد تمالاوا علی سخطة امارتی، و سأصبر ما لم أخف علی جماعتكم.»

در زمانی كه اصحاب جمل به سوی بصره حركت كردند فرمود: اينان به خاطر ناخشنودی از خلافت من گرد هم آمده اند. اما من تا زمانی كه برای اجتماع شما خطری حس نكنم، از خود صبر نشان می دهم. (1305)

1312. ارزش ايمان

«عليكم بالصبر؛ فان من الايمان كالراس من الجسد، و لا خير فی جسد لا راءس معه، و لا فی ايمان لا صبر معه.»

بر شما باد كه صبر و بردباری پيشه كنيد؛ زيرا همان گونه كه سر، نشانه حيات بدن است، صبر نيز دليل ايمان است، و بدنی كه سر در آن نباشد خير و حيات در آن نيست و ايمانی كه تواءم با صبر نباشد ارزشی ندارد. (1306)

1313. صبر در هنگام مصيبت

«و قال عليه‌السلام للاشعث بن قيس لما عزاه بابن له: يا أشعث! ان تحزن علی ابنك فقد استحقت منك ذلك الرحم، و ان تصبر ففی الله من كل مصيبة خلف. يا أشعث! ان صبرت جری عليك القدر و أنت مأجور، و ان جزعت جری عليك القدر و أنت مأزور؛ يا أشعث! ابنك سرك و هو بلاء و فتنة، و حزنك و هو ثواب و رحمة.»

امام علی عليه‌السلام در دلداری به اشعث بن قيس در مرگ فرزندش فرمود: ای اشعث! اگر برای از دست دادن فرزندت اندوهگين باشی، البته حق پدريی را به جا آورده ای و اگر صبر كنی خدا هر مصيبتی را عوض می دهد، ای اشعث! اگر صبر كنی قضا و قدر الهی بر تو جاری شده و تو گناهكاری. ای اشعث! آمدن فرزندت كه مايه آزمايش و گرفتاری است تو را شاد كرد و رفتنش كه مايه ثواب و رحمت (برای توست) اندوهگينت ساخت. (1307)

1314. بی صبری در تدفين پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

و قال عليه‌السلام هو يدفن النبی صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: «ان الصبر لجميل الا عنك، و ان الجزع لقبيح الا عليك. و ان المصاب بك لجليل، و انه قبلك و بعدك لجلل.»

امام علی در هنگام خاكسپاری پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

شكيبايی زيباست، جز در برابر فقدان تو و بی تابی كردن زشت است، مگر بر غم از دست دادن تو، مصيبت رحلت تو بس بزرگ است و هر مصيبت ديگری، پيش از تو و پس از تو، خرد و ناچيز باشد. (1308)

1315. صاحب صبری عظيم

«من خطبته الشقشقية: طفقت أرتئی بين إن أصول بيد جذاء أو أصبر علی طخية عمياء... فرأيت إن الصبر علی هاتا اءحجی، فصبرت و فی العين قذی، و فی الحلق شجا... فصبرت علی طول المدة، و شدة المحنة.»

در خطبه شقشقيه، می فرمايد: با خود انديشيدم كه آيا با دست تنها حمله كنم يا آن كه بر شر اين تيرگی شكيبا باشم... ديدم كه صبر در اين جا خردمندانه تر است. پس صبر كردم در حالی كه گويا در چشمانم خاشاك و در گلويم استخوانی است... در اين مدت دراز و در اين شدت غم و محنت صبر كردم. (1309)

1316. آن چه بردباری می آورد

«الحلم و الاناة توأمان ينتجهما علو الهمة.»

بردباری و وقار دو همزادند كه مولود بلندهمتی هستند. (1310)

1317. تمرين بردباری

«ان لم تكن حليما فتحلم؛ فانه قل من تشبه بقوم، الا أوشك إن يكون منهم.»

اگر بردبار نيستی خويشتن را بردبار جلو ده؛ زيرا كمتر كسی است كه خود را شبيه گروهی كند و به زودی يكی از آنان نشود. (1311)

1318. تباه شدن اجر

«صبر ينزل الصبر علی قدر المصيبة. و من ضرب يده علی فخذه عند مصيبته، حبط عمله.»

صبر و شكيبايی به اندازه مصيبت نازل شود و كسی كه دستش را به هنگام مصيبت (از روی ناشكری) بر زانو زند، اجرتش تباه گردد. (1312)

1319. صبر آزادگان

«من صبر صبر الاحرار، و الا سلا سلو الاغمار.»

هركه (در حوادث) شكيبايی می كند چون آزادگان صبر كند (اجر برد) وگرنه چون جاهلان مصيبت را فراموش كند و (اجری ندارد). (1313)

1320. خطر بی تابی

«من لم ينجه الصبر أهلكه الجزع.»

هر كس كه شكيبايی نجاتش ندهد، بی تابی اش نابودش كند. (1314)

1321. دوگونه صبر

«الصبر صبران: صبر علی ما تكره، و صبر عما تحب.»

صبر بر دو گونه است: صبر بر پيشامدی كه كراهت داری و صبر بر ترك چيزی كه دوست داری. (1315)

1322. حلم و عقل

«الحلم غطاء ساتر، و العقل حسام قاطع، فاستر خلل خلقك بحلمك، و قاتل هواك بعقلك.»

حلم پرده ای پوشنده و عقل شمشيری برنده است، پس عيب های اخلاقی ات را با حلم بپوشان و هوس های سركشت را با عقل از بين ببر. (1316)

1323. مبارزه با حوادث

«الصبر يناضل الحدثان، و الجزع من أعوان الزمان.»

صبر مبارزه با حوادث است، و بی تابی خود به (كجروی) زمان كمك می كند. (1317)

1324. صبر و ظفر

«لا يعدم الصبور الظفر و ان طال به الزمان.»

فرد صبوری پيروزی را از دست ندهد گرچه به دستش رسد. (1318)

1325. نتيجه حلم

«أول عوض الحليم من حلمه، إن الناس أنصاره علی الجاهل.»

اولين نتيجه ای كه آدم حليم از بردباری خود به دست می آورد، اين است كه مردم ياوران اويند در برابر نادان.

1326. از پايه های ايمان (1319)

«الصبر منها علی أربع شعب: علی الشوق و الشفق، و الزهد، و الترقب: فمن اشتاق الی الجنة سلا عن الشهوات؛ و من أشفق من النار اجتنب المحرمات؛ و من زهد فی الدنيا استهان بالمصيبات؛ و من ارتقب الموت سارع الی الخيرات»

صبر از پايه های ايمان است و بر چهار شعبه است: اشتياق، ترس، زهد و انتظار، هر كس مشتاق بهشت است، از شهوات و خواهش های نفسانی به دور است و هر كس از آتش دوزخ بهراسد از محرمات دوری كند، هر كس در دنيا زهد ورزد مصيبت ها را سبك شمرد، هر كس كه منتظر مرگ باشد به سوی نيكی ها بشتابد. (1320)

1327. ايمان و صبر

«عليكم بالصبر! فان الصبر من الايمان كالرأس من الجسد، و لا خير فی جسد لا راءس معه، و لا فی ايمان لا صبر معه.»

بر شما باد به صبر و شكيبايی؛ زيرا صبر برای ايمان چون سر است برای تن، تنی كه سر ندارد هيچ خيری ندارد، ايمان بی صبر هم هيچ فايده ای ندارد. (1321)

1328. دهان بند بی خرد

«الحلم فدام السفيه.»

بردباری، دهان بند بی خرد است. (1322)

1329. صبر و دليری

«الصبر شجاعة.»

صبر، شجاعت و دليری است. (1323)

1330. فضيلت حلم

«الحلم عشيرة.»

حلم و بردباری، قوم و عشيره است. (1324)

1331. حلم و عزت

«لا عز كالحلم.»

هيچ عزتی، همچون حلم نيست. (1325)

1332. ابزار رياست

«آلة الرياسة سعة الصدر.»

گشادگی سينه (سعه صدر) ابزار رياست است. (1326)

1333. گور عيب ها

«الاحتمال قبر العيوب.»

تحمل، گور عيب ها است. (1327)

1334. خرسندی

«اذا لم يكن ما تريد فلا تبل ما كنت»

هرگاه به آن چه خواستی دست نيافتی، پس آن چه در آن هستی (يعنی دست نيافتن به آن چه می خواستی) باك نداشته باش و اندوه به خود راه مده. (1328)

1335. حلم و زندگی با مردم

«من حلم لم يفرط فی اءمره، و عاش فی الناس حميدا»

كسی كه بردبار باشد در كار خود كوتاهی نكند، و در ميان مردم خوش نام زندگی خواهد كند. (1329)

1336. مصيبت و شكايت به خلق

«من أصبح يشكو مصيبة نزلت به، فقد أصبح يشكو ربه.»

هر كس از مصيبتی كه به او وارد شده به خلق شكايت برد، محققا از پروردگار خود شاكی است. (1330)

1337. صبر بزرگان

«ان صبرت صبر الاكارم، و الا سلوت سلو البهائم.»

اگر همچون بزرگواران صبر كنی (چه بهتر) وگرنه همچون ستوران (رنج را) فراموش خواهی كرد. (1331)

1338. توصيه به صبر

«ان ابتليتم فاصبروا؛ فان العاقبة للمتقين.»

اگر گرفتار شديد صبر كنيد كه سرانجام نيكو از آن پرهيزگاران است. (1332)

1339. بردبار حقيقی

«حلما قد ذهبت أصغانهم.»

(مردگان) بردباران اند و كينه های آنان از ميان رفته است. (1333)

1340. صبر و رضا

«أغض علی القذی و الالم ترض أبدا.»

ناملايمات و رنج ها را تحمل كن تا همواره خرسند باشی. (1334)

1341. زكات ظفر

«العفو زكاة الظفر، و السلو عوضك ممن غدر.»

گذشت زكات پيروزی، و بردباری كيفر خيانتكار است. (1335)

1342. صبر بر طاعت

«استتموا نعم الله عليكم بالصبر علی طاعته، و المجانبة لمعصيتة»

با صبر بر طاعت، نعمت های خدا را بر خود تمام كرده و از نافرمانی او دوری كنيد. (1336)

1343. شكيبا باش!

«عود نفسك التصبر علی المكروه، و نعم الخلق التصبر فی الحق!»

خويشتن را بر آن چه زشت و ناپسند است عادت ده و شكيبابودن در راه حق چه خوبی نيكويی است! (1337)

1344. قضا و قدر

«... الذی عظم حلمه فعفا، و عدل فی كل ما قضی.»

خداوندی كه حلم او بزرگ است و با اين حلم است كه بندگانش را عفو می نمايد و در هر چه كه حكم كند عدالت فرمايد. (1338)

## بخش چهارم: امانت داری و رازپوشی

1345. ادای امانت الهی

«من لم يختلف سره و علانيته، و فعله و مقالته، فقد أدی الامانة، و أخلص العبادة.»

آن كه پنهان و آشكارش، كردار و گفتارش با هم مخالف نباشد، امانت الهی را ادا كرده و بندگی خدا را خالصانه انجام داده است. (1339)

1346. اولين امانت

«اللهم اجعل نفسی أول كريمة تنتزعها من كرائمی، و أول وديعة ترتجعها من ودائع نعمك عندی»

پروردگارا! جان من نخستين حقيقت شريفی باشد كه از من خواهی گرفت و اولين امانت تو باشد كه در نزد من است و تو آن را برمی گردانی. (1340)

1347. توصيه امام علی عليه‌السلام به مالك اشتر

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: فلا تغدرن بذمتك و لا تخيسن بعهدك و لا تختلن عدوك... فان صبرك علی ضيق أمر ترجو انفراجه و فضل عاقبته، خير من غدر تخاف تبعته.»

در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر می فرمايد: به امان و زنهار خويش خيانت مكن و پيمانت را مشكن و دشمنت را مفريب...؛ زيرا شكيبايی تو در برابر دشواری كاری كه به گشايش و نيك فرجامی اش اميد داری، بهتر از آن است كه دست به پيمان شكنی و خيانتی بزنی كه از پيامد ناگوار آن می ترسی. (1341)

1348. وفای به عهد

«فی عهده للاشتر: و ان عقدت بينك و بين عدوك عقدة أو ألبسته منك ذمة، فحط عهدك بالوفاء، و ارع ذمتك بالامانة، و اجعل نفسك جنة دون ما أعطيت؛ فانه ليس من فرائض الله شی ء الناس أشد عليه اجتماعا، مع تفرق أهوائهم و تشتت آرائهم، من تعظيم الوفاء بالعهود.»

در عهدنامه اش به اشتر می فرمايد: اگر با دشمن خود پيمانی بستی يا به او جامه زنهار و امان پوشاندی به پيمان خويش وفا كن و با امانت پيمانت را رعايت نما و خود را سپر زنهاری كه داده ای گردان؛ زيرا مردم، با همه خواسته های گوناگون و آرای پراكنده ای كه دارند، نسبت به هيچ فريضه ای از فرايض الهی همچون بزرگ شمردن وفای به پيمان ها چنان سخت همداستان نيستند. (1342)

1349. حفظ امانت زمامداران

«و تحفظ من الاعوان؛ فان أحد منهم بسط يده الی خيانة اجتمعت بها عليه عندك أخبار عيونك اكتفيت بذلك شاهدا، فبسطت عليه العقوبة فی بدنه، و أخذته بما أصاب من علمه. ثم نصبته بمقام المذلة، و سمته بالخيانة، و قلدته عار التهمة.»

و معاونان خود را با دقت كامل زير نظر بگير، در آن هنگام كه كسی از آنان دست به خيانت گشود و اين خيانت را اخبار بازرسان مخفی تأييد كرد، از جنبه شهادت به آن اخبار اكتفا نموده و كيفر بدنی را برای او اجرا كن، و آن چه را كه به دست آورده است از او بگير و او را به موقعيت ذلت و خواری بكشان و با نشان خيانت او را مشخص نما و ننگ تهمت را بر گردنش بياويز. (1343)

1350. لغزش ها و علت ها

«لكل ضلة علة، و لكل ناكث شبهة»

برای هر لغزشی علت و برای هر عهدشكنی بهانه ای است. (1344)

1351. وفا به پيمان الهی

«الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله، و الغدر بأهل الغدر وفاء عند الله.»

وفا با پيمان شكنان، پيمان شكنی است در نزد خدا و پيمان شكنی با پيمان شكنان، وفاداری است در نزد خدا.

1352. امين مشمار! (1345)

«لا تأمنن ملولا.»

شخص به ستوه آمده و رنجيده را امين مشمار. (1346)

1353. معاويه خيانتكار

«والله ما معاوية بأدهی منی، ولكنه يغدر و يفجر. و لولا كراهية الغدر لكنت من اءدهی الناس، و لكن كل غدره فجرة، و كل فجرة كفرة. و لكل غادر لواء يعرف به يوم القيامة. والله ما أستغفل بالميكدة، و لا أستغمز بالشديدة.»

به خدا سوگند، كه معاويه از من زيرك تر نيست، اما او دست به پيمان شكنی و معصيت می آلايد و اگر نبود كه خيانت و عهدشكنی زشت و نارواست، بی گمان من زيرك ترين مردمان بودم. اما هر خيانتی گناه است و هر گناهی نوعی كفر و در روز رستاخيز هر پيمان شكنی را پرچمی است كه با آن شناخته می شود. به خدا سوگند، من غافلگير نيرنگ (معاويه و امثال او) نمی شوم و در برابر ناتوان نمی گردم. (1347)

1354. راز پوشی

«من كتم سره، كانت الخيرة بيده.»

آن كسی كه راز خود را پنهان دارد، اختيار به دست خود او خواهد بود (كه پنهان دارد يا فاش سازد). (1348)

1355. بندگی مخلصانه برای خدا

«من لم يختلف سره و علانيته، و فعله و مقالته، فقد أدی الامانة، و أخلص العبادة.»

هر كس كه نهان و آشكار و گفتارش و كردارش يكی باشد، امانت خدای بزرگ را ادا كرده و بندگی او را مخلصانه به جای آورده است. (1349)

1356. رسوای دنيا و آخرت

«من استهان بالامانة، و رتع فی الخيانة و لم ينزه نفسه و دينه عنها، فقد أحل بنفسه الذل و الخزی فی الدنيا، و هو فی الاخرة أذل و أخزی.»

كسی كه امانت را خوار شمرد و در خيانت گام بردارد و خود و دين اش را از آن منزه نسازد، درهای ذلت و رسوايی را در دنيا به روی خود گشوده و در قيامت خوارتر و رسواتر خواهد بود. (1350)

1357. سرزنش علی عليه‌السلام به اصحابش

«و هو يلوم أصحابه: قد ترون عهودالله منقوضة فلا تغضبون، و أنتم لنقض ذمم آبائكم تأنفون.»

در سرزنش اصحاب خود می فرمايد: پيمان های خدا را شكسته می بينيد و به خشم نمی آييد، در حالی كه شكسته شدن پيمان های پدرانتان را عار می دانيد و ناراحت می شويد. (1351)

1358. استحكام ميخ به عهد

«اعتصموا بالذمم فی اءوتادها.»

ميخ ‌های عهد و پيمان را محكم كنيد. (1352)

1359. حد آزادی مسئول

«المسؤول حر حتی يعد.»

مسئول تا وقتی وعده نداده است آزاد است. (و پس از وعده در گرو آن است.) (1353)

1360. رازپوشی

«الظفر بالحزم، و الحزم باجالة الرأی، و الرأی بتحصين الاشرار.»

پيروزی به وسيله دورانديشی و دورانديشی با به كار انداختن فكر و به كار انداختن فكر با محكم نگه داشتن راز، به دست می آيد. (1354)

## بخش پنجم: قناعت

1361. ثروت بی پايان

«القناعة مال لا ينفذ.»

قناعت ثروتی است بی پايان. (1355)

1362. رحمت خدا بر قناعت پيشگان

«فی ذكر خباب بن الارت: يرحم الله خباب بن الارت فلقد أسلم راغبا و هاجر طائعا؛ و قنع بالكفاف، و رضی عن الله، و عاش مجاهدا.»

امام عليه‌السلام در يادی كه از خباب كرد، فرمود: خدا خباب بن ارت را رحمت كند كه هر آينه و به تحقيق، با ميل و رغبت اسلام آورد و با فرمانبری و علاقه هجرت كرد، به آنچه كفايت زندگی او را می كرد قانع بود، از خدا (و آن چه برای او خواسته بود) خشنودی داشت و همواره مجاهد زيست. (1356)

1363. خرسندی به آن چه مقدر شده

«لا كنز أغنی من القناعة، و لا مال أذهب للفاقة من الرضا بالقوت. و من اقتصر علی بلغة الكفاف، فقد انتظم الراحة، و تبوا خفض الدعة.»

گنجی بی نيازكننده تر از قناعت نيست و هيچ مالی از رضامندی به قوت مقدر حاجت برآورتر نيست و كسی كه به مقدار نياز اكتفا كند، به راحتی دست يابد و در آسايش جايگزين است. (1357)

1364. عاقبت قانع بودن

«كل مقتصر عليه كاف.»

هر كه قناعت كند (و به هر چه دارد بسازد) برای او بس است. (1358)

1365. گنج قناعت

«لا كنز أغنی من القناعة.»

هيچ گنجی غنی تر از قناعت نيست. (1359)

1366. طلب به اندازه

«معيشت لا تسألوا فيها (فی الدنيا) فوق الكفاف، و لا تطلبوا منها أكثر من البلاغ.»

بيش از اندازه معيشت (در دنيا) نخواهيد و زيادتر از آن چه به مقدار قوت می رسد، درخواست نكنيد. (1360)

1367. گنج قناعت

«و لكن الله سبحانه جعل رسله اءولی قوة فی عزائمهم، و ضعفة فيماتری الاعين من حالاتهم، مع قناعة، تملا القلوب و العيون غنی، و خصاصة تملا الابصار و الاسماع أذی.»

خداوند سبحان رسولان خود را در تصميم هايی كه برای ابلاغ دين خداوندی می گرفتند نيرومند ساخته و در پديده های ظاهری كه با چشمان حسی ديده می شوند ناتوان نموده بود با قناعتی كه دل ها را پر می كرد و چشم ها را بی نياز می ساخت و با فقر و نيازمندی كه آزار آن چشم ها و گوش ها را پر می ساخت. (1361)

1368. دولت مند حقيقی

«كفی بالقناعة ملكا، و بحسن الخلق نعيما.»

آدمی را قناعت برای دولتمند و خوش خلقی برای فراوانی نعمت ها كافی است. (1362)

1369. خوشا به حال اين فرد

«طوبی لمن ذكر المعاد، و عمل للحساب، و قنع بالكفاف، و رضی عن الله.»

خوشا به حال كسی كه به ياد معاد باشد و برای روز حساب كار كند و به آن چه برای گذراندن زندگی او كافی است قناعت نمايد و از خدا آن چه برای او خواسته راضی باشد. (1363)

1370. همراه نيك

«نعم القرين الرضا.»

خشنودی به آن چه خدا خواسته، همنشين و همراه خوبی است. (1364)

1371. از دست دادن عزت

«قناعت اشتری هذا المغتر بالامل، من هذا المزعج بالاجل، هذه الدار بالخروج من عز القناعة، و الدخول فی ذل الطلب و الضراعة.»

اين مغرور به آرزو و از كسی كه در آستانه مرگ است اين خانه را خريداری كرده است، در برابر دريافت خانه، عزت قناعت را از دست داده است و ذلت و خواری درخواست را پذيرفته است. (1365)

1372. اين گونه باش!

«لا تكن ممن يرجو الاخرة بغير العمل... يقول فی الدنيا بقول الزاهدين، و يعمل فيها بعمل الراغبين، ان أعطی منها لم يشبع، و ان منع منها لم يقنع.»

مباش از كسانی كه بدون عمل چشم اميد به آخرت دوخته اند، درباره دنيا سخن پارسايان را به زبان می آورند، در حالی كه كردار او عمل مشتاقان به دنيا را نشان می دهد، اگر از دنيا به او داده شود سير نمی گردد و اگر از دنيا بی نصيب باشد قناعت نمی كند. (1366)

1373. معنای زندگی پاك

«لما سئل عن قوله تعالی: (فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً)؟ فقال: هی القناعة.»

از كلام خدای تعالی سؤال شد كه: (فلنحيينه...) در پاسخ فرمود: آن (زندگانی پاكيزه) قناعت است. (1367)

1374. قناعت مولای متقيان

«و أيم الله يمينا أستثنی فيها بمشيئة الله لاروضن نفسی رياضة تهش معها الی القرص اذا قدرت عليه مطعوما، و تقنع بالملح مأدوما.»

به خدا سوگند، صرف نظر از خواست خدا آن چنان خودم را به رياضت كشيدن عادت می دهم كه با يك قرص نان وقتی به چنگ آوردم خود را حفظ كنم و به نمك برای خورش قناعت نمايم. (1368)

1375. قناعت به روزی

«من اقتصر علی بلغة الكفاف، فقد انتظم الراحة، و تبواء خفض الدعة.»

آن كس كه به اندازه كفاف بسنده كرد، به آسايش دست يافت و از زندگی آسان و خوشی برخوردار شد. (1369)

## بخش ششم: زهد و زاهد

1376. عوامل رياضت

«و ان ظنت الرعية بك حيفا فأصحر لهم بعذرك، و اعدل عنك ظنونهم باصحاركت فان فی ذلك رياضة منك لنفسك و رفقا برعيتك.»

در نامه خود به مالك اشتر می فرمايد: اگر مردم گمان بردند كه در مورد ستمی مرتكب شده ای، دليل كاری را كه كرده ای برايشان توضيح بده و با توضيحات خود گمان آنان را از خود دور كن؛ زيرا كه اين كار هم مايه رياضت و پرورش نفس خودت می باشد و هم نرمی با مردم است. (1370)

1377. كليد رنج

«الرغبة مفتاح النصب.»

دنياخواهی كليد رنج است. (1371)

1378. راه شناسايی نيكوكاران

«انما يستدل علی الصالحين بما يجری الله لهم علی ألسن عباده، فليكن أحب الذخائر اليك ذخيرة العمل الصالح.»

مردمان نيكوكار را از سخنانی می توان شناخت كه خداوند درباره آنان بر زبان بندگان خويش جاری می سازد، بنابراين، بايد دوست داشتنی ترين اندوخته برای تو اندوخته كار نيك باشد. (1372)

1379. اوصاف اوليای خداوند

«... متمسكون بحبل القرآن، يحيون سنن الله و سنن رسوله. لا يستكبرون و لا يعلون، و لا يغلون و لا يفسدون. قلوبهم فی الجنان، و أجسادهم فی العمل!»

(اوصاف اوليای خدا اين است كه:) به ريسمان قرآن تمسك جسته اند و سنت های خدا و رسولش را زنده می كنند، نه تكبر می كنند و نه علو و بزرگی دارند، نه غلو و نه خيانت می كنند و نه فساد می نمايند، قلب هايشان در بهشت و بدن هايشان در انجام وظيفه و عمل است. (1373)

1380. زهد در دنيا

«من زهد فی الدنيا، استهان بالمصيبات.»

هر كه در دنيا زهد پيشه كند، مصيبت ها را سبك شمارد. (1374)

1381. مومنان واقعی

«ان المؤ منين مستكينون. ان المؤ منين مشفقون. ان المؤ منين خائفون.»

به راستی مؤ منان، افرادی فروتن و مهربان و پند دهنده اند، و نسبت به مسئووليتشان ترسناك اند. (1375)

1382. اميد به خدا

«ان استطعتم إن يشتد خوفكم من الله، و إن يحسن ظنكم به، فاجمعوا بينهما، فان العبد انما يكون حسن ظنه بربه علی قدر خوفه من ربه، و ان أحسن الناس ظنا بالله أشدهم خوفا الله.»

اگر می توانيد ميان ترس از خدا و حسن ظن و اميدتان به او جمع كنيد؛ زيرا خوش گمانی و اميدواری بنده به خدا به اندازه بيم و هراس او از پروردگارش می باشد. آن كس كه حسن ظن و اميدواری او به خدا بيشتر باشد، ترسش از خدا بيشتر است. (1376)

1383. مؤمن از ديدگاه حضرت علی عليه‌السلام

«اعلموا عبادالله إن المؤ من لا يصبح و لا يمسی الا و نفسه ظنون عنده، فلا يزال زاريا عليها، و مستزيدا لها.»

بدانيد ای بندگان خدا! كه مؤ من شب را به روز و روز را به شب نمی رساند مگر آن كه به نفس خود بدگمان است. از اين رو، پيوسته بر آن خرده می گيرد و عمل بيشتر از او می طلبد. (1377)

1384. پاداش در ازای كار خوب

«اسهروا عيونكم، و أضمروا بطونكم، و استعملوا أقدامكم، و أنفقوا أموالكم، و خذوا من أجسادكم فجودوابها علی أنفسكم، و لا تبخلوا بها عنها، فقد قال الله سبحانه: (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ) و قال تعالی: (مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ) فلم يستنصركم من ذل، و لم يستقرضكم من قل.»

چشمان خود را در شب بيدار نگاه داريد و شكم های خود را لاغر سازيد و گام هايتان را به كار گيريد و دارايی های خويش را انفاق كنيد و از تن هايتان بگيريد و آن ها را نثار جان هايتان كنيد و در اين بخل نورزيد؛ زيرا خداوند سبحان فرموده است: اگر خدا را ياری كنيد شما را ياری می كند و گام های شما را استوار می دارد. و فرموده است: كيست كه به خدا وام نيكو دهد كه خدا آن را برايش چندين برابر گرداند و برای او پاداشی ارجمند است. پس، او از سر خواری و ناتوانی از شما ياری نخواسته و به علت نداری از شما وام نطلبيده است. (1378)

1385. مومن و افزايش كار نيك

«اعلموا عباد الله إن المؤ من لا يصبح و لا يمسی الا و نفسه ظنون عنده.»

ای بندگان خدا! بدانيد كه مومن صبح و شام نسبت به خويشتن خود بدگمان است.

همواره از خود عيب می گيرد و دنبال تكميل كردن و افزايش كار نيك برای خويش است. (1379)

1386. گروگان فضل خداوند

«و ان للذكر لاهلا أخذوه من الدنيا بدلا، فلم تشغلهم تجارة و لا بيع عنه، يقطعون به أيام الحياة... قد حفت بهم الملائكة، و تنزلت عليهم السكينة، و فتحت لهم أبواب السماء... يتنسمون بدعائه روح التجاوز، رهائن فاقة الی فضله، و أساری ذلة لعظمته.»

همانا ياد خدا را اهلی است كه آن را به جای دنيا گرفته اند و از اين رو هيچ بازرگانی و هيچ داد و ستدی آنان را از ياد خدا باز نمی دارد، روزهای زندگی را با ياد خدا می گذرانند... فرشتگان گرد آنان را گرفته اند و آرامش بر آنان فرود آمده و درهای آسمان به رويشان گشوده است... با دعای خود وزيدن نسيم عفو و گذشت را از خداوند می طلبند، گروگان نياز به فضل و رحمت خدايند و اسير خواری و فروتنی در برابر عظمت او هستند. (1380)

1387. وصف راهيان راه خدا

«فی وصف السالك الطريق الی الله سبحانه: قد أحيا عقله، و أمات نفسه، حتی دق جليله، و لطف غليظه، و برق له لامع كثير البرق، فاءبان له الطريق، و سلك به السبيل.»

در وصف رهرو راه خدای سبحان می فرمايد: خرد و انديشه خويش را زنده كرده و نفسش را ميرانده است، به گونه ای كه پيكرش نحيف و دلش نرم گشسته است. در دلش برقی پرنور درخشيده و راه را برايش روشن ساخته و در پرتو آن راه (حق) را پيموده است. (1381)

1388. ياری در زهد

«الی عثمان بن حنيف إلا و ان امامكم قد اكتفی من دنياه بطمريه، و من طعمه بقرصيه، إلا و انكم لا تقدرون علی ذلك، و لكن أعيونی بورع و اجتهاد، و عفة و سداد.»

به عثمان به حنيف: همانا پيشوايتان از تمام دنيا به همين دو جامه كهنه و از غذاها به دو قرص نان اكتفا كرده است، آگاه باشيد! شما نمی توانيد چنين باشيد! (مانند من) وليكن مرا در پارسايی و تلاش و پاكدامنی و پيمودن راه صحيح ياری كنيد. (1382)

1389. سخن و انديشه

«مؤمن المؤ من اذا أراد ان يتكلم بكلام تدبره فی نفسه، فان كان خيرا أبداه، و ان كان شرا واراه.»

مومن هرگاه بخواهد سخن بگويد نخست در خود انديشه می كند، پس اگر نيك بود اظهار می دارد و اگر بد باشد پنهانش می كند. (1383)

1390. حال زاهدان در دنيا

«ان الزاهدين فی الدنيا تبكی قلوبهم و ان ضحكوا، و يشتد حزنهم و ان فرحوا.»

زاهدان در دنيا، قلبشان می گريد گرچه بخندند، اندوهشان شديد است، گرچه مسرورند. (1384)

1391. ثمرات زهد

«ازهد فی الدنيا يبصرك الله عوراتها، و لا تغفل فلست بمغفول عنك!»

دل از دنيا بر كن، تا خداوند تو را به عيب ها و زشتی های آن بينا كند و غافل مباش؛ زيرا كه خداوند از تو غافل نيست.

1392. برترين زهد (1385)

«أفضل الزهد اخفاء الزهد.»

برترين زهد، مخفی نگاه داشتن آن است. (1386)

1393. زهد و شناخت فی وصف

«المأخوذين علی العزة فی حال الاحتضار: هو يعض يده ندامة علی ما أصحر له عند الموت من أمره، و يزهد فيما كان يرغب فيه أيام عمره، و يتمنی إن الذی كان يغبطه بها و يحشده عليها قد حازها دونه!»

در وصف كسانی كه به ناگاه در چنگال مرگ گرفتار می شوند، می فرمايد: او، بر اثر آن چه در هنگام مرگ برايش آشكار شده است، دست خود را از پشيمانی می گزد و بر آن چه در ايام زندگانی اش بدان مايل بوده بی رغبت می شود و آرزو می كند كه ای كاش آن كسی كه حسرت او را می خورد و بر وی حسادت می ورزيد، اين اموال را گرد آورده بود نه او!

1394. موجبات آسايش (1387)

«فی وصف السالك الی الله: تدافعته الابواب الی باب السلامة، و دار الاقامة، و ثبتت رجلاه بطماءنينة بدنه فی قرار الامن و الراحة، بما استعمل قلبه، و أرضی ربه.»

در توصيف رهرو راه خدا، می فرمايد: دروازه های (و منازل) را يكی پس از ديگری پشت سر گذاشت تا آن كه به دروازه (و منزل) سلامت و سرای ماندگاری هميشگی رسيد و در جايگاه امنيت و آسايش گام هايش آرام گرفت؛ زيرا كه دلش را به كار واداشت و پروردگارش را خشنود ساخت. (1388)

1395. حالات اهل ذكر

«فی صفة أهل الذكر: لو مثلتهم لعقلك فی مقاومهم المحمودة، و مجالسهم المشهودة، و قد نشروا دواوين أعمالهم، و فرغوا لمحاسبه أنفسهم علی كل صغيرة و كبيرة أمروا بها فقصروا عنها، أو نهوا عنها ففرطوا فيها!»

در توصيف اهل ذكر فرمود: اگر آنان را در مقامات پسنديده و مجالسی كه دور هم جمع اند در عالم تعقل مجسم كنی، در حالی كه دفترهای اعمال خود را باز كرده و برای محاسبه خويشتن نشسته اند (خواهی ديد) آنان به محاسبه خويشتن پرداخته، برای هر عمل كوچك و بزرگی كه دستور به آن داده شده و در انجام آن تقصير نموده اند يا هر عملی كه از آن نهی شده اند، ولی درباره آن تفريط نموده و مسامحه كرده ايد. (1389)

1396. زاهد در دنيا و راغب به آخرت

«طوبی للزاهدين فی الدنيا، الراغبين فی الاخرة، أولئك قوم اتخذوا الارض بساطا، و ترابها فراشا، و مأها طيبا، و القرآن شعارا، و الدعاء دثارا، ثم قرضوا الدنيا علی منهاج المسيح.»

خوشا به حال زاهدان در دنيا و علاقه مندان به آخرت، آن ها كسانی اند كه زمين را فرش خود و خاكش را بستر و آبش را شربت گوارا، و قرآن را همچون لباس زيرين و دعا را مانند جامه رويين برای خود قرار داده اند و بعد طبق روش حضرت مسيح عليه‌السلام دنيا را به عاريه گرفتند (و نسبت به آن)! يی اعتنا هستند. (1390)

1397. بهترين بازدارنده

«لا معقل أحسن من الورع»

هيچ بازدارنده ای بهتر از پارسايی نيست. (1391)

1398. ساعات مومن

«للمؤمن ثلاث ساعات: فساعة يناجی فيها ربه، و ساعة يرم معاشه، و ساعة يخلی بين نفسه و بين لذتها فيما يحل و يجمل.»

ساعات مؤمن به سه بخش تقسيم می شود: يخشی را به مناجات پروردگارش می گذراند، و بخشی را در پی سامان بخشيدن به زندگی اش می گذراند، و در بخشی ديگر، از لذت های حلال و دل پسند بهره می برد. (1392)

1399. مومن واقعی از ديدگاه علی عليه‌السلام

(فی صفة المؤ من): «المؤ من بشره فی وجهه، و حزنه فی قلبه، أوسع شی ء صدرا، و اءذل شی ء نفسا. يكره الرفعة، و ينشاء السمعة، طويل غمه، بعيد همه، كثير صمته، مشغول وقته. شكور صبور، مغمور بفكرته، ضنين بخلته، سهل الخليقة، لين العريكة! نفسه اءصلب من الصد، و هو أذل من العبد.»

در وصف مؤ من می فرمايد: مؤ من كسی است كه شادی اش در چهره و اندوهش در دل، سينه اش از هر چيز گشادتر و نفسش از هر چيز خوارتر است، بلندپروازی را ناخوش و خودنمايی (رياكاری) را دشمن می شمرد، اندوهش طولانی و همتش بلند، سكوتش بسيار و وقتش به تمام مشغول (كار خدايی) است. او بسيار شاكر و شكيبا و همواره در انديشه و تفكر است و به درخواست خدا از ديگری بخل می ورزد و اظهار حاجت نمی نمايد. (با هر كسی زود طرح دوستی نمی ريزد) اخلاقش ملايم، برخوردش توأم با نرمش است، دلش از سنگ خارا محكم تر و در پيشگاه خدا از غلامی خوارتر است. (1393)

1400. فقرزدايی

«إلا و ان البلاء الفاقة، و أشد من الفاقة مرض البدن، و أشد من مرض البدن مرض القلب.»

آگاه باشيد احتياج و بينوايی بلا است و شديدتر از بينوايی، بيماری است و شديدتر از بيماری بدن، بيماری قلب است. (1394)

1401. بالاترين زهد

«لا زهد كالزهد فی الحرام.»

هيچ زهدی بهتر از دوری از حرام نيست. (1395)

1402. رياضت

«و ايم الله يمينا أستثنی فيها بمشيئة الله لاروضن نفسی رياضة تهتش معها الی القرص اذا قدرت عليه مطعوما، و تقنع بالملح مأدوما، و لادعن مقلتی كعين ماء نضب معينها، مستفرعه دموتها. أتمتلی ء السائمة من رعيها فتبرك؟ و تشبع الربيضة من عشبها فتربض؟ و يأكل علی من زاده فيهجع! قرت اذا عينه اذا اقتدی بعد السنين المتطاولة بالبهيمة الهاملة، و السائمة المرعية!»

به خدا قسم ياد می كنم كه جز در مواردی كه خواست و اراده خدا تعلق گيرد هر آينه و البته خود را با رنج و ناراحتی پرورش می دهم، به گونه ای كه برای خوراك خود به گرده ای نان كه اگر به دست آيد خشنود گردم و برای نان خورش خود به نمك قانع باشم و هر آينه به تحقيق چشم را به حال خود می گذارم تا مانند چشمه آبی كه جريان آن قطع گشته چندان بگريد تا از اشك تهی گردد، آيا حيوانی می چرد و شكم خود را از علوفه پر می سازد آن گاه به پهلو می افتد؟

و يا گله ای از گوسفندان از گياهان مخصوص به خود سير می شوند و در محل استراحت خود می خوابند؟ و آيا علی هم (مانند آن ها) توشه و غذای خويش را خورد، سپس به استراحت پردازد؟ در اين صورت چشم او روشن باد! كه پس از سال های طولانی از چارپای بی چوپان رها از تكليف و گوسفندان چرنده پيروی كرده است. (1396)

1403. حالات زاهدين در دنيا

«ان الزاهدين فی الدنيا، تبكی قلوبهم و ضحكوا. و يشتد حزنهم و ان فرحوا.»

همانا دل های پارسايان در اين دنيا می گريد، اگر چه بخندند، و اندوه آنان سخت می شود اگر چه شادمان باشند.

1404. امنيت در ترس (1397)

«من خاف أمن.»

آن كه ترسيد در امان است. (1398)

1405. حقيقت زهد

«الزهد كله بين كلمتين من القرآن: قال الله سبحانه (لِّكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) و من لم يأس علی الماضی، و لم يفرح بالاتی، فقد أخذ الزهد بطرفيه.»

تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده است، خداوند می فرمايد: نسبت به آن چه از دست می دهيد تأسف نخوريد و بر آن چه به دست می آوريد شادمان نباشيدو كسی كه غم گذشته نخورد و از آينده خوشحال نشود، هر دو جانب زهد را در اختيار گرفته است. (كنايه از اين كه حقيقت زهد ترك تمام وابستگی های گذشته و آينده است.) (1399)

1406. مسابقه در خوبی ها

«ان الدنيا أدبرت، و آدنت بوداع، و ان الاخرة قد أقبلت و أشرفت باطلاع. إلا و ان اليوم المضمار و غدا السباق، و السبقة الجنة، و الغاية النار.»

همانا دنيا به تحقيق پشت كرده و اعلام خداحافظی نموده است و به راستی آخرت را به تحقيق با نشان دادن خود (به وسيله علامت هايی كه از آن ديده می شود) به سوی ما نظر افكنده است. آگاه باشيد كه امروز به راستی زمان آمادگی برای مسابقه و فردا روز مسابقه است و نقطه پايانی كه برنده آن مسابقه بايد به آن برسد (يعنی جايزه او) بهشت و انتهای كار كسی كه عقب بماند آتش است. (1400)

1407. دل های مشتاق

«و قلوبهم قرحة.»

دل های (مشتاقان خدا) زخم دار است. (1401)

1408. نظر اولياء به باطن دنيا

«ان أولياءالله هم الذين نظرو الی باطن الدنيا اذا نظر الناس الی ظاهرها، و اشتغلوا بآجلها اذا اشتغل الناس بعاجلها.»

همانا دوستان خدا آنانی هستند كه باطن دنيا را می بينند، هنگامی كه مردم فقط به ظاهر آن می نگرند و به آينده می پردازند، آن گاه كه مردم به امور زودگذر دنيا مشغول اند. (1402)

1409. گروگان های گورها

«مخاطبا للدنيا: اليك عنی يا دنيا!... أين الامم الذين فتنتهم بزخارفك! فهاهم رهائن القبور، و مضامين اللحود! والله لو كنت شخصا مرئيا، و قالبا حسيا، لاقمت عليك حدود الله فی عباد غررتهم بالامانی.»

ای دنيا! از من فاصله بگير. كجا هستند امت هايی كه با آرايش ها و زينت های ظاهر فريب خود، آن ها را به فتنه انداختی؟ آگاه باش كه ايشان گروگان گورها هستند (تا آن روز كه كه آن ها برای حساب اعمالشان تحويل قيامت داده شوند) و لحدها آنان را در بر گرفته است. به خدا قسم، ای دينا! اگر جسم بودی كه ديده می شدی يا قالبی بودی كه حس می گرديدی، هر آينه حدود خداوند را بر تو جاری می كردم به اين جرم كه تو بندگانی را با وعده رساندن آن ها را به آرزوهايشان فريب دادی. (1403)

1410. اوصاف حزب الله

«(قال فی أوصاف حزب الله:) فی معشر أسهر عيونهم خوف معادهم، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم، و همهمت بذكر ربهم شفاههم، و تقشعت بطول استغفارهم ذنوبهم: (أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).»

(امام علی عليه‌السلام در اوصاف حزب الله فرمود): آن ها از خوف معاد چشم هايشان خواب ندارد، پهلوهايشان برای استراحت در خوابگاهشان قرار ندارد، و هميشه اوقات لب هايشان به ياد پروردگارشان در حركت است و گناهانشان در اثر تداوم در استغفار ريخته است. آن ها حزب الله اند، آگاه باشيد كه حزب الله پيروزند. (1404)

1411. حالات بندگی

«مشتاق خدا فی صفة الراغبين فی الله: و بقی رجال غض أبصارهم ذكر المرجع، و اءراق دموعهم خوف المحشر، فهم بين شريد ناد، و خائف مقموع، و ساكت مكعوم، وداع مخلص، و ثكلان موجع.»

در صفت راغبين به خدا می فرمايد: گروهی ديگر می ماند كه ياد سرنوشت نهايی، ديدگان آنان را از محرمات فرو بسته و بيم روز رستاخيز اشك های آنان را سرازير می نمايد. برخی از آنان (از ميان جاهلان) رميده و مطرودند. برخی ديگر در حال ترس و كنده شدن (از ميان مردم هواپرست) و دسته ای از آنان خاموش و ساكت هستند، گروهی ديگر از آنان با خدای خود دعا مخلصانه دارند و بعضی ديگر ماتم زده زجر كشيده اند. (1405)

1412. محبوب ترين بندگان

«ان من احب عبادالله اليه، عبدا اءعانه الله علی نفسه... قد أبصر طريقه و سلك سبيله، و عرف مناره، و قطع غماره، و استمسك من العری بأوثقها، و من الحبال بأمتنها.»

از محبوب ترين بندگان خدا در پيشگاه ربوبی بنده ای است كه خداوند سبحان او را در شناخت نفس خود و ساختن آن ياری فرمايد. بينايی به راهش پيدا كرد و در مسير خود به حركت پرداخت و نشان رستگاری خود را بر براهين روشن ساخت. و از فرو رفتن در شهوات برگسيخت و از وسايل نجات به استوارترين آن ها و از طناب های نگهدارنده به محكم ترين آن ها چنگ زد. (1406)

1413. خودپسندی

«لا وحدة أوحش من العجب.»

هيچ گوشه گيری و زهدی، همچون گوشه گيری و بی رغبتی نسبت به ارتكاب كار حرام نيست. (1407)

1414. نتيجه اتكای به خدا

«... من توكل عليه كفاه، و من ساءله اءعطاه، و من اءقرضه قضاه، و من شكره جزاه.»

هر كس كه توكل به او كند كفايتش نمايد و هر كس كه از او مساءلت كند عطايش فرمايد و هر كس كه به او قرض داد، ادايش فرمايد و هر كس كه سپاسش را به جای آورد، پاداشش می دهد. (1408)

1415. چراغ های هدايت

«فی التزهيد فی الدنيا: و ذلك زمان لا ينجو فيه الاكل مومن نومة، ان شهد لم يعرف، و ان غاب لم يفتقد اولئك مصابيح الهدی.»

و آن (آخرالزمان) زمانی است كه نجات پيدا نمی كند در آن مگر هر مؤ منی كه گمنام زندگی می كند و اگر در ميان جمع حاضر باشد، شناخته نشود و اگر غايب شود جستجويش نكند. آنان هستند چراغ های هدايت و علامت راهنما برای حركت در شب (به سوی هدف های الهی). (1409)

1416. ترس پيامبر برای امت

«و لقد قال لی رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: انی لا أخاف علی امتی مؤ منا و لا مشركا؛ اءما المؤ من فيمنعه الله بايمانه، و اءما المشرك فيقمعه الله بشركه، و لكنی أخاف عليكم كل منافق الجنان عالم اللسان، يقول ما تعرفون، و يفعل ما تنكرون.»

پيامبر خدا به من (علی عليه‌السلام) فرمود: من برای امت خود از مومن و نه از مشرك هراسی ندارم؛ زيرا خداوند مومن را به وسيله ايمان از خطاها و انحرافات بازمی دارد و مشرك را به جهت شركش ريشه كن می سازد. ولی من درباره شما از كسی می ترسم كه در دل منافق و در زبان عالم باشد، آن چه را كه شما می دانيد و به آن عمل می كنيد به زبان می آورد و آن چه را كه شما منكريد (و نمی پذيريد) انجام می دهد. (1410)

1417. بی اعتنايی علی عليه‌السلام به دنيا

«(الی عثمان بن حنيف): إلا و ان امامكم قد اكتفی من دنياه بطمريه، و من طعمه بقرصيه، إلا و انكم لا تقدرون علی ذلك، و لكن أعيونی بورع و اجتهاد، و عفة و سداد.»

(به عثمان بن حنيف): آگاه باش كه امام شما از دنيايش به دو جامه كهنه و از خوردنی هايش به دو قرص نان اكتفا كرده، بدانيد كه شما چنين نتوانيد كرد، اما با پارسايی و كوشش و پاكدامنی و درستی مرا ياری كنيد. (1411)

1418. احوال انسان بی اعتنا به دنيا

«ان الزاهد فی الدنيا تبكی قلوبهم و ان ضحكوا، و يشتد حزنهم و ان فرحوا، و يكثر مقتهم أنفسهم و ان اعتبطوا بما رزقوا.»

همانا بی اعتنايان به دنيا، دل هايشان گريان است، هر چند در ظاهر بخندند و اندوهشان سخت است، هر چند اظهار شادی كنند و از نفس های خويش بسيار در خشم اند، هر چند از آن چه روزيشان شده شادند. (1412)

1419. ناچيزی دنيا

«و لالفيتم دنياكم هذه اءزهد عندی من عفطة عنز!»

اين دنيای شما نزد من از آب بينی يك بز هم ناچيزتر است. (1413)

## بخش هفتم: تقوا

1420. تقوا در هر زمان

«اتق الله فی كل صباح و مساء.»

در هر صبح و شام رعايت تقوا كن! (1414)

1421. وصيت به تقوی

«فی وصيته للحسن و الحسين عليهما‌السلام لما ضربه ابن ملجم لعنه الله: أوصيكما و جميع ولدی و أهلی و من بلغه كتابی، بتقوی الله، و نظم أمركم.»

وصيتی است به حسن و حسين عليهما‌السلام پس از آن كه ابن ملجم لعنت الله عليه، او را ضربت زد: شما و همه فرزندان و دودمانم و هر كسی را كه نامه من به او برسد توصيه می كنم به تقوای الهی و نظم امور خويش. (1415)

1422. تقوی داروست

«ان تقوی الله دواء قلوبكم، و بصر عمی أفئدتكم، و شفاء مرض اءجسادكم، و صلاح فساد صدوركم، و طهور دنس أنفسكم، و جلاء عشا أبصاركم.»

همانا تقوای خداوند برای شما دوای درد دل ها است و چشم برای كوری دل ها و شفای بيماری جسدها و اصلاح فساد سينه ها و پاكی آلودگی نفوس و روشنايی پرده های چشمان. (1416)

1423. پيش گرفتن تقوا

«أوصيكم بتقوی الله... داووا بها الاسقام، و بادروا بها الحمام، و اعتبروا بمن أضاعها، و لا يعتبرن بكم من أطاعها.»

شما را به تقوای خداوندی توصيه می كنم و اينكه بيماری هايتان را با اين دوا درمان كنيد، و با همين صفت به پيشواز مرگ برويد و از وخامت عاقبت كسانی كه تقوا را ضايع كردند عبرت بگيريد و مبادا كه پيروان مطيع تقوا از شما پند و عبرت بگيرند. (1417)

1424. تقوا بالاترين عمل

«لا يقل عمل مع التقوی، و كيف يقل ما يتقبل؟»

عملی كه همراه با تقوا باشد كم نيست، چگونه كم خواهد بود عملی كه مورد قبول درگاه خدا باشد؟ (1418)

1425. آنچه دل را می ميراند

«من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.»

هر كس ورعش كم شود قلبش می ميرد و آنكه قلبش بميرد داخل آتش می گردد. (1419)

1426. تقوا پيشه كن

«اتق الله بعضی التقی و ان قل، و اجعل بينك و بين الله سترا و ان رق.»

تقوا پيشه كن گرچه كم باشد، ميان خود و خدا پرده ای قرار ده گرچه نازك باشد. (1420)

1427. بهترين بزرگواری

«لا كرم كالتقوی.»

هيچ بزرگواری، مثل تقوا نيست. (1421)

1428. تقوی بورزيد!

«اتق الله الذی نفعكم بموعظته، و وعظكم، برسالته، و امتن عليكم بنعمته. فعبدوا أنفسكم لعبادته، و اخرجوا اليه من حق طاعته.»

تقوا بورزيد برای خدا، كه شما را با پند خود منفعت داد و با رسالت پيامبرش شما را نصيحت نمود و با نعمتش به شما احسان فرمود، نفس خود را برای عبادت خداوندی رام و مطيع بسازيد و حركت كنيد به سوی خداوند با اطاعتی كه شايسته او است. (1422)

1429. تقوای الهی در تمام موارد

«اتقوا الله فی عباده و بلاده، فانكم مسؤ ولون حتی عن البقاع و البهائم.»

تقوای الهی را درباره بندگان خدا و شهرها رعايت كنيد؛ زيرا حتی درباره ساختمان ها و حيوانات از شما سؤ ال خواهد شد. (1423)

1430. سفارش به تقوای الهی

«أوصيكم، أيها الناس! بتقوی الله و كثرة حمده علی آلائه اليكم، و نعمائه عليكم، و بلائه لديكم. فكم خصكم بنعمة، و تدارككم برحمة!»

ای مردم! من شما را نسبت به احسان ها و نعمت هايی كه خدا به شما ارزانی داشته و آزمايشی كه متوجه تان نموده، به تقوا و حمد بسيار خداوند سفارش می كنم. چه بسيار نعمت هايی كه مخصوص شما نبوده و به رحمت خود شما را مورد عنايت قرار داده است. (1424)

1431. نتيجه ترس از خدا

«اتقو الله عبادالله! تقية ذی لب شغل التفكر قلبه، و أنصب الخوف بدنه، و أسهر التهجد غرار نومه.»

ای بندگان خدا! از خدا بترسيد، همچون ترسيدن خردمندی كه انديشه (مبداء و معاد) دل او را به خود مشغول ساخته و ترس (از خدا و رستاخيز) پيكرش را رنجور كرده و عبادت شبانه همان اندك خوابش را هم از او گرفته است. (1425)

1432. بهترين سفارش

«أوصيكم عبادالله بتقوی الله فانها خير ما تواصی العباد به، و خير عواقب الامور عندالله.»

ای بندگان خدا! شما را به تقوای خدا سفارش می كنم؛ زيرا اين بهترين سفارشی است كه بندگان به يكديگر می كنند و در پيشگاه خداوند بهترين پايان امور است. (1426)

1433. تقوا كليد هر در بسته

«ان تقوی الله مفتاح سداد، و ذخيرة معاد، و عتق من كل ملكة، و نجاة من كل هلكة.»

همانا تقوای الهی، كليد هر در بسته و ذخيره آخرت و سبب آزادی از هر بردگی و نجات از هر هلاكتی است. (1427)

1434. تعالی بخشيدن به روح

«أسهروا عيونكم، و أضمرو بطونكم، و استعملوا أقدامكم، و أنفقوا أموالكم، و خذوا من أجسادكم فجودوا بها علی أنفسكم، و لا تبخلوا بها عنها.»

چشمانتان را شب ها بيدار داريد و شكم هايتان را گرسنه و لاغر و پاهايتان را به كار گيريد و اموالتان را انفاق كنيد و از جسم هايتان بگيريد و به جان هايتان ببخشيد و از اين كار بخل و دريغ نورزيد. (1428)

1435. تقوای اوليأ الله

«ان تقوای حمت أولياءالله محارمه و ألزمت قلوبهم مخافته، حتی أسهرت لياليهم، و أظمأت هواجرهم.»

همانا تقوای الهی اوليای خدا را از حرام های او بازداشته و ترس از او در دلهايشان جای داده، چندان كه آنان در شب ها بيدار (برای عبادت) و در روزهای داغ تشنه (به روزه) نگه داشته است. (1429)

1436. تنها مونس

«ان تقوی الله دواء دأ قلوبكم، و بصر عمی أفئدتكم، و شفاء مرض أجسادكم، و صلاح فساد صدوركم، و طهور دنس أنفسكم، و جلاء عشا أبصاركم.»

همانا تقوای خدا داروی بيماری قلب های شماست و بينايی كوری دل های شما و شفای بيماری جسم هايتان و باعث اصلاح تباهی سينه های شما و پاك كنندهی آلودگی جان های شما و جلادهنده تاريكی چشم های شما می باشد.

1437. عدم غفلت از دنيا (1430)

«ازهد فی الدنيا يبصرك الله عوراتها، و لا تغفل؛ فلست بمغفول عنك!»

در دنيا پرهيزگار باش تا خدای بزرگ تو را بر عيب های آن بينا گرداند و بی خبر مباش؛ زيرا كه از تو غافل نيستند.

1438. سرانجام تقواپيشگان (1431)

«اعلموا عبادالله! إن المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا و آجل الاخرة.»

ای بندگان خدا! بدانيد كه پرهيزگاران هم از دنيا بهره مندند و هم از آخرت. (1432)

1439. امر به تقوای الهی

«من كتابه للاشتر حين ولاه مصر: أمره بتقوی الله، و ايثار طاعته، و اتباع ما اءمر به فی كتابه: من فرائضه و سننه، التی لا يسعد أحد الا باتباعها، و لا يشقی الا مع جحودها و اضاعتها.»

در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر می فرمايد: امر می كند او (مالك) را به تقوای الهی و برگزيدگان فرمان خدا و پيروی از واجبات و مستحبات او كه در كتابش (قرآن كريم) به آن ها فرمان داده است و هيچ كس جز با انكار و فروگذاشتن آن ها بدبخت نمی شود. (1433)

1440. وصف پرهيزگاران

«... ان كان فی الغافلين كتب فی الذاكرين، و ان كان فی الذاكرين لم يكتب من الغافلين.»

در وصف پرهيزگاران می فرمايد: اگر در ميان غافلان باشد از شما يادكنندگان خدا قلمداد می شود و اگر در ميان يادكنندگان خدا باشد، در زمره غافلان نوشته نمی شود.

(كه به زبان ذكر گويند و به دل از خدا غافل باشند.) (1434)

1441. پرهيزکاران چگونه اند؟

«المتقون فيها (فی الدنيا) هم أهل الفضائل. منطقهم الصواب، و ملبسهم الاقتصاد، و مشيهم التواضع.»

پرهيزگاران در دنيا اهل فضايل اند، گفتارشان راست و لباسشان متوسط و راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است.

1442. تقوای الهی را پيشه كن (1435)

«أوصيكم بتقوی الله... أيقضوا بها نومكم، و اقطعوا بها يومكم.»

شما را به تقوای الهی سفارش می كنم... باتقوا خواب خود را به بيداری بدل كنيد و روز خود را با آن به پايان رسانيد.

1443. ترس از خدا (1436)

«كل خوف محقق الا خوف الله فانه معلول... ان هو خاف عبدا من عبيده؛ أعطاه من خوفه ما لا يعطی ربه، فجعل خوفه من العباد نقدا، و خوفه من خالقه ضمارا و وعدا.»

هر ترسی حقيقی است جز ترس از خدا كه بيمار و آفت زده است... اگر كسی از بنده ای از بندگان خدا بترسد، آثار ترس در رفتار او آشكار می شود، اما در برابر پروردگار خود چنين نيست، پس او ترس از بندگان را نقد می شمارد و ترس از آفريدگار را نسيه و وعده. (1437)

1444. رفتار صحيح در دنيا

«اعلموا عبادالله إن المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا و آجل الاخرة، فشاركوا أهل الدنيا فی دنياهم، و لم يشاركوا أهل الدنيا فی آخرتهم؛ سكنوا الدنيا بأفضل ما سكنت، و أكلوها بأفضل ما أكلت، فحظوا من الدنيا بما حظی به المترفون، و أخذوا منها ما أخذه الجبابرة المتكبرون. ثم انقلبوا عنها بالزاد المبلغ؛ والمتجر الرابح. أصابوا لذة زهد الدنيا فی دنياهم، و تيقنوا اءنهم جيران الله غدا فی آخرتهم. لاترد لهم دعوة، و لا ينقص لهم نصيب من لذة.»

ای بندگان خدا! بدانيد كه پرهيزگاران، دنيای زودگذر و آخرت ديرپا را به دست آوردند. با اهل دنيا در دنيايشان شريك شدند و اهل دنيا را در آخرت خود شريك نكردند.

در دنيا به بهترين گونه سكونت كردند و از بهترين خوردنی های آن خوردند و از دنيا همان بهره ای را بردند كه توانگران خوشگذران می برند و همان كامی را برگرفتند كه گردنكشان متكبر بر می گيرند، آن گاه با توشه ای كه به مقصد می رساندشان و با تجارتی پرسود از دنيا رفتند.

در دنيای خود به لذت زهد و بی اعتنايی به دنيا دست يافتند و يقين داشتند كه فردای قيامت در جوار خداوند هستند، دعايشان هرگز بی اجابت نمی ماند و بهره آنان از خوشی و آسايش هيچ كم نمی گردد. (1438)

1445. رفتار پرهيزگار

«(المتقی) دنوه ممن دنا منه لين و رحمة.»

(پرهيزگار) رفتارش با كسی كه با او معاشرت دارد، توام با نرمش و رحمت است. (1439)

1446. نوری در تاريكی ها

«اعلموا! إنه من يتق الله يجعل له مخرجا من الفتن، و نورا من الظلم.»

بدانيد كه هر كس تقوای الهی در پيش گيرد، خداوند برای او راه خروجی از فتنه ها قرار دهد و نوری در تاريكی ها.

1447. پرهيزگار از ديدگاه امير عليه‌السلام (1440)

«... يعفو عمن ظلمه، و يعطی من حرمه، و يصل من قطعه، بعيدا فحشه، لينا قوله، غائبا منكره، حاضرا معروفه.»

(پرهيزگار) از كسی كه به او ستم كرده، می گذرد و به آن كه محرومش ساخته عطا می كند و با كسی كه پيوندش را قطع كرده می پيوندند، او از دشنام به دور است، سخنش نرم و بدی هايش پنهان و نيكی هايش آشكار است. (1441)

1448. توصيف پرهيزگاران

«يمسی و همه الشكر، و يصبح و همه الذكر. يبيت حذرا و يصبح فرحا؛ حذرا لما من الغفلة، و فرحا بما أصاب من الفضل و الرحمة.»

در توصيف پرهيزگاران می فرمايد: شب را آغاز می كند در حالی كه هم او شكرگزاری حق است و روز را آغاز می كند در حالی كه هم و غمش ياد خداست. شب را با ترس می گذراند و روز را با شادمانی، ترس از غفلت خويش كه از آن برحذر داشته شده است و شادمانی به سبب فضل و رحمت خدا كه شامل حال او شده است. (1442)

1449. صفت پرهيزگاران

«فی صفة المتقين: صبروا أياما قصيرة أعقبتهم راحة طويلة.»

در وصف پرهيزگاران می فرمايد: چند صباحی صبر كردند و در پی آن به آسايشی طولانی دست يافتند. (1443)

1450. همت های والا

«لا تعدو علی عزيمة جدهم بلادة الغفلات، و لا تنتصل فی هممهم خدائع الشهوات.»

(در وصف پرهيزگاران): نادانی غفلت ها بر تصميم آن ها چيره نگردد و تيرهای خدعه آلود شهوت ها، در اراده ها وهمت های آنان كارگر نمی افتد. (1444)

1451. بالاترين عزت

«لا عز أعز من التقوی.»

هيچ عزتی، عزيزتر و گرامی تر از پرهيزگاری نيست. (1445)

1452. ویژگی پرهیزگاران

«فی صفة المتقين: فهم لانفسهم متهمون و من أعمالهم مشفقون.»

در وصف پرهيزگاران می فرمايد: خود را متهم می سازند و از كرده های خويش هراسان اند. (1446)

1453. خنده و سكوت پرهيزگار.

«.. ان صمت لم يغمه صمته، و ان ضحك لم يعل صوته.»

(انسان پرهيزگار) اگر سكوت كند سكوتش وی را اندوهگين نمی سازد و اگر بخندد صدايش به قهقهه بلند نمی شود. (1447)

1454. خلوص پرهيزگاران

«قد أخلص لله فاستخلصه.»

(از صفات پرهيزگاران): عمل را برای رضای خدا به جا آورند، پس خداوند هم خلوصشان را بپذيرد. (1448)

1455. نياز پرهيزگاران

«فی صفة المتقين: حاجاتهم خفيفة، و أنفسهم عفيفة.»

در توصيف پرهيزگاران می فرمايد: نيازهايشان سبك است و جان هايشان عفيف و بامناعت. (1449)

1456. عظمت تقوای الهی

«اعتصموا بتقوی الله، فان لها حبلا وثيقا عروته، و معقلا منيعا ذروته.»

به تقوای الهی چنگ زنيد؛ زيرا كه تقوا را ريسمانی است دستگيره اش استوار و پناهگاهی است بلندايش تسخيرناپذير.

1457. نشانه های پرهيزگاران (1450)

«فمن علامة أحدهم إنك تری له قوة فی دين... و حرصا فی علم، و علما فی حلم.»

از نشانه های (پرهيزگاران) اين كه می بينی آن ها را در دين نيرومند... و در كسب دانش حريص و دارای علم توأم با حلم اند. (1451)

1458. معنای معصوم

«أوصيكم، عبادالله، بتقوی الله، فانها الزمام و القوام، فتمسكوا بوثائقها، و اعتصموا بحقائقها، تؤ ل بكم الی أكنان الداعة و أوطان السعة.»

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی سفارش می كنم؛ زيرا كه تقوا زمام و قوام است، پس به رشته های آن بياويزيد و به حقايقش چنگ زنيد تا شما را به سرمنزل آسايش و جايگاه های رفاه برساند. (1452)

1459. پناهگاه محكم بشر

«اعلموا عبادالله! إن التقوی دار حصن عزيز، و الفجور دار حصن ذليل... إلا و بالتقوی تقطع حمة الخطايا.»

ای بندگان خدا! بدانيد كه تقوا پناهگاهی محكم و استوار است و بدكاری و گناه حصاری ذلت آور است... آگاه باشيد كه با پرهيزگاری می توان زهر گناهان را از بين برد. (1453)

1460. پرهيزگاری و سلامتی بدن

«إلا أفضل من صحة البدن تقوی القلب.»

آگاه باشيد كه پرهيزگاری دل، از صحت بدن بالاتر است. (1454)

1461. زايل كننده پرهيزگاری

«من كثر كلامه كثر خطؤ ه، و من كثر خطؤ ه قل حياؤ ه، و من قل حياؤ ه قل ورعه، و من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.»

آن كه زياد حرف بزند اشتباهش زياد خواهد بود و آن كه اشتباهش زياد گردد حيا و شرمش كم شود و كسی كه شرمش كم شود، پرهيزگاری اش كم شود و آن كه پرهيزگاری اش كم گردد قلبش بميرد و آن كه قلبش بميرد داخل جهنم شود.

1462. جلوگيری از سقوط در مهلكه (1455)

«الزهد ثروة، و الورع جنة.»

زهد ثروت، و پرهيزگاری سپر (از سقوط در مهلكه ها) است. (1456)

1463. انسان پارسا

قال عليه‌السلام لهمام فی وصف المتقين: «أرادتهم الدنيا فلم يريدوها.»

به همام در توصيف پرهيزگاران می فرمايد: دنيا آنان را خواست، اما آنان دنيا را نخواستند. (1457)

1464. سرور اخلاق

«التقی رئيس الاخلاق.»

پرهيزگاری، سرور و رئيس اخلاق است. (1458)

1465. بزرگی و پرهيزكاری

«لا كرم كالتقوی.»

هيچ بزرگی و ارجمندی به پای پرهيزگاری نرسد. (1459)

1466. نشانه ايمان

«الايمان إن تؤ ثر الصدق حيث يضرك، علی الكذب حيث ينفعك، و الا يكون فی حديثك فضل عن عملك، و إن تتقی الله فی حديث غيرك.»

نشانه ايمان آن است كه راستگويی را در آن جا كه به زيان توست به دروغ گويی كه به سود توست برگزينی، بيش از آن چه عمل می كنی نگويی و در نقل حديث از ديگران تقوای الهی را منظور داری. (1460)

1467. عمل در درگاه خداوند

«لا يقل عمل مع التقوی، و كيف يقل ما يتقبل؟»

هيچ كاری كه باتقوا همراه است كم محسوب نشود، چگونه می توان كم شمرد آن عملی كه قبول درگاه حق شده است؟

1468. حالات پرهيزگاران (1461)

«فی صفة المتقين: غضوا أبصارهم عما حرم الله عليهم، و وقفوا أسماعهم علی العالم النافع لهم.»

در صفت مردم باتقوا فرمود:

چشمان خود را از آن چه كه به آنان تحريم فرموده است پوشيدند و گوش های خود را به آن علم كه برای آنان سودمند است فرا دادند. (1462)

1469. تقوا، دوای درد جان ها

«ان تقوی الله دوأ دأ قلوبكم، و بصر عمی أفئدتكم، و شفاء مرض أجسادكم.»

همانا تقوای خداوندی برای شما دوای درددل ها است و چشمی برای كوری دل ها و شفای بيماری جسدها. (1463)

1470. توصيه به تقوای الهی

«أوصيكم عبادالله بتقوی الله التی هی الزاد و بها المعاذ: زاد مبلغ، و معاذ منجح.»

ای بندگان خدا! من شما را به تقوا و پرهيز از خشم خدا سفارش می كنم. تقوايی كه توشه آخرت است و به وسيله آن پناه يافتن از عذاب الهی حاصل می گردد، توشه ای رساننده انسان به سعادت و پناهگاهی رستگاری آور. (1464)

1471. اثرات پرهيزگاری

«من أخذ بالتقوی عزبت عنه الشدائد بعد دنوها... و هطلت عليه الكرامة بعد قحوطها، و تحدبت عليه الرحمة بعد نفورها، و تفرجت عليه النعم بعد نضوبها، و بلت عليه البركة بعد ارذاذها.»

هر كس تقوا را پيشه ساخت، سختی ها از وی دور و ناپديد شد. كرامت بر او باريدن گرفت، پس از آن كه از وی بريده بود و رحمت خداوندی با لطف و محبت به او روی آورد پس از فرار و نفرت از وی و چشمه سارهای نعمت ها برای او شكافت و روان گشت، بعد از فروكش كردن و ناياب شدن آن ها و باران بركت پس از كم شدن آن بر او باريدن گرفت.

1472. نكوهش دنيا (1465)

«لا خير فی شی ء من أزوادها الا التقوی.»

خير و خوبی در هيچ يك از توشه های دنيا نيست مگر در تقوا و پرهيزگاری. (1466)

1473. نگريستن به نشانه های تقوا

«أين العقول المستصبحة بمصابيح الهدی، و الابصار اللامحة الی النار التقوی!»

كجا هستند (و يا چه شدند) آن عقولی كه از انوار هدايت روشنی ها كسب كرده اند؟ و كجا هستند آن ديده های ديده ور كه به نشانه های تقوا می نگرند؟ (1467)

1474. رابطه تقوا و خصومت

«لا يستطيع إن يتقی الله من خاصم.»

هر كس كه در خصومت مبالغه كند نمی تواند تقوا برای خدا داشته باشد. (1468)

1475. پند تقوا

«و سيق الذين اتقوا ربهم الی الجنة زمرا قد اءمن العذاب، و انقطع العتاب. و زحرحوا عن النار. و اطمأنت بهم الدار، و رضوا المثوی و القرار. الذين كانت اعمالهم فی الدنيا زاكية. و أعينهم باكية. و كان ليلهم فی دنياهم نهارا، تخشعا و استغفارا؛ و كان نهار هم ليلا، توحشا و انقطاعا. فجعل الله لهم الجنة مآبا، و الجزاء ثوابا، و كانوا أحق بها و أهلها فی ملك دائم، و نعيم قائم.»

و آنان كه تقوا ورزيدند، گروه گروه رهسپار بهشت شدنددر امنيت از عذاب و انقطاع از ملامت. آنان از آتش بركنار گشتند و در جايگاه امن و آرامش قرار يافتند و به آن منزلگاه ابدی و قرارگاه جاودانی خشنود گشتند.

اينان كسانی بودند كه اعمالشان پاكيزه و چشمانشان (از ترس خطاها) گريان بود.

شب تاريك به جهت بيداری های با خشوع و استغفار در زندگی دنيوی بريا آنان روز بود و روزشان به جهت وحشت از ارتكاب زشتی ها و انقطاع از پيشگاه خداوندی شب ظلمانی. خداوند بهشت را برای آنان منزلگاه نهايی و ثواب را پاداش قرار داد كه سزاوارش بودند و شايسته همنشينی با بهشتيان، در ملكی ابدی و نعمت هايی پايدار. (1469)

1476. نكوهش طمع

فی صفة المتقين: «فمن علامة أحدهم انك تری له قوة فی دين... و صبرا فی شدة، و طلبا فی حلال. و نشاطا فی هدی. و تحرجا عن طمع.»

در توصيف پرهيزگاران می فرمايد:

از علامت های هر يك از اين مردم تزكيه شده اين است كه در او قوت در دين می بينی و صبر در سختی و طلب روزی حلال و نشاط در هدايت و دوری از طمع. (1470)

1477. تقوای خاشعانه

«اتقوا الله تقية من سمع فخشع، واقترف فاعترف، و وجل فعمل، و حاذر فبادر، و أيقن فأحسن، و عبر فاعتبر.»

به خدا تقوا بورزيد، تقوای كسی كه شنيد و خشوع كرد، گناه اندوخت و اعتراف كرد، ترسيد و عمل نمود، حذر كرد و به انجام اعمال نيكو مبادرت ورزيد، به مقام يقين رسيد و به نيكوكاری پرداخت، وسيله عبرت بر او عرضه شد و عبرت گرفت. (1471)

1478. راه روشنی به سوی بهشت

«ان التقوی فی اليوم الحرز و الجنة، و فی غد الطريق الجنة مسلكها واضح، و سالكها رابح.»

تقوا امروز نگه دارنده و سپری در برابر آلودگی ها است و فردا راهی است به سوی بهشت. مسير تقوا روشن است و رونده آن راه، برنده سود. (1472)

1479. تواضع متقين

«فی صفة المتقين: اذا زكی أحد منهم خاف مما يقال له، فيقول: إنا أعلم بنفسی من غيری، و ربی أعلم بی منی بنفسی! اللهم لا تؤ اخذنی بما يقولون، واجعلنی أفضل مما يظنون، واغفرلی ما لا يعلمون!»

در اوصاف متقين فرمود: در آن هنگام كه از يكی از اين دلباختگان كمال تعريف و تمجيد شود، از آن چه كه درباره اش گفته می شود، می ترسد؛ لذا در برابر تعظيم كننده می گويد: من به نفس خود از ديگران داناترم و پروردگار من به نفس من داناتر از من است. بارخدايا! مرا درباره آن چه كه به من می گويند مؤ اخذه مفرما و مرا از آن كه می گويند برتر فرما و آن چه را كه درباره من نمی دانند برای من ببخش و عفو فرما. (1473)

1480. رابطه تقوا و حفظ زبان

«والله ما أری عبدا يتقی تقوی تنفعه حتی يخزن لسانه.»

سوگند به خدا، من بنده ای را نمی بينم كه تقواورزيدن سودی به حال او داشته باشدت، مگر اين كه زبان خود را حفظ كند. (1474)

1481. دو توصيه مهم

«أوصيكم، أيها الناس! بتقوی الله و كثرة حمده علی آلائه اليكم.»

ای مردم! شما را توصيه می كنم به تقوای الهی و كثرت ستايش خداوند برای عطايابی كه به شما نازل نموده. (1475)

1482. بندگان شكرگزار خداوند

«أوصيكم بتقوی الله فانها حق الله عليكم... لم تبرح عارضه نفسها علی الامم الماضين منكم، والغابرين لحاجتهم اليها غدا، اذا أعاد الله ما أبدی، و أخذ ما أعطی، و ساءل عما أسدی. فما أقل من قبلها و حملها حق حملها! أولئك الاقلون عددا.»

شما را به تقوای خداوندی توصيه می كنم؛ زيرا تقوا حق خداوندی بر ذمه شما است. همواره تقوای خود را بر اقوام و ملل گذشته و پوسيده در زير خاك ها عرضه نموده است؛ زيرا فردا همه آنان به نتايج آن صفت سازنده نيازمند خواهند بود و در آن هنگام كه خداوند آن چه را كه ايجاد كرده بود برگرداند و آن چه را كه داده بود باز گيرد و از احسانی كه فرموده بود سؤال كند، پس چه اندك اند كسانی كه تقوا را قبول كنند و آن چنان كه شايسته تقوا است به آن عمل كنند. آنان در شمارش در اقليت اند و آنان هستند كه خداوند سبحان در كتاب عزيزش توصيف نموده است. آن جا كه می فرمايد: و اندك اند بندگان شكرگزار من. (1476)

1483. شستشوی گناهان باتقوا

«أوصيكم بتقوی الله... و أشعروها قلوبكم، و ارحضوا بها ذنوبكم... إلا فصونوها و تصونوا بها.»

شما را به تقوای خداوندی توصيه می كنم؛ و آن را به دل هايتان قابل پذيرش و اشعار بداريد و گناهانتان را به وسيله تقوا بشوييد. تقوا را از آلودگی ها حفظ كنيد تا به وسيله آن محفوظ و مصون از انحرافات شويد. (1477)

1484. وصيت به تقوا

«أوصيكم بتقوی الله اءعذر بما اءنذر، و احتج بما نهج.»

من شما را به تقوای خداوندی توصيه می كنم كه (به ابلاغ نتايج ناگوار اعمال زشت به وسيله پيامبران و براهين وجدانی) جای عذری نگذاشته است و با طرق روشنی كه پيش پای شما گسترده احتجاج نموده است. (1478)

1485. حق تقوا

«اتقوا الله تقية من شمر تجريدا وجدا تشميرا، و كمش فی مهل، و بادر عن وجل، و نظر فی كرة الموئل و عاقبة المصدر و مغبة المرجع.»

تقوی بورزيد به خداوند، مانند تقوی كسی كه برای قطع علاقه از تمايلاتی نفسانی دامن همت به كمر زده و در آمادگی نهايت كوشش را به كار بسته و با حفظ متانت روح مركب حركت را سخت رانده و با احساس بيم و هراس پيش دستی نموده و به مقصد نهايی و پايان كار و عاقبتی كه به آن خواهد رسيد نگريسته است. (1479)

1486. وصيت به پرهيزگاری

«أوصيكم عبادالله بتقوی الله الذی ألبسكم الرياش و أسبغ عليكم المعاش.»

ای بندگان خدا! شما را به تقوی خدايی كه لباس بر شما پوشاند و معيشت را برای شما فراهم فرمود توصيه می كنم.

1487. در سايه پيشگاه خداوندی (1480)

«اعلموا! إنه من يتق الله يجعل مخرجا من الفتن، و نورا من الظلم، و يخلده فيما اشتهت نفسه، و ينزله منزل الكرامة عنده. فی دار اصطنعها لنفسه. ظلها عرشه. و نورها بهجته. و زوارها ملائكته. و رفقاؤ ها رسله.»

بدانيد كه هر كس برای خداوند تقوا بورزيد، خداوند برای او راه نجات از فتنه ها را قرار می دهد و نوری رها سازنده از تاريكی ها را. و خداوند انسان باتقوا را در آن موقعيت كه نفسش آن را می خواهد جاودان می دارد و او را در جايگاه كرامت در نزد خود در مقامی كه برای پيشگاه خود ساخته است فرود می آورد، سايه آن پيشگاه عظمت عرش اوست و نور آن جلوه ای از جمالش. زائران آن فرشتگان خداوندی و دوستانش رسولان او. (1481)

1488. تقوای اولياء خدا

«ان تقوی الله حمت أولياء الله محارمه، و اءلزمت قلوبهم مخافته، حتی أسهرت لياليهم، و أظماء هواجرهم. فأخذوا الراحة بالنصب، و الری بالظما. و استقربوا الاجل فبادروا العمل.»

قطعی است كه تقوای الهی اولياء خدا را از ارتكاب محرماتش بازداشت و خوف الهی را به دل های آنان ملازم نمود تا آنان را به بيداری در شب وادار كرد و به تشنگی در روزهای گرم آنان آسايش در آخرت را با قبول مشقت در دنيا به دست آوردند و سيرابی (از چشمه سارهای ابديت را) با قبول تشنگی (در اين دنيای گذران) هم آنان مدت عمر را نزديك تلقی نمودند و در نتيجه پيشدستی به عمل نمودند. (1482)

1489. كليد هدايت

«ذمتی بما أقول رهينة، و انا به زعيم. ان من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات حجزته التقوی عن تفحم الشبهات... الا و ان الخطايا خيل شمس حمل عليها أهلها، و خلعت لجمها، فتقحمت بهم فی النار. الا و ان التقوی مطايا ذلل، حمل عليها أهلها، و اءعطوا أزمتها، فأوردتهم الجنة.»

تعهد خود را در گرو سخنی كه می گويم قرار می دهم و ضمانت آن را بر عهده می گيرم، كسی كه اندرزها و وسايل تجربه كيفرهای پيش رويش را بر وی آشكار بسازد خويشتن داری و تقوا او را از تجاوز و ارتكاب اشتباهات باز می دارد.

به شما هشدار می دهم! خطاهايی كه مردم مرتكب می شوند، چونان اسب ها چموش اند كه خطاكاران سوار بر آن ها گشته با افسارهايی از دست رفته در بيراهه ها و سنگلاخ ‌ها می تازند. پايان اين تاخت و تاز طغيانگرانه آتش است. آگاه باشيد! اوصاف تقوا چونان مركب هايی رامند، كه انسان متقی بر آن ها سوار گشته زمام به دست، راهی بهشت الهی اند.

1490. تقوا بورزيد از اين پروردگار (1483)

«أوصيكم بتقوی الله الذی ابتداء خلقكم، و اليه يكون معادكم، و به نجاح طلبتكم، و اليه منتهی رغبتكم، و نحوه قصد سبيلكم.»

من توصيه می كنم شما را به تقوای خداوندی كه آفرينش شما را آغاز كرد و به سوی او است برگشت شما. و از او است توفيق برای وصول به مطلوبتان، و به سوی است نهايت رغبت شما و پيشگاه او است راه صحيح. (1484)

1491. كليد رستگاری

«ان تقوی الله مفتاح سداد، و ذخيرة معاد، و عتق من كل ملكة، و نجاة من كل هلكة. بها ينجح الطالب، و ينجو الهارب، و تنال الرغائب.»

قطعی است كه تقوای الهی كليد رستگاری است و ذخيره برای قيامت، و آزادی از هر عادت ثابت، و نجات از هر گونه هلاكت به وسيله تقوا است كه هر جوينده به مقصود خود رسد و هر گريزان نجات پيدا كند و با اين صفت شريف است كه برای هر آرمان توفيق وصول حاصل آيد. (1485)

1492. دو سفارش عظيم

«أوصيكم عبادالله بتقوی الله، و أحذركم أهل النفاق»

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی توصيه می كنم و از اهل نفاق برحذر می دارم. (1486)

1493. برحذر از دنيا و پيشه گرفتن تقوا

«أوصيكم عبادالله، بتقوی الله، و أحذركم الدنيا.»

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی توصيه می كنم و از دنيا برحذر می دارم. (1487)

1494. نيرومندی بوسيله پرهيزگاری

«قطعوا علائق الدنيا، و استظهروا بزاد التقوی»

پيوندهای دنيا را از خويشتن ببريد و با توشه پرهيزگاری خود را نيرومند گردانيد. (1488)

1495. شفای بيماری ها با تقوا

«أوصيكم بتقوی الله... أيقضوا بها نومكم، و اقطعوا بها يومكم، و أشعروها قلوبكم، و ارحضوا بها ذنوبكم، و داووا بها الاسقام، و بادروا بها الحمام.»

شما را به تقوای خداوندی توصيه می كنم. به وسيله تقوا خودتان را از خواب بيدار سازيد و روز خود را به پايان برسانيد و آن را به دل هايتان قابل پذيرش و اشعار بدانيد و گناهانتان را به وسيله تقوا بشوييد و درون را از لوث معاصی پاك بسازيد و بيماری هايتان را با اين دوا درمان كنيد و با همين صفت به پيشواز مرگ برويد. (1489)

1496. زنده بودن مثل ها

«أوصيكم عبادالله بتقوی الله الذی ضرب الامثال، و وقت لكم الاجال.»

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی توصيف می كنم كه مثل ها برای شما زده است و مدت زندگی شما را تعيين فرموده است. (1490)

1497. صفات پرهيزگار

«فی صفة المتقی: فی الزلازل وقور، و فی المكاره صبور، و فی الرخاء شكور.»

(پرهيزگار) در مقابل حوادث اضطراب انگيز و لرزاننده باوقار و پابرجاست و در ناگواری ها شكيبا و در موقع آسايش سپاسگزار. (1491)

1498. بهترين وصيت

«أوصيكم عبادالله بتقوی الله؛ فانها خير ما تواصی العباد به، و خير عواقب الامور عندالله.»

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی توصيه می كنم؛ زيرا وصيت به تقوابهترين وصيتی است كه مردم درباره يكديگر انجام می دهند و شايسته ترين عواقب امور (پايان همه امور زندگی) است در نزد خدا. (1492)

1499. نفس مطيع

«اتقوا الله الذی نفعكم بموعظته، و وعظكم برسالته، و امتن عليكم بنعمته. فعبدوا أنفسكم لعبادته، و اخرجوا اليه من حق طاعته.»

تقوا بورزيد برای خدا كه شما را با پند خود منفعت داد و با رسالت پيامبرش شما را نصيحت نمود و با نعمتش به شما احسان فرمود. نفس خود را برای عبادت خداوندی رام و مطيع بسازيد و حركت كنيد به سوی خداوندی با اطاعتی كه شايسته او است. (1493)

1500. تقوا بورز هر چند اندك!

«اتق الله بعض التقی و ان قل، و اجعل بينك و بين الله سترا و ان رق.»

تقوا به خدا بورز، اگرچه اندك باشد و مابين خود و خدا پرده ای قرار بده اگرچه نازك باشد. (1494)

1501. علائم صفات متقين

«من علامة أحدهم إنك تری له قوة فی دين، و حزما فی لين، و ايمانا فی يقين، و حرصا فی علم، و علما فی حلم.»

از علائم صفات متقين اين است كه می بينی در آن ها قوت و قدرت نيروی دين را و جديت در عين نرمی و ايمان تواءم با يقين و حريص بودن در كسب علم و حليم بودن در عين عالم بودن. (1495)

1502. كيفيت تقوای الهی

«اتقوا الله عبادالله؛ تقية ذی لب شغل التفكر قلبه... و ظلف الزهد شهواته.»

ای بندگان خدا! به خدا تقوا بورزيد تقوای خردمند كه تفكر قلبش را به خود مشغول داشته و زهد و پارسايی از شهوات او جلوگيری كرده است. (1496)

1503. تحريك برای عمل

«العمل العمل، ثم النهاية النهاية، و الاستقامة الاستقامة، ثم الصبر الصبر، و الورع و الورع!»

اهتمام بورزيد به كار، برخيزيد برای كار، سپس كار را ناتمام نگذاريد و به پايان برسانيد و در تصميمی كه گرفتيد استقامت بورزيد، استقامت. شكيبا باشيد شكيبا. پرهيزگاری پيشه كنيد پرهيزگاری. (1497)

1504. پسنديده ترين وصايا

«أوصيك بتقوی الله أی بنی و لزوم أمره، و عماره قلبك بذكره، و الاعتصام بحبله، و أی سبب أوثق من سبب بينك و بين الله ان أنت أخذت به! أخی قلبك بالموعظة، و أمته بالزهادة، و قوة باليقين، و نوره بالحكمة، و ذلله بذكر الموت، و قرره بالفناء، و بصره فجائع الدنيا... و اعلم يا بنی إن أحب ما أنت اخذ به الی من وصيتی تقوی الله و الاقتصار علی ما فرضه الله عليك، و الاخذ بما مضی عليه الاولون من ابائك، و الصالحون من أهل بيتك.»

فرزندم! من تو را توصيه می كنم به تقوای الهی و الزام به امر و آبادساختن قلب خود با ذكر او و چنگ زدن به طناب او و كدامين رشته، اطمينان بخش تر است از رشته ميان تو و خدا اگر آن را بگيری.

قلبت را با موعظه زنده بدار و نفست را با اعراض از مزخرفات دنيا مهار كن و با يقين تقويت نما و با حكومت منور ساز و با ذكر مرگ خوارش كن و به اقرار به زوال و فنا وادارش كن و آن را به ناگواری های دنيا بينا ساز، و بدان ای پسرم! پسنديده ترين چيزی كه از وصيت من می توانی بگيری تقوای الهی و بسنده كردن به آن چه خدا برای تو مقرر فرموده و پذيرش آن عقايد و اعمالی است كه نياكان گذشته و صلحای خاندان تو آن ها را پذيرفته بودند. (1498)

1505. بهتر از تندرستی

«ألا أفضل من صحة البدن، تقوی القلب.»

بدانيد كه پرهيزگاری دل، بهتر از تندرستی است. (1499)

1506. انسان پرهيزگار

«لو إن السموات و الارضين كانتا علی عبد رتقا ثم اتقی الله لجعل الله له منهما مخرجا!»

اگر آسمان ها و زمين ها بر روی بنده ای بسته باشد، آنگاه او در راه خدا پرهيزگار باشد، سرانجام خداوند برای او گريزگاهی پديد آورد. (1500)

1507. ضرورت تقوا

«أيها الناس! اتقوا الله فما خلق امرؤ عبثا فيلهو، و لا ترك سدی فيلغو!»

ای مردم! به خدا تقوی بورزيد و هيچ كس بيهوده آفريده نشده است تا بازی كند و بی اصل و تكليف هم رها نشده است. (1501)

1508. بهترين توشه سفر آخرت

«عند رجوعه من صفين و اشرافه علی القبور بظاهر الكوفة: يا أهل الديار الموحشة! و المحال المقفرة! و القبور المظلمة! يا اءهل التربة! يا أهل الغربة! يا أهل الوحدة! يا اءهل الوحشة! أنتم لنا فرط سابق، و نحن لكم تبع لاحق. أما الدور فقد سكنت، و أما الازواج فقد نكحت، و أما الاموال فقد قسمت. هذا خبر ما عندنا، فما خبر ما عندكم؟»

«ثم التفت الی أصحابه فقال: أما لو أذن لهم فی الكلام لاخبروكم إن خير الزاد التقوی.»

در حالی كه از جنگ صفين برگشته و بر گورهای بيرون كوفه مشرف و متوجه شده بود فرمود: ای ساكنان سراهای وحشتناك! و محل های بی آب و گياه و خفتگان در گورهای تاريك! ای در خاك رفتگان! ای دور از وطنان! ای تنها ماندگان! ای وحشت زدگان! شما برای ما پيش افتادگانيد و ما به دنبال شما آيندگانيم و به شما ملحق شوندگانيم، اما (بدانيد كه) در سراهای شما، ديگران ساكن شدند، زنانتان با مردان ديگری ازدواج كردند و اما اموالتان پس به تحقيق قسمت شد، اين خبری بود كه ما از آن آگاه بوديم و شما برای ما چه خبری داريد؟

(آن گاه اميرالمؤ منين عليه‌السلام رو به اصحاب خود كرد و فرمود): اما اگر به آنان اجازه سخن گفتن داده می شد، هر آينه به شما خبر می دادند كه بهترين توشه برای سفر آخرت، تقوای الهی است. (1502)

1509. اصالت تقوا

«لا يهلك علی التقوی سنخ أصل، و لا يظماء عليها زرع قوم.»

اصل ريشه ای كه بر تقوا روييده هلاك نمی شود و زراعت قومی كه در زمين تقوا كاشته شده از تشنگی نخواهد خشكيد.

1510. عاقبت بی تقوايی (1503)

«من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.»

هر كسی كه پارسايی اش كاستی گيرد، دلش بميرد و آن كس كه دلش بميرد، داخل دوزخ شود. (1504)

1511. ره توشه تقوا

«.. و مصابيح لبطون قبوركم، و سكنا لطول وحشتكم، و نفسا لكرب مواطنكم.»

(تقوای را) چراغی در دل قبر و آرامشی برای وحشت بی پايان و راه فراخی برای مواضع غم و اندوه خويش قرار دهيد.

1512. دوستی و دشمنی پرهيزگار (1505)

«فی صفة المتقين: بعده عمن تباعد عنه زهد و نزاهه، دنوه ممن دنا منه لين و رحمة، ليس تباعده بكبر و عظمة، و لا دنوه بمكر و خديعة.»

(متقين) اگر از كسی كه از وی كناره گيری كرده است دوری گزيند بر مبنای پارسايی و پاكی از آلودگی ها است و نزديكی وی با كسی كه به او نزديك است از روی نرمش و رحمت است. نه دوری از كسی مبتنی بر كبر و خودبزرگ بينی او است و نه نزديكی او به كسی از راه حيله پردازی و فريب كاری است. (1506)

1513. طالب دنيا بودن

«أوصيكما بتقوی الله، و إن لا تبغيا الدنيا و ان بغتكما، و لا تأسفا علی شی ء منها زوی عنكما، و قولا بالحق، و اعملا للاجر، و كونا للظالم خصما، و للمظلوم عونا. أوصيكما، و جميع ولدی و أهلی و من بلغه كتابی، بتقوی الله، و نظم أمركم.»

شما را به تقوای الهی توصيه می كنم و دنيا را نخواهيد اگرچه دنيا شما را طلب كند و به هر آن چه از دست شما برود تاءسف نخوريد و سخن بر حق بگوييد و عمل برای پاداش آخرت كنيد و دشمن ظالم و يار و ياور مظلوم باشيد. شما و همه فرزندان و دودمانم و هر كسی را كه نامه من به او برسد توصيه می كنم به تقوای الهی و نظم در امور خويش.

1514. روح و بدن متقين (1507)

«صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقه بالمحل الاعلی.»

(متقين) با بدن هايی در اين جهان زندگی می كنند اما روح آن ها به جايگاهی بس اعلی وابسته است. (1508)

## بخش هشتم: شك و يقين

1515. مظلوم شدن عيب نيست مادامی كه...

«ما علی المسلم من غضاضة من اءن يكون مظلما ما لم يكن شاكا فی دينه، و لامرتابا بيقينه!»

برای يك مسلمان، مظلوم واقع شدن عيب و نقص نيست، مادامی كه در دين خود شك نياورد و به يقين خود ترديد نكند. (1509)

1516. بازدارنده شبهات

«من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات، حجزته التقوی عن تقحم الشبهات.»

هر كس از كيفرهايی كه بر سر پيشينيانش آمده است عبرت گيرد، تقوا و پرهيزگاری او را از فروافتادن در ورطه شبهات باز دارد. (1510)

1517. شك در حق بعد قتل

«طلحة و الزبير: اليوم أنطق لكم العجماء ذات البيان. عزب رأی امری تخلف عنی! ما شككت فی الحق مذ أريته.»

بعد از كشته شدن طلحه و زبير فرمود: امروز آشكار و رسا با شما سخن می گويم: دور باد انديشه كسی كه از من سرپيچيد! از زمانی كه حق به من نمايانده شده در آن شك نكرده ام. (1511)

1518. حال اوليای خدا هنگام شك

«انما سميت الشبهة شبهة لانها تشبه الحق، فأما أولياء الله فصياؤ هم فيها اليقين، و دليلهم سمت الهدی، و أما أعدأ الله فدعاؤ هم فيها الضلال، و دليلهم العمی.»

شبهه به اين دليل شبهه ناميده شده كه شبيه حق است، اما اوليای خدا در هنگام شبهه روشنايی راهشان يقين است و راهنمايشان راه راست، ولی دشمنان خدا به گاه شبهه دعوتشان گمراهی است و راهنمايشان كوری. (1512)

1519. خطر بدعت های شبهه ناك

«ان المبتدعات المشتبهات هن المهلكات الا ما حفظ الله منها.»

همانا بدعت های شبهه ناك نابودكننده اند، مگر اين كه خداوند (انسان را) از آن ها حفظ كند. (1513)

1520. نتيجه شك

«والله لقد اعترض الشك و دخل اليقين، حتی كأن الذی ضمن لكم قد فرض عليكم، و كأن الذی قد فرض عليكم قد وضع عنكم.»

به خدا سوگند، كه شك عارض گشته و يقين تباه شده است، به طوری كه آن چه برای شما تضمين گشته (يعنی روزی) گويا (تلاش در راه كسب آن) بر شما واجب است و آن چه بر شما واجب گشته، گويی از دوش شما برداشته شده است.

1521. آثار مخرب شبهه (1514)

«احذر الشبهة و اشتمالها علی لبستها؛ فان الفتنة طالما أغدفت جلابيها، و أغشت الابصار ظلمتها.»

در نامه خود به معاويه می فرمايد: از شبهه و اشتباه افكنی های آن بپرهيز؛ زيرا ديرزمانی است كه فتنه پرده های سياه خود را گسترده و تاريكی آن ديدگان را فرو پوشانده است. (1515)

1522. اقدام به گاه يقين

«لا تجعلوا علمكم جهلا، و يقينكم شكا. اذا عملتم فاعملوا، و اذا تيقنتم فأقدموا.»

دانش خود را به نادانی و يقين خود را به دودلی تبديل نكنيد، هرگاه دانستيد، به كار بنديد و هرگاه به كاری يقين پيدا كرديد، اقدام كنيد. (1516)

1523. عاملين به شبهات

(أهل الضلال) «يعملون فی الشبهات، و يسيرون فی الشهوات.»

(گمراهان) به شبهه ها عمل می كنند و در گرداب شهوت ها غوطه ورند. (1517)

1524. همراه با جماعتی و شبيه به آنان

«ان لم تكن حليما فتحلم؛ فانه قل من تشبه بقوم، الا أوشك إن يكون منهم.»

اگر خويشتن دار نيستی، پس خود را به صورت آن درآور؛ زيرا كم است كه كسی خود را شبيه جمعيتی بكند و از آنان به شمار نيايد. (1518)

1525. شك به خداوند

«عجبت لمن شك فی الله، و هو يری خلق الله.»

در شگفتم از كسی كه درباره خدا شك كند، در حالی كه آفريده های خدا را می بيند. (1519)

1526. تقويت قلب

«أحی قلبك بالموعظة، و أمته بالزهادة، و قوة باليقين.»

قلبت را با موعظه زنده بدار و نفست را با اعراض از مزخرفات دنيا و با يقين تقويت نما. (1520)

1527. يقين و مقصود

«باليقين تدرك الغاية القصوی.»

با يقين به بالاترين درجه مقصود می توان رسيد. (1521)

1528. بخش های شك

«الشك علی أربع شعب: علی التماری و الهول و التردد و الاستسلام: فمن جعل المراء ديدنا لم يصبح ليله؛ و من هاله ما بين يديه نكص علی عقبيه؛ و من تردد فی الريب وطئته سنابك الشياطين، و من استسلم لهلكة الدنيا و الاخرة هلك فيهما.»

شك بر چهار چيز است: جدال و ستيزگی، ترس، ترديد و خودباختگی، كسی كه جدال را شيوه خود ساخت، هرگز از تاريكی جهل به روشنايی يقين نرسد و هر كس از آينده بترسد به قهقرا برگردد و از پيشروی بازماند و كسی كه در ترديد باشد نتواند تصميم بگيرد، زير سم شيطان ها پايمال خواهد شد و كسی كه در برابر وسائل هلاكت دنيا و آخرت خودباخته شود، در هر دو جهان هلاك خواهد شد. (1522)

1529. انتظار خصلت های پسنديده

«اذا كان فی رجل خلة رائقة، فانتظروا أخواتها.»

اگر در وجود كسی خصلتی پسنديده باشد، انتظار خصلت های پسنديده ديگری را نيز در او داشته باشيد. (1523)

1530. شناخت حوادث و پندآموزی از آن

«اليقين منها (من دعائم الايمان) علی اءربع شعب: علی بصره الفطنة، و تاءول الحكمة، و موعظة العبرة؛ و سنة الاولين: فمن تبصر فی القطنة تبينت له الحكمة؛ و من تبينت له الحكمة عرف العبرة؛ و من عرف العبره فكاءنما كان فی الاولين.»

يقين (كه از پايه های ايمان است) بر چهار شعبه است: بر بينايی هوش، درك حقايق، پندآموزی از حوادث عبرت آور و توجه به روش پيشينيان. كسی كه هوش بينا دارد، دقايق امور برايش روشن می شود كه دقايق امور برايش روشن شد، حوادث پندآور را بشناسد و كسی كه حوادث پندآور را شناخت، گويا تجربه آموخته است. (1524)

1531. حق يقين

«هجم بهم العلم علی حقيقة البصيرة، و باشروا روح اليقين، و استلانوا ما استعوره المترفون، و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون، و صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقة بالمحل الاعلی. أولئك خلفأ الله فی أرضه، و الدعاة الی دينه. آه آه شوقا الی رؤ يتهم!»

علم با حقيقت بينايی به آنان روی آورد و آنان با روح يقين با آن ارتباط برقرار نمودند و آن چه كه خودكامگان مشكل ديده اند برای آنان آسان بوده و با آن چه نادانان از آن وحشت كرده اند انس و الفت گرفتند و با اين دنيا با بدن هايشان ارتباط برقرار كردند، در حالی كه ارواح آنان از محل اعلا آويزان است. آنان هستند جانشينان خداوندی در روی زمين و دعوت كنندگان به دينش. آه آه چه اشتياقی به ديدار آنان دارم! (1525)

1532. راسخ در دين

«انی لعلی يقين من ربی، و غير شبهة من دينی.»

من به پروردگارم يقين دارم و در دين و آيين خود گرفتار شبهه نيستم. (1526)

1533. بالاترين پارسايی

«لا ورع كالوقوف عند الشبهة.»

هيچ گونه پارسايی همچون پرهيز از شبهات نيست. (1527)

1534. گمان خوب

«من ظن بك خيرا فصدق ظنه.»

هركه به تو به خوش گمان است گمانش را درست درآور. (1528)

1535. محبوب ترين بندگان خدا

«عبادالله! ان من اءحب عبادالله اليه عبدا أعانه الله علی نفسه، فاستشعر الحزن، و تجلبب الخوف؛ فرهر مصباح الهدی فی قلبه... قد أبصر طريقه، و سلك سبيله، و عرف مناره، و قطع غماره، و استمسك من العری باءوثقها، و من الحبال باءمتنها، فهو من اليقين علی مثل ضوء الشمس.»

ای بندگان خدا! از محبوب ترين بندگان خدا در پيشگاه ربوبی بنده ای است كه خداوند (سبحان) او را در شناخت نفس خود و ساختن آن ياری فرمايد. (اين انسان مورد عنايت خداوندی) لباسی از اندوه بر تن نمود و پوشاكی از بيم خود پوشيد بينايی را به براهين روشن شناخت و از فرورفتن در شهوات برجست و از وسايل نجات به استوارترين آن ها و از طناب های نهدارنده به محكم ترين آن ها چنگ زد. درجه يقين او همانند نور خورشيد پرفروغ گشت. (1529)

## بخش نهم: حلال و حرام خداوندی

1536. اهميت حلال و حرام

«أما بعد يا ابن حنيف! فقد بلغنی اءن رجلا من فتيه أهل البصرة دعاك الی ماءدبة فأسرعت اليها تستطاب لك الالوان، و تنقل اليك الجفان. و ما ظننك إنك تجيب الی طعام قوم، عائلهم مجفو. و غنيهم مدعو. فانظر الی ما تقضمه من هذا المقضم، فما اشتبه عليك علمه فالفظه، و ما أيقنت بطيب وجوهه فنل منه.»

در نامه ای به عثمان بن حنيف، كارگزار خود را در بصره، می فرمايد: ای پسر حنيف! به من خبر رسيده كه مردی از جوانان بصره تو را به وليمه ای دعوت كرده و تو به آن شتافته ای... پس، بنگر كه بر سر اين سفره بر چه غذايی دندان می نهی، آن چه را كه حلال و حرامش بر تو آشكار نيست، از دهان بيرون افكن و آن چه را به پاكی راه های فراهم آوردنش يقين داری بخور. (1530)

1537. خوشا به آن كه

«... طوبی لمن ذل نفسه، و طاب كسبه، و صلحت سربرته، و حسنت خليقته، و اءنفق الفضل من ماله، و أمسك الفضل من لسانه.»

خوشا به حال كسی كه در پيش خود فروتن باشد و كسب و كارش را پاك و درونش را صالح و خرج و اخلاقش را شايسته نمود، از مازاد بر مصرف زندگی انفاق كند و زبانش را از باده گويی حفظ كرد. (1531)

1538. اخلاق و فداكاری يا كميل!

«مر أهلك إن يروحوا فی كسب المكارم، و يدلجوا فی حاجة من هو نائم.»

ای كميل! به خانواده خود فرمان ده كه دو روز به دنبال كسب مكارم اخلاق روند و در شب نياز كسی را كه خفته است برآورند. (1532)

1539. اميدهای بر باد رفته

«معاشر الناس (المسلمين)! اتقوا الله. فكم من مؤ مل ما لا يبلغه، و بان ما لا يسكنه، و جامع ما سوف يتركه.»

ای مردم (مسلمان)! از خدا بترسيد؛ زيرا بسا كسی كه اميد و آرزويی دارد و به آن نمی رسد و بنايی می سازد و در آن سكونت نمی كند و مالی گرد می آورد و به زودی آن را رها می كند (و می رود). (1533)

1540. ضامن ويرانی خانه

«الحجر الغصيب فی الدار رهن علی خرابها.»

وجود سنگ غصبی در خانه، ضامن ويرانی آن خانه است. (1534)

1541. دوری از محرمات

«من أشفق من النار اجتنب المحرمات.»

كسی كه از آتش جهنم بيمناك باشد از محرمات دوری جويد. (1535)

1542. تعريف زهد

«أيها الناس! الزهادة قصر الامل، و الشكر عند النعم، و التورع عند المحارم.»

ای مردم! زهد، كوتاهی آرزو، شكر و سپاس در برابر نعمت ها و پارسايی در برابر محرمات الهی است. (1536)

## بخش دهم: حيثيت و آبرو

1543. تشبيه آبرو

«ماء وجهك جامد يقطره السوال، فانظر عند من تقطره.»

آبروی تو يخ بسته است كه سؤ ال و خواهش آنرا قطره قطره می چكاند. پس، بنگر كه آن را نزد چه كسی فرو می چكانی!؟ (1537)

1544. نيازخواهی از نااهل

«فوت الحاجة، أهون من طلبها الی غير أهلها.»

با نيازمندی به سربردن آسان تر است تا دست نياز به سوی نااهل درازكردن. (1538)

1545. پرهيز از جدال

«من ضن بعرضه فليدع المراء.»

كسی كه به آبروی خود علاقه مند است بايد مجادله را رها كند. (1539)

1546. خودداری از لطمه زدن

«به حيثيت من استطاع منكم إن يلقی الله تعالی و هو نقی الراحة من دماء المسلمين و أموالهم، سليم اللسان من أعراضهم، فليفعل.»

هر كس از شما، بتواند خدای تعالی را با دستی نيالوده به خون و اموال مسلمانان و زبانی سالم از لطمه زدن به آبروی آنان ديدار كند، چنين كند. (1540)

1547. حافظ آبروی انسان

«الجود حارش الاعراض.»

سخاوت حافظ و نگهدارنده آبروها است. (1541)

1548. قدر حيثيت انسان

«قدر الرجل علی قدر همته.»

حيثيت انسان به قدر همت او است. (1542)

1549. حفظ آبرو

«من كتابه الی الحارث الهمدانی: و لا تجعل عرضك غرضا لنبال القول.»

در نامه خود به حارث همدانی می فرمايد: آبروی خود را آماج تيرهای سخن (مردم) قرار مده! (1543)

## بحش يازدهم: عزت

1550. دنيا از نگاه مومن

«انما ينظر المؤ من الی الدنيا بعين الاعتبار، و يقتات منها ببطن الاضطرار، و يسمع فيها بأذن المقت و الابغاض.»

همانا مؤ من دنيا را به ديده عبرت می نگرد، شكم را به مقدار رفع نياز سير می كند و آهنگ دلربای آن را با گوش خشم و كينه می شنود. (1544)

1551. فضيلت برتر

«اذا حييت بتحية فحی بأحسن منها، و اذا أسديت اليك يد فكافئها بما يربی عليها، والفضل مع ذلك للبادی.»

چون تو را ستودند، بهتر از آنان ستايش كن و چون به تو احسان كردند، بيشتر از آن ببخش. به هر حال پاداش بيشتر از آن آغازكننده است. (1545)

1552. رشد عزت در آدمی

«حرس الله عبادة المؤ منين بالصلوات و الزكوات، و مجاهدة الصيام فی الايام المفروضات، تسكينا لاطرافهم، و تخشيعا لابصارهم، و تذليلا لنفوسهم، و تخفيصا لقلوبهم، و اذهابا للخيلاء عنهم... انظروا الی ما فی هذه الافعال من قمح نواجم الفخر، و قدع طوالع الكبر!»

خداوند متعال بندگان باايمان خود را از فريب كاری های شيطان به وسيله نماز و زكات دادن ها و مشقت به وسيله روزه گرفتن در روزهای مقرر (رمضان مبارك) و برای ايجاد آرامش در اعضای آنان و برای خاشع نمودن چشمان و رام كردن نفس ها و تواضع دل ها و از بين بردن تكبر در وجود آنان مصون می دارد.

بنگريد در اين كارها (كه به عنوان دستورات خداوندی انجام می دهيد) كه چگونه شاخ ‌ها و ديگر جوانه های فخر را كه در درون آدمی سرمی كشند ريشه می كند و از سر برآوردن نمودهای خودپسندی جلوگيری می نمايد. (1546)

1553. عزت راستين

«لا عز كالحلم.»

عزتی چون بردباری نيست. (1547)

1554. بالاترين عزت ها

«لا عز أعز من التقوی.»

هيچ عزتی بالاتر از تقوی نيست. (1548)

1555. حد گفتن و نگفتن

«لا تقل ما لا تعلم، بل لا تقل كل ما تعلم؛ فان الله فرض علی جوارحك كلها فرائض يحتج بها عليك يوم القيامة.»

آن چه را كه نمی دانی مگو، بلكه هر آن چه را هم كه می دانی مگو، زيرا خداوند سبحان برای اعضای تو تكاليفی را مقرر فرموده و در روز قيامت به وسيله آن ها بر تو احتجاج می كند. (1549)

1556. عزت در اسلام

«العرب اليوم، و ان كانوا قليلا، فهم كثيرون بالاسلام، عزيزون بالاجتماع!»

امروز عرب ها، گر چه اندك شمارند به سبب اسلام فراوان اند و به خاطر همبستگی عزيز و نيرومندند. (1550)

1557. بی نيازی از پوزش

«الاستغناء عن العذر، أعز من الصدق به.»

بی نياز از پوزش، عزيزتر از پذيرش آن است. (1551)

1558. بالاترين نژاد

«أكرم الحسب، حسن الخلق.»

بالاترين حسب و نژاد، اخلاق پسنديده است. (1552)

## بخش دوازدهم: عفت

1559. ارزش عفت

«الحرفة مع العفة، خير من الغنی مع الفجور.»

تنگدستی همراه با عفت، بهتر از توانگری تواءم با زشتكاری است. (1553)

1560. حد پاكدامنی

«قدر الرجل علی قدر همته... و عفته علی قدر غيرته.»

ارزش و اندازه مرد به اندازه همت او است و پاكدامنی او به اندازه غيرت اش. (1554)

1561. زينت فقر

«العفاف زينة الفقر.»

عفاف زينت فقر است. (1555)

1562. مايه پاكدامنی

«من العصمة تعذر المعاصی.»

ناتوانی بر گناه مايه پاكدامنی است. (1556)

1563. فرشته ای از فرشتگان حق

«ما المجاهد الشهيد فی سبيل الله بأعظم أجرا ممن قدر فعف: لكاد العفيف إن يكون ملكا من الملائكة.»

پاداش مجاهد شهيد در راه خدا بيشتر نيست از پاداش كسی كه با تمام توش و توانش پاكدامن باشد؛ گويی كه شخص پاكدامن فرشته ای از فرشتگان خدا است. (1557)

1564. تشويق به عفت

«الا و ان لكل مأموم اماما، يقتدی به و يستضی ء بنور علمه؛ إلا و ان امامكم قد اكتفی من دنياه بطمريه، و من طعمه بقرصيه، إلا و انكم لا تقدرون علی ذلك، و لكن اءعيونی بورع و اجتهاد، و عفة و سداد.»

هان! هر پيروی را پيشوايی است كه به او اقتدا می كند و از نور دانش اش پرتو می گيرد. بدانيد كه پيشوای شما از دنيای خود به دو جامه كهنه و فرسوده و از خوراكش به دو گرده نان بسنده كرده است. البته شما از عهده چنين كاری بر نمی آييد، اما با پارسايی و سختكوشی در عبادت و عفت و درستكاری مرا ياری كنيد. (1558)

## بخش سيزدهم: زبان و گفتار

1565. زبان خيرخواه بهتر از مال

«ان اللسان الصالح يجعله الله تعالی للمرء فی الناس، خير له من المال يورثه من لا يحمده.»

آگاه باشيد زبان خيرخواهی كه خدای تعالی برای انسان در ميان مردم قرار می دهد، بهتر است از مالی كه او به عنان ارث برای كسی بگذارد كه سپاسش نمی كند. (1559)

1566. آمادگی گفتار

«الا و ان اللسان بضعة من الانسان، فلا يسعده القول اذا امتنع، و لا يمهله النطق اذا اتسع.»

هان! بدانيد كه زبان پاره گوشتی از تن آدمی است، هرگاه آمادگی در انسان نباشد زبان هم يارای سخن گفتن ندارد و در هنگام آمادگی، گفتار مهلتش نمی دهد. (1560)

1567. اهميت زبان مرد

«المرء مخبوء تحت لسانه.»

مرد در زير زبان خود نهان است. (1561)

1568. درندگی زبان

«اللسان سبع، ان خلی عنه عقر.»

زبان، درنده ای است كه اگر رها شود زخم زند. (1562)

1569. مهار زبان

«لا تجعلن ذرب لسانك علی من اءنطقك، و بلاغة قولك علی من سددك.»

تيزی زبانت را بر ضد كسی كه تو را گويا كرده به كار مگير و شيوايی گفتارت را بر ضد كسی كه سخنورت نموده صرف مكن. (1563)

1570. حفظ زبان

«الكلام فی وثاقك ما لم تتكلم به؛ فاذا تكلمت به صرت فی وثاقه، فاحزن لسانك كما تخزن ذهبك و ورقك. فرب كلمة سلبت نعمة و جلبت نقمه.»

تا نگفته ای سخن را در بند خود داری و چون گفتی خود را در بند سخن انداختی، بنابراين زبانت در خزينه حفظ كن، چون زر و سيمت. چه بسا يك كلمه نعمتی را بربايد و نقمت و بلايی را بياورد. (1564)

1571. گفتار و كردار

«من علم إن كلامه من عمله، قل كلامه الا فيما يعينه.»

هر كه بداند كه گفتارش از كردار او است (و بازخواست خواهد شد) كم گويد مگر در آن چه به كارش آيد. (1565)

1572. نهی از زخم زبان

«لا تجعلن درب لسانك علی من أنقطك، و بلاغة قولك علی من سددك.»

بر آن كس كه تو سخن آموخت زخم زبان مزن، به آن كس كه تو را بلاغت آموخت رسايی گفتار خويش منما. (1566)

1573. وقت در كلام

«لا تظنن بكلمة خرجت من أحد سوءا، و أنت تجدلها فی الخير محتملا.»

هر سخنی كه از دهان كسی خارج می شود تا احتمال درستی و نيكی در آن است آن را حمل بر فساد مكن. (1567)

1574. خاموشی از گفتار

«لا خير فی الصمت عن الحكم؛ كما إنه لا خير فی القول بالجهل.»

در خاموشی گزيدن از گفتار حكمت آميز خير و خوبی نيست، همانگونه كه در گفتار نابخردانه. (1568)

1575. ثواب گفتار

«انما الاجر فی القول باللسان، و العمل بالايدی و الاقدام.»

همانا اجر و ثواب در گفتار با زبان و كردار با دست ها و پاهاست. (1569)

1576. مؤ ثرتر از يورش

«رب قول أنفذ من صول.»

بسا گفتاری كه مؤ ثرتر از يورش است. (1570)

1577. پرهيز از سخن ناپسند

«من أسرع الی الناس بما يكرهون، قالوا فيه بما لا يعلمون.»

آن كس كه در گفتن سخنان ناپسند به مردم كه باعث رنجش آن ها است پروا نكند، در مورد او چيزهايی گويند كه نمی دانند. (1571)

1578. حذر از نقل سخن بی محتوا

«(يا بنی!) اياك إن تذكر من الكلام ما يكون مضحكا، و ان حكيت ذلك عن غيرك.»

(فرزندم!) از گفتن سخن (بی محتوايی كه) خنده می آورد برحذر باش، گرچه آن را از ديگری نقل كنی. (1572)

1579. جايگاه زبان خردمند و نادان

«لسان العاقل ورأ قلبه، و قلب الاحمق ورأ لسانه.»

قلب احمق در دهان او، زبان عاقل در قلب او قرار دارد. (1573)

1580. اهانت به شخصيت

«هانت عليه نفسه، من أمر عليها لسانه.»

كسی كه زبانش را امير خود كند، به شخصيت خود اهانت كرده است. (1574)

1581. رابطه عقل و گفتار

«من أكثر أهجر، و من تكفر أبصر.»

هركه پر گويد هذيان گويد و هر كه انديشه كند بينا گردد. (1575)

1582. تفاوت راستگو و دروغگو

«الصادق علی شفا منجاة و كرامة، و الكاذب علی شرف مهواة و مهانة.»

راستگو در آستانه نجات و بزرگواری است و درغگو در لبه پرتگاه و خواری. (1576)

1583. ثمرات خاموشی

«بكثرة الصمت تكون الهيبة.»

با خاموشی بسيار، هيبت و شكوه در آدمی پديد می آيد. (1577)

## بحش چهاردهم: گذشت

1584. گذشت

من كتابه عليه‌السلام للاشتر لما ولاه مصر: «و لا تكونن عليهم سبعا ضاريا تغتنم أكلهم فانهم صنفان: اما أخ فی الدين، اءو نظير لك فی الخلق، يفرط منهم الزلل، و تعرض لهم العلل، و يؤ تی علی أيديهم فی العمد و الخطا، فأعطهم من عفوك و صفحك مثل الذی تحب و ترضی إن يعطيك الله من عفوه و صفحه... و لا تندمن علی عفو، و لا تبجحن بعقوبة.»

در فرمان حكومت مصر به مالك اشتر می فرمايد: نسبت به آنان حيوان درنده ای مباش كه خوردنشان را غنيمت شماری؛ زيرا مردم دو گروه اند: يا برادر دينی تواند، يا همنوع تو، كه از ايشان لغزش سر می زند و در معرض درد و گرفتاری قرار دارند و دانسته و ندانسته مخالفت می كنند.

بنابراين، همان گونه كه خود دوست داری خداوند تو را ببخشايد و از خطاهايت درگذرد، تو نيز آنان را ببخش و از خطاهايشان درگذر... از بخشش و گذشت هرگز پشيمان مباش و از كيفردادن خوشحالی مكن. (1578)

1585. جايگاه گذشت

«متی أشقی اذا غضبت؟ حين أعجز عن الانتقام فيقال لی: لو صبرت؟ ام حين أقدر عليه فيقال لی: لو عفوت.»

آن گاه كه در خشم می آيم، كه آتش خشم خود را فرو نشانم؟ آيا آن گاه كه قدرت برگرفتن انتقام ندارم و به من گفته می شود: بهتر است صبر كنی، يا بدان هنگام كه توانايی انتقام دارم و به من گفته می شود: بهتر است گذشت كنی؟

1586. زكات پيروزی (1579)

«العفو زكاة الظفر.»

گذشت زكات پيروز است. (1580)

1587. گذشت

«من كلامه قبل شهادته: ان فأنا ولی دمی، و ان فالفناء ميعادی. و ان أعف فالعفو لی قربة، و هو لكم حسنة، فاعفو: (أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ).»

پيش از شهادتش فرمود: اگر زنده ماندم كه صاحب اختيار خون خودم هستم و اگر رفتم مرگ وعده گاه من است؛ اگر من زنده بمانم و قاتلم را ببخشم اين گذشت برای من مايه تقرب است و اگر من رفتم و شما او را ببخشيد، اين بخشش برای شما ثواب و نيكی است! پس گذشت كنيد. آيا دوست نداريد كه خدا شما را ببخشايد؟ (1581)

1588. دست خدا با جوانمردان است!

«أقيلوا ذوی المروءات عثراتهم، فما يعثر منهم عاثر الا و يدالله بيده يرفعه.»

از لغزش های مردمان بامروت و جوانمرد صرف نظر بكنيد كه هيچ يك از آن ها دچار لغزشی نمی گردد جز اين كه دست خدا همراه دست او دست كه او را بلند می كند و لغزش وی را از ميان می برد. (1582)

1589. شايسته ترين مردم به گذشت

«اولی الناس بالعفو أقدرهم علی العقوبة.»

شايسته ترين مردم به گذشت، تواناترين آن ها بر عقوبت است. (1583)

1590. شكرانه

«ظفر اذا قدرت علی عدوك فاجعل العفو عنه شكرا للقدرة عليه.»

هرگاه بر دشمنت قدرت يافتی، گذشت از وی را شكرانه قدرت يافتنت بر او قرار بده. (1584)

## بخش پانزدهم: غيرت

1591. دوری از غيرتمندی

«بی جا اياك و التغاير فی غير موضع غيرة، فان ذلك يدعو الصحيحة الی السقم، و البريئة الی الريب.»

بر تو باد به دوری از غيرتمندی كردن در جايی كه محل اضهار غيرت نيست؛ زيرا اين كار زنان درستكار را به انحراف و بی گناهان را به شك و اتهام می خواند. (1585)

1592. هدف تعصب

«فتعصبوا لخلال الحمد من الحفظ للجوار، و الوفاء بالذمام، و الطاعة للبر و المعصية للكبر....»

تعصب های شما برای تحقق صفات ارزشمند، حفظ حقوق همسايگان، وفای به پيمان ها، اطاعت از نيكی ها، سرپيچی از تكبر و... باشد. (1586)

1593. تفاوت غيرتمندی زن و مرد

«غيرة المرأة كفر، و غيرة الرجل ايمان.»

غيرت زن كفرآور و غيرت مرد نشانه ايمان اوست. (1587)

1594. اندازه غيرت مرد

«قدر الرجل علی قدر همته، و صدقة علی مروءته، و شجاعته علی قدر اءنفته، و عفته علی قدر غيرته.»

ارزش هر مردی به اندازه همت اوست و راستگويی اش به اندازه مروت و مردانگی او و شجاعت و دلاوری اش به اندازه غيرت منشی و عفت و پاكدامنی اش به اندازه غيرتمندی او است. (1588)

1595. خصلت های خوب زنان

«خيار خصال النساء شرار خصال الرجال: الزهو، و الجبن، و البخل؛ فاذا كانت المراءة مزهوة لم تمكن من نفسها، و اذا كانت بخيلة حفظت مالها و مال بعلها، و اذا كانت جبانة فرقت من كل شی ء يعرض لها.»

خصلت های خوب زنان، خصلت های بد مردان است، مانند: تكبر، ترس و بخل؛ زيرا هرگاه زنی متكبر باشد بيگانه را به خود راه نمی دهد و اگر بخيل باشد مال خود و همسرش را حفظ می كند و اگر ترسو باشد از هر چيز كه به آبرويش صدمه بزند فاصله می گيرد. (1589)

1596. تشبيه زن

«ألمرأة عقرب حلوة اللبسة.»

زن كژدمی است كه گزيدنی شيرين دارد. (1590)

1597. پرهيز از زنان بد

«اتقوا شرار النساء.»

از زنان بد بپرهيزيد. (1591)

1598. مخفی گاه مردان

«تكلموا تعرفوا، فان المرء مخبوء تحت لسانه.»

سخن بگوييد تا شناخته بشويد؛ زيرا مرد زير زبان خود مخفی است. (1592)

1599. چگونگی رفتار با زن

«و لا تملك المرأة من أمرها ما جاوز نفسها، فان المرأة ريحانة و ليست بقهرمانة. و لا تعد بكرامتها نفسها، و لا تطمعها فی إن تشفع لغيرها.»

زن را بيش از آن چه نفس (ذات) خود او مقتضی است تمليك مكن؛ زيرا زن ريحان است نه قهرمان و در بزرگداشت او به بيش از حد نفس او تجاوز مكن و او را به طمع ميانداز كه برای ديگری شفاعت و ميانجی گری نمايد. (1593)

1600. آزمون شخصيت

«فی تقلب الاحوال، علم جواهر الرجال.»

گوهر مردان در كشاكش دهر شناخته شود. در ميان انقلاب ها و حوادث شخصيت افراد معلوم گردد. (1594)

1601. نابودی بشر

«هلك امرؤ لم يعرف قدره.»

انسانی كه قدر و اندازه خود را نشناسد نابود شود. (1595)

## بخش شانزدهم: اعتدال و ميانه روی

1602. ثمره اعتدال در امور

«ما عال من اقتصد»

ناتوان نگردد، آن كس كه ميانه روی كند. (1596)

1603. ميانه روی در بخشندگی كن

«سمحا و لا تكن مبذرا، و كن مقدرا و لا تكن مقترا.»

بخشنده باش، اما زياده روی مكن، در زندگی حسابگر باش، اما سختگير مباش. (1597)

## بخش هفدهم: اراده و پايداری

1604. ترس را كنار نه!

«اذا هبت أمرا فقع فيه؛ فان شدة توقيه، أعظم مما تخاف منه.»

هرگاه از كاری ترسيدی، خود را به كام آن بيانداز، زيرا ترس شديد از آن كار دشوارتر و زيانبارتر از اقدام به آن كار است.

1605. عزم و اراده (1598)

«لا تجتمع عزيمة و وليمة. ما أنقض النوم لعزائم اليوم، و أمحی الظلم لتذاكير الهمم!»

عزم و اراده برای رسيدن به كمالات و مقالات عاليه با سورچرانی و راحت طلبی سازگار نيست. چه بسيار خواب های شبانگاهی كه تصميمات روز را بر هم زده و چه بسيار تاريكی هايی كه ياد همت های بلند را از خاطره ها زدوده است.

1606. درجه مشمول رحمت خداوند (1599)

«رحم الله امرأ سمع حكما فوعی، ودعی الی رشاد فدنا، و أخذ بحجزة هاد فنجا.»

خدا رحمت كند مردی (بنده ای) را كه سخن حكيمانه ای شنيد و آن را پذيرفت و به راه خوانده شد و بدان نزديك گشت و دامان راهنما را گرفت و نجات يافت. (1600)

1607. انديشه های مصمم

«يا لها أمثالا صائبة، و مواعظ شافية، لو صادقت قلوبا زاكية، و أسماعا واعية، و آراء عازمة، و ألبابا حازمة!»

چه مثل های درست و اندرزهای شفا بخشی! البته اگر با دل های پاك و گوش های شنوا و انديشه های مصمم و خردهای استوار و دورانديش برخورد كنند. (1601)

1608. ايستادگی

«العمل العمل، ثم النهاية النهاية و الاستقامة... إلا و ان القدر السابق قد وقع، و القضاء قد تورد. و انی متكلم بعدة الله و حجته، قال الله تعالی: (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...)، و قد قلتم: ربنا الله فاستقيموا علی كتابه، و علی منهاج أمره، و علی الطريقة الصالحة من عبادته، ثم لا تمرقوا منها، و لا تبتدعوا فيها، و لا تخالفوا عنها.»

اهتمام بوزيد به كارها، برخيزيد برای كار، سپس كار را ناتمام نگذاريد و به پايان برسانيد و در تصميمی كه گرفتيد استقامت بورزيد استقامت!

آگاه باشيد! قدر پيشين واقع شده و قضای گذشته در جريان تحقق است و تحقيقا من از وعده خداوندی و حجت او سخن می گويم. خداوند متعال فرموده است: كسانی كه گفتند: پروردگار ما الله است و سپس در تحقق بخشيدن به اين اعتقاد (توحيد ناب) استقامت ورزيدند، فرشتگان بر آنان وارد می شود (و به آنان می گويند) كه مترسيد و اندوهگين مباشيد و بشارت باد شما را به بهشتی كه وعده آن به شما داده شد.

شما كه گفتيد بزرگ ترين اعتقاد الهی را پذيرفته ايد، حال بر عمل به كتابش و به راه روشن و طريق شايسته عبادت او استقامت بورزيد، سپس از اين طريق منحرف نشويد و به بدعت در آن مگزاريد و با آن مخالفت نكنيد. (1602)

1609. اراده و پايداری

«الحمدالله الذی شرع الاسلام فسهل شرائعه لمن ورده، و أعز أركانه علی من غالبه، فجعله أمنا لمن علقه... و آية لمن توسم، و تبصرة لمن عزم.»

ستايش خدايی را كه شريعت اسلام را پديد آورد و دسترسی به آبشخورهای آن را برای واردشوندگان آسان گردانيد و پايه های آن را در برابر چيره جويان بر آن استوار ساخت و آن را برای كسی كه بدان بپيوندد، جايگاهی امن قرار داد... و برای جويای نشان راه حق و رستگاری نشانه و برای افراد مصمم مايه بينش. (1603)

## بخش هجدهم: خوف و رجاء

1610. اعتماد به الطاف كارساز

«لا تيأسن لشر هذه الامة من روح الله؛ لقوله تعالی: (إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ).»

مأيوس نشويد از رحمت خداوندی بر تبهكاران اين امت؛ زيرا خدا فرموده است قطعی است كه از رحمت خداوندی نااميد نمی شوند مگر مردم كافر.

1611. از هيچ چيز نا اميد نباشيد!

«ان المدبر عسی إن تزل به احدی قائمتيه، و تثبت الاخری، فترجعا حتی تثبتا جميعا.»

همانا نا اميد از كسی كه پشت گردانيده است نيز نباشيد؛ زيرا چه بسا كه يكی از دو پای شخصی كه پشت گردانيده است بلغزد و پای ديگرش ثابت بماند. (1604)

1612. هم نوميد باش هم اميدوار!

«لا تأمنن علی خير هذه الامة عذاب الله؛ لقوله تعالی: (أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ) و لا تيأسن لشر هذه الامة من روح الله؛ لقوله تعالی: (إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ).»

بر بهترين فرد اين امت از عذاب خدا ايمن مباش؛ زيرا خدای بزرگ می فرمايد: از مكر خدا زيانكاران ايمن نشوند.و برای بدترين فرد اين امت از رحمت و مهربانی حق نوميد مباش؛ زيرا خداوند متعال می فرمايد: تنها گروه كافران اند كه رحمت حق نااميد می شوند. (1605)

1613. نوميدی از رحمت خدا

«الحمدالله غير مقنوط من رحمته، و لا مخلو من نعمته، و لا مأيوس من مغفرته.»

ستايش مخصوص خدايی است كه نه از رحمتش كسی مأيوس می شود و نه از رحمتش كسی محروم و نه از بخشش او كسی مأيوس. (1606)

1614. پرهيز از بدگمانی

«ان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی بجمعها سوء الظن بالله.»

همانا بخل و ترس و حرص، طبيعت های پراكنده ای هستند كه بدگمانی به خدا آن ها را گرد در می آورد. (1607)

1615. اميدوار به لقای پروردگار

«انی الی لقاء الله لمشتاق، و حسن ثوابه لمنتظر راج.»

همانا من به ملاقات خدا و پاداش نيكو او، منتظر و به آن اميدوارم. (1608)

1616. نوميدی از رحمت خدا

«اللهم! قد انصاحت جبالنا... ندعوك حين قنط الانام، و منع الغمام، فانك تنزل الغيث من بعد ما قنطوا، و تنشر رحمتك و أنت الولی الحميد.»

خداوندا! نباتات كوه های ما از خشكسالی افسردند، (آفريدگارا)! تو را می خوانيم در موقعی كه نوميدی مردم را در خود فرو برده و ابرها از باريدن ممنوع گشته؛ زيرا تويی كه باران را پس از آن كه مردم در نوميدی فرو رفته نازل نموده و رحمتت را بر آنان می گسترانی و تويی ولی نعمت ها و ستوده در همه صفات و احوال. (1609)

1617. نوميدی از رحمت خدا

«اعلم إن الذی بيده خزائن السموات و الارض قد أذن لك فی الدعاء، و تكفل لك بالاجابة... فلا يقنطنك ابطاء اجابته، فان العطية علی قدر النية.»

توجه داشته باش كه آن كس كه گنيجينه های آسمان ها و زمين را در دست دارد به تو سفارش كرد حاجت های خود را از او بخواهی و خودش هم متعهد شده كه حاجت را برآورد. پس اگر خدا حاجتت را به تأخير انداخت مأيوس نباش؛ زيرا اعطای خدا به مقدار نيت است. (1610)

1618. خوش گمانی نسبت به خدا

«ان استطعتم إن يشتد خوفكم من الله، و إن يحسن ظنكم به، فاجمعوا بينهما، فان العبد انما يكون حسن ظنه بربه علی قدر خوفه من ربه، و ان اءحسن الناس ظنا بالله أشدهم خوفا لله.»

اگر نتوانستيد كه ترس خودتان را از خدا افزايش دهيد و حسن ظن خود را نسبت به خدا حفظ كنيد، بايد ترس از خدا و حسن ظن نسبت به او را با هم نگهداری كنيد؛ زيرا حسن ظن بندگان خدا بايد به اندازه ترس آنان نسبت به خدا باشد، بهترين گمان نسبت به خدا، شديدترين ترس از خدا را همراه دارد. (1611)

1619. فقيه واجد الشرايط

«الفقيه كل فقيه من لم يقنط الناس من رحمة الله، و لم يؤ يسهم من روح الله، و لم يؤ منهم من مكر الله.»

فقيه واجد شرايط كسی است كه مردم را از رحمت حق نوميد نگرداند و از لطف و مهر خدا و از آسايشی كه برای آن ها قرار داده است مأيوسشان نسازد و نيز آن ها را از عذاب ناگهانی خدا ايمن نكند. (1612)

1620. بزرگ ترين توانگری

«الغنی الاكبر، اليأس عما فی أيدی الناس.»

بزرگ ترين توانگری، نا اميدی از آن چه در دست مردم است می باشد. (1613)

1621. تلخی نا اميدی

«حفظ ما فی يديك، أحب الی من طلب ما فی يدی غيرك. و مرارة اليأس، خير من الطلب الی الناس.»

نگه داری آن چه در دست داری بهتر از طلب كردن چيزی است كه در دست ديگری است و تلخی نااميدی، بهتر از مسألت از مردم است. (1614)

1622. اميدواری امام علی عليه‌السلام

«اللهم! و لكل مثن علی من أثنی عليه مثوبة من جزاء، أو عارفة من عطاء؛ و قد رجوتك دليلا علی ذخائر الرحمة و كنوز المغفرة.»

خدايا! برای هر ستايشگری بر ستايش كننده اش ثوابی از جزا يا عطايی نيكو است، من به تو اميدوارم تا مرا به سوی ذخاير رحمت و گنجينه های آمرزشت آشنا كنی. (1615)

1623. نوميد مشويد تا آمرزش هست!

«عجبت لمن يقنط و معه الاستغفار!»

درشگفتم از كسی كه نوميد گشته و توان آمرزش خواهی با او است! (1616)

1624. عيب و كاستی

«الجبن منقصة.»

بزدلی عيب و كاستی است. (1617)

## بخش نوزدهم: فضيلت مشورت

1625. مشورت در امور

«لا مظاهرة أوثق من المشاورة.»

هيچ پشتيبانی مطمئن تر از مشورت نيست. (1618)

1626. پند پير از رأی جوان به رأی الشيخ

«أحب الی من جلد الغلام، و روی من مشهد الغلام.»

رأی پيران را از دلاوری جوانان (و به روايتی از اجتماع جوانان) بيشتر دوست دارم. (1619)

1627. رابطه رأی و بخت

«صواب الرأی بالدول: يقبل باقبالها، و يذهب بذهابها.»

درستی به رأی بسته به دولت بخت است: اگر دولت رو كند درستی رأی نيز رو می كند و اگر آن پشت كند اين نيز می رود. (1620)

1628. دور باد رأی كج انديش!

«عزب رأی امری تخلف عنی، ما شككت فی الحق مذ أريته.»

دور باد رأی كسی كه با من مخالفت كند، من از زمانی كه حق به من نمايانده شد در آن ترديد نكرده ام. (1621)

1629. شريك عقل بزرگان

«من استبد برأيه هلك، و من شاور الرجال شاركها فی عقولها.»

هر كه استبداد ورزد نابود شود و هر كه با بزرگان مشورت كند، در عقلشان شريك گردد. (1622)

1630. شنيدن آرای گوناگون

«لعبدالله بن العباس و قد أشار عليه فی شی ء لم يوافق رأيه: لك إن تشير علی و أری، فان عصيتك فأطعنی.»

به عبدالله بن عباس كه آن حضرت را به چيزی راهنمايی كرد كه با نظر ايشان سازگاری نداشت، فرمود: تو حق داری نظرت را به من بگويی و من هم نظر خاص خود را دارم. بنابراين اگر بر خلاف تو عمل كردم از من پيروی كن! (1623)

1631. سودمند نبودن رأی

«لا تستعموا الرأی فيما لا يدرك قعره البصر، و لا تتغلغل اليه الفكر.»

در مسائل و موضوعاتی كه بينش به ژرفايشان راه نمی برد و انديشه به آن ها دسترسی ندارد، رأی خود را به كار نگيريد.

1632. بخيل را در مشورت داخل مگردان! (1624)

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: لا تدخلن فی مشورتك بخيلا يعدل بك عن الفضل و يعدك الفقر، و لا جبانا يضعفك عن الامور، و لا حريصا يزين لك الشره بالجور.»

در فرمان حكومت مصر به مالك اشتر می نويسد: در مشورت خود بخيل را داخل مگردان؛ زيرا او تو را از نيكی و بخشش كردن بازمی دارد و از تنگدستی می ترساند؛ و نه ترسو را، چه او تو را در اقدام به كارها سست می كند و نه آزمند را، چون آزمند ستمگری را در نظرت زيبا جلوه می دهد. (1625)

1633. راه صحيح انديشی

«من استقبل وجوه الارأ، عرف مواقع الخطا.»

هر كه آرأ مختلف را بررسی كند، جاهای خطا را بشناسد. (1626)

1634. بزرگ ترين پشتيبان

«لا ظهير كالمشاورة.»

هيچ پشتيبانی، چون مشاوره نيست. (1627)

1635. مشورت و مقصود

«الاستشارة عين الهداية، و قد خاطر من استغنی برأيه.»

مشورت عين به مقصود راه يافتن است و هر كه خودسرانه كار كند دچار خطر شود. (1628)

## بخش بيستم: آداب معاشرت

1636. آداب معاشرت با خانواده

«لا تجعلن أكثر شغلك باءهلك و ولدك؛ فان يكن أهلك و ولدك أولياءالله، فان الله لا يصيع اوليأه، و ان يكونوا أعداءالله، فما همك و شغلك بأعدأ الله؟!»

بيشترين وقت خود را صرف زن و فرزندت مكن؛ زيرا اگر زن و فرزند تو دوستان خدا باشند، خداوند دوستان خود را وانمی گذارد و اگر دشمنان خدا باشند، چرا بايد هم و غمت متوجه دشمنان خدا باشد. (1629)

1637. برتر از خويشاندی

«الكرم أعطف من الرحم.»

كرامت و جوانمردی (در جلب عاطفه ها) از خويشاوندی برتر است. (1630)

1638. بهترين همنشينان

«من كتاب له للاشتر لما ولاه مصر: ثم الصدق بذوی المروأت و الاحساب، و أهل البيوتات الصالحة، و السوابق الحسنة؛ ثم أهل النجدة والشجاعة، و السخاء و السماحة، فانهم جماع من الكرم.»

در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر می نويسد: ديگر آن كه با ارباب مروت و آنان كه از خانواده های شريف و شايسته هستند و پيشينه های نيكو دارند و سپس با كسانی كه دلاور و شجاع و بخشنده و گشاده دست اند، همنشين باش كه آنان همه بزرگواری را در خود جمع كرده اند. (1631)

1639. آداب معاشرت با مردم

«زهدك فی راغب فيك، نقصان حظ. و رغبتك فی زاهد فيك، ذل نفس.»

بی اعتنايی تو به كسی كه به تو راغب است كم سعادتی است و تمايل تو به كسی كه به تو راغب است، خواری نفس است. (1632)

1640. جايگاه نرمی

«من كتاب له الی بعض عماله: اخلط الشدة بضغث من اللين، و ارفق ما كان الرفق أرفق.»

سختی و شدت را با نرمی و ملايمت بياميز، در جايی كه نرمی مناسب تر و به مصلحت نزديك تر است نرمی كن.

1641. اينگونه معاشرت نما (1633)

«خالطوا الناس مخالصة ان متم معها بكوا عليكم، و ان عشتم حنوا اليكم.»

با مردم چنان معاشرت كنيد كه اگر بميريد بر شما بگريند و اگر زنده باشيد (غايب شويد) مشتاق ديدن شما باشند.

1642. كفايت ادب (1634)

«كفاك أدبا لنفسك اجتناب ما تكرهه من غيرك.»

برای ادب خود همين بس كه از آن چه كه بر ديگری نمی پسندی، دوری كنی. (1635)

1643. زيورهای تازه

«الاداب حلل مجددة.»

آداب، زيورهای هميشه تازه اند. (1636)

1644. موجب فضيلت و برتری

«اذا حييت بتحية فحی بأحسن منها، و اذا أسديت اليك يد فكافئها بما يربی عليها، والفضل مع ذلك للبادی.»

هنگامی كه درودی به تو گفته شد با درودی بهتر آن را پاداش بده و هنگامی كه دستی به تو عطايی كند تو بيش از آن عطا مقابله بكن و با اين حال برتری از آن كسی است كه آغاز كرده است. (1637)

1645. ميراث بزرگ

«لا ميراث كالادب.»

هيچ ميراثی همانند ادب نيست. (1638)

1646. پاداش نيكان

«ازجر المسی ء بثواب المحسن.»

بدكاری را پاداش نيكان ده تا او را از بدی باز داری. (1639)

1647. دوری از سخن چين

«من أطاع التوانی ضيع الحقوق، و من أطاع الواشی ضيع الصديق.»

هر آن كس كه از سستی اطاعت كند، حقوق افراد را تباه سازد و كسی كه از گفته سخن چين پيروی كند دوست صميمی خويش را از دست بدهد. (1640)

1648. نهی از بلندكردن صدا

«لاصحابه عند الحرب: أميتوا الاصوات، فانه أطرد للفشل.»

به ياران خود در هنگام جنگ می فرمود: آهسته سخن بگوييد، زيرا ترس و اختلاف را بهتر ريشه كن می سازد. (1641)

## بخش بيست و يكم: خوشبختی و سعادت

1649. توشه آخرت خوشبخت

«اتقوا الله عبادالله! تقية ذی لب شغل التفكر قلبه... و قد عبر معبر العاجلة حميدا، و قدم زاد الاجلة سعيدا.»

از خدا بترسيد ای بندگان خدا! همچون خداترسی خردمندی كه تفكر دل او را به خود مشغول كرده است... از گذرگاه دنيا با سرافرازی گذشته و توشه آخرت را با خوش بختی پيش فرستاده است. (1642)

1650. سعادتمند و بدبخت

«السعيد من وعظ بغيره، و الشقی من انخدع لهواه و غروره.»

سعادتمند كسی است كه از ديگران پند بياموزد و بدبخت كسی است كه هوای نفسش او را بفريبد و مغرور آن شود.

1651. سرنوشت نهايی (1643)

«ان قادما يقدم بالفوز أو الشقوة، لمستحق لافضل العدة.»

همانا آن سرنوشت نهايی كه يا رستگاری را با خود خواهد آورد و يا تباهی و شقاوت را، سزاوار آماده كردن بهترين وسايل برای سعادت است. (1644)

1652. گشايش بعد از سختی

«عند تناهی الشدة تكون الفرجة، و عند تضايق حلق البلاء يكون الرخاء.»

هنگامی كه سختی به نهايت برسد فرج و گشايش خواهد بود و چون حلقه های بلا و رنج تنگ شود آسودگی فرا می رسد. (1645)

1653. موجبات آسايش

«أفلح من نهض بجناح، أواستسلم فأراح.»

كسی رستگار شد كه با پر و بال (يعنی ياران خود، اگر داشته باشد) به پا خاست و به مقصود رسيد (و اگر پر و بالی نداشت) تسليم شد و مردم را راحت كرد. (1646)

1654. سعادت از آن چه كسی است؟

«طوبی لمن... وسعته السنة، و لم ينسب الی البدعة.»

خوشا به حال كسی كه... سنت بر او تنگ نيايد و به بدعت (و بدعت گزاری) نسبت داده شود. (1647)

1655. درخواست همنشينی با انسان های خوشبخت

«نسأل الله منازل الشهداء، و معايشة السعداء، و مرافقة الانبياء.»

از خدا، مقام و منزلت شهيدان و زندگی كردن با نيك بختان و دوستی و همنشينی با پيامبران را درخواست می كنيم.

1656. خوشبختی از ديدگاه امام عليه‌السلام (1648)

«ليس الخير إن يكثر مالك و ولدك، و لكن الخير اءن يكثر علمك و إن يعظم حلمك.»

خوشبختی آن نيست كه مالت فراوان و فرزندات زياد شود، بلكه خوشبختی آن است كه علمت زياد و حلمت فزون گردد. (1649)

1657. خوشبختی ها و بدبختی ها

«فی تفسير علم الغيب: يعلم الله سبحانه ما فی الارحام من ذكر أو أنثی، و قبيح اءو جميل، و سخی أو بخيل، و شقی أو سعيد، و من يكون فی النار حطبا، أو فی الجنان للنبيين مرافقا.»

در تفسير علم غيب می فرمايد: خدای سبحان می داند كه جنين داخل زهدان ها نر است يا ماده، زشت است يا زيبا، بخشنده است يا خسيس، بدبخت است يا خوش بخت، كدام يك هيمه آتش دوزخ است و كدام يك همنشين پيامبران در بهشت. (1650)

1658. گستاخ بر خدا

«لا يجتری علی الله الا جاهل شقی.»

بر خدا گستاخی نكند، مگر نادان بدبخت. (1651)

1659. آفريننده خوشبختی ها

«اللهم! داحی المدحوات، و داعم المسموكات، و جابل القلوب علی فطرتها: شقيها و سعيدها.»

بارخدايا! ای گستراننده زمين ها و برپای دارنده آسمان ها و آفريننده دل ها بر سرشت بدبختی و خوش بختی. (1652)

1660. آن چه خوشی می آورد

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: اعلم انه ليس شی ء بأدعی الی حسن ظن راع برعيته من احسانه اليهم، و تخفيفه المؤ ومنات عليهم، و ترك استكراهه اياهم علی ما ليس له قبلهم. فليكن منك فی ذلك اءمر يجتمع لك به حسن الظن برعيتك، فان حسن الظن يقطع عنك نصبا طويلا. و ان اءحق من حسن ظنك به لمن حسن بلاؤ ك عنده، و ان اءحق من ساء ظنك به لمن ساء بلاؤ ك عنده.»

در فرمان ولايت مصر به مالك اشتر می فرمايد:

توجه داشته باش كه بهترين وسيله ای كه استاندار را نسبت به زيردستان خود علاقه مند می سازد اين كارهاست: نيكی به مردم، از زحمت های آنان كاستن و از كارهايی كه قدرت انجام آن را ندارند به آنان دستورندادن.

بنابراين وظيفه تو اين است كه در راه به دست آوردن حسن ظن به زيردستانت بكوشی؛ زيرا حسن ظن كسی است كه با او خوش رفتاری كرده ای و نتيجه آزمايش وی خوب بوده است و شايسته ترين فرد به سوءظن كسی است كه با او بدرفتاری كرده ای و او را كمتر آزموده ای. (1653)

## بخش بيست و دوم: بخشش و سخاوت

1661. شرط سخاوت

«السخاء ما كان ابتداء فأما ما كان عن مسألة فحياء و تذمم.»

سخاوت آن است كه ابتدا خود ببخشی، پس آن كه در پی خواهش باشد يا از روی شرم يا از روی ترس بدگويی است. (1654)

1662. پايداری دين و دنيا

«يا جابر! قوام الدين و الدنيا بأربعة: عالم مستعمل علمه، و جاهل لا يستنكف أن يتعلم، و جواد لا يبخل بمعروفة، و فقير لا يبيع اخرته بدنياه؛ فاذا ضيع العالم علمه، استنكف الجاهل اءن يتعلم. و اذا بخل الغنی بمعروفه، باع الفقير اخرته بدنياه.»

ای جابر! پايداری دين و دنيا بر چهارپايه استوار است: دانشمندی كه علم خود را به كار بندد، نادانی كه از آموختن سرباز نزند، بخشنده ای كه از دادن مال خود بخل نورزد و تهيدستی كه آخرتش را به دنيا نفروشد.

پس هرگاه دانشمند علم خود را ضايع كند (و بدان عمل نكرد) و جاهل از آموختن خودداری نمايد و هرگاه توانگر از بخشيدن مال، دريغ كرد و فقير هم آخرت خود را به دنيا بفروشد (اقوام جهان به هم خواهد خورد.) (1655)

1663. ببخش هر چند كم باشد!

«لا تستح من اعطا القليل فان الحرمان أقل منه.»

از بخشش كم شرم مكن؛ زيرا كه محروم ساختن (و هيچ چيز جز ندادن) از آن هم كمتر است. (1656)

1664. نتيجه يقين

«من أيقن بالخلف، جاد بالعطية.»

هر كس به نتيجه گيری و پاداش يقين داشته باشد، دست برای بخشش می گشايد (يعنی هيچ گاه بخل نمی كند).

1665. بالارفتن ارزش انسان (1657)

«بالافضال تعظم الاقدار.»

با بذل و بخشش، ارزش های انسانی بالا می رود. (1658)

1666. انفاق مال

«أنفق الفضل من ماله.»

خوشا به حال آن كس كه زيادی مال خود را در راه خدا انفاق كند. (1659)

1667. نيكی به ديگران

«أحسن كما تحب إن يحسن اليك.»

نيكی كن آن چنان كه دوست داری به تو نيكی شود. (1660)

## بخش بيست و سوم: تواضع

1668. تواضع بزرگان

«ليتأس صغيركم بكبيركم، و ليرأف كبيركم بصغيركم، و لا تكونوا كجفاة الجاهلية: لا فی الدين يتفقهون، و لا عن الله يعقلون.»

بايد خردسالتان از بزرگسالتان پيروی كنند و بزرگسالتان به خردسالتان محبت بورزد و مباشيد مانند جفاكاران خشن جاهليت كه نه تفقهی در دين داشتند و نه درباره خدا تعقلی. (1661)

1669. از دست دادن دو سوم دين

«من أتی غنيا فتواضع له لغناه، ذهب ثلثا دينه.»

هر كس نزد توانگر وارد شود و به جهت توانگری او فروتنی كند، دوسوم دين خود را از دست داده است. (1662)

1670. حسن خواركردن

«نفس طوبی لمن ذل فی نفسه، و طاب كسبه، و صلحت سريرته، و حسنت خليقته، و اءنفق الفضل من ماله، و اءمسك الفضل من لسانه.»

خوشا به حال كسی كه نفس خويش را خوار داند و آن چه به دست می آورد پاكيزه و بدون آلودگی و نيت او پاك و خالص و خلق و خوی او نيكو بوده باشد، از دارايی خود آن چه را كه كه افزون از احتياجش می باشد در راه خدا انفاق كند، از پرگويی زبانش خودداری نمايد. (1663)

1671. تكيه بر خداوند

«ما أحسن تواضع الاغنيا للفقراء طلبا لما عندالله! و أحسن منه تيه الفقراء علی الاغنياء اتكالا علی الله.»

چه نيكو است فروتنی توانگران به فقرا برای طلب پاداش الهی، و نيكوتر از آن متانت و بی اعتنايی فقرا برای توانگران است به جهت تكيه بر خدا! (1664)

1672. سنگر فروتنی

«اتخذوا التواضع مسلحة بينكم و بين عدوكم ابليس و جنوده؛ فان له من كل اءمة جنودا و أعوانا.»

فروتنی را مابين خود و دشمنتان شيطان و لشكريان او سنگری قرار بدهيد؛ زيرا برای او از هر امتی سپاهيان و ياران و پيادگان و سوارانی است. (1665)

1673. نتيجه تواضع

«من لان عوده، كثفت أغصانه»

آن كه چوب درختش نرم باشد شاخه هايش بسيار شود. (1666)

1674. بهترين شرافت

«لا حسب كالتواضع.»

هيچ شرافتی مانند تواضع و فروتنی نيست. (1667)

1675. فروتنی در برابر خلق

«باحتمال المؤن يجب لاسؤ دد.»

به دوش كشيدن بار زحمت ها و هزينه ها (ی مردم) موجب سروری می شود. (1668)

1676. تكميل نعمت

«بالتواضع تتم النعمة.»

با فروتنی است كه نعمت تكميل می شود. (1669)

## بخش بيست و چهارم: تجلی دل

1677. قلب نورانی

«أحی قلبك بالموعظة و أمته بالزهادة، و قوة باليقين، و نوره بالحكمة.»

قلبت را با موعظه زنده كن، هوای نفست را با زهد بميران، دلت را با يقين نيرومند و با حكمت و دانش نورانی نما. (1670)

1678. اقبال و ادبار قلوب

«ان للقلوب اقبالا و ادبارا؛ فاذا أقبلت فاحملوها علی النوافل، و اذا ادبرت فاقتصروا بها علی الفرائض.»

همانا دل ها را در كار خير و عبادت، اقبال و ادباری است، هرگاه اقبال بدان دارند به كارهای مستحب واداريد و هرگاه خسته و بدان پشت كرده اند به فرايض اكتفا كنيد. (1671)

1679. برتری دل پرهيزگار

«أفضل من صحة البدن، تقوی القلب.»

پرهيزگاری دل از سلامتی بدن برتر است. (1672)

1680. عاقبت دل مرده

«من قل ورعة مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.»

هر كه پارسايی اش كم شد، دلش مرده شود و دل مرده به دوزخ رود. (1673)

1681. دل بی نور

«ان للقلوب شهوة و اقبالا و ادبارا، فأتوها من قبل شهوتها و اقبالها، فان القلب اذا اءكره عمی.»

به راستی كه برای دل ها خواهش و پيش آمدن و پس رفتنی است، از همان جايی كه درخواست و اقبال آن ها است با آن ها درآييد؛ زيرا اگر بر دل فشار آورده شود و با اكراه از او چيزی خواسته شود كور و بی نور شود و از كار می ماند.

1682. ره سپران بادل (1674)

«جعلنا الله و اياكم ممن يسعی بقلبه الی منازل الابرار برحمته.»

خداوند ما و شما را به رحمت واسعه خود از جمله كسانی قرار بدهد كه از دل برای منازل نيكوكاران می كوشند.

1683. هر كه دلی را شاد كند (1675)

«والذی وسع سمعه الاصوات، ما من احد أودع قلبا سرور الا و خلق الله له من ذلك السرور لطفا. فاذا نزلت به نائبة جری اليها كالماء فی انحداره حتی يطردها عنه كما تطرد غريبة الابل.»

سوگند به آن كه همه آواها را می شنود هيچ كس دلی را شادمان نسازد مگر آن كه خداوند از آن شادمانی لطفی بيافريند و بدان گاه كه گرفتاری و مصيبتی بدو رسد آن لطف، همچون آبی كه در نشيب روان گردد، به سوی آن مصيبت و گرفتاری سرازير شود و آن را از او دور گرداند. همچنان كه شتر غريبه (از ميان رمه شتران) رانده می شود. (1676)

1684. لوح ديدگان

«القلب مصحف البصر.»

قلب، لوح چشم است. (هر چه را چشم بيند، دل آن را ثبت می كند). (1677)

1685. پرده دل

«من كتاب له الی معاوية: انك والله ما علمت الاغلف القلب المقارب العقل.»

در نامه ای به معاويه می فرمايد: به خدا سوگند، من تو را اين طور شناخته ام كه قلبت از درك بازمانده و فكرت ضعيف است. (1678)

1686. روشنی بخش قلوب

«... من أنكره بالسيف لتكون كلمة الله هی العليا و كلمة الظالمين هی السفلی، فذلك الذی أصاب سبيل الهدی، و قام علی الطريق و نور فی قلبه اليقين.»

هر كس با شمشير، تجاوزی را انكار كند، تا مشيت و سخن خداوندی بالاتر از همه چيز قرار بگيرد و كلمه (مشيت و سخن) ستمكاران در پست ترين درجات، اين شخصی است كه راه هدايت را پيش گرفته و بر طريق حق قائم است و يقين قلبش را منور ساخته است. (1679)

1687. بيمار كننده قلوب

«من كتابه للاشتر لما ولاه علی مصر: لا تقولن انی مؤ مر، آمر فأطاع: فان ذلك ادغال فی القلب، و منكهة للدين.»

امام عليه‌السلام در نامه به مالك اشتر هنگامی كه وی را والی مصر ساخته بود فرمودند: نبايد بگويی من نيرومندم امر می كنم و دستوراتم اجرا می شود؛ زيرا اين روش موجب فساد فكر، ضعف دين و به انحراف نزديك شدن است.

1688. بهترين دل ها (1680)

«ان هذه القلوب أوعية، فخيرها أوعاها.»

اين دل ها ظرف هايی هستند و بهترين آن ها با گنجايش ترين آن هاست. (1681)

1689. سخت دلی

«انما قلب الحدث كالارض الخالية، ما ألقی فيها من شی ء قلبته. فبادرتك بالادب قبل إن يقسو قلبك، و يشتغل لبك.»

قلب جوان مثل زمين بكر است، هر بذری در آن انداختی قبولش می كند به همين جهت قبل از اين كه قلبت سياه شود عقلت اشتغال گردد به اندرزگفتن برای تو عجله كردم تا با كوشش كامل آن را بپذيری. (1682)

1690. نرم كننده قلوب

«رئی عليه ازار خلق مرقوع فقيل له فی ذلك، فقال عليه‌السلام: يخشع له القلب، و تذل به النفس، و يقتدی به المؤمنون.»

بر تن اميرالمؤ منين عليه‌السلام جامه ای كهنه و وصله دار ديده شد، در اين باره از آن حضرت سؤ ال كردند، در پاسخ فرمودند: اين جامه ای است كه دل در برابر آن خشوع و فروتنی می كند، نفس در برابر آن خوار می گردد، مومنان (در پوشيدن چنين جامه ای) از آن پيروی می نمايند و فروتن می گردند. (1683)

1691. صيقل دهنده دل ها

«ان الله سبحانه و تعالی، جعل الذكر جلاء للقلوب، تسمع به بعد الوقرة.»

قطعی است كه خداوند سبحان ذكر را عامل صيقل كردن دل ها قرار داده است كه به وسيله آن پس از سنگينی گوش بشنود. (1684)

1692. دوای دل خسته

«ان هذه القلوب تمل كما تمل الابدان؛ فابتغوا لها طرائف الحكم.»

همانا اين دل ها خسته و افسرده می شود، به همان گونه كه بدن ها خسته و افسرده می گردند. پس برای آن ها، حكمت و دانش های تازه و دل نواز طلب كنيد. (تا خستگی و افسردگی آن ها، برطرف شود). (1685)

1693. دليل دل مردگی

«من عشق شيئا أعشی بصره، و أمرض قلبه، فهو ينظر بعين غير صحيحة، و يسمع بإذن غير سميعة، قد خرقت الشهوات عقله و أماتت الدنيا قلبه.»

هر كس كه به چيزی عشق بورزد، بينايی اش را مختل و قلبش بيمار می شود. (اين عاشق كه بينايی و دل را از دست داده است) با چشمی مختل می نگرد و با گوشی ناشنوا می شود، شهوات، عقل اين عاشق خودباخته را ضايع و دنيا قلبش را ميرانده است. (1686)

1694. انحراف دل

«يأتی بعد ذلك طالع الفتنة الرجوف، و القاصمة الزحوف، فتزيع قلوب بعد استقامة، و تضل رجال بعد سلامة!»

طلايه فتنه اضطراب انگيز و شكننده و خزنده (از راه) می رسد، پس دل هايی كه پيش از آن با استقامت بودند می لغزند و مردانی پس از سلامت نفس گمراه می گردند. (1687)

1695. طبيب عالميان

«طبيب دوار بطبه، قد أحكم مراهمه، و اءحمی مواسمه؛ يضع ذلك حيث الحاجة اليه؛ من قلوب عمی، و آذان صم، و ألسنة بكم؛ متتبع بدوائه مواضع الغفلة، و مواطن الحيرة.»

(پيامبر) طبيبی است با طب خود سخت به دنبال نيازمندان به طبابت روحی می گردد. مرهم های شفابخش خود را محكم نموده و وسايل داغ كرددن را گرم كرده. اين طبيب مداوای حاذقانه خود را در هر مورد كه نياز باشد، از دل های كور و گوش های كر و زبان های لال، با دوای تعبيه شده ای (برای بيمار) دارد. در جستجوی موارد غفلت و جايگاه های حيرت است. (1688)

1696. نادانی دل

«ما كل ذی قلب بلبيب، و لا كل ذی سمع بسميع؛ و لاكل ذی ناظر ببصير.»

(بدانيد كه) هر صاحب قلبی از خرد برخوردار نيست، (چنان چه) هر دارنده گوشی شنوا نبوده و هر ناظری بينا نيست.

1697. خوی وحشی در دل مردان (1689)

«قلوب الرجال وحشية، فمن تألفها أقبلت عليه.»

دل های مردان همچون حيوانات وحشی است، هر كس از در مهر درآيد با او الفت گيرند. (1690)

1698. آماده ساختن گوش دل

«انما مثلی بينكم كمثل السراج فی الظلمة، يستضی ء به من ولجها. فاسمعوا أيها الناس! وعوا و أحضروا آذان قلوبكم تفهموا.»

جز اين نيست كه مثل من ميان شما مانند چراغ در تاريكی است، آن كسی كه به حيطه روشنايی آن داخل شود، از نور آن برخوردار گردد. بشنويد ای مردم! و بپذيريد و گوش های دل را نزديك كنيد و بفهميد! (1691)

1699. شگفتی دل آدمی

«لقد علق بنياط هذا الانسان بضعة هی اءعجب ما فيه و ذلك القلب.»

همانا به رگی از رگ های تن آدمی پاره گوشتی آويخته است كه عجيب ترين اعضاء اوست و آن دل اوست. (1692)

1700. نتيجه قلب آگاه

«الناظر بالقلب، العامل بالبصر، يكون مبتدأ عمله إن يعلم: أعمله عليه أم له؟! فان كان له مضی فيه، و ان كان عليه وقف عنه.»

كسی كه با بينايی دلش می نگرد و با بصيرت عمل می كند، آغاز كارش اين است كه بايد بداند آيا عمل او به ضرر اوست يا به نفع او. اگر به سود اوست حركت خود را انجام بدهد و اگر به زيان اوست از حركت در مسيری كه به زيان او می انجامد باز ايستد. (1693)

1701. زنده دلی

«اعلموا! أنه ليس من شی ء الا و يكاد صاحبه يشبع منه و يمله الا الحياة فانه لا يجد فی الموت راحة. و انما ذلك بمنزلة الحكمة التی هی حياة للقلب الميت، و بصر للعين العمياء، و سمع للاذن الصماء.»

بدانيد! كه هيچ چيزی در اين دنيا وجود ندارد مگر اين كه صاحبش از آن سير می شود (و با تكرار و استمرارش) به ملالت خاطر دچار می گردد، مگر از زندگی؛ زيرا شخص زنده را راحتی را در مرگ نمی بيند و جز اين نيست كه بيم از مرگ به منزله حكمت است كه حيات قلب مرده است و بينايی است برای چشم نابينا و شنوايی است برای گوش كر.

1702. بيماری دل (1694)

«لو فكروا فی عظيم القدرة و جسيم النعمة، لرجعوا الی الطريق، و خافوا عذاب الحريق، ولكن القلوب عليلة، والبصائر مدخولة.»

اگر انسان ها در عظمت خداوند و بزرگی نعمت او می انديشيدند، قطعا به راه راست (كه از آن منحرف شده اند) برمی گشتند، ولی دل ها بيمار است و ديده ها مختل. (1695)

1703. نتيجه سنگ

«دلی القلوب قاسية عن حظها، لاهية عن رشدها، سالكة فی غير مضمارها! كاءن المعنی سواها، و كان الرشد فی احراز دنياها.»

دل های شما را قساوت گرفته و آن ها را از برخورداری از حظ و نصيبی كه (در اين زندگانی بايد به دست بياورند) محروم ساخته و از رشدی كه شايسته آن دل ها بوده است برگردانده و به لهو و لعب مشغولشان نموده ايد، دل های شما راهی را پيش گرفته اند كه ميدان حركت اصلی آن ها نيست، گويی رشد و كمال برای آن دل ها در اين زندگانی هدف گيری شده است و گويی رشد اين دل ها در به دست آوردن خواسته های دنيوی آن ها است. (1696)

1704. پرده دل

«من لج و تمادی فهو الراكس الذی ران الله علی قلبه، و صارت دائرة السوء علی رأسه.»

آن كس كه در لجاجت خود پا فشرد، خدا پرده ناآگاهی بر جان او كشيد و بلای تيره روزی گرد سرش گردانيد. (1697)

# فصل ششم: رذايل اخلاقی

## بخش اول: حسد

1705. عامل فرورفتن در گناه

«الحرص و الكبر و الحسد دواع الی التقحم فی الذنوب.»

حرص و كبر و حسد، سبب های فرورفتن در گناهان است. (1698)

1706. ستايش كم و زياد

«الثناء بأكثر من الاستحقاق ملق، و التقصير عن الاستحقاق عی أو حسد.»

ستايش، بيش از استحقاق تملق است و كم تر از آن درماندگی يا حسادت است. (1699)

1707. عجب از حسود!

«العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد!»

شگفتا از حسودان، كه از سلامتی جسمشان غافل اند! (1700)

1708. نقصان دوستی

«حسد الصديق من سقم المودة.»

حسدبردن بر دوست، از بيماری (و نادرستی) در مهر و دوستی است. (1701)

1709. حسود خرد

«عجب المرء بنفسه أحد حساد عقله.»

راضی بودن مرد از خويشتن، يكی از حسودان خرد اوست. (1702)

1710. نتيجه حسادت

«كم صحة الجسد، من قلة الحسد.»

سلامت جسم، از كمی حسادت است. (1703)

## بخش دوم: طمع

1711. زبونی در طمع

«فی وصف عيسی عليه‌السلام: و لم تكن له زوجة تفتنه، و لا ولد يحزنه، و لا مال يلفته و لا طمع يذله.»

در توصيف عيسی عليه‌السلام می فرمايد: برای او همسری نبود كه وسيله تشويش خاطر او شود و فرزندی نبود كه اندوهگينش سازد و مالی نبود كه او را به خود مشغول بدارد، طمعی در چيزی نداشت كه او را پست و خوار گرداند.

1712. مطيعان فرمان الهی (1704)

«لا يقيم أمر الله سبحانه الا من يصانع و لا يضارع، و لا يتبع المطامع.»

فرمان خدا را برپا ندارد مگر كسی كه سازشكار (در دين خدا) نباشد و به تقليد عمل نكند و به دنبال طمع ها نرود. (1705)

1713. نكوهش طمع

«فی صفة المنافقين: يتوصلون الی الطمع باليأس ليقيموا أسواقهم، و ينفقوا به أعلاقهم.»

منافقين برای وصول به آن چه كه طمع در آن دارند اظهار نوميدی و استغناء از آن نمايند تا بازارهای خود را برپای دارند و كالاهای خود را به فروش برسانند. (1706)

1714. بنده ذلت

«الطامع فی وثاق الذل.»

طمع كار، در بند ذلت و خواری گرفتار است. (1707)

1715. طمع بی بازگشت

«ان الطمع مورد غير مصدر، و ضامن غير وفی، و ربما شرق شارب الماء قبل ريه؛ و كلما عظم قدر الشی ء المتناقس فيه، عظمت الرزية لفقده، و الامانی تعمی أعين البصائر، و الحظ ياءتی من لا يأتيه.»

همانا طمع واردكننده ای است كه بازگشت ندارد و ضامنی است كه (به پيمانش) وفا ندارد. چه بسا نوشنده آبی كه پيش از سيراب شدن، گلوگير و خفه شده و هر اندازه كه برای به دست آوردن چيزی بيشتر مبارزه و رقابت شود، به همان اندازه مصيبت از دست دادنش زيادتر باشد (آرزوها چشم دل را كور می كند و نصيب و بهره پيش كسی آيد كه به دنبالش نرود). (1708)

1716. مقصد مركب طمع

«اياك إن توجف بك مطايا الطمع، فتوردك مناهل الهلكة.»

مبادا كه مركب های طمع تو را به شتاب برانند و در آبشخورهای هلاكت فرود آورند. (1709)

1717. پرتگاه خرد

«أكثر مصارع العقول، تحت بروق المطامع.»

بيشترين پرتگاه خردها، در پرتو زرق و برق طمع ها است. (1710)

1718. باخت ابدی

«الطمع رق موبد.»

طمع ورزيدن، خودباختن ابدی است. (1711)

1719. حقارت طمعكار

«أزری بنفسه من استشعر الطمع، و رضی بالذل من كشف عن ضره.»

كسی كه در دل طمع آرد، نفس خود را به حقارت و پستی وادارد و هركه پرده از سختی خويش بردارد به ذلت خويشتن تن سپارد. (1712)

1720. طمع و هلاكت

«قد يكون اليأس ادراكا، اذ كان الطمع هلاكا.»

گاهی نااميدی از چيزی، دريافت آن است، هنگامی كه طمع مايه هلاكت است. (1713)

## بخش سوم: نفس و خواهش نفسانی

1721. تربيت قبل از شكل گيری شخصيت

«انما قلب الحدث كالارض الخالية، ما ألقی فيها من شی ء قبلته. فبادرتك بالادب قبل إن يقسو قلبك، و يشتغل لبك.»

همانا دل نوجوان مانند زمين خالی است كه هرچه در آن افكنده شود، آن را می پذيرد. از اين رو، من پيش از آن كه دلت سخت گردد و خردت مشغول شود، به تأديب و تربيت تو شتافتم. (1714)

1722. بازنده و نكوحال

«المغبون من غبن نفسه، و المغبوط من سلم له دينه.»

بازنده كسی است كه نفس خود را ببازد و نكوحال كسی است كه دينش سالم باشد. (1715)

1723. شريك كوری دل

«الهوی شريك العمی.»

هوا و هوس، شريك كوری دل و بصر است. (1716)

1724. زيانكار حقيقی

«من حاسب نفسه ربح، و من غفل عنها خسر.»

كسی كه از نفس خود حساب بكشد، سود برد و هر كه از آن غافل ماند، زيان كند. (1717)

1725. تربيت نفس

«أيها الناس! تولوا من أنفسكم تأديبها، واعدلوا بها عن ضراوة عاداتها.»

ای مردم! تربيت نفس های خود را به عهده گيريد و آن ها را از آزمندی و ولع عادت هايشان بازداريد. (1718)

1726. رياضت نفس

«وايم الله يمينا أستثنی فيها بمشيئة الله لاروضن نفسی رياضة تهش معها الی القرص اذا قدرت عليه مطعوما، و تقنع بالملح مأدوما.»

سوگند به خدا سوگندی كه در آن مشيت خدا را مستثنی می كنم نفس خود را چنان رياضت دهم كه اگر برای خوراك خود به قرص نانی دست يابد، شاد گردد و از نان خورش به نمك قناعت كند. (1719)

1727. بر پروردگارت دلير مشو!

«ما جرأك علی ذنبك؟ و ما غرك بربك؟ و ما أنسك بهلكة نفسك؟ اءما من دائك بلول، أم ليس من نومتك يقظة.»

هان ای انسان؟ چه چيز و را بر گناهت دلير كرد و چه چيز تو را به پروردگارت دلير ساخت و چه چيز تو را با نابودی خودت مأنوس و دمخور كرد؟ مگر درد تو دوايی ندارد؟ يا خواب تو را بيداری نيست؟ (1720)

1728. همرهان نفس

«كل نفس معها سائق و شهيد: سائق يسوقها الی محشرها؛ و شاهد يشهد عليها بعملها.»

با هر نفسی، راننده ای است و گواهی؛ راننده او را به سوی محشرش می راند و گواه به كارهايی كه كرده است، گواهی می دهد. (1721)

1729. گماشتگان بر انسان

«اعلموا، عبادالله! إن عليكم رصدا من أنفسكم، و عيونا من جوارحكم، و حفاظ صدق يحفظون أعمالكم، و عدد أنفاسكم!»

بدانيد ای بندگان خدا! ديده بانانی از خود شما و جاسوسانی از اعضای بدن شما و نگهدارندگان راستگويی كه كردارهای شما و شمار نفس هايتان را حفظ می كنند، بر شما گماشته شده اند. (1722)

1730. تبهكاران عمر به هوس

«عبادالله! أين الذين عمروا فنعموا، و علموا ففهموا، و أنظروا فلهو.»

ای بندگان خدا! كجا هستند كسانی كه به آنان عمر داده شد از نعمت ها برخوردار شدند. به آنان تعليم داده شد و آنان فهميدند و كسانی كه مهلت داده شدند و آن فرصت را در غفلت و لهو و لعب سپری كردند. (1723)

1731. خدايا تو ببخش!

«اللهم اغفرلی ما واءيت من نفسی، و لم تجد له وفاء عندی.»

خداوندا! بر ما ببخشا آن چه را كه از نفس خود وعده كردم و تو درباره آن وعده از من وفا نديدی. (1724)

1732. تشويق به محاسبه نفس

«حاسب نفسك لنفسك، فان غيرها من الانفس لها حسيب غيرك.»

تو به حساب نفس خودت رسيدگی كن؛ زيرا ديگران را حسابرسی جز تو نيست. (1725)

1733. سرزنش نفس

«لا يحمد حامد الا ربه، و لا يلم لائم الا نفسه.»

هيچ ستايشگری جز پروردگار خود را نستايد و هيچ سرزنش كننده ای جز نفس خود را توبيخ ننمايد. (1726)

1734. طلب بخشش از هوای نفس

«اللهم اغفرلی رمزات الالحاظ، و سقطات الالفاظ، و شهوات الجنان، و هفوات اللسان.»

ای خدا من! بر من ببخشا اشاراتی را كه با چشمانم نموده ام و الفاظ بی معنی و باطل را كه گفته ام و اميال و تمنياتی را كه در دلم سرزده اند و لغزش هايی را كه با زبانم مرتكب شده ام. (1727)

1735. ضرر هوای نفس

«فی وصيته لشريح بن هانی لما جعله علی مقدمته الی الشام اعلم انك ان لم تردع نفسك عن كثير مما تحب، مخافة مكروه؛ سمت بك الاهواء الی كثير من الضرر. فكن لنفسك مانعا رادعا.»

در وصيت به شريح بن هانیهنگامی كه او را سالار اعزامی خود به سوی شام كرد، فرمود: بدان كه اگر نفس خود را از مقداری فراوان از چيزهايی كه دوست می داری به جهت ترس از يك ناگواری بازنداری، هوا و هوس های نفسانی تو را به مقداری فراوان از ضررها می كشاند. پس همواره مانع جلوگير نفس خويشتن باش. (1728)

1736. اشتياق بهشت

«من اشتاق الی الجنة سلا عن الشهوات.»

هر كس كه اشتياق به بهشت دارد شهوات را از دل بزدايد. (1729)

1737. كرامت نفس

«من كرامت عليه نفسه هانت عليه شهواته.»

هر كس كه نفسش برايش دارای كرامت و حيثيت باشد، شهوات و تمايلات برای او پست می شود. (1730)

1738. رابطه قدرت و شهوت

«اذا كثرت المقدرة قلت الشهوة.»

در آن هنگام كه توانايی بيشتر شود، اشتها (شهوت) كم شود. (1731)

1739. غلبه بر هوای نفس

«هيهات! إن يغلبنی هوای، و يقودنی جشعی الی تخير الاطعمة.»

هيهات! اگر هوای نفس، بر من پيروز شود و حرص و آز من به گزينش خوراك ها وادارم سازد. (1732)

1740. ناجی از هوای نفس

«بعثه والناس ضلال فی حيرة، و خابطون فی فتنة، قد استهوتهم الاهوأ.»

خداوند سبحان (پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) را در حالی كه فرستاد كه مردم در وادی حيرت گمراه در آشوب مشوش و منحرف بودند و هوای نفسانی آنان را در خود غوطه ور ساخته بود. (1733)

1741. برحذر از نفس باشيد!

«احذروا عبادالله! حذر الغالب لنفسه، المانع لشهوته، الناظر بعقله.»

ای بندگان خدا! برحذر باشيد، مانند برحذر بودن كسی كه بر نفسش پيروز است و مانع شهوترانی و ناظر به وسيله عقلش. (1734)

1742. جنگيدن با هوای نفس

«رحم الله امراء... كابر هواه، و كذب مناه.»

خدا رحمت كند انسانی را كه... با هوايش به مبارزه برخاست و آرزويش را تكذيب كرد. (1735)

1743. آغاز فتنه

«انما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع، و أحكام تبتدع.»

جز اين نيست كه ابتدای بروز آشوب ها و فتنه ها، هواهايی است كه مورد تبعيت قرار می گيرند و احكامی است كه بدعت گذاشته می شوند. (1736)

1744. پرهيز از بدگمانی

«لا تكن... تغلبه نفسه علی ما يظن، و لا يغلبها علی ما يستيقن.»

از كسانی مباش كه نفس او درباره آنچه كه گمان دارد و بر او غالب می شود، ولی او نمی تواند درباره آن چه يقين دارد بر نفس خويشتن پيروز گردد. (1737)

1745. مخالفت با هوای نفس

«فی صفة أخ له فی الله:... و كان اذا بدهه أمران ينظر أيهما أقرب الی الهوی فيخالفه.»

امام در صفت برادر در راه خدايش اين گونه فرمود:... وقتی كه دو كار برای وی پيش می آمد، می ديد كه كدام يكی از آن دو به هوی و هوس نزديك تر بود و با آن مخالفت می كرد. (1738)

1746. ريشه كنی هوای نفس

«رحم الله امراء نزع عن شهوته، و قمع هوی نفسه، فان هذه النفس أبعد شی ء منزعا. و انها لا تزال تنزع الی معصية فی هوی.»

خدا رحمت كند كسی كه شهوت خود را مهار كند و هوای نفس را ريشه كن سازد؛ زيرا هوای اين نفس را كندن، بسيار دشوار است و اين نفس همواره به مقتضای هواطلبی خود ميل به معصيتی دارد. (1739)

1747. بهترين حمايتگر در برابر نفس

«أقول ما تسمعون، والله المستعان علی نفسی و أنفسكم، و هو حسبنا و نعم الوكيل!»

می گويم آن چه را كه می شنويد و خدا است كه از او برای نفس خود و نفوس شما ياری می طلبم و او است كفايت كننده موجوديت من و بهترين تكيه گاه هستی ما. (1740)

1748. تربيت قبل از رشد هوای نفس

فی وصيته لابنه الحسن عليه‌السلام: «و أجمعت عليه من أدبك إن يكون ذلك و أنت مقبل العمر و مقتبل الدهر، ذو نية سليمة و نفس صافية.»

امام عليه‌السلام در وصيت به فرزندش امام حسن عليه‌السلام فرمودند: تصميم به تاءديب تو گرفتم كه ادب را در حالی از من بپذيری كه در بهار زندگی هستی و رو به سپری كردن عمر و آينده روزگار می روی و دارای نيتی سالم و نفسی صاف و پاك هستی. (1741)

1749. عاقبت رهايی نفس

«لا ترخصوا لانفسكم؛ فتذهب بكم الرخص مذاهب الظلمة، و لا تداهنوا فيهجم بكم الادهان علی المعصية.»

نفس خود را (به آن چه می خواهيد) رها نكنيد؛ زيرا رهايی نفس (به آن چه كه می خواهد) شما را به راه های ستمكاران رهنمون می گردد. تملق و چرب زبانی نكنيد كه شما را به ارتكاب معصيت می كشاند. (1742)

1750. رحم به نفس خود

«اعلموا! انه ليس بهذا الجلد الرقيق صبر علی النار، فارحموا نفوسكم، فانكم قد جربتموها فی مصائب الدنيا.»

آگاه باشيد! اين پوست نازك بدن شما طاقت آتش جهنم را ندارد، پس به نفس خويش رحم كنيد، كه اين حقيقت را در مصايب و ناگواری های دنيا آزموده ايد. (1743)

1751. فراخوانده شده به هوس و گمراهی

«من كتابه الی معاوية: أما بعد أتتنی منك موعظة موصلة... و كتاب امری ليس له بصر يهديه، ولا قائد يرشده، قد دعاه الهوی فاءجابه و قاده الضلال فاتبعه.»

در نامه ای به معاويه: پس از حمد و ثنای خداوندی و درود بر پيامبر و دودمان او، پندی از تو به دستم رسيده كه از جملاتی به هم چسبيده، اين نامه از مردی است كه برای او نه بينايی هدايت كننده ای وجود دارد و نه راهنمايی كه او را به رشد و كمالش برساند (نويسنده نامه) مردی است كه هوی او را خوانده و او اجابتش كرده است و گمراهی او را رهبری نموده است، او هم از آن پيروی نموده است. (1744)

1852. سفارشات علی عليه‌السلام به مالك اشتر

«من كتاب للاشتر: و شح بنفسك عما لا يحل لك؛ فان الشح بالنفس الانصاف منها فيما أحبت أو كرهت... أنصف الله و أنصف الناس من نفسك و من خاصة أهلك و من لك فيه هوی من رعيتك، فانك الا تفعل تظلم!... و تفقد أمور من لا يصل اليك منهم ممن تفتحمه العيون، و تحقره الرجال. ففرغ لاولئك ثقتك من أهل الخشية و التواضع، فليرفع اليك اءمورهم، ثم اعمل فيهم بالاعذار الی الله يوم تلقاه، فان هؤ لاء من بين الرعية اءحوج الی الانصاف من غيرهم، و كل فاءعذر الی الله فی تأدية حقه اليه.»

نفست را از اقدام به آن چه برای تو حلال نيست سخت بازدار؛ زيرا انصاف و عدالت درباره نفس جلوگيری جدی از اقدام نفس است در هر چه كه بخواهد يا نخواهد. ما بين خدا و مردم از يك طرف و نفس و دودمان و هر كسی از رعيت كه هوايی از او بر سر داری، از طرف ديگر انصاف برقرار كن، اگر انصاف برقرار نكنی ستم ورزيده ای و امور كسانی از اين طبقه را كه نمی توانند به حضور تو برسند و مردم به آنان با تحقير می نگرند و مردان چشمگير آنان را پست می شمارند، تحت نظر بگير و برای رسيدگی به امور آنان مردمی را معين كن كه در نزد تو مورد اطمينان و اهل ترس از خدا و فروتن می باشند تا نيازها و مسائل آنان را به تو اطلاع دهند.

سپس درباره اين طبقه مستمند چنان رفتار كن كه روز ديدار با خداوند سبحان معذور و سربلند باشی. (1745)

1753. هوای نفس خوارج

قد مر بقتلی الخوارج يوم النهروان فقال عليه‌السلام: «بؤ ساكم، لقد ضركم من غركم، فقيل له: من غرهم يا أميرالمؤ منين؟ فقال: الشيطان المضل، و الانفس بالسوء، غرتهم بالامانی، و فسحت لهم بالمعاصی، و وعدتهم الاظهار، فاقتحمت بهم النار.»

در حالی كه بر كشتگان خوارج در روز نهروان می گذشت فرمود: بدا به حال شما! ضرر بر شما زد آن كه شما را فريب داد.

به آن حضرت گفته شد: چه كسی آنان را فريب داد؟

فرمود: شيطان گمراه كننده و نفس هايی كه فرمان به بدی ها می دهند. اين دو عامل آنان را با ارائه آرزوها فريب داد و راه های گناهان را بر آنان هموار نمود و به ياری و پيروزساختن آنان وعده داد. در نتيجه آنان را به آتش دوزخ انداخت.

1754. محبوب ترين بنده در نزد خدا (1746)

«عبادالله! ان من أحب عبادالله اليه، عبدا أعانه الله علی نفسه، فاستشعر الحزن، و تجلبب الخوف؛ فزهر مصباح الهدی فی قلبه.»

ای بندگان خدا! از محبوب ترين بندگان خدا در پيشگاه ربوبی بنده ای است كه خداوند (سبحان) او را در شناخت نفس خود و ساختن آن ياری فرمايد، (اين انسان مورد عنايت خداوندی) لباسی از اندوه بر تن نمود و پوشاكی از بيم بر خود پوشيد، نيتجه چنين شد كه چراغ هدايت در دلش برافروخت. (1747)

1755. معاويه فريب خورده

«هوی من كتابه الی معاوية: ان نفسك قد أولجتك شرا، و أقحمتك غيا، و اءوردتك المهالك، و أوعرت عليك المسالك.»

نامه ای است از آن حضرت به معاويه: همانا نفس تو، تو را به شر و فساد وارد كرد و به گمراهی كشاند و در مهلكه ها غوطه ور ساخت و همه راه ها را برای تو سنگلاخ نمود. (1748)

1756. نفس خوارشده

«مؤ من (المؤ من) اءوسع شی ء صدرا، و أذل شی ء نفسا.»

(مؤ من) سينه اش از هر چيزی گشاده تر و هوس های نفسانی اش از هر چيزی نزد او خوارتر است. (1749)

1757. تحذير مالك از هوای نفس

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: أمری بتقوی الله، و ايثار طاعته... و اءمره اءن يكسر نفسه من الشهوات و يزعها عند الجمحات، فان النفس أمارة بالسوء، الا ما رحم الله... فاملك هواك، و شح بنفسك عما لا يحل لك، فان الشح بالنفس الانصاف منها فيما اءحبت أو كرهت.»

فرمان مبارك اميرالمؤ منين عليه‌السلام به مالك اشتر نخعی، وقتی كه او را از والی مصر و اطراف آن ساخت:

دستور می دهد او را به تقوای الهی و تقديم اطاعت خداوندی بر همه چيز و (دستور می دهد) كه نفس خود را از شهوت بكشد و از طغيان ها بازبدارد؛ زيرا نفس آدمی سخت به بدی وادار می كند، مگر آن كه خدا رحم كند.

پس هوايت را مالك باش و نفست را از اقدام به آن چه برای تو حلال نيست سخت بازدارد؛ زيرا انصاف و عدالت درباره نفس، جلوگيری جدی از اقدام نفس است در هر چه كه بخواهد يا نخواهد. (1750)

1758. ثمره ديدن با چشم دل

«لو رميت ببصر قلبك نحو ما يوصف لك منها، لعزفت نفسك عن بدائع ما أخرج الی الدنيا من شهواتها و لذاتها، و زخارف مناظرها.»

اگر با ديده دل به آن چه كه از بهشت توصيف می گردد بنگری، نفس تو از آن چه در اين جهان از زيبايی ها و خوشی ها و زينت های ظاهری آن وجود دارد، دوری می كند. (1751)

1759. سفارش های به شريخ بن هانی

من وصيته لشريح بن هانی لما جعله علی مقدمته الی الشام: «اعلم انك ان لم تردع نفسك عن كثير مما تحب، مخافة مكروه؛ سمت بك الاهوأ الی كثير من الضرر. فكن لنفسك مانعا رادعا، و لنزوتك عند الحفيظة واقما قامعا.»

وصيتی است از آن حضرت به شريح بن هانیموقعی كه او را در مقدمه لشكر خود به سوی شام قرار داده بود:

بدان كه اگر نفس خود را از مقداری فراوان از چيزهايی كه دوست می داری به جهت ترس از يك ناگواری بازنداری، هوی و هوس های نفسانی تو را به مقداری فراوان از ضررها می كشاند، پس همواره مانع و جلوگير نفس خويشتن باش و در هنگام خشم، آن گاه كه هيجان و جهش شديد وجودت را فرا گيرد آن را بكوب و ريشه كن كن! (1752)

1760. خيرخواهی برای نفس

«لا تدخروا أنفسكم نصيحة.»

از خير خواهی نفس خويش خودداری نكنيد! (1753)

1761. ثمره ارجمندی نفس

«من كرمت عليه نفسه، هانت عليه شهواته.»

كسی كه نفس خويش را ارجمند دارد شهواتش را خوار شمارد. (1754)

1762. هوای نفس و معصيت خداوند

«ما من طاعة شی ء الا يأتی فی كره. و ما من معصية الله شی ء الا يأتی فی شهوة. فرحم الله امرأ نزع عن شهوته، و قمع هوی نفسه؛ فان هذه النفس أبعد شی ء منزعا. و انها لا تزال تنزع الی معصية فی هوی.»

در هيچ چيز نمی توان خدا را معصيت كرد مگر با ميل و رغبت. پس خداوند رحمت كند كسی را كه شهوت خود را مهار كند و هوای نفس را ريشه كن سازد؛ زيرا هوای اين نفس را كندن، بسيار دشوار است و اين نفس همواره به مقتضای هواطلبی خود، ميل به معصيتی دارد. (1755)

1763. فرار از هر چيز و رسيدن به آن

«أيها الناس! كل امری لاق ما يفر منه فی فراره. (و) الاجل مساق النفس؛ و الهرب منه موافاته.»

ای مردم! هر فردی از آنچه فرار می كند در حال فرار آن را ملاقات خواهد كرد و اجل سرآمد نفس و فرار از آن رسيدن به آن است. (1756)

1764. دعوت به اصلاح نفس

«أيها الناس! تولوا من أنفسكم تأديبها، و اعدلوا بها عن ضراوة عاداتها.»

ای مردم! به تأديب نفس خويش و اصلاح خود بپردازيد و نفس را از دليری و گستاخی بر خوی ها و عادات زشت بازداريد. (1757)

1765. واعظ نفس

«من كان له من نفسه واعظ، كان عليه من الله حافظ.»

هر كه از درون خود واعظی داشته باشد، از جانب خداوند نگهدارنده ای دارد. (1758)

1766. ياری جستن علی عليه‌السلام از خدا

«الحمدلله الواصل الحمد بالنعم بالشكر. نحمده علی آلائه، كما نحمده علی بلائه علی بلائه. و نستعينه علی هذه النفوس البطاء عما أمرت به، السراع الی ما نهيت عنه.»

حمد خدای راست كه حمد را به نعمت ها و نعمت ها را به سپاس پيوسته است. به نعمت های خداوند همان گونه حمد می نماييم كه به بلايش و كمك از او می خواهيم برای (اصلاح) اين نفس های كندرو در جايی كه دستور به سرعت داده شده است و شتابنده به سوی آن چه كه از آن نهی شده است. (1759)

1767. ريشه كنی هوای نفس

«رحم الله رجلا نزع عن شهوته، و قمع هوی نفسه، فان هذه النفس أبعد شی ء منزعا، و انها لا تزال تنزع الی معصية فی هوی.»

خداوند رحمت كند كسی را كه از شهوت هايش خودداری كند و هوای نفس را ريشه كن سازد؛ زيرا هوای نفس خيلی دير ريشه كن می شود و همواره ميل به گناه و معصيت دارد. (1760)

1768. حسابرسی از نفس

«حاسب نفسك لنفسك، فاءن غيرها من الانفس لها حسيب غيرك.»

به خاطر خود از خويشتن حساب بكش؛ زيرا ديگران، حسابرسی غير از تو دارند. (1761)

1769. بقای آثار زشت

«لذت ها اذكروا انقطاع اللذات، و بقاء التبعات.»

به ياد داشته باشيد كه لذت ها پايان می پذيرد؛ ولی آثار زشت آن بر جای می ماند. (1762)

1770. مغبون

المغبون من غبن نفسه المغبون من غبن نفسه.

مغبون كسی است كه به نفس خود ضرر رساند. (1763)

1771. هوای نفس و آرزوی طولانی

«أيها الناس! ان أخوف ما أخاف عليكم اثنان: اتباع الهوی، و طول الامل؛ فأما اتباع الهوی فيصد عن الحق، و أما طول الامل فينسی الاخرة.»

ای مردم! ترسناك ترين چيزی كه بر شما می ترسم دو چيز است: پيروی از هوای نفس و آرزوی طولانی؛ اما پيروی از هوای نفس انسان را از حق باز می دارد و آرزوی طولانی آخرت را به دست فراموشی می سپارد. (1764)

1772. تأديب نفس

«طوبی لمن ذل فی نفسه، و طاب كسبه، و صلحت سريرته، و حسنت خليقته، و اءنفق الفضل من ماله، و أمسك الفضل من لسانه، و عزل عن الناس شره، و وسعته السنة، و لم ينسب الی البدعة.»

خوشا به حال كسی كه نفس خود را خوار كرد و كار و كسبش را پاكيزه نمود و باطنش را آراسته و خوی خود را نيكو ساخت، زيادی مالش را بخشيد و زبان را از زياده گويی فرو بست، و شر خود را به مردم نرساند و سنت برايش كافی بود، و خود را به نوآوری و بدعت منسوب نساخت. (1765)

1773. نفس را بكش!

«قاتل هواك بعقلك.»

با خرد و عقلت هوای نفس را بكش. (1766)

1774. هوای نفس و رحمت الهی

أمره عليه‌السلام: «أن يكسر نفسه من الشهوات و يزعها عند الجمحات، فإنّ النفس أماره بالسوء، إلا ما رحم الله.»

به او (يعنی مالك اشتر) دستور می دهد كه: هوای نفس را در هم بشكند و به هنگام وسوسه های نفس، خويشتن داری كند؛ زيرا كه نفس، همواره انسان را به بدی وادار می كند مگر آن كه رحمت الهی شامل او می شود.

1775. سرآغاز فتنه ها (1767)

«انما بدأ وقوع الفتن أهواء تتبع، و اءحكام تبتدع، يخالف فيها كتاب الله، و يتولی عليها رجال رجالا، علی غير دين الله.»

همانا سرآغاز فتنه ها پيروی از هوای نفس و حكم های خلاف شرع است كه كتاب خدا با آنها مخالفت می ورزد و گروهی نيز از كسانی كه راهی جز راه دين خدا می روند، (از آن فتنه ها و هوای نفس) پيروی می كنند. (1768)

1776. نفس را گرامی دار!

«أكرم نفسك عن كل دنية و ان ساقتك الی الرغائب، فانك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا.»

نفس خود را بزرگ بشمار و از هر پستی، هر چند تو را به مقصود می رساند دوری كن؛ زيرا هرگز نمی توانی در عوض آنچه از آبرو و شخصيت در اين راه می دهی بهايی به دست آوری. (1769)

1777. مخالفت با نفس

(الی محمد بن أبی بكر): «فأنت محقوق إن تخالف علی نفسك، و إن تنافح عن دينك، و لو لم يكن لك الا ساعة من الدهر.»

(به محمد بن ابی بكر): بر تو لازم است كه با خواسته های نفست مخالفت كنی و از دينت دفاع نمايی، گرچه يك ساعت از عمرت باقی باشد. (1770)

## بخش چهارم: بخل

1778. زندگی فقيران، حساب توانگران!

«عجبت للبخيل يستعجل الفقر، الذی منه هرب، و يفوته الغنی الذی اياه طلب، فيعيش فی الدنيا عيش الفقراء؛ و يحاسب فی الاخرة حساب الاغنياء.»

من درشگفتم از بخيل كه به سوی فقر می شتابد، فقری كه از آن گريخته است و بی نيازی و ثروتی كه جويای آن است به دست نمی آورد. بنابراين در دنيا همچون فقيران زيست می كند و در آخرت همانند توانگران به حساب او رسيدگی می شود. (1771)

1779. عيب حقيقی

«البخل عار.»

بخل عيب و ننگ است. (1772)

1780. پرهيز از مشورت با بخيل

«لا تدخلن فی مشورتك بخيلا يعدل بك عن الفضل و يعدك الفقر.»

در مشورت بخيل را بر خويش راه مده كه تو را از احسان و بخشش بازدارد و فقر و تهيدستی را برايت وعده می دهد. (1773)

1781. دوری از بخل

«البخل جامع لمساوی العيوب، و هو زمام يقاد به الی كل سوء.»

بخل در بردارنده بدی های هر عيبی است و افساری است كه (بخيل) به وسيله آن به سوی هر بدی كشانده می شود.

1782. بخيل و شايسته ولايت نيست! (1774)

«قد علمتم إنه لا ينبعی إن يكون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحكام، و امامة المسلمين، البخيل.»

شما می دانيد كه مسئول و زمامدار ناموس و جان و غنايم (و اموال) و احكام و پيشوايی مسلمانان، نبايد شخصی بخيل باشد. (1775)

1783. توصيه به احسان

«يأتی علی الناس زمان عضوض، يعض الموسر فيه علی ما فی يديه و لم يؤ مر بذلك، قال الله سبحانه: (وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ).»

زمانی سخت بر مردم فرا می رسد كه آن كه توانمند است بر آن چه در دست دارد سخت امساك می كند، در حالی كه او به اين بخل دستور داده نشده است. خداوند سبحان فرموده است: و فضل و احسان را در ميان خود فراموش مكنيد. (1776)

1784. نهی از رقابت با بخيلان

«يا بنی!... اياك و مصادقة البخيل؛ فانه يقعد عنك أحوج ما تكون اليه.»

(ای مردم)! از دوستی با افراد بخيل بپرهيز؛ چرا كه در هنگام شدت نياز و حاجت به او رهايت می سازد. (1777)

## بخش پنجم: ستم و ستمگری

1785. زشت ترين نوع ستم

«ظلم الضعيف أفحش الظلم.»

ستم كردن به ناتوان، زشت ترين نوع ستم است. (1778)

1786. صلاح روزگار

«اذا استولی الصلاح علی الزمان و أهله، ثم أساء رجل الظن برجل لم تظهر منه حوبة فقد ظلم! و اذا استولی الفساد علی الزمان و أهله، فأحسن رجل الظن برجل فقد غرر!»

هرگاه صلاح و شايستگی بر روزگار و اهلش حاكم شد، اگر شخصی به ديگری گمان بد ستم كرده است و هنگامی كه فساد و تباهی بر زمان و اهلش مستولی شده باشد، اگر كسی به ديگری خوش گمان باشد خود را فريب داده است.

1787. ميزان بين خود و ديگران (1779)

«يا بنی! اجعل نفسك ميزانا فيما بينك و بين غيرك، فاءحبب لغيرك ما تحب لنفسك، و اكره له ما تكره لها، و لا تظلم كما لا تحب اءن تظلم، و اءحسن كما تحب إن يحسن اليك، و استقبح من نفسك ما تستقبحه من غيرك، و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسك.»

فرزندم! خويشتن را معيار و ميزان بين خود و ديگران قرار بده، پس آن چه برای خود دوست می داری برای ديگران هم دوست بدار و آن چه برای خود نمی پسندی برای ديگران هم نپسند و همان گونه كه دوست نداری به تو ستم شود ستم نكن و همان طور كه دوست داری به تو نيكی شود به ديگران نيكی كن و آن چه برای خود زشت می داری، برای ديگران هم زشت بشمار و بالاخره به همان چيزی برای مردم راضی باش كه برای خود راضی هستی. (1780)

1788. بدترين توشه در قيامت

«بئس الزاد الی المعاد، العدوان علی العباد.»

بد توشه ای است برای روز جزا، ستم كردن بر بندگان خدا. (1781)

1789. حال آغازگر ستم در قيامت

«للظالم البادی غدا بكفه عضة.»

آن كه آغازگر ستم است فردای قيامت دستش را (از پشيمانی) به دندان بگزد. (1782)

1790. امر به معروف و نهی از منكر

«رحم الله رجلا رأی حقا فأعان عليه، أو رأی جورا فرده، و كان عونا بالحق علی صاحبه.»

رحمت خدا بر كسی كه چون حقی را ديد، ياری اش كرد و چون ستمی را ديد از آن جلوگيری كرد و حق را در برابر ستمگر ياری رساند. (1783)

1791. نحوه قسم ستمكار

«أحفلوا الظالم اذا أردتم يمينه باءنه بری ء من حول الله و قوته؛ فانه اذا حلف بها كاذبا عوجل العقوبة، و اذا حلف بالله الذی لا اله الا هو لم يعاجل، لانه؛ لانه قد وحدالله تعالی.»

ستمكار را اگر خواستيد قسم دهيد به اين عبارت سوگند دهيد: از حول و قوه خداوند بيزار هستم اگر چنين كنم؛ زيرا اگر به اين عبارت به دروغ سوگند بخورد، در مجازاتش شتاب شود، اما اگر سوگند بخورد به: خدايی كه الهی جز او نيستدر عقوبتش شتاب نشود؛ زيرا خداوند تعالی را به يگانگی ياد كرده است. (1784)

1792. سرانجام شوم ستم

«الله الله فی عاجل البغی، و آجل و خامة الظلم.»

خدا را، خدا را، از شتاب (كيفر) سركشی مراقب باشيد، و از سرانجام وخيم ستم بهراسيد. (1785)

1793. دو عامل تباهی دين و دنيا

«ان البغی و الزور يذيعان المرء فی دينه و دنياه، و يبديان خلله عند من يعينه.»

همانا ستمگری و دروغگويی دين و دنيای آدمی را تباه می كنند و معايب او را در نظر عيب جويانش آشكار می سازند.

1794. شكست حتمی ستمكار (1786)

«لا تدعون الی مبارزة، و ان دعيت اليها فاءجب، فان الداعی باغ، و الباغی مصروع.»

امام عليه‌السلام به فرزندش حضرت حسن عليه‌السلام فرمود: كسی را به مبارزه دعوت نكن، اما اگر تو را به مبارزه طلبيدند، اجابت كن؛ زيرا دعوت كننده به مبارزه ستمكار است و ستمكار در هر حال شكست خورده است. (1787)

1795. انتقام گرفتن از ستمگر

«أيها الناس! أعيونی علی أنفسكم، و ايم الله لانصفن المظلوم من ظالمه، و لاقودن الظالم بخزامته حتی أوردة منهل الحق و ان كان كارها.»

ای مردم! مرا برای اصلاح نفوس خودتان ياری كنيد و سوگند به خدا داد مظلوم را از ظالمش می ستانم و افسار ستمكاران را می گيرم و او را تا چشمه سار حق می كشانم اگرچه او نخواهد. (1788)

1796. در اين روزگار خوش بين مباش!

«اذا استولی الفساد علی الزمان و أهله، فأحسن رجل الظن برجل، فقد غرر!»

هرگاه نادرستی بر روزگار و مردم آن چيره گردد و با چنين وضعی انسانی به انسان ديگر خوش بين باشد، بی گمان فريب خورده است. (1789)

1797. مغلوب حقيقی

«ما ظفر من ظفر الاثم به، و الغالب بالشر مغلوب.»

كسی كه به ارتكاب گناه پيروز شود (در حقيقت) پيروز نباشد و كسی كه با ستم غلبه كند (در واقع) مغلوب است.

1798. مقتول تيغ ستم (1790)

«من سل سيف البغی قتل به.»

آن كس كه تيغ ستم بركشد، خود با آن كشته شود. (1791)

1799. گناهكار بودن ستمگر

«من بالغ فی الخصومة اءثم، و من قصر فيها ظلم.»

هر كس در دشمنی شدت به خرج بدهد، مرتكب گناه شده و كسی كه كوتاهی كند ستم ورزيده است. (1792)

1800. انواع ستم

«إلا و ان الظلم ثلاثة: فظلم لا يغفر، و ظلم لا يترك، و ظلم مغفور لا يطلب. فاءما الظلم الذی لا يغفر فالشرك بالله، قال الله تعالی: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ). و أما الظلم الذی يغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات، و اءما الظلم الذی لا يترك فظلم العباد بعضهم بعضا.»

آگاه باشيد! ستم بر سه نوع است: ستمی كه هرگز بخشيده نمی شود، ستمی كه بدون مجازات نمی ماند و ستمی كه بخشيده می شود و بازخواست ندارد، اما ستمی كه بخشيده نمی شود شرك به خداست كه می فرمايد: همانا خداوند شرك به خود را نمی آمرزداما ستمی كه بخشيده می شود، ستمی است كه انسان با لغزش ها (و ارتكاب گناهان صغيره) به خود روا می دارد و اما ستمی كه بدون مجازات نمی ماند، ستمگری بعضی از بندگان بر بعضی ديگر است. (1793)

1801. اتمام حجت بر امام علی عليه‌السلام

«لولا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر، و ما أخذ الله علی العلماء الا يقاروا علی كظة ظالم، و لا سغب مظلوم، لالقيت حبلها علی غاربها.»

اگر نبود همايش آن جمعيت انبوه و اين كه با وجود يار و ياور حجت تمام است و اگر نبود كه خداوند از دانشمندان پيمان گرفته است كه در برابر سيری ستمگر و گرسنگی ستمديده آرام ننشيند و بدان رضايت ندهند، هر آينه مهار شتر خلافت را بر كوهان آن می انداختم. (1794)

1802. پرهيز از ستمگری

«لزياد بن اءبيه و قد استخلفه لعبد الله بن العباس علی فارس و أعمالها، فی كلام طويل كان بينهما، نهاه فيه عن تقدم الخراج: استعمل العدل، واحذر العسف و الحيف، فان العسقف يعود بالجلاء، والحيف يدعو الی السيف.»

وقتی زياد بن ابيه را به جای عبدالله بن عباس كارگزار فارس كرد، در ضمن سخنرانی مفصل او را از گرفتن خراج اضافی منع كرد و فرمود: عدل و داد را به كار بند و از سختگيری و بيداد بپرهيز؛ زيرا سختگيری ناروا مردم را آواره می كند و ستمگری مايه شورش و خونريزی می شود. (1795)

1803. ستمگران دنيا طلب

«لما نهضت بالامر نكثت طائفة، و مرقت اءخری، و قسط آخرون: كاءنهم لم يسمعوا الله سبحانه يقول: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) بلی! والله لقد سمعوها و عوها، و لكنهم حليت الدنيا فی اءعينهم وراقهم زبرجها.»

چون خلافت را به دست گرفتم، گروهی پيمان شكستند و گروهی از دين خارج شدند و دسته ای ديگر ستم پيشه كردند؛ گويی اين سخن خدای سبحان را نشنيدند كه: آن سرای آخرت را برای كسانی قرار می دهيم كه خواهان سركشی و فساد در زمين نباشند و آينده از آن پرهيزگاران است. آری! سوگند به خدا كه آن را شنيدند و فهميدند؛ اما دنيا در چشم آن ها زيبا شد و زيب و زيورهای آن خوشايندشان گرديد. (1796)

1804. پرهيز از ستمگری

«الله الله فی عاجل البغی، و آجل و خامة الظلم، و سوء عاقبة الكبر.»

برحذر باشيد از خدا، بترسيد از خدا، درباره نتايج دنيوی ظلم و وخامت اخروی آن و بدی عاقبت كبر. (1797)

1805. زودی بازخواست ستمكار

«سينتقم الله ممن ظلم، ماءكلا بمأكل، و مشربا بمشرب، من مطاعم العلقم و مشارب الصبر و المقر.»

زود باشد كه خداوند از كسی كه ظلم كرده است انتقام بكشد، درباره خوراك و آشاميدنی كه با ستم به خود اختصاص داده است، به وسيله خوراك های تلخ و شرنگبار و آشاميدنی های چون صبر تلخ زهرآگين. (1798)

1806. بيزاری از ستم

«أعجب من ذلك طارق طرقنا بملفوفة فی وعائها، و معجونة شنئتها، كأنما عجنت بريق حية أوقيئها، فقلت: أصلة، أم زكاة، أم صدقة؟ فذلك محرم علينا أهل البيت، فقال: لا ذا و لا ذاك، و لكنها هدية. فقلت: هبلتك الهبول! أعن دين الله أتيتنی لتخدعنی؟ أمختبط أنت أم ذو جنة، أم تهجر؟ والله لو أعطيت الاقاليم السبعة بما تحت أفلاكها، علی إن أعصی الله فی نملة أسلبها جلب شعيرة ما فعلته.»

(آن جا كه از ستم بيزاری می جويد، می فرمايد:) شگفت تر از اين، قصه آن شخصی است كه شبانگاهی در خانه ما را كوبيد و در دستش ظرف سرپوشيده (پر از حلوايی لذيذ) بود، چنانش ناخوش نفرت داشتم كه گويی با آب دهان يا استفراغ ماری در آميخته است؟ به او گفتم: آيا اين صله است يا زكات يا صدقه؟ زيرا كه اين ها بر ما خاندان حرام است!

گفت: نه اين است و نه آن. بلكه هديه ای است.

گفتم: زن فرزند مرده (مادرت) بر تو بگريد! آيا از طريق دين خدا وارد شده ای تا مرا بفريبی؟ ابله شده ای يا ديوانه، يا هذيان می گويی؟ سوگند به خدا، كه اگر هفت اقليم را با آن چه در زير افلاك آن هاست به من دهند تا با بيرون كشيدن پوست جوی از دهان مورچه ای خدا را نافرمانی كنم هرگز نخواهم كرد. (1799)

1807. مهلت دادن به ستمگر

«لئن أمهل الظالم فلن يفوت اءخذه، و هو له بالمرصاد علی مجاز طريقه، و بموضع الشجی من مساغ ريقه.»

اگر هم خداوند به ستمكار مهلت بدهد، گرفتن و كيفر خداوندی از او فوت نمی گردد و خداوند در گذرگاه ستمكار در كمين است و گلوی آنها را در دست گرفته تا از فرورفتن آب دريغ دارد هشيار باشيد. (1800)

1808. انتقام گرفتن از ستمگر

فی وصيته للحسنين عليهما‌السلام: «كونا للظالم خصما، و للمظلوم عونا.»

دشمن ستمگر و ياور مظلوم باشيد. (1801)

1809. پرهيز از ستمگری

«و اقدموا علی الله مظلومين، و لا تقدموا عليه ظالمين.»

به بارگاه خدا، ستمديده وارد شويد و ستمكار وارد نشويد. (1802)

1810. پشيمانی ستمگر

«يوم العدل علی الظالم اشد من يوم الجور علی المظلوم!»

روز عدالت بر ظالم سخت تر است از روز ظلم بر مظلوم. (1803)

1811. پرهيز از ستمگری

«و الله لان ابيت علی حسك السعدان مسهدا، او اجر فی الاغلال مصفدا، احب الی من ان القی الله و رسوله يوم القيامه ظالما لبعض العباد، و غاصبا لشی ء من الحطام، و كيف اظلم احدا لنفس يسرع الی البلی قفولها، و يطول فی الثری حلولها؟!»

سوگند به خدا، اگر شب را در حال بيداری روی خار سعدان به صبح برسانم، يا بسته در زنجيرهای آهنين و سنگين بار كشيده شوم، برای من بهتر از آن است كه خدا و رسول او را در روز قيامت ملاقات كنم، در حالی كه بر بعضی از بندگان ظلم روا داشته ام و چيز بی ارزشی از پس مانده های كاه و علف دنيا را غصب نموده باشم.

چگونه ظلم روا بدارم به كسی، به خاطر نفسی كه برگشت آن به سرعت برای پوسيدن است و قرار گرفتنش در خاك طولانی. (1804)

1812. ستم، خانمان برانداز است!

«ليس شی ء ادعی الی تغيير نعمه الله و تعجيل نقمته من اقامه علی ظلم؛ فان الله سميع دعوه المضطهدين و هو للظالمين بالمرصاد.»

(آگاه باش كه) هيچ چيزی بيش از حركت بر مبنای ظلم موجب دگرگونی نعمت خداوندی و سرعت انتقام او نيست؛ زيرا خداوند شنونده دعای ستمديدگان است، و در كمين ستمكاران. (1805)

1813. بدترين توشه قيامت

«بئس الزاد الی المعاد، العدوان علی العباد.»

بدترين توشه ها برای روز قيامت، ظلم و ستم بر بندگان خداست. (1806)

1814. فرجام صبر بر ستم

«فيما يشير فيه الی ظلم بنی اميه: حتی يكون اعظمكم فيها عناء احسنكم بالله ظنا، فان اتاكم الله بعافيه فاقبلوا، و ان ابتليتم فاصبروا، فان العاقبه للمتقين.»

امام علی عليه‌السلام در خطبه ای كه به آن اشاره به ظلم بنی اميه می كند می فرمايد. در حكومت بنی اميه هر كس به خدا اميدوارتر باشد، بيش از همه رنج و مصيبت بيند. پس اگر خداوند عاقبت و سلامتی بخشيد، قدرشناس باشيد و اگر به بلا و گرفتاری مبتلا گشتيد، شكيبا باشيد كه سرانجام پيروزی با پرهيزگاران است. (1807)

1815. نزديكتر به انتقام خداوندی

«من كتابه للاشتر حين ولاه مصر: اياك و الدماء و سفكها بغير حلها، فانه ليس شی ء ادنی لنقمه، و لا اعظم لتبعه، و لا احری بزوال نعمه و انقطاع مده، من سفك الدماء بغير حقها.»

در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر: بپرهيز از خون ها و ريختن خون های مردم بدون مجوز قانونی؛ زيرا هيچ چيزی به انتقام خداوندی نزديك تر و از نظر نتايج وخيم تر و برای نابود كردن نعمت خداوندی موثرتر و برای منقرض ساختن روزگار دولت، قاطع تر از خونريزی به ناحق وجود ندارد. (1808)

1816. زورگويی و ستم

«الله الله فی عاجل البغی، و اجل وخامه الظلم، و سوء عاقبه الكبر، فانها مصيده ابليس العظمی، و مكيدته الكبری؛ التی تساور قلوب الرجال مساوره السموم القاتله. فما تكدی ابدا، و لا تشوی احدا، لا عالما لعلمه، و لا مقلا فی طمره.»

برحذر باشيد از خدا، بترسيد از خدا، درباره نتايج دنيوی ظلم و وخامت اخروی آن و بدی عاقبت كبير؛ زيرا كبر دام بزرگ و گسترده شيطان و ابزار بزرگ حيله های او است كه همانند زهرهای كشنده كه در بدن انسان ها نفوذ می كند در دل های مردان وارد می گردد. شيطان در كارهای خود عليه فرزندان آدم هرگز ناتوان نشود و كسی را از روی خطا رها نكند، نه عالمی را به جهت علمش و نه بينوايی را كه لباس فقر پوشيده است. (1809)

1817. زمامداران ستمگر

«من كتابه الی اهل مصر: اسی ان يلی امر هذه الامه سفهاوها و فجارها، فيتخذوا مال الله دولا، و عباده خولا، و الصالحين حربا، و الفاسقين حزبا.»

در نامه خود به مردم مصر می فرمايد: می ترسم حكومت اين امت را نابخردان و خطاكاران به دست بگيرند، پس مال خداوندی را برای خود و در ميان خود به جريان بياندازند و بندگان خدا را برده های خود بدانند و با شايستگان جامعه تخاصم و پيكار به راه اندازند و مردمان منحرف را حزب خود تلقی نمايند. (1810)

1818. شركت در امور

«ايها الناس! انما يجمع الناس الرضا، و السخط و انما عقر ناقه ثمود رجل واحد، فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضا.»

ای مردم! راضی بودن و ناراضی بودن به كاری، مردم را در آن كار شريك می گرداند، ناقه ثمود را تنها يك مرد پی كرد؛ اما خداوند همه قوم ثمود را عذاب داد؛ زيرا همه به كار آن مرد راضی بودند. (1811)

1819. رسيدگی به ستمديدگان

«من كفارات الذنوب العظام اغاثه الملهوف، و التنفيس عن المكروب.»

رسيدن به فرياد ستمديده و زدودن غم اندوهناك، از كفاره های گناهان بزرگ است. (1812)

## بخش ششم: خودبينی و تكبر

1820. گناه برتر از نيكی

«سيئه تسؤك، خير عندالله من حسنه تعجبك.»

گناهی كه تو را ناراحت (پشيمان) سازد، نزد خدا بهتر است از كار نيكی كه تو را مغرور سازد. (1813)

1821. دوری از كبر

«الله الله فی كبر الحميه و فخر الجاهليه، فانه ملاقح الشنان، و منافخ الشيطان، التی خدع بها الامم الماضيه، و القرون الخاليه.»

خدا را! خدا را! از كبر تعصب آميز و تفاخر جاهلی، كه آن مركز پرورش كينه و جايگاه وسوسه های شيطان است كه ملت های پيشين و امت های قرون گذشته را فريفته است. (1814)

1822. ذلت جباران

«ان الله يذل كل جبار، و يهين كل مختال.»

خداوند هر جباری را ذليل و هر خودپسندی را خوار می سازد. (1815)

1823. آفت عقل

«اعلم ان الاعجاب ضد الصواب، و افه الالباب.»

بدان كه خودبينی ضد حق و راستی است و آفت عقل و خرد است. (1816)

1824. از اعمال ناپسند بر حذر باش!

«احذر كل عمل يرضاه صاحبه لنفسه، و يكره لعامه المسلمين.»

از انجام هر عملی كه صاحبش آن را پسند خود داند و در نزد مسلمانان ناپسند باشد، برحذر باش. (1817)

1825. هر چه بر خود پسندی بر ديگران هم!

«من نظر فی عيوب الناس، فانكرها، ثم رضيها لنفسه، فذلك الاحمق بعينه.»

هر كه عيب های مردم را ديد و بر آن ها نپسنديد، پس همان را بر خود پسنديد بعينه احمق است. (1818)

1826. مانع افزودن

«الاعجاب يمنع الازدياد.»

عجب و خودبينی مانع زياد كردن و افزودن است. (1819)

1827. ترسناك ترين وحشت

«ان... اوحش الوحشه العجب.»

يكی از ترسناك ترين وحشت ها، عجب و خودپسندی است. (1820)

1828. تعجب از كبر متكبر

«عجبت للمتكبر الذی كان بالامس نطفه، و يكون غدا جيفه.»

در شگفتم از متكبر، كه ديروز نطفه (بی ارزشی) بود و فردا مردار گنديده ای است. (پس تكبر چرا؟) (1821)

1829. غرور طاووس

«يمشی مشی المرح المختال، و يتصفح ذنبه و جناحيه، فيقهقه ضاحكا لجمال سرباله.»

طاووس همچو موجودی متكبر كه به حسن خود می نازد گام برمی دارد و در زيبايی دم و دو بال خود، اندكی می نگرد، سپس با قهقهه می خندد و اين قهقهه برای زيبايی جامه و رنگ آميزی بال های وی است. (1822)

1830. حسودان خرد

«عجب المرء بنفسه، احد حساد عقله.»

عجب و خودپسندی مرد، يكی از حسودان خرد اوست. (1823)

1831. تنهايی هراس انگيز

«لا وحده اوحش من العجب.»

هيچ تنهايی هراس آورتر از خودبينی نيست. (1824)

1832. فرو رفتن در گناهان

«الحرص و الكبر و الحسد دواع الی التقحم فی الذنوب.»

حرص، كبر و حسد، انسان را به فرورفتن در گناهان فرا می خواند. (1825)

1833. قوم پاك علی عليه‌السلام

«انی لمن قوم لا تاخذهم فی الله لومه لائم... لا يستكبرون و لا يعلون، و لا يغلون و لا يفسدون.»

همانا من از قومی هستم كه سرزنش هيچ سرزنش كننده ای آنان را در راه خدا از كار باز نمی دارد، نه تكبر می ورزند و نه بلندگرايان اند و نه مردم را به زنجير می كشند و نه فساد در روی زمين به راه می اندازند. (1826)

1834. آثار تكبر

«استعيذوا بالله من لواقع الكبر، كما تستعيذونه من طوارق الدهر. فلو رخص الله فی الكبر لاحد من عباده لرخص فيه لخاصه انبيائنه و اوليائه. و لكنه سبحانه كره اليهم التكابر، و رضی لهم التواضع.»

از آثار بدی كه تكبر در دل ها می گذارد به خدا پناه ببريد، همان گونه كه از حوادث روزگار به او پناه می بريد و اگر قرار بود خداوند به يكی از بندگانش اجازه دهد كبر ورزد، به پيامبران و اوليای مخصوصش اجازه می داد، ولی تكبر را برای همه منفور شمرده و تواضع و فروتنی را برای آنان پسنديده است. (1827)

1835. انسان گستاخ

«ما جراك علی ذنبك، و ما غرك بربك، و ما انسك بهلكه نفسك؟»

ای انسان! چه چيز تو را به گناه كردن گستاخ كرده و چه چيز تو را در مقابل پروردگارت به غرور واداشته و چه چيز تو را به تباه كردن خويش خو داده است؟ (1828)

1836. خطای گناهكار

«يا ايها الانسان، ما جراك علی ذنبك... اما ترحم من نفسك ما ترحم من غيرك؟»

هان! ای انسان! چه چيز تو را در گناه ورزی گستاخ كرده است...؟! چرا همچنان كه به ديگران رحم می كنی به خودت رحم نمی كنی؟ (1829)

1837. نخستين آدم متكبر

«لا تكونوا كالمتكبر علی ابن امه من غير ما فضل جعله الله فيه سوی ما الحقت العظمه بنفسه من عداوه الحسد، و قدحت الحميه فی قلبه من نار الغضب، و نفخ الشيطان فی انفه من ريح الكبر الذی اعقبه الله به الندامه.»

مانند قابيل مباشيد كه به فرزند مادرش (برادرش هابيل) تكبر ورزيد، بدون فضيلتی كه خدا به او داده باشد، جز اين كه او خود را بزرگ پنداشت؛ زيرا حسد او را به عداوت با برادرش واداشت و تعصب در دل او آتش غصب را شعله ور ساخت و شيطان در بينی او از باد كبر دميد كه پشيمانی را به دنبال داشت. (1830)

1838. سرپوش

«عيوب المساله خباء العيوب، و من رضی عن نفسه كثر الساخط عليه.»

سوال كردن سرپوش عيب ها است و آن كس كه از خود راضی باشد، دشمنانش زياد خواهند شد. (1831)

1839. خودپسند مباش!

«لا تكن ممن... يعجب بنفسه اذا عوفی، و يقنط اذا ابتلی.»

مباش از كسانی كه خود را می پسندد و از خويشتن خوشش می آيد، وقتی كه در عافيت به سر می برد و مايوس می گردد در موقعی كه مبتلا شود. (1832)

1840. آفت خود پسندی

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: اياك و الاعجاب بنفسك، و الثقه بما يعجبك منها، و حب الاطراء، فان ذلك من اوثق فرص الشيطان فی نفسه ليمحق ما يكون من احسان المحسنين.»

امام علی عليه‌السلام در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر می فرمايد: از خودپسندی و اعتماد به چيزی كه تو را به خودپسندی می اندازد و علاقه به ستايش ديگران از تو پرهيز كن؛ زيرا اين كارها بهترين فرصت ها را به شيطان می دهد تا كارهای خوب نيكوكاران از نظر تو نابود گردد. (1833)

1841. مبارزه با شيطان

«اطفئوا ما كمن فی قلوبكم من نيران العصبيه و احقاد الجاهليه؛ فانما تلك الحميه تكون فی المسلم من خطرات الشيطان و نخواته، و نزغاته و نفثاته. و اعتمدوا وضع التذلل علی رووسكم، و القاء التعزز تحت اقدامكم، و خلع التكبر من اعناقكم. و اتخذوا التواضع مسلحه بينكم و بين عدوكم ابليس.»

خاموش كنيد آن آتش های عصبيت و كينه های جاهليت را كه در دل هايتان مخفی است؛ زيرا آن عصبيت در شخص مسلمان از وسوسه های شيطان و نخوت و افسارها و دميدن ها و تلقينات او است.

تواضع و فروتنی را بر سر نهيد و تكبر و نخوت را زير پا محو و نابود بسازيد. خودپرستی و خودستايی را از گردن هايتان در آوريد. فروتنی را ما بين خود و دشمنتان شيطان و لشكريانش قرار دهيد. (1834)

1842. جزای متكرين نزد خدا

«اترجو ان يعطيك الله اجر المتواضعين و انت عنده من المتكرين؟!»

آيا تو اميد داری كه خداوند، پاداش مردمان فروتن را به تو عطا كند، در حالی كه تو در نزد او از مردمان متكبر و گردنكش بوده باشی؟ (1835)

1843. پرده ای از غرور

«بينكم و بين الموعظه، حجاب من الغره.»

ميان شما و نصيحت، پرده ای از غرور است. (1836)

1844. غرور و تكبر

«اعتبروا بما كان من فعل الله بابليس اذ احبط عمله الطويل وجهده الجهيد... عن كبر ساعه واحده. فمن ذا بعد ابليس يسلم علی الله بمثل معصيته؟!»

عبرت بگيريد از كاری كه خداوند درباره شيطان انجام داد؛ زيرا عمل طولانی و كوشش جدی او را به جهت تكبر در يك ساعت (زمانی اندك) پوچ ساخت. كيست كه بعد از شيطان مانند معصيت شيطان را مرتكب شود و در پيشگاه خداوند سالم بماند؟ (1837)

1845. خودبينی را كنار بگذار!

«ضع فخرك، و احطط كبرك، و اذكر قبرك.»

تفاخر را كنار بگذار و تكبر را فرو ريز و به ياد قبرت باش. (1838)

## بخش هفتم: زنا

1846. حكمت تحريم زنا فرض الله

«... ترك الزنا تحصينا للنسب، و ترك اللواط تكثيرا للنسل.»

خداوند واجب فرمود ترك زنا را برای حفظ اصل و نسب و ترك لواط را برای زياد شدن نسل. (1839)

1847. نهی از زنا

«ما زنی غيور قط.»

غيرتمند، هرگز زنا نمی كند. (1840)

## بخش هشتم: نفی فخر فروشی

1848. مردگان مايه عبرت نه فخر

«بعد تلاوته الهاكم التكاثر حتی زرتم المقابر: افبمصارع آبائهم يفخرون! ام بعديد الهلكی يتكاثرون! يرتجعون منهم اجسادا خوت، و حركات سكنت. و لان يكونوا عبرا، احق من ان يكونوا مفتخرا!»

بعد از تلاوت آيه تفاخر به بيشتر داشتن شما را به غفلت انداخت تا جايی كه به ديدن گورها رفتيد.فرمود: آيا به گورهای پدرانشان افتخار می كنند؟ يا به فزونی شمار هلاك شدگان (خود) به هم می نازند؟ از پيكرهايی كه بی جان و متلاشی شده اند و از حركت هايی كه آرام گرفته اند، بازگشت به اين جهان را چشم دارند، حال آن كه آن مردگان مايه عبرت باشد سزاوارتر است تا باعث فخرفروشی. (1841)

1849. تكبر را دور بريز!

«ضع فخرك، و احطط كبرك، و اذكر قبرك.»

فخر فروشی را كنار بگذار و تكبر را فرو نه و به ياد قبرت باش. (1842)

1850. آدميزاد را چه به فخرفروشی؟!

«ما لابن آدم و الفخر: اوله نطفه، و آخره جيفه، و لا يرزق نفسه، و لا يدفع حتفه.»

آدميزاد را چه به فخرفروشی! (آدميزادی كه) آغازش نطفه ای است و فرجامش مرداری. نه می تواند خود را روزی دهد و نه می تواند جلو مرگ خود را بگيرد. (1843)

1851. مرز ستودن و چاپلوسی

«الثناء با كثر من الاستحقاق ملق.»

ستودن كسی بيش از آن چه او شايسته است چاپلوسی است. (1844)

## بخش نهم: تعصب

1852. غيرت نابجا

فی وصيته لابنه الحسن عليه‌السلام: «اياك و التغاير فی غير موضع غيره، فان ذلك يدعو الصحيحه الی السقم.»

در سفارش به فرزند خود حسن عليه‌السلام می فرمايد: از غيرت نا به جا (نسبت به زنان) بپرهيز كه آن زن سالم را به بيماری می كشاند و پاكدامن را به بدگمانی (و انديشه گناهكاری). (1845)

1853. پشيمانی به دنبال عصبانيت

«الجده ضرب من الجنون، لان صاحبها يندم، فان لم يندم فجنونه مستحكم.»

تندخويی بی مورد نوعی ديوانگی است؛ زيرا كه تندخو پشيمان می شود و اگر پشيمان نشد، پس ديوانگی او پايدار است. (1846)

1854. پيشوای متعصبان

«فی ذم ابليس: فافتخر علی آدم بخلقه، و تعصب عليه لاصله. فعدو الله امام المتعصبين، و سلف المستكبرين، الذی وضع اساس العصبيه، و نازع الله رداء الجبريه. و ادرع لباس التعزز، و خلع قناع التذلل.»

امام علی عليه‌السلام در نكوهش ابليس می فرمايد: به سبب آفرينش خود از آتش بر آدم فخر فروخت و به خاطر اصل و گوهرش عليه او عصبيت ورزيد. پس، اين دشمن خدا، پيشوای متعصبان و سرسلسله مستكبران و خود بزرگ بينان است و همو عصبيت را پايه گزاری كرد و بر سر ردای جبروتی و كبريا با خدا به كشمكش برخاست و جامه عزت و نخوت كه خاص خداوند است پوشيد و نقاب فروتنی را به دور افكند. (1847)

1855. آيا غيرت نداريد؟

«ما تنتظرون بنصركم ربكم؟ اما دين يجمعكم، و لا حميه تحمشكم؟!»

امام علی عليه‌السلام در خطبه ای كه طی آن مردم را به ياری خويش فراخواند، می فرمايد: برای ياری دادن پروردگارتان منتظر چه هستيد؟ آيا دينی نيست كه شما را گرد هم آورد و غيرت و تعصبی نيست كه شما را تكان دهد؟

1856. دافع انديشه صحيح (1848)

«اللجاجه تسل الرای.»

ستيزه جويی و پافشاری تعصب آميز و بدون دليل انديشه صحيح را از ميان می برد. (1849)

1857. تعصب پسنديده

و قال عليه‌السلام فی الخطبه القاصعه: «و لقد نظرت فما وجدت احدا من العالمين يتعصب لشی ء من الاشياء الا عن عله تحتمل تمويه حجه تليط بعقول السفهاء غيركم. فانكم تتعصبون لامر ما يعرف له سبب و لا عله. اما ابليس فتعصب علی آدم لاصله. و طعن عليه فی خلقته، فقال: انا ناری و انت طيبی. و اما الاغنياء من مترفه الامم فتعصبوا لاثار مواقع النعم.

فقالوا: نحن اكثر اموالا و اولادا و ما نحن بمعذبين فان كان لابد من العصبيه فليكن تعصبكم لمكارم الخصال، و محامد الافعال، و محاسن الامور التی تفاضلت فيها المجداء و النجداء من بيوتات العرب و يعاسيب القبائل؛ بالاخلاق الرغيبه، و الاحلام العظيمه، و الاخطار الجليله، و الاثار المحموده.

فتعصبوا لخلال الحمد من الحفظ للجوار، و الوفاء بالذمام، و الطاعه للبر، و المعصيه للكبر، و الاخذ بالفضل، و الكف عن البغی، و الاعظام للقتل، و الانصاف للخلق، و الكظم للغيظ، و اجتناب الفساد فی الارض.»

امام علی عليه‌السلام در خطبه قاصعه می فرمايد: من نگريستم، اما احدی از جهانيان را نيافتم كه درباره چيزی تعصب ورزد، مگر اين كه تعصب او علتی داشت كه نادانان را به اشتباه می افكند، يا دليلی كه به انديشه نابخردان می چسبد؛ جز شما كه برای چيزی تعصب به خرج می دهيد، كه هيچ سبب و علتی برايش شناخته نمی شود. اما ابليس به خاطر اصل و گوهر خويش در برابر آدم عصبيت نشان داد و بر او به دليل خلقتش از گل خرده گرفت و گفت: من از آتشم و تو از گلی، و اما توانگران و امت های مرفه و عياش، به خاطر فراوانی نعمت (اموال و اولاد) تعصب ورزيدند و گفتند كه: ما دارايی ها و فرزندان بيشتری داريم و هرگز به عذاب گرفتار نخواهيم شد.

پس، اگر چاره ای از داشتن تعصب نيست، بايد تعصبتان به خاطر خصلت های والای انسانی و كردارهای پسنديده و امور نيكويی باشد كه خاندان های شرافتمند و بزرگوار و دلير عرب و بزرگان و مهتران قبايل در آن ها بر يكديگر برتری می جستند؛ يعنی خلق های پسنديده بردباری به هنگام خشم فراوان و كردار و رفتار زيبا و درست و خصلت های نيكو تعصب به خرج دهيد، خصلت هايی چون: نگاهداشت حق و حرمت همسايگی و پايبندی به عهد و پيمان ها و فرمان بردن از نيكی ها و مخالفت با تكبر و گردن فرازی و اقدام به احسان و نيكوكاری و خويشتنداری از زورگويی و تجاوز و بزرگ شمردن قتل نفس و انصاف داشتن با مردم و فرو خوردن خشم و دوری از ايجاد تباهی در جامعه. (1850)

1858. تعصب پسنديده

«اما دين يجمعكم؟! و لا حميه تشحذكم! او ليس عجبا ان معاويه بدعو الجفاه الطغام فيتبعونه علی غير معونه و لا عطاء.»

آيا دينی نيست كه شما را گردهم آورد و غيرت و تعصبی وجود ندارد كه شما را برانگيزد؟ آيا شگفت نيست كه معاويه آن مردمان خشن فرومايه را فراخواند و بی آنكه به آن ها كمك و بخششی كند، از او پيروی می كنند. (1851)

## بخش دهم: خشم

1859. خشم برای خدا

من كتاب له عليه‌السلام الی اهل مصر لما ولی عليهم الاشتر: «من عبدالله علی امير المومنين الی القوم الذين غضبو الله حين عصی فی ارضه، و ذهب بحقه..»

در نامه ای به مصريان آن گاه كه مالك اشتر را بر آن ها گماشت، فرمود: از بنده خدا امير مومنان، به مردمی كه چون خداوند در زمينش نافرمانی شد و حقش پايمال گشت، برای او خشم آمدند... (1852)

1860. سيك مغزی شيطان

«اياك و الغصب فانه طيره من الشيطان.»

از غضب به دور باش؛ زيرا خشم از سبك مغزی های شيطان است. (1853)

1861. بردباری هنگام خشم

«من كتاب له الی الحارث الهمدانی: و اكظم الغيظ، و تجاوز عند المقدره، و احلم عند الغضب، واصفح مع الدوله، تكن لك العاقبه.»

در نامه ای به حارث همدانی می فرمايد: خشم را فرو خور و به هنگام توانايی، گذشت كن و در هنگام عصبانيت، بردبار باش و در وقت چيرگی، ببخشای تا سرانجامت نيكو باشد. (1854)

1862. دنيا سرای جاودان نيست!

«الا و ان هذه الدنيا التی اصبحتم تتمنونها و ترغبون فيها، و اصبحت تغضبكم و ترضيكم، ليست بداركم.»

بدانيد اين دنيايی كه آرزومند آن شده ايد و بدان رغبت می ورزيد و او شما را گاه به خشم می آورد و گاه خشنود می سازد، سرای (هميشگی) شما نيست. (1855)

1863. مكان صحيح خشم

و قال عليه‌السلام لاصحابه: «قد ترون عهود الله منقوضه فلا تغضبون، و انتم لنقض ذمم آبائكم تانفون!»

به ياران خود فرمود: شما پيمان های خدا را شكسته می بينيد، اما به خشم نمی آييد، در حالی كه از شكسته شدن پيمان های پدرانتان به غيرت می آييد و ناراحت می شويد. (1856)

1864. تحذير از خشم

«احذر الغضب فانه جند عظيم من جنود ابليس.»

از خشم برحذر باش؛ زيرا از لشكريان بزرگ شيطان است. (1857)

1865. نزديكی غضب الهی

«فی الخطبه القاصعه: و ان عندكم الامثال من باس الله و قوارعه، و ايامه و وقائعه، فلا تستبطئوا وعيده جهلا باخذه، و تهاونا ببطشه، و ياسا من باسه.»

شما درگذشتگان نمونه هايی را از غضب خداوند و كيفرهای كوبنده و حوادث نابود كننده و روزگارها و وقايع شديد و مهلك می دانيد. پس تهديد خداوندی را از روی نادانی به گرفتاری خود در دست قدرت او و ناچيز انگاشتن كيفر او و احتمال ندادن غضب او دير تلقی نكنيد. (1858)

1866. زمان فرو نشاندن خشم

«متی اشقی غيظی اذ غضبت؟ احين اعجز عن الانتقام فيقال لی: لو صبرت؟ ام حين اقدر عليه فيقال لی لو عفوت.»

به هنگامی كه خشمگين شوم كی خشمم را فرو بنشانم؟ آيا هنگامی كه از انتقام گرفتن ناتوانم و به من گفته می شود: بهتر است صبر كنی؟ يا هنگامی كه توانايی انتقام دارم و به من گفته می شود: بهتر است گذشت كنی؟ (1859)

1867. نشانه خشونت

«من الخرق المعالجه قبل الامكان، و الاناه بعد الفرصه.»

از نشانه های خشونت، شتاب پيش از فراهم آمدن وسايل و بی حالی بعد از آمدن فرصت است. (1860)

1868. از انواع جنون

«الحده ضرب من الجنون، لان صاحبها يندم، فان لم يندم فجنونه مستحكم.»

غضب (تندخويی) نوعی از جنون است؛ چرا كه گرفتار بدان از كرده خود پشيمان می شود و اگر پشيمان نشود جنونش مسلم است. (1861)

1869. نابخشودنی بودن گناه خشم

«ان من عزائم الله فی الذكر الحكيم، التی عليها يثيب و يعاقب، و لها يرضی و يسخط، انه لا ينفع عبدا و ان اجهد نفسه و اخلص فعله ان يخرج من الدنيا، لاقيا ربه بخصله من هذه الخصال لم يتب منها: ان يشرك بالله فيما افترض عليه من عبادته، او يشفی غيظه بهلاك نفس.»

همانا از جمله احكام مهم خداوند در قرآن كريم كه به واسطه آن ها پاداش و كيفر می دهد و به سبب آن ها خشنود و ناخشنود می شود، اين است كه چنان چه بنده با يكی از اين خصلت ها از دنبا به ديدار پروردگارش برود و از آن ها توبه نكرده باشد، هرچند در عبادت خود را به زحمت انداخته و عملش را (برای خدا) خالص گردانيده باشد، هيچ سودی نبرد در عبادتی كه خدا بر او واجب كرده است برايش شريك قرار دهد، يا با كشتن كسی، خشم خود را فرو بنشاند.

1870. بر نابكاران خشم گير! (1862)

«من شنی الفاسقين و غضب لله، غضب الله له و ارضاه يوم القيامه.»

هر كه با نابكاران دشمنی ورزد و برای خدا خشم گيرد، خداوند به خاطر او خشم گيرد و روز قيامت خشنودش گرداند.

## بخش يازدهم: بدعت (1863)

1871. دنبال بدعت نباشيد!

«فلا تكونوا انصاب الفتن، و اعلام البدع؛ و الزموا ما عقد عليه حبل الجماعه، و بنيت عليه اركان الطاعه.»

از نشانه (ياور) فتنه ها و پرچم ها بدعت ها نباشيد و آن چه را كه پيوند اجتماع به آن گره خورده و اركان اطاعت بر آن بنا شده، بر خود لازم شماريد. (1864)

1872. خلاف برهان سنت

«انما الناس رجلان: متبع شرعه شريعه و مبتدع بدعه، ليس معه من الله سبحانه برهان و سنه، و لا ضياء حجه.»

مردم دو دسته اند: پيرو شريعت و پديد آورنده بدعت كه او را نه برهانی از سنت است و نه چراغی روشن از دليل و حجت. (1865)

1873. بدترين كارها

«ما احدثت بدعه الا ترك بها سنه. فاتقوا البدع و الزموا المهيع. ان عوازم الامور افضلها، و ان محدثاتها شرارها.»

هيچ بدعتی ايجاد نشود مگر آن كه با سنتی متروك گردد، بنابراين از بدعت گزاری بپرهيزيد. پای بند راه مستقيم باشيد، و كارهای اصيل پيشين (و آيين پاك حق) كه صحت و درستی آن مورد ترديد نيست برترين كارهاست و بدعت ها بدترين كارهاست. (1866)

## بخش دوازدهم: گمراهی و گمراه كنندگان

1874. زندگی با نادانی، مرگ با گمراهی

«الی الله اشكو من معشر يعيشون جهالا و يموتون ضلالا.»

از گروهی كه در جهل و نادانی زندگی می كنند و در گمراهی جان می دهند به خدا شكايت می برم. (1867)

1875. نفس گمراه

«لا ترخصوا لا نفسكم؛ فتذهب بكم الرخص مذاهب الظلمه و لا تداهنوا فيهجم بكم الادهان علی المعصيه.»

به نفس های خود رخصت (و امان) ندهيد كه اين رخصت ها شما را به گمراهی می كشاند و سهل انگاری و مسامحه نكنيد كه مسامحه كردن شما را به سوی معصيت می برد. (1868)

1876. پيروان شيطان

قال عليه‌السلام و قد مر بقتلی الخوارج يوم النهروان: «يوسا لكم! لقد ضركم من غركم، فقيل له: من غرهم يا امير المومنين؟ فقال: الشيطان المضل، و الانفس الاماره بالسوء، غرنهم بالامانی، و فسحت لهم بالمعاصی، و وعدتهم الاظهار، فاقتحمت بهم النار.»

در هنگام گذر بر كشتگان خوارج در روز نهروان فرمود: ای تيره بختان! آن كس كه فريبتان داد به شما زيان رساند.

عرض شد: ای امير المومنين! چه كسی فريبشان داد؟

فرمود: شيطان گمراه كننده و نفس های فرمان دهنده به بدی آنان را به آرزوهای خام فريب داد و ميدان نافرمانی و گناه را برای آنان گسترد و نويد پيروزيشان داد و سپس در آتش فروفكندشان. (1869)

1877. موجبات گمراهی

«من لا يستقيم به الهدی، يجربه الضلال الی الردی.»

كسی كه هدايت او را از انحراف باز ندارد، گمراهی او را به رذالت می اندازد. (1870)

1878. زارعين زيانكار

«زرعوا الفجور، و سقوه الغرور، و حصدوا الثبور.»

تخم گناه كاشتند و با آب غفلت و فريب آبياری اش كردند و هلاكت درويدند. (1871)

1879. شور بخت واقعی

«يالها حسره علی كل ذی غفله ان يكون عمره عليه حجه، و ان توديه ايامه الی الشقوه!»

ای دريغا بر هر غافلی كه عمرش بر ضد او حجت باشد و روزهای عمرش، او را به سوی شوربختی كشاند. (1872)

1880. ترس موسی عليه‌السلام

«لم يوجس موسی عليه‌السلام خيفه علی نفسه، بل اشفق من غلبه الجهال و دول الضلال.»

موسی عليه‌السلام هرگز بر خود نترسيد؛ بلكه از چيره گشتن نادانان و پيروز شدن گمراهان ترسيد. (1873)

1881. قوی ترين شاعران

و قال عليه‌السلام لما سئل عن اشعر الشعراء: «ان القوم لم يخرجوا فی حلبه تعرف الغايه عند قصبتها، فان كان و لابد فالملك الضليل.»

امام علی عليه‌السلام، در پاسخ به اين پرسش كه قوی ترين شاعران كيست، فرمود: اين جماعت در ميدان مسابقه ای كه خط پايانش معلوم باشد نتاخته اند، اما اگر ناچار بخواهيم قوی ترين شاعران را معلوم سازيم، او آن پادشاه بسيار گمراه (امرواالقيس) است. (1874)

1882. ياران گمراهان

«هو فی مهله من الله يهوی مع الغافلين، و يغدو مع المذنبين، بلا سبيل قاسد و لا امام قائد، حتی اذا كشف لهم عن جزأ معصيتهم، و استخرجهم من جلابيب غفلتهم، استقبلوا مدبرا، و استدبروا مقبلا، فلم ينتفعوا بما ادركوا من طلبتهم، و لا بما قضوا من وطرهم.»

(در وصف شخص غافل می فرمايد:) او در اين چند صباحی كه خداوند مهلتش داده است، با غافلان سرگرم و روز خود را با گناهكاران سپری می كند، بی آنكه راه راستی را بپيمايد و پيشوايی راهنما داشته باشد...

تا آن كه خداوند كيفر گناهانشان را به آنان نشان داد و از پس پرده های غفلت بيرونشان آورد، به آن چه بدان پشت كرده بودند (مرگ و آخرت) روی نهادند و به آن چه بدان روی آورده بودند (دنيا) پشت كردند و نه از آن چه طلبيدند و بدان رسيدند سودی بردند و نه از خواسته های خود كه به آن ها دست يافتند بهره ای يافتند. (1875)

1883. نشانگر راه راست

«اقمت لكم علی سنن الحق، فی جواد المضله، حيث تلتقون و لا دليل، و تحتفرون و لا تميهون.»

در آن وقت كه در جاده های گوناگون گمراهی گام برمی داشتيد، من نشانه های راه راست و واضح حق را برای شما به پا داشتم و اين در حالی بود كه همه سرگردان به يكديگر برخورد می كرديد و از اين سوی به آن سوی می رفتيد، اما راهنمايی نمی يافتيد. زمين را می كنديد، اما آبی پيدا نمی كرديد. (1876)

1884. معاويه، پيشوای گمراهان

«من كتابه الی معاويه: ارديت جيلا من الناس كثيرا؛ خدعتهم بغيك، و القيتهم فی موج بحرك، تغشاهم الظلمات، و تتلاطم بهم الشبهات، فجازوا عن وجهتهم، و نكصوا علی اعقابهم، و تولوا علی ادبارهم.»

در نامه خود به معاويه می فرمايد: گروهی از مردم را (مقصود مردم شام است) فراوان هلاك ساختی و با گمراه ساختن ايشان فريبشان دادی و آن ها را در امواج دريای فساد و نفاق خويش افكندی كه تاريكی های فريبكاری تو چشم بصيرت آن ها را فرو می گيرد و موج های شبهه به آنان پهلو می زند. پس (در اثر شبهه هايی كه به ايشان القا كردی) از راه راست و درست حق بركنار گرديدند و به عقب برگشتند. (1877)

1885. وظيفه عقل

«كفاك من عقلك ما اوضح لك سبل غيك من رشدك.»

برای تو از عقلت همين بس است كه راه های گمراهی ات را از راه درست و حق، روشن سازد. (1878)

1886. گمراه كنندگان و گمراهان

«احذركم اهل النفاق، فانهم الضالون المضلون، و الزالون المزلون.»

از اهل نفاق برحذر می دارم؛ زيرا آنان هستند گمراهان و گمراه كنندگان و لغزندگان و عوامل لغزش. (1879)

1887. عالم گمراه كننده و آخر

«قد تسمی عالما و ليس به، فاقتبس جهائل من جهال، و اضاليل من ضلال و نصب للناس اشراكا من خبائل غرور، و قول زور.»

انسانی ديگر نيز وجود دارد كه نام عالم به خود گرفته و عالم نيست، (اين نابخرد) نادانی هايی را از نادانان و گمراهی هايی از گمراهان كسب كرده، دام هايی از طناب های فريب و گفتار بی اساس پيش پای مردم گسترده است. (1880)

1888. ويران كننده پايه های گمراهی

«المعلن الحق بالحق، و الدافع جيشات الا باطيل، و الدامع صولات الاضاليل.»

پيامبر، حق را بر مبنای حق اعلان نمود و جوشش ها و غليان باطل ها را دفع و خاموش و هيبت شديد و حملات گمراهی ها را محو و نابود ساخت. (1881)

1889. امام گمراه كننده

«ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به، فامات سنه ماخوذه، و احيا بدعه متروكه.»

بدترين مردم در نزد خدا، امامی است ستمكار كه گمراه است و مردم به وسيله او گمراه می شوند كه سنت گرفته شده از منبعش را بكشد و زنده كند بدعت كنار گذاشته شده را. (1882)

1890. صراط مستقيم

«اليمين و الشمال مضله، و الطريق الوسطی هی الجاده، عليها باقی الكتاب و آثار النبوه، و منها منفذ السنه، و اليها مصير العاقبه.»

چپ و راست گمراهی است و راه وسط، طريق اصلی قرآن و روايات خاندان رسالت و علامت های آنان موجود است و سرانجام آنان می باشند. (1883)

1891. سبقت موجب گمراهی است!

«انظروا اهل بيت نبيكم فالزموا سمتهم... و لا تسبقوهم فتضلوا، و لا تتاخروا عنهم فتهلكوا.»

بنگريد به دودمان پيامبرتان، و به جهتی كه در حيات انتخاب كرده اند ملتزم باشيد و از اثر آنان پيروی كنيد. از آنان سبقت مگيريد كه گمراه می شويد و از آنان عقب نمانيد كه به هلاكت می افتيد. (1884)

1892. وصف گمراهان

«قد خاضوا بحار الفتن، و اخذوا بالبدع دون السنن. و ارز المومنون، و نطق الضالون المكذبون.»

آنان در درياهای فتنه ها و آشوب ها غوطه ور گشته و به بدعت ها گراييده و اصول و قوانين را رها كردند. مردم با ايمان افسردند و پژمردند و خاموش گشتند و گمراهان و تكذيب كنندگان دهان باز كردند (و به حركت درآمدند). (1885)

1893. گمراهی در كجروی است!

«من اخذ بها لحق و غنم، و من وقف عنها ضل و ندم.»

هر كس راه های دين را پيش بگيرد و در آن مسير گام بردارد به حقيقت و حمايت گران آن ملحق گردد و به غنيمت برسد و هر كس كه توقف كند و از حركت در آن راه ها امتناع بورزد، گمراه گردد و عاقبت كار پشيمان شود. (1886)

1894. علل گمراهی

«لكل ضله عله، و لكل ناكث شبهه.»

برای هر گمراهی علتی است و برای هر پيمان شكنی شبهه ای است. (1887)

1895. رنگ گمراهی

«فی صفه اهل الضلال: آثروا عاجلا و اخروا آجلا، و تركوا صافيا و شربوا آجنا؛ كانی انظر الی فاسقهم و قد صحب المنكر فالفه، و بسی به و وافقه، حتی شابت عليه مفارقه، و صبغت به خلائقه.»

گمراهان دنيای گذران را مقدم داشتند و آخرت باقی را رها كردند. شربت زلال حيات با ايمان را كنار گذاشتند و آب ناگوار و مخلوط با كثافت را نوشيدند. گويی به تبهكاری از آنان می نگرم كه همدم كار زشت گرديده و با آن الفتی پيدا كرده است و با آن كار زشت انس گرفته و با آن هماهنگ گشته است تا موهای سرش با آن ناشايستی ها سفيد شده و اخلاقش رنگ آن منكر را گرفته است. (1888)

1896. توصيف گمراهان

«فی صفه اهل الضلال: دعاهم ربهم فنفروا و ولوا، و دعاهم الشيطان فاستجابوا و اقبلوا!»

در توصيف گمراهان می فرمايد: پروردگارشان دعوت كرد، از آن دعوت رميدند و پشت گرداندند و شيطان آنان را خواند، اجابتش كردند و به آن روی آوردند. (1889)

1897. ارتداد و واپس گرايی

«حتی اذا قبض الله رسوله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، رجع قوم علی الاعقاب، و غالتهم السبل، و اتكلوا علی الولائج.»

پس از آن كه رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رحلت كرد، گروهی به عقب برگشتند و راه های ناهموار، آنان را به هلاكت افكند و بر افكار نادرست خويش تكيه كردند. (1890)

1898. گمراهی آراسته

«من كتابه الی معاويه: اما بعد فقد اتتنی منك موعظه موصله، و رساله محبره، نمقتها بضلالت، و امضيتها بسوء رايك، و كتاب امری ليس له بصر يهديه، و لا قائد يرشده، قد دعاه الهوی فاجابه، وقاده الضلال فاتبعه، فهجر لاغطا، و ضل خابطا.»

در نامه خود به معاويه می فرمايد: بعد از حمد الهی، اندرزی كه از اينجا و آن جا به هم رديف كرده بودی و نامه ای كه آن را با الفاظ زينت داده بودی به دستم رسيد. با گمراهی خود آن را آراسته، و به خاطر بد بودن فكرت آن را فرستاده بودی، نامه را كسی فرستاده كه نه بينايی دارد كه وی را هدايت كند و نه رهبری دارد كه او را به راه راست بكشاند.

هوای نفس او را تحريك كرده، وی هم پذيرفته است. گمراهی جلودارش شده او هم پيروی نموده است و نتيجه اين شده كه هذيان گفته، غلط اندازی كرده گمراه شده و اشتباه نموده است. (1891)

1899. دعای دوری از گمراهی

فی ذكر النبی صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: «اللهم! اعل علی بناء البانين بنأه!... و احشرنا فی زمرته غير خزايا، و لا نادمين، و ال ناكبين، و لا ناكثين، و لا ضالين، و لا مضلين، و لا مفتونين!»

امام علی عليه‌السلام در يادكرد از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرمايد: خداوندا! بنای او را بالاتر از بنای همه بنا كنندگان قرار بده و ما را در گروه او محشور فرما، بدون ابتلاء به رسوايی و بدون گرفتاری به ندامت و انحراف و عهدشكنی و گمراهی و گمراه كنندگی و غوطه وری در فتنه ها. (1892)

1900. درمان بزرگ ترين دردها

«استعينوا به علی لاوائكم، فان فيه شفاء من اكبر الداء: و هو الكفر و النفاق، و الغی و الضلال.»

در مشقت ها از آن (قرآن) ياری بخواهيد؛ زيرا درمان بزرگ ترين دردها كه كفر و نفاق و انحراف و گمراهی است، در آن است. (1893)

1901. مست گمراهی

«من كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق؛ و من زاغ ساءت عنده الحسنه؛ و حسنت عنده السيئه، و سكر سكر الضلاله.»

كسی كه بر اثر نادانی زياد نزاع كند، در بی اطلاعی از حق دوام می آورد و كسی كه دست از حق كشيد، كارهای خوب در نظرش ناپسند آيد و كارهای بد برای او جلوه كند و به مستی گمراهی مست شود. (1894)

1902. ويران كننده پايه های گمراهی

«ان هذا الاسلام دين الله الذی اصطفاه لنفسه... و هدم اركان الضلاله بركنه.»

اين اسلام آن دين خداوندی است كه برای خود برگزيد... و اركان گمراهی را ويران نمود. (1895)

1903. گمراهی آشكار

«من كتابه الی معاويه: فقد سلكت مدارج اسلافك بادعائك الا باطيل... فرارا من الحق، و جحودا لما هو الزم لك من لحمك و دمك؛ مما قد وعاه سمعك، و ملی به صدرك، فماذا بعد الحق الا الضلال المبين، و بعد البيان الا اللبس؟»

امام علی عليه‌السلام در نامه خود به معاويه می فرمايد: به دروغ طالب چيزی (خلافت) هستی كه شايسته آن نيستی.

می خواهی از اين راه از حق فرار كنی و منكر چيزی بشوی (رياست امام علی عليه‌السلام) كه از گوشت و خون تو برای تو ثابت تر است؛ زيرا گوش تو مطالب (خلافت علی عليه‌السلام) را شنيده، مغز تو از آن مطالب پر است. پس از درك حق و ترك آن، چيزی غير از گمراهی نيست و بعد از واضح بودن مطلب و راه كج را پيش گرفتن موضوع غير از انحراف نخواهد بود. (1896)

1904. گمراهی از صراط مستقيم

«اخذوا يمينا و شمالا ظعنا طعنا فی مسالك الغی، و تركا لمذاهب الرشد.»

گمراهان برای حركت در مسيرهای گمراهی و رها كردن طرق رشد و كمال به راست و چپ زدند. (1897)

1905. بزرگ ترين خيانت

«ان اعظم الخيانه خيانه الامه، و افظع الغش غش الائمه.»

به راستی كه بزرگ ترين خيانت، خيانت به ملت و رسواترين غش و فريب، فريب به رهبر و پيشوای مسلمانان است.

1906. پناه از گمراهی در هدايت (1898)

«اللهم انی اعوذبك ان افتقر فی غناك، او اضل فی هداك.»

پروردگارا! به تو پناه می برم از آن كه در بی نيازی مطلق تو، نيازمند گردم يا با هدايت تو گمراه شوم. (1899)

## بخش سيزدهم: غيبت

1907. بزرگ ترين گناهان

«انما ينبغی لاهل العصمه و المصنوع اليهم فی السلامه ان يرحموا اهل الذنوب و المعصيه، و يكون الشكر هو الغالب عليهم، و الحاجز لهم عنهم، فكيف بالعائب الذی عاب اخاه، و عيره ببلواه. اما ذكر موضع ستر الله عليه من ذنوبه مما هو اعظم من الذنب الذی عابه به! و كيف يذمه بذنب قد ركب مثله! فان لم يكن ركب ذلك الذنب بعينه فقد عصی الله فيما سواه، مما هو اعظم منه. و ايم الله لئن لم يكن عصاه فی الكبير، و عصاه فی الصغير، لجرءته لجراته علی عيب الناس اكبر!»

(در نهی از غيبت كردن از مردم می فرمايد:) افراد پاكدامن و برخوردار از نعمت پرهيزگاری بايد و به جاست كه با گنه ورزان و معصيت كاران مهربان و دلسوز باشند و سپاسگزاری (به خاطر نعمت پاكدامنی و پرهيزگاری) بر ايشان چيره باشد و مانع غيبت آن ها از گنهكاران شود، حال چه رسد به عيب جويی كه از برادر خويش عيب جويی می كند و او را به گناهش سرزنش می نمايد؟

مگر به ياد نمی آورد آن موقعی را كه خدا گناه او را پوشاند، گناهی كه بزرگ تر از گناه آن برادری است كه او را بدان سرزنش می كند! چگونه او را به خاطر گناهی نكوهش می كند كه خودش چونان گناهی را مرتكب شده است؟

و اگر عين آن گناه را نكرده باشد، بی گمان با گناهی بزرگ تر از آن خدا را نافرمانی كرده است. به خدا سوگند كه اگر با گناه بزرگی خدا را نافرمانی نكرده باشد، و در گناه كوچكی او را نافرمانی كرده باشد، بی گمان همين گستاخی او در عيبگويی از مردم بزرگ ترين گناه است. (1900)

1908. كار شخص ناتوان

«الغيبه جهد العاجز.»

غيبت كردن، كار شخص ناتوان است. (1901)

## بخش چهاردهم: شتاب

1909. عدم شتاب در بدی

فی وصيته لابنه الحسن عليه‌السلام: «اخر الشر؛ فانك اذا شئت تعجلته.»

امام علی عليه‌السلام در سفارش به فرزند خود امام حسن عليه‌السلام می فرمايد: بدی را به تاخير افكن؛ زيرا هر زمان بخواهی می توانی آن را جلو اندازی. (1902)

1910. پرهيز از شتاب

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: لا تعجلن الی تصديق ساع: فان الساعی غاش، و ان تشبه بالناصحين.»

امام علی عليه‌السلام در فرمان ولايت مصر به مالك اشتر می فرمايد: در قبول كردن حرف بدگو عجله نكن؛ زيرا سخن چين، حيله گر است، هر چند در قيافه اندرزگويان درآيد! (1903)

1911. نشانه نادانی

«من الخرق المعاجله قبل الامكان، و الاناه بعد الفرصه.»

از حماقت و خشونت است شتاب كردن پيش از امكان يك چيز و صبر و تحمل بعد از فرصت. (1904)

1912. پرهيز از شتاب

«من خطبه له يومی فيها الی الملاحم: فلا تستعجلوا ما هو كائن مرصد، و لا تستبطئوا ما يجی ء به الغد. فكم من مستعجل بما ان ادركه ود انه لم يدركه.»

در خطبه ای كه طی آن به حوادث اشاره می كند، می فرمايد: شتاب مكنيد برای رسيدن به چيزی كه آماده و در صدد وصول به شما است و دير تلقی نكنيد آن چه را كه فردا از راه می رسد. پس چه بسا شتابزده برای به دست آوردن چيزی می شتابد كه اگر آن را دريابد آرزو خواهد كرد كه ای كاش آن را در نمی يافت!. (1905)

## بخش پانزدهم: اسراف و تبذير

1913. اسراف، كار منافقين

«فی صفه المنافقين: ان عذلوا كشفوا، و ان حكموا اسرفوا.»

در توصيف منافقان می فرمايد: هرگاه سرزنش كنند پرده دری می كنند و هرگاه حكم رانند از حد می گذرانند. (1906)

1914. بخشش مال و ثروت

«الا ان اعطاء المال فی غير حقه تبذير و اسراف، و هو يرفع صاحبه فی الدنيا و يضعه فی الاخره، و يكرمه فی الناس و يهينه عند الله.»

همانا بخشيدن مال در غير محلش تبذير و اسراف است. اين كار، شخص را در دنيا سربلند، ولی در آخرت سرافكنده می سازد، در ميان مردم او را اكرام و در نزد خداوند پست می گرداند. (1907)

1915. بهترين مردم

«خير الناس فی حالا، النمط الاوسط فالزموه.»

بهترين مردم درباره من (علی عليه‌السلام) گروه ميانه رو هستند (نه دشمنی دارند و نه غلو كنند)بنابراين از آن ها جدا نشويد. (1908)

1916. احوال جاهلان

«لا تری الجاهل الا مفرطا او مفرطا.»

جاهل را نمی بينی مگر آن كه يا زياده روی (افراط) می كند و يا كوتاهی (تفريط) می كند. (1909)

1917. اعتدال در زندگی كن

«سمحا و لا تكن مبذرا، و كن مقدرا و لا تكن مقترا.»

بخشنده باش و ولخرج مباش (در زندگی) حسابگر باش و سخت گير و تنگ نظر مباش. (1910)

1918. تكيه گاه اعتدال

«نحن النمرقه الوسطی، بها يلحق التالی، و اليها يرجع الغالی.»

ما تكيه گاه اعتداليم كه بايد عقب ماندگان، خود را بدان برسانند و تندروان بدان بازگردند. (1911)

1919. تعادل در امور زندگی

«لا تسالوا فيها فوق الكفاف، و لا تطلبوا منها اكثر من البلاغ.»

در دنيا بيش از احتياج نخواهيد و بيش از كفاف از آن طلب نكنيد. (1912)

1920. دوری از حرص و آز

«من اقل منها استكثر مما يومنه. و من استكثر منها استكثر مما يوبقه.»

كسی كه دنيا كم (و به اندازه نياز) برگيرد، مايه ايمنی بسيار به دست آورده است و هر كه از آن مقدار زيادی به دست آورد، مايه هلاك خود را افزون ساخته است. (1913)

1921. ميانه روی در اموال

«دع الاسراف مقتصدا، و اذكر فی اليوم غدا، و امسك من المال بقدر ضروررتك، و قدم الفضل ليوم حاجتك.»

اسراف را كنار بگذار و ميانه روی پيشه كن، از امروز به فكر فردا باش و از اموال دنيا به مقدار ضرورت برای خويش نگهدار و زيادی را برای زيارت (قيامت) از پيش بفرست. (1914)

1922. بسنده به اندك نمودن

«المنيه و لا الدنيه! و التقلل و لا التوسل.»

مرگ آری! اما پستی و خواری هرگز، و به اندك بسنده كردن آری! اما دست سوی اين و آن دراز كردن هرگز. (1915)

1923. راه مستقيم و ميانه

«اليمين و الشمال مضله، و الطريق الوسطی هی الجاده، عليها باقی الكتاب و آثار النبوه.»

انحراف به راست و چپ گمراهی است و راه مستقيم و ميانه، جاده حق است و بر همين راه قرآن و آثار نبوت (خاندان پيامبر) سفارش می كنند. (1916)

1924. افراط و تفريط

«لقد علق بنياط هذا الانسان بضعه هی اعجب مافيه. و ذلك القلب، و ذلك ان له مواد من الحكمه و اضدادا من خلافها؛ فان سنح له الرجاء اذله الطمع، و ان هاج به الطمع اهلكه الحرص، و ان ملكه الياس قتله الاسف... و ان افرط به الشبع كظته البطنه. فكل تقصير به مضر، و كل افراط له مفسد.»

هر آينه و به تحقيق پاره گوشتی كه به رگ های بدن انسان، آويخته، آن پاره گوشت، عجيب ترين چيزی است كه در او (يعنی انسان) يافته می شود و آن قلب، است كه ريشه هايی از حكمت و فضايل اخلاقی و نيز چيزهايی كه مخالف حكمت و فضايل اخلاقی است؛ يعنی اخلاق رذيله، در آن وجود دارد.

پس اگر اميد در قلب آشكار گردد، طمع انسان را خوار می سازد و اگر طمع آن را به هيجان و جنبش درآورد، حرص، او را هلاك می كند و اگر نا اميدی بر آن چيره گردد، اندوه، آن را می كشد. و اگر در سيری زياده روی كند، پری معده او را رنج می دهد. بنابراين هر كوتاهی و سهل انگاری برای انسان زيانبار و هر زياده روی در هر كاری برای او فساد آور است. (1917)

1925. تباه شدن اسراف كار

«من الفساد اضاعه الزاد، و مفسده المعاد.»

از تباهی است ضايع كردن زاد و توشه و تباه ساختن معاد. (1918)

1926. بخشش فقط در راه خدا

«ليس لواضع المعروف فی غير حقه، و عند غير اهله، من الحظ فيما اتی الا محمده اللئام، و ثناء الاشرار، و مقاله الجهال، مادام منعما عليهم. ما اجود يده! و هو عن ذات الله بخيل!»

كسی كه كار نيك خود را در غير راه صحيح و نزد نااهلان قرار دهد، بهره ای جز ستايش ناپاكان و ثناگويی اشرار و گفتار نادانان ندارد و اين ها هم تا هنگامی است كه به آن ها بخشش می كند و می گويند: چه دست سخاوتمندی دارد؛ و حال آن كه از بخشش در راه خدا بخيل است. (1919)

1927. ميوه تفريط

«ثمره التفريط الندامه، و ثمره الحزم السلامه.»

پشيمانی ميوه تفريط است و سلامت محصول احتياط. (1920)

## بخش شانزدهم: عيب و عيب جويی

1928. مانع عيب گويی

«ما يمنع احدكم ان يستقبل اخاه بما يخاف من عيبه، الا مخافه ان يستقبله بمثله. قد تصافيتم علی رفض الاجل و حب العاجل.»

آن چه مانع هر يك از شما می شود كه عيب برادرش را پيش روی او بگويد، اين است كه می ترسد او نيز عيبش را رو به رويش بگويد. شما در راه دور افكندن آخرت و دوستی دنيا با هم رفيق شده ايد. (1921)

1929. ديده فرو بر به گمان خويش!

«طوبی لمن شغله عيبه عن عيوب الناس.»

خوشا به حال آن كس كه عيب خودش، او را از پرداختن به عيب های مردم بازدارد. (1922)

1930. دوری از عيب جويان

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: وليكن ابعد رعيتك منك و اشناهم عندك اطلبهم لمعائب الناس؛ فان فی الناس عيوبا. الوالی احق من سترها، فلا تكشفن عما غاب عنك منها، فانما عليك تطهير ما ظهر لك، والله يحكم علی ما غاب عنك. فاستر العوره ما استطعت، يستر الله منك ما تحب ستره من رعيتك.»

در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر می فرمايد: بايد دورترين افراد ملت از تو و دشمن ترين آن ها نزد تو، عيبجوترين آن ها از مردم باشد؛ زيرا مردم (خواه ناخواه) عيب هايی دارند و زمامدار سزاوارترين كس به پوشاندن آن هاست.

بنابراين، درباره آن دسته از عيب هايی مردم كه بر تو پوشيده است، پی جويی و كنجكاوی مكن؛ زيرا آن چه بر عهده توست پاك كردن عيب ها و زشتی هايی است كه بر تو آشكار می باشد و قضاوت درباره عيب ها و گناهانی كه بر تو پوشيده می باشد، به عهده خداست. پس تا می توانی جرم پوش باش تا خداوند نيز عيب و جرم های تو را كه دوست داری از ملتت پوشيده بماند، بپوشاند. (1923)

1931. احمق واقعی

«من نظر فی عيوب الناس، فانكرها، ثم رضيها لنفسه، فذلك الاحمق بعينه.»

كسی كه عيب های مردم را بنگرد و بد شمرد، سپس آن ها را برای خود بپسندد چنين كسی احمق واقعی است.

1932. از خرده گرفتن بر ديگران بپرهيز (1924)

«يا عبدالله! لا تعجل فی عيب احد بذنبه، فلعله مغفورله، و لا تامن علی نفسك صغير معصيه، فلعلك معذب عليه. فليكفف من علم منكم عيب غيره لما يعلم من عيب نفسه، وليكن الشكر شاغلا له علی معافاته مما ابتلی به غيره.»

ای بنده خدا! در خرده گيری از گناه كسی شتاب مكن؛ زيرا چه بسا كه او آمرزيده شده باشد و در مورد خويش به گناه كوچكی كه كرده ای ايمن مباش؛ زيرا شايد كه به سبب آن عذاب شوی. پس هر يك از شما از ديگری عيبی بداند، نبايد به خرده گيری از او بپردازد؛ زيرا می داند كه خود نيز عيبی دارد و بايد شكر اين موهبت كه عيب هايی كه در ديگران هست در او نيست، وی را به خود مشغول دارد. (و از عيبجويی ديگران باز ايستد). (1925)

1933. رابطه بين بخت و عيب

«عيبك مستور ما اسعدك جدك.»

تا بخت يار توست، عيبت پوشيده است. (1926)

1934. مانع عيب جويی

«من كساه الحياء ثوبه، لم ير الناس عيبه.»

هر كس كه شرم و حيا جامه خود را بر قامت او بپوشاند، مردم عيبش را نبينند. (1927)

1935. عيب جويی از مردم و مسامحه با خود

«لا تكن ممن يرجو الاخره بغير العمل، فهو علی الناس طاعن، و لنفسه مداهن.»

چونان كسی مباش كه بدون عمل، به آخرت اميد می بندد، پس او مردم را سرزنش و عيبجويی می كند، اما با خويش مسامحه می نمايد. (1928)

1936. ابتدا به عيب خود بنگر

«من نظر فی عيب نفسه اشتغل عن عيب غيره.»

هر كه عيب خود را ببيند، از پرداختن به عيب ديگران باز ايستد. (1929)

1937. بزرگترين عيب

«اكبر العيب ان تعيب ما فيك مثله.»

بزرگ ترين (بيشترين) عيب اين است كه از چيزی خرده گيری، كه مانند آن در خودت وجود دارد. (1930)

## بخش هفدهم: انسان دروغگو و فاسق

1938. جايگاه راستگو و دروغگو

«جانبوا الكذب؛ فانه مجانب للايمان، الصادق علی شفا منجاه و كرامه، و الكاذب علی شرف مهواه و مهانه.»

از دروغگويی بركنار باشيد كه از ايمان فاصله دارد، راستگو در ساحل نجات و بزرگواری است و دروغگو در لبه پرتگاه هلاكت و پستی است. (1931)

1939. تشبيه دروغگو به سراب

«يا بنی! اياك و مصادقه الكذاب، فانه كالسراب: يقرب عليك البعيد، و يبعد عليك القريب.»

(پسر جانم!) از دوستی با دروغ پرداز دوری كن كه او چون سراب است، دور را در نظر تو نزديك و نزديك را دور نشان می دهد. (1932)

1940. پيوستن به اهل صدق

«يا مالك! و الصق باهل الورع و الصدق»

(ای مالك!) به اهل ورع و صدق و راستی بپيوندد. (1933)

1941. بدترين گفتار

«شر القول الكذب.»

بدترين گفتار دروغگويی است. (1934)

1942. عاقبت مخالفت با شخص خيرخواه

«ان معصيه الناصح الشفيق العالم المجرب تورث الحسره، و تعقب الندامه.»

همانا نافرمانی و سرپيچی از نصيحت ناصح مهربان و عالم تجربه ديده موجب حسرت گردد و پشيمانی به دنبال می آورد. (1935)

1943. آلوده شدن به دروغگويی

«لا تحدث الناس بكل ما سمعت به، فكفی بذلك كذبا.»

هر چه را شنيدی برای مردم حكايت مكن، كه همين برای آلودگی به دروغگويی كافی است. (1936)

1944. راستگويی امام عليه‌السلام

«و الله ما كتمت و شمه، و لا كذبت كذبه.»

به خدا سوگند، كلمه ای را نهان نداشتم دروغی هم بر زبان نراندم. (1937)

1945. چون مرده در بين زندگان

«و آخر فد تسمی عالما و ليس به، فاقتبس جهائل من جهال، و اضاليل من ضلال... فالصوره صوره انسان، و القلب قلب حيوان، لا يعرف باب الهدی فيتبعه، و لا باب العمی فيصد عنه. و ذلك ميت الاحيأ.»

انسانی ديگر نيز وجود دارد كه نام عالم به خود گرفته و عالم نيست (اين نابخرد) نادانی هايی را از نادانان و گمراهی هايی را از گمراهان كسب كرده است. صورتش صورت انسانی است، ولی قلبی چون قلب حيوانی در درونش است. اين نابكار در ورودی رشد و هدايت را نمی شناسد، (كه از آن وارد شود) و از رشد و هدايت پيروی نمايد.

نيز (اين انسان ها) در ورودی نابينايی را نمی داند تا از ورود به آن امتناع بورزد و اوست مرده ای در ميان زندگان. (1938)

1946. فريب دروغگويی ها

«اين تذهب بكم المذاهب، و تتيه بكم الغياهب، و تخدعكم الكواذب؟»

(ای مردم)! اين راه های مختلف شما را به كجا می برد؟ و تاريكی ها در كدامين بيابان ها سرگردانتان می سازد؟ و دروغ ها چگونه شما را می فريبد؟ (1939)

## بخش هجدهم: نكوهش و خودرايی

1947. خطر تكيه كردن به رای

«قد خاطر من استغنی برايه.»

كسی كه به رای خود اكتفا كند خويشتن را به خطر افكند. (1940)

1948. نابودی رای

«اللجاجه تسل الرای.»

لجاجت رای را از بين می برد. (1941)

1949. از بين رفتن رای

«الخلاف يهدم الرای.»

مخالفت كردن رای را ويران می كند. (1942)

1950. بی همانندی خدا

«اياك و مساماه الله فی عظمته، و التشبه به فی جبروته، فان الله يذل كل جبار، و يهين كل مختال.»

امام علی عليه‌السلام در نامه ای به مالك اشتر فرمود: مبادا در بزرگی و عظمت خداوند با او همچشمی كنی و در جبروت و شكوه او به وی همانندی جويی كه خداوند هر جباری را خوار می سازد و هر خودبينی را بی مقدار.

1951. نشان نادانی (1943)

«لا ترد علی الناس كل ما حدثوك به: فكفی بذلك جهلا.»

هر چه را مردم به تو گويند به نادرستی نسبت مده كه اين نشان نادانی است. (1944)

## بخش نوزدهم: اختلاف و تفرقه

1952. سفارش به وحدت

«وصی بها جيشه حين بعثه الی العدو: اياكم و التفرق! فاذا نزلتم فانزلوا جميعا، و اذا ارتحلتم فارتحلوا جميعا.»

امام عليه‌السلام به سپاهی كه به جانب دشمن فرستاد، سفارش كرد: از تفرقه و اختلاف برحذر باشيد و هرگاه خواستيد جايی فرود آييد، باهم فرود آييد و هرگاه خواستيد كوچ كنيد با هم كوچ كنيد. (1945)

1953. علت تفرقه

«انما انتم اخوان علی دين الله، ما فرق بينكم الا خبث السرائر، و سوء الضمائر.»

همانا شما به خاطر دين خدا برادر هم هستيد، شما را جز پليدی باطن ها و بدی درون ها از هم جدا نكرده است.

1954. سرنوشت انسان تنها (1946)

«الزموا السواد الاعظم؛ فان يد الله مع الجماعه. و اياكم و الفرقه! فان الشاد من الناس للشيطان، كما ان الشاد من الغنم للذئب.»

همواره با جمعيت های (طرفدار حق) باشيد كه دست خداوند با جمعيت است، از پراكندگی و متفرق شدن دوری كنيد كه (انسان تنها) طعمه شيطان است چنان كه گوسفند تك رو، طعمه گرگ است. (1947)

1955. اهميت دل های متفق

«انه لا غناء فی كثره عددكم مع قله اجتماع قلوبكم.»

به راستی كه بسياری تعداد شما با كمی اجتماع دل هايتان سودی نمی بخشد. (1948)

1956. نعمت در سايه اتحاد

«اياكم و التلون فی دين الله؛ فان جماعه فيما تكرهون من الحق، خير من فرقه فيما تحبون من الباطل. و ان الله سبحانه لم يعط احدا بفرقه خيرا ممن مضی، و لا ممن بقی.»

مبادا در دين دورويی ورزيد كه همبستگی و وحدت در راه حق گرچه كراهت داشته باشيداز پراكندگی در راه باطل گرچه مورد علاقه شما باشد بهتر است؛ زيرا خداوند سبحان نه به گذشتگان و نه به آيندگان چيزی را با تفرقه عطا نفرموده است. (1949)

1957. پيامد اختلاف

«احذروا ما نزل بالامم قبلكم من المثلات بسوء الافعال، و ذميم الاعمال فتذ كروا فی الخير و الشر احوالهم، و احذروا ان تكونوا امثالهم.

فاذا تفكرتم فی تفاوت حاليهم، فالزموا كل امر لزمت العزه به شانهم، و زاحت الاعداء له عنهم، و مدت العافيه به عليهم، و انقادت النعمه له معهم، و وصلت الكرامه عليه حبلهم، من الاجتناب للفرقه، و اللزوم للالفه، و التحاض عليها، و التواصی بها، و اجتنبوا كل امر كسر فقرتهم، و اوهن منتهم، من تضاعن القلوب، و تشاحن الصدور، و تدابر النفوس، و تخاذل الايدی.

و تدبروا احوال الماضين من المومنين قبلكم... فانظروا كيف كانوا حيث كانت الاملاء مجتمعه، و الاهواء موتلفه، و القلوب معتدله، و الايدی مترادفه، و السيوف متناصره، و البصائر نافذه، و العزائم واحده. الم يكونوا اربابا فی اقطار الارضين، و ملوكا علی رقاب العالمين. فانظروا الی ما صاروا اليه فی آخر امورهم، حين وقعت الفرقه، و تشتتت الالفه و اختلفت الكلمه و الافئده، و تشعبوا مختلفين، و تفرقوا متحاربين، قد خلع الله عنهم لباس كرامته، و سلبهم غضاره نعمته. و بقی قصص اخبارهم فيكم عبرا للمعتبرين.»

از بلاهايی كه به سبب اعمال زشت و نكوهيده بر سر ملت های پيش از شما آمد بپرهيزيد و احوال خوب و بد آنان را به ياد آوريد و از اين كه چون آنان باشيد دوری كنيد. اگر در احوال نيك و بد آنان بيانديشيد، همان كاری را عهده دار می شويد كه عزيزشان گرداند و دشمنانشان را از آن ها دور ساخت و تندرست نگاهشان داشت و نعمت و فراوانی به سراغشان آمد و نيكوكاری و بزرگواری باعث پيوند آنان گرديد و آن از تفرقه و پراكندگی اجتناب ورزيدن و به يكديگر مهربانی كردن و همديگر را به اين كار تشويق نمودن است و از كارهايی كه پشت آنان را شكست و قدرت آنان را از بين برد دوری كنيد، كارهايی چون كينه ورزی دل ها و دشمنی سينه ها و پشت كردن جان ها به يكديگر و دست شستن از ياری هم و در احوال مومنان پيش از خود نيز بيانديشيد...

و بنگريد كه آنان چگونه بودند، آن گاه كه جمعيت ها فراهم بودند و خواسته ها يكی بود و دل ها يكسان بود و چگونه دست ها يار هم بودند و شمشيرها به كمك يكديگر می آمدند و بينش ها ژرف و اراده ها يكی. آيا مهتران سراسر زمين نبودند و بر گرد جهانيان شهرياری نمی كردند؟ نيز به فرجام كار آن ها بنگريد!

آن گاه كه در ميانشان جدايی افتاد و رشته الفت از هم گسست و سخن ها و دل هايشان از هم جدا گشت و به دسته های گوناگون تقسيم شدند و دسته دسته شده به جان هم افتادند. در اين هنگام خداوند جامه كرامت را از تن آنان بركند و نعمت های فراوانش را از ايشان گرفت و داستان سرگذشت آن ها در ميان شما ماند تا درسی عبرتی برای عبرت آموزان باشد. (1950)

1958. پيروزی با جمع است

«ولو باطل! و الله لا ظن ان هولأ القوم سيدالون منكم باجتماعهم علی باطلهم، و تفرقكم عن حقكم.»

به خدا سوگند، گمان می كنم كه اين قوم به زودی بر شما چيره شوند؛ زيرا آنان در باطن خود يكپارچه و متحدند و شما در حق خود دچار تفرقه و پراكندگی هستيد. (1951)

1959. اختلاف و نابودی

«ان لبنی اميه مرودا يجرون فيه، و لو قد اختلفوا فيما بينهم ثم لو كادتهم الضباع لغلبتهم.»

همانا بنی اميه را ميدان مهلتی است كه در آن می تازند و آن گاه كه در ميانشان اختلاف افتد، كفتارها بر آنان چيره گردند.

1960. دليل اختلاف دعوت ها (1952)

«ما اختلفت دعوتان الا كانت احداهما ضلاله.»

هيچ گاه دو دعوت بر خلاف يكديگر نشد، مگر اين كه يكی از آن دو گمراهی بود. (1953)

1961. اختلاف كيفری الهی است

لما قال له بعض اليهود: مادفنتم نبيكم حتی اختلفتم فيه! فقال عليه‌السلام: «انما اختلفنا عنه لا فيه، و لكنكم ما جفت ارجلكم من البحر حتی قلتم لنبيكم، اجعل لنا الها كما لهم الهه فقال انكم قوم تجهلون.»

يك نفر يهودی به علی عليه‌السلام گفت: هنوز پيامبر خود را دفن نكرده، درباره او دچار اختلاف شديد!

حضرت فرمود: ما در جانشينی او اختلاف كرديم نه درباره خود او. اما شما هنوز پاهايتان از آب دريا نخشكيده بود كه به پيامبرتان گفتيد: همچنين كه آنان را خدايان است برای ما نيز خدايی در نظر بگير، پس او گفت شما مردمی نادانيد. (1954)

1962. پايه های كفر

«الكفر علی اربع دعائم: علی التعمق، و التنازع، و الزيغ و الشقاق. فمن تعمق لم ينب الی الحق؛ و من كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق؛ و من زاغ سأت عنده الحسنه؛ و حسنت عنده السيئه، و سكر سكر الضلاله؛ و من شاق و عرت عليه طرقه، و اعضل عليه امره، و ضاق عليه مخرجه.»

كفر بر چهار پايه استوار است: كنجكاوی، تنازع، كج دلی و تفرقه اندازی، پس كسی كه راه كنجكاوی از اسرار ديگران را در پيش گيرد، به راه حق باز نگردد و كسی كه از روی نادانی به نزاع و ستيزه برخيزد، همواره از ديدن حق نابينا مانده و كسی كه كج دلی دارد، نيكی را بد شمارد و كار بد را نيك پندارد و در مستی گمراهی به سر برد و كسی كه در ميان مردم تفرقه اندازد و تك روی كند، به راه های سخت و هراسناك افتد و كارها بر او غير قابل حل گردد و در تنگنايی افتد كه نتواند از آن بيرون آيد. (1955)

1963. هم داستانی بر تفرقه

«اجتمع القوم علی الفرقه، و افترقوا علی الجماعه، كانهم ائمه الكتاب و ليس الكتاب امامهم.»

مردم بر جدايی هم داستان شدند و از جماعت گشتند، گويی آنان پيشوای قرآن اند نه قرآن پيشوای آنان. (1956)

## بخش بيستم: اندوه و غم

1964. نيمی از شكست

«الهم نصف الهرم.»

اندوهگينی نيمی از شكست و پيری است. (1957)

1965. گرفتاران اندوه

«من قصر فی العمل، ابتلی بالهم.»

هر كه در كردار خود كوتاهی كند گرفتار اندوه شود. (1958)

## بخش بيست و يكم: ساير رذايل اخلاقی

1966. ياران سركشی

«من شغل نفسه بغير نفسه، تحير فی الظلمات، و ارتبك فی الهلكات، و مدت به شياطينه فی طغيانه.»

هر كس كه خود را برای غير خويشتن مشغول بدارد، در تاريكی ها متحير ماند و در مهلكه ها آشفته و مشوش گردد و شياطين مسلط بر او، او را در طغيانگری ها بكشند (ياری نمايند). (1959)

1967. دوری از مواضع تهمت

«من وضع نفسه مواضع التهمه، فلا يلومن من اساء به الظن.»

هر كس خود را جايی قرار دهد كه باعث تهمت وارد آمدن به او می شود، پس البته نبايد آن كس را كه به او بدگمان شود سرزنش و ملامت كند. (1960)

1968. همنشينی با هوسرانان

«مجالسه اهل الهوی منساه للايمان و محضره للشيطان.»

همنشينی با هوسرانان باعث از ياد رفتن ايمان و حاضر شدن شيطان است. (1961)

1969. تكامل انسان ها

«العجز افه، و الصبر شجاعه.»

به ستوه آمدن، آفت است و نستوهی، شجاعت. (1962)

1971. از كينه ورزی بپرهيز!

«قد اصطلحتم علی الغل فيما بينكم، و نبت المرعی علی دمنكم. و تصافيتم علی حب الامال، و تعاديتم فی كسب الاموال.»

شما بر كينه ورزی به يكديگر، هم داستان شده ايد و گياهان و سبزه ها بر روی سر كين گاه ها (يا كينه های ديرينه) شما روييده است و در دوستی و دلبستگی به آرزوها با يكديگر متفق شده ايد و در به دست آوردن مال و ثروت، با يكديگر دشمنی می كنيد. (1963)

1972. رفع بدی با بدی

«ردوا الحجر من حيث جاء؛ فان الشر لا يدفعه الا الشر.»

سنگ را از همان جا كه آمده بازگردانيد، زيرا بدی را جز با بدی نتوان دفع كرد. (1964)

1973. پرهيز از بدگمانی

«ليس من العدل القضاء علی الثقه بالظن.»

با تكيه به گمان به زيان كسی كه مورد اعتماد می باشد، داوری كردن، از عدل و داد به دور است. (1965)

1974. آميختن با شاهان

«من ملك استاثر.»

هر كه به فرمانروايی برسد مستبد و خودكامه می گردد. (1966)

1975. پرهيز از منت گذاشتن

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: اياك و المن علی رعيتك باحسانك او التزيد فيما كان من فعلك، او ان تعدهم فتتبع موعدك بخلفك، فان المن يبطل الاحسان، و التزيد يذهب بنور الحق، و الخلف يوجب المقت عند الله و الناس. قال الله تعالی: كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون.»

فرمان مبارك امير المومنين عليه‌السلام به مالك اشتر وقتی او را والی مصر و اطراف آن ساخت:

بپرهيز از منت گزاردن بر مردم جامعه خود به خاطر احسانی كه به آنان كرده ای، و از زياد شمردن كاری كه در حق آنان انجام داده ای و بپرهيز از تخلف از وعده ای كه داده ای؛ زيرا منت گزاردن احسان را باطل می كند و زياد شمردن كاری كه به سود جامعه انجام گرفته است نور حق را از بين می برد و تخلف از وعده موجب عداوت در نزد خدا و مردم می گردد. خداوند متعال فرموده است: عداوتی است بزرگ در نزد خداوند اين كه بگوييد چيزی را كه به آن عمل نمی كنيد. (1967)

1976. تحذير از سبك سری

«من كتاب له الی اهل البصره: فان خطت بكم الامور المرديه، و سفه الاراء الجائره، الی منابذتی و خلافی، فها انذا قد قربت جيادی، و رحلت ركابی.»

در نامه ای به اهل بصره می نويسد: بعد از اين هرگاه اموری هلاك كننده و انديشه های منحرف از حق باز هم شما را به مخالفت و ستيزه جويی با من براند و برانگيزد، پس بدانيد كه من، همانا و به تحقيق اسبان عربی خود را نزديك ساخته و جهاز شتران خويش را بر روی كمر آن ها بسته ام. (1968)

1977. زايل شدن نظر

«الخلاف يهدم الرای.»

ناسازگاری، رای و نظر را از بين می برد. (1969)

1978. پرهيز از عجله در امور

«اياك و العجله بالامور قبل اوانها، او التسقط فيها عند امكانها، او اللجاجه فيها اذ تنكرت، او الوهن عنها اذا استوضحت. فضع كل امر موضعه.»

بپرهيز از شتابزدگی در امور، پيش از رسيدن موقع آن ها و از سستی و درماندگی در موقعيت مقتضی آن امور، و بپرهيز از لجاجت، در موقعی كه مشكل و ابهام انگيز باشند و از مسامحه درباره آن امور، وقتی كه آشكار شده اند، پس هر امری را در موضع خود قرار بده. (1970)

1979. فرو رفتن در منجلاب ربا

«من اتجر بغير فقه، فقد ارتطم فی الربا.»

كسی كه بدون آگاهی از احكام اسلام تجارت كند، در منجلاب ربا فرو رود. (1971)

1980. ياران روزگار

«الجزع من اعوان الزمان.»

بی تابی، از ياران روزگار است. (و به ضرر او تمام خواهد شد). (1972)

1981. فراهم كننده زشتی ها

«الشر جامع مساوی العيوب.»

سيری ناپذيری، فراهم آورنده عيب های زشت است. (1973)

1982. توصيه به همنشينی پاكان

«من كتابه للاشتر: و الصق باهل الورع و الصدق، ثم رضهم علی الا يطروك و لا يبجحوك بباطل لم تفعله؛ فان كثره الاطراء تحدث الزهو و تدنی من الغره.»

در نامه به مالك اشتر فرمودند: به پاكدامنان و راستگويان بسيار نزديك شو! آن گاه ايشان را عادت ده كه در صدد چاپلوسی تو بر نيايند و تو را با بيان كارهايی كه نكرده ای به دروغ خشنود نسازند كه به راستی چاپلوسی زياد و پی در پی، تكبر و خودخواهی در انسان پديدار می كند و حميت و غرور را به او نزديك می سازد. (1974)

1983. دور كردن بدی

«احصد الشر من صدر غيرك، بقلعه من صدرك.»

بدی را از سينه ديگران با ريشه كنی آن از سينه خودت، دور كن. (1975)

1984. توصيه علی عليه‌السلام به مالك اشتر

من كتابه للاشتر: «لا تعجلن الی تصديق ساع، فان الساعی غاش، و ان تشبه بالناصحين.»

نامه ای است از آن حضرت عليه‌السلام به مالك اشتر: هرگز برای تصديق سخن چين شتاب مكن؛ زيرا سخن چين خيانت پيشه است، اگر چه خود را به خيرخواهان تشبيه كند. (1976)

1985. فضايل بی حد علی عليه‌السلام

من كتاب له لی معاويه: «و لولا ما نهی الله عنه من تزكيه المرء نفسه، لذكر ذاكر فضائل جمه، تعرفها قلوب المومنين، و لا تمجها اذان السامعين.»

نامه ای است از امير المومنين عليه‌السلام به معاويه: اگر اين امر نبود كه خداوند از خودستايی انسان، نهی فرموده، هر آينه (مقصود خود امير المومنين است) فضايل فراوانی را ذكر می كرد كه دل های مومنان آن فضايل را می شناسد و گوش های شنوندگان آن ها را به دور نمی افكند. (1977)

1986. حذر از طاعت فاسقين

«الا فالحذر الحذر من طاعه ساداتكم و كبرائكم... فانهم قواعد اساس العصبيه. و دعائم اركان الفتنه... و هم اساس الفسوق، و احلاس العقوق.»

آگاه شويد! برحذر و بيمناك باشيد از اطاعت آقايان و بزرگان خود، كسانی كه از ارزش های واقعی حيثيت خود را بالاتر تلقی كردند و بالاتر از نسب خود سربلند نمودند، اين خودخواهان خودكامه، برپا دارنده پايه عصبيت اند و به ستون های فتنه و همداستان های منكرين حقوق رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امام بر حق. (1978)

1987. معادن همه خطايا

«اهل الضلال معادن كل خطيئه، و ابواب كل ضارب فی غمره.»

اهل ضلال، معدن همه خطايايند و درهای ورودی همه گمراهان و عقيده مندان باطلند. (1979)

# فصل هفتم: فصول ديگری از نهج البلاغه

## بخش اول: دين اسلام

1988. جلوگيری كننده از ضلالت

«من يبتغ غير الاسلام دينا تتحقق شقوته، و تنفصم عروته، و تعظم كبوته، و يكن مابه الی الحزن الطويل و العذاب الوبيل.»

هر كه دينی جز اسلام بجويد به بدبختی گرفتار آيد و دستاويزش از هم گسيخته شود و به رو درافتادن و سقوطش (در عذاب آتش) سخت باشد و به اندوه دراز و عذاب دردناك مبتلا گردد. (1980)

1989. واژگونی اسلام

«سياتی عليكم زمان يكفا فيه الاسلام، كما يكفا الاناء بما فيه.»

به زودی زمانی بر شما فرا می رسد كه در آن زمان اسلام واژگون می شود، همچنان كه ظرف واژگون می شود و آنچه در آن است می ريزد.

1990. بالاترين شرف

«لا شرف اعلی من الاسلام.»

هيچ شرافتی بالاتر از اسلام نيست. (1981)

1991. تفسير اسلام

«لا نسبن الاسلام نسبه لم ينسبها احد قبلی. الاسلام هو التسليم، و التسليم هو اليقين، و اليقين هو التصديق، و التصديق هو الاقرار، و الاقرار هو الاداء، و الاداء هو العمل.»

اسلام را چنان تفسير كنم كه هيچ كس قبل از من چنين تفسير نكرده است: اسلام، تسليم (در برابر خدا) است و تسليم باور كردن است و باور كردن تصديق است و تصديق همان اقرار است و اقرار انجام وظيفه است و انجام وظيفه همان عمل شايسته است. (1982)

1992. اسلام؛ كليد در نيكی

«فس صفه الاسلام: فيه مرابيع النعم، و مصابيح الظلم. لا تفتح الخيرات الا بمفاتيحه، و لا تكشف الظلمات الا بمصابيحه.»

در وصف اسلام فرمودند: در آن نعمت ها همانند باران بهاری و چراغ های روشن كننده تاريكی فراوان است، در نيكی ها را جز با كليدهای آن نتوان گشود و تاريكی ها را جز با چراغ های آن فروغ نتوان بخشيد. (1983)

1993. مسابقه در خوبی ها

«فی وصف الاسلام: متنافس السبقه، شريف الفرسان. التصديق منهاجه، و الصالحات مناره، و الموت غايته، و الدنيا مضماره، و القيامه حلبته، و الجنه سبقته.»

در توصيف اسلام می فرمايد: جايزه مسابقه اش ارزشمند و لايق رقابت است، سواركارانش شريف و بزرگوارند، مسير و جاده اش تصديق است و نشانه اش كارهای شايسته و خط پايانش مرگ است. دنيا ميزان تمرين و كسب آمادگی آن است و قيامت محل گرد آمدن مسابقه دهندگان و بهشت جايزه آن. (1984)

1994. روشن ترين راه

«فهو ابلج المناهج، و اوضح الولائج؛ مشرف المنار، مشرق الجواد، مضی ء المصابيح.»

اسلام روشن ترين راه ها و آشكارترين گذرگاه ها است. نشانه های راهيابی آن بلند و مرتفع است و شاهراه هايش درخشان و چراغ هايش فروزان و روشنايی بخش. (1985)

1995. دين برگزيده خدا

«ان هذا الاسلام دين الله الذی اصطفاه لنفسه، و اصطنعه علی عينه.»

اين اسلام دين خداست كه برای خودش برگزيده و آن را از زير نظر خويش پرورده است. (1986)

1996. انجام دين و رضايت پروردگار

«صار دين احدكم لعقه علی لسانه. صنيع من قد فرغ من عمله و احرز رضا سيده.»

دين شما لقلقه زبانتان شده است؛ مانند كسی كه كارش را انجام داده و رضايت سرورش را فراهم آورده باشد.

1997. اسمی از سلامت (1987)

«ان الله تعالی خصكم بالاسلام و استخلصكم له، و ذلك لانه اسم سلامه، و جماع كرامه.»

قطعا خداوند متعال شما را به اسلام مخصوص فرمود و شما را برای خود برگزيد؛ زيرا اسلام اسمی از سلامت و مجمع كرامت است. (1988)

1998. اسلام معاويه

«لاصحابه عند الحرب: فو الذی فلق الحبه، و برا النسمه ما اسلموا، ولكن استسلموا و اسروا الكفر، فلما وجدوا اعوانا عليه اظهروه.»

در هنگام جنگ به اصحاب خود فرمود: پس قسم به خدايی كه دانه را شكافت و جان را (يا جانداران را) آفريد، آن ها (يعنی معاويه و يارانش) با قلب و اعتقاد خود، اسلام نياوردند، ليكن از ترس اظهار اسلام كردند و كفر خويش را نهان داشتند و چون يارانی بر كفر خود يافتند آن را آشكار ساختند (1989)

1999. غايت اسلام

«ان لكم علما فاهتدوا بعلمكم. و ان للاسلام غايه فانتهوا الی غايته.»

همانا برای شما نشانه ای است، پس با نشانه خود راه را بيابيد و اسلام را غايت و هدفی است، پس به آن غايت برسيد.

2000. سهل الوصول بودن اسلام (1990)

«الحمدلله الذی شرع الاسلام فسهل شرائعه لمن ورده»

سپاس و ستايش مخصوص خداوندی است كه اسلام را آشكار نموده و برای كسانی كه به اين دين درمی آيند، دسترسی به سرچشمه های آن را آسان گردانيد. (1991)

2001. مسلمانان دروغين

«من كتاب له الی معاويه: ما اسلم مسلمكم الا كرها.»

در نامه ای به معاويه می نويسد: مسلمان شما جز از روی كراهت و ناچاری اسلام نياورد. (1992)

2002. اسلام ظاهری

«و اعلموا انكم صرتم بعد الهجره اعرابا، و بعد الموالاه احزابا. ما تتعلقون من الاسلام الا باسمه. و لا تعرفون من الايمان الا رسمه. تقولون النار و لا العار! كانكم تريدون ان تكفئوا الاسلام علی وجهه انتهاكا لحريمه، و نقضا لميثاقه...»

بدانيد شما بعد از هجرت (به سوی كمال) به شيوه اعراب بدوی پيوستيد و پس از برادری و هم پيمانی، به احزاب مختلف مبدل گشتيد. از اسلام جز به اسم آن، تعلقی نداريد، و از ايمان نمی شناسيد مگر صورتی از آن را. می گوييد: آتش را می پذيريم ولی ننگ را بر خود نمی گيريم. گويا شما می خواهيد اسلام را به رويش واژگون كنيد تا حرمت آن بشكند و پيمان آن را كه خداوند برای شما است نقض كنيد. (1993)

2003. اثرات اعتقاد به خدا و اسلام

«اظهر به الشرائع المجهوله، و قمع به البدع المدخوله، و بين به الاحكام المفصوله.»

خدای بزرگ احكام مجهول شرع را به وسيله (پيامبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) آشكار ساخت و بدعت هايی را كه در دين خدا شده بود، به وسيله او از بين برد و احكامی را كه به تفصيل در كتاب سنت آورده است به وسيله او بيان فرمود.

2004. راه های شرايع دين (1994)

«الا و ان شرائع الدين واحده، و سبله قاصده. من اخذ بها لحق و غنم، و من وقف عنها ضل و ندم.»

بدانيد كه طرق دين يكی و راه های آن در مجرای اعتدال است، هر كس راه های دين را پيش بگيرد و در آن مسير گام بردارد به حقيقت و حمايتگران آن ملحق گردد و به عنيمت برسد و هر كس كه توقف كند و از حركت در آن راه ها امتناع بورزد گمراه گردد و عاقبت كار پشيمان شود. (1995)

2005. مهاجر واقعی اسلام

«الهجره قائمه علی حدها الاول. ما كان لله فی اهل الارض حاجه من مستسر الامه و معلنها. لا يقع اسم الهجره علی احد الا بمعرفه الحجه فی الارض. فمن عرفها و اقر بها فهو مهاجر. و لا يقع اسم الاستضعاف علی من بلغته الحجه فسمعتها اذنه و وعاها قلبه.»

هجرت به همان هويت و مطلوبيت اول كه داشت باقی است، برای خداوند سبحان هيچ نيازی به مردم روی زمين وجود ندارد، خواه آنان كه هجرت خود را مخفی بدارند يا آنان كه آن را آشكار بسازند، عنوان هجرت بر هيچ كس تطبيق نشود جز بر كسی كه حجت در روی زمين را بشناسد.

پس اگر كسی حجت را شناخت و به او اقرار نمود مهاجر است. عنوان استضعاف (قصور حجت شناسی) بر كسی كه حجت به او رسيده و گوشش آن را شنيده و قلبش آن را دريافته است صدق نمی كند. (1996)

2006. فضيلت اسلام

«تبصره لمن عزم، و عبره لمن اتعظ.»

بينايی برای انسانی است كه دارای عزم و تصميم (برای خيرات) است و عبرت برای كسی است كه پند بپذيرد.

## بخش دوم: ايمان (1997)

2007. از نشانه های ايمان

«الايمان ان توثر الصدق حيث يضرك، علی الكذب حيث ينفعك، و ان لا يكون فی حديثك فضل عن عملك، و ان تتقی الله فی حديث غيرك.»

ايمان آن است كه راست گفتن را بر دروغگويی ترجيح دهی، اگر چه آن راست به زيان تو باشد و آن دروغ به سودت و ديگر آن كه گفتار تو بيشتر از كردارت نباشد و در سخن گفتن در مورد ديگری از خدا بترسی. (1998)

2088. چون نقطه ای سفيد در دل

«ان الايمان يبدو لمظه فی القلب، كلما ازداد الايمان ازدادت المظه.»

ايمان در دل آدمی چون نقطه ای سفيد پديد می شود و هر چه بر ايمان افزوده می شود آن نقطه هم فزونی گيرد.

2009. شناخت با دل (1999)

«الايمان معرفه بالقلب.»

ايمان، شناخت با دل است.

2010. اصلاحگر قلوب

قال رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: «لا يستقيم ايمان عبد حتی يستقيم قلبه، و لا يستقيم قلبه حتی يستقيم لسانه»

پيامبر اسلام صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: ايمان هيچ بنده ای تكميل نمی شود مگر اين كه قلب او در مسير حق، استقامت داشته باشد و قلب او از استقامت محروم است تا زبانش در مسير حق استوار گردد.

2011. برترين ايمان

«لا ايمان كالحياء و الصبر.»

هيچ ايمانی همانند حيا و صبر نيست.

2012. سه مرحله ايمان

«الايمان معرفه بالقلب، و اقرار باللسان، و عمل بالاركان.»

ايمان، شناخت و معرفت با قلب (عقل) و اقرار به زبان و عمل كردن به اعضا و جوارح است.

2013. فلسفه ايمان

«فرض الله الايمان تطهيرا من الشرك.»

خداوند ايمان را برای پاك شدن دل از شرك واجب گردانيد.

2014. اعتماد بر الطاف خدايی

«لا يصدق ايمان عبد، حتی يكون بما فی يد الله اوثق منه بما فی يده.»

ايمان بنده ای تصديق و تاييد نمی شود مگر به آنچه در دست خداست اعتماد بيشتری داشته باشد از آنچه در دست خود اوست.

2015. حفظ ايمان با صدقه

«سوسوا ايمانكم بالصدقه.»

ايمانتان را با دادن صدقه، پاس داريد.

2016. ايمان ملايك

«لم ترم الشكوك بنوازعها عزيمه ايمانهم، و لم تعترك الظنون علی معاقد يقينهم.»

در وصف فرشتگان می فرمايد: ايمان استوار آنان، (فرشتگان) آماج تيرهای شك و ترديد قرار نمی گيرد و گمان ها بر گرهگاه های يقينشان هجوم نمی برند.

2017.ايمان پايدار

«ما يكون ثابتا مستقرا فی القلوب. و منه ما يكون عواری بين القلوب و فمن الايمان الصدور الی اجل معلوم. فاذا كانت لكم برأه من احد فقفوه حتی يحضره الموت، فعند ذلك يفع حد البرأه.»

قسمی از ايمان در دل ها استوار و پابرجاست و قسمتی ديگر ميان دل ها و سينه ها عاريه است و ناپايدار، تا زمانی معلوم (هنگام مرگ)، پس اگر از كسی بيزاريد او را واگذاريد تا مرگش فرا رسد (درباره كفر و ايمان او حكم نكنيد شايد در لحظه آخر ايمان استوار و حقيقی پيدا كرد) در آن وقت سزاوار بيزاری می گردد.

2018. چهار تكيه گاه ايمان

«الايمان علی اربع دعائم: علی الصبر، و اليقين، و العدل، و الجهاد... و اليقين منها علی اربع شعب: علی تبصره الفظنه، و تاول الحكمه، و موعظه العبره، و سنه الاولين. فمن تبصر فی الفطنه تبينت له الحكمه؛ و من تبينت له الحكمه عرف العبره؛ و من عرف العبره فكانما كان فی الاولين.»

ايمان بر چهار تكيه گاه استوار است: بر صبر و يقين و عدل و جهاد...

يقين خود چهار شعبه دارد: بينش هوشيارانه، رسيدن به حقايق، عبرت گرفتن از ديگران و سنت پيشينيان؛ زيرا، هر كه بينش هوشيارانه يافت، حكمت بر او آشكار گشت و هر كه حكمت بر او آشكار شد، پند و عبرت گرفتن را شناخت و هر كه پند و عبرت آموزی را شناخت، چنان است كه در ميان پيشينيان بوده باشد.

2019. چراغ نورانی ايمان

«الايمان سبيل ابلج المنهاج، انور السراج. فبالايمان يستدل علی الصالحات، و بالصالحات يستدل علی الايمان، و بالايمان يعمر العلم.»

ايمان، روشن ترين راه و نورانی ترين چراغ است، پس انسان در پرتو ايمان به سوی اعمال شايسته راهنمايی می شود و با اعمال شايسته به ايمان استدلال می شود، و با ايمان، كاخ علم و دانش آباد می گردد.

2020. برترين وسيله توسل

«ان افضل ما توسل به المتوسلون الی الله سبحانه و تعالی، الايمان به و برسوله... وصله الرحم فانها مثراه فی المال، منساه فی الاجل.»

برترين وسيله ای كه متوسلين به خدا به آن چنگ می زنند ايمان به خدا و پيامبر اوست و پيوند با خويشان مال را زياد و مرگ را به تاخير می اندازد.

2021. رشته اصلی ايمان

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، شهاده ممتحنا اخلاصها... فانها عزيمه الايمان، و فاتحه الاحسان، و مرضاه الرحمن، و مدحره الشيطان.»

گواهی می دهم كه خدايی جز الله نيست، يگانه است و بی شريك، گواهی كه خلوص آن آزموده شده است... اين گواهی رشته اصلی ايمان است و آغاز احسان و مايه خشنودی خدای رحمان و دوری از مهلكه شيطان است.

2022. زبان استوار و ايمان استوار

قال رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: «لا يستقيم ايمان عبد حتی يستقيم قلبه. و لا يستقيم قلبه حتی يستقيم لسانه فمن استطاع منكم ان يلقی الله تعالی و هو نقی الراحه من دماء المسلمين و اموالهم، سليم اللسان من اعراضهم، فليفعل.»

رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ايمان هيچ بنده ای تكميل نمی شود مگر اين كه قلب او در مسير حق استقامت داشته باشد و قلب او از استقامت محروم است تا زبانش در مسير حق استوار گردد. هر كس از شما بتواند به ديدار خداوند متعال نايل گردد با دستی پاك از خون های مسلمانان و اموال آنان و با زبانی سالم از اهانت به نواميس آنان، به سوی چنين ديدار حركت نمايد.

## بخش سوم: حزب شيطان

2023. عزت جستن از غير خدا

«فی صفه الشيطان: اعترته الحميه، و غلبت عليه الشقوه، و تعزز بخلقه النار، و استهون خلق الصلصال.»

در وصف شيطان می فرمايد: تعصب او را فرا گرفت و بدبختی بر وی چيره گشت و به اين كه از آتش آفريده شده است مغرور شد و تكبر ورزيد و آدم را برای اين كه از پاره ای گل خشكيده آفريده شده بود، خوار شمرد.

2024. آراسته كردن گناه

«الشيطان موكل به، يزين له المعصيه ليركبها، و يمنيه التوبه ليسوفها.»

شيطان گماشته و همراه اوست، گناه را در نظرش می آرايد تا آن را مرتكب شود و او را به توبه اميدوار می كند، تا در آن تعلل و تاخير ورزد.

2025. ياری از خدا در دوری از شيطان

«احمد الله و استعينه علی مداحر الشيطان و مزاجره، و الاعتصام من حبائله و مخاتله.»

خدا را می ستايم و در اموری كه باعث راندن و دور كردن شيطان و محفوظ ماندن از دام ها و نيرنگ هايش می شود، از او ياری می طلبم.

2026. تنهايی و نفوذ شيطان

«ان الشاد من الناس للشيطان، كما ان الشاذ من الغنم للذئب.»

هر آن كس كه از مردم به يكسو شود گرفتار (دام) شيطان گردد، همچنان كه گوسفند تنها مانده طعمه گرگ باشد.

2027. عامل دوری شيطان

«اسكن سبحانه ادم دارا ارغد فيها عيشه، و امن فيها محلته، و حذره ابليس و عداوته، فاغتره عدوه نفاسه عليه بدار المقام و مرافقه الابرار، فباع اليقين بشكه.»

خدای سبحان، آدم را در سرايی پرنعمت و امن سكونت داد و او را از ابليس و دشمنی وی برحذر داشت. پس، دشمن آدم، چون او را در سرای جاودانی و همدم نيكوكاران می ديد، بر وی حسد برد و او را فريفت و آدم يقين را به شكش فروخت.

2028. تسلط شيطان بر گمراهان

«انما بدأ وقوع الفتن اهواء تتبع... فهنالك يستولی الشيطان علی اوليائه، و ينجو الذين سبقت لهم من الله الحسنی.»

در حقيقت نقطه آغاز فتنه ها و گمراهی ها، پيروی از هواهای نفس است... در اين جاست كه شيطان بر دوستان خود استيلاء می يابد، اما كسانی كه بيشتر لطف خدا شامل حالشان گشته است (از سلطه شيطان) می رهند.

2029. يكی از سپاهيان بزرگ ابليس

«من كتاب له الی الحارث الهمدانی: و احذر الغضب فانه جند عظيم من جنود ابليس.»

2030. پشيمانی ياران ابليس

«من كتاب له الی معاويه: فاحذر يوما يغتبط فيه من احمد عاقبه عمله، و يندم من امكن الشيطان من قباده فلم يجاذبه.»

از روزی بترس كه مسرور و شادمان شود كسی كه عاقبت كار خود را پسنديده كند و پشيمان گردد كسی كه زمام خود را به دست شيطان سپرده و برای گرفتن زمامش را دست شيطان تلاشی ننموده است.

2031. گرفتاران در دام ابليس

«الا فالحذر الحذر من طاعه ساداتكم و كبرائكم... و لا تطيعوا الادعياء... اتخذهم ابليس مطايا ضلال، و جندا بهم يصول علی الناس، و تراجمه ينطق علی السنتهم.»

هلا! از پيروی مهتران و بزرگان خود را حذر كنيد، حذر... و از بی بته های مدعی شرافت و بزرگی فرمان نبريد... ابليس آنان را مركب گمراهی كرده و سپاهی كه با آن بر مردم می تازد و مقهورشان می سازد و سخنگويانی كه از زبانشان سخن می گويند.

2032. شيون شيطان

«لقد سمعت رنه الشيطان حين نزل الوحی عليه صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقلت: يا رسول الله! ما هذه الرنه؟ فقال: هذا الشيطان قد ايس من عبادته.»

زمانی كه وحی بر رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد، من شيون شيطان را شنيدم؛ پرسيدم: ای رسول خدا! اين چه شيونی است؟

فرمود: شيطان بود كه از عبادت خود (توسط مردم) نوميد شد.

2033. طمع شيطان

«و قد اصبحتم فی زمن لا يزداد فيه الشيطان فی هلاك الناس الا طمعا.»

شما در زمانی هستيد كه شيطان در هلاكت و نابودی مردم طمع بسته است.

2034. اسلحه ای در برابر ابليس

«اتخذوا التواضع مسلحه بينكم و بين عدوكم ابليس و جنوده؛ فان له من كل امه جنودا و اعوانا، و رجلا و فرسانا.»

فروتنی را انبار اسلحه ميان خود و دشمنان، ابليس و سپاهيانش كنيد؛ زيرا او در هر امتی لشكريان و ياران، و نيروهای پياده و سواره دارد.

2035. عاقبت حزب شيطان

«افرايتم جزع احدكم من الشوكه تصيبه، و العثره تدميه، و الرمضاء تحرقه؟ فكيف اذا كان بين طابقين من نار، ضجيع حجر، و قرين شيطان؟.»

آيا ديده ايد كه چون به بدن يكی از شما خاری فرو رود و با لغزشی تنش را خونين سازد و يا ريگ گرم (بيابان) بدنش را بسوزاند، چگونه فرياد و فغان می كند؟ پس هنگامی كه ميان دو طبقه آتش فرو افتد و همبستر سنگ های داغ و همنشين شيطان گردد، چه كار می كند؟ و چه حالتی به او دست دهد؟

2036. دوری از وسوسه های شيطان

«اصدفوا عن نزغاته و نفثاته، و اقبلوا النصيحه ممن اهداها اليكم، و اعقلوها علی انفسكم.»

از وسوسه های (شيطان) روی گردان شويد، و سخن كسی كه همه شما را پند و اندرز می دهد بپذيرد و آن را برای خويش نگه داريد.

2037. ترس از خدا

«اتق الله فی نفسك، و نازع الشيطان قيادك.»

از خدا بترس، و با شيطان كه در رام كردن تو می كوشد، بستيز!

2038. بسيج حزب شيطان

«من خطبه له حين بلغه خير الناكثين بيعته: الا و ان الشيطان قد ذمر جزبه، و استجلب جلبه، ليعود الجور الی اوطانه، و يرجع الباطل الی نصابه. و الله ما انكروا علی منكرا، و لا جعلوا بينی و بينهم نصفا.»

قسمتی از خطبه آن حضرت كه با شنيدن خبر بيعت شكنان ايراد فرمود: هان! شيطان دار و دسته خود را برانگيخته و سپاهش را بسيج كرده است تا ستم در جای خود برقرار ماند و باطل به جايگاه خود بازگردد، به خدا سوگند، ناروايی نبود كه به من نسبت ندهند و ميان من و خودشان به انصاف رفتار نكردند.

2039. پيامدهای اختلاف

«ان الشيطان يسنی لكم طرقه، و يريد ان يحل دينكم عقده عقده، و يعطيكم بالجماعه الفرقه، و بالفرقه الفتنه. فاصدقوا عن نزغانه و نفثاته.»

همانا شيطان راه های خود را برای شما آسان و هموار می كند و می خواهد بندبند دين شما را بگسلاند و به جای يكپارچگی پراكندگی نصيبتان كند و بر اثر پراكندگی فتنه و فساد پديد آورد. پس از وسوسه ها و افسون هايش روی گردان شويد.

2040. ميدان عمل شيطان

«اصبحتم فی زمن لا يزداد الخير فيه الا ادبارا، و لا الشرفيه الا اقبالا، و لا الشيطان فی هلاك الناس الا طمعا. فهذا اوان قويت عدته، و عمت مكيدته، و امكنت فريسته.»

شما در روزگاری به سر می بريد كه خبر هر چه بيشتر پشت می كند، و شر هر چه بيشتر روی می آورد و شيطان، هر چه بيشتر به تباه كردن مردم چشم طمع می بندد؛ پس، اكنون زمانی است كه اسباب كار او قوت گرفته و نيرنگش فراگير شده و شكارش در دسترس او قرار گرفته است.

2041. وعده شيطان

«الشيطان المضل، و الانفس الاماره بالسوء، غرتهم بالامانی، و فسحت لهم بالمعاصی، و وعدتهم الاظهار، فاقتحمت بهم النار.»

شيطان گمراه كننده است و نفس اماره آن ها (خوارج نهروان) را با آرزوهای نابه جا فريب داد و ميدان گناه را بر ايشان گشود و به آنها وعده پيروزی داد، پس آن ها را به جهنم فرستاد.

2042. شيطان را بفريب!

«لا تجعلن للشيطان فيك نصيبا، و لا علی نفسك سبيلا.»

شيطان را از خود بهره مند مساز و راه او را در نفس خود باز مگذار.

2043. حزب شيطان

«اسی ان يلی امر هذه الامه سفهاوها و فجارها، فيتخذوا مال الله دولا، و عباده خولا، و الصالحين حربا، و الفاسقين جزبا.»

اندوه و تاسف من از اين است كه بی خردان و نابكاران اين امت را به دست گيرند و مال خدا را دست به دست گردانند و بندگان او را به بندگی خود گيرند و با صالحان بستيزند و تبهكاران را دار و دسته خود كنند.

2044. منافقان حزب شيطان اند

«من خطبه له يصف فيها المنافقين: هم لمه الشيطان، و حمه النيران: اولئك حزب الشيطان، الا ان حزب الشيطان هم الخاسرون.»

قسمتی از خطبه آن حضرت در توصيف منافقان: آنان گروه شيطان و شعله آتش جهنم هستند. آنان دار و دسته شيطان اند و بدانيد كه پيروان شيطان بازنده و زيانكارند.

2045. بزرگ ترين فريب

«ابليس الله الله فی عاجل البغی، و اجل و خامه الظلم، و سوء عاقبه الكبر، فانها مصيده ابليس العظمی، و مكيدته الكبری.»

از خدا بترسيد! از (كيفر) سركشی در اين جهان و از زيان ستمگری در آن جهان و از فرجام بد كبر؛ زيرا اين ها (سركشی و ستمگری و كبر) عظيم ترين دام و بزرگ ترين فريب ابليس است.

2046. صفات پيروان شيطان

و قال عليه‌السلام فی ذم اتباع الشيطان: «اتخذوا الشيطان لامرهم ملاكا و اتخذهم له اشراكا، فباض و فرخ فی صدورهم، و دب و درج فی حجورهم، فنظر باعينهم، و نطق بالسنتهم، فركب بهم الزلل، و زين لهم الخطل، فعل من قد شركه الشيطان فی سلطانه، و نطق بالباطل علی لسانه.»

امام علی عليه‌السلام در نكوهش پيروان شيطان فرمود: آنان در كارشان به شيطان تكيه كردند و شيطان هم آن ها را دام خود قرار داد. پس در سينه های آنان تخم كرد و جوجه گذاشت و به تدريج در خردهای آنان نفوذ كرد و با چشم هايشان نگريست و با زبانشان سخن گفت؛ پس آن ها را گرفتار خطاها و لغزش ها كرد و نادرستی را در نظرشان آراست؛ كارهای آنان مانند كار كسی است كه شيطان در قدرتش شريك شده و زبان او را به باطل گويا كرده است!

2047. بسيج نيرو عليه شيطان

«اجعلوا عليه حدكم، و له جدكم... و اجلب بخيله عليكم، و قصد برجله سبيلكم يقتنصونكم بكل مكان، و يضربون منكم كل بنان. لا تمتنعون بحيله، و لا تدفعون بعزيمه فی حومه ذل.»

خشم و جديت خود را عليه شيطان به كار گيريد... سواران خود را بر ضد شما بسيج كرد و با پيادگانش قصد راه شما را نمود تا از راه راست منحرفتان سازد، در هر نقطه ای شما را شكار می كنند و سرانگشتانتان را قطع می كنند، با هيچ حيله و با هيچ عزمی نمی توانيد ضربات و گزندهای آنان را از خود دفع سازيد؛ اين همه در حالی است كه شما در محاصره انبوهی از عوامل ذلت آور هستيد.

2048. وسوسه های شيطان

«اطفئوا ما كمن فی قلوبكم من نيران العصبيه و احقاد الجاهليه، فانما تلك الحميه تكون فی المسلم من خطرات الشيطان و نخواته، و نزغاته و نفثاته.»

شراره های تعصب و كينه های جاهليت را كه در قلب داريد خاموش كنيد كه اين نخوت و تعصب ناروا در مسلمان از تلقين ها و نخوت ها و فساد و وسوسه های شيطان است.

2049. دوری از خودپسندی

«يا مالك! اياك و الاعجاب بنفسك، و الثقه بما يعجبك منها، و حب الاطراء، فان ذلك من اوثق فرص الشيطان فی نفسه ليمحق ما يكون من احسان المحسنين.»

ای مالك! خويشتن را از خودپسندی، و اعتماد به چيزی كه تو را به خودپسندی می اندازد و علاقه به تملق گويی ديگران برحذر دار؛ زيرا اين كارها مطمئن ترين فرصت برای شيطان است تا كارهای خوب نيكوكاران را محو و نابود سازد.

2050. عيرت گيری از ابليس

«اعتبروا بما كان من فعل الله بابليس اذ احبط عمله الطويل وجهده الجهيد، و كان قد عبد الله سته الاف سنه، لا يدری امن سنی الدنيا ام من سنی الاخره.»

از كاری كه خدا با ابليس كرد درس بگيريد؛ چه، كار دراز مدت و كوشش های توانفرسای او را، به سبب لحظه ای تكبر، باطل ساخت. او امام جواد هزار سال خدا را پرستش كرده بود كه معلوم نيست آيا از سال های دنياست يا از سال های آخرت.

2051. برآورندگان دعوی شيطان

«احذروا عباد الله عدو الله! ان يعديكم بدائه، و ان يستفزكم بندائه، و ان يجلب عليكم بخيله و رجله. فلعمری لقد فوق لكم سهم الوعيد، و اغرق اليكم بالنزع الشديد، و رماكم مكان قريب، فقال: رب بما اغوبتنی لازينن لهم فی الارض و لا غوينهم اجمعين، قذفا بغيب بعيد، و رجما بظن غير مصيب، صدقه به ابناء الحميه، و اخوان العصبيه، و فرسان الكبر و الجاهليه.»

ای بندگان خدا! مبادا دشمن خدا (شيطان) شما را به درد خود گرفتار كند و با فرياد خويش شما را از جا بپراند و نگرانتان سازد و سواران و پيادگان خود را عليه شما فراهم آورد. به جان خودم سوگند، كه تير وعيد را بر چله كمان گذاشته و آن را به طرف شما سخت كشيده است و از نزديك به شما تيراندازی كرده و گفته است: پروردگارا! به سبب آن كه مرا گمراه كردی در روی زمين بدی ها را در نظرشان بيارايم و همگان را گمراه كنم.

او از آينده ای دور سخن گفت و گمان نادرستی را اظهار داشت، اما فرزندان نخوت و برادران عصبيت و سواران گردنكشی و جاهليت دعوی او را راست از كار درآوردند.

## بخش چهارم: بدترين و برترين مردم

2052. مقرب ترين مردم

«هم اعلم خلقك بك، و اخوفهم لك، و اقربهم منك.»

فرشتگان داناترين مخلوقات به مقام ربوبی تو هستند و بيمناك ترين موجودات از تو و نزديك ترين مخلوقات به بارگاه قدس و كبريايی ات.

2053. فاضل ترين بندگان

«ان افضل الناس عند الله من كان العمل بالحق احب اليه و ان نقصه و كرثه من الباطل و ان جر اليه فائده و زاده.»

همانا با فضيلت ترين مردم نزد خداوند كسی است كه برای او عمل به حق، اگر چه موجب كاهش (ظاهری) و سختی باشد، محبوب تر از باطل بوده است، اگر چه آن باطل برای او فايده را جلب كند و موجب افزايش وی گردد.

2054. محبوب ترين بندگان نزد خدا

«عباد الله! ان من احب عباد الله اليه عبدا اعانه الله علی نفسه... قد خلع سرابيل الشهوات، و تخلی من الهموم، الا هما واحدا انفردبه، فخرج من صفه العمی، و مشاركه اهل الهوی.»

ای بندگان خدا! از محبوب ترين بندگان خدا در پيشگاه ربوبی بنده ای است كه خداوند (سبحان) او را در شناخت نفس خود و ساختن آن ياری فرمايد، پيراهن های شهوات را از خود بركند و جز يك غم، از تمام غم ها خود را می رهاند و از صف كوردلان و مشاركت با هواپرستان خارج شد.

2055. خيرخواه ترين مردم

«ان انصح الناس لنفسه اطوعهم لربه؛ و ان اغشهم لنفسه اعصاهم لربه.»

همانا خيرخواه ترين مردم درباره خويشتن مطيع ترين مردم بر پروردگارش و خائن ترين مردم درباره خويشتن معصيت كارترين آنان به خدايش می باشد.

2056. دودستگی مردم

«انما الناس رجلان: متبع شرعه، و مبتدع بدعه، ليس معه من الله سبحانه برهان سنه، و لا ضياء حجه.»

مردم بر دو صفت اند: پيرو قانون شرع، يا بدعت گزار و پيرو بدعت كه با او هيچ قانونی و روشنايی دليل از خداوند وجود ندارد.

2057. بدترين خلق نزد خالق

«ان ابغض الخلائق الی الله رجلان: رجل و كله الله الی نفسه؛ فهو جائر عن قصد السبيل، مشغوف بكلام بدعه، و دعاء ضلاله، فهو فتنه لمن افتتن به، ضال عن هدی من كان قبله، مضل لمن اقتدی به فی حياته و بعد وفاته، حمال خطايا غيره، رهن بخطيئته.»

بدترين مردم در نظر خدا دو دسته اند:

فردی كه خدا او را به خودش واگذار كرده (و به او كمك فكری نمی كند) چنين فردی از راه راست منحرف می گردد، به بدعت و مطالب انحرافی علاقه مند و آلوده می شود. چنين فردی به وسيله آشوبگری گمراه گرديده، موجب انحراف كسانی است كه در زمان زندگی و مرگ او، از وی پيروی كنند، اشتباهات ديگران را به دوش می گيرد و گرو گناهان خويش است.

2058. برترين مؤمنان

«من كتاب له الی الحارث الهمدانی: اعلم ان افضل المومنين افضلهم تقدمه من نفسه و اهله و ماله، فانك ما تقدم من خير يبق لك ذخره، و ما توخره يكن لغيرك خيره.»

در نامه خود به حارث همدانی چنين نوشت: توجه داشته باش كه بهترين مومنين كسانی هستند كه بيشتر از ديگران از شخص خود، بستگان و مال خويش را در راه خدا پيشكش كنند و هر چه پيش از خود برای قيامت از كارهای خير بفرستی برايت ذخيره می گردد و هر چه از مال و ثروت برای وارث بگذاری سودش برای ديگران است.

2059. مبغوض ترين بندگان نزد خدا

«ان من ابغض الرجال الی الله تعالی لعبدا و كله الله الی نفسه، جائرا عن قصد السبيل، سائرا بغير ذليل؛ ان دعی الی حرث الدنيا عمل، و ان دعی الی حرث الاخره كسل!»

همانا قعطا از مبغوض ترين مردان در نزد خدا، آن بنده ای است كه خدا او را به خود او واگذاشته است، اين بنده (رها شده به حال خود) از راه حق متجاوز و بدون رهبری كه دليل راه است در حركت است. اگر اين بنده (رها شده به حال خود) به كشت و كار دنيوی خوانده شود به كار می افتد و اگر به كشت و كار اخروی خوانده شود كسل و افسرده می گردد.

2060. برترين بنده

«اعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل، هدی و هدی.»

بدان برترين بندگان در نزد خداوند سبحان، امامی است عادل، كه هدايت شده و مردم به وسيله او هدايت شوند.

2061. شايسته ترين خلق

«اولی الناس بالكرم من عرفت به الكرام.»

شايسته ترين مردم به كرامت كسی است كه مردمان با كرامت به وسيله او شناخته می شوند.

2062. بهترين بندگان خدا

«عباد الله! ان من احب عباد الله اليه عبدا اعانه علی نفسه... مصباح ظلمات، كشاف عشوات، مفتاح مبهمات، دفاع معضلات، دليل فلوات، يقول فيفهم، و يسكت فيسلم... و اخر قد تسمی عالما و ليس به، فاقتبس جهائل من جهال، و اضاليل من ضلال، و نصب للناس اشراكا من حبائل غرور، و قول زور... يقول: اقف عند الشبهات، و فيها وقع؛ و يقول: اعتزل البدع، و بينها اضطجع، فالصوره صوره انسان، و القلب قلب حيوان، لا يعرف باب الهدی فيتبعه، و لا باب العمی فيصد عنه. و ذلك ميت الاحياء.»

همانا از محبوب ترين بندگان خدا، نزد او بنده ای است كه خداوند او را در برابر نفسش ياری رسانده است... چراغ تاريكی هاست، برطرف كننده كوری ها، كليد مبهمات، زداينده مشكلات و راهنمای بيابان ها. می گويد و می فهماند و به موقع خاموش می شود و سالم می ماند...

و ديگری كه خود را دانشمند می نامد، ولی دانشمند نيست، او از نادان ها و گمراهان، نادانی ها و گمراهی ها را فرا گرفته و دام هايی از ريسمان های فريب و گفتار دروغ برای مردم گسترده است...

می گويد: به گاه شبهات درنگ می كنم در حالی كه در آن ها فرو افتاده است، می گويد از بدعت ها كناره می گيرم، در حالی كه ميان آن ها خفته است، چهره اش نه چهره انسان را می شناسد تا به دنبال آن برود و نه باب كوری دل را تا از آن جلوگيری كند. او مرده ای است در ميان زندگان.

2063. هر كه بر اساس آنچه خدا نازل كرده است داوری نكند

«ان ابغض الخلائق الی الله رجلان: و رجل جلس بين الناس قاضيا ضامنا لتخليص ما التبس علی غيره، فان نزلت به احدی المبهمات هيا لها حشوا رثا من رايه، ثم قطع به، فهو من لبس الشبهات فی مثل نسج العنكبوت. لا يدری اصاب ام اخطا... تصرخ من جور قضائه الدماء، و تعج منه المواريث.»

بدترين مردم در نظر خدا دو دسته اند:

مردی كه در ميان مردم به قضاوت و حل مشكلات كه ضامن آن گرديده می نشيند، اگر مطلب مبهمی پيش آمد، رای ضعيف و نظر بی ارزشی می دهد و از روی قطع هم نظر خود را صادر می كند، چنين فردی در مسائل مبهم مثل تنيدن عنكبوت است، نمی داند عملش صحيح است يا غلط!...

خون های ريخته شده از ظلم قضاوتش به فرياد آمده و فرياد ميراث بر باد رفتگان (كه به ناحق تقسيم شده) بلند است.

2064. حال محبوب ترين بندگان

«ان من احب عباد الله اليه عبدا اعانه الله علی نفسه، فاستشعر الحزن، و تجلبب الخوف؛ فزهر مصباح الهدی فی قلبه.»

همانا از محبوب ترين بندگان خدا نزد او، بنده ای است كه خداوند او را در پيكار با نفسش ياری كرده است، پس جامه رويينش ترس (از خدا) و چراغ هدايت در دلش فروزان است.

2065. بدترين مردم از ديدگاه علی عليه‌السلام

«ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به، فامات سنه ماخوذه، و احيا بدعه متروكه.»

همانا بدترين مردم نزد پروردگار، پيشوای ستمگری است كه خود را گمراه و ديگران هم به وسيله او گمراه شوند و سنت های برگرفته از دين را نابود كند و نوآوری های ترك شده خلاف دين را زنده سازد.

2066. بدبخت حقيقی

«ان الشقی من حرم نفع ما اوتی من العقل، و التجربه.»

همانا بدبخت كسی است كه از عقل و تجربه خود بهره نگيرد.

## بخش پنجم: حق و باطل

2067. جايگاه حق و باطل

«من كتابه الی معاويه: الا و من اكله الحق فالی الجنه، و من اكله الباطل فالی النار.»

امام عليه‌السلام به معاويه نوشت: آگاه باش! آن كس كه بر حق بوده جايگاهش بهشت است و آن كس كه بر باطل باشد در آتش است.

2068. نتيجه ظلم و ستم

«ان البغی و الزور يوتغان المرء فی دينه و دنياه، و يبديان خلله عند من يعيبه.»

همانا ظلم و ستم و كارهای خلاف حق، انسان را در دين و دنيايش به هلاكت می اندازد، و نقايص و عيوبش را نزد عيب جويان آشكار و نمايان می سازد.

2069. سنگينی مسئوليت زمامدار

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: ليس يخرج الوالی من حقيقه ما الزمه الله من ذلك الا بالاهتمام و الاستعانه، و توطين نفسه علی لزوم الحق، و الصبر عليه فيما خف عليه او ثقل.»

در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر: زمامدار نمی تواند از حقيقت آن چه كه از حق آنان بر عهده دارد برآيد، مگر با كوشش و استمداد از خداوند متعال و آماده كردن نفس خود برای التزام به حق چه تحمل آن همه موارد سبك باشد يا سنگين.

2070. سستی نكردن در امر حق

«لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی من ادهان و لا ايهان.»

به جان خودم سوگند كه در جنگيدن با كسی كه در برابر حق بايستد و در گمراهی فرو رود هرگز مسامحه و سستی روا نمی دارم.

2071. روشنی راه حق

«ان الله قد اوضح لكم سبيل الحق، و انار طرقه. فشقوه لازمه، او سعاده دائمه!»

همانا خداوند راه حق را برای شما آشكار كرد و راه های آن را روشن ساخت. پس (از آن به بعد) يا بدبختی هميشگی است و يا سعادت پايدار.

2072. سرنوشت خوارج

«لا تقاتلوا الخوارج بعدی؛ فليس من طلب الحق فاخطاه، كمن طلب الباطل فادركه.»

امام عليه‌السلام فرمود: پس از من با خوارج نبرد نكنيد؛ زيرا كسی كه در جستجوی حق باشد و خطا كرد، مانند كسی نيست كه دنبال باطل برود و آن را يافته باشد.

2073. حق پذيری

«لا تنفروا من الحق نفار الصحيح من الاجرب، و الباری من ذی السقم.»

از حق مگريزيد، آن گونه كه انسان سالم از شخص گر و يا تندرست از بيمار می گريزد.

2074. صفات حزب باطل

«من كتاب له الی قثم بن عباس و هو عامله علی مكه: اما بعد، فان عينی بالمغرب كتب الی يعلمنی انه وجه الی الموسم اناس من اهل الشام العمی القلوب، الصم الاسماع، الكمه الابصار، الذين يلبسون الحق بالباطل، و يطيعون المخلوق فی معصيه الخالق.»

در نامه ای به قثم بن عباس، كارگزار خود در مكه، می نويسد: اما بعد، جاسوس من در مغرب به من نوشته و اطلاع داده است كه عده ای از شاميان كوردل كه گوش هايشان (از ديدن حق) به كلی كور، همانان كه به وسيله باطل حق را می جويند و از مخلوق به بهای نافرمانی از خالق فرمان می برند، به سوی حج گسيل شده اند.

2075. علت نابودی گذشتگان

«انما اهلك من كان قبلكم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه، و اخذوهم بالباطل فاقتدوه.»

گذشتگان شما را در حقيقت كسانی نابود كردند كه مردم را از حق (خودشان) بازداشتند و آنان هم به ناچار آن را (با رشوه) خريدند و مردم را به باطل واداشتند و آنان لاجرم از آن پيروی كردند.

2076. بهترين كارها

«الی عبدالله بن عباس: لا يكن ما نلت فی نفسك من دنياك، بلوغ لذه او شفاء غيظ، و لكن اطفاء باطل او احياء حق.»

به عبدالله بن عباس: مواظب باش كه برترين چيز نزد تو رسيدن به لذت های دنيا و يا انتقام گرفتن از دشمن نباشد، بلكه بهترين كارها نزد تو خاموش كردن آتش باطل و يا زنده كردن حق باشد.

2077. حقوق خدای

«تعالی سبحانه جعل حقه علی العباد ان يطيعوه، و جعل جزاءهم عليه مضاعفه الثواب تفضلا منه.»

خدای سبحان حق خود را بر بندگان اين قرار داد كه او را فرمان برند و در مقابل، برای آنان اين حق را قائل شد، كه از روی تفضل خويش چند برابر پاداششان دهد.

2078. به جا آوردن حق و عدالت

«اعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعيه، و حق الرعيه علی الوالی... فاذا ادت الرعيه الوالی حقه، و ادی الوالی اليها حقها عز الحق بينهم، و قامت مناهج الدين، و اعتدلت معالم العدل، و جرت علی اذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان، و طمع فی بقاء الدوله، و يئست مطامع الاعداء.»

مهم ترين حقوق كه خداوند واجب گردانيده، حق زمامدار بر ملت و حق ملت بر زمامدار است... اگر ملت حق زمامدار را گزارد و زمامدار حق ملت را، حق در ميان آنان عزت و قدرت يابد و راه های روشن دين هموار گردد و نشانه های عدالت و دادگری برپا شود و راه و رسم ها در مجرای صحيح خود قرار گيرند، بدين ترتيب، اوضاع زمانه درست می شود و به پايداری دولت اميدواری می رود و دشمنان در رسيدن به مطامع خود مايوس می گردند.

2079. همواره سخن حق گو!

«لا تكفوا عن مقاله بحق، او مشوره بعدل، فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطی، و لا امن ذلك من فعلی، الا ان يكفی الله من نفسی ما هو املك به منی.»

از گفتن سخن حق، يا راهنمايی عادلانه، خودداری نكنيد؛ زيرا من خود را بالاتر از اين كه خطا كنم نمی دانم و از اشتباه كاری ايمن نيستم، مگر اين كه خدای بزرگ مرا حفظ كند كه اختيار دار هموست.

2080. حقوق خدا بر بندگان

«من واجب حقوق الله علی عباده النصيحه بمبلغ جهدهم، و التعاون علی اقامه الحق بينهم.»

از حقوق واجب خداوند بر بندگانش اين است كه به اندازه توانايی خود در خيرخواهی و نصيحت بندگان خدا كوشش كنند و در راه برقراری حق در ميان خود همكاری و كمك نمايند.

2081. مقررات دين

«الا و ان شرائع الدين واحده، و سبله قاصده. من اخذ بها لحق و غنم، و من وقف عنها ضل و ندم.»

آگاه باشيد كه مقررات دين يكی است، راه های آن سهل و بی زحمت است. هر كه از راه ها را برگزيند، به حق رسد و غنيمت برد و هر كه از عمل به آن ها باز ايستد گمراه و پشيمان گردد.

2082. گناه كار باطل

«الراضی بفعل قوم كالداخل فيه معهم. و علی كل داخل فی باطل اثمان: اثم العمل به، و اثم الرضا به.»

كسی كه به كار گروهی راضی باشد، مانند همراه آن ها در آن كار است، و بر كسی كه در كار باطل دخالت كند دو گناه است: گناه انجام كار، گناه رضايت به آن.

2083. علت فساد مردم

«لاصحابه فيما يخبر عن غلبه جيش معاويه: انی والله لاظن ان هولاء القوم سيدالون منكم باجتماعهم علی باطلهم، و تفرقكم عن حقكم، و بمعصيتكم امامكم فی الحق، و طاعتهم امامهم فی الباطل، و بادائهم الامانه الی صاحبهم و خيانتكم، و بصلاحهم فی بلادهم و فسادكم.»

امام علی عليه‌السلام آن جا كه از چيره شدن سپاه معاويه به ياران خود خبر می دهد، می فرمايد: به خدا سوگند، من گمان می كنم كه پيروان معاويه بر اثر داشتن اين امتيازها بر شما حكومت كنند: آن ها روی باطل و شكاف شما در حق، نافرمانی شما از امام خودتان در طريق حق و اطاعت آنان از زمامدارشان در راه باطل.

تحويل امانت از طرف آن ها به صاحبانش و خيانت شما در امانت و خدمت آن ها به مردم در سرزمين خودشان و فساد شما در ميان مردم.

2084. فاصله بين حق و باطل

«اما انه ليس بين الحق و الباطل الا اربع اصابع.»

«فسئل عليه‌السلام عن معنی قوله هذا، فجمع اصابعه و وضعها بين اذنه و عينه ثم قال: الباطل ان تقول: سمعت، و الحق ان تقول: رايت!»

آگاه باشيد كه ميان حق و باطل چهار انگشت فاصله است!

از امام علی عليه‌السلام معنی اين گفته سوال شد، حضرت عليه‌السلام انگشتانش را كنار هم گذاشت و بين گوش و چشم خود قرار داد، سپس فرمود: باطل آن است كه بگويی شنيدم، و حق آن است كه بگويی ديدم.

2085. حقوق مردم نسبت به يكديگر

«المسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده الا بالحق، و لا يحل اذی المسلم الا بما يجب.»

مسلمان كسی است كه مسلمان ها از دست و زبان او آسوده باشند، مگر كه پای حق در ميان آيد و آزار رساندن مسلمان روا نيست، مگر آن جا كه خداوند واجب فرموده است.

2086. ياران اندك

«حق اعلموا رحمكم الله! انكم فی زمان القائل فيه بالحق قليل، و اللسان عن الصدق كليل، و اللازم للحق ذليل. اهله معتكفون علی العصيان، مصطلحون علی الادهان.»

رحمت، خدا بر شما، بدانيد كه شما در روزگاری به سر می بريد كه حق گويان اندك اند و زبان از راستگويی كند است و پيرو حق خوار و بی مقدار، مردمان اين زمانه به نافرمانی خو گرفته اند و بر مسامحه (در حق) با يكديگر هم داستان شده اند.

2087. عيب مرد

«لا يعاب المرء بتاخير حقه، انما يعاب من اخذ ما ليس له.»

بر مرد عيب نيست كه حقش تاخير افتد، عيب آن است كه چيزی را كه حقش نيست بگيرد.

2088. حق خدا بر انسان

«انظر ايها السائل! فما ذلك القران عليه من صفته فائتم به، و استضی بنور هدايته، و ما كلفلك الشيطان علمه مما ليس فی الكتاب عليك فرضه، و لا فی سنه النبی صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه الهدی اثره، فكل علمه الی الله سبحانه، فان ذلك منتهی حق الله عليك.»

ای پرسشگر! بنگر، هر يك از صفات خدا را كه قرآن به آن راهنمای ات كرده است، پيروی كن و از پرتو هدايت قرآن روشنايی برگير و آن صفاتی را كه شيطان تو را به آموختن آن واداشته و دانستن آن در كتاب (قرآن) بر تو واجب نشده و در سنت پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پيشوايان هدايت نيز اثری از آن ها نيست، علم به آن صفات را به خدای سبحان واگذار؛ زيرا اين منت های خدا بر تو است.

2089. ادعای دروغ

«هلك من ادعی و خاب من افتری.»

نابود شده كسی كه (به ناحق) مدعی شد و ناكام شد كسی كه دروغ بست.

2090. كم ترين حق خداوند

«اقل ما يلزمكم لله الا تستعينوا بنعمه علی معاصيه.»

كم ترين حقی كه لازم است برای خداوند متعال رعايت كنيد اين است كه از نعمت هايش در عصيان و نافرمانی اش كمك و بهره نگيريد.

2091. حذر از مقابله برابر حق

«من ابدی صفحته للحق هلك.»

هر كه در برابر حق سينه سپر كند نابود شود.

2092. سخن علی عليه‌السلام به ابوذر هنگام تبعيدش

«لابی ذر لما اخرج الی الربذه: ما احوجهم الی ما منعتهم، و ما اغناك عما منعوك! و ستعلم من الرابح غدا.»

امام عليه‌السلام به ابوذر در هنگام تبعيدش به ربذه فرمود: چه نيازمندند آنان به چيزی كه تو از آن منعشان كردی و چه بی نيازی تو از آن چه تو را از آن منع كردند! و به زودی خواهی دانست كه فردا برنده كيست!

2093. حق دو جانبه است!

«الحق اوسع الاشياء فی التواصف، و اضيقها فی التناصف، لا يجری لاحد الا جری عليه، و لا يجری عليه الا جری له. و لو كان لاحد ان يجری له و لا يجری عليه، لكان ذلك خالصا لله سبحانه.»

دايره حق در توصيف و گفتار گسترده ترين چيزهاست، اما در عمل تنگ ترين دايره ها است. كسی را حقی نيست جز آن كه بر او نيز حقی است بر او حقی نيست جز آن كه او نيز (بر ديگری) حقی است. اگر بنا بود كسی را حقی باشد، اما بر او حقی نه، آن كس فقط خدای سبحان بود.

2094. معيار شناخت حق و باطل

لما اتاه الحارث بن حوط فقال: «اترانی اظن اصحاب الجمل كانوا علی ضلاله؟! فقال عليه‌السلام: يا حارث، انك نظرت تحتك و لم تنظر فوقك فجرت! انك لم تعرف الحق فتعرف من اتاه، و لم تعرف الباطل فتعرف من اتاه.»

حارث بن حوط نزد امام علی عليه‌السلام آمد و عرض كرد: آيا فكر می كنی كه من اصحاب جمل را گمراه می كنم. حضرت فرمود: ای حارث! تو زير پايت را نگريسته ای و بالای پيرامونت را نگاه نكرده ای و از اين رو در حيرت و سرگردانی به سر می بری. تو حق را نشناختی تا اهلش را بشناسی و باطل را نشناختی تا باطل گرايان را بشناسی.

2095. حب عدالت

قال عبدالله بن عباس: رضی الله عنه: دخلت علی امير المومنين عليه‌السلام بدی قار و هو يخصف نعله فقال لی: ما قيمه هذا النعل؟

فقلت: لا قيمه لها!

فقال عليه‌السلام: «و الله لهی احب الی من امرتكم، الا ان اقيم حقا، او ادفع باطلا.»

عبدالله بن عباس رضی الله می گويد: در ذی قارخدمت امير المومنين عليه‌السلام رسيدم. آن حضرت عليه‌السلام مشغول تعمير كفش خود بود.

به من فرمود: ارزش اين كفش چه قدر است؟

عرض كردم: ارزشی ندارد!

حضرت عليه‌السلام فرمود: به خدا سوگند، اين كفش را بيش از فرمانروايی بر شما دوست دارم. مگر آن كه به وسيله آن حكومت حقی را برپا دارم يا باطلی را براندازم.

2096. لزوم حق گويی

«ان افضل الناس عند الله من كان العمل بالحق احب اليه: و ان نقصه و كرثه من الباطل و ان جر اليه فائده و زاده.»

برترين مردم نزد خدا كسی است كه عمل به حق را از عمل به باطل بيشتر دوست داشته باشد، اگر چه برای او زيانمند و غمبار باشد و باطل برايش سودمند و فزاينده.

2097. عدالت امام

«اللهم انك تعلم انه لم يكن الذی كان منا منافسه فی سلطان، و لا التماس شی ء من فضول الحطام، ولكن لنرد النرد المعالم من دينك.»

خداوندا! تو می دانی كه آن چه از ما سرزده است (و زمام تو را به دست گرفته ايم) نه به خاطر تسلط بر مردم بوده است و نه برای به دست آوردن مال و دنيا، بلكه برای بازگرداندن نشانه های حقيقی دين تو بوده است.

2098. انواع مست كننده ها

«من كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق؛ و من زاغ ساءت عنده الحسنه، و حسنت عنده السيئه، و سكر سكر الضلاله.»

آن كس كه به ستيزه جويی و نزاع پرداخت از ديدن حق نابينا شد و آن كس كه از راه حق منحرف گرديد، نيكويی را زشت و زشت را نيكويی پنداشت و سرمست گمراهی ها گشت.

2099. سنگينی حق

«ان الحق ثقيل مری ء و ان الباطل خفيف و بی ء.»

همانا حق سنگين است، اما گوارا و باطل سبك و آسان است، اما كشنده.

2100. حقوق متقابل پدر و فرزند

«ان للولد علی الوالد حقا، و ان للوالد علی الولد حقا. فحق الوالد علی الولد ان يطيعه فی كل شی ء، الا فی معصيه الله سبحانه؛ و حق الولد علی الوالد ان يحسن اسمه، و يحسن ادبه، و يعلمه القرآن.»

فرزند را بر پدر حقی است و پدر را نيز بر فرزند حقی است، حق پدر بر فرزند آن است كه در همه چيز جز در معصيت خدا اطاعتش كند و حق فرزند بر پدر آن است كه نام نيك برايش انتخاب كند و تربيتش را خوب نمايد و قرآن به او بياموزد.

2101. توجه به حقوق الهی

«الله الله! ايها الناس! فيما استحفظكم من كتابه، و استودعكم من حقوقه، فان الله سبحانه لم يخلقكم عبثا، و لم يترككم سدی.»

خدا را خدا در نظر بگيريد (بترسيد از خدا) درباره آن چه كه از شما در حفظ و عمل به قرآن خواسته است و در مراعات عمل به حقوقی كه نزد شما به وديعت نهاده است؛ زيرا خداوند سبحان شما را بيهوده نيافريده و به حال خودتان وانگذاشته است.

2102. پيشگويی بر حق

«اتقوا ظنون المومنين؛ فان الله تعالی جعل الحق علی السنتهم.»

از پيشگويی مومنان پرهيز كنيد؛ چرا كه خداوند حق را بر زبانشان قرار داده است.

2103. كوران راه حق

«من تعمق لم ينب الی الحق؛ و من كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق.»

آن كه (در كار ديگران) كنجكاوی كند به حق نمی رسد، و آن كه در اثر جهل به نزاع و ستيز زياد برخيزد، همواره از ديدن حق كور خواهد بود.

2104. آفت پاسخ انبوه

«اذا ازدحم الجواب، خفی الصواب.»

هرگاه پاسخ ‌ها درهم و انبوه شود، پاسخ درست پوشيده ماند.

2105. هر كس حق به او سود نرساند

«الا و انه من لا ينفعه الحق يضره الباطل، و من لا يستقيم به الهدی، يجربه الضلال الی الردی.»

هشيار باشيد! كسی را كه حق سودش نبخشيد، باطل ضررش خواهد زد و كسی را كه هدايت راستش نسازد، گمراهی به هلاكتش خواهد كشيد.

2106. نتيجه معرفت

«من مات منكم علی فراشه و هو علی معرفه حق ربه و حق رسوله و اهل بيته مات شهيدا، و وقع اجره علی الله، و استوجب ثواب ما نوی من صالح عمله، و قامت النبيه مقام اصلانه لسيفه.»

كسی از شما كه با معرفت حق خدا و حق رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيتش عليهم‌السلام در رختخوابش چشم از اين دنيا بپوشد، از اين دنيا شهيد رفته و پاداش او بر خدا است و چنين شخصی مستحق ثواب نيتی است كه برای انجام عمل صالح نموده و همان نيت جانشين كشيدن شمشير (در ميدان جهاد) است.

2107. ياوران حق

«فی الصالحين من اصحابه: انتم الانصار علی الحق، و الاخوان فی الدين... فاعينونی بمناصحه خليه من الغش.»

درباره ياران صالحش فرمود: شماييد ياران حق و برادران يكديگر در دين. پس مرا در خيرخواهی خالی از خيانت كمك كنيد.

2108. تلاش در راه حق

«خض الغمرات للحق حيث كان، و تفقه فی الدين.»

برای نيل به حق و حقيقت هرجا كه باشد در حوادث شديد غوطه ور شو و حقايق دين را فراگير!

2109. روشنی راه حق

«نفسك نفسك! فقد بين الله لك سبيلك، و حيث تناهت بك امورك.»

بر خود بترس، بر خود بترس، كه همانا خدا راه سعادت را برای تو بيان فرموده، همان جا كه كارت به آن منتهی گرديده، برايت كافی است در همان جا درنگ بنما.

2110. حق مردم بر علی و حق علی بر مردم

«ايها الناس! ان لی عليكم حقا، و لكم علی حق: فاما حقكم علی فالنصيحه لكم... و اما حقی عليكم فالوفاء بالبيعه، و النصيحه فی المشهد و المغيب.»

ای مردم! حقی من بر شما دارم و حقی شما بر من داريد. خيرخواهی درباره شما و تنظيم و فراوان نمودن بيت المال برای تهيه معيشت سالم برای شما و تصدی بر تعليم شما كه از جهل نجات پيدا كنيد. و اما حق من بر شما: وفا به بيعتی است كه با من كرده ايد و خيرخواهی در حضور و غياب.

2111. عبادت غير خدا

«من قضی حق من لا يقضی حقه فقد عبده.»

آن كه حق كسی را كه او حق وی را نمی پردازد ادا نمايد، پس به تحقيق بندگی او را نموده است (زيرا تواضع و تسليم در برابر كسی كه حق انسان را ادا نمی كند، نوعی بردگی است).

2112. نورانيت مسير خداوندی

«عباد الله! الله الله فی اعز الانفس عليكم، و احبها اليكم: فان الله قد اوضح لكم سبيل الحق، و انار طرقه. فشقوه لازمه، او سعاده دائمه!»

ای بندگان خدا! خدا را در نظر بگيريد، خدا را درباره عزيزترين نفوس و محبوب ترين آن ها برای شما؛ زيرا خداوند متعال راه حق را برای شما آشكار و طرق آن را نورانی فرموده است، (مسير اين راه) يا به شقاوت لازمه اعمال زشت منتهی می گردد و يا به سعادت دائمی.

2113. شادی به ناحق

«ان المرء ليفرح بالشی ء الذی لم يكن ليفوته، و يحزن علی الشی ء الذی لم يكن ليصيبه، فلا يكن افضل ما نلت فی نفسك من دنياك بلوغ لذه او شفاء غيظ، ولكن اطفاء باطل او احياء حق. وليكن سرورك بما قدمت، و اسفك علی ما خلفت، و همك فيما بعد الموت.»

بنده خدا وقتی به چيزی كه به او خواهد رسيد (رزق) دست می يابد خوشحال می شود و نسبت به چيزی كه مقدر نشده به او برسد ناراحت می گردد، بنابراين (كه مقدرات تغيير نمی كند) نبايد بهترين چيزها كه در دنيا به آن دست می يابی، رسيدن به اوج لذت و يا انتقام گرفتن باشد، بلكه بهترين كارها ريشه كن كردن باطل و زنده نمودن حق است. بايد با اعمال شايسته ای كه پيش از مرگ می فرستی، خوشحال باشی و نسبت به آن چه در دنيا باقی می گذاری، تاسف بخوری و هميشه در غم بعد از مرگ باشی.

2114. طلب ياری در ادای حق

«اجعلوا ما افترض الله عليكم من طلبكم، و اسالوه من اداء حقه ما سالكم.»

آن چه را كه خداوند بر شما مقرر فرموده است مطلب و مطلوب خود تلقی كنيد و از ادای حق خداوندی آن چه را كه از شما خواسته است ياری طلبيد.

2115. ذلت و عزت حقيقی

«الذليل عندی عزيز حتی اخذ الحق له، و القوی عندی ضعيف حتی اخذ الحق منه.»

هر ذليلی نزد من عزيز است تا آن جا كه حق او را از ستمگران بستانم و هر نيرومندی نزد من ناتوان است تا آن جا كه از او حق ديگران را بگيرم.

2116. علل قدرت زمامدار نابكار

«و الذی نفسی بيده؛ ليظهرن هولاء القوم عليكم، ليس لانهم اولی بالحق منكم، ولكن لاسراعهم الی باطل صاحبهم، و ابطائكم عن حقی.»

سوگند به آن خداوندی كه جانم به دست قدرت او است، آن مردم بر شما پيروز خواهند گشت. نه از آن جهت كه آنان به حق شايسته تر از شما هستند، بلكه به جهت سرعتی كه آنان در تاييد و حمايت از باطل اميرشان دارند و بی اعتنايی و كندی كه شما در حق من (كه امير شما هستم) داريد.

2117. بهترين امور

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: وليكن احب الامور اليك اوسطها فی الحق، و اعمها فی العدل، و اجمعها لرضا الرعيه، فان سخط العامه يجحف برضا الخاصه، و ان سخط الخاصه يغتفر مع رضا العامه.

و ليس احد من الرعيه اثقل علی الوالی موونه فی الرخاء، و اقل معونه له فی البلاء، و اكره للانصاف، و اسال بالالحاف، و اقل شكرا عند الاعطاء، و ابطا عذرا عند المنع، و اضعف صبرا عند ملمات الدهر من اهل الخاصه. و انما عماد الدين، و جماع المسلمين، و العده للاعداء العامه من الامه؛ فليكن صغوك لهم، و ميلك معهم.»

نامه آن حضرت به مالك اشتر: بايد بهترين امور در نزد تو، متوسطترين آن ها در حق، و فراگيرترين آن ها در عدالت، و جامع ترين آن ها به رضايت مردم باشد؛ زيرا غضب عموم رضايت خواص را از بين می برد و غضب خواص در صورت وجود رضايت عموم مردم بخشوده می شود.

خواص در دوران آسودگی بيش تر از همه افراد رعيت موجب تكلف و مشقت زمامدار هستند و در موقع آزمايش ياری آنان از همه كمتر می باشد، (و همچنين) هيچ احدی مانند خواص از عدل و انصاف احساس ناراحتی نمی كند، اين خواص بيش از همه در سوال اصرار می ورزند و در موقع عطا كم تر از همه شكر می گزارند و در صورت امتناع زمامدار از عطا، ديرتر عذر می پذيرند و هيچ فرد و گروهی در حوادث بزرگ روزگار، مانند خواص كم صبر و بی تحمل نيستند و جز اين نيست كه ستون برپا دارنده دين، تشكل جمعی مسلمانان و وسيله دفاع دشمنان، عموم مردم و امت اسلامی هستند. پس گوش شنوای سخنان اين مردم و تمايلت به سوی آنان باشد.

2118. گذاشتن وقت برای نيازمندان

«اجعل لذوی الحاجات منك قسما تفرغ لهم فيه شخصك، و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذی خلقك، و تقعد عنهم جندك و اعوانك من احراسك و شرطك حتی يكلمك متكلمهم غير متتعتع، فانی سمعت رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يقول فی غير موطن: لن تقدس امه لا يوخذ للضعيف فيها حقه من القوی غير متتعتع.»

برای نيازمندان كه مراجعه آنان به تو ضروری است قسمتی از وقت خود را اختصاص بده كه با شخص تو به طور مستقيم ارتباط برقرار كنند و برای آنان مجلس عمومی قرار بده كه در آن جا به خدايی تواضع كنی كه تو را آفريده است و در اين ارتباط لشكريان و معاونانت مانند نگهبانان و پاسبانانت را از آنان دور بساز كه كسی كه از آن نيازمندان با تو سخن می گويد بدون گرفتگی زبان (و بدون نقص) سخنش را بگويد؛ زيرا من در مواردی متعدد از رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه می فرمود: هيچ امتی به پاكی و قداست نخواهد رسيد مگر آنكه حق ضعيف آن امت از قدرتمندش بدون گرفتگی زبان (و بدون نقص) گرفته شود.

2119. محبوب ترين كارها

«وليكن احب الامور اليك اوسطها فی الحق، و اعمها فی العدل، و اجمعها لرضا الرعيه.»

بايد كه ميانه روی در حق، و گسترش عدالت، و عمل به آن چه كه بيش از هر چيز مايه دلخوشی همه مردم است از نظر تو محبوب ترين كارها باشد.

2120. ياری خدا از حق جويان

«الا و ان الله سبحانه قد جعل للخير اهلا، و للحق دعائم، و للطاعه عصما، و ان لكم عند كل طاعه عونا من الله سبحانه يقول علی الالسنه، و يثبت الافئده فيه كفاء لمكتف، و شفاء لمشتف.»

آگاه باشيد! خداوند برای خوبی ها مردمی و برای حق ستون های استواری و برای اطاعت نگهدارنده ای قرار داد و هر گامی كه در اطاعت برمی داريد، ياوری از طرف خدای سبحان وجود دارد كه زبان ها به نيروی آن ها سخن می گويند و دل ها با كمك آنها استوارند، و برای ياری طلبان ياور و برای شفا خواهان شفا دهنده اند.

2121. ياور حق

«رحم الله رجلا رای حقا فاعان عليه، او رای جورا فرده، و كان عونا بالحق علی صاحبه.»

خدای بزرگ رحمت كند بر مردی كه حق را بييند و ياور آن باشد، يا ستمی را مشاهده كند و آن را باز دارد و يار و مددكار صاحب حق باشد.

2122. معرفت به باطل

«لا تعرفون الحق كمعرفتكم الباطل، و لا تبطلون الباطل كابطالكم الحق!»

آن چنانكه با باطل آشناييد حق را نمی شناسيد و آن سان كه حق را باطل می كنيد در صدد از بين بودن باطل نيستيد.

2123. نتيجه سستی

«من اطاع التوانی ضيع الحقوق.»

كسی كه پيرو سستی و كاهلی باشد، حقوق افراد را ضايع خواهد كرد.

2124. تفريق حق از باطل

«الباطل ان تقول: سمعت، و الحق ان تقول: رايت!»

باطل آن است كه بگويی شنيدم و حق آن كه بگويی ديدم.

2125. پيروان حق و باطل

«حق و باطل، و لكل اهل، فلئن امر الباطل لقديما فعل، و لئن قل الحق فلربما و لعل، و لقلما ادبر شی ء فاقبل!»

در دنيا حق و باطل وجود دارد و هر كدام را پيروانی است. اگر می بينيد كه باطل بيش از حق است شگفت مداريد؛ زيرا از ديرباز چنين بوده است، و اگر می بينيد كه حق اندك است و قليل، بر باطل چيره خواهد شد، وانگهی هر چه از ميان برود ديگر باز نگردد و زنده نشود!

2126. حق گوياست!

«لا خير فی الصمت عن الحكم؛ كما انه لا خير فی القول بالجهل.»

خاموشی گزيدن از بيان حق خوب نيست و سخن گفتن از روی نادانی روا نباشد.

2127. اثرات خونريزی ناروا

«من كتابه لالشتر حی ولاه مصر: اياك و الدماء و سفكها بغير حلها، فانه ليس شی ء ادنی لنقمه، و لا اعظم لتبعه، و لا احری بزوال نعمه و انقطاع مده، من سفك الدماء بغير حقها.»

فرمان امير المومنين عليه‌السلام به مالك اشتر نخعیوقتی كه او را والی مصر و اطراف آن ساخت؛ بپرهيز از خون ها و ريختن خون های مردم بدون مجوز قانونی؛ زيرا هيچ چيزی همانند خون ناحق كيفر الهی را نزديك و مجازات را بزرگ نمی كند و نابودی نعمت ها را سرعت نمی بخشند و زوال حكومت را نزديك نمی گرداند.

2128. خونريزی ناحق

«الله سبحانه مبتدی بالحكم بين العباد، فيما تسافكوا من الدماء يوم القيامه.»

خدای سبحان در روز رستاخيز پيش از هر چيز درباره خونريزی ناحق آغاز داوری می كند.

## بخش ششم: عمل به علم

2129. رابطه دانش و عمل

«العمل مقرون بالعمل؛ فمن علم عمل؛ و العلم يهتف بالعمل؛ فان اجابه و الا ارتحل عنه.»

دانش در كنار عمل است، پس هر كس بداند عمل كند و علم فرياد به عمل بر می آورد، پس اگر اجابت كرد (علم) بماند وگرنه كوچ كند و برود.

2130. پست ترين و والاترين دانش

«اوضع العلم ما وقف علی اللسان، و ارفعه ما ظهر فی الجوارح و الاركان.»

پست ترين دانش، آن است كه تنها بر سر زبان است و والاترين دانش آن است كه در اعضای بدن دانشمند آشكار گردد.

2131. عمل نيك و بد

«اعلم ان لله نياتا، و كل نبات لا غنی به عن الماء، و المياه مختلفه؛ فما طاب سقيه، طاب غرسه و حلت ثمرته، و ما خبث سقيه، خبث غرسه و امرت ثمرته.»

بدان هر عملی نبات و رويشی است و هر نبات و رويشی بی نياز از آب نيست، و آب ها مختلف اند، آنچه آبياری اش خوب باشد، درختش نيكو و ميوه اش شيرين است و آنچه آبياری اش بد و ناپاك باشد، درختش پليد و ميوه اش تلخ خواهد بود.

2132. عمل برای روز حساب

«اعملوا ليوم تذخر له الذخائر و تبلی فيه السرائر.»

برای آن روزی كه اندوخته ها را پس انداز می كنند و اسرار فاش می گردد، عمل كنيد.

2133. پند امام عليه‌السلام

قال عليه‌السلام لرجل ساله ان يعظه: «لا تكن ممن يرجو الاخره بغير العمل، و يرجی التوبه بطول الامل، يقول فی الدنيا يقول الزاهدين، و يعمل فيها بعمل الراغبين.»

امام عليه‌السلام در جواب كسی كه پندی خواست، فرمود: آن كس مباش كه عمل ناكرده، اميد ثواب آخرت دارد و به آرزوی دراز، توبه را به تاخير اندازد، و مباش مثل آنكه گفتار زاهدان دارد و كردار دنيا پرستان.

2134. تدارك و عمل برای آخرت

«فليعمل العامل منكم فی ايام مهله قبل ارهاق اجله، و فی فراغه قبل اوان شغله، و فی متنفسه قبل ان يوخذ بكظمه، وليمهد لنفسه و قدمه، و ليتزود من دار ظعنه لدار اقامته.»

آنان كه اهل علم اند، پيش از آن كه اجلشان فرا رسد در ايام مهلت بايد به عمل پردازند و در ايام فراغت پيش از آن كه گرفتار شوند تلاش كنند و قبل از آن كه راه گلو بسته شود نفس بكشند! و برای خود و جايی كه می روند آماده كنند و از اين سرا كه سرانجام بايد كوچ كرد برای منزلگاه ابدی تدارك ببينند.

2135. حركت با علم

«العامل بالعلم كالسائر علی الطريق الواضح، فلينظر ناظر. اسائر هو ام راجع.»

آن كه از روی آگاهی و علم عمل می كند، مانند رهروی است كه در جاده روشن قدم برمی دارد، پس بايد بنگرد كه به پيش می رود يا به عقب برمی گردد.

2136. جهل، قاتل عالمان!

«رب عالم قد قتله جهله و علمه معه لا ينفعه.»

بسا عالمی كه جهلش او را كشت و با اين كه علمش با او بود، ولی سودی به حالش نكرد.

2137. عمل به مقررات پيمان ها

«اعتصموا بالذمم فی اوتادها.»

پيمان ها را با عمل به مقرراتش، محكم نگه داريد.

2138. عمل با يقين

«لا تجعلوا علمكم جهلا، و يقينكم شكا، اذا علمتم فاعملوا، و اذا تيقنتم فاقدموا.»

دانش خود را نادانی و يقينتان را شك قرار ندهيد، هرگاه دانستيد به دنبال عمل باشيد و چون يقين پيدا كرديد، اقدام نماييد.

2139. عالم بی عمل به چه ماند؟

«الداعی بلا عمل، كالرامی بلا وتر.»

خواننده بی كردار، چون تيرانداز بی زه است.

2140. فاصله بين دو كردار

«شتان ما بين عملين! عمل تذهب لذته و تبقی تبعته، و عمل تذهب موونته و يبقی اجره.»

چه بسيار دور است فاصله ميان دو كردار: كرداری كه لذتش می رود و گناهش می ماند و كرداری كه رنجش می گذرد و پاداشش می ماند.

2141. كوتاهی در كردار

«من قصر فی العمل، ابتلی بالهم.»

كسی كه در كردار خود كوتاهی كند، گرفتار غم و اندوه شود.

2142. سفارش علی عليه‌السلام به حارث

«الی حارث الهمدانی و احذر كل عمل يرضاه صاحبه لنفسه و يكره لعامه المسلمين. و احذر كل عمل يعمل به فی السر، و يستحی منه فی العلانيه، و احذر كل عمل اذا سئل عنه صاحبه انكره او اعتذر منه.»

ای حارث همدانی از هر عملی كه تو را خشنود و مسلمانان را ناپسند می آيد برحذر باش، از كاری كه در پنهانی انجام می شود و در آشكار از آن شرم داری پرهيز كن، از هر كاری كه اگر از انجام دهنده اش پرسش شود آن را انكار می كند يا پوزش می طلبد اجتناب بنما.

## بخش هفتم: علم و عالم

2143. نام نيك بهتر از مال و ثروت

«ايها الناس! انه لا يستغنی الرجل و ان كان ذا مال عن عترته، و دفاعهم عنه بايديهم و السنتهم... و لسان الصدق يجعله الله للمرء فی الناس خير له من المال يرثه غيره.»

ای مردم! هيچ كس، هر اندازه هم مال و ثروت داشته باشد، از خاندان خود و دفاع جانی و زبانی آن ها بی نياز نيست... و نام نيكی كه خداوند در ميان مردمان برای كسی باقی می گذارد از مال و ثروتی كه برای ديگران به ارث می نهد، برای او بهتر است.

2144. علمی را كه نمی دانی مگو!

«لا تقل ما لا تعلم، و ان قل ما تعلم.»

آنچه را كه نمی دانی مگو، گرچه آنچه را كه می دانی اندك باشد.

2145. زينت علم ها

فی وصيته لابنه الحسن عليه‌السلام: «و رايت... ان ابتدئك بتعليم كتاب الله عزوجل و تاويله، و شرائع الاسلام و احكامه، و حلاله و حرامه، لا اجاوز ذلك بك الی غيره.»

امام علی عليه‌السلام در وصيت به فرزند خود حسن عليه‌السلام می فرمايد: خواستم تا قبل از هر چيز كتاب خدای عزوجل و تاويل و تفسير آن را و شرايع و احكام اسلام و حلال و حرام آن را به تو تعليم دهم و جز اين چيزی به تو نياموزم.

2146. دانش مضر

«اعلم انه لا خير فی علم لا ينفع، و لا ينتفع بعلم لا يحق تعلمه.»

بدان كه در دانش ناسودمند خيری نيست و آموختن دانشی كه سزاوار آموختن نيست، سودی ندهد.

2147. دانش به از مال

«يا كميل! العلم خير من المال، العلم يحرسك و انت تحرس المال. و المال تنقصه النفقه، و العلم يزكو علی الانفاق، و صنيع المال يزول بزواله.»

ای كميل! دانش بهتر از مال است؛ زيرا دانش تو را حفظ می كند، در حالی كه تو بايد مال را حفظ كنی، مال به خرج كردن، كاهش می يابد، ولی دانش با صرف كردن افزوده می شود، آن كه ساخته مال است با زوال مال از بين می رود.

2148. آباد كردن سرزمين

مماكتبه للاشتر حين ولاه مصر: «و اكثر مدارسه العلماء، و منافثه مناقشه الحكماء، فی تثبيت ما صلح عليه امر بلادك، و اقامه ما استقام به الناس قبلك.»

در عهدنامه خود به مالك اشتر می فرمايد: برای تقويت عواملی كه اوضاع سرزمين تو (مصر) را به سامان می آورد و پيش از تو كار مردم به وسيله آن عوامل درستی و سامان می گرفت، با دانشمندان و فرزانگان بسيار به گفتگو و تبادل نظر بپرداز.

2149. مردم بر سه دسته اند

قال عليه‌السلام لكميل بن زياد: «الناس ثلاثه: فعالم ربانی و متعلم علی سبيل نجاه، و همج رعاع اتباع كل ناعق، يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلجاوا الی ركن وثيق.»

امام عليه‌السلام به كميل بن زياد فرمود: مردم به سه دسته اند: عالم ربانی، آموزنده در راه نجات حق، و مردم عوام و بی سروپايی كه دنبال هر صدايی می دوند و با هر يادی حركت می كنند كه نه از نور علم، بهره مندند و نه به پناهگاه محكمی تكيه زدند.

2150. نادانی دشمن

«آدمی الناس اعداء ما جهلوا.»

مردم دشمن آن چيزی هستند كه نمی دانند.

2151. دانش شنيدنی همراه دانش فطری

«العلم علمان: مطبوع و مسموع، و لا ينفع المسموع اذا لم يكن المطبوع.»

دانش بر دو قسم است: دانش فطری (كه در نهاد انسان است) و دانش شنيدنی، دانش شنيدنی هرگاه با دانش فطری نباشد سودی نمی دهد.

2152. تعهد آموزش

«ما اخذ الله علی اهل الجهل ان يتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان يعلموا.»

خداوند از نادانان تعهد به آموختن دانش نگرفته، مگر آن كه قبلا از دانشمندان تعهد آموزش آنها را گرفته است.

2153. بالاترين شرافت

«لا شرف كالعلم.»

شرافتی چون دانش نباشد.

2154. بسته شدن تحصيل

«ادا ارذل الله عبدا، حظر عليه العلم.»

هرگاه خداوند بنده ای را (به خاطر گناهانش) پست شمرد، تحصيل دانش را بر او ببندد.

2155. ميراث ارجمند

«العلم وراثه كريمه.»

دانش ميراثی است ارجمند.

2156.خوب نگریستن

«فهم حق من ابصر فهم، و من فهم علم»

هر كه خوب بنگرد، حق را فهميد، و هر كه حق را فهميد، دانشمند گرديد.

2157. ندانستن عيب نيست

«من و صاياه عليه‌السلام لا يستحين احد منكم اذا سئل عما لا يعلم، ان يقول لا اعلم و لا يستجين احد اذالم يعلم الشی ء ان يتعلمه.»

از سفارشات امام عليه‌السلام نبايد، هيچ يك از شما در برابر پرسش از چيزی كه نمی داند شرم كند كه بگويد من نمی دانم و نبايد كسی كه چيزی را نمی داند شرم كند، از اين كه آن را بياموزد.

2158. خير در سكوت و گفتار

«لا خير فی الصمت عن الحكم، كما انه لا خير فی القول بالجهل.»

در سكوت از حكمت و دانش خيری نيست، چنانچه در گفتار از روی نادانی خيری نيست.

2159. دو گرسنه ای كه سير نمی شوند

«منهومان لا يشبعان: طالب علم و طالب دنيا.»

دو گرسنه اند كه سير نمی شوند: طالب علم و طالب دنيا.

2160. ظرف علم

«كل و عاء يضيق بما جعل فيه، الا وعاء العلم، فانه يتسع.»

هر ظرفی به آنچه در او گذاشته می شود تنگ می گردد، جز ظرف علم كه هر چه به آن اضافه گردد پهناور می شود.

2161. تنها كيش بشر

«يا كميل! معرفه العلم دين يدان به، به يكسب الانسان الطاعه فی حياته، و جميل الاحدوته بعد وفاته، و العلم حاكم و المال محكوم عليه.»

ای كميل! دانش تنها كيش بشر است و بايد بدان پايبند بود، به وسيله دانش هر انسانی در دوران حياتش شيوه طاعت و بندگی خدا را به دست می آورد، و پس از مرگش ذكر خيری به جا گذارد و دانش حكم فرماست، ولی مال فرمان بر.

2162. بستن راه هرگونه عذر

«قطع العلم عذر المتعللين.»

علم، عذر بهانه آوران و آنها كه از مسئوليت شانه خالی می كنند را قطع كرده است.

2163. عالم بی عمل

«ان العالم العامل بغير علمه، كالجاهل الحائر الذی لا يستفيق من جهله، بل الحجه عليه اعظم، و الحسره له الزم، و هو عند الله الوم.»

عالمی كه به دانش خود عمل نكند، مانند جاهل سرگردانی است كه از نادانی اش بيدار نمی شود؛ بلكه حجت و برهان عليه او بزرگ تر و حسرت و اندوه او پيوسته تر است و اوست كه نزد خدا از همه بيشتر سرزنش می شود

2164. ترس از مرگ

«بالعلم يرهب الموت.»

با دانش است كه از مرگ ترسيده می شود.

2165. عمل كردن به علم

«يا جابر! قوام الدين و الدنيا باربعه: عالم مستعمل علمه، و جاهل لا يستنكف ان يتعلم، و جواد لا يبخل بمعروفه، و فقير لا يبيع آخرته بدنياه؛ فاذا ضيع العالم علمه، استنكف الجاهل ان يتعلم.»

ای جابر! دين و دنيا به چهار كس پايدار است: عالمی كه به علم خويش عمل كند، نادانی كه از آموختن ننگ ندارد، بخشنده ای كه از بخشش به جا دريغ نكند و فقيری كه آخرت خويش را به دنيا سودا نكند، پس اگر عالم به علم خويش عمل نكند، نادانان هم از آموختن سرباز زنند.

2166. خير واقعی

«ليس الخير ان يكثر مالك و ولدك، ولكن الخير ان يكثر علمك و ان يعظم حلمك، و ان تباهی الناس بعباده ربك.»

خير آن نيست كه دارايی و فرزندت زياد شود؛ بلكه خير آن است كه علمت افزون و حلم و بردباری ات بزرگ گردد و بتوانی در ميان مردم به پرستش پروردگارت مباهات كنی.

2167. مخزن راز خردمند

«صدر العاقل صندوق سره.»

سينه خردمند، مخزن راز اوست.

2168. سينه مملو از دانش

«يا كميل! ها، ها ان هاهنا لعلما جما و اشار بيده الی صدره لو اصبت له حمله! بلی اصبت لقنا غير مامون عليه، مستعملا اله الدين للدنيا، و مستظهرا بنعم الله علی عباده، و بحججه علی اوليائه؛ او منقادا لحمله الحق، لا بصيره له فی احنائه، ينقدح الشك فی قلبه لاول عارض من شبهه.

الا! لاذا و لا ذاك! او منهوما باللذه، سلس القياد للشهوه، او مغرما بالجمع و الادخار، ليسا من رعاه الدين فی شی ء اقرب شی ء شبها بهما الانعام السائمه! كذلك يموت العلم بموت حامليه.»

ای كميل! بدان در اين جا (با دست اشاره به سينه مباركش كرد) دانش فراوانی است، ای كاش افراد شايسته ای می يافتم و از اين دانش به آنها تعليم می دادم.

آری! شاگردانی برای آموختن دارم، اما افرادی زود آموزند و غير مطمئن؛ زيرا دين را ابزار دنيا قرار می دهند و از نعمت قدرت دانش بر ضد بندگان خدا كمك می گيرند و از آن شمشيری عليه اوليای خدا می سازند و يا افرادی تسليم و مطيع پيشوايان حق اند؛ اما بصيرتی ندارند و آغازی كه شبهه آنها را می لرزاند و به شك می اندازد.

آگاه باش نه اين طايفه به درد می خورد و نه آن. و نه طايفه سوم كه حريص بر لذتهای دنيا و مهارشان به دست شهوت است و نه طايفه چهارم كه پول پرست و شيفته اندوختن زر و سيم و دنبال پس انداز مال اند، پس اين دو طايفه هم به هيچ وجه دين نگهدار نيستند و شبيه ترين موجودات به آنها چارپايان هستند كه برای چرا رها شده اند. آری! چنين علمی با مرگ حاملشان می ميرد.

2169. سخن حكيمان

«ان كلام الحكماء اذا كان صوابا كان دواء، و اذا كان خطا كان داء.»

همانا سخن حكيمان در صورتی كه درست باشد داروی شفابخش و اگر نادرست و خطا باشد درد و بيماری است.

2170. ارزش انسان

«قيمه كل امری ما يحسنه.»

ارزش هر انسان، به آن چيزی است كه می داند.

2171. دانش و كردار

«العلم مقرون بالعمل. فمن علم عمل؛ و العلم يهتف بالعمل، فان اجابه و الا ارتحل عنه.»

دانش، جفت كردار است، هر كس بداند عمل كند و دانش فرياد به عمل برآورد، پس اگر به پاسخ رسد بماند وگرنه كوچ كند.

2173. سخن حكيمانه را بپذير!

«خذا الحكمه انی كانت، فان الحكمه تكون فی صدر المنافق فتلجلج فی صدره حتی تخرج فتسكن الی صواحبها فی صدر المومن.»

و قال عليه‌السلام: «الحكمه ضاله المومن.»

سخن حكيمانه هرجا بود دريافت كن؛ زيرا حكمت در سينه منافق است و بدين سو و آن سو می چرخد تا از آن به درآيد و خود را به يارانش در سينه مؤ من برساند. و فرمود كه: حكمت گمشده مؤ من است.

2173. استوار در علم و عمل

«لا تجعلوا علمكم جهلا، و يقينكم شكا. اذا علمتم فاعملوا، و اذا تيقنتم فاقدموا.»

آگاهی خود را جهل، و يقينتان را شك قرار ندهيد، بنابراين هرگاه دانستيد عمل كنيد، و هر وقت يقين كردند، اقدام نماييد.

2174. پرهيز از آموختن اخترشناسی

لما قال له رجل يستخدم علم النجوم: ان سرت فی هذا الوقت خشيت ان لا تظفر بمرادك، قال عليه‌السلام: اتزعم انك تهدی الی الساعه التی من سار فيها صرف عنه السوء؟ و تخوف من الساعه التی من سار فيها حاق به الضر؟

فمن صدقك بهذا، فقد كذب القرآن، و استغنی عن الاستعانه بالله فی نيل المحبوب و دفع المكروه. ثم اقبل عليه‌السلام علی الناس فقال: «ايها الناس! اياكم و تعلم النجوم، الا ما يهتدی به فی بر او بحر، فانها تدعو الی الكهانه، و المنجم كالكاهن، و الكاهن كالساجر، و الساحر كالكافر! و الكافر فی النار، سيروا علی اسم الله.»

يكی از ياران آن حضرت با نظر به اخترشناسی گفت: اگر در اين موقع حركت فرمايی می ترسم در مقصودت پيروز نگردی.

آن حضرت فرمودند: آيا گمان می بری تو آن ساعتی را كه هر كس در آن ساعت حركت كند ناگواری از او برطرف می شود می دانی؟ و از حركت در ساعتی كه موجب احاطه ضرر بر انسان متحرك می شود می ترسانی؟

هر كس كه تو را در اين نظر تصديق كند قرآن را تكذيب كرده و از طلب كمك از خدا در رسيدن به محبوب و دفع ناخوشايند احساس بی نيازی نموده است.

سپس رو به مردم نمود و فرمود: ای مردم! بپرهيزيد از آموزش نجوم (برای حكم در سرنوشت مردم) مگر به عنوان وسيله ای برای سمت يابی در خشكی و يا در دريا؛ زيرا علم نجوم انسان را به كهانت می كشاند و منجم مانند كاهن است و كاهن مانند ساحر و ساحر مانند كافر و كافر در آتش است، به نام خداوند حركت كنيد!

2175. فضيلت دانش با بينش فتح

«باب الحرب بينكم و بين اهل القبله، و لا يحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر و العلم بمواضع الحق.»

در جنگ ميان شما و اهل قبله باز شده است و اين پرچم را بر دوش نكشد، مگر كسی كه از بينش و شكيبايی و آگاهی به جايگاه های حق برخوردار باشد.

2176. دانش آموزی حتی از منافق

«الحكمه ضاله المومن، فخذ الحكمه و لو من اهل النفاق.»

حكمت، گمشده مؤ من است، پس آن را به دست آور، هر چند از اهل نفاق باشد.

2177. عالم زنده است گرچه بميرد

«هلك خزان الاموال و هم احياء، و العلماء باقون ما بقی الدهر. اعيانهم مفقوده، و امثالهم فی القلوب موجوده.»

مال اندوزان با آن كه زنده اند مرده اند و اهل علم تا دنيا هست زنده اند، پيكرهايشان از ميان می رود، اما يادشان در دل هاست.

2178. با ارزش ترين ثروت

«لا غنی كالعقل.»

هيچ ثروتی چون خرد نيست.

2179. مردم كم خردند!

«الناس منقوصون مدخولون الا من عصم الله: سائلهم متعنت، و مجيبهم متكلف.»

مردم كوته انديش و كم خردند، مگر كسی كه خدايش نگهدارد، پرسش كننده آنها به قصد خطا گرفتن می پرسد و پاسخ دهنده شان تكلف به خرج می دهد.

2180. عالم حيوان نما و آخر

«قد تسمی عالما و ليس به... فالصوره صوره انسان، و القلب قلب حيوان، لا يعرف باب الهدی فيتبعه، و لا باب العمی فيصد عنه. و ذلك ميت الاحياء.»

در مقابل بنده ای از بندگان خدا، بنده ديگری است كه عالم ناميده می شود، اما عالم نيست، پس چهره چنين كسی چهره انسان، اما قلب او، قلب حيوان است. نه راه رسيدن به هدايت را می شناسد تا به دنبال او برود و نه راه رسيدن به گمراهی را می داند تا از آن روی برگرداند، پس انسانی با اين صفات، مرده ای است در ميان زندگان.

2181. دانشمند حقيقی

«كل عالم غيره متعلم.»

هر دانشمندی جز او يادگيرنده است.

2182. نيت سوال

قال عليه‌السلام لسائل ساله عن معضله: «سل تفقها، و لا تسال تعنتا، فان الجاهل المتعلم شبيه بالعالم، و ان العالم المتعسف شبيه بالجاهل المتعنت.»

امام عليه‌السلام به شخصی كه از مساله مشكلی سوال كرد فرمود: برای فهميدن پرسش كن، نه برای آزار دادن؛ زيرا نادان متعلم، مانند عالم است و عالم خلافگو، مانند نادان زورگو است.

2183. بپرسيد پيش از آن كه نيابيد!

«ايها الناس! سلونی قبل ان تفقدونی، فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض.»

ای مردم! از من بپرسيد پيش از آن كه از دستم دهيد؛ زيرا من به راه های آسمان داناترم از راه های زمين.

2184. راسخين در علم

«اعلم ان الراسخين فی العلم هم الذين اغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغيوب، الاقرار بجمله ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب، فمدح الله تعالی اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما، و سمی تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا.»

بدان كه انسان های راسخ در علم كسانی هستند كه اقرار به همه غيب های پوشيده، آنان را از تجاوز از سدها و حدودی كه ميان آنان و حقايق غيبی زده شده بی نياز ساخته است، پس خداوند تعالی آنان را به جهت اعتراف به نادانی خود از وصول به آنچه احاطه علمی ندارند مدح فرموده و چشم پوشيدن و رها ساختن تعمق در آنچه را كه خداوند آنان را به بحث از حقيقت آنان تكليف نفرموده است رسوخ ناميده است.

2185. علم با عمل

«اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعايه لا عقل روايه، فان رواه العلم كثير، و رعاته قليل.»

هرگاه خبری را شنيديد پيرامون آن تفكر كنيد، تفكر برای عمل نه برای نقل كردن؛ زيرا روايت كنندگان دانش بسيارند، اما عمل كنندگان به آن اندك اند.

2186. آبادی با علم

«بالايمان يعمر العلم، و بالعلم يرهب الموت.»

به وسيله ايمان علم آباد می شود و به وسيله علم خوف از مرگ صورت می پذيرد.

2187. مايه زندگانی و باعث مرگ

«فانهم عيش العلم، و موت الجهل.»

مايه زندگانی علم و باعث مرگ جهل و نادانی است.

2188. جاهل دانا، دانشمند جاهل

«ان الجاهل المتعلم شبيه بالعالم، و ان العالم المتعسف شبيه بالجاهل المتعنت.»

همانا نادان آموزنده، همانند دانشمند داناست، و دانشمندی كه بيراهه می رود مانند جاهل ذليل است.

2189. دانشمندان منافق

«عالمهم منافق، و قارنهم مماذق.»

زمانی بر مردم فرا می رسد كه دانشمندان منافق؛ و سخنگويان، چاپلوس شوند.

2190. موجب هراس از مرگ

«بالعلم يرهب الموت، و بالموت تختم الدنيا.»

علم سبب ترس از مرگ است و با مرگ دنيا به پايان می رسد.

2191. پست ترين و ارجمندترين دانش

«اوضع العلم ما وقف علی اللسان و ارفعه ما ظهر فی الجوارح و الاركان.»

پست ترين دانش، آن دانشی است كه از زبان فراتر نرود، و ارجمندترين دانش، آن دانشی است كه در اعضا و جوارح نمودار شود.

2192. گمشده مؤمن

«الحكمه ضاله المومن، فخذ الحكمه و لو من اهل النفاق.»

حكمت گمشده مؤ من است، پس آن را گرچه از منافقان فرا گيريد.

2193. دانش نهانی

و قال عليه‌السلام فيما ينصح اصحابه: «لو تعلمون ما اعلم مما طوی عنكم غيبه، اذا لخرجتم الی الصعدات تبكون علی اعمالكم، و تلتدمون علی انفسكم، و لتركتم اموالكم لا حارس لها و لا خالف عليها، و لهمت كل امری منكم نفسه، لا يلتفت الی غيرها.»

امام علی عليه‌السلام در اندرز به ياران خود فرمود: اگر آنچه را كه نهانش از ديد شما پنهان است و من می دانم، شما بدانيد، سر به بيابان ها می نهيد و بر كردارهای خويش می گرييد و چونان مادران داغديده بر سر و سينه خود می زنيد و اموال خود را بی نگهبان و سرپرست رها می كنيد و هر يك از شما چنان به خود گرفتار می شود كه به ديگری نمی پردازد.

2194. عالم جاهل

«رب عالم قد قتله جهله، و علمه معه لا ينفعه.»

چه بسا دانشمندی كه جهلش او را كشته، در حالی كه علم به همراه اوست؛ اما به حالش سودی نمی بخشد.

2195. عالم حقيقی

«العالم من عرف قدره، و كفی بالمرء جهلا الا يعرف قدره.»

عالم كسی است كه قدر و منزلت خود را بشناسد و آدمی را همين نادانی بس كه منزلتش را نشناسد.

2196. علم برتر از ثروت

و قال عليه‌السلام «لكميل لما اخذ بيده و اخرجه الی الجبان، فلما اصحر تتنفس الصعداء و قال: يا كميل! العلم خير من المال، العلم يحرسك و انت تحرس المال. و المال تنقصه النفقه، و العلم يزكو علی الانفاق، و صنيع المال يزول بزواله.»

امام علی عليه‌السلام دست كميل بن زياد را گرفت و او را به سوی گورستان برد و چون به صحرا رسيد، آهی از نهاد بركشيد و آن گاه فرمود: ای كميل! دانش بهتر از دارايی است؛ زيرا دانش از تو نگهبانی می كند، اما از دارايی، تو بايد نگهبانی كنی، دارايی با خرج كم می شود، اما دانش با انفاق زياد می گردد و دست پرورده مال و ثروت با از بين رفتن آن از بين می رود (احترام و موقعيت اجتماعی خود را از دست می دهد).

2197. نمی دانی لب مگشا!

«دع القول فيما لا تعرف، و الخطاب فيما لم تكلف.»

سخن را درباره آنجه كه نمی دانی و خطاب را در مورد آنچه كه وظيفه نداری ترك كن.

2198. خاموشی ستوده

«لا خير فی الصمت عن الحكم؛ كما انه لا خير فی القول بالجهل.»

در خاموش بودن از اظهار حكمت و دانش، خيری نيست به همان گونه كه در گفتن سخنان جاهلانه و بی ارزش خيری يافت نمی شود.

2199. حكمت را بگير!

«خذ الحكمه انی كانت، فان الحكمه تكون فی صدر المنافق فتلجلج فی صدره حتی تخرج فتسكن الی صواحبها فی صدر المومن.»

حكمت را هر كجا باشد ياد گيريد؛ زيرا كه حكمت اگر در سينه منافق باشد پيوسته ناآرام است تا از آن جا خارج شده در سينه مؤ من در كنار صاحب خود آرام گيرد.

## بخش هشتم: ناتوان و ناتوانی

2200. اول امتحان بعد اعتماد

«الطمانينه الی كل احد قبل الاختبار عجز.»

اطمينان به هر كسی پيش از آزمايش او ناتوانی است.

2201. ناتوانی آشكار

«ان تضييع المرء ما ولی، و تكلفه ما كفی، لعجز حاضر، و رای متبر.»

به راستی تباه ساختن وظيفه ای كه به عهده انسان است و خود را به رنج افكندن در امری كه به عهده او نيست، هر آينه ناتوانی آشكار و انديشه ای است هلاك كننده.

2202. كم شدن شهوت

«اذا كثرت المقدره، قلت الشهوه.»

چون توانايی دست يافتن به چيزی بسيار باشد، شهوت به آن چيز كم می شود.

2203. ناتوانی و ناتوان

فی صفه الله سبحانه: «اول قبل الاشياء بلا اوليه، و آخر بعد الاشياء بلا نهايه. عظم عن ان تثبت ربوبيته باحاطه قلب او بصر. فاذا عرفت ذلك فافعل كما ينبغی لمثلك ان يفعله فی صغر خطره، و قله مقدرته و كثره عجزه، و عظيم حاجته الی ربه، فی طلب طاعته.»

امام علی عليه‌السلام ضمن وصيت به فرزند بزرگوارش امام حسن عليه‌السلام در توصيف خدای سبحان می فرمايد: پيش از همه چيز است و او را، خود، آغازی نيست و آخر همه چيز است و او را، خود، آخر و نهايتی نيست، بزرگ تر از آن است كه ربوبيت او با احاطه دل يا ديده ثابت شود. اكنون كه اينها را دانستی، آن گونه كه از چون تويی ناچيز و كم توان و پرعجز و بسيار نيازمند به پروردگار سزاوار است در پی طاعت او برآی!

2204. پيشی گرفتن در كار نيك

«لا يكون اخوك اقوی علی قطيعتك منك علی صلته، و لا تكون علی الاساءه اقوی منك علی الاحسان.»

نبايد توانايی برادرت در قطع رابطه با تو بيشتر از توانايی تو در پيوند با او باشد و نبايد توانايی او بر بدی كردن بيشتر از توانايی تو بر نيكی كردن باشد.

2205. ناتوانی و ناتوان

«العجز افه.»

واماندگی بلاست.

## بخش نهم: بيماری

2206. تندرستی و حسادت

«صحه الجسد، من قله الحسد.»

تندرستی بدن، از كاستی حسادت است.

2207. ريزش گناهان

قال عليه‌السلام لبعض اصحابه فی عله اعتلها: «جعل الله ما كان من شكواك حطا لسيئاتك، فان المرض لا اجر فيه، و لكنه يحط السيئات، و يحتها حت الاوراق.»

امام عليه‌السلام به يكی از يارانش كه دچار دردی شده بود فرمود: خداوند آن چه را كه از آن گله داری جبران گناهت سازد، راستی كه بيماری پاداشی ندارد، ولی گناهان را محو می كند و به مانند برگ های خزانی آن ها را فرو می ريزد.

## بخش دهم: آرزو

2208. سرمايه احمقان

«اياك و الاتكال علی المنی؛ فانها بضائع النوكی، و العقل حفظ التجارب، و خير ما جربت ما وعظك.»

از تكيه بر آرزوها بر حذر باش كه سرمايه احمقان است، كار عاقلانه نگه داری تجربه هاست و بهترين تجربه آن است كه تو را پند دهد.

2209. فريب آرزو

«اعلموا ان الامل يسهی العقل، و ينسی الذكر. فاكذبوا الامل فانه غرور و صاحبه مغرور.»

بدانيد كه آرزو، عقل را گمراه می كند و ياد خدا را به فراموشی می سپارد، پس از آن را دروغ پنداريد؛ چرا كه آرزو، فريب است و آرزومند فريب خورده.

2210. مهلت زندگی

«اعلم يقينا انك لن تبلغ املك، و لن تعدو اجلك.»

يقين بدان هرگز به همه آرزوهايت نخواهی رسيد و از مهلت زندگی ات تجاوز نخواهی كرد.

2211. رها كردن لجام آرزو

«من جری فی عنان امله، عثر باجله.»

آن كس كه لجام آرزوهايش را رها كرد، با مرگ به زمين خواهد خورد.

2212. تو چنين مباش!

«لا تكن ممن يرجو الاخره بغير العمل، و يرجی التوبه بطول الامل، يقول فی الدنيا بقول الزاهدين، و يعمل فيها بعمل الراغبين.»

از آنانی مباش كه بدون كار نيك، اميد سعادت آخرت را دارند و با درازی آرزو اميدوار به توبه هستند، در دنيا همچون زاهدان سخن گويند، ولی مانند دنيا پرستان عمل می كنند.

2213. برترين بی نيازی

«اشرف الغنی ترك المنی.»

برترين بی نيازی، ترك آرزوهاست.

2214. عامل كوری دل

«الامانی تعمی اعين البصائر، و الحظ ياتی من لا ياتيه.»

آرزوها، چشم دل ها را كور می كند و بهره به جانب كسی می آيد كه به سراغش نمی رود.

2215. عاقبت آرزوی طولانی

«من اطال الامل، اساء العمل.»

آن كه رشته آرزو را دراز كند به كار بد آغاز كند.

2216. فرا رسيدن مرگ و سر آمدن آرزو

«انما هلك من كان قبلكم بطول امالهم و تغيب اجالهم، حتی نزل بهم الموعود الذی ترد عنه المعذره، و ترفع عنه التوبه، و تحل معه القارعه و النقمه.»

به راستی كه پيشينيان و گذشتگان شما به خاطر آرزوهای طولانی و پنهان بودن پايان زندگيشان، هلاك شدند تا آن كه مرگشان فرا رسيد، مرگی كه عذرها را رد می كند و توبه را در آن راهی نيست و كوبندگی و درد را به همراه دارد.

## بخش يازدهم: متفرقات

2217. متوسل به خدا شويد!

«الجی نفسك فی امورك كلها الی الهك، فانك تلجثها الی كهف حريز، و مانع عزيز.»

نفس خود را در همه امور زندگی به خدايت پناهنده كن؛ زيرا با اين پناهندگی، نفس را به جايگاهی محكم و امن و مانعی بزرگ وارد می سازی.

2218. خداوند دانای همه امور

«اتقوا الله الذی انتم بعينه، و نواصيكم بيده، و تقلبكم فی قبضته. ان اسررتم علمه. و ان اعلنتم كتبه. قد و كل بذلك حفظه كراما، لا يسقطون حقا، و لا يثبتون باطلا.»

بترسيد از خدايی كه زير نظر او هستيد و موهای جلو سر شما در دست اوست و دگرگونی احوال و حركات و سكنات شما در كف اوست. اگر چيزی را پنهان كنيد، آن را می داند و اگر آشكار كنيد، آن را می نويسد. نگهبانانی بزرگوار را بر اين كار گماشته است كه حقی را از قلم نمی اندازند و چيزی را به ناحق ثبت نمی كنند.

## پاورقی ها

1- نامه 23.

2- خطبه 91

3- خطبه 182.

4- خطبه 186.

5- خطبه 65.

6- خطبه 176.

7- خطبه 167.

8- خطبه 186.

9- خطبه 1.

10- خطبه 185.

11- خطبه 155.

12- خطبه 85.

13- حكمت 470.

14- خطبه 186.

15- حكمت 165.

16- خطبه 86.

17- خطبه 182.

18- خطبه 94.

19- نامه 31.

20- خطبه 185.

21- نامه 31.

22- نامه 31.

23- خطبه 152.

24- خطبه 160.

25- خطبه 94.

26- خطبه 94.

27- حكمت 250.

28- حكمت 310.

29- خطبه 90.

30- خطبه 147.

31- خطبه 165.

32- نامه 31.

33- خطبه 91.

34- نامه 53.

35- نامه 53.

36- حكمت 404.

37- خطبه 96.

38- خطبه 199.

39- خطبه 109.

40- خطبه 179.

41- خطبه 223.

42- خطبه 3.

43- خطبه 109.

44- خطبه 86.

45- خطبه 65.

46- خطبه 195.

47- خطبه 152.

48- خطبه 109.

49- خطبه 91.

50- خطبه 91.

51- خطبه 65.

52- خطبه 49.

53- خطبه 179.

54- خطبه 65.

55- خطبه 65.

56- خطبه 91.

57- خطبه 1.

58- خطبه 179.

59- خطبه 227.

60- خطبه 49.

61- خطبه 223.

62- خطبه 191.

63- خطبه 65.

64- نامه 27.

65- خطبه 195.

66- خطبه 160.

67- خطبه 108.

68- خطبه 1.

69- خطبه 182.

70- خطبه 152.

71- خطبه 101.

72- خطبه 94.

73- خطبه 163.

74- خطبه 96.

75- خطبه 65.

76- خطبه 183.

77- خطبه 198.

78- خطبه 108.

79- خطبه 178.

80- خطبه 108.

81- خطبه 182.

82- خطبه 163.

83- خطبه 65.

84- خطبه 152.

85- خطبه 213.

86- خطبه 85.

87- خطبه 1.

88- خطبه 213.

89- خطبه 152.

90- خطبه 182.

91- خطبه 112.

92- خطبه 49.

93- خطبه 195.

94- خطبه 109.

95- خطبه 65

96- خطبه 156.

97- خطبه 83.

98- خطبه 152.

99- خطبه 182.

100- خطبه 185.

101- خطبه 222.

102- خطبه 186.

103- جكمت 100.

104- خطبه 109.

105- خطبه 160.

106- خطبه 186.

107- خطبه 198.

108- خطبه 183.

109- خطبه 203.

110- حكمت 203.

111- خطبه 91.

112- نامه 53.

113- نامه 53.

114- حكمت 404.

115- خطبه 160.

116- خطبه 1.

117- خطبه 183.

118- حكمت 324.

119- نامه 31.

120- خطبه 192.

121- خطبه 186.

122- خطبه 109.

123- خطبه 186.

124- خطبه 155.

125- خطبه 165.

126- خطبه 72.

127- نامه 53.

128- خطبه 91.

129- خطبه 186.

130- خطبه 186.

131- خطبه 109.

132- خطبه 1.

133- حكمت 253.

134- خطبه 186.

135- خطبه 152.

136- خطبه 90.

137- خطبه 163.

138- خطبه 186.

139- خطبه 90.

140- خطبه 65.

141- خطبه 163.

142- خطبه 186.

143- خطبه 152.

144- خطبه 65.

145- خطبه 214.

146- خطبه 109.

147- خطبه 65.

148- خطبه 183.

149- حكمت 291.

150- حكمت 286.

151- خطبه 56.

152- خطبه 150.

153- حكمت 228.

154- خطبه 216.

155- خطبه 180.

156- حكمت 459.

157- خطبه 227.

158- خطبه 192.

159- حكمت 379.

160- خطبه 183.

161- خطبه 183.

162- حكمت 287.

163- حكمت 16.

164- خطبه 160.

165- خطبه 213.

166- حكمت 380.

167- نامه 31.

168- خطبه 65.

169- خطبه 65.

170- خطبه 91.

171- خطبه 171.

172- خطبه 91.

173- خطبه 91.

174- خطبه 91.

175- خطبه 109.

176- خطبه 91.

177- خطبه 91.

178- خطبه 91.

179- خطبه 91.

180- خطبه 157.

181- خطبه 91.

182- خطبه 91.

183- حكمت 1323.

184- خطبه 109.

185- خطبه 1.

186- حكمت 454.

187- خطبه 155.

188- خطبه 160.

189- حكمت 108.

190- خطبه 109.

191- خطبه 186.

192- خطبه 182.

193- خطبه 21.

194- خطبه 91.

195- خطبه 91.

196- خطبه 163.

197- خطبه 1.

198- خطبه 91.

199- خطبه 163.

200- خطبه 186.

201- خطبه 83.

202- خطبه 1.

203- خطبه 192.

204- خطبه 1.

205- خطبه 91.

206- خطبه 186.

207- خطبه 83

208- حكمت 126

209- خطبه 470

210- خطبه 185.

211- خطبه 178.

212- خطبه 191.

213- حكمت 224

214- حكمت 220

215- حكمت 437

216- حكمت 231

217- حكمت 224

218- نمامه 51.

219- حكمت 476

220- نامه 46

221- نامه 53.

222- خطبه 216

223- حكمت 31.

224- خطبه 224

225- خطبه 87

226- خطبه 18.

227- خطبه 15.

228- خطبه 209.

229- خطبه 91.

230- خطبه 160.

231- خطبه 160

232- خطبه 2.

233- خطبه 108.

234- خطبه 160.

235- خطبه 89.

236- خطبه 198.

237- خطبه 1.

238- خطبه 94.

239- خطبه 72.

240- خطبه 110.

241- خطبه 127.

242- خطبه 195.

243- خطبه 160.

244- حكمت 289.

245- خطبه 116.

246- حكمت 88.

247- خطبه 72.

248- خطبه 160.

249- خطبه 144.

250- خطبه 144.

251- خطبه 161.

252- خطبه 94.

253- خطبه 160.

254- نامه 38.

255- خطبه 133.

256- خطبه 16.

257- خطبه 191.

258- خطبه 94.

259- خطبه 94.

260- خطبه 26.

261- خطبه 94.

262- خطبه 196.

263- خطبه 196.

264- خطبه 196.

265- خطبه 158.

266- خطبه 192.

267- خطبه 151.

268- خطبه 151.

269- خطبه 105.

270- خطبه 108.

271- خطبه 106.

272- خطبه 20.

273- خطبه 160.

274- خطبه 72.

275- نامه 53.

276- خطبه 95.

277- خطبه 161.

278- خطبه 213.

279- خطبه 192.

280- خطبه 192.

281- خطبه 214.

282- خطبه 94.

283- خطبه 192.

284- نامه 9.

285- خطبه 183

286- خطبه 222.

287- خطبه 1.

288- خطبه 166.

289- خطبه 192.

290- خطبه 83.

291- خطبه 192.

292- خطبه 109.

293- حكمت 96.

294- خطبه 192.

295- خطبه 72.

296- خطبه 160.

297- خطبه 1.

298- خطبه 91.

299- حكم 252.

300- خطبه 154.

301- خطبه 97.

302- خطبه 2.

303- خطبه 2.

304- خطبه 239.

305- خطبه 154.

306- خطبه 239.

307- خطبه 162.

308- حكمت 120.

309- خطبه 239.

310- خطبه 192.

311- خطبه 239.

312- خطبه 147.و

313- خطبه 187.

314- خطبه 189.

315- خطبه 23.

316- حكمت 432.

317- خطبه 197.

318- خطبه 100.

319- خطبه 87.

320- خطبه 154.

321- خطبه 192.

322- حكمت 106.

323- نامه 35.

324- حكمت 316.

325- خطبه 216.

326- خطبه 192.

327- خطبه 216.

328- حكمت 468.

329- خطبه 121.

330- نامه 45.

331- خطبه 108.

332- خطبه 3.

333- خطبه 215.

334- خطبه 215.

335- خطبه 32.

336- خطبه 147.

337- حكمت 111.

338- خطبه 54.

339- خطبه 128.

340- خطبه 103.

341- خطبه 27.

342- خطبه 84.

343- خطبه 208.

344- نامه 45.

345- حكمت 115.

346- حكمت 156.

347- نامه 28.

348- نامه 45.

349- نامه 45.

350- حكمت 77.

351- حكمت 236.

352- خطبه 34.

353- خطبه 36.

354- خطبه 93.

355- خطبه 93.

356- خطبه 172.

357- خطبه 177.

358- خطبه 61.

359- خطبه 3.

360- خطبه 121.

361- خطبه 122.

362- خطبه 58.

363- خطبه 93.

364- نام 53.

365- خطبه 128.

366- خطبه 192.

367- خطبه 69.

368- خطبه 14.

369- خطبه 13.

370- حكمت 420.

371- نامه 70.

372- نامه 70.

373- نامه 29.

374- نامه 53.

375- خطبه 164.

376- نامه 53.

377- نامه 53.

378- نامه 53.

379- حكمت 263.

380- نامه 53.

381- حكمت 441.

382- حكمت 441

383- نامه 67.

384- خطبه 216.

385- حكمت 332.

386- خطبه 147.

387- خطبه 169.

388- حكمت 73.

389- خطبه 216.

390- خطبه 105.

391- خطبه 17.

392- نامه 53.

393- نامه 53.

394- نامه 53.

395- نامه 31.

396- حكمت 322.

397- نامه 53.

398- نامه 53.

399- خطبه 108.

400- نامه 43.

401- خطبه 210.

402- حكمت 345.

403- خطبه 140.

404- حكمت 343.

405- خطبه 169.

406- خطبه 91.

407- حكمت 306.

408- خطبه 230.

409- خطبه 165.

410- حكمت 419.

411- حكمت 201.

412- خطبه 182.

413- خطبه 64.

414- خطبه 62.

415- نامه 72.

416- نامه 72.

417- خطبه 38.

418- خطبه 156.

419- حكمت 132.

420- خطبه 64.

421- خطبه 193.

422- خطبه 28.

423- خطبه 190.

424- حكمت 203.

425- نامه 23.

426- خطبه 190.

427- خطبه 64.

428- خطبه 167.

429- خطبه 114.

430- خطبه 223. پ

431- خطبه 123.

432- حكمت 430.

433- نامه 31.

434- حكمت 349.

435- حكمت 280.

436- حكمت 44.

437- حكمت 31.

438- نامه 69.

439- خطبه 114.

440- خطبه 113.

441- خطبه 89.

442- خطبه 145.

443- خطبه 84.

444- نامه 31.

445- نامه 31.

446- خطبه 188.

447- نامه 31.

448- خطبه 173.

449- خطبه 190.

450- خطبه 132.

451- خطبه 109.

452- خطبه 132.

453- خطب 64.

454- حكمت 334.

455- خطبه 132.

456- حكمت 72.

457- حكمت 29.

458- حكمت 74.

459- حكمت 19.

460- خطبه 123.

461- حكمت 178.

462- خطبه 183.

463- نامه 27.

464- خطبه 132.

465- حكمت 168.

466- خطبه 124.

467- خطبه 4.

468- خطبه 20.

469- حكمت 122.

470- خطبه 83.

471- حكمت 130.

472- حكمت 126.

473- نامه 31.

474- خطبه 109.

475- نامه 33.

476- خطبه 214.

477- نامه 3.

478- خطبه 153.

479- خطبه 83.

480- حكمت 322.

481- خطبه 226.

482- خطبه 176.

483- خطبه 188.

484- خطبه 221.

485- حكمت 431.

486- نامه 9.

487- حكمت 104.

488- حكمت 370.

489- خطبه 83.

490- خطبه 114.

491- حكمت 77.

492- نامه 31.

493- حكمت 150.

494- نامه 31.

495- نامه 22.

496- نامه 66.

497- خطهب 230.

498- خطبه 157.

499- خطبه 23.

500- خطبه 156.

501- خطبه 203.

502- خطبه 132.

503- حكمت 89.

504- حكمت 251.

505- خطبه 133.

506- خطبه 76.

507- خطبه 28.

508- حكمت 431.

509- حكمت 423.

510- حكمت 131.

511- خطبه 195.

512- خطبه 157.

513- خطبه 106.

514- خطبه 83.

515- خطبه 157.

516- خطبه 157.

517- خطبه 21.

518- خطبه 190.

519- خطبه 42.

520- خطبه 42.

521- حكمت 7.

522- نامه 31.

523- خطبه 157.

524- خطبه 144.

525- حكمت 452.

526- حكمت 343.

527- نامه 30.

528- حكمت 7.

529- خطبه 102.

530- حكمت 429.

531- خطبه 120.

532- خطبه 120.

533- حكمت 121.

534- خطبه 119.

535- حكمت 368.

536- حكمت 151.

537- خطبه 153.

538- خطبه 114.

539- حكمت 31.

540- نامه 27.

541- خطبه 124.

542- خطبه 132.

543- حكمت 256.

544- حكمت 42.

545- خطبه 165.

546- حكمت 46.

547- خطبه 85.

548- نامه 17.

549- حكمت 378.

550- خطبه 157

551- حكمت 387.

552- خطبه 176.

553- خطبه 124.

554- خطبه 129.

555- خطبه 83.

556- حكمت 378.

557- نامه 27.

558- حكمت 377.

559- خطبه 224.

560- حكمت 37.

561- خطبه 52.

562- خطبه 28.

563- خطبه 195.

564- حكمت 387.

565- خطبه 183.

566- خطبه 109.

567- حكمت 349.

568- خطبه 110.

569- حكمت 237.

570- حكمت 136.

571- خطبه 199.

572- حكمت 299.

573- حكمت 252.

574- خطبه 234.

575- نامه 27.

576- خطبه 192.

577- خطبه 190.

578- خطبه 131.

579- خطبه 167.

580- خطبه 190.

581- خطبه 19.

582- خطبه 190.

583- خطبه 199.

584- نامه 52.

585- حكمت 39.

586- حكمت 39.

587- حكمت 279.

588- نامه 69.

589- خطهب 199.

590- خطبه 199.

591- نامه 47.

592- حكمت 145 و 97.

593- حكمت 104.

594- خطبه 82.

595- خطبه 45.

596- حكمت 137.

597- خطبه 96.

598- خطبه 96.

599- حكمت 428.

600- خطبه 192.

601- حكمت 252.

602- حكمت 136.

603- حكمت 145.

604- خطبه 110.

605- نامه 52.

606- حكمت 6.

607- حكمت 146.

608- حكمت 146.

609- حكمت 252.

610- نامه 21.

611- نامه 25.

612- نامه 25.

613- حكمت 211.

614- خطبه 199.

615- خطبه 232.

616- حكمت 136.

617- خطبه 110.

618- نامه 47.

619- خطبه 1.

620- حكمت 252.

621- حكمت 136.

622- حكمت 136.

623- خطبه 12.

624- خطبه 190.

625- خطبه 27.

626- حكمت 136.

627- حكمت 252.

628- نامه 17.

629- حكمت 474.

630- خطبه 27.

631- حكمت 31.

632- خطبه ها 110.

633- خطبه 55

634- خطبه 171.

635- خطبه 171.

636- نامه 62.

637- نام 16.

638- خطبه 180.

639- نامه 45.

640- خطبه 59.

641- خطبه 59.

642- خطبه 56.

643- حكم 120.

644- خطبه 24.

645- خطبه 124.

646- خطبه 51.

647- نامه 50.

648- خطبه 119.

649- حكمت 233.

650- خطبه 123.

651- خطبه 11.

652- خطبه 66.

653- حكمت 375.

654- خطبه 124.

655- نامه 47.

656- حكمت 174.

657- نامه 53.

658- نامه 14.

659- نمامه 53.

660- نامه 14.

662- خطبه 29.

663- خطبه 69.

664- نامه 28.

665- ناما 35.

666- خطبه 27.

667- خطبه 27.

668- حكمت 322.

669- خطبه 156.

670- نامه 31.

671- حكمت 252.

672- حكمت 374.

673- نامه 47.

674- خطبه 129.

675- حكمت 420.

676- حكمت 375.

677- حكمت 314.

678- حكمت 31.

679- حكمت 374.

680- خطبه 153.

681- نامه 69.

682- حكمت 150.

683- نامه 69.

684- خطبه 114.

685- خطبه 114.

686- حكمت 373.

687- خطبه 105.

688- خطبه 129.

689- نامه 47.

690- حكمت 295

691- نامه 14.

692- نامه 31.

693- نامه 31.

694- نامه 31.

695- نامه 31.

696- حكمت 96.

697- نامه 31.

698- خطبه 55.

699- خطبه 41.

700- نامه 53.

701- خطبه 23.

702- نامه 47.

703- نامه 26.

704- حكمت 31.

705- حكمت 31.

706- حكمت 38.

707- حكمت 12.

708- حكمت 211.

709- حكمت 11.

710- حكمت 308.

711- حكمت 158.

712- حكمت 451.

713- حكمت 451.

714- خطبه 183.

715- حكمت 38.

716- حكمت 214.

717- خطبه 75.

718- حكمت 204.

719- حكمت 6.

720- حكمت 117.

721- حكمت 218.

722- خطبه 194.

723- خطبه 176.

724- خطبه 183.

725- حكمت 113.

726- حكمت 134.

727- حكمت 352.

728- حكمت 352.

729- حكمت 172.

730- حكمت 172.

731- حكمت 479.

732- حكمت 45.

733- خطبه 127.

734- خطبه 34.

735- نامه 31.

736- نامه 62.

737- نامه 69.

738- حكمت 14.

739- حكمت 8.

740- حكمت 254.

741- حكمت 316.

742- حكمت 196.

743- حكم 335.

744- خطبه 120.

745- خطبه 117.

746- حكمت 54.

747- حكمت 342.

748- حكمت 113.

749- حكمت 371.

750- خطبه 233.

751- نامه 26.

752- نامه 26.

753- نامه 45.

754- حكمت 427.

755- حكمت 328.

756- خطبه 105.

757- نامه 53.

758- نامه 31.

759- حكمت 426.

760- حكمت 452.

761- حكمت 56.

762- خطبه 142.

763- خطبه 126.

764- نامه 31.

765- حكمت 430.

766- حكمت 147.

767- حكمت 372.

768- خطبه 209.

769- حكمت 327.

770- خطبه 5.

771- خطبه 76.

772- حكمت 342.

773- حكمت 396.

774- حكمت 48.

775- خطبه 188.

776- حكمت 21.

777- خطبه 188.

778- خطبه 145.

779- حكمت 118.

780- حكمت 326.

781- خطبه 83.

782- خطبه 190.

783- خطبه 64.

784- نامه 31.

785- حكمت 27.

786- خطبه 114.

787- نامه 53.

788- خطبه 114.

789- خطبه 99

790- حكمت 426.

791- حكمت 426.

792- خطبه 98.

793- حكمت 42.

794- حكمت 113.

795- حكمت 113.

796- حكمت 365.

797- حكمت 424.

798- حكمت 38.

799- خطبه 153.

800- حكمت 113.

801- حكمت 301.

802- حكمت 252.

803- خطبه 224.

804- حكمت 212.

805- حكمت 219.

806- خطبه 86.

807- حكمت 143 - 142.

808- حكمت 182.

809- نامه 31.

810- حكمت 71.

811- خطبه 153.

812- حكمت 31.

813- خطبه 103.

814- حكمت 235.

815- حكمت 390.

816- حكمت 98.

817- خطبه 142.

818- نامه 31.

819- خطبه 142.

820- حكمت 41.

821- حكمت 450.

822- حكمت 450.

823- خطبه 14.

824- خطبه 131.

825- خطبه 131.

826- نامه 78.

827- حكمت 363.

828- خطبه 109.

829- خطبه 154.

830- نامه 31.

831- حكمت 181.

832- حكمت 407.

833- حكمت 281.

834- خطبه 187.

835- حكمت 48.

836- حكمت 281.

837- نامه 31.

838- حكمت 421.

839- نامه 31.

840- خطبه 91.

841- حكمت 356.

842- حكمت 356.

843- حكمت 393.

844- خطبه 163.

845- حكمت 349.

846- حكمت 396.

847- نامه 31.

848- خطبه 185.

849- خطبه 90.

850- خطبه 185.

851- حكمت 267.

852- خطبه 23.

853- حكمت 431.

854- خطبه 145.

855- خطبه 176.

856- حكمت 300.

857- حكمت 230.

858- حكمت 379.

859- نامه 72.

860- حكمت 137.

861- خطبه 109.

862- خطبه 83.

863- حكمت 93.

864- خطبه 190.

865- خطبه 151.

866- خطبه 188.

867- خطبه 145.

868- خطبه 64.

869- خطبه 143.

870- حكمت 273.

871- حكمت 372.

872- حكمت 425.

873- حكمت 330.

874- حكمت 25.

875- حكمت 244.

876- حكمت 135.

877- حكمت 435.

878- حكمت 135.

879- خطبه 64.

880- حكمت 116.

881- حكمت 150.

882- خطبه 185.

883- حكمت 290.

884- حكمت 229.

885- خطبه 2.

886- حكمت 13.

887- حكمت 224.

888- حكمت 378.

889- نامه 69.

890- حكمت 381.

891- نامه 28.

892- نامه 53.

893- حكمت 246.

894- خطبه 178.

895- نامه 31.

896- خطبه 216.

897- خطبه 216.

898- حكمت 358.

899- خطبه 1.

900- نامه 53.

901- حكت 25.

902- خطبه 5.

903- خطبه 17.

904- خطبه 176.

905- نامه 21.

906- خطبه 151.

907- خطبه 192.

908- حكمت 358.

909- خطبه 192.

910- خطبه 192.

911- حكمت 1.

912- حكمت 448.

913- خطبه 16.

914- خطبه 156.

915- خطبه 33.

916- حكمت 116.

917- حكمت 116.

918- خطبه 32.

919- خطبه 192.

920- حكمت 367.

921- حكمت 365.

922- خطبه 192.

923- خطبه 20.

924- خطبه 16.

925- خطبه 97.

926- خطبه 192.

927- خطبه 103.

928- خطبه 182.

929- خطبه 182.

930- حكمت 297.

931- حكمت 31.

932- حكمت 31.

933- نامه 49.

934- خطبه 85.

935- نامه 23.

936- خطبه 147.

937- خطبه 117.

938- خطبه 16.

939- خطبه 149.

940- خطبه 105.

941- خطبه 105.

942- خطبه 176.

943- خطبه 153.

944- خطبه 111.

945- خطبه 90.

946- خطبه 35.

947- خطبه 176.

948- حكمت 367.

949- نامه 31.

950- حكمت 150.

951- حكمت 282.

952- خطبه 176.

953- نامه 31.

954- خطبه 176.

955- حكمت 365.

956- خطبه 16.

957- حكمت 211.

958- نامه 78.

959- نامه 78.

960- حكمت 381.

961- نامه 31.

962- حكمت 131.

963- حكمت 367.

964- نامه 31.

965- خطبه 82.

966- خطبه 223.

967- نامه 31.

968- حكمت 76.

969- حكمت 163.

970- خطبه 160.

971- حكمت 56.

972- حكمت 54.

973- حكمت 38.

974- حكمت 388.

975- حكمت 68.

976- حكمت 319.

977- حكمت 3.

978- خطبه 189.

979- حكمت 388.

980- حكمت 452.

981- حكمت 126.

982- خطبه 147.

983- خطبه 204.

984- خطبه 183.

985- خطبه 183.

986- خطبه 34.

987- خطبه 153.

988- خطبه 114.

989- خطبه 114.

990- نامه 3.

991- نامه 32.

992- خطبه 83.

993- خطبه 86.

994- خطبه 86.

995- خطهب)99

996- خطبه 76.

997- خطبه 111.

998- خطبه 161.

999- خطبه 4.

1000- نامه 31.

1001- حكمت 131.

1002- خطبه 28.

1003- حكمت 19.

1004- نامه 31.

1005- خطبه 133.

1006- خطبه 133.

1007- نامه 31.

1008- خطبه 226.

1009- خطبه 32.

1010- نامه 31.

1011- خطبه 103.

1012- خطبه 191.

1013- نامه 49.

1014- خطبه 82.

1015- حكمت 395.

1016- خطبه 99

1017- حكمت 396.

1018- حكمت 209.

1019- حكمت 371.

1020- حكمت 72.

1021- حكمت 384.

1022- حكمت 385.

1023- حكمت 228.

1024- حكمت 9.

1025- حكمت 191.

1026- حكمت 64.

1027- حكمت 119.

1028- خطبه 113.

1029- حكمت 415.

1030- خطبه 230.

1031- خطبه 161.

1032- حكمت 269.

1033- حكمت 371.

1034- خطبه 82.

1035- خطبه 99

1036- حكمت 106.

1037- حكمت 106.

1038- حكمت 289.

1039- خطبه 109.

1040- خطبه 82.

1041- نامه 45.

1042- خطبه 129.

1043- حكمت 370.

1044- خطبه 111.

1045- خطبه 223.

1046- خطبه 113.

1047- حكمت 94.

1048- خطبه 230.

1049- خطبه 191.

1050- حكمت 415.

1051- خطبه 191.

1052- خطبه 89.

1053- خطبه 196.

1054- حكمت 303.

1055- حكمت 436.

1056- خطبه 63.

1057- خطبه 99

1058- خطبه 82.

1059- خطبه 133.

1060- خطبه 32.

1061- حكمت 456.

1062- خطبه 113.

1063- خطبه 230.

1064- نامه 59.

1065- خطبه 113.

1066- خطبه 99

1067- حكمت 126.

1068- خطبه 114.

1069- خطبه 109.

1070- خطبه 111.

1071- خطبه 111.

1072- حكمت 367.

1073- حكمت 344.

1074- نامه 48.

1075- حكمت 133.

1076- خطبه 226.

1077- نامه 31.

1078- نامه 69.

1079- حكمت 165..

1080- حكمت 416.

1081- حكمت 156.

1082- خطبه 188.

1083- حكمت 429.

1084- خطبه 147.

1085- خطبه 129.

1086- خطبه 183.

1087- خطبه 214

1088- حكمت 290.

1089- خطبه 110.

1090- حكمت 331.

1091- خطبه 110.

1092- خطبه 109.

1093- خطبه 86.

1094- خطبه 194.

1095- خطبه 176.

1096- نامه 30.

1097- نامه 69.

1098- خطبه 210.

1099- نامه 30.

1100- خطبه 109.

1101- خطبه 193.

1102- خطبه 223.

1103- خطبه 20.

1104- حكمت 428.

1105- حكمت 428.

1106- حكمت 96.

1107- خطبه 167.

1108- حكمت 383.

1109- خطبه 105.

1110- نامه 12.

1111- خطبه 175.

1112- نامه 31.

1113- خطبه 175.

1114- خطبه 86.

1115- خطبه 97.

1116- حكمت 94.

1117- حكمت 239

1118- حكمت 383.

1119- خطبه 157.

1120- خطبه 192.

1121- حكمت 324.

1122- نامه 53.

1123- نامه 26.

1124- نامه 53

1125- حكمت 237.

1126- حكمت 382.

1127- حكمت 113.

1128- نامه 45.

1129- حكمت 237.

1130- خطبه 149.

1131- نامه 45.

1132- خطبه 114.

1133- حكمت 390.

1134- خطبه 76.

1135- نامه 59.

1136- حكمت 97.

1137- خطبه 176.

1138- حكمت 105.

1139- حكمت 252.

1140- حكمت 252.

1141- خطبه 167.

1142- حكمت 113.

1143- نامه 34.

1144- حكمت 252.

1145- خطبه 192.

1146- نامه 69.

1147- حكمت 279.

1148- حكمت 39.

1149- حكمت 204.

1150- خطبه 158.

1151- خطبه 158.

1152- خطبه 198.

1153- خطبه 147.

1154- خطبه 86.

1155- خطبه 18.

1156- خطبه 176.

1157- خطبه 176.

1158- خطبه 176.

1159- خطبه 156.

1160- خطبه 176.

1161- نامه 69.

1162- نامه 47.

1163- حكمت 313.

1164- خطبه 175.

1165- خطبه 110.

1166- نامه 77.

1167- خطبه 183.

1168- خطبه 180.

1169- خطبه 176.

1170- خطبه 175.

1171- خطبه 175.

1172- خبه 175.

1173- خطبه 176.

1174- خطبه 122.

1175- خطبه 122.

1176- حكمت 228.

1177- خطبه 18.

1178- خطبه 198.

1179- خطبه 147.

1180- خطبه 167.

1181- خطبه 133.

1182- خطبه 121.

1183- خطبه 192.

1184- خطبه 18.

1185- خطبه 169.

1186- خطبه 158.

1187- خطبه 182.

1188- نامه 55.

1189- خطبه 125.

1190- خطبه 193.

1191- خطبه 198.

1192- خطبه 176.

1193- حكمت 104.

1194- خطبه 133.

1195- خطبه 156.

1196- خطبه 147.

1197- خطبه 17.

1198- خطبه 156.

1199- خطبه 1.

1200- خطبه 87.

۲۵

نهج البلاغه موضوعی 1201- خطبه 147.

1202- خطبه 1.

1203- خطبه 50.

1204- خطبه 1.

1205- خطبه 155.

1206- خطبه 156.

1207- خطبه 158.

1208- خطبه 127.

1209- خطبه 64.

1210- خطبه 64.

1211- خطبه 18.

1212- خطبه 86.

1213- خطبه 167.

1214- خطبه 176.

1215- نامه 31.

1216- حكمت 170.

1217- حكمت 170.

1218- نامه 31.

1219- حكمت 371.

1220- حكمت 94.

1221- حكمت 285.

1222- حكمت 299.

1223- حكمت 150.

1224- حكمت 417.

1225- حكمت 94.

1226- حكمت 435.

1227- خطبه 28.

1228- خطبه 143.

1229- خطبه 153.

1230- خطبه 183.

1231- خطبه 1.

1232- حكمت 143.

1233- حكمت 88.

1234- حكمت 135.

1235- حكمت 87.

1236- خطبه 157.

1237- خطبه 223.

1238- نامه 45.

1239- خطبه 227.

1240- خطبه 223.

1241- خطبه 222.

1242- حكمت 435.

1243- حكمت 302.

1244- حكمت 146.

1245- نامه 31.

1246- نامه 31.

1247- حكمت 135.

1248- حكمت 337.

1249- حكمت 361.

1250- خطبه 215.

1251- خطبه 215.

1252- حكمت 276.

1253- خطبه 206.

1254- نامه 67.

1255- نامه 15.

1256- خطبه 78.

1257- خطبه 227.

1258- خطبه 215.

1259- خطبه 227.

1260- خطبه 183.

1261- حكمت 278.

1262- حكمت 269.

1263- خطبه 28.

1264- خطبه 176.

1265- حكمت 23.

1266- خطبه 94.

1267- حكمت 239.

1268- حكمت 121.

1269- حكمت 422.

1270- حكمت 59.

1271- حكمت 81.

1272- حكمت 384.

1273- نامه 31.

1274- خطبه 154.

1275- خطبه 110.

1276- حكمت 7.

1277- نامه 53.

1278- حكمت 258.

1279- حكمت 137.

1280- حكمت 146.

1281- نامه 47.

1282- حكمت 308.

1283- خطبه 23.

1284- حكمت 252.

1285- خطبه 209.

1286- حكمت 247.

1287- خطبه 142.

1288- نامه 31.

1289- حكمت 349.

1290- حكمت 51.

1291- حكمت 353.

1292- حكمت 223.

1293- حكمت 222.

1294- حكمت 166.

1295- خطبه 76.

1296- خطبه 173.

1297- نامه 31.

1298- نامه 46.

1299- نامه 31.

1300- خطبه 98.

1301- خطبه 26.

1302- خطبه 156.

1303- حكمت 224.

1304- خطبه 142.

1305- خطبه 169.

1306- حكمت 82.

1307- حكمت 291.

1308- حكمت 292.

1309- خطبه 3.

1310- حكمت 460.

1311- حكمت 207.

1312- حكمت 144.

1313- حكمت 413.

1314- حكمت 189.

1315- حكمت 55.

1316- حكمت 424.

1317- حكمت 211.

1318- حكمت 153.

1319- حكمت 206.

1320- حكمت 31.

1321- حكمت 82.

1322- حكمت 211.

1323- حكمت 4.

1324- حكمت 418. پ

1325- حكمت 113.

1326- حكمت 176.

1327- حكمت 6.

1328- حكمت 69.

1329- حكمت 31.

1330- حكمت 228.

1331- حكمت 414.

1332- خطبه 97.

1333- خطبه 111.

1334- حكمت 213.

1335- حكمت 211.

1336- خطبه 188.

1337- نامه 31.

1338- خطبه 191.

1339- نامه 26.

1340- خطبه 215.

1341- نامه 53.

1342- نامه 53.

1343- نامه 53.

1344- خطبه 148.

1345- حكمت 259.

1346- حكمت 211.

1347- خطبه 200.

1348- حكمت 162.

1349- نامه 26.

1350- نامه 26.

1351- خطبه 106.

1352- حكمت 155.

1353- حكمت 336.

1354- حكمت 48.

1355- حكمت 57.

1356- حكمت 43.

1357- حكمت 371.

1358- حكمت 395.

1359- حكمت 371.

1360- خطبه 45.

1361- خطبه 192.

1362- حكمت 229.

1363- حكمت 44.

1364- حكمت 4.

1365- نامه 3.

1366- حكمت 150.

1367- حكمت 229.

1368- نامه 45.

1369- حكمت 371.

1370- نامه 53.

1371- حكمت 371.

1372- نامه 53.

1373- خطبه 192.

1374- حكمت 31.

1375- خطبه 153.

1376- نامه 27.

1377- خطبه 176.

1378- خطبه 183.

1379- خطبه 176.

1380- خطبه 222.

1381- خطبه 220.

1382- نامه 45.

1383- خطبه 176.

1384- خطبه 113.

1385- حكمت 391.

1386- حكمت 28.

1387- خطبه 109.

1388- خطبه 220.

1389- خطبه 222.

1390- حكمت 104.

1391- حكمت 371.

1392- حكمت 390.

1393- حكمت 333.

1394- حكمت 388.

1395- حكمت 113.

1396- نامه 45.

1397- خطبه 113.

1398- حكمت 208.

1399- حكمت 439.

1400- خطبه 28.

1401- حكمت 33.

1402- حكمت 432.

1403- خطبه 32.

1404- نامه 45.

1405- خطبه 32.

1406- خطبه 87.

1407- حكمت 113.

1408- خطبه 90.

1409- خطبه 103.

1410- نامه 27.

1411- نامه 45.

1412- خطبه 113.

1413- خطبه 3.

1414- نامه 56.

1415- نامه 47.

1416- خطبه 198.

1417- حكمت 95.

1418- حكمت 95.

1419- حكمت 349.

1420- حكمت 242.

1421- حكمت 113.

1422- خطبه 198.

1423- خطبه 167.

1424- خطبه 188.

1425- خطبه 83.

1426- خطبه 173.

1427- خطبه 230.

1428- خطبه 183.

1429- خطبه 114.

1430- خطبه 198.

1431- حكمت 391.

1432- نامه 27.

1433- نامه 53.

1434- خطبه 193.

1435- خطبه 193.

1436- خطبه 191.

1437- خطبه 160.

1438- نامه 27.

1439- خطبه 193.

1440- خطبه 183.

1441- خطبه 193.

1442- خطبه 193.

1443- خطبه 193.

1444- خطبه 193.

1445- حكمت 371.

1446- خطيه 193.

1447- خطبه 193.

1448- خطبه 87.

1449- خطبه 193.

1450- خطبه 190.

1451- خطبه 193.

1452- خطبه 195.

1453- خطبه 157.

1454- حكمت 388.

1455- حكمت 349.

1456- حكمت 4.

1457- خطبه 193.

1458- حكمت 410.

1459- حكمت 113.

1460- حكمت 458.

1461- حكمت 95.

1462- خطبه 193.

1463- خطبه 198.

1464- خطبه 114.

1465- خطبه 198.

1466- خطبه 111.

1467- خطبه 144.

1468- حكمت 298.

1469- ظ خطبه 190.

1470- خطبه 193.

1471- خطبه 83.

1472- خطبه 191.

1473- خطبه 193.

1474- خطبه 176.

1475- خطبه 188.

1476- خطبه 191.

1477- خطبه 191.

1478- خطبه 83.

1479- حكمت 210.

1480- خطبه 182.

1481- خطبه 113.

1482- خطبه 114.

1483- خطبه 16.

1484- خطبه 198.

1485- خطبه 230.

1486- خطبه 194.

1487- خطبه 196.

1488- خطبه 204.

1489- خطبه 191.

1490- خطبه 183.

1491- خطبه 193.

1492- خطبه 173.

1493- خطبه 198.

1494- حكمت 242.

1495- خطبه 193.

1496- خطبه 83.

1497- خطبه 176.

1498- نامه 31.

1499- خطبه 388.

1500- خطبه 130.

1501- حكمت 370.

1502- حكمت 130.

1503- خطبه 16.

1504- حكمت 349.

1505- خطبه 198.

1506- خطبه 193.

1507- نامه 47.

1508- حكمت 147.

1509- نامه 28.

1510- خطبه 16.

1511- خطبه 4.

1512- خطبه 38.

1513- خطبه 169.

1514- خطبه 114.

1515- نامه 65.

1516- حكمت 274.

1517- خطبه 88.

1518- حكمت 207.

1519- 126.

1520- نامه 31.

1521- خطبه 157.

1522- حكمت 31.

1523- حكمت 445.

1524- حكمت 31.

1525- حكمت 147.

1526- خطبه 22.

1527- حكمت 113.

1528- حكمت 248.

1529- خطبه 87.

1530- نامه 45.

1531- حكمت 123.

1532- حكمت 257.

1533- حكمت 344.

1534- حكمت 240.

1535- حكمت 31.

1536- خطبه 81.

1537- حكمت 346.

1538- حكمت 66.

1539- حكمت 362.

1540- خطبه 176.

1541- حكمت 211.

1542- حكمت 47.

1543- نامه 69.

1544- حكمت 367.

1545- حكمت 62.

1546- خطبه 192.

1547- حكمت 113.

1548- حكمت 371.

1549- حكمت 382.

1550- خطبه 146.

1551- حكمت 329.

1552- حكمت 38.

1553- نامه 31.

1554- حكمت 47.

1555- حكمت 68.

1556- حكمت 345.

1557- حكمت 476.

1558- نامه 45.

1559- خطبه 120.

1560- حكمت 233.

1561- حكمت 148.

1562- حكمت 60.

1563- حكمت 411.

1564- حكمت 381.

1565- حكمت 349.

1566- حكمت 403.

1567- حكمت 360.

1568- حكمت 182.

1569- حكمت 42.

1570- حكمت 394.

1571- حكمت 35.

1572- نامه 31.

1573- حكمت 40.

1574- حكمت 2.

1575- نامه 31.

1576- خطبه 86.

1577- حكمت 224.

1578- نامه 53.

1579- حكمت 194.

1580- حكمت 211.

1581- نامه 23.

1582- حكمت 20.

1583- حكمت 52.

1584- حكمت 11.

1585- نامه 31.

1586- خطبه 192.

1587- حكمت 124.

1588- حكمت 47.

1589- حكمت 234.

1590- حكمت 61.

1591- خطبه 80.

1592- حكمت 392.

1593- نامه 31.

1594- حكمت 217.

1595- حكمت 149.

1596- حكمت 140.

1597- حكمت 33.

1598- حكمت 175.

1599- خطبه 241.

1600- خطبه 76.

1601- خطبه 83.

1602- خطبه 176.

1603- خطبه 106.

1604- خطبه 100.

1605- حكمت 377.

1606- خطبه 45.

1607- نامه 53.

1608- نامه 62.

1609- خطبه 115.

1610- نامه 31.

1611- نامه 27.

1612- حكمت 90.

1613- حكمت 342.

1614- حكمت 87.

1615- خطبه 91.

1616- حكمت 87.

1617- حكمت 3.

1618- حكمت 113.

1619- حكمت 86.

1620- حكمت 339.

1621- خطبه 4.

1622- حكمت 161.

1623- حكمت 321.

1624- خطبه 87.

1625- نامه 53.

1626- حكمت 173.

1627- حكمت 54.

1628- حكمت 211.

1629- حكمت 352.

1630- حكمت 247.

1631- نامه 53.

1632- حكمت 451.

1633- نامه 46.

1634- حكمت 10.

1635- حكمت 412.

1636- حكمت 5.

1637- حكمت 62.

1638- حكمت 113.

1639- حكمت 177.

1640- حكمت 239.

1641- نامه 16.

1642- خطبه 83.

1643- خطبه 86.

1644- خطبه 64.

1645- حكمت 351.

1646- خطبه 5.

1647- حكمت 123.

1648- خطبه 23.

1649- حكمت 94.

1650- خطبه 128.

1651- نامه 53.

1652- خطبه 72.

1653- نامه 53.

1654- حكمت 53.

1655- حكمت 372.

1656- حكمت 67.

1657- حكمت 138.

1658- حكمت 224.

1659- حكمت 123.

1660- نامه 31.

1661- خطبه 166.

1662- حكمت 228.

1663- حكمت 123.

1664- حكمت 406.

1665- خطبه 192.

1666- حكمت 214.

1667- حكمت 113.

1668- حكمت 224.

1669- حكمت 224.

1670- نامه 31.

1671- حكمت 312.

1672- حكمت 388.

1673- حكمت 349.

1674- حكمت 193.

1675- خطبه 165.

1676- حكمت 257.

1677- حكمت 409.

1678- نامه 64.

1679- حكمت 373.

1680- نامه 53.

1681- حكمت 147.

1682- نامه 31.

1683- حكمت 103.

1684- خطبه 222.

1685- حكمت 91.

1686- خطبه 109.

1687- خطبه 151.

1688- خطبه 108.

1689- خطبه 88.

1690- حكمت 50.

1691- خطبه 187.

1692- خطبه 108.

1693- خطبه 154.

1694- خطبه 133.

1695- خطبه 185.

1696- خطبه 83.

1697- نامه 58.

1698- حكمت 371.

1699- حكمت 347.

1700- حكمت 225.

1701- حكمت 218.

1702- حكمت 212.

1703- حكمت 256.

1704- خطبه 160.

1705- حكمت 110.

1706- خطبه 194.

1707- حكمت 226.

1708- حكمت 275.

1709- نامه 31.

1710- حكمت 219.

1711- حكمت 180.

1712- حكمت 2.

1713- نامه 31.

1714- نامه 31.

1715- خطبه 86.

1716- نامه 31.

1717- نامه 45.

1718- حكمت 359.

1719- نامه 45.

1720- خطبه 223

1721- خطبه 85.

1722- خطبه 157.

1723- خطبه 83.

1724- خطبه 78.

1725- خطبه 222.

1726- خطبه 16.

1727- خطبه 78.

1728- نامه 56.

1729- حكمت 31.

1730- حكمت 449.

1731- حكمت 245.

1732- نامه 45.

1733- خطبه 95.

1734- خطبه 161.

1735- خطبه 76.

1736- خطبه 50.

1737- حكمت 150.

1738- حكمت 298.

1739- خطبه 176.

1740- خطبه 183.

1741- نامه 31.

1742- خطبه 86.

1743- خطبه 183.

1744- نامه 7.

1745- نامه 53.

1746- حكمت 323.

1747- خطبه 87.

1748- نامه 30.

1749- حكمت 333.

1750- نامه 53.

1751- خطبه 165.

1752- نامه 56.

1753- نامه 51.

1754- حكمت 449.

1755- خطبه 176.

1756- خطبه 149.

1757- حكمت 359.

1758- حكمت 89.

1759- خطبه 114.

1760- 176.

1761- خطبه 222.

1762- حكمت 433.

1763- خطبه 86.

1764- خطبه 42.

1765- حكمت 123.

1766- حكمت 424.

1767- نامه 53.

1768- خطبه 50.

1769- نامه 31.

1770- نامه 27.

1771- حكمت 126.

1772- حكمت 3.

1773- نامه 53.

1774- حكمت 378.

1775- خطبه 131.

1776- حكمت 468.

1777- حكمت 38.

1778- نامه 31.

1779- حكمت 114.

1780- نامه 31.

1781- حكمت 221.

1782- حكمت 186.

1783- خطبه 205.

1784- حكمت 253.

1785- خطبه 193.

1786- نامه 48.

1787- حكمت 233.

1788- خطبه 136.

1789- حكمت 114.

1790- حكمت 327.

1791- حكمت 349.

1792- حكمت 298.

1793- خطبه 176.

1794- خطبه 3.

1795- حكمت 476.

1796- خطبه 3.

1797- خطبه 192.

1798- خطبه 158.

1799- خطبه 224.

1800- خطبه 97.

1801- نامه 47.

1802- خطبه 151.

1803- حكمت 341.

1804- خطبه 224.

1805- نامه 53.

1806- حكمت 221.

1807- خطبه 98.

1808- نامه 53.

1809- خطبه 192.

1810- نامه 62.

1811- خطبه 201.

1812- حكمت 24.

1813- حكمت 46.

1814- خطبه 192.

1815- نامه 53.

1816- نامه 31.

1817- نامه 69.

1818- حكمت 349.

1819- حكمت 167.

1820- حكمت 38.

1821- حكمت 126.

1822- خطبه 165.

1823- حكمت 312.

1824- حكمت 113.

1825- حكمت 371.

1826- خطبه 192.

1827- خطبه 192.

1828- خطبه 223.

1829- خطبه 223.

1830- خطبه 192.

1831- حكمت 6.

1832- حكمت 150.

1833- نامه 53.

1834- خطبه 192.

1835- نامه 21.

1836- حكمت 282.

1837- خطبه 192.

1838- حكمت 398.

1839- حكمت 252.

1840- حكمت 305.

1841- خطبه 221.

1842- حكمت 398.

1843- حكمت 454.

1844- حكمت 347.

1845- نامه 31.

1846- حكمت 255.

1847- خطبه 192.

1848- خطبه 39.

1849- حكمت 179.

1850- خطبه 192.

1851- خطبه 180.

1852- نامه 38.

1853- نامه 76.

1854- نامه 69.

1855- خطبه 173.

1856- خطبه 106.

1857- نامه 69.

1858- خطبه 192.

1859- حكمت 194.

1860- حكمت 363.

1861- حكمت 255.

1862- خطبه 153.

1863- حكمت 31.

1864- خطبه 151.

1865- خطبه 176.

1866- خطبه 145.

1867- خطبه 17.

1868- خطبه 86.

1869- حكمت 323.

1870- خطبه 28.

1871- خطبه 28.

1872- خطبه 64.

1873- خطبه 4.

1874- حكمت 455.

1875- خطبه 153.

1876- خطبه 4.

1877- نامه 32.

1878- حكمت 421.

1879- خطبه 194.

1880- خطبه 87.

1881- خطبه 72.

1882- خطبه 164.

1883- خطبه 16.

1884- خطبه 97.

1885- خطبه 154.

1886- خطبه 120.

1887- خطبه 148.

1888- خطبه 144.

1889- خطبه 144.

1890- خطبه 150.

1891- نامه 7.

1892- خطبه 106.

1893- خطبه 176.

1894- حكمت 31.

1895- خطبه 198.

1896- نامه 65.

1897- خطبه 150.

1898- نامه 26.

1899- خطبه 215.

1900- خطبه 140.

1901- حكمت 461.

1902- نامه 31.

1903- نامه 53.

1904- حكمت 363.

1905- خطبه 150.

1906- خطبه 194.

1907- خطبه 126.

1908- خطبه 47.

1909- حكمت 70.

1910- حكمت 33.

1911- حكمت 109.

1912- خطبه 45.

1913- خطبه 111.

1914- نامه 31.

1915- حكمت 396.

1916- خطبه 16.

1917- حكمت 108.

1918- نامه 31.

1919- خطبه 142.

1920- حكمت 181.

1921- خطبه 113.

1922- خطبه 176.

1923- نامه 53.

1924- حكمت 349.

1925- خطبه 140.

1926- حكمت 51.

1927- حكمت 223.

1928- حكمت 150.

1929- حكمت 349.

1930- حكمت 353.

1931- خطبه 86.

1932- حكمت 38.

1933- نامه 53.

1934- خطبه 84.

1935- خطبه 35.

1936- نامه 69.

1937- خطبه 16.

1938- خطبه 87.

1939- خطبه 108.

1940- حكمت 211.

1941- حكمت 179.

1942- حكمت 215.

1943- نامه 53.

1944- نامه 69.

1945- نامه 11.

1946- خطبه 113.

1947- خطبه 127.

1948- خطبه 119.

1949- خطبه 176.

1950- خطبه 192.

1951- خطبه 35.

1952- حكمت 464.

1953- حكمت 183.

1954- حكمت 317.

1955- حكمت 31.

1956- خطبه 147.

1957- حكمت 143.

1958- حكمت 127.

1959- خطبه 157.

1960- حكمت 159.

1961- خطبه 86.

1962- حكمت 4.

1963- خطبه 133.

1964- حكمت 314.

1965- حكمت 220.

1966- حكمت 160.

1967- نامه 53.

1968- نامه 29.

1969- حكمت 215.

1970- نامه 53.

1971- حكمت 447.

1972- حكمت 211.

1973- حكمت 371.

1974- نامه 53.

1975- حكمت 178.

1976- نامه 53.

1977- نامه 28.

1978- خطبه 192.

1979- خطبه 150.

1980- خطبه 161.

1981- حكمت 371.

1982- حكمت 125.

1983- خطبه 152.

1984- خطبه 106.

1985- خطبه 106.

1986- خطبه 198.

1987- خطبه 113.

1988- خطبه 152.

1989- نامه 16.

1990- خطبه 176.

1991- خطبه 106.

1992- نامه 64.

1993- خطبه 192.

1994- خطبه 160.

1995- خطبه 120.

1996- خطبه 189.

1997- خطبه 106.

1998- حكمت 458.

1999- حكمت 522.

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc486931977)

[فصل اول: اصول دين 6](#_Toc486931978)

[بخش اول: توحيد 7](#_Toc486931979)

[1. توحيد 8](#_Toc486931980)

[2. شناخت خدا 13](#_Toc486931981)

[3. توصیف صفات خداوندی 16](#_Toc486931982)

[4. قضا و قدر 46](#_Toc486931983)

[5. توصيف فرشتگان 51](#_Toc486931984)

[6. خلقت و آفرينش خداوند 57](#_Toc486931985)

[بخش دوم: عدل و عدالت 66](#_Toc486931986)

[بخش سوم: نبوت 73](#_Toc486931987)

[بخش چهارم: امامت (298) 103](#_Toc486931988)

[1- امامت 104](#_Toc486931989)

[2 - توصيف علی و زمانش 112](#_Toc486931990)

[3 - فتنه خوارج 121](#_Toc486931991)

[4 - مذمت اهل بصره و پيشگويی حوادث 125](#_Toc486931992)

[5 - حكومت و فرمانروايان و صفات فرمانروا 130](#_Toc486931993)

[6. عصمت 141](#_Toc486931994)

[بخش پنجم: معاد 143](#_Toc486931995)

[1. مرگ 144](#_Toc486931996)

[3. قيامت 166](#_Toc486931997)

[فصل دوم: فروع دين 186](#_Toc486931998)

[بخش اول: نماز 187](#_Toc486931999)

[1. فلسفه نماز 188](#_Toc486932000)

[2. اهتمام و توصيه به نماز 191](#_Toc486932001)

[3. احكام نماز فرادی و جماعت 193](#_Toc486932002)

[4. وقت نماز 195](#_Toc486932003)

[5. نماز شب و شب زنده داری 196](#_Toc486932004)

[بخش دوم: روزه 200](#_Toc486932005)

[بخش سوم: زكات 202](#_Toc486932006)

[بخش چهارم: حج 206](#_Toc486932007)

[بخش پنجم: جهاد 208](#_Toc486932008)

[1. فلسفه جهاد، فضيلت جهاد 209](#_Toc486932009)

[2. دعاهايی قبل از شروع جنگ 213](#_Toc486932010)

[3. اهتمام امير مؤ منان علی عليه‌السلام در جهاد 214](#_Toc486932011)

[4. آموزش نظامی 218](#_Toc486932012)

[5. شكايت جنگی علی عليه‌السلام 224](#_Toc486932013)

[بخش ششم: امر به معروف و نهی از منكر 227](#_Toc486932014)

[بخش هفتم: دوستی و دشمنی 232](#_Toc486932015)

[فصل سوم: توصيف دنيا 244](#_Toc486932016)

[بخش اول: نعمت خداوندی 245](#_Toc486932017)

[1. ثروت 246](#_Toc486932018)

[2. عمر 255](#_Toc486932019)

[3. عافيت 257](#_Toc486932020)

[4. خرد و تفكر 260](#_Toc486932021)

[6. شكر نعمت و كفر نعمت 276](#_Toc486932022)

[بخش دوم: فتنه و آزمايش الهی 285](#_Toc486932023)

[بخش سوم: پند و عبرت 291](#_Toc486932024)

[بخش چهارم: وصف فقر 303](#_Toc486932025)

[بخش پنجم: وصف دنيا و دنياطلبان 306](#_Toc486932026)

[فصل چهارم: عبادت 329](#_Toc486932027)

[بخش اول: اطاعت از خدا و غير خدا 330](#_Toc486932028)

[1. اطاعت از خدا 331](#_Toc486932029)

[2. اطاعت از غير خدا 340](#_Toc486932030)

[بخش دوم: انجام فريضه و عبادت خداوندی 343](#_Toc486932031)

[بخش سوم: قرآن 350](#_Toc486932032)

[بخش چهارم: توبه 368](#_Toc486932033)

[بخش پنجم: ذكر 375](#_Toc486932034)

[بخش ششم: دعا 377](#_Toc486932035)

[بخش هفتم: دعاهای امام علی عليه‌السلام (1249) 379](#_Toc486932036)

[بخش هشتم: شرافت كاركردن 383](#_Toc486932037)

[بخش نهم: صدقه 387](#_Toc486932038)

[فصل پنجم: فضايل اخلاقی 389](#_Toc486932039)

[بخش اول: صله رحم 390](#_Toc486932040)

[بخش دوم: عيب پوشی 393](#_Toc486932041)

[بخش سوم: صبر و بردباری 394](#_Toc486932042)

[بخش چهارم: امانت داری و رازپوشی 403](#_Toc486932043)

[بخش پنجم: قناعت 407](#_Toc486932044)

[بخش ششم: زهد و زاهد 411](#_Toc486932045)

[بخش هفتم: تقوا 424](#_Toc486932046)

[بخش هشتم: شك و يقين 448](#_Toc486932047)

[بخش نهم: حلال و حرام خداوندی 454](#_Toc486932048)

[بخش دهم: حيثيت و آبرو 456](#_Toc486932049)

[بحش يازدهم: عزت 458](#_Toc486932050)

[بخش دوازدهم: عفت 461](#_Toc486932051)

[بخش سيزدهم: زبان و گفتار 463](#_Toc486932052)

[بحش چهاردهم: گذشت 467](#_Toc486932053)

[بخش پانزدهم: غيرت 469](#_Toc486932054)

[بخش شانزدهم: اعتدال و ميانه روی 472](#_Toc486932055)

[بخش هفدهم: اراده و پايداری 473](#_Toc486932056)

[بخش هجدهم: خوف و رجاء 475](#_Toc486932057)

[بخش نوزدهم: فضيلت مشورت 479](#_Toc486932058)

[بخش بيستم: آداب معاشرت 482](#_Toc486932059)

[بخش بيست و يكم: خوشبختی و سعادت 485](#_Toc486932060)

[بخش بيست و دوم: بخشش و سخاوت 488](#_Toc486932061)

[بخش بيست و سوم: تواضع 490](#_Toc486932062)

[بخش بيست و چهارم: تجلی دل 492](#_Toc486932063)

[فصل ششم: رذايل اخلاقی 499](#_Toc486932064)

[بخش اول: حسد 500](#_Toc486932065)

[بخش دوم: طمع 501](#_Toc486932066)

[بخش سوم: نفس و خواهش نفسانی 504](#_Toc486932067)

[بخش چهارم: بخل 519](#_Toc486932068)

[بخش پنجم: ستم و ستمگری 521](#_Toc486932069)

[بخش ششم: خودبينی و تكبر 531](#_Toc486932070)

[بخش هفتم: زنا 537](#_Toc486932071)

[بخش هشتم: نفی فخر فروشی 538](#_Toc486932072)

[بخش نهم: تعصب 539](#_Toc486932073)

[بخش دهم: خشم 542](#_Toc486932074)

[بخش يازدهم: بدعت (1863) 545](#_Toc486932075)

[بخش دوازدهم: گمراهی و گمراه كنندگان 546](#_Toc486932076)

[بخش سيزدهم: غيبت 555](#_Toc486932077)

[بخش چهاردهم: شتاب 557](#_Toc486932078)

[بخش پانزدهم: اسراف و تبذير 559](#_Toc486932079)

[بخش شانزدهم: عيب و عيب جويی 563](#_Toc486932080)

[بخش هفدهم: انسان دروغگو و فاسق 566](#_Toc486932081)

[بخش هجدهم: نكوهش و خودرايی 568](#_Toc486932082)

[بخش نوزدهم: اختلاف و تفرقه 569](#_Toc486932083)

[بخش بيستم: اندوه و غم 574](#_Toc486932084)

[بخش بيست و يكم: ساير رذايل اخلاقی 575](#_Toc486932085)

[فصل هفتم: فصول ديگری از نهج البلاغه 580](#_Toc486932086)

[بخش اول: دين اسلام 581](#_Toc486932087)

[بخش دوم: ايمان (1997) 586](#_Toc486932088)

[بخش سوم: حزب شيطان 590](#_Toc486932089)

[بخش چهارم: بدترين و برترين مردم 598](#_Toc486932090)

[بخش پنجم: حق و باطل 603](#_Toc486932091)

[بخش ششم: عمل به علم 620](#_Toc486932092)

[بخش هفتم: علم و عالم 623](#_Toc486932093)

[بخش هشتم: ناتوان و ناتوانی 636](#_Toc486932094)

[بخش نهم: بيماری 638](#_Toc486932095)

[بخش دهم: آرزو 639](#_Toc486932096)

[بخش يازدهم: متفرقات 641](#_Toc486932097)

[پاورقی ها 642](#_Toc486932098)